اسناد میتروخین II

کا گ ب و جهان



نوشتهٔ

کریستوفر آندرو

واسیلی میتروخین

ترجمهٔ

فریدون دولتشاهی

اسناد میتروخین II

کاگ‌ب و جهان

نوشتهٔ

کریستوفر آندرو ـ واسیلی میتروخین

ترجمهٔ

فریدون دولتشاهی

انتشارات اطلاعات
تهران ـ ۱۳۸۶

سرشناسه: اندرو، کریستوفر، ۱۹۴۱ـم. **Andrew, Christopher M.**
عنوان‌ونام‌پدیدآور: اسناد میتروخین II کا گ ب و جهان / نوشته کریستوفر آندرو، واسیلی میتروخین؛ ترجمه فریدون دولتشاهی
مشخصات‌نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۸۶
مشخصات‌ظاهری: ۵۷۶ص.
شابک: 978-964-423-672-3
وضعیت‌فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: The mitrokhin archive II: the KGB and the world, 2005
موضوع: کا. گ. ب
موضوع: سازمان اطلاعاتی ـ روسیه شوروی ـ تاریخ
موضوع: جاسوسان روسیه شوروی ـ تاریخ
شناسه‌افزوده: میتروخین، لئونید واسیلیویچ، ۱۹۳۴ـ م.
شناسه‌افزوده: Mitrokhin, Leonid Vasilievich
شناسه‌افزوده: دولتشاهی، فریدون، ۱۳۱۷ـ ، مترجم
شناسه‌افزوده: مؤسسه اطلاعات
رده‌بندی‌کنگره: HV۸۲۲۴/ ۸الف ۵الف ۱۳۸۶
رده‌بندی‌دیویی: ۳۲۷/۱۲۴۷
شماره‌کتابشناسی‌ملی: ۱۱۲۶۳۹۲

انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۱۱۹۹
تلفن: ۶ ـ ۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

اسناد میتروخین II: کا گ ب و جهان

نوشتهٔ کریستوفر آندرو ـ واسیلی میتروخین ترجمهٔ فریدون دولتشاهی

ویراستار: محمدحسین خسروانی حروف‌نگار: کافیه بیدج صفحه‌آرا: فاطمه حلوائی

طراح روی جلد: رضا گنجی حروف‌نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۸۶ شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه
قیمت: ۲۵۰۰ تومان

شابک: ۳ـ۶۷۲ـ۴۲۳ـ۹۶۴ـ۹۷۸ ISBN: 978-964-423-672-3

فهرست مطالب

مقدمهٔ مترجم

واسیلی میتروخین افسر سابق کاگ‌ب وقتی به بریتانیا فرار کرد، اسنادی را با خود برد که به گفته اف‌بی‌آی «جامع‌ترین اطلاعاتی بود که تا آن زمان از یك منبع دریافت شده بود». نخستین کتاب درباره این اسناد، تحت عنوان «اسناد میتروخین: کا گ ب در اروپا و غرب» یك توفان رسانه‌ای ایجاد کرد. اما این کتاب تنها بخشی از داستان را می‌گفت. کتاب حاضر «اسناد میتروخین ۲: کا گ ب و جهان» برای نخستین بار از ابعاد نفوذ جهانی سازمان مخفی اتحاد شوروی سابق و عملیاتش در آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین پرده برمی‌دارد. «اسناد میتروخین ۲» تماس‌های مخفی کا گ ب را با گروهی از رهبران جهان از جمله کاسترو، آلنده، ناصر، صدام حسین و منگیستو، و... فاش می‌سازد و خواننده را در جریان عملیات این سازمان برای تغییر مسیر رویدادها در کشورهایی مانند هند و افغانستان قرار می‌دهد.

واسیلی میتروخین یك بایگان ارشد کا گ ب بود که دوران خدمتش در این سازمان از سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۸۴ ادامه داشت. او مسئول نظارت بر انتقال کل بایگانی اطلاعات خارجی کا گ ب به مرکز کنونی این سازمان در «یاسه‌نوو» در خارج مسکو بود. او با به خطر انداختن زندگیش توانست اسناد بسیار محرمانه‌ای را که این کتاب و کتاب قبلی بر مبنای آنها نوشته شده است، قاچاق و در زیر کف زمین ویلای خود پنهان

کند. او در نوشتن این کتاب و «اسناد میتروخین: کا گ ب در اروپا و غرب» با کریستوفر آندرو، کارشناس برجسته تاریخ عملیات سرویسهای مخفی بریتانیا، ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی سابق، همکاری کرد. میتروخین در سال ۲۰۰۴ در گذشت. کریستوفر آندرو، نویسنده دیگر کتاب، همان‌طور که گفته شد، برجسته‌ترین کارشناس اطلاعاتی به شمار می‌رود. کریستوفر آندرو، استاد و رئیس کالج کریستی کمبریج، پروفسور تاریخ نوین و رئیس سابق دانشکده تاریخ دانشگاه کمبریج و همچنین استاد میهمان سابق دانشگاههای هاروارد، تورنتو و استرالیا است.

پیش گفتار

واسیلی میتروخین و اسناد او

در ۵ آوریل سال ۱۹۹۲ یك مرد روس ۷۰ ساله با لباس نامرتب و بدقواره با قطار، شبانه از مسکو برای یك دیدار از پیش ترتیب داده شده با افسران سرویس اطلاعات سری بریتانیا (SIS معروف به MI5) در دفتر سفارت جدید بریتانیا، وارد پایتخت یك کشور تازه استقلال یافته بالتیك شد. او سفر خود را با ارائه گذرنامه و دیگر اسناد خود که او را به نام واسیلی نیلیتیچ میتروخین یك بایگان سابق اداره کل اول (اطلاعات خارجی) کاگ ب معرفی می کرد، آغاز کرد. SIS بعداً یك عکس ساده (و تاکنون چاپ نشده) برای نمونه از او گرفت.

نخستین دیدار میتروخین از سفارت، یك ماه پیش از آن زمانی صورت گرفته بود که او با یك چمدان کهنه که روی چرخهایش می کشید و همان لباس بدقواره که پیش از ترك مسکو پوشیده بود تا کمتر توجه نگهبانان مرزی را در مرز روسیه جلب کند، وارد شد. از آنجایی که او قیافه یك بریتانیایی تقریباً خشك و اندکی اسرارآمیز را داشت، ابتدا با آمریکاییها تماس گرفته بود. اما کارمندان سفارت ایالات متحده ظاهراً غرق کار پناهجویان، نتوانستند اهمیت میتروخین را درك کنند و به او گفتند بعداً بیاید. میتروخین نیز به جای آن به سفارت بریتانیا رفت و تقاضا کرد با یك نفر مسئول صحبت کند. دیپلمات جزئی که به سالن پذیرایی آمد، او را شدیداً تحت تأثیر قرار داد، چون او به طور غیر

منتظره‌ای «جوان، جذاب و دوست داشتنی» بود و روسی را سلیس و روان صحبت می‌کرد. میتروخین که به جهان دیپلماسی تحت حکومت مردان شوروی عادت کرده بود، تعجب کرد که این دیپلمات زن بود. او به این دیپلمات گفت نمونه‌هایی از اسناد کاملاً محرمانه بایگانیهای کا گ ب را با خود آورده است. اگر این دیپلمات (که ترجیح می‌دهد شناسایی نشود) او را به عنوان یك پناهجوی مفلوك که سعی داشت اسرار قلابی را بفروشد رد کرده بود، این کتاب و کتاب قبلی او احتمالاً هرگز نوشته نمی‌شدند. اما خوشبختانه او خواست بعضی از اسنادی را که میتروخین با خود آورده، در چمدانش در زیر نان، سوسیس، نوشابه و تکه‌های لباسی که برای سفرش بسته‌بندی کرده بود، ببیند و از او سؤال کرد چای میل دارد. در مدتی که میتروخین نخستین لیوان چای انگلیسی عمر خود را می‌نوشید، آن دیپلمات بعضی از یادداشتهای او را خواند و به سرعت اهمیت بالقوه آنها را دریافت، بعد از او درباره آن‌ها سؤال کرد و چون سفارت هیچ پست اطلاعاتی نداشت، او موافقت کرد یك ماه بعد باز گردد و با نمایندگان مرکز SIS لندن دیدار کند.

میتروخین در ملاقاتش با افسران SIS در ۹ آوریل، ۲۰۰۰ صفحه دیگر از بایگانی خصوصی خود را عرضه کرد و این داستان عجیب را برایشان شرح داد که چگونه بین سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۸۳ در حالی که بر انتقال کل بایگانی اطلاعات خارجی از دفاتر شلوغ لوبیانکا، در مرکز مسکو به مرکز اداره کل اول خارجی در یاسه‌نوو، در نزدیك جاده زنجیره‌ای بیرونی، نظارت می‌کرد؛ تقریباً هر روز یادداشتها و اسناد گزیده شده از پرونده‌ها را از جیبش خارج و در زیر کف زمین ویلای خانوادگی شان پنهان کرده بود. وی گفت وقتی نقل و انتقال کامل شد، او انتقال اسناد محرمانه را برای ۲ سال دیگر و تا سن بازنشستگی اش در سال ۱۹۸۴ ادامه داد. یادداشتهایی که میتروخین به افسران SIS نشان داد، فاش ساخت او حتی به مکان مقدس بایگانی‌های اطلاعات خارجی دسترسی داشته است: پرونده‌هایی که هویتهای واقعی و «نام افراد برجسته» سپاه نخبگان کا گ ب را که تحت نامهای کاملاً مستعار به عنوان اتباع خارجی «به طور غیر قانونی» در خارج زندگی می‌کردند فاش می‌ساخت. میتروخین پس از یك ملاقات دیگر با SIS در بالتیك برای گفتگو درباره طرح فرارش، یك دیدار محرمانه در پاییز از بریتانیا به عمل آورد. در ۷ نوامبر سال ۱۹۹۲ در هفتاد و پنجمین سالروز انقلاب بلشویکی، SIS، میتروخین،

خانواده‌اش و کل اسناد او را در ۶ صندوق بزرگ در یك عملیات استثنایی که جزئیات آن هنوز محرمانه مانده است از روسیه خارج کرد. آنهایی که به اسناد میتروخین از زمان ورود به بریتانیا دسترسی داشته‌اند از محتوای آنها متحیر شده‌اند. به عقیده اف‌بی‌آی «این اسناد کامل‌ترین و جامع‌ترین اطلاعاتی هستند که تاکنون از منبعی دریافت شده‌اند.» سیا آنها را «بزرگ‌ترین گنج CI (ضد اطلاعات) دوره پس از جنگ» می‌خواند.

یك گزارش کمیته اطلاعات و امنیت بریتانیا (ISC) نشان می‌دهد، گروهی از دیگر مؤسسه‌های اطلاعاتی غرب همچنین ثابت کردند به خاطر رهنمودهای بی‌شمار CI که اسناد میتروخین در اختیارشان گذاشت، سپاسگزار هستند. سرویس اطلاعات خارجی روسیه (پس از شوروی) جانشین اداره کل اول اطلاعات خارجی کا گ ب (FCS) ابتدا حاضر نبود باور کند یك چنین ثروت بزرگی از اسناد حاوی اطلاعات کاملاً محرمانه از دست رفته است. و وقتی یك مجله آلمانی در دسامبر سال ۱۹۹۶ گزارش داد یك افسر سابق کا گ ب «با نامهای صدها جاسوس روسیه به بریتانیا فرار کرده است»، تاتیانا سامولیس سخنگوی زن SVR فوراً این گزارش را به عنوان «چرندیات کامل» به مسخره گرفت. او اعلام کرد: «صدها نفر!» چنین چیزی، فقط باید گفت، اتفاق نمی‌افتد. هر فراری به کشوری دیگر می‌تواند نام یك، ۲، شاید ۳ مأمور را به دست آورد، اما نه صدها! در واقع SVR و سرویس امنیت و اطلاعات داخلی (FBS) اکنون می‌فهمند اسناد میتروخین شامل جزئیات نه تنها صدها، بلکه هزاران مأمور و افسر اطلاعاتی شوروی در اطراف جهان می‌شود.

اسناد میتروخین حاوی جزئیات شگفت‌آور عملیات کا‌گ‌ب در اروپا و آمریکای شمالی است که موضوع اولین کتاب ما را شکل داد، اما همچنین شامل جزئیات خیلی بیشتری از فعالیتهای جنگ سرد حتی کمتر مشهور کا‌گ ب در جهان سوم می‌شود که در بیشتر تاریخ‌های روابط خارجی شوروی و کشورهای در حال توسعه تقریباً اشاره‌ای به آنها نشده است. به طور مثال، کتاب درخشان تحقیق عالمانه کارولین کندی پایب، «روسیه و جهان ۱۹۹۱ ـ ۱۹۱۷» درباره سیاست خارجی شوروی، به‌استثنای اشاره‌ای کوتاه به نقش کا‌گ‌ب در حمله به افغانستان از این سازمان تقریباً نامی نمی‌برد و برعکس، «گزارشی از سیاست جنگ سرد آمریکا در جهان سوم» نقش مؤسسه اطلاعات

مرکزی سیا را حذف می کند که نتیجه یك تاریخ عجیب نامتوازن از جنگ سرد مخفی در کشورهای در حال توسعه ـ مترادف اطلاعاتی صدای کف زدن با یك دست ـ بوده است. به‌طور مثال کتاب قابل تحسین «راهنمای آکسفورد به سیاست جهان» دارای مقاله ای درباره سیا است، اما هیچ مقاله ای درباره کاگ‌ب یا جانشینان پس از شوروی آن ندارد. ولی کتاب اسناد میتروخین سعی می کند نشان دهد نقش کاگ‌ب در سیاست شوروی درقبال جهان سوم، حتی مهم‌تر از نقش سیا در سیاست ایالات متحده بوده است. برای یك‌چهارم سده، کاگ‌ب برخلاف سیا معتقد بود جهان‌سوم صحنه ای بود که می توانست جنگ سرد را در آن ببرد.

بخش اعظم داستان زندگی میتروخین در «اسناد میتروخین: کاگ‌ب در اروپا و غرب» (از این پس کتاب اول خوانده می‌شود) گفته شد. اما بعضی قسمتهای آن اکنون می‌تواند برای نخستین بار فاش شود. میتروخین از بیم آنکه FSB زندگی را برای بعضی از نزدیکانش که هنوز زنده بودند دشوار سازد، درحالی که‌روی، کتاب اول کار می کرد مایل نبود زندگی پیشین خود، حتی تاریخ دقیق تولدش را در آن بگنجاند. او فرزند دوم از ۵فرزند، در ۳مارس سال ۱۹۲۲ در روسیه مرکزی در روستای ریازان اوبلاست (ایالت) متولد شد. ریازان شاید در غرب به عنوان زادگاه برنده نامی جایزه نوبل ایوان پتروویچ پاولف، کاشف «عکس العمل شرطی» از طریق کارش با آنچه که به‌عنوان «سگهای پاولف» مشهور شد بیشتر شناخته شده باشد. پاولف برخلاف میتروخین که به یك ناراضی مخفی تبدیل شد، اغلب به طور علنی با مسئولان شوروی اختلاف داشت، اما تحت حمایت شهرت بین المللی خود اجازه یافت به کار در آزمایشگاهش تا زمانی که در سال ۱۹۳۶ در سن ۸۷ سالگی درگذشت، ادامه دهد. بیشتر دوره کودکی میتروخین در مسکو، که پدرش توانست کاری به عنوان یك دکوراتور پیدا کند، صرف شد. اما خانواده‌اش توانستند پیوندهای خود را با یوراسوو، جایی که به‌رغم سرمای شدید یك عشق عمیق و جاودانی به روستاهای ریازان و جنگلهای روسیه مرکزی پیدا کرد، حفظ کنند. جنگلهای بریتانیا، برعکس، یك مایه یأس برای او بودند ـ بیش از حد کوچك، بیش از حد اندك و به قدر کافی دورافتاده. او در دوران بازنشستگی در نزدیك لندن در قدم‌زدنهای طولانی زمستانی اش کمتر چیزی بود که مانند دیدن یك ریزش برف تازه در

جنگل آرزویش را داشت.

علاقه میتروخین به بایگانی به عنوان یك نوجوان عاشق اسناد تاریخی آغاز شد. او پس از ترك مدرسه خدمت نظامی اجباری را در واحد توپخانه تکمیل، و بعد شروع به تحصیل در مؤسسه اسناد تاریخی در مسکو کرد. اهمیت فوق العاده ای که رژیم استالین به اسنادش می‌داد، آن‌قدر زیاد بود که حتی پس از حمله هیتلر در تابستان سال ۱۹۴۱، میتروخین اجازه یافت به جای اعزام برای دفاع از اتحاد شوروی به هنگام خطر بزرگ برنامه آموزشی‌اش را به عنوان یك بایگان ادامه دهد. او در نتیجه در نبردهای بزرگ مسکو، لنینگراد و استالینگراد که کمك کرد جبهه‌شرقی طولانی‌ترین و خونین ترین جبهه تاریخ جنگ شود، هیچ شرکت نکرد. به‌جای آن، او با گروهی از بایگانهای کارآموز به قزاقستان، خیلی آن سوتر از دورترین محدوده پیشروی آلمان ـ شاید برای کار روی پرونده های اقلیتهای ملی مشکوك و زندانیان گولاك که در زمان جنگ معمولاً در شرایطی وحشتناك به آسیای مرکزی تبعید شدند ـ فرستاده شد. میتروخین که عشق اولیه اش را به اینکه یك بایگان شود از دست داده بود، توانست در مؤسسه عالی حقوق خارکف که پس از فتح اوکراین به وسیله آلمانیها به قزاقستان منتقل شده بود ثبت نام کند. او پس از آزادی اوکراین با این مؤسسه به خارکف بازگشت. خاطرات او از مجازات بی‌رحمانه هزاران اوکراینی «ضدشوروی» در سالهای بعدی زندگی‌اش به کابوسی برای او تبدیل شدند. «من شدیداً در وحشت بودم» این تنها چیزی بود که او درباره تجاربش به‌من گفت. او پس از فارغ التحصیل شدن در خارکف در سال ۱۹۴۴ به عنوان یك وکیل دعاوی ابتدا در پلیس غیرنظامی (شبه نظامی) و بعد در دفتر دادستانی نظامی به کار پرداخت. او آنقدر خوب عمل کرد که توجه ام گ ب (سلف کاگ‌ب) را جلب کرد و باعث شد او را در سال ۱۹۴۶ برای یك دوره ۲ ساله به مدرسه عالی دیپلماتیك مسکو بفرستند تا او را برای یك دوره زندگی در اطلاعات خارجی که در سال ۱۹۴۸ آغاز کرد آماده کند.

۵ سال نخست کار میتروخین به عنوان یك افسر اطلاعاتی همزمان بود با مرحله بدگمانی و پایایی عصر استالین، دوره‌ای که او و همکارانش دستور داشتند توطئه گران تیتوئیست و صهیونیست را که توطئه‌های بیشتر موهومشان ذهن مشوش دیکتاتور

پا به سن گذاشته را به خود مشغول داشته بود تعقیب و دستگیر کنند. نخستین و طولانی ترین مأموریت خارجی او پیش از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ در خاورمیانه بود، مأموریتی که بعدها اکراه داشت درباره اش صحبت کند، چون شامل نفوذ و بهره کشی از کلیسای ارتدوکس روسیه می شد ـ یك جنبه از عملیات کاگ‌ب که او مانند تعقیب ناراضیان، بعدها انزجار خاصی از آن پیدا کرد. میتروخین خاطرات خوشی نیز از مأموریتهای کوتاه مدت بعدی که او را به کشورهای مختلف مانند ایسلند، هلند، پاکستان و استرالیا برد، داشت.

به یادماندنی ترین این مأموریتها، همراهی تیم شوروی به عنوان یك عضو محافظان کاگ‌ب آن تیم به المپیك مسکو بود که در اکتبر سال ۱۹۵۶ گشایش یافت. این بازیها برای کاگ‌ب خطر آن را داشت که به یك کابوس امنیتی تبدیل شود. چون دو سال پیش تر از آن، ولادیمیرپتروف، مأمور کاگ‌ب ساکن کانبرا به بلندپایه‌ترین فراری شوروی پس از جنگ جهانی دوم تبدیل شده بود. عکسهای زن گریان او، اودوکیا[1]، او هم یك افسر کاگ‌ب که کفش خود را در ازدحام فرودگاه سیدنی وقتی نگهبانان امنیتی شوروی او را کشان کشان می بردند تا سوار یك هواپیما کنند و به روسیه باز گردانند گم کرده بود، و بعد فرارش از چنگال آنها وقتی هواپیما برای سوخت گیری مجدد در داروین توقف کرده بود، اخبار صفحه اول روزنامه ها در اطراف جهان شده بود. همان‌طور که میتروخین آگاه بود هر دو پتروفها پس از یك محاکمه مخفی غیابی به مرگ محکوم شده بودند و طرحهایی از سوی عاملان سوءقصد کاگ‌ب برای دستگیری آنها کشیده شده بود (اما این طرحها هرگز با موفقیت اجرا نشد). این مرکز مصمم بود نگذارد این ناراحتی اخیر با فرارهای ورزشکاران شوروی در ملبورن تشدید شود. نگرانیهای دیگر از این واقعیت سرچشمه می گرفتند که وقتی دوك ادینبورو این بازیها را بطور رسمی در زمین کریکت ملبورن افتتاح کرد، تانکهای شوروی برای سرکوب قیام مجارها وارد بوداپست شده بودند. به همین دلیل مسابقه واترپلو میان مجارستان و اتحاد شوروی پس از یك جر و بحث در استخر مجبور شد کنار گذاشته شود. در پایان بازیها کاگ‌ب از تصمیم

1. Evdokia

سازمان‌دهندگان درباره اینکه همه ورزشکاران در جریان مراسم بازیها به جای رژه رفتن در تیمهای ملی خود باید با هم قاطی می‌شدند وحشت زده شد. (چون این کار فرار را آسان‌تر می‌ساخت.) به هرحال، کاگ‌ب مأموریت ملبورن را یك موفقیت به حساب آورد. فراری صورت نگرفت و تیم شوروی با ۹۸ مدال (از جمله ۳۷ مدال طلا) بالاتر از ۷۴ مدال آمریکایی‌ها و یك رشته پیروزیهای فردی از جمله پیروزیهای آسان ولادیمیر کوتس در دوهای ۵ هزار متر و ۱۰ هزار متر به عنوان برنده بی چون و چرای این بازیها ظاهر شد.

المپیك سال ۱۹۵۶ آخرین سفر میتروخین برای یك مأموریت به غرب بود. او درپی «سخنرانی محرمانه» پیش از آن خروشچف در آن سال که «کیش شخصیت پرستی» استالین و «تحریف بیش از حد جدی و خطرناك اصول، مردم سالاری و مشروعیت انقلابی حزب را» ازسوی او محکوم کرده بود، به مصلحت خود بیش از حد صریح‌اللهجه شده بود. اگرچه انتقاد او از شیوه‌ای که کاگ‌ب اداره می‌شد در معیارهای غربی ملایم بود، اما او به عنوان یك ناراضی شهرتی به هم زد و به وسیله یکی از مافوقهایش به عنوان «یك عضو گروه ناراحت» تقبیح شد.

میتروخین به زودی پس از بازگشت از ملبورن از دایره عملیات به بایگانیهای FCD منتقل شد و شغل اولیه او برای چند سال تنها پاسخ دادن به سؤالهای اداره‌های دیگر و کاگ‌ب‌های ایالتی بود. تنها مأموریت خارجی دیگر او در اواخر دهه ۱۹۶۰ به اداره بایگانیهای نمایندگی بزرگ کاگ‌ب در کارل شورست در حومه آلمان شرقی بود. او در مدتی که در کارل شورست بود در سال ۱۹۶۸، با هیجانی مخفی تلاش اصلاحگران بهارپراگ را درست در آن سوی مرز آلمان شرقی، که شوروی آن را به عنوان «یك سوسیالیسم با چهره انسانی» غیرقابل قبول خلاف عرف می‌دید، دنبال کرد.

حمله به چکسلواکی به وسیله نیروهای پیمان ورشو در اوت سال ۱۹۶۸ مانند سخنرانی محرمانه خروشچف در ۱۲ سال پیش از آن یك توقفگاه بین راهی که میتروخین آن را سیروسلوك روشنفکری خود خواند، بود. او قادر بود به طور مخفی به گزارشهای سرویسهای زبان روسی سرویس جهانی بی‌بی‌سی، رادیو آزادی، دویچه وله و شرکت

سخن‌پراکنی کانادا درباره چکسلواکی گوش دهد، اما کسی را نداشت تا احساس کند می‌تواند خشم خود را از حمله با وی تقسیم کند. او معتقد بود سرکوب بهار پراگ ثابت کرد نظام شوروی غیرقابل اصلاح بود.

میتروخین پس از بازگشت از آلمان شرقی به مسکو به شنیدن برنامه‌های خبری رادیوهای غرب ادامه داد، اما به خاطر پارازیتهایی که شوروی روی آنها می‌فرستاد اغلب مجبور بود برای پیدا کردن یك ایستگاه قابل شنیدن طول امواج را عوض کند.

از میان اخباری که بیشترین اثر را روی او گذاشت خبرهای «اخبار رویدادهای جاری» مجله سامیزات[1] بود که ابتدا در سال ۱۹۶۸ به‌وسیله ناراضیان برای پخش خبرهای مبارزه علیه نقض حقوق بشر از سوی شوروی ارائه شد. در آغاز دهه ۱۹۷۰ دیدگاههای سیاسی میتروخین شدیداً تحت تأثیر مبارزه ناراضیان قرار داشت، که او قادر بود از طریق پرونده‌های کاگ‌ب و همچنین برنامه‌های خبری غرب دنبال کند. او بعداً به من گفت «من یك آدم تنها بودم، اما اکنون می‌دانم تنها نبودم.»

اگرچه میتروخین هرگز به فکرش نرسید خود را آشکارا با جنبشهای حقوق بشر متحد کند، اما مورد «اخبار رویدادهای جاری» و سایر برنامه‌های سامیزات کمك کرد به او الهام دهد به فکر تولید یك شکل طبقه‌بندی شده از تلاشهای ناراضیان برای مستند کردن نابرابریهای نظام شوروی بیفتد. او قبلاً فکر نوشتن یك تاریخ رسمی درون سازمانی از FCD توجه‌اش را جلب کرده بود، اما اکنون یك طرح تقریباً متفاوت شروع کرد در ذهن او شکل گرفتن ـ فکر گردآوری سوابق غیررسمی خصوصی خود از عملیات خارجی کاگ‌ب ـ این فرصت در ژوئن سال ۱۹۷۲ وقتی به عنوان مسئول انتقال بایگانیهای FCD به یاسه نوو انتخاب شد، فرا رسید.

اگر گنجینه اسناد کاملاً محرمانه‌ای که او از «یاسه‌نوو» به طور قاچاق خارج کرد کشف شده بود، احتمال می‌رفت، پس از یك محاکمه محرمانه سرانجام با یك گلوله در پشت سرش، سروکارش به یك سلول اعدام کاگ‌ب ختم می‌شد.

برای آنهایی که آرمانهایشان به وسیله بدبینی گسترده غرب اوایل سده

---

۱. Samizdat به گروه ناراضیان شوروی می گفتند.

بیست‌ویکم ضایع شده است، درك این واقعیت که میتروخین حاضر بود جان خود را مدت ۲۰ سال برای آرمانی که او با تمام وجود به آن اعتقاد داشت به خطر بیندازد، بسیار دشوار است. تقریباً همین قدر سخت درك تمایل میتروخین به وقف کردن زندگی خود در سرتاسر آن دوره به گردآوری و حفظ یك بایگانی مخفی بود که او می‌دانست ممکن بود هرگز نور روز را نبیند.

برای هر نویسنده غربی درك این که چگونه یك نویسنده، چه مرد چه زن، می‌تواند همه توان و استعداد خلاق خود را سالها به نوشتن مخفی کتابی اختصاص دهد که ممکن است هرگز به طور علنی فاش نشود، دشوار است. با این حال بعضی از بزرگ‌ترین نویسنده‌های روسیه عصر شوروی دقیقاً همین کار را کردند. به طور مثال در زندگی‌نامه هیچ نویسنده غربی یك صحنه بستر مرگ قابل مقایسه با توصیف بیوه میخائیل بولگاکف از اینکه چگونه در سال ۱۹۴۰ به او کمك کرد برای آخرین بار از تخت خارج شود تا بتواند خود را پیش از مرگ مطمئن سازد، شاهکار بزرگ چاپ نشده‌اش «ارباب و مارگریتا» هنوز در مخفیگاه آن بود، وجود ندارد. با وجود تمام مشکلات «ارباب و مارگریتا» نجات پیدا کرد تا یك چهارم یك سده بعد چاپ شود. هرچند بزرگ‌ترین اثر الکساندر سولژنیتسین در زمان حیات خودش چاپ شد (ابتدا بیشتر در غرب تا اتحاد شوروی)، اما وقتی او شروع به نوشتن کرد، مانند بولگاکف به خود گفت «او باید بنویسد فقط برای اینکه مطمئن شود که (حقیقت) فراموش نشده است، و اینکه آیندگان ممکن است روزی از آن آگاه شوند.» اما «چاپ آن در زمان حیات خود، من باید این را از ذهنم، از رؤیاهایم بیرون کنم.»

اگرچه میتروخین هیچ‌گاه ادعای نویسندگی نداشت، نجات بایگانی او، در حد خود، همان‌قدر جالب توجه است که ارباب و مارگریتا جالب توجه است. او وقتی به بریتانیا رسید مصمم بود با وجود مشکلات حقوقی و امنیتی هرچقدر از محتوای آن ممکن بود باید چاپ می‌شد. پس از انتشار نخستین چاپ «اسناد میتروخین» در سال ۱۹۹۹، کمیته اطلاعات و امنیت تحقیق جامعی را در دفتر کابینه انجام داد که واسیلی میتروخین و من در آن شهادت دادیم. همان طور که گزارش کمیته اطلاعات و امنیت نشان می‌دهد، جای تردیدی درباره انگیزه میتروخین باقی نمی‌ماند.

«این کمیته معتقد است او یك مرد متعهد، شجاع و فوق‌العاده است که با تصمیمش به اینکه حقیقت درباره ماهیت واقعی کاگ‌ب و فعالیتهایشان که به اعتقاد او خیانت به منافع کشورش و مردم او بود باید گفته شود، زندانی شدن یا مرگ را خطر کرد. او در این کار موفق شد و ما مایلیم تحسین خود را از این موفقیت وی به طور رسمی ثبت کنیم.»

میتروخین در مدتی که در بریتانیا بود به سختی یك روز می گذشت که اوراقش را بازخوانی نمی کرد، به سؤالها درباره آنها پاسخ نمی‌داد و از ترجمه آنها بررسی به‌عمل نمی‌آورد. او در شب مرگش در ۲۳ ژانویه سال ۲۰۰۴ هنوز داشت برای انتشار بخشهایی از بایگانی‌اش نقشه می کشید.

میتروخین با زنش نیتا، یك پزشك متخصص برجسته، همچنین توانست سفرهای خارجی را که او یك نسل پیش‌تر وقتی از عملیات FCD به بایگانیها منتقل شده بود دیگر ادامه نداده بود از سر گیرد. او پرونده کاگ‌ب را درباره فرار رودلف ناریف[1] بزرگ‌ترین رقاص بالت کیروف به پاریس خوانده، و با خشم شخصی برنامه عملیات شکستن یك یا هر دو پای او را (خوشبختانه هرگز با موفقیت اجرا نشد) با هدف کاهش مهارتهای حرفه ای‌اش ـ حُسن تعبیری خنده دار به زبان مخصوص کاگ‌ب بود ـ دنبال کرده بود. در اکتبر سال ۱۹۹۲، در حالی که میتروخین با SIS ملاقات داشت تا طرحهای نهایی را برای خارج کردن خانواده و اسناد خود در ماه بعد آماده کند، ناریف که در آن زمان بر اثر ایدز سخت بیمار بود داشت آخرین بالت خود «بایادرکا» را در اپرای پاریس کارگردانی می کرد. وقتی در پایان برنامه ناریف در یك صندلی چرخدار در حالی که خود را در یك نمد با طرح اسکاتلندی پوشانده بود به روی صحنه آمد با استقبال گرم تماشاگران که از جا برخاستند و برایش کف زدند روبه‌رو شد. خیلی از تماشاگران گریستند، درست همان کاری که سه ماه بعد بسیاری از تشییع کننده‌ها در جریان به‌خاکسپاری او در آرامگاه سن ژونوویو دبواسه[2] روسها در پاریس کردند. میتروخین در جریان دیدارش از پاریس، از قبر ناریف و همچنین دیگر روسهایی که در تبعید زندگی

1. Nareyev
2. Sainte Genevieve Des Bois

می‌کردند، از جمله روسهای سفیدی که بر اثر انقلاب بلشویکی آواره شده بودند و ناراضیان عصر شوروی دیدن کرد. او اگر چه به دیگر اماکن مربوط به آوارگان روس در غرب، از خانه شرقی، خانه بالرین بزرگ آناپاولووا در لندن گرفته تا جامعه روسهای نیویورك در ساحل برایتون علاقه‌مند بود، اما سفرهایش ابعاد خیلی گسترده‌تری داشتند. او پس از مرگ نینا در سال ۱۹۹۹ با گذرنامه بریتانیایی‌اش به دور جهان سفر کرد؛ و تنها یك سال پیش از مرگش در سال ۲۰۰۴، برای یك سفر پیاده به نیوزیلند رفت.

میتروخین به جز عشقش به سفر، تقریباً همان‌طور که همیشه بود، یك مرد با ذائقه ساده، مردی که سوپ کلم پخت خانگی روسیه را به سفره رنگین رستورانهای گرانقیمت ترجیح می‌داد، باقی ماند. رستوران محبوب او در لندن رستوران زنجیره‌ای استاك پوت[1] بود که در پخت غذاهای خانگی با ارزش شهرت داشت. میتروخین اگرچه خود کم مشروب می‌خورد، معمولاً وقتی دوستانش را میهمان می‌کرد، شراب تهیه می‌دید و دوست داشت برای تولدهای خانوادگی و مناسبتهای خاص، ولخرجی کند. یك بار در دیداری از ریتز خانواده بیش از آنچه قصد داشت ولخرجی کردند و متوجه قیمت بالای یك دور کنیاك عالی نشدند. میتروخین بیشتر از آنچه راغب شهرت بود، راغب پول نبود. او تنها پس از یك ترغیب طولانی بود که موافقت کرد اندکی از فعالیت‌های خود را در کتاب اولی بگذارد، و تنها چند ماه پیش از انتشار بود که رضایت داد به جای نام مستعار از نام واقعی‌اش استفاده شود. تلاش سرسختانه رسانه‌ها برای پیدا کردن میتروخین پس از انتشار کتاب، خوشبختانه، ناموفق بود. او مردی بود بیش از حد گوشه‌گیر، و خیلی دیر در زندگی‌اش با تجربه بسیار اندك از غرب به بریتانیا آمده بود، که بتواند توجه همه را به خود جلب کند. اما میتروخین هنر جلب توجه نکردن و پنهانی سفر کردن با کارت تخفیف شهروندی عالی راه‌آهن خود را در سرتاسر بریتانیا تکمیل کرد. او تا سالهای آخر ۷۰ سالگی همچنین به‌طور چشمگیری سالم و سرحال باقی ماند. افسران اطلاعاتی از شماری از کشورها از عادت فداکارانه او وقتی جلسات طول می‌کشید، خود را روی زمین می‌انداخت و چند دست شنا می‌رفت اندکی مشوش بودند.

---

1. Stuckpot

میتروخین در زمانی که من دو کتاب اسناد میتروخین را می نوشتم، آدمی بود هم الهام بخش و هم گهگاه دشوار. به اعتقاد او اسنادی که او برای قاچاق کردن آنها از بایگانیهای کاگ‌ب جانش را به خطر انداخته بود «حقیقت» را فاش می کردند. با اینکه او نیاز به موضوع بندی آنها را پذیرفت، علاقه اندکی به کار کارشناسان هر چقدر هم مشهور، که به اعتقاد او، در شناخت نقش محوری کاگ‌ب در نظام شوروی شکست خورده بودند، داشت. میتروخین استفاده من را از چنین کارهایی و یك رشته گسترده از منابع دیگر برای تکمیل، تقویت و پر کردن شکافها در بایگانی خود بهتر است بگویم تحمل کرد تا استقبال. گویی تحسین من از بعضی کتابها که بعد اطلاعاتی روابط بین‌المللی سده بیست‌ویکم را نادیده گرفته بودند فراتر از درك او بود. با اینکه متأسفانه میتروخین زنده نماند تا چاپ این کتاب را ببیند، اما کتاب هنگام مرگ او تقریباً تکمیل شده بود و من هیچ برداشتی را از اسناد بایگانی او به وسیله خودم که او با آن موافق نبوده باشد به یاد ندارم. فرصتی که او برای کار روی بایگانی اش به من داد، افتخار فوق‌العاده‌ای بود.

از آنجایی که اسناد اصلی در بایگانی میتروخین همچنان جنبه طبقه بندی شده خود را حفظ کرده‌اند، محتوای کتاب دوم، مانند کتاب اول باید پیش از گرفتن مجوز انتشار به وسیله «یك گروه کاری میان گروهی» مورد بررسی قرار می گرفت و تأیید وزارتخانه را دریافت می کرد.

با اینکه مسائل پیچیده مشمول این بررسی باعث تأخیر زیاد در چاپ کتاب شد، من از این گروه کاری به خاطر وقت و دقتی که روی این کار گذاشتند و برای تأیید همه متن اصلی جز دو صفحه متشکر هستم.

در این کتاب، مانند کتاب اول نامهای مستعار (که همچنین نزد افسران کاگ‌ب به‌عنوان «نامهای کاری» شناخته شده است) با حروف درشت آمده است. این مهم است که توجه داشت کاگ‌ب نامهای مستعار را نه فقط به کسانی که برایش کار می کردند، بلکه همچنین آنهایی که هدف قرار می گرفتند و بعضی افراد دیگر (مانند مقامها و وزیران خارجی) که ارتباطی با آن نداشتند، می‌داد.

نامهای مستعار به خودی خود، مدرکی دال بر اینکه افردی که به آنها اشاره می‌شود، مأموران یا منابع آگاه و دانسته کاگ‌ب بودند ـ یا حتی می‌دانستند برای

عضوگیری یا نفوذ گذاشتن بر عملیات هدف قرار گرفته بودند ـ نیست. با خطر بیان واضحات همچنین باید تأکید کرد: اکثریت چشمگیری از آنهایی که در خارج از اتحاد شوروی عقایدی به هواداری از شوروی ابراز داشته بودند، البته، هیچ ارتباطی با کاگ‌ب نداشتند.

کریستوفر آندرو

۱

جهان بر وفق مراد ما پیش می‌رفت

اتحاد شوروی، جنگ سرد و جهان سوم

کارل مارکس و فردریش انگلس ادعا کردند کمونیسم نه تنها تاریخ اروپا و غرب، بلکه تاریخ جهان را دگرگون خواهد کرد. مانیفست کمونیست در سال ۱۸۴۸، اگر چه در درجه اول خطاب به اروپای صنعتی بود، اما با بانگی برای انقلاب جهانی پایان می‌یافت: اعضای طبقه کارگر چیزی جز زنجیرهایشان ندارند که از دست بدهند. آنها جهانی را برای بردن دارند. مردان کارگر همه کشورها متحد شوید. (فرض بر این بود که زنان کارگر دنبال صف انقلابیون مرد راه خواهند افتاد.) پس از به قدرت رسیدن بلشویکها در اکتبر سال ۱۹۱۷، ولادیمیر ایلیچ لنین نه تنها پیروزی انقلاب روسیه، بلکه آغاز «انقلاب جهانی» را خوشامد گفت: «آرمان ما یك آرمان بین‌المللی است و تازمانی که انقلاب درهمه کشورها روی ندهد... پیروزی ما تنها یك نیمه پیروزی یا شاید کمتر خواهد بود.» با اینکه ۷ سال بعد وقتی لنین درگذشت انقلاب جهانی برای بیشتر بلشویکها به یك آرزوی دور تبدیل شده بود، او هرگز اعتقادش را به اینکه سقوط غیرقابل اجتناب امپراتوریهای استعماری یك روز انقلاب جهانی را به دنبال خواهد آورد، از دست نداد:

«میلیون‌ها و صدها میلیون - در حقیقت اکثریت قاطع جمعیت جهان - اکنون به‌صورت یك عامل مستقل و انقلابی فعال ظاهر می‌شوند. و کاملاً باید روشن باشد

در نبردهای سرنوشت‌ساز آینده انقلاب جهانی، این جنبش اکثریت جمعیت جهان که از اصل هدفش آزادی ملی بوده است علیه کاپیتالیسم و امپریالیسم به پا خواهد خواست و احتمالاً یك نقش خیلی انقلابی‌تری که ما از آن انتظار داشتیم ایفا خواهد کرد».

سومین بین‌الملل کمونیست (کومینترن) که در مارس سال ۱۹۱۹ در مسکو بنیان نهاده شد هدف خود را «مبارزه با هر وسیله‌ای، حتی توسل به زور، برای سرنگونی بورژوازی بین‌المللی و تأسیس یك جمهوری بین‌المللی شورایی» قرار داد. برای یك سال بعد یا بیشتر، رئیس کومینترن، گریگوری یوسیوویچ زینوویو[1] در یك جهان رؤیایی انقلابی که در آن بلشویسم قرار بود اروپا را فتح کند و کره زمین را درنوردد، زندگی می‌کرد. او در سالروز انقلاب بلشویکی، امیدش را به اینکه ظرف یك سال بین‌الملل کمونیست پیروزیش را در سرتاسر جهان جشن خواهد گرفت، اعلام کرد. در کنگره خلقهای شرقی که در سال ۱۹۲۰ برای پیشبرد انقلاب ضداستعماری در باکو تشکیل شد، نمایندگان با هیجان شمشیرها، خنجرها و ششلولهای خود را (وقتی زینوویف از آنها خواست به یك جنگ مقدس علیه امپریالیسم و کاپیتالیسم دست بزنند) در هوا تکان دادند. اما به استثنای مغولستان که بلشویکها یك رژیم دست‌نشانده در آنجا روی کار آوردند، همه تلاشها برای گسترش انقلابشان فراتر از مرزهای شوروی یا به علت فقدان حمایت مردمی و یا به خاطر مقاومت موفقیت‌آمیز دولتهای ضد انقلاب نقش بر آب شد.

در اواسط دهه ۱۹۲۰ امید اصلی مسکو به چین بسته بود، جایی که دفتر سیاسی شوروی، حزب کمونیست چین (CCP) را به ائتلاف با کومین تانگ، ملی‌گرا (KMT) وادار کرده بود. رهبر KMT چیانگ کای شك در انظار عمومی اعلام کرد: «اگر روسیه به انقلاب چین کمك کند، آیا معنایش این خواهد بود که می‌خواهد چین از کمونیسم پیروی کند؟ نه روسیه می‌خواهد ما انقلاب ملی‌مان را انجام دهیم.» او به‌طور خصوصی، خلاف این فکر می‌کرد و مطمئن بود آنچه روسها «بین‌الملل‌گرایی» و «انقلاب جهانی» می‌خواندند، چیزی جز همان امپریالیسم قدیمی نبود. اما رهبری شوروی معتقد بود می‌توانست بر چیانگ فایق آید. استالین گفت «او باید مانند لیمو فشرده و بعد به دور

1. Yevseyvich Zinoviev

انداخته شود.» در صورتی که این CCP بود که به لیمو تبدیل شد.

چیانگ که در آوریل ۱۹۲۷ در سایه یك قیام تحت رهبری کمونیستها کنترل شانگهای را به‌دست گرفت یك قتل‌عام سازمان یافته از کمونیستها که آن را برای او تصرف کرده بودند، آغاز کرد. CCP نیز به دستور استالین با یك رشته قیام مسلحانه به این کشتار پاسخ گفت. همه این قیامها شکستهایی فاجعه‌آمیز بودند. تحقیر مسکو با یك حمله پلیس به کنسولگری شوروی در پکن که در آن مقدار زیادی اسناد در باره جاسوسی شوروی به دست آمد، تکمیل شد.

در یك تلاش برای جلب حمایت جدید از دیدگاه لنین در باره یك جهان آزاد شده پس از استعمار، جامعه ضد امپریالیسم در اوایل سال ۱۹۲۷، اندکی پیش از شکست چینیها، به وسیله ویلی مانزنبرگ، استاد مسلم سازمانهای جبهه شوروی، که «شریك زندگی‌اش» بابته گراس[1] با مهربانی او را به عنوان «فرشته حامی هم سفر آنها با یك استعداد فوق العاده برای متحد کردن بخشهای گسترده رهبری کمونیست بدون جلب توجه کسی توصیف کرده است، بنیان گذارده شد.» از جمله کسانی که در مراسم گشایش این کنگره در بروکسل شرکت داشتند می‌توان از جواهر لعل نهرو، که بعداً اولین نخست‌وزیر هند مستقل شد و جوشیاگومده، رئیس کنگره ملی آفریقا و رهبر بخش آفریقای‌جنوبی جامعه نام برد. یکی از نمایندگان بریتانیا، فن نر براکوی، از حزب کارگر مستقل بریتانیا، بعداً نوشت: «سالن کنفرانس از پشت تریبون منظره فوق العاده ای داشت. همه نژاد به نظر می‌رسید در آنجا بودند. همین طور که آدم به دریایی از چهره‌های سیاه، قهوه‌ای، زرد و سفید نگاه می کرد می‌دید در اینجا سرانجام چیزی نزدیك به یك پارلمان بشریت تشکیل شده بود.»

براکوی معتقد بود این جامعه «می‌توانست ثابت کند یکی از مهم‌ترین جنبشهای هوادار برابری و آزادی در تاریخ جهان خواهد بود.» اما قرار نبود این طور باشد. ظرف چند سال، این جامعه به‌دست فراموشی سپرده شد، و کومینترن، اگر چه تا سال ۱۹۴۳ به‌عنوان یك کمك و پشتیبان مطیع، ولی شدیداً پاکسازی شده سیاست خارجی و اطلاعات

1. Babette Gros

شوروی دوام آورد، اما به هیچ دستاورد مهمی در جهان سوم دست نیافت. امپراتوریهای استعماری تا جنگ جهانی دوم دست نخورده باقی ماندند و نه سیاست خارجی، نه مؤسسه‌های اطلاعاتی جوزف استالین هیچ تلاش جدی برای تسریع در زوال آنها نکردند. رؤیای انقلاب جهانی تحت دیکتاتوری ددمنشانه او به سرعت جای خود را به واقعیت «سوسیالیسم در یک کشور»، یك اتحاد شوروی محصور در میان کشورهای «امپریالیستی» دشمن، و شدیداً آگاه از آسیب پذیری خود داد.

در جریان بدگمانی ناشی از بیگانه هراسی حکومت وحشت استالین، نمایندگان کومینترن از اطراف جهان در مسکو، دائم با وحشت تقبیح و اعدام شدن زندگی می کردند. خیلی از آنها حتی با خطر بزرگ تری نسبت به همکاران شوروی شان روبه‌رو بودند. در اوایل سال ۱۹۳۷، پس از تحقیقات NKVD (سلف کاگ‌ب) استالین خود را متقاعد کرد که کومینتون یك کانون توطئه و جاسوسی خارجی بود. او به گئورگی دمیتروف که ۳ سال قبل از آن به دبیر کلی آن انتخاب شده بود، گفت: «همه شما در آنجا در کومینترن برای دشمن کار می کنید.» نیکلای یژوف رئیس NKVD که سادیسم و قامت ریزش جمع شده به او لقب «کوتوله سمی» داده بودند نیز صدای اربابش را بازگو کرد. او به دمیتروف گفت بزرگ ترین جاسوسان در بین الملل کمونیست کار می کردند. هر شب کمونیستهای خارجی و مقامهای کومینترن که اتاقهایی در هتل لوکس در مرکز مسکو به آنها داده شده بود، در حالی که قادر نبودند بخوابند، منتظر بودند اتومبیلی در ساعات اول شب در مقابل در ورودی هتل توقف کند، بعد صدای گامهای سنگین مردان NKVD در راهروها شنیده شود و دعا کنند آنها مقابل در اتاق دیگری توقف کنند. آنهایی که از بازداشت نجات یافتند با حالتی میان آسودگی خاطر و وحشت گوش دادند چگونه قربانیان شب از اتاقهایشان بیرون کشیده به جایی برده شدند که هرگز بازنگشتند. بعضیها، که سوءظن شبانه برایشان بیش از حد غیرقابل تحمل شده بود یا خود را به ضرب گلوله کشتند یا با پریدن از پنجره به حیاط بیرون مردند. تنها یك اقلیت کوچك از میهمانان خارجی هتل از خوردن ضربه به در اتاقشان نجات یافتند. بسیاری از احکام مرگ آنها شخصاً به‌وسیله استالین امضا شده بود. کانك شنگ، رئیس امنیتی بی‌رحم مائو، که برای یاد گرفتن حرفه خود به مسکو فرستاده شده بود، با شور و حرارت با NKDV در شکار خائنان اکثراً خیالی در میان مهاجران چینی

همکاری کرد.

نتیجه، ماندنی ترین اثر ضداطلاعات شوروی درباره جهان‌سوم پیش از جنگ جهانی دوم از بین بردن رهبران بالقوه جنبشهای استقلال طلب پیش از جنگ بود.

هوشی مین، تنگ شیائوپینگ، جومو کنیاتا و دیگر رهبران آینده جهان سوم که در مسکو در دانشگاه کمونیست زحمتکشان شرق که تحت نظر کومینترن اداره می‌شد، بین دو جنگ تحصیل کردند خوشبخت بودند که پیش از آنکه حکومت وحشت آغاز شود، آنجا را ترک کردند. کنیاتا به‌ویژه یك هدف روشن بود. استادان او شکایت داشتند رفتار او در قبال اتحاد شوروی به بدبینی نزدیك بود. وقتی همشاگردی او، ادوین موفوتسانیانا[1] کمونیست جنوب آفریقا او را متهم کرد یك «خرده بورژوا» است، کنیاتا پاسخ داد «من این خرده چیزها را دوست ندارم. چرا نمی گویی من یك بورژوای بزرگ هستم؟» در جریان حکومت وحشت یك چنین شوخی زننده ای از لحاظ سیاسی نادرست به‌سرعت گزارش می‌شد (تنها چون آنهایی که گزارش نمی کردند خود در مظان سوءظن قرار می گرفتند)، و به این ترتیب زندگی سیاسی نخستین نخست وزیر و رئیس جمهوری یك کنیای مستقل، احتمالاً پیش از موقع در یك سلول اعدام NKVD پایان می‌یافت.

اتحاد شوروی پس از پیروزی در جنگ جهانی دوم، که به تازگی پس از دست یافتن به یك بلوك شوروی در اروپای شرقی و مرکزی تقویت‌شده بود، ابتدا علاقه کمتری نسبت به دوره پس از انقلاب بلشویکی به جهان سوم از خود نشان داد. در جریان سالهای اولیه جنگ سرد، اولویتهای اطلاعاتی شوروی به طرزی چشمگیر روی مبارزه علیه آنچه کاگ‌ب «دشمن اصلی» یعنی ایالات متحده و متحدان اصلی‌اش می خواند، متمرکز بود. استالین جهان را تقسیم شده میان دو اردوگاه آشتی‌ناپذیر ـ کاپیتالیست و کمونیست ـ بدون فضایی برای مصالحه میان این دو می‌دید. جنبشهای آزادی‌بخش ملی غیرکمونیست در جهان سوم، مانند کاپیتالیستها، دشمنان طبقاتی بودند. استعمارزدایی از امپراتوریهای بزرگ اروپایی که در سال ۱۹۴۷ با پایان حکومت بریتانیا بر هند آغاز شد، جانشین پرجوش و خروش استالین، نیکیتا خروشچف را تشویق کرد رؤیای لنین را زنده

1. Mofutsanyana

کند. او در بیستمین کنگره حزب در سال ۱۹۵۶ و همچنین سخنرانی محرمانه اش که «کیش شخصیت پرستی» استالین را محکوم کرد، آشکارا تئوری ۲ اردوگاه را کنار گذاشت برای جلب حمایت مستعمره‌های سابق غرب که به تازگی استقلال یافته بودند به راه افتاد: «دوره جدید تاریخ جهان که لنین پیش بینی می کرد فرارسیده است، خلقهای شرقی دارند نقش فعالی در تعیین سرنوشت کل جهان ایفا می کنند و به یك عامل قدرتمند جدید در روابط بین الملل تبدیل می‌شوند».

خروشچف با اینکه یکی از معدود رهبران مهم جهان با اصلیت روستایی بود، تردیدی نداشت که سرعت سرسام آور صنعتی شدن اتحاد شوروی در دهه ۱۹۳۰ الگویی برای مستعمره‌های سابق تازه استقلال یافته در نو کردن اقتصادهایشان به وجود آورده بود. او اعلام کرد «آنها، امروز نیاز ندارند بروند برای تجهیزات نوین به سرکوبگران سابق خود التماس کنند. آنها می توانند این تجهیزات را از کشورهای سوسیالیست، بدون برعهده گرفتن هیچ تعهد سیاسی یا نظامی به دست آورند». خیلی از نخستین نسل رهبران پس از استعمار در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که گناه همه مشکلات اقتصادی خود را به گردن حکام استعماری سابقشان می‌انداختند، از قبول پیشنهاد خروشچف خوشحال شدند.

دیوید فیلدهاوس مورخ اقتصادی می نویسد: «در بازاندیشی، درمی‌یابیم یکی از حیرت انگیزترین ویژگیهای تاریخ پس از سال ۱۹۵۰ آفریقا این است که در آنجا این انتظار که استقلال به رشد اقتصادی بسیار سریع و رفاه منتهی خواهد شد، باید یك انتظار کلی بوده باشد». قوام نکرومه رهبر نخستین مستعمره آفریقای سیاه که به استقلال دست یافت، مدعی بود: توسعه کُند صنعتی آفریقا تا آن زمان کاملاً تقصیر قدرتهای اقتصادی بود که برای «ثروتمند کردن سرمایه گذاران خارجی، جلو ابتکارهای اقتصادی محلی سیاهان» را گرفته بودند: «ما در اینجا، در آفریقا، همه چیزهای لازم را برای اینکه یك قاره قدرتمند، نوین و صنعتی شویم داریم... آفریقا نه تنها دارای منابع کافی است، بلکه احتمالاً بهتر از هر منطقه دیگر در جهان برای صنعتی شدن مجهز است».

در سرخوشی ناشی از رهایی از حکومت استعماری، خیلیها بودند که مانند نکرومه فریب اقتصاد تخیلی ضدامپریالیست را خوردند. آنها که متقاعد شده بودند صنایع

سنگین کلید توسعه سریع اقتصادی است از کارخانه‌های ذوب آهن و دیگر کارخانه‌های سنگین فاقد کارایی شوروی به عنوان نمادهای نوگرایی به جای چیزهای بالقوه بی‌مصرف استقبال کردند. شوروی، در کشور کوچك آفریقایی گینه، در عصر خروشچف یك فرودگاه، یك کارخانه کنسروسازی، یك کارخانه چوب بری، یك سردخانه، یك بیمارستان، یك پلی تکنیك و یك هتل ساخت و همچنین به نقشه‌برداریهای جغرافیایی و یك رشته طرحهای تحقیقاتی دست زد. گزارشی که پلنوم کمیته مرکزی که در سال ۱۹۶۴ خروشچف را بر کنار کرد تسلیم شد می گفت در جریان یك دهه حکومت او اتحاد شوروی اجرای حدود ۶ هزار طرح را در جهان سوم بر عهده گرفته است. گزارش اشاره داشت به اینکه خروشچف اجازه داده بود علاقه اش به تقویت نفوذ شوروی در کشورهای در حال توسعه با بهایی سنگین برای اقتصاد شوروی بر او مسلط شود.

اما خروشچف کاملاً مطمئن بود که اقتصاد دستوری شوروی به‌رغم سطح سرمایه‌گذاری‌اش در جهان سوم، داشت به سرعت از کاپیتالیسم جلو می‌زد. او در جریان سفر دریایی پر سروصدای خود به ایالات متحده در سال ۱۹۵۹ به آمریکاییها گفت «این درست است که شما در حال حاضر از ما ثروتمندتر هستید. اما فردا ما مانند شما ثروتمند خواهیم بود. روز بعد؟ حتی ثروتمندتر. اما آیا این اشکالی دارد؟» خوش بینی خروشچف در آن زمان کمتر از امروز نامعقول به نظر می‌رسد. آنیورین بوان[1] معاون رهبر حزب کارگر بریتانیا به کنگره حزب در سال ۱۹۵۹ گفت پیروزی ملی کردن و برنامه‌ریزی دولتی در اتحاد شوروی ثابت کرد آنها به عنوان یك وسیله امروزی کردن اقتصاد، خیلی از کاپیتالیسم برتر هستند: «چالش اقتصادی در آینده از روسیه خواهد بود، این چالش از ایالات متحده نخواهد آمد». دستاوردهای اولیه برنامه فضایی شوروی انتظارات به شدت مبالغه شده را درباره توانایی اقتصاد شوروی به پیشگام شدن در فناوری جدید در غرب و همچنین شرق تشویق کرد. موفقیت شوروی در سال ۱۹۵۷ در قرار دادن اسپوتنیك (نخستین ماهواره ساخت انسان) در مدار، یك شور و هیجان جهانی ایجاد کرده بود. رئیس جمهوری دوایت دی. آیزنهاور از «موج نزدیك به حالت هیستری» که

1. Aneurin Bevan

ایالات متحده را فرا گرفت، شوکه شد. در میان ادعاها مبنی بر اینکه آمریکا یك پرل‌هاربر علمی را متحمل شده بود، فرماندار میشیگان جی منن ویلیامز اضطراب درونی خود را با این شعر ابراز داشت:

اوه، اسپوتنیك کوچك که در آن بالا
با بیپ بیپ ساخت مسکوات
پرواز می کنی
به جهان بگو، آنجا یك آسمان کمونیستی است
و عمو سام در خواب است.

خروشچف در سال ۱۹۵۸ گفت «ما چگونه می توانیم از این دستاوردهای بسیار بزرگ صنعتی‌مان شادی نکنیم؟... کدام کشور دیگری در چنین سطحی سازندگی داشته است؟ هرگز یك چنین کشوری نبوده است؟»

خروشچف همچنین با سخنان آتشین نسل جدید رهبران جهان سوم علیه اربابان استعماری سابق خود و امپریالیسم آمریکا به شوق آمد. او در جریان دیدارش از ایالات متحده در سال ۱۹۵۹ در یك سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورك پس از «خوشامدگوییهای گرم از صمیم قلب» به کشورهای مستقلی که خود را از بند حکومتهای استعماری آزاد کرده بودند، از کف زدنهای حاضران لذت فراوان برد.

«نسلهای آینده قهرمانیهای آنهایی را که مبارزه هند و اندونزی، جمهوری متحده عربی و عراق، غنا، گینه و سایر کشورها را برای استقلال رهبری کردند ارج خواهند نهاد، درست همان‌طور که امروز مردم ایالات متحده خاطره جرج واشنگتن و توماس جفرسون را که مردم آمریکا را در مبارزه‌شان برای استقلال رهبری کردند، گرامی می‌دارند.»

خروشچف ادامه داد و بهره کشی امپریالیسم را که پس از پایان رسمی حکومت استعماری ادامه داشت، محکوم کرد: «مردم بسیاری از این کشورها به استقلال سیاسی دست یافته‌اند، اما بیرحمانه از نظر اقتصادی به وسیله خارجیان استثمار می‌شوند. نفت و دیگر ثروتهای طبیعی‌شان به غارت می‌روند، تقریباً مجانی از کشور خارج می‌شوند و سودهای عظیمی برای استثمارگران خارجی به بار می آورند.»

تقاضای خروشچف برای باز گرداندن ثروتهای غارت شده به عنوان کمك اقتصادی، برای گوشهای بسیاری از شنونده‌های جهان سومی او موسیقی بود.

این واقعیت که نه ایالات متحده و نه قدرتهای استعماری اروپایی هنوز مشکلات نژادپرستی را در داخل جوامع خود جدی نگرفته بودند، محبوبیت سخنرانیهای ضداسپریالیستی را افزایش می‌داد.

اکنون تقریباً باور کردنی نیست در دهه‌ای که بیشتر مستعمره‌های آفریقایی به استقلالشان دست یافتند، هنوز برای اربابان بریتانیایی نصب اطلاعیه‌های «ورود سیاهان ممنوع» بر روی پنجره‌هایشان قانونی و برای نمایندگان آفریقایی سازمان ملل متحد، سفر کردن با صندلیهایی که در اتوبوسهای تفکیك شده نژادی ایالات جنوبی برای سفیدها در نظر گرفته شده بودند غیرقانونی بود. به علت فقدان مستعمرات آفریقایی یا یك جامعه مهاجر سیاه نزد روسیه، نژادپرستی جامعه روس خیلی بهتر قابل پنهان کردن بود.

خروشچف در پی موفقیت سفر کوتاهش به سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۹، تصمیم بی‌سابقه‌ای گرفت. او تصمیم گرفت یك ماه را در نیویورك به عنوان رئیس هیأت شوروی در اجلاس پائیز سال ۱۹۶۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد که به هفده عضو تازه استقلال یافته، شانزده تای آنها از آفریقا خوشامد می گفت، صرف کند. در حالی که خروشچف رهبران جدید آفریقایی را در آغوش فشار می‌داد دوایت دی. آیزنهاور به یك تعطیلات گلف رفت. با باز شدن سفارتخانه‌های آفریقایی در واشنگتن، رئیس تشریفات رئیس جمهوری به خاطر شکایت درباره اینکه مجبور بود «این کاکاسیاهها» را به جشنهای کاخ سفید دعوت کند، همه جا انگشت نما شد. در این میان، خروشچف به ارائه دهنده مشترك یك پیش نویس اعلامیه سازمان ملل متحد تبدیل شد که بعد به شکل اصلاح شده به عنوان «اعلامیه مربوط به اهدای استقلال به کشورها و ملتهای استعمار شده» که استعمار را در همه اشکال آن تقبیح می کرد و خواستار استقلال فوری همه ملتهای دربند بود، به تصویب رسید. خودداری قدرتهای بزرگ غربی از دادن رأی به این اعلامیه صرفاً به تقریت وجهه شوروی کمك کرد. این واقعیت که بیشتر این «ملتهای در بند» به استقلال فوری دست نیافتند، معنایش این بود که اتحاد شوروی مرتب قادر بود از آن پس شکایت کند، قدرتهای استعماری داشتند یك قطعنامه سازمان ملل متحد را نقض می کردند.

خروشچف آن‌قدر از اقامتش در سازمان ملل متحد در پاییز سال ۱۹۶۰ لذت برد که همه رکوردهای قبلی حرافی را شکست و دوازده سخنرانی که مجموعاً ۳۰۰ صفحه تایپ شده می‌شد در مجمع عمومی ایراد کرد. اما عملکرد او یك موفقیت صرف نبود. او در ۱۳ اکتبر آن‌قدر از سخنرانی یك نماینده فیلیپین که مسأله استعمارزدایی را علیه او به کار گرفت و ادعا کرد اروپای شرقی به‌وسیله «اتحاد شوروی بلعیده» و از «حقوق سیاسی و مدنی محروم» شده بود خشمگین شد که با عصبانیت شروع به کوبیدن کفش خود به میز کرد. خروشچف بعد به یك عضو هیأت شوروی که کار او را ندیده بود، گفت «اوه، تو یك چیز عالی را از دست دادی! چیز خیلی تماشایی بود!» به‌رغم ناراحتی‌شان هیچ کس در هیئت جرأت نکرد با او مخالفت کند. خروشچف که تجربه هیجان‌انگیز شنیدن تقبیح علنی امپریالیسم غرب به‌وسیله رهبران جهان سوم در مرکز کاپیتالیسم آمریکا هنوز در ذهنش تازه بود، در ژانویه ۱۹۶۱ یك سخنرانی سری در جمع کارکنان عقیدتی و تبلیغاتی شوروی ایراد کرد که در آن اعلام داشت اتحاد شوروی با حمایت از مبارزه «مقدس» ضد امپریالیست، مستعمره‌ها و کشورهای تازه استقلال یافته، در هر دو اهداف خود پیشرفت به سوی کمونیسم و «به زانو در آوردن امپریالیسم» پیشروی خواهد کرد.

این باور که جنگ سرد را می‌توان در جهان سوم برد، برنامه اطلاعات شوروی را به شکلی تغییر داد که باورش برای بیشتر تاریخ نویسان غرب دشوار بود. کتاب درخشان «تاریخ سده بیستم» اریك‌هابزبوآم[1] مانند بسیاری دیگر نتیجه گیری می کند «هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد (اتحاد شوروی) در نظر داشت مرزهای کمونیسم را تا پیش از اواسط دهه ۱۹۷۰ و حتی بعد به جلو ببرد بلکه مدارك نشان می‌دهند USSR از اتحادی استفاده می کرد که هنوز آماده خلق آن بود.» اما پرونده‌های کاگ ب نشان می‌دهند در سال ۱۹۶۱ همان زمان یك چنین طرحی وجود داشت، اگر چه البته به طور علنی فاش نشده بود. برنامه حزب کمونیست شوروی (CPSU) در آن سال «مبارزه آزادی بخش خلقهای ستمدیده را به عنوان یکی از گرایشهای غالب پیشرفت اجتماعی» مورد ستایش قرار داد.

---

1. Hobsbawm

الکساندر شله‌پین رئیس جوان و پویای کاگ ب حمایت خروشچف را برای استفاده از جنبشهای آزادی بخش ملی و نیروهای ضد امپریالیسم در یك استراتژی بزرگ جدید ستیزگرانه علیه «دشمن اصلی» (ایالات متحده) در جهان سوم به دست آورد. اگر چه خروشچف به‌زودی شله‌پین را با ولادیمیر سمی چاستنی مطیع‌تر و کمتر بلندپرواز جایگزین کرد، اما استراتژی بزرگ کاگ ب زنده ماند.

درك درجه بلندپروازیهای کاگ ب در جهان سوم با میراث مکارتیسم دشوار شده است. درست همان‌طور که داستانهای ساختگی خودخواهانه ضد کمونیست سناتور جوزف مکارتی برای تعقیب مخالفان به بستن چشمان افکار لیبرال به واقعیت تهاجم اطلاعاتی بی‌سابقه شوروی علیه ایالات متحده کمك کرد، تئوریهای بسیار ساده‌انگارانه طرحهای شوروی برای فتح جهان نیز بیشتر نظریه‌پردازان غیر توطئه گر را به حتی ارزیابیهای واقعی از طرحهای شوروی در جهان سوم مشکوك کرد. مکارتی و دیگر نظریه‌پردازان توطئه ضد کمونیست، ناخودآگاه، جزو موفق‌ترین مأموران نفوذی جنگ سرد کاگ ب بودند. واکنش علیه اغراق گوییهای مسخره آنها، به این مسأله که چرا کاگ‌ب تا اندازه قابل ملاحظه‌ای در تاریخ جنگ سرد از قلم افتاده است کمك کرد.

پس از اینکه خروشچف خود در سال ۱۹۶۴ مجبور به کناره گیری و لئونید برژنف جایگزین او شد، این باور که می‌شد جنگ سرد را در جهان سوم برد با اعتقاد بیشتر در مرکز، در کرملین و یا وزارت خارجه حفظ شد. رئیس آینده ارزیابی اطلاعات کاگ ب، در آن زمان یك افسر جوان اطلاعات خارجی در اداره دوم FCD (آمریکای لاتین) بعداً یادآور شد «البته، اساساً، ما با این اندیشه هدایت می‌شدیم که سرنوشت رویارویی جهانی میان ایالات متحده و اتحاد شوروی، بین کاپیتالیسم و سوسیالیسم در جهان سوم روشن خواهد شد. این فرض اساسی بود.»

این استراتژی با حرارت از سوی یوری آندروپوف از لحظه‌ای که در سال ۱۹۶۷ جای سمی چاستنی را به عنوان رئیس کاگ ب گرفت، حمایت شد. او یك سال بعد در یك جلسه اداره کل دوم (امنیت داخلی و ضد اطلاعات) گفت:

«هر کسی باید بداند که مبارزه میان نهادهای امنیت کشور و نهادهای ویژه (اطلاعات) دشمن در شرایط حاضر نشان دهنده مرحله‌ای از یك تشدید مبارزه طبقاتی

است و این به معنای آن است که این مبارزه بی رحمانه‌تر است. امروز همین مسأله مانند نخستین روزهای قدرت شوروی تعیین می‌شود: چه کسی بر چه کسی غالب می گردد؟ تنها امروز این مسأله نه در داخل کشور ما بلکه در درون چارچوب کل نظام جهانی، در یك مبارزه جهانی میان دو نظام جهان تعیین می‌شود.»

ابتکار «مبارزه جهانی» بیشتر به کاگ‌ب تعلق داشت تا به وزارت خارجه. در پرهیجان انگیز ترین لحظات نفوذ شوروی در جهان سوم، از ایجاد نخستین «سرپل» کمونیست در نیم کره غربی (نام مستعار کاگ‌ب برای کاسترو) تا آخرین شکست فاجعه‌آمیز رژیم کمونیست در افغانستان، این مرکز نفوذ بیشتری از وزارت خارجه داشت.

آندری گرومیکو، وزیر خارجه با سابقه شوروی را، آناتولی دوبرینین سفیر تقریباً همان‌قدر با سابقه اش در واشنگتن به عنوان مردی «محتاط که مخالف هر گونه رویارویی جدی با ایالات متحده بود به یاد دارد»:

«... جهان سوم قلمرو اول او نبود. او معتقد بود رویدادها نباید به طور سرنوشت‌ساز بر روابط بنیادی ما با ایالات متحده اثر بگذارند، که معلوم شد این عنصری بود که او به طور قطع آن را کوچك گرفته بود. فراتر از آن، وزرات خارجه ما به‌طور سنتی در حقیقت با رهبران جنبشهای آزادی‌بخش در جهان سوم که با آنها از طریق اداره بین‌الملل حزب به ریاست دبیر بوریس یونومارف تماس ایجاد می شد روابطی نداشت. او از گرومیکو بدش می آمد و این احساس متقابل بود.»

به این ترتیب سیاست مقدم شوروی در جهان سوم به وسیله کاگ‌ب با حمایت اداره بین الملل کمیته مرکزی CPSU هدایت می‌شد. خروشچف رئیس نظریه پرداز خشك این اداره را نام مستعار «پونومار» (خادم کلیسای ارتدوکس) داده بود. او می گفت: «پونومار یك مقام با ارزش، اما مانند یك کشیش کاتولیك متعصب است». در درون دفتر سیاسی، سیاست مقدم همچنین مورد حمایت نظریه پرداز ارشد حزب میخائیل سوسلف بود که اعتبارش در سالهای دهه ۱۹۷۰ تنها از برژنف پایین تر بود. یك دیپلمات شوروی یادآور می‌شود «سوسلف در زیر ردای خطاناپذیری عقیدتی مرتب تذکرهایی از آنچه او سیاست درست مارکسیست-لنینیستی می‌دید، صادر می کرد.» سوسلف در یك

سخنرانی در کلیسای جامع سابق کاتولیک اعلام کرد: سقوط آنچه از امپراتوریهای استعماری غرب باقیمانده است و تضعیف نظام کاپیتالیست در پیشروی به جلو نیروهای سوسیالیست و ترقیخواه، ضدامپریالیست «از نظر تاریخی اجتناب ناپذیر است». علاقه مفرط گرومیکو به اینکه آندروپوف ابتکار عمل را در جهان سوم به دست گیرد، نشان‌دهنده بی‌علاقگی خود او به این مسأله بود. همان‌طور که لئونف بعداً یادآور شد: (وزارت خارجه) USSR و رئیس آن آ. گرومیکو آشکارا با دیده تحقیر به جهان سوم نگاه می کردند. آندری آندریوویچ (گرومیکو) با علاقه بیشتری با همکاران کشورهای کوچک اروپایی نسبت به مختل کنندگان صلح از کشورهای «جهان سوم» ملاقات می کرد و آنها را به حضور می‌پذیرفت. حتی دفتر سیاسی نتوانست او را متقاعد سازد از خاور نزدیك، آفریقا، یا آمریکای لاتین دیدار کند. سفر به کشورهای این مناطق رویدادهای استثنایی در شغل ظاهراً بی‌انتهای او به عنوان وزیر امور خارجه بودند.

آندروپوف وقتی ابتکار عمل را در جهان سوم به دست گرفت، همیشه دقت می کرد پا روی دم گرومیکو نگذارد.

دوبرینین نوشت: «روابط شخصی آنها بدنبود، چون آندروپوف احتیاط می کرد در کار روزانه مدیریت سیاست خارجی به وسیله گرومیکو مداخله نکند، و گرومیکو به نوبه خود نفوذ در حال گسترش آندروپوف را در دفتر سیاسی محترم می‌داشت». دو مرد به تدریج به سازمان دهنده‌های مشترك پیشنهادهای سیاست خارجی به دفتر سیاسی برژنف تبدیل شدند. تشویق بیشتر برای یك سیاست مقدم در جهان سوم با تغییر در توازن قدرت در سازمان ملل متحد در جریان دهه ۱۹۶۰ پیش آمد. با افزایش سریع شمار کشورهای تازه استقلال یافته، غرب اکثریت قبلی خود را در مجمع عمومی از دست داد.

جنبش عدم تعهد (NAM) بیش از پیش به رأی دادن با بلوك شوروی تمایل داشت تا غرب، که بعضی از اعضایش در امپراتوری گذشته آن شرکت کرده بودند. در کنفرانس غیرمتعهدها که در ژوئیه سال ۱۹۶۹ در بلگراد تشکیل شد، اعلامیه نهایی آن «حمایت از مردم شجاع ویتنام را که در برابر تجاوز آمریکا مقاومت می کردند» قول داد اما اشاره چشمگیری به حمله شوروی به چکسلواکی در سال پیش از آن نکرد. کاگ‌ب برای باقیمانده جنگ سرد جنبش عدم تعهد را به عنوان «متحدان طبیعی ما می‌دید». رئیس

اداره کل اول (اطلاعات خارجی) (FCD) ولادیمیر الکساندروویچ کریاچکف در سال ۱۹۸۴ اعلام کرد «جهت اصلی حرکت آن ضدامپریالیستی است».

شکست ایالات متحده در ویتنام اعتقاد این مرکز را به استراتژی جهان سوم تقویت کرد. پوشش خبری بی‌سابقه تلویزیون از ویتنام صحنه‌های وحشتناك جنگ را به اتاقهای نشیمن آمریکاییهای متوسط و بخش اعظم جهان آورد. این پوشش خبری همچنین شهرت چشمگیری به جنبش ضدجنگ در ایالات متحده که شعار روزانه اش این بود، «هی، هی، ال. بی. جی» چند بچه را امروز کشتی؟ داد و کمك کرد تا رئیس جمهوری لیندون بی‌جانسون را متقاعد سازد برای انتخاب مجدد در سال ۱۹۶۸ خود را نامزد نکند. هر دو جانسون و جانشینش ریچارد نیکسون معتقد بودند ـ به غلط ـ یك توطئه بین المللی کمونیست در پشت اعتراض ضدجنگ آمریکا، به ویژه محوطه دانشگاهها قرار دارد. ریچارد هلمز رئیس اطلاعات مرکزی «DCI» بعداً شهادت داد «رئیس جمهوری جانسون همه وقت دنبال این فکر بود.» و همین طور نیکسون. هلمز با اینکه در باره تئوری توطئه کاخ سفید شك داشت عملیات «CHAOS» را برای کشف ابعاد واقعی نفوذ خارجی در نارضایتی داخلی آغاز کرد. این مؤسسه در جریان این عملیات شروع به جاسوسی غیرقانونی در میان تندروهای دانشگاهها کرد. همان‌طور که هلمز بعداً اعتراف کرد «اگر کسی از وجود CHAOS آگاه می‌شد، موجب دردسر همه افراد ذینفع می‌شد». با اینکه یافتهای منفی CHAOS نتوانست نه جانسون و نه نیکسون را متقاعد سازد، وقتی در اواسط دهه ۱۹۷۰ عملیات فاش شد، خسارت دیرپایی به شهرت سیا وارد ساخت و موجب تقویت عملیات کاگ‌ب شد.

تنها ۲ هفته پیش از عقب‌نشینی نهایی آمریکاییها از سایگون در ۳۰ آوریل ۱۹۷۵، برای آندروپوف قبول اینکه آمریکاییها واقعاً شکست خورده بودند دشوار بود. او در یك گردهمایی ویژه تشکیل شده در مرکز یاسه‌نوو (FCD) پیرامون ویتنام گفت: آیا جنگ کره و چگونگی تحولات آن را به یاد دارید؟ در آن زمان نیز نیروهای کره شمالی تقریباً همه سرزمین کره‌جنوبی را اشغال کرده بودند... بعد آمریکاییها یك عملیات بزرگ پیاده کردن نیرو را در پشت‌سر کره‌شمالیها سازمان دادند، بخش اصلی ارتش کره شمالی را محاصره و نابود کردند. ظرف چند روز جریان جنگ تغییر کرده بود. اکنون یك اوضاع

بسیار مشابه دارد شکل می گیرد همه نیروهای ویتنام شمالی برای کمك به میهن‌پرستان به جنوب فرستاده شده‌اند. ویتنام شمالی از هر لحاظ بی‌دفاع است. اگر آمریکاییها به چیزی شبیه مانورهای کره دست بزنند، آن‌گاه اوضاع ممکن است بدجوری تغییر کند... در عمل راه به‌هانوی باز است.

تنها ۲ هفته بعد که آندروپوف تصاویر تماشایی تلویزیونی را دید که آمریکاییها و بعضی از متحدان ویتنام جنوبی آنها را، با عجله به‌وسیله هلی کوپتر از روی بام سفارت آمریکا در حالی که ویت کنگهای کمونیست پیروزمندانه وارد سایگون می‌شدند نجات می‌دادند قبول کرد که آمریکاییها واقعاً شکست خورده بودند.

تحقیر بی‌سابقه ایالات متحده در پایان جنگی که چنان جامعه‌اش را دچار نفاق کرد که هیچ مناقشه دیگری پس از جنگ داخلی نکرده بود به نظر آمد توانایی یك جنبش ملی آزادی بخش جهان را که از ایدئولوژی مارکسیست، لنینیست برای شکست حتی یك ابرقدرت امپریالیست الهام گرفته بود، نشان داد. همان‌طور که جانشین نیکسون، رئیس جمهوری جرالد فورد نیز اعتراف کرد «متحدان ما در اطراف جهان شروع به سؤال درباره عزم و اراده ما کردند.» از میان گزارشهای رسانه‌های خارجی که روی فورد ـ و بدون تردید همچنین کاگ‌ب ـ اثر ویژه‌ای گذاشت یك مقاله صفحه اول در «فرانکفورتر الگماینه زایتونگ» با این عنوان بود «آمریکا ـ یك غول درمانده».

چنین بحثهایی هواداران کمی در غرب و همچنین جهان سوم نداشتند. فیلسوف بزرگ بریتانیایی برتراند راسل که سخنانش از رادیو هانوی پخش شد به سربازان آمریکایی گفت آنها برای «حراست از دارایی چند مرد ثروتمند در ایالات متحده» مورد استفاده قرار می‌گرفتند: «هر فروشگاهی، هر ایستگاه پمپ بنزینی در آمریکا تحت کاپیتالیسم لازم است همیشه برای جنگ تولید کند.» ویتنام نام ایالات متحده را به‌عنوان رهبر امپریالیسم جهان که مصمم است آزادیهای جهان سوم را به سود منافع کاپیتالیسم غرب که در آن نمونه بارز است درهم بکوبد، شهرت بخشید. راسل اعلام کرد:

ایالات متحده امروز نیرویی است برای رنج، ارتجاع و ضدانقلاب در سرتاسر جهان. هر جا که مردم گرسنه هستند و استثمار می‌شوند، هر جا که آنها سرکوب و تحقیر می‌شوند، پای یك نیروی شیطانی با حمایت و تأیید ایالات متحده... (که به جنگ در ویتنام

رفت) برای حراست از ادامه کنترل ثروتهای منطقه به‌وسیله کاپیتالیستهای آمریکایی درمیان است.

«بالت مخالفت دانشجویی» باب دایلن در صحن دانشگاهها که در جریان جنگ ویتنام مشهور شد، عدم درك واشنگتن را از خصومت درحال گسترش در جهان سوم علیه «امپریالیسم» ایالات متحده به سخره گرفت:

لطفاً آن لیموزین را آتش نزنید.
به آن زیردریایی گوجه‌فرنگی پرتاب نکنید.
به آن همه کارهایی که ما برای شما انجام داده‌ایم فکر کنید.
مگر شما همین الآن موسیقی استثمار را نشنیدید.

پیش از جنگ ویتنام تقبیح غرب از امپریالیسم غرب به محدوده اعضای آکادمیك و احزاب مارکسیستی و فرقه‌ها محدود می‌شد. اما دانشمند سیاسی مارکسیست، بیل وارن حق داشت ادعا کند در جریان این جنگ مفهوم امپریالیسم «به عقیده سیاسی حاکم عصر ما» تبدیل شد:

امپریالیسم با فرزندش، مفهوم «استعمار جدید»، دیدگاه مشترکی از جهان به‌عنوان یك کل، در اختیار اکثریت بزرگی از بشریت قرار می‌دهد. نه تنها توده‌های با تحصیلات مارکسیستی در جهان کمونیست، بلکه همچنین میلیونها ساکنان شهرها در آمریکای لاتین، کشاورزان نیمه سیاسی در آسیا و طبقات بسیار باسواد حرفه‌ای و کارگری کشورهای کاپیتالیست صنعتی، در این دیدگاه جهانی و شاخه‌های آن غرق هستند. البته، این صرفاً یك شناسایی از وجود امپراتوری‌های نوین، رسمی یا غیررسمی و میراث زندگی آنها را نشان نمی‌دهد. از آن مهم‌تر، این یك رشته نظریه‌های کاملاً ویژه (اگرچه مبهم بیان شده) را درباره تسلط امپریالیسم برامور نژاد انسان به عنوان یك کل و به‌ویژه درباره فجایع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که گفته می‌شود امپریالیسم در گذشته و حال به اکثریت بزرگی از بشریت، تحمیل کرده است و همچنان تحمیل می کند، شامل می‌شود.

اگرچه نویسنده‌های شوروی در مقایسه با مارکسیستهای غربی کمك خیلی اندکی به تحقیق جدی درباره امپریالیسم در جریان جنگ سرد کردند، اما فضای

ضدامپریالیستی که جنگ ویتنام را همراهی و دنبال کرد، زمینه خوبی برای تدابیر جنگی کاگ‌ب در جهان سوم مهیا ساخت. بیل وارن نوشت: در جریان دهه ۱۹۷۰، ناشران بورژوا منابع بیشتری را به موضوع ضدامپریالیسم اختصاص دادند تا هر موضوع اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی دیگر، البته با استثنا کردن احتمالی تورم. اگر ما روایت نوین ادبیات مازوخیستی «بار انسان سفید» را، که کم و بیش به طور مستقیم از نظریه امپریالیسم به عنوان ویرانگر یکپارچه الهام گرفته است به این اضافه کنیم، آنگاه مارکسیسم می‌تواند بزرگ‌ترین پیروزی انتشاراتی و تبلیغاتی را در تاریخ خود ثبت کند... در هیچ زمینه دیگری مارکسیسم این قدر در افکار بشر نفوذ نکرده یا حاکم نشده است.

از بازی روزگار، مراحل آخر جنگ ویتنام با یك تنش‌زدایی در سطحی بی‌سابقه میان واشنگتن و مسکو همراه بود. برای دولت نیکسون که مشتاق بود با کمترین خسارت ممکن به حیثیت ایالات متحده، خود را از دست ویتنام خلاص کند، مزایای روشنی در کاهش تنش با اتحاد شوروی و همچنین امتیاز تثبیت درازمدت جنگ سرد وجود داشت. یك اکثریت در دفتر سیاسی مذاکرات محدود کردن سلاحهای استراتژیك (سالت) را با ایالات متحده راهی برای جلوگیری از افزایش بیشتر بودجه تسلیحاتی هم‌اکنون عظیم شوروی دید. در ماه مه سال ۱۹۷۲ نیکسون نخستین رئیس جمهوری ایالات متحده بود که از مسکو دیدار کرد و با برژنف در محیط پرزرق و برق کاخ کرملین موافقت‌نامه‌هایی برای تثبیت نیروهای هسته‌ای تهاجمی (سالت یك) و محدود کردن دفاع ضدموشك بالستیك آنها امضا کردند.

برژنف با دیداری از واشنگتن در سال بعد، این دیدار را پاسخ گفت.

دوبرینین نوشت: «روابط شوروی و آمریکا در سال ۱۹۷۳ به یك سطح دوستانه که در عصر پس از جنگ هرگز سابقه نداشت، رسید.» اگرچه هیچ سیاستگذار شوروی هرگز قبول نکرد پیشرفت تنش‌زدایی باید مانع آن شود که شوروی نفوذ خود را در جهان سوم به زیان ایالات متحده گسترش دهد، در مورد اینکه این نفوذ باچه شدتی باید افزایش می‌یافت، اختلاف نظر وجود داشت. برژنف که شکوه و جلال ملاقاتهایش را با نیکسون در روسیه و ایالات متحده دوست داشت جزء کبوترها بود. او در گفتگوهای خصوصی با رئیس جمهوری از بعضی همکارانش در دفتر سیاسی با نام انتقاد کرد و بعداً وقتی جنجال

واترگیت شروع کرد قدرت رئیس جمهوری را تهدید کردن، یك یادداشت خصوصی حاکی از همدردی برای او فرستاد «و حمایت صمیمانه خود را از وی» اعلام داشت، مرکز موضع احساسی کمتری گرفت. در سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۳ به نظر می‌رسد در درون رهبری شوروی میان هواداران یك تهاجم بسیار شدید ایدئولوژیکی علیه دشمن اصلی در جهان سوم (شامل استفاده فزاینده از تدابیر جنگی و آنهایی که از صدمه احتمالی به تنش‌زدایی با ایالات متحده وحشت داشتند اختلاف وجود داشت. هواداران تعرض، که آندروپوف احتمالاً ارشد آنها بود، بحث را بردند.

طی دهه بعد، موج جدیدی از انقلابها در بخشهایی از آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا روی داد ـ بیشتر آنها فعالانه از سوی کاگ‌ب مورد حمایت قرار گرفتند، اگرچه از آنجا نشأت نگرفته بودند.

جزئیات پیچیده رویدادها در جهان سوم صرفاً بیش از آن بودند که برژنف بتواند درك کند. با وخیم‌تر شدن وضع دید چشمهایش، خواندن اسناد جز اسناد کوتاه برایش به‌طور فزاینده‌ای دشوار شد و کارکنانش خواستند نسخه‌های چاپی گزارشهای اطلاعاتی که برای او فرستاده می‌شدند تا حد امکان بزرگ باشند و بعد با حروف درشت نوشته شوند. تلگرامها نیز به طور فزاینده اغلب برای او خوانده می‌شدند. او از اواسط دهه ۱۹۷۰ نقش فعال کمی در حکومت کشور ایفا کرد. در پشت مرکب لیموزینهای سیاه که او با آنها در اطراف مسکو سفر می‌کرد، همیشه یك دستگاه تنفس مصنوعی قرار داشت. در یك اجلاس سران در سال ۱۹۷۹ در وین، رابرت گیتس DCI آینده نتوانست خود را از شر این فکر خلاص کند که برژنف چقدر ضعیف شده بود.

«هنگام ورود و خروج از سفارتخانه‌ها، دو افسر غول‌پیکر کاگ‌ب ـ و منظورم واقعاً غول‌پیکر است ـ او را راست نگاه می‌داشتند، زیر بغل او را می‌گرفتند و اساساً او را حمل می‌کردند. (ویلیام) اودوم یك کارشناس شوروی (بعداً رئیس مؤسسه SIGINT ایالات متحده، NSA) و من یك بار در یك پیاده‌رو باریك گیر کردیم، و در حالی که کاگ‌ب برژنف را تقریباً با خود می‌کشید، نزدیك بود لت‌وپار شویم.»

برژنف به‌رغم لخ‌لخ راه رفتنش، پریشان صحبت کردنش، نیازش به قرصهای خواب‌آور، با یك رژیم همیشه در حال چاپلوسی ترقی کرد و همواره مطمئن به اینکه

«تجربه بزرگ و خرد» او ادامه رهبریش را بلامنازع می‌ساخت، باقی ماند. او همچنین همیشه به موفقیت سیاست شوروی در جهان سوم و احترام فراوانی که ظاهراً رهبران آن برایش قائل بودند، مطمئن بود. برژنف بیست و ششمین کنگره حزب را در سال ۱۹۸۱، بدون اینکه هیچ احساس احمقانه بودن بکند با این سخن گشود: در نخستین پلنوم کمیته مرکزی حزب، که در یك فضای استثنایی وحدت و همبستگی برگزار شد، نهادهای اصلی حزب ما به اتفاق آرا انتخاب شدند. این پلنوم به اتفاق آرا رفیق ال. آی، برژنف را به دبیر کلی کمیته مرکزی CRSU انتخاب کرد.

همه حضار طبق معمول برای موجی از «کف زدن‌ها» چاپلوسانه به پاخاستند. به‌رغم جنگ در افغانستان، برژنف در حالی که در سخنرانی خود مرتب تپق می‌زد اعتماد خود را به سیاست شوروی ابراز داشت، افزایش شمار کشورهای با «گرایش سوسیالیستی» را از زمان کنگره قبلی در ۵ سال پیش‌تر، پیروزی انقلابهای اتیوپی، نیکاراگوا و افغانستان، و امضای پیمانهای دوستی را با آنگولا، اتیوپی، موزامبیك، افغانستان، سوریه و جمهوری دمکراتیك یمن ستود.

مرکز تردیدی نداشت که «تدابیر جنگی‌اش» برای اثر گذاشتن روی عملیات شوراندن بیشتر افکار عمومی جهان سوم علیه ایالات متحده کمك بزرگی کرده است. طبق آمار کاگ‌ب در سال ۱۹۷۴ بیش از ۲۵۰ اقدام جنگی تنها علیه سیا صورت گرفته بود که ـ ادعا می‌کرد ـ به تقبیح سوءاستفاده‌های این مؤسسه، به هر دو اشکال واقعی و (بیشتر) تصوری، در رسانه‌ها، مباحث پارلمانی، تظاهرات و سخنرانیهای سیاستمداران برجسته در اطراف جهان منجر شده بود. اگرچه میتروخین آمار سالهای بعد را ثبت نکرد، اما تعداد تدابیر جنگی به احتمال قریب به یقین، با کمك افشاگریهای شگفت‌انگیز آمریکاییها درباره حقه‌بازیهای کاخ سفید و سیا، افزایش داشت. جنجال واترگیت که استعفای نیکسون را در سال ۱۹۷۴ موجب شد، در سال ۱۹۷۵، «سال اطلاعات» با افشای جنجالی «حقه‌های کثیف» سیا ـ از جمله عملیات CHAOS و توطئه‌های قتل دولتمردان خارجی دنبال شد. ویلیام کلبی، جانشین هلمز به عنوان DCI شکایت کرد سیا تحت دقیق‌ترین و شدیدترین بازرسی عمومی که چنین سرویسی هرگز تجربه نکرده است نه تنها در داخل کشور، بلکه در هر نقطه دیگر جهان قرار داشت. رئیس جمهوری

فورد با اینکه با این مؤسسه همدردی می کرد با یك وضعیت دشوار روبه‌رو شد. بهترین راه برای دفاع از سیا تأکید روی این بود که عبارت «کاملاً از کنترل خارج شده بود» در یك گزارش بعدی کنگره نشان می‌داد این مؤسسه «کاملاً پاسخگوی دستورات رئیس جمهوری ودستیار رئیس جمهوری در امور امنیت ملی بوده است.» اما دفاع از سیا با هدف اولیه فورد که اعاده حیثیت از ریاست جمهوری بود، تناقض داشت. از این رو برای جلب اعتماد در کاخ سفید پس از ضربه واترگیت، رئیس جمهوری و مشاورانش تصمیم گرفتند خود را از اتهامهایی که به این مؤسسه زده می‌شد که همچنان رو به افزایش بود، دور نگاه‌دارند.

در حقیقت، توطئه‌های سوءقصد سیا که همه با تأیید رئیس جمهوری برعهده گرفته شده بودند، شکست خورده یا رها شده بودند ـ تا اندازه‌ای چون برخلاف کاگ‌ب این مؤسسه یك گروه آموزش دیده سوءقصد کننده در اختیار نداشت. اما اکثریتی از آمریکاییها که از افشاگریهای سال اطلاعات یکه خورده بودند، فریب تئوریهای توطئه‌ای را خوردند که کاگ‌ب نهایت کوشش خود را برای تشویق آنها کرد تا وانمود کند «سیا» در سوءقصد به جان اف کندی مداخله داشته است. اگر بیشتر مردم آمریکا مانند بیشتر مردم جهان همچنان باور می کردند سیا در قتل رئیس جمهوری خودشان مداخله کرده بود، منطقی بود که نتیجه بگیرند این مؤسسه در براندازی رژیمهای خارجی و سوءقصد به دیگر دولتمردان که باعث ناراحتی‌اش شده بودند، محدودیتی برای خود نمی‌شناخت. تدابیر جنگی کاگ‌ب با موفقیت این باور را ترغیب کرد که سیا شیوه‌هایی را که در تلاش برای قتل فیدل کاسترو و بی‌ثبات کردن رژیم مورد استفاده قرار داده بود داشت علیه «دولتهای مترقی در اطراف جهان» نیز به کار می گرفت. یك عملیات اقدام جنگی در خاورمیانه در سال ۱۹۷۵ هویت ۴۵ دولتمرد را از اطراف جهان که قربانیهای تلاشهای موفق یا غیر موفق سوءقصد این مؤسسه طی دهه قبل بودند در افواه معرفی کرد.

ایندیرا گاندی یکی از رهبران جهان سوم بود که ناخودآگاه تحت تأثیر اطلاعات غلط ساختگی سرویس A (کارشناسان تدابیر جنگی FCS) قرار گرفت و ذهنش را به توطئه‌های ظاهری سیا علیه آنها مشغول داشت.

دکترین تدابیر جنگی کاگ‌ب، به طرز عجیبی اصرار داشت عملیات نفوذ

«در اساس با اطلاعات غلطی که مؤسسه‌های غربی برای فریب افکار عمومی به آن متوسل می‌شدند شدیداً تفاوت» داشت:

عملیات اطلاعات غلط کاگ‌ب مترقی است؛ هدف آنها نه گمراه کردن طبقه کارگر بلکه دشمنان آنها ـ محافل حاکم کاپیتالیسم ـ برای وادار کردن آنها به اقدام به یك شیوه خاص، یا بازداشتن آنها از اقدامهای مخالف منافع USSR است؛ آنها صلح و پیشرفت اجتماعی را تشویق می‌کنند؛ آنها در خدمت تنش‌زدایی بین‌المللی هستند؛ آنها انسان ساز می‌باشند و شرایط را برای یك مبارزه باشکوه برای آینده بشریت فراهم می‌سازند.

مبارزات تدابیر جنگی کاگ‌ب به طور گسترده به‌وسیله متحدانش در بلوك شوروی حمایت می‌شد. به گفته لادیسلاو بیتمن از STB چکسلواکی:

«عملیات تبلیغات ضدآمریکایی آسان‌ترین کار است. یك مقاله مطبوعاتی حاوی واقعیتهای مهم از «یك توطئه جدید آمریکا» ممکن است برای این کار کافی باشد. روزنامه‌های دیگر به مسأله علاقه‌مند می‌شوند، مردم یکه می‌خورند و مسئولان دولت در کشورهای در حال توسعه یك فرصت تازه می‌یابند تا علیه امپریالیستها جنجال راه بیندازند، درحالی که تظاهرکنندگان عجله دارند پنجره‌های سفارت آمریکا را بشکنند.»

هدف تدابیر جنگی کاگ‌ب همچنین خدمت به یك برنامه سیاست داخلی با تشویق حمایت رهبری از یك سیاست درازمدت در جهان سوم بود. این مرکز مرتب گزارشهایی درباره موفقیتهایش در نفوذ گذاشتن روی سیاستمداران و افکار عمومی جهان‌سوم در اختیار کرملین قرار می‌داد. «موفقیتهای» فهرست شده در این گزارشها به نظر می‌آید تغییر اندکی از زمان برژنف تا گورباچف کرد. در میان اسناد آزاد شده از بایگانیهای کمیته مرکزی پس از کودتای نافرجام سال ۱۹۹۱ مسکو، یك گزارش سال ۱۹۶۹ از آندروپوف بود که به توانایی کاگ‌ب در سازمان دادن چند تظاهرات اعتراض‌آمیز مقابل سفارت ایالات‌متحده در دهلی نو با هزینه ۵ هزار دلار در هر بار می‌بالید، و یك نامه کاملاً مشابه از رئیس وقت کاگ‌ب، ولادیمیر کریاچکف (رئیس سابق FCS) به گورباچف ۲۰ سال بعد که تقریباً همان رضایت خاطر را از استخدام شمار فزاینده ای از مأمور در پارلمان سریلانکا و ابراز «تشکر صمیمانه» ظاهراً رهبر حزب آزادی از مسکو به‌خاطر «حمایت مالی» شوروی گزارش می‌کرد.

با توجه به کنترل شدید رسانه‌های شوروی و تقریباً غیر ممکن بودن افزایش تظاهرات ناراضیان در مسکو، دفتر سیاسی بی هیچ تعجبی تحت تأثیر توانایی ظاهری کاگ‌ب در تأثیر گذاشتن در افکار عمومی جهان‌سوم قرار گرفت. بعضی تدابیر جنگی کاگ‌ب کمتر برای تحت تأثیر قرار دادن بقیه جهان و بیشتر برای چاپلوسی از رهبری شوروی و تشکیلات حزب بود. نمایندگیهای خارج که قادر نبودند به مسکو گزارش کنند تنها جنبه کنگره‌های CPSU که روی جهان خارج از بلوك شوروی اثر می گذارد گزارشهای مبتذل کسالت آور مغز فلج کن آن است، مجبور بودند مدارکی سرهم کنند که از این دکترین رسمی حمایت کند که «کنگره‌های CPSU همیشه رویدادهایی بزرگ و پراهمیتی هستند: آنها مانند علایم آتشی هستند که راههای رفته و نرفته را روشن می‌سازند.» میتروخین در سال ۱۹۷۷ متوجه شد نمایندگیها در سرتاسر سال سرگرم تحریك کردن شخصیتهای محلی به فرستادن پیامهای تبریك به رهبری شوروی به مناسبت شصتمین سالروز «انقلاب بزرگ اکتبر» و معرفی قانون اساسی تاریخ‌ساز (اما در حقیقت بی اهمیت) شوروی «برژنف» بودند. این تبریکهای با دقت سازمان داده شده، به‌علاوه گزارشهای مشخص رسانه‌های شوروی بدون تردید در گزارشهای اطلاعاتی روزانه تهیه شده به‌وسیله سرویس FCS (ارزیابی اطلاعات) امضا شده از سوی آندروپوف که به وسیله افسران ارشد کاگ‌ب مجهز به جدیدترین هفت تیرهای ماکاروف، سوار بر لیموزینهای ولگا سیاه به اعضای دفتر سیاسی و دبیرخانه کمیته مرکزی تحویل می‌شد گنجانده شده بودند.

افسران کاگ‌ب در جهان سوم مانند جاهای دیگر مجبور بودند با تن دادن به امیال و ادا و اطورهای رهبری سیاسی وقت تلف کنند. به طور مثال، خروشچف از عکسهای مطبوعات آمریکا که او را در حال نوشیدن کوکاکولا که او آن را مظهر امپریالیسم ایالات متحده تلقی می کرد خشمگین شده و دستور داده بود از «تحریکات» بیشتر جلوگیری شود. در نتیجه مأموران مقیم خارج در جریان سفرهای خارجی بی‌شمار یوری گاگارین و والنتینا ترشکووا نخستین مرد و زن فضانورد شدیداً مراقب شیشه‌های کوکاکولا بودند. در این رابطه همه چیز به خوبی پیش رفت تا اینکه در یك ضیافت در سال ۱۹۶۳ در مکزیك یك افسر زرنگ کاگ‌ب متوجه شد یك عکاس خبری می‌خواست از ترشکووا با

پیشخدمتی با یک شیشه کوکاکولا (در زمینه) عکس بگیرد. یک عضو نمایندگی کاگ‌ب مکزیکوسیتی بعداً نوشت: «اقدام تحریک آمیزی که در رابطه با فضانوردان از چشمان بیدار ما دور نماند. نخستین زن فضانورد، یک زن شوروی در حال عکس گرفتن برای یک آگهی تبلیغاتی کوکاکولای بورژوازی! نه ما نمی‌توانستیم این را اجازه دهیم. ما فوراً از همکاران مکزیکی‌مان تقاضای کمک کردیم.» «همکاران مکزیکی» (ظاهراً مقامهای امنیت ملی) با موفقیت مانع عکس گرفتن شدند.

نخوت احمقانه فزاینده برژنف، که با وجود تحلیل رفتن سلامتش کاهش نیافته بود باید نه صرفاً با مدالهای بیشتر از مجموع مدالهایی که به رهبران قبلی شوروی داده شده بود، بلکه همچنین یک رژیم مرتب از تمجید از اطراف جهان، بعضی ساخته و پرداخته کاگ‌ب تغذیه می‌شد. به طور مثال، در سال ۱۹۷۳ یک مأمور حقوق‌بگیر مغربی با نام مستعار اکمت[1] که مرتب مقالاتی برپایه مطالبی که سرویس A دراختیارش قرار می‌داد می‌نوشت کتابی در ستایش کمکهای شوروی به کشورهای آفریقایی منتشر کرد. او به تحریک نمایندگی محلی یک کپی امضا شده از آن را به نشانه قدرشناسی و احترام شخصی خود برای برژنف فرستاد. با وجود بی‌اهمیت بودن این رویداد، مرکز چنان اهمیتی برای آن قائل شد که کتاب را با یک نامه پیوست از آندروپوف ـ که بدون تردید اشاره نکرد آنها در اصل یک اقدام جنگی کاگ‌ب بودند ـ به برژنف تقدیم کرد. برژنف، البته، با دقت از هرگونه احساس اینکه کیش پرستش شخصیت او چقدر از نظر جهان خارج احمقانه بود حراست می‌شد ـ به‌طور مثال، از نظر خوآن بائز که در سال ۱۹۷۹ یک ترانه طنزآمیز تبریک تولد برای او ساخت و خواند.

تولدت مبارك، لئونید برژنف!
چه ۷۵ سالگی زیبایی
ما میهمانی را از تلویزیون تماشا کردیم
تو به نظر رسید چیزها را بی اعتنا می گرفتی
چه قلب قدرتمندی باید در سینه تو بزند

---

1. Akmet

که بتوانی چهل و نه مدال را روی سینه ات نگاهداری!

کاگ‌ب علاوه بر ساختن مدرك درباره محبوبیت جهانی رهبری شوروی، آن را با یك دیدگاه با دقت پاکیزه و از نظر سیاسی صحیح از جهان خارج تغذیه کرد. در سرتاسر عصر شوروی یك تناقض چشمگیر میان موفقیت مکرر جمع آوری اطلاعات و کیفیت ضعیف تجزیه و تحلیل اطلاعات وجود داشت، چون تحلیل‌ها در همه کشورهای یك حزبی به علت تقاضای مداوم برای صحت سیاسی تحریف می‌شوند، گزارشهای اطلاعات خارجی بیشتر از تصحیح برداشتهای نادرست به تقویت این برداشتها کمك می کنند. اگر چه سیاسی کردن اطلاعات گاهی این ارزیابی را در داخل حتی نظامهای مردم سالار پایین می آورد، اما این کار در حقیقت به صورت بخشی از ساختار همه رژیمهای خودکامه درآمده است. گزارشهای اطلاعاتی در سرتاسر عصر استالین، و مدتی پس از آن معمولاً شامل مجموعه ای از اطلاعات نامربوط درباره موضوعهای خاص با تلاش اندك برای تفسیر یا تجلیل آنها می‌شد چون ممکن بود با دیدگاههای رهبری سیاسی در تضاد باشد. با اینکه تجزیه و تحلیل اطلاعات تحت مدیریت آندروپوف بهبود یافت، باز در مقایسه با معیارهای غرب عقب مانده بود. لئونف که از انتصاب خود در سال ۱۹۷۱ به عنوان معاون بخش ارزیابی سرویس یك FCD ناراحت شد، معتقد است این سرویس تنها ۱۰ درصد اهمیتی را که اداره تجزیه و تحلیل اطلاعات در سیا داشت دارا بود. حیثیت آن نیز به همان نسبت پایین بود. یك فضای کلی ملال بر سرویس یك حاکم بود که معمولاً «انتصاب تنبیهی» خوانده می‌شد. انتقال از بخش عملیات به آنجا، همان‌طور که در مورد لئونف اتفاق افتاده بود «معادل انتقال از یك هنگ گارد در پایتخت به پادگانی در یك جای دور افتاده استان بود.»

لئونف در سال ۱۹۷۳ به ریاست سرویس یك ارتقاء یافت و به‌زودی توانست در برابر فشار سنتی برای قبول ردیهای اداره عملیات بایستند. او ادعا می کند آزادی بحث خیلی زودتر از اطلاعات خارجی، چه رسد به بقیه کاگ‌ب، به اداره او رسید. اما این مباحثه با تئوریهای توطئه لئونف درباره ایالات متحده که هنوز در سالهای آخر اتحاد شوروی مورد توجه قرار داشتند پررنگ شد. در مورد صحت سیاسی مورد نیاز در گزارشهای اطلاعاتی نیز تغییر اندکی صورت گرفت: «در همه مراحل از صافی گذشتن...

اطمینان از اینکه گزارشهای حساس و حشتزا توجه رؤسا را به خود جلب نکند، مهم بودند. چنین اطلاعاتی به یك شکل شیرین و صیقل داده شده که همه خارهای آن قبلاً گرفته شده بودند ارائه می‌شد.»

وادیم کرپیچنکو که بعداً ترقی کرد و معاون اول رئیس اطلاعات خارجی شد به یاد می‌آورد در عصر برژنف اطلاعات بدبینانه به این دلیل که باعث «ناراحتی لئونید ایلیچ می‌شد» از او دور نگاه داشته می‌شدند.

وقتی سیاستهای شوروی در جهان‌سوم شکستهایی را متحمل شد که نمی‌شد پنهان کرد، تحلیلگران دانستند اگر توطئه‌های امپریالیست، به‌ویژه دسیسه بازیهای ایالات متحده را مقصر بدانند نه ناکامیهای نظام شوروی را، در امان خواهند بود. همان‌طور که یك افسر FCD در پایان جنگ سرد اعتراف کرد «ما برای خشنود کردن مافوقهایمان، اطلاعات ساختگی و یك طرفه می‌فرستادیم، بنابر اصول «گناه همه چیز را به گردن آمریکاییها می‌انداختیم و همه چیز درست می‌شد.» در عصر آندروپوف، در درون مرکز، امکان داشت دیدگاههای صادقانه تری درباره مشکلات جهان‌سوم ـ به طور مثال، درباره آینده شوروی در مصر پس از مرگ ناصر یا سقوط اقتصادی در شیلی آلنده ـ که به رهبری سیاسی منتقل می‌شد، ابراز داشت. اما از لحظه‌ای که کاگ‌ب موضعی اختیار می‌کرد، ناراضیان FCS سرشان را پایین می‌گرفتند. به طور مثال، وقتی آندروپوف به این نتیجه رسید که دولت اول ریگان برای اولین ضربه اتمی علیه اتحاد شوروی نقشه‌هایی داشت، هیچ یك از احتمالاً نمایندگیهای بی‌شمار شکاك کاگ‌ب در اطراف جهان جرأت نکردند به مخالفت آشکار لب تر کنند.

اما، به‌رغم ماهیت پاکیزه گزارشهای مرکز به رهبری سیاسی، خوش بینی آن درباره جهان‌سوم واقعی بود. در اواسط دهه ۱۹۷۰، کاگ‌ب مطمئن بود که داشت جنگ سرد را در جهان‌سوم علیه یك «دشمن اصلی» روحیه از دست داده و به طور فزاینده ای بی‌اعتبار شده می‌برد. همان‌طور که هنری کیسینجر بعداً اذعان کرد: «اگر این طور تعبیر نمی‌شد که آمریکا در هندوچین مضمحل شده است، روحیه اش را بر اثر واترگیت از دست داده است، و در پیله خود فرورفته است، تردید وجود داشت کاسترو در آنگولا، یا شوروی در اتیوپی مداخله کنند.»

اما درحالی که واشنگتن دچار خودناباوری شده بود، مسکو در افکار اقتصادی بود. مشکلات ساختاری جدی اقتصاد شوروی و قدرت نظامی که متکی به آن بود خیلی جدی تر از فقدان گذرای اعتمادبه نفس آمریکا بود که پس از ویتنام پیش آمد. در ژوئن سال ۱۹۷۷ دولت شوروی مجبور شد ۱۱/۵ میلیون تن گندم از غرب بخرد. در ماه اوت به این نتیجه رسید برای مقابله با کسری تولید به ۱۰ میلیون تن دیگر نیاز خواهد بود. با این حال ۳ ماه بعد در جشن شصتمین سالروز انقلاب اکتبر برژنف در میان کف‌زدنهای بسیار بلند اعلام کرد: «این نقطه عطف آغاز گذر به سوسیالیسم و کمونیسم است... و سرنوشت همه بشریت است که این راه را بپیمایند.» با اینکه خوش‌بینی اقتصادی ساده لوحانه عصر خروشچف تا اندازه زیادی از بین رفته بود، چشم بند عقیدتی که دید برژنف، آندروپوف و دیگر منتقدان واقعی شوروی را محدود کرده بود، فهم غیرممکن بودن رقابت موفقیت آمیز اقتصاد دستوری دچار تصلب شوروی را با اقتصادهای بازار غرب ناممکن ساخت.

به‌رغم همه مدارك برعکس، آندروپوف با تمام وجود معتقد بود: «همه چیزهایی که در اینجا (در اتحاد شوروی) تحقق یافته است، سوسیالیسم را بسیار جلوتر از بیشتر کشورهای بورژوا مردم سالار قرار داده است.» درحالی که نظام شوروی مشکلات خود را حل می کرد، مشکلات غرب کاپیتالیست غیرقابل حل بودند. حرکت به جلو سوسیالیسم در جهان سوم از غیرقابل اجتناب بودن پیروزی جهانی نهایی آن حکایت داشت. به گفته پر از اعتماد کارن ان. براتنتس معاون اول اداره بین الملل: «جهان بروفق مراد ما پیش می‌رفت.» سیا می ترسید براتنتس ممکن بود درست بگوید. به همین دلیل در ژوئن سال ۱۹۷۹ به کاخ سفید گزارش کرد «بخشی از روحیه شوروی از یك حس شتاب به سود USSR در جهان سوم ناشی می‌شود.» این گزارش نتیجه گیری کرد برژنف و رهبری شوروی می توانند با رضایت قابل ملاحظه‌ای به موقعیت خود در جهان نگاه کنند.

چگونه کاگ‌ب به راه افتاد تا جنگ سرد را در جهان‌سوم ببرد و با چه پیامدهایی، موضوع این کتاب است.

۲

آمریکای لاتین

مقدمه

رئیس جمهوری، رونالد ریگان ،دوست داشت گفته‌ای را که ادعا می کرد توصیف لنین از طرح جامع شوروی برای تصرف نیمکره غربی بود نقل قول کند:

«اول، ما اروپای شرقی را می گیریم، بعد توده‌های آسیا را سازمان می‌دهیم... بعد به آمریکای لاتین حرکت می کنیم. وقتی ما آمریکای لاتین را بگیریم، مجبور نخواهیم بود ایالات متحده، آخرین دژ کاپیتالیسم را تصرف کنیم، چون مانند یك میوه رسیده به‌دستان باز خواهد افتاد».

ریگان آن‌قدر تحت تأثیر این نقل قول قرار داشت که آن را دو بار در خاطرات خود تکرار کرد. اما لنین چنین چیزی نگفت. تنها اشاره منتشر شده او به آمریکای لاتین در «امپریالیسم: بالاترین مرحله کاپیتالیسم» استناد به اشاره تأیید او به یك اقتصاددان آلمانی بود که ادعا کرد «آمریکای جنوبی و به‌ویژه آرژانتین، تحت کنترل مالی لندن قرار داشت و تقریباً یك مستعمره بریتانیا بود».

مسکو، برای بیش از ۴۰ سال پس از انقلاب بلشویکی در توانایی خود به چالش طلبیدن نفوذ آمریکا در قاره‌ای که به‌عنوان حیاط خلوت ایالات متحده تلقی می‌شد تردید داشت. تا آنجا که مهم‌ترین عملیات اطلاعات شوروی در آمریکای لاتین در عصر

استالین هدفش نه براندازی هیچ یك از رژیمهای حاکم، بلکه قتل ملحد بزرگ روسیه (لئون تروتسکی) بود که در نزدیکی مکزیکوسیتی پناه گرفته بود. در سال ۱۹۵۱، دو سال پیش از مرگ استالین، او با تحقیر ۲۰ جمهوری آمریکای لاتین را به‌عنوان «ارتش مطیع ایالات متحده» رد کرد. در باقیمانده آن دهه، اتحاد شوروی تنها در سه پایتخت آمریکای لاتین ـ مکزیکوسیتی، بوئنوس آیرس و مونته‌ویدئو ـ هیأت دیپلماتیك و نمایندگی «قانونی» کاگ‌ب داشت. با اینکه کاگ‌ب در سال ۱۹۵۳ شروع به دادن یارانه‌های مخفی‌شوروی به تعداد معدودی احزاب کمونیست هوادار شوروی کرد، این مبلغ در مقایسه با آنچه به احزاب دست اول در غرب و آسیا داده شد، همچنان اندك باقی ماند.

علاقه جدی مرکز (مرکز فرماندهی کاگ‌ب) و پس از آن کرملین به امکان به مبارزه طلبیدن ایالات متحده در حیاط خلوت خود ابتدا با ظهور نسل جدید رهبران انقلابی‌ویژه آمریکای لاتین، و در رأس آنها فیدل کاسترو به‌وجود آمد. نیکلای لئونف کارشناس ارشد آمریکای لاتین کاگ‌ب نخستین کسی بود که با کاسترو تماس گرفت، بعداً نوشت: «کوبا ما را مجبور کرد نگاه تازه‌ای به همه قاره که تا آن زمان به‌طور سنتی آخرین مکان را در نظام اولویتهای رهبری شوروی اشغال می کرد، بیندازیم». جاذبه پرهیبت کاسترو و چه گوارا، خیلی فراتر از آمریکای‌لاتین ادامه داشت. با اینکه «چپ جدید» غربی‌دهه ۱۹۶۰ علاقه اندکی به رهبری به‌طور فزاینده سالخورده اتحاد شوروی داشت، از هر دو کاسترو و چه گوارا بت ساخت، و توجهی را که بیشتر چپ قدیم به‌اصطلاح حکومت کارگران و کشاورزان استالین در دهه ۱۹۳۰ نشان داده بود درحق آنها ارزانی داشت. تی‌شرتهای چه گوارا در محوطه دانشگاههای آمریکا به‌راحتی، حتی در سالهای انتخابات ریاست جمهوری، مشابه‌های‌خود را با عکسهای سیاستمداران ایالات متحده مرده یا زنده در اقلیت قرار دادند. اگرچه چیزهای زیادی‌وجود داشت که واقعاً در مراقبتهای بهداشتی و ابتکارهای آموزشی کوبا قابل تحسین بودند، به رغم ماهیت بیش از پیش خودکامه حکومت یك حزبی کوبا، سفرهای تندروها برای دیدن کوبا در سالهای دهه ۱۹۶۰ همان‌قدر غیرانتقادی بودند که سفرهای دهه ۱۹۳۰ به مسکو، که مالکوم ماگریج درباره‌شان نوشته بود، «شادی‌شان در آنچه دیدند و شنیدند، و شیوه‌ای که این شادی را بیان کردند، بی‌هیچ تردیدی یکی از عجایب عصر ما را شکل می‌دهد». یکی

از عجایب دهه ۱۹۶۰ شادی بود که اقتصاددان سیاسی پل سویزی پس از سفری برای دیدن کوبا ابراز داشت: «بودن با این مردم، با چشمان خویش دیدن اینکه چگونه آن تمامی یك ملت را توان می‌بخشند و تغییر می‌دهند، شریك شدن در رؤیاهایشان از کارها و موفقیتهایی که در پیش است ـ تجاربی پالاینده و آزادکننده هستند. شما از آنجا با تجدید اعتمادتان به نوع بشر جدا می‌شوید».

در حالی که فرانسیس فیتزجرالد هر چند از انقلاب کوبا هواداری می‌کرد، اما به‌درستی توجه داد «بسیاری از تندروهای آمریکای شمالی که از کوبا دیدن یا در آنجا زندگی می‌کنند، یك نوع جراحی روی ذهنهای انتقادی خود انجام داده‌اند و صحبتهایشان را تا حد نوعی صحبتهای بچگانه پایین آورده‌اند. صحبتهایی که در آن همه چیز از جمله بالابرهایی که کار نمی‌کنند و صفوف تانکهای شوروی در حال رژه که «در دستهای مردم هستند» عالی است. نمونه‌های مشابه این گونه عمل جراحی مغز روی خود به‌سرعت در غرب و جهان سوم افزایش یافت. حتی ژان‌پل سارتر، با وجود شهرتش به‌خاطر تحلیلهای فلسفی دقیقش برای مدتی سخنانش تقریباً در قهرمان‌پرستی‌اش نامربوط شد».

در میان این مردان کاملاً بیدار، که در اوج قدرت قرار دارند خواب به‌سان یك نیاز طبیعی به‌نظر نمی‌رسد، بلکه تنها یك امر عادی است که آنها خود را کم و بیش از دست آن خلاص کرده‌اند... آنها تناوب عادی ناهار و شام را هم از برنامه روزانه خود حذف کرده‌اند.

«... در میان نگهبانان شب، کاسترو بیدارترین آنهاست. در میان این مردم روزه‌دار، کاسترو می‌تواند بیشترین را بخورد و طولانی‌ترین روزه را بگیرد... آنها یك دیکتاتوری واقعی را روی نیازهای خود اعمال کرده‌اند... آنها محدودیتها را تا حد امکان پس می‌رانند».

ظهور کاسترو، پس از تردیدهای چندی، به‌عنوان یك هوادار قابل اعتماد مسکو اهمیت بسیار زیادی برای هر دو سیاست خارجی شوروی و عملیات کاگ‌ب داشت. اگر او در بیشتر رفتار تحقیرآمیز چپ جدید در قبال دیوانسالاری پرنخوت شوروی و رهبری به‌طور روزافزون سالخورده آن شریك می‌شد و طرف «بهار پراگ» یا سایر نمایشهای «سوسیالیسم با چهره انسانی» را می‌گرفت (همان‌طور که خیلی‌ها انتظار داشتند پس از اینکه تانکهای شوروی در اوت سال ۱۹۶۸ به چکسلواکی حمله کردند او این کار را

بکند)، کاسترو به جای اینکه به یکی از بزرگترین داراییهای بین المللی مسکو تبدیل شود بر مشکلات آن می افزود. حیثیت اتحاد شوروی در جهان سوم با کاسترو و دیگر انقلابیون پرجاذبه آمریکای لاتین در کنارش در مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا، شدیداً تقویت شد و چهره انقلابی سالخورده آن، چهره جوان به‌خود گرفت.

این اغلب کاگ‌ب بود، تا وزارت خارجه، که نقش رهبری را در آمریکای لاتین برعهده گرفت. همان‌طور که خروشچف بعداً اذعان کرد، نخستین سفیر شوروی در کوبای کاسترو «معلوم شد برای خدمت در کشوری که تازه از یك انقلاب بیرون می آمد مناسب نبود» و باید با یك مأمور کاگ‌ب ساکن آنجا که «ثابت شد گزینه بسیار خوبی بوده است» جایگزین می‌شد. نیکلای لئونف بعداً شرح داد او نیز چگونه با «بسیاری دیگر از رهبران آمریکای لاتین کار کرده بود...» تا آنجا که ممکن بود به موضع ضدآمریکایی‌شان کمك کند. نخستین تماسها با سالوادور آلنده پیش از انتخابش به‌عنوان رئیس جمهوری شیلی در سال ۱۹۷۰ و با خوان وایزابل پرون پیش از بازگشتشان به آرژانتین در سال ۱۹۷۳، نیز به‌وسیله کاگ‌ب و نه یك دیپلمات شوروی صورت گرفت. تماسهای کاگ‌ب با ساندینیستها تقریباً دو دهه پیش از به‌قدرت رسیدنشان در سال ۱۹۷۹ در نیکاراگوا آغاز شد. همان‌طور که لئونف اذعان کرد، این ابتکار اغلب به‌وسیله کارشناسان آمریکای لاتین مرکز صورت می گرفت:

«ما برنامه اقدامهای خود را برای هدفهای خاص خود طراحی کردیم... من باید همچنین اعتراف کنم گاهی ما می‌خواستیم نظرها را به‌خود جلب کنیم، کار خود را بسیار مهم جلوه دهیم. این کار برای حمایت از اداره اطلاعات آمریکای لاتین و جلوگیری از تضعیف و نابود شدن آن صورت گرفت. به طور کلی ما توانستیم رهبری کاگ‌ب را متقاعد سازیم آمریکای لاتین یك سکوی پرش جالب سیاسی است، که احساسات ضدآمریکایی در آنجا قوی است.» پاسخ ناشیانه و گاهی بی‌رحمانه آمریکا به جنبشهای انقلابی آمریکای لاتین کمك فراوانی به عملیات کاگ‌ب کرد. تلاش برای سرنگون کردن کاسترو با یك عملیات پیاده کردن نیرو تحت حمایت سیا در خلیج خوکها در سال ۱۹۶۱ که با برنامه‌ریزی ضعیف و بی‌عرضه‌گی صورت گرفت احتمالاً مسخره‌ترین رویداد ناشی از ناتوانی سیاست خارجی ایالات متحده در جنگ سرد بود. اما تحقیر در

خلیج خوکها مانع نشد کندی پس از آن یك رشته طرحها را برای قتل کاسترو، که خوشبختانه، آنها نیز به شکل خنده‌داری شکست خوردند، تصویب نکند. بعضی از این طرحها مانند پیشنهاد گذاشتن یك صدف منفجره در کف دریا وقتی کاسترو برای غواصی می رفت، احتمالاً هرگز فراتر از تخته نقشه کشی‌پیش نرفت. عملی ترین نقشه‌ای که در زمان ریاست جمهوری کندی کشیده شد به‌نظر می‌رسد طرحی بود برای یکی از دو معشوق کاسترو که یواشکی دو کپسول سمی به داخل مشروب او بیندازد. معشوق کاسترو درحالی که منتظر فرصت بود، آن را در یك لیوان خامه سرد پنهان کرد. وقتی او آمد آنها را بردارد، کپسولها آب شده بودند. در هر صورت تردید وجود دارد، او از آنها استفاده می کرد.

روزنامه‌نگاری تحقیقی و تحقیقات رسمی در دهه ۱۹۷۰ شهرت جهانی به یك رشته از این تلاشهای خنده‌آور آدم کشی داد. از میان این ماجراهای افشا شده همچنین می توان از تلاشهای سیا به دستور ریاست جمهوری برای بی‌ثبات کردن رژیم مارکسیست سالوادور آلنده، رئیس جمهوری شیلی در اوایل دهه ۱۹۷۰ نام برد. از جمله این افشاگریها داستان ریچارد نیکسون عصبی بود که به مدیر اطلاعات مرکزی خود ریچارد هلمز گفت «اقتصاد شیلی را به جیغ کشیدن بیندازد».

کارشناسان تدابیر جنگی کا گ ب نمی توانستند امیدوار باشند موادخام امیدوارکننده‌تری از این رشته افشاگریهای جنجالی درباره حقه‌های کثیف آمریکا در آمریکای لاتین، از خلیج خوکها گرفته تا ایران ـ کونترا در یك ربع سده بعد، برای پایه و اساس مبارزات خود بیابند. سرویس A همچنین توانست از یك سنت خیلی قدیم‌تر نارضایتی از «اسپریالیسم یانکی» بهره بگیرد که به‌وسیله یك گرایش تکراری ایالات متحده به تأکید روی این ادعا که عزم راسخش به ریشه‌کن کردن نفوذ کمونیست در آمریکای لاتین در هر جا که ممکن بود، در حقیقت یك تلاش بلندنظرانه برای دفاع از ارزشهای مردم‌سالاری به سود خود آمریکای لاتین بود.

رئیس جمهوری جانسون که برخلاف توصیه وزارت خارجه در سال ۱۹۶۵ خود را متقاعد کرده بود کودتا در جمهوری دومینیکن یك کودتای ملهم از کمونیست بوده است، سعی کرد با یك خطابه‌زاهدمآبانه مداخله نظامی آمریکا را در آنجا توجیه کند:

«هدف آمریکا هرگز سرکوب آزادی نیست، بلکه همیشه نجات آن است. هدف آمریکا هرگز سلب آزادی نیست، بلکه بازگرداندن آن است.»

اما مداخله آمریکا، هیچ ارتباطی با تجدید مردم سالاری نداشت. وقتی ادعاهای عجیب و غریب جانسون درباره «بدنهای بی‌سر افتاده در خیابانهای سانتودومینگو» از سوی مخالفان مداخله آمریکا مورد چالش قرار گرفت، او به سفیر ایالات متحده تلفن و به او التماس کرد «ترا به خدا، ببین می‌توانی چند جسد بی‌سر پیدا کنی.» رژیمهای چپ‌گرایی که با کمك یا تأیید آمریکا در سال ۱۹۵۴ در گواتمالا، در سال ۱۹۶۵ در جمهوری دومینیکن، و در سال ۱۹۷۳ در شیلی سرنگون شدند، جای خود را به دیکتاتوریهای نظامی دادند.

پیروزی ساندنیستها در سال ۱۹۷۹ در نیکاراگوا بیشتر همان امیدها و نگرانیهای ناشی از انقلاب آمریکای مرکزی را که پیروزی کاسترو ۲۰ سالی پیش‌تر ایجاد کرده بود از نو زنده کرد. همان‌طور که یکی از هواداران متوجه شد، ساندنیستها منبع الهام «یك تجدید باور به امکان یك انقلاب» بودند. پل برمن نویسنده چپ‌گرا گفت «نیکاراگوا پرت افتاده به مرکز جهانی چپ جدید» تبدیل شد. برای کلودیا دریفوس روزنامه‌نگار: «بودن در ماناگوا مانند بودن در یك ماشین زمان بود. اینجا مکانی بود که ظاهراً به‌وسیله گونه‌ای از مردم اداره می‌شدند که تندروهای دهه شصت بودند. هر جا که آدم می‌رفت، مردم جوان بودند، که سرودهای سیاسی مردمی می‌خواندند و شعار می‌دادند قدرت با مردم است.»

مبارزه دولت ریگان علیه رژیم ساندینیست یك فاجعه روابط عمومی در سطح جهانی بود. همان‌طور که حمله خلیج خوکها به‌عنوان «عذاب‌آورترین لحظات زندگیم» در خاطر رئیس جمهوری جان اف کندی باقی ماند، بدترین لحظه در ریاست جمهوری به‌طور کلی محبوب رونالد ریگان نیز افشای ماجرای استفاده از سود ناشی از فروش سلاح پنهانی به یك کشور در آن زمان پروبال دهنده تروریسم، و انحراف آن به‌طور غیرقانونی برای حمایت از شورشیان کونترا نیکاراگوا در تلاششان برای سرنگونی حکومت مارکسیست ساندینیست بود. وقتی ریگان در سال ۱۹۸۵ مطلع شد این ماجرا به‌وسیله دادستان کل کشف شده بود، رئیس ستاد کارکنانش متوجه شد «رنگ از چهره رئیس جمهوری پرید.»

یك تحـقـیق در اواسط دهه ۱۹۸۰ دریافت نامطلوب ترین کـشـورها از نظر دانشگاهیان مکزیك دو کشور ایالات متحده و شیلی پینوشه بودند. با اینکه USSR در مکان سوم قرار داشت، ۷۲ درصد از کسانی که در نظرخواهی شرکت کرده بودند عقیده داشتند در گزارشهای «سرکوب» در اتحاد شوروی «مبالغه» شده بود. واضح است تحسین برانگیزترین کشور کوبای کاسترو بود. برآورد اینکه اطلاعات نادرست سرویس A شوروی چقدر به بی‌اعتمادی آمریکای لاتین به امپریالیسم یانکی کمك کرده بود تقریباً کار غیرممکنی است. اما امکان دارد بعضی از دلایل انزجار گسترده از آمریکا را که آشکارا منشأ از شوروی داشت، تشخیص داد. از میان آنها داستان ساختگی «قطعات بدن بچه» بود که ادعا می‌کرد آمریکاییهای ثروتمند کودکان آمریکای لاتین را می‌خریدند و قطعه‌قطعه می‌کردند تا از قطعات بدنشان برای پیوند اعضا استفاده کنند. این داستان را یك سازمان جبهه شوروی، اتحاد ملی حقوقدانان مردم سالار (IADL) گرفت و به‌طور گسترده در مطبوعات بیش از ۵۰ کشور روی آن تبلیغ کرد. از جمله آنهایی که فریب این داستان ساختگی را خوردند، گروههایی بدون هیچ ارتباط با کا گ ب مانند «شاهدان جهوآه» بودند که این داستان را در سال ۱۹۸۹ در مجله‌اش (بیداری) که یك تیراژ ۱۱ میلیون نسخه‌ای در سطح جهانی داشت و به ۵۴ زبان منتشر می‌شد، چاپ کرد.

در سال ۱۹۹۰ یك خبرنگار آمریکایی متوجه شد داستان «قطعات بدن بچه‌ها» هنوز یك رویداد جاری در «مطبوعات آبرومند» بود:

«بنا به گزارشها کودکان مکزیکی به‌طور همیشگی ربوده و زنده از مرز ایالات متحده عبور داده می‌شوند، و برای اندام حیاتی بدنشان که بعد به کودکان بیمار آمریکایی دارای والدین ثروتمند پیوند زده می‌شود به قتل می‌رسند.

... میلیونها افراد تحصیل کرده و بی‌سواد ـ به ویژه در آمریکای لاتین ـ به‌طور جدی معتقدند ایالت متحده، در اصل، یك شبکه بین‌المللی قاتلان کودکان، تحت حمایت گروههای بی‌رحم قصابان پزشك ایجاد کرده است.»

با وجود تفاوتهای بسیارشان، تدابیر جنگی کا گ ب و سیاست آمریکا در آمریکای لاتین به این ترتیب یك اثر شدیداً مشابه داشت ـ تقویت بی‌اعتمادی سنتی به امپریالیسم یانکی.

۳

سرپل: ۱۹۶۹ـ۱۹۵۹

یکی از جالب ترین عکسهای خبری سال ۱۹۶۰ «رهبر عالی» بلندقد، ریشوی انقلاب کوبا، فیدل کاسترو را در بغل نیکیتا خروشچف رهبر کوتاه قامت خپل شوروی در حالی که می خندید در سازمان ملل متحد در نیویورك نشان می داد. خوشامدگویی پروسروصدای خروشچف نشانه تغییری مهم در سیاست خارجی شوروی و عملیات کاگ‌ب بود. مسکو سرانجام یك انقلابی پرجاذبه مطلوب در جهان جدید پیدا کرده بود.

کاسترو بعداً ادعا کرد او قبلاً وقتی مبارزه چریکی اش را علیه دیکتاتوری فاسد فول‌جنی‌سیو باتیستا در سال ۱۹۵۳ آغاز کرد یك مارکسیست ـ لنینیست بود: «ما احساس کردیم لنین با ماست این قدرت بزرگی در مبارزه با ما داد.» اما این ادعا یکی از چند تلاش کاسترو، پس از اینکه به قدرت رسید، برای بازنویسی تاریخ پیشینه خلاف عرف اولیه او بود. واژه «سوسیالیسم» در هیچ یك از سخنرانیهای کاسترو تا سال ۱۹۶۱ ظاهر نشد. کاسترو از امتیاز تربیت در یك خانواده مرفه زمین‌دار کوبایی برخوردار بود و الهام سیاسی اولیه‌اش را نه از لنین، بلکه از جنبش «پارتیدو دل پائیلو کیوبانو» ملی گرای افراطی و آرمانهای ادواردو چیباس بنیانگذار آن گرفته بود.

تا سال ۱۹۵۸ حزب کمونیست کوبا ـ پارتیدو سوسیالیستا پاپولار (PSP) ـ با

پشتیبانی مسکو همچنان اصرار داشت، باتیستا نه به‌وسیله کاسترو، بلکه با یك قیام مردمی کارگران کوبا به رهبری کمونیستها ممکن بود سرنگون شود. در اکتبر سال ۱۹۵۸، سه ماه پیش از آنکه باتیستا فرار کند و کاسترو پیروزمندانه وارد هاوانا شود، خروشچف با بدبینی از «مبارزه شجاعانه اما نابرابر مردم کوبا علیه سرکوب امپریالیستی» سخن گفت. تنها پیش از ۲۷ دسامبر بود که کرملین با ارسال مقدار محدودی سلاح به‌وسیله چکها برای چریکهای کاسترو موافقت کرد، ولی حتی در آن زمان هم اصرار کرد تنها سلاحهای آلمانی جنگ جهانی دوم یا سلاحهای طرح چك باید تحویل شود، چون می‌ترسید اگر یك محموله سلاحهای شوروی کشف شود، موجب بحرانی با ایالات متحده گردد. اما به‌هرحال سلاحها آن قدر دیر وارد شدند که تفاوتی نکردند و سر تحویل سال نو در نیمه شب سال ۱۹۵۸، باتیستا از کوبا گریخت و کاسترو و چریکهایش پیروزمندانه وارد هاوانا شدند.

شاخه اطلاعات خارجی کا گ ب، اداره کل اول(FCD) پیش‌تر از وزارت خارجه شوروی یا اداره بین‌الملل کمیته مرکزی حزب کمونیست تواناییهای پنهان کاسترو را شناخته بود. نخستین افسرش که موفق به این کار شد یك عنصر جدید به نام نیکلای سرگیوویچ لیونف بود که برای بهبود زبان اسپانیایی خود پیش از ورود به مدرسه کا گ ب در سال ۱۹۵۳ به مکزیکوسیتی فرستاده شده بود. لیونف در سر راه خود به مکزیك در یك کنگره جوانان سوسیالیست در پراگ با رائول کاسترو برادر کوچك‌تر و چپ‌تر کاسترو آشنا شده، بعد با او با یك کشتی باری راهی هاوانا و از اقیانوس اطلس گذشته بود. چیزی که بعداً موجب ناراحتی وی شد این بود که لیونف پس از ورود به هاوانا اصرار کرد رائول، نگاتیو همه عکسهایی را که او در جریان سفر از وی گرفته بود تحویلش دهد، چون می‌ترسید احتمالاً از آنها برای «تحریکات» استفاده شود. به‌زودی پس از ورود لیونف به مکزیك، فیدل کاسترو به یك حمله ناموفق به پادگانهای ارتش دست زد که با زندانی شدن خود او و رائول برای دو سال دنبال شد. فیدل پس از آزادیش، یك سال را در مکزیك گذراند و برای حمایت از یك مبارزه چریکی علیه باتیستا از سفارت شوروی تقاضای کمك کرد. هرچند این تقاضا رد شد، اما لیونف برای نخستین بار با کاسترو در سال ۱۹۵۶ ملاقات کرد، بلافاصله تحت تأثیر تواناییهای او به عنوان یك رهبر

پرجاذبه چریکی قرار گرفت و شروع کرد به ملاقاتهای منظم با وی و با شور و علاقه از وی حمایت معنوی به عمل آوردن.

لیونف به طور خصوصی سیاستهای کاسترو را ناپخته و نامنسجم تلقی می کرد، اما توجه داشت هر دو مشاوران نزدیك فیدل، رائول کاسترو و ارنستو چه گوارا آرژانتینی به نظر می آمد مارکسیستهای متعهدی بودند. چه در سال ۱۹۵۷ نوشت: «... من یکی از آنهایی هستم که معتقدم راه حل مشکلات جهان در پشت آنچه پرده آهنین خوانده می شود قرار دارد.»

دوراندیشی و دوستی اولیه لیونف با برادران کاسترو زندگی حرفه‌ای او را به راهی انداخت که سرانجام به انتصاب او در سال ۱۹۸۳ به معاونت FCD مسئول عملیات کا گ ب در سرتاسر آمریکای شمالی و جنوبی ختم شد. اما ارزیابیهای اولیه او از فیدل، اثر اندکی روی مرکز (مرکز فرماندهی کا گ ب) گذاشت. حتی وقتی کاسترو در ژانویه سال ۱۹۵۹ قدرت را به دست گرفت مسکو هنوز در توانایی‌اش به ایستادگی در برابر فشار آمریکا تردید داشت.

کا گ ب که فاقد یك نمایندگی در هاوانا بود، بیشتر اطلاعات خود را درباره کوبا از حزب سوسیالیست (PSP) می گرفت که به سیمای ظاهراً میانه‌رو رژیم جدید با تحقیر نگاه می کرد. اما در اواسط تابستان میانه روها از دولت اخراج شدند و کابینه را به‌عنوان چیزی اندکی بیشتر از یك ماشین تأیید برای سیاستهایی که به‌وسیله کاسترو «رهبر عالی» و مشاورانش تعیین می‌شد باقی گذاشتند. کاسترو با اینکه در ابتدا در اظهارات علنی خود خویشتن‌داری کرد، در صحبتهای خصوصی ایالات متحده را به عنوان «دشمن سوگند خورده ما» می‌دید. او چند ماه پیش از به قدرت رسیدن، نوشته بود: «وقتی این جنگ (علیه باتیستا) پایان یابد، من یك جنگ خیلی طولانی و بزرگ‌تر خود را آغاز می کنم: جنگی که در آن علیه آمریکاییها خواهم جنگید. من می‌دانم این سرنوشت واقعی من خواهد بود.» در حالی که خصومت آمریکا بعداً موجب تقویت اتحاد کاسترو با اتحاد شوروی شد، موجب آن نشد؛ بلکه ابتکار اتحاد از سوی هاوانا بود.

از آغاز، کا گ ب از نزدیك در برقراری تماس میان شوروی و کوبا مداخله داشت. در ژوئیه سال ۱۹۵۹، کاسترو نخستین رئیس اطلاعات خود، رامیرو والده، را

برای مذاکرات مخفی با سفیر شوروی و نمایندگی کاگ‌ب به مکزیکوسیتی فرستاد. سه ماه بعد، یك «هیأت فرهنگی» شوروی به ریاست الکساندر ایوانوویچ الکسیف نماینده سابق کا گ ب در آرژانتین برای تأسیس اولین نمایندگی کوبا وارد هاوانا شد. الکسیف یك بطری ودکا، چندین بانکه خاویار و یك مجموعه تصویری به عنوان هدیه به کاسترو داد و بعد او را از «احترام عمیق» مردم شوروی به خود وی و انقلاب کوبا مطمئن ساخت.

کاسترو در بطری ودکا را باز کرد و سراغ بیسکویت فرستاد تا خاویار را روی آن بمالد. او با صدای بلند گفت «چه ودکای خوبی، چه خاویار خوبی! من فکر می کنم ارزش آن را دارد روابط بازرگانی با اتحاد شوروی برقرار کنیم!» کاسترو بعد با گفتن اینکه مارکس و لنین راهنمایان معنوی او بودند، میهمان خود را «مبهوت» کرد. الکسیف بعداً گفت «در آن زمان، ما حتی نمی توانستیم تصور کنیم که کاسترو تئوری مارکسیسم را می دانست.»

کاسترو در جریان ملاقاتش با آلکسیف پیشنهاد کرد معاون نخست‌وزیر، آناستاس میکویان، فرستاده شخصی محبوب خروشچف و دولتمرد ارشد رژیم او که سابقه سیاسی اش به انقلاب بلژیکی باز می گشت، دیداری از کوبا به عمل آورد. تحت حکومت برژنف سابقه شغلی میکویان در پشت گذشته او به عنوان مردی از «از ایلیچ تا ایلیچ (از لنین تا برژنف) بدون یك حمله قلبی یا فلج خلاصه می شد.»

میکویان پیش از عزیمت به هاوانا به عنوان بلند پایه‌ترین نماینده شوروی که تا آن زمان از آمریکای لاتین دیدار می کرد، لیونف را به حضور احضار کرد و از او پرسید آیا واقعاً درست بود که او برادران کاسترو را می شناخت. از جمله مدارکی که میکویان را متقاعد کرد او را به عنوان مترجم خود انتخاب کند، عکسهایی بود که به وسیله رائول ۷ سال پیش از آن، هنگام عبور از اقیانوس اطلس گرفته شده بود. مذاکرات اصلی شوروی و کوبا نه در اطراف یك میز کنفرانس، بلکه در شب در کلبه شکار کاسترو در کنار یك مرداب، که صدای غورغور قورباغه‌های گرمسیری و وزوز پشه‌ها هوای شب را قطع می کرد، صورت گرفت. بیشتر غذایشان ماهیهایی بود که در مرداب صید کرده و پخته، یا جای دیگر از سالنهای غذاخوری کارگران قبول کرده بودند. آنها شب را در کف زمین

بتونی یك اردوگاه ناتمام، در میان پالتوهای سربازان خوابیدند و گاهی با قهوه خوشبو قوی خود را گرم کردند. میکویان احساس کرد از زندگی‌اش به عنوان یك دیوانسالار بلندپایه مسکو به اصل انقلابی‌اش بازگشته است. او به لیونف گفت که «بلی این یك انقلاب واقعی است. من احساس می کنم به جوانی‌ام باز گشته‌ام.» با یك موافقت نامه که در جریان این دیدار امضا شد، اتحاد شوروی موافقت کرد حدود یك پنجم شکر صادراتی کوبا را بخرد، به بهای زیر قیمت بازار روغن در اختیارش قرار دهد و یك وام ۱۰۰ میلیون دلاری با بهره کم برای طرحهای توسعه اقتصادی به آن اهدا کند.

در ۱۵ مارس سال ۱۹۶۰، بزودی پس از بازگشت میکویان، خروشچف نخستین پیام شخصی خود را برای کاسترو فرستاد. اما به جای نوشتن آن، دستور داد به طور شفاهی به‌وسیله کاگ‌ب تحویل شود. آلکسیف به کاسترو گفت خروشچف می‌خواهد او «تردیدی در همدردی و همدلی ما نداشته باشد.» و برای چاپلوسی شخصی از کاسترو، به او گفته شد حق الزحمه چاپ سخنرانیها و مقالاتش را به روسی، دریافت خواهد کرد. به گفته الکسیف، کاسترو از شنیدن اینکه سخنانش تا این حد در مسکو محترم شمرده شده است «آشکارا یکه خورد.» خروشچف همچنین اعلام کرد کوبا آزاد است هر سلاحی که می‌خواهد از چکسلواکی -و اگر لازم شود، به طور مستقیم از اتحادشوروی- بخرد. خرید سلاح از سوی کوبا به وسیله هیأتی به ریاست رائول در پراگ مورد مذاکره قرار گرفت. او به‌رغم خوابیدن با چکمه‌هایش، خود را یك مارکسیست- لنینیست با شور و حرارت نشان داد و اثر خوبی روی میزبانانش گذاشت. به گفته ژنرال مسئول پذیرایی از هیأت کوبایی، «ویلای آنها، البته استراق سمع می‌شد، اما ما از میکروفونهای مخفی خود چیزی نشنیدیم که میهمانان ما نمی‌خواستند به ما بگویند.» در جریان سفر رائول به پراگ، مسئول، اطلاعات خارجی، اکساندر میخائیلوویچ ساخاروفسکی رئیس FCD شخصاً به لیونف دستور داد به پراگ سفر، در نمایندگی کاگ‌ب اقامت کند، و بدون اطلاع چکها یا سفارت شوروی، راهی برای دادن یك دعوت شخصی خروشچف به رائول برای سفر به مسکو پیدا کند. یك سرهنگ مسن‌تر و با تجربه تر کاگ‌ب نیز فرستاده شد تا به او کمك کند. اما تماس گرفتن با رائول کاسترو ثابت شد دشوارتر از آن بود که لیونف انتظار داشت. ویلای رائول در یك منطقه بسته شهر بود.

او در حالی که همیشه به‌وسیله محافظان مسلح چك محاصره شده بود، سفر می کرد و هیچ جدول زمانی از رفت و آمدش قبلاً در دسترس نبود. در پایان، لیونف تصمیم گرفت در مسیری که اتومبیل رائول باید در بازگشت به ویلایش از آن عبور می کرد روی نرده‌ای در خیابان بنشیند. رائول، لیونف را می‌شناخت و به اتومبیل می گفت توقف کند. از آن به‌بعد، لیونف یك طور مسأله را سرهم می کرد. نقشه موفق شد، رائول، لیونف را سوار کرد و او را با خود به ویلا برد، که نگهبانان تنها پس از دیدن گذرنامه دیپلماتیك شوروی‌اش به‌وی اجازه ورود دادند. لیونف یك دقیقه صبر کرد تا نگهبانان از کنار او دور شدند، بعد آهسته به رائول گفت یکی دعوت نامه شخصی از خروشچف با خود برای او آورده است. دوروز بعد در روز ۱۷ ژوئیه، آنها به مسکو پرواز کردند. در حالی که آن قدر گرم صحبت بودند که لیونف فراموش کرد (به دلایل تشریفاتی) قرار بود رائول را هنگام پیاده شدن از هواپیما در فرودگاه که در آنجا یك کمیته استقبال مرکب از افسران بلندپایه نظامی در باند فرودگاه منتظرش بودند، همراهی کند. وقتی لیونف با رائول در بالای پله‌های هواپیما ظاهر شد، محافظان قوی هیکل کاگ‌ب که احتمالاً از نقش او در ترتیب دادن این دیدار آگاه نبودند او را به زور دور کردند، و او معتقد است اگر فریاد رائول که «نیکلای ما باید حتماً دوباره همدیگر را ببینیم» نبود، او را کتك هم زده بودند. در جریان دیدار رائول، درباره ارسال سلاح بیشتر همراه با اعزام مشاوران نظامی شوروی به کوبا، که بعضی از آنها تبعیدیهای جمهوری اسپانیا بودند که در جریان جنگ بزرگ میهن پرستانه در ارتش سرخ جنگیده بودند، مذاکره شد.

کاگ‌ب مانند تربیت دادن سفر رائول به مسکو، نقش بسیار مهم‌تری از وزارت خارجه در توسعه اتحاد با کوبا ایفا کرد. فیدل کاسترو، آلکسیف نماینده کاگ‌ب را یك دوست شخصی تلقی کرد و رضایت خاطرش را از اینکه آنها «قادر بودند مستقیم با هم ملاقات کنند و وزارت خارجه و همه مقررات تشریفاتی را دور بزنند» ابراز داشت. رهبر عالی کوبا از سرگئی کادریاوتسف، که به عنوان سفیر شوروی پس از برقراری رسمی روابط دیپلماتیك میان کوبا و اتحادشوروی در سال ۱۹۶۰ وارد هاوانا شد خوشش نیامد. کادریاوتسف با رفتار خود ـ به گفته آلکسیف ـ که مانند یکی از ژنرالهای باتیستا، متکبرانه بود، کوباییها را منزجر کرد، او همچنین همیشه نگران امنیت خود به نظر می‌رسید، و

اغلب با جلیقه ضدگلوله در اطراف هاوانا سفر می کرد.

کاسترو به استفاده از کاگ ب به عنوان کانال اصلی ارتباط با مسکو ادامه داد. و آلکسیف نه کادریاوتسف به‌عنوان رابط اصلی او در داخل سفارت شوروی باقی‌ماند. FCD یك بخش جدید (که دومین اداره اش شد) متخصص در امور آمریکای شمالی بود، تشکیل داد. لیونف به ریاست بخش کوبا منصوب شد.

به رغم حضور بانفوذ کاگ ب در هاوانا، سیاست خروشچف در قبال کوبای کاسترو با گزارشهای اطلاعاتی بسیار اسفبار کاگ‌ب و CRU از ایالات متحده از شکل افتاد. در بیشتر مدت جنگ سرد، نمایندگیهای قانونی واشنگتن و نیویورك اطلاعاتی از داخل دولت فدرال که در جریان جنگ سرد فراوان بود به دست می آوردند. محدودیتهای آنها به وضوح در جریان دوسالی که به خطرناك ترین لحظه جنگ سرد، یعنی بحران موشکی سال ۱۹۶۲ کوبا منجر شد، آشکار شد. تئوری توطئه به یك جانشین اطلاعات درجه یك تبدیل شد. در ۲۹ ژوئن ۱۹۶۰، رئیس کاگ‌ب الکساندر شله پین یك ارزیابی جنجال برانگیز از سیاست آمریکا مبتنی بر اطلاعات به طور وحشتناك نادرست از یك افسر ناشناس رابط ناتو با سیا شخصاً به خروشچف تحویل داد: در سیا روشن است که رهبری پنتاگون به نیاز آغاز یك جنگ با اتحاد شوروی «در اولین فرصت ممکن» متقاعد شده است... در حال حاضر ایالات متحده آمریکا توانایی آن را دارد که پایگاههای موشکی و دیگر هدفهای نظامی شوروی را با نیروهای بمب افکن خود نابود کند اما در طول زمان کوتاه آینده نیروهای دفاعی‌شوروی افزایش خواهند یافت... و این فرصت از بین خواهد رفت.... در نتیجه این فرضیات رؤسای پنتاگون امیدوارند به یك جنگ بازدارنده علیه اتحاد شوروی دست بزنند.

خروشچف این گزارش به طور خطرناکی نادرست را به همان شکل نامحتمل خود قبول کرد. او در ۹ ژوئیه یك هشدار به پنتاگون صادر کرد که «فراموش نکنید، همان طور که در آخرین آزمایشها نشان داده شد، ما موشکهایی داریم که می توانند در یك منطقه یك کیلومتری از پیش تعیین شده در فاصله ۱۳هزار کیلومتر دورتر فرود آیند.»

او اعلام کرد «اگر نیروهای متجاوز در پنتاگون جرأت کنند مداخله‌ای را در کوبا آغاز کنند، توپچیهای شوروی‌می توانند با آتش موشکهای خود از مردم کوبا دفاع

کنند.»

رائول کاسترو بعداً در جریان دیدارش از مسکو در ژوئیه تشکر فیدل را از سخنرانی خروشچف ابلاغ کرد. او همچنین تشکر شخصی خود را از کاگ‌ب ابراز داشت و تقاضا کرد بعضی از افسران آن برای کمك به آموزش مأموران اطلاعات کوبا به هاوانا فرستاده شوند. در اوت سال ۱۹۶۰ مرکز یك نام رمز جدید برای کوبا در نظر گرفت AVANPOST (سرپل). اکنون در سایه بیشتر کاسترو و کاگ‌ب، اتحاد شوروی اکنون برای نخستین بار در تاریخ خود، یك جای پا در آمریکای لاتین داشت.

کاسترو و دستیارانش علاقه خود را به گسترش انقلاب خود به بقیه آمریکای لاتین به هیچ وجه پنهان نکردند. در آوریل سال ۱۹۵۹، ۸۰ چریك در یك عملیات خنده‌آور نمایشی با یك کشتی برای آزاد کردن پاناما از کوبا به راه افتادند که با تسلیم خود آنها به گارد ملی پاناما خاتمه یافت.

چه گوارا که خیال پردازیهای انقلابی او حتی از کاسترو هم بالاتر بود، در اکتبر سال ۱۹۶۰ به کادریاوتسف گفت: «آمریکای لاتین در نقطه جوش است و سال آینده ما می‌توانیم انفجار انقلاب را در چند کشور آمریکای لاتین انتظار داشته باشیم...» هرچند انفجارها تلاشهای ناموفقی بودند. تبلیغات خیلی کمتری را از تلاش ناشیانه سیا برای سرنگون کردن رژیم کاسترو با پیاده کردن یك «تیپ کوبایی» در خلیج خوکها برانگیختند. این تلاش که با تأیید کاخ سفید صورت گرفت، یك شهرت بین‌المللی برای رهبر عالی کوبا به عنوان یك داود انقلابی در مبارزه شجاعانه علیه جالوت امپریالیسم آمریکا به بار آورد. در همه مدت عملیات خلیج خوکها لیونف در دفتر کار ولادیمیر سمی چاستنی جانشین بی‌تجربه شله پین به عنوان رئیس کاگ‌ب بود و هر دو تا ۳ ساعت او را در جریان آخرین تحولات قرار می‌دادند. او دو نقشه بزرگ روی دیوار دفتر رئیس نصب کرده بود: یکی سیر رویدادها را به شکلی که به وسیله آمریکاییها گزارش می‌شد نشان می‌داد؛ دومی برپایه اطلاعات منابع شوروی در کوبا بود. به زحمت می‌توانست به ذهن لیونف یا سمی چاستنی خطور کند که عملیات سیا با این سرعت با شکستی تحقیر آمیز روبه‌رو شود.

بیش از یك هزار اسیر گرفته شده در خلیج خوکها به یك ورزشگاه در هاوانا منتقل

شدند که در آنجا کاسترو با زرق‌وبرق چهار روز از آنها بازجویی و برایشان برروی صفحه تلویزیون سخنرانی کرد. در یك جا، که همه برنامه‌های اخبار تلویزیون در جهان آن را پخش کردند اسیران مردی را که برای سرنگونی‌اش آمده بودند با کف زدن تشویق کردند. این حمله ناکام هم موجب شد محبوبیت شخصی کاسترو به اوج تازه ای برسد و هم در انتقال کوبا به یك کشور یك حزبی تسریع شود.

کاسترو در برابر جمعیت که او را تشویق می کردند، در جشنهای روز اول ماه مه پس از پیروزی کوبا بر امپریالیسم آمریکا اعلام کرد که کوبا اکنون یك کشور سوسیالیست است که دیگر انتخاباتی در آن برگزار نخواهد شد. او گفت: انقلاب ابراز مستقیم خواست مردم بود.

در واشنگتن، رئیس جمهوری جان اف کندی که در زمان شکست خلیج خوکها تنها ۳ ماه بود زمام امور را به دست گرفته بود با ناامیدی از مشاور ویژه خود، تئودر سورنسون سؤال کرد «من چگونه می توانستم این‌قدر احمق باشم.» در یك اجلاس سران در ماه ژوئن در وین با کندی، خروشچف ستیزجویانه خواستار پایان دادن به وضعیت ۳ قدرت در برلین غربی و یك پیمان صلح آلمان تا پایان آن سال شد. کندی پس از آن به جیمز روستو روزنامه نگار گفت «من فکر می کنم خروشچف به خاطر خلیج خوکها این کار را کرد. من تصور می کنم او فکر کرد کسی که آن قدر جوان و بی تجربه باشد که به چنین دردسری بیفتد می تواند تحت تأثیر قرار گیرد، و کسی که در آن گرفتار شد و تا پایان ادامه اش نداد. پس دل و جرأتش را ندارد. بنابراین او ضربه محکمی به من زد.»

کاگ‌ب نیز با سرمشق قرار دادن خروشچف راه افتاد تا با بهره برداری از سرپل کوبا ضربه محکمی به ایالات متحده بزند. در ۲۹ ژوئیه سال ۱۹۶۱ شله پین طرح کلی یك استراتژی بزرگ جهانی جدید و ستیزگرانه را علیه دشمن اصلی با هدف «ایجاد رویدادهایی در مناطق مختلف جهان که به منحرف کردن توجه و نیروهای ایالات متحده و متحدانش کمك کند و دست و پای آنها در جریان حل مسأله یك پیمان صلح آلمان و برلین غربی ببندد» برای خروشچف فرستاد. بخش اول طرح پیشنهاد می کرد برای پیشی گرفتن در مبارزه شرق و غرب و فعال کردن ابزار دردسترس کاگ‌ب برای به راه انداختن قیام مسلحانه علیه دولتهای ارتجاعی هوادار غرب از جنبشهای آزادی بخش ملی در

جهان‌سوم استفاده شود. شله پین در رأس فهرست انهدام، رژیمهای «ارتجاعی» در حیاط خلوت دشمن اصلی در آمریکای مرکزی را قرار داده بود. طرح جامع او روی ایجاد یك سرپل ضدآمریکایی دوم در نیکاراگوا که جنبش تازه بنیاد نهاده شده «جبهه ملی آزادی‌بخش ساندنیست (FSLN) برنامه خود را پیروی از انقلاب کوبا و سرنگون کردن دیکتاتوری بی‌رحم هوادار آمریکا سلسله سوموزا قرار داده بود، تأکید داشت.» گفته می‌شد رئیس جمهوری فرانکلین روزولت حمایتش را از بنیانگذار نفرت انگیز این سلسله با سخن کنایه آمیزی توجیه کرده بود، «من می‌دانم او یك حرامزاده است، اما این حرامزاده یك پسر ما از یك روسپی است.» از نظر مرکز سوموزاها احتمالاً همان‌قدر در مقابل حمله چریکی آسیب پذیر بودند که باتیستا در کوبا ثابت کرد. شله پین پیشنهاد کرد کاگ‌ب به طور مخفی با همکاری کوباییها و ساندنیستها یك «جبهه انقلابی» در آمریکای مرکزی ایجاد کند. و استراتژی بزرگ او با تغییرات کوچکی در اول اوت به عنوان یك دستورالعمل کمیته مرکزی به تصویب رسید.

رهبر FSLN، کارلوس فونسکا آمادور با نام رمز آب شناس[1] یك مأمور مورد اعتماد کاگ‌ب بود. فونسکا در سن ۲۱ سالگی تنها نیکاراگویی بود که در ششمین جشنواره جوانان جهان در مسکو شرکت کرد و تا ۴ ماه بعد از آن در USSR ماند. کتابش «یك نیکاراگوایی در مسکو» که در بازگشت نوشت پر از تمجید ساده لوحانه از اتحاد شوروی به عنوان یك‌حکومت مردم سالار مردمی با یك مطبوعات آزاد، آزادی کامل مذهب و ـ حتی از همه عجیب تر ـ صنایع دولتی با کارآیی بسیار عالی بود. فونسکا همان‌قدر نیز عاشق فیدل کاسترو بود. او بعداً گفت «با پیروزی انقلاب کوبا، نیکاراگوییهای شورشی روحیه خود را بازیافتند... مارکسیسم، لنین، فیدل، چه گوارا و هوشی مین به وسیله جبهه ملی آزادی بخش ساندنیستی که از نو به جاده دشوار جنگ چریکی پا نهاد پی گیری شد... این جنگ چریکی ما را به آزادی نهایی رهبری خواهد کرد.»

ظرف چند هفته از پیروزی چریکهای کاسترو در ژانویه سال ۱۹۵۹، توماس

---

1. Gidrolog

بورژریکی از بنیانگذاران FSLN و یك گروه از ساندینیستها وارد هاوانا شدند و «چه» قول «هر گونه حمایت ممکن را» به آنها داد. فونسکا با اینکه فیدل و چه گوارا را خیلی تحسین می کرد یك نوع شخصیت کاملاً متفاوت بود ـ یکی از هوادارانش او را تقریباً «همیشه جدی» و پسرش او را به عنوان «مردی شدیداً زاهدپیشه، سخت منضبط، منظم و محتاط به یاد داشتند. مردی که نه مشروب می خورد، نه سیگار می کشید». فونسکا یك انقلابی متعهد با شوخ طبعی بسیار اندك و قیافه ای جدی بود. تنها یك عکس چاپ شده او را با لبخندی بر چهره اش نشان می دهد.

دومین نفوذ مهم کاگ ب در ساندینیستها استخدام ادلبر تو تورس اسپینوزا[1] (نام رمز PIME) یك تبعیدی نیکاراگوایی، دوست نزدیك فونسکا و همچنین دبیر کل جبهه متحد نیکاراگوایی ضدسوموزا و رئیس جامعه دوستی آمریکای لاتین به وسیله نمایندگی مکزیکوسیتی در سال ۱۹۶۰ بود. تماس اولیه با تورس زمانی برقرار شد که دخترش با تقاضایی برای تحصیل در دانشگاه دوستی پاتریس لومومبا در مسکو به سفارت شوروی نزدیك شد. نمایندگی مکزیکوسیتی به مرکز گزارش داد تورس به آزاد کردن همه آمریکای لاتین متعهد است و انقلاب در نیکاراگوا را به عنوان صرفاً یك گام در این مسیر می بیند. یك زندگی نامه نویس ستایشگر فونسکا، تورس سالخورده تر را به عنوان معلم او توصیف می کند. از میان طرحهایی که آنها با هم رویش کار کرده بودند یك تحقیق درباره شاعر نیکاراگوایی ضدامپریالیست سده نوزدهم، روبن داریو[2] بود. فونسکا بعداً در خانه تورس در مکزیکوسیتی ازدواج کرد.

شله پین در ژوئیه سال ۱۹۶۱ به خروشچف گزارش کرد:

در نیکاراگوا، در حال حاضر ـ از طریق مأموران کاگ ب و پیمن[3]، گیدرولوگ[4] و لات[5] رابطهای مخفی ـ کاگ ب دارد در جبهه انقلابی ساندینو (ساندینیستها) و سه گروه پارتیزانی که به جبهه مقاومت انقلابی داخلی تعلق دارند، و با هماهنگی با دوستانشان (سرویسهای اطلاعاتی کوبا و بلوك شوروی) کار می کنند نفوذ و کمك مالی می کند. برای

1. Edelberto Torres Espinosa
2. Ruben Dario
3. Pimen
4. Gidrolog
5. Lot

خرید سلاح و مهمات پیشنهاد می‌شود یك مبلغ اضافی ۱۰ هزار دلاری از صندوق کاگ‌ب به این گروهها کمك شود.

هدف اصلی اولیه کاگ‌ب از نفوذ در FSLN ساندنیستها ایجاد چیزی که مرکز یك گروه خرابکاری ـ تروریسم می‌خواند، به ریاست مانوئل رامون دوجیساس آندارایی اوبه دا (نام رمز PRIM)، یك جراح نیکاراگوایی که در مکزیك کار می‌کرد، در داخل آن بود. در ۲۲ نوامبر سال ۱۹۶۱ الکساندر ساخاروفسکی رئیس FCD به سمی چاستنی، رئیس کاگ‌ب گزارش کرد:

طبق طرح درازمدت برای عملیات اطلاعاتی کاگ‌ب در آمریکای لاتین و تصمیم شماره GS ـ ۱۹۱/۷۵ مورخ ۱ اوت ۱۹۶۱ مقامات عالی (تصویب استراتژی بزرگ شله پین در جهان سوم) نماینده ما در مکزیك اقدامهایی برای کمك به ایجاد جنبش آزادی بخش ملی در نیکاراگوا و خلق یك کانون ناآرامی برای آمریکاییها در این منطقه به‌عمل آورده است. این نمایندگی از طریق مأمور مورد اعتماد گیدرولوگ فونسکا در مکزیك، یك گروه از دانشجویان نیکاراگوایی را (۱۲ نفر) به ریاست PRIM (آندارایی اوبه دا) پزشك میهن پرست نیکاراگوایی انتخاب کرد و ترتیب آموزش عملیاتی آنها را داد. همه عملیات با گروه PRIM بوسیله گیدرولوگ به نام سازمان انقلابی نیکاراگوایی «جبهه ساندنیستها» که گیدرولوگ رهبری آن را برعهده دارد صورت می‌گیرد. نظارت بر فعالیتهای آینده این گروه و کمکهای مالی که به آن داده می‌شود همچنین از طریق گیدرولوگ انجام خواهد شد.

در حال حاضر گروه PRIM آماده است به هندوراس اعزام شود. آنها در آنجا صفوف خود را با چریکهای جدید پر خواهند کرد و پس از آن به سرزمین نیکاراگوا فرستاده خواهند شد. در جریان این دوره اولیه گروه PRIM این وظایف را برعهده خواهد گرفت: سازمان دادن یك گروه پارتیزانی در خاك نیکاراگوا، پر کردن صفوف آن با مردم محلی، و ایجاد پایگاههای پشتیبانی سلاح و مهمات. به علاوه، این گروه به حمله‌های انفرادی به تأسیسات دولت و شرکتهای متعلق به آمریکاییها دست خواهد زد؛ و ظاهراً یك مبارزه پارتیزانی گسترده را در خاك نیکاراگوا شکل خواهد داد. برای تجهیز گروه PRIM و تأمین آموزش نهایی آن در عملیات رزمی کمکی معادل ۱۰ هزار دلار مورد نیاز است.

مسئولان ارشد موافقت خود را با استفاده از پول اختصاص داده شده برای این هدفها اعلام کرده اند.

من موافقت شما را تقاضا می کنم.

* طبق مقررات کاگ‌ب، مأموران لازم بود موافقت کنند «با یك نماینده اطلاعاتی رسمی به طور مخفی همکاری به عمل آورند» و «آگاهانه، به طور منظم و مخفی» وظایف اطلاعاتی خود را انجام دهند. «رابطهای مخفی» به عنوان کسانی که «با افسران اطلاعاتی ارتباط برقرار می کردند و اطلاعات خوبی در اختیارشان می گذاشتند و تقاضاهای محرمانه آنها را که در اصل ماهیت اطلاعاتی دارد برآورده می ساختند»، اما برخلاف مأموران یك تعهد رسمی برای انجام وظایف اطلاعاتی قبول نکرده بودند، مشخص می‌شدند.

سمی چاستنی با اینکه تنها به تازگی به ریاست کاگ‌ب منصوب شده بود و انتخابش به وسیله خروشچف بیشتر به خاطر قابل اعتماد بودنش صورت گرفته بود تا شناختش از اطلاعات، در این کار تأمل نکرد. او روز بعد از دریافت گزارش ساخاروفسکی آن را تأیید کرد. سمی چاستنی جرأت نمی کرد این کار را بکند مگر اینکه از حمایت خروشچف اطمینان حاصل کرده بود. جای کمتر تردیدی می تواند وجود داشته باشد که خروشچف در خوش بینی مبالغه شده کاگ‌ب درباره چشم اندازهای یك سرپل دوم در نیکاراگوا براساس الگوی کوبا سهیم بود.

ساخاروفسکی پس از به دست آوردن موافقت سمی چاستنی به نمایندگی کاگ‌ب در مکزیکوسیتی دستور داد ۶ هزار دلار برای خرید سلاح به آندارایی اوبه‌دا (PRIM) داده و به او دستور داده شود یك گروه ۷ نفره چریکی که بعداً به ۲۲ نفر افزایش خواهد یافت از مکزیك به نیکاراگوا بفرستند. گروه چریکی او باید تا اول مارس سال ۱۹۶۲ در یك اردوگاه در نیکاراگوا جمع و برای آغاز عملیات خرابکاری علیه پایگاههای آمریکا در دو هفته بعد آماده می‌شد. اما آندارایی اوبه‌دا تردیدی نیست به درستی اصرار کرد مردانش از نظر تجهیزات و آموزش بیش از آن ضعیف بودند که به حملاتی علیه پایگاههای ایالات متحده که به خوبی از آنها دفاع می‌شد دست بزنند. به جای آن، آنها در عملیات چریکی و اطلاعاتی علیه رژیم سوموزا، سازمانهای غیرنظامی آمریکا و آوارگان

کوبایی ضد کاسترو در گیر شدند. چریکهای آندارایی اوبه‌دا بین نوامبر سال ۱۹۶۱ و ژانویه سال ۱۹۶۴، در کل ۲۵ هزار دلار از طریق نمایندگی مکزیکوسیتی دریافت کردند. اما آندارایی اوبه‌دا در ابتدا متوجه نبود دارد به وسیله کاگ‌ب کمك مالی می‌شود. تورس پریمن[1] به او گفت پول از سوی اعضای «مترقی بورژوازی» می آمد که می‌خواستند دیکتاتوری سوموزا را سرنگون کنند. از آندارایی اوبه‌دا تقاضا شد ـ و او موافقت کرد ـ یك بیانیه سیاسی را که ظاهراً به‌وسیله حامیان بورژوای مترقی او تهیه (در حقیقت به‌وسیله کاگ‌ب نوشته شده بود) و خواستار یك انقلاب نیکاراگویی به عنوان بخشی از یك مبارزه سوسیالیستی علیه امپریالیسم شده بود امضا کند.

تورس همچنین کاگ‌ب را از فعالیتهای دیگر گروههای کوچك چریکی ساندینیست، که با موفقیتهای متغیر در جنگلهای هندوراس و کاستاریو آموزش می‌دیدند آگاه ساخت. نماینده مکزیکوسیتی به مرکز گزارش داد او خود را نه به‌عنوان یك مأمور شوروی بلکه به عنوان یك عضو جنبش ملی آزادی بخش که با اتحاد شوروی برای آزادی خلقهای آمریکای لاتین از بردگی اقتصادی و سیاسی به وسیله ایالات متحده همکاری می‌کرد می‌دید. به هرحال وی. پی نفدوف و وی. وی. کاستیکوف افسران عملیاتی تورس، او را به عنوان «یك مأمور با ارزش و قابل اعتماد کاگ‌ب» که هرگز در انجام وظایف خود کوتاهی نمی کرد، مورد ارزیابی قرار دادند.

در سالهای هیجان انگیز اولیه انقلاب کوبا، مرکز به نظر می آید معتقد بود الگوی آن می‌توانست مورد الهام جنبشهای شبیه ساندینیستها در بیشتر آمریکای لاتین قرار گیرد. گروههای چریکی ناگهان در کلمبیا، ونزوئلا، پرو و گواتمالا از زمین سبز شدند. سازمان اطلاعات کاسترو در سال ۱۹۶۱ با نام اداره کل اطلاعات (DCI) زیر نظر وزارت کشور تجدید سازمان یافت.

رامیرو والدس، نخستین رئیس اطلاعات کاسترو، با مسئولیت کامل به‌عنوان وزیر کشور و مانوئل پی نی‌یه‌رو لوسادا، که به خاطر ریش انبوه قرمزش «بارباروجا» خوانده می‌شد، به ریاست DCI منصوب گردید. اولویت نخست پی نی‌یه رو صدور

1. Primen

انقلاب کوبا بود. DCI دارای یك اداره ملی آزادی بخش با سه «کمیته رهایی بخش» برای صدور انقلاب به ترتیب به کارائیب، آمریکای مرکزی و جنوبی بود. پی‌نی یه‌رو و چه گوارا شبهای زیادی را معمولاً تا ساعات اولیه صبح و گاهی تا سپیده دم، به بحث درباره چشم اندازهای انقلاب با انقلابیهای بعد از آن آمریکای لاتین و کارائیب گذراندند. آنها در مدتی که صحبت می‌کردند یك نقشه بزرگ از کشور مربوط همیشه روی میز پهن بود که چه گوارا درحالی که نوبت به نوبت به سیگار برگ پك می‌زد و با نی چای خاس قوی آرژانتینی می‌نوشید با دقت مورد بررسی قرار می‌داد. درحالی که چه و پی‌نی یه رو در رؤیاهای انقلابی خود غرق بودند و تا ساعات اولیه صبح رد عملیات چریکی تصوری خود را روی نقشه هایشان دنبال می‌کردند. کاگ‌ب روشمندانه سعی کرد ارتباط و نفوذش را روی DCI تقویت کند. از میان نزدیك‌ترین مدارك نزدیکی DCI به ادغام در جامعه اطلاعاتی بلوك شوروی همکاری‌اش در استفاده از «غیرقانونیها»، افسران و مأموران اطلاعاتی بود که تحت نام‌ها و (معمولاً) ملیتهای قلابی فعالیت می‌کردند. در سال ۱۹۶۱ یکی از غیرقانونیهای کاگ‌ب، ولادیمیر واسیلیوویچ گرینچنکو اسپانیایی زبان (با نامهای رمز به ترتیب RON و KLOD) که ۱۰ سال پیش‌تر از آن تحت یك نام ساختگی یك گذرنامه آرژانتینی به دست آورده بود وارد کوبا شد. او ۳ سال بعد را در آنجا به راهنمایی عملیات غیرقانونی به DCI گذراند.

به هر حال، بهره‌برداری بیشتر کاگ ب از «سرپل» کوبا به طور چشمگیری بر اثر بحران موشکی اکتبر سال ۱۹۶۲ کاهش یافت. در ماه مه خروشچف، الکسیف نماینده کاگ‌ب در هاوانا را به طور غیرمنتظره‌ای به مسکو فرا خواند و به او گفت باید به عنوان سفیر شوروی جانشین کادریاتسف منفور شود. ۲ هفته بعد خروشچف با گفتن اینکه تصمیم گرفته بود سکوهای پرتاب موشك هسته‌ای تهاجمی هدفگیری شده به سوی ایالات متحده در کوبا نصب کند دوباره الکسیف را حیرت زده کرد. یك هیأت کوچك از جمله الکسیف برای جلب موافقت کاسترو به هاوانا فرستاده شد. کاسترو بعداً گفت «اگر موضوع فقط دفاع ما بود، ما موشکها را قبول نمی‌کردیم.» او تأکید کرد به‌خاطر منافع گسترده‌تر همبستگی با بلوك شوروی ـ یا آن طور که مسکو دوست داشت آن را بخواند «منافع مشترك سوسیالیست» ـ با ساخت سکوهای موشکی موافقت کرد. با اینکه

خروشچف در تحکیم اتحاد با کوبا کمك کاگ ب را طلب کرد، اما به خود زحمت نداد ارزیابی آنها را از واکنش آمریکاییها به ساخت پایگاه‌های موشکی کوبا درخواست کند. او در اقدامی مانند استالین، با تکیه روی تحلیلهای اطلاعاتی خود عجولانه نتیجه گرفت «اگر ما موشکها را پیش از انتخابات (میاندوره‌ای کنگره در نوامبر) نصب کنیم، آمریکاییها موشکها را خواهند پذیرفت.» معدود رهبران جهان مرتکب یك چنین اشتباه سیاست خارجی می‌شوند. کشف ساختمان پایگاههای موشکها به وسیله هواپیماهای جاسوسی «یو ـ ۲» ایالات متحده در اکتبر سال ۱۹۶۲ به خطرناك ترین بحران جنگ سرد منجر شد.

تصمیم خروشچف به حل بحران با اعلام ـ بدون مشورت با کاسترو ـ خارج کردن یکجانبه «همه سلاحهای تهاجمی شوروی» از کوبا خشم هاوانا را برانگیخت. کاسترو به دانشجویان دانشگاه هاوانا گفت «خروشچف جرأتش را نداشت.» او به طور خصوصی رهبر شوروی را به عنوان یك «حرامزاده»، یك «تخم حرام» و یك «عوضی» محکوم کرد. کاسترو در یك نامه غیرعادی و احساساتی به خروشچف اعلام کرد برچیدن پایگاههای موشکی اشك را به چشمان «تعداد بی‌شماری از مردم کوبا و شوروی که حاضر بودند با افتخار بمیرند آورد.» الکسیف پس از بحران موشکی به مسکو هشدار داد «یك یا ۲ سال تلاش ویژه با کاسترو لازم است تا او همه ویژگیهای روحیه حزبی مارکسیست ـ لنینیستی را دوباره باز یابد.»

خروشچف در تلاش برای تقویت سرپل کوبا یك دعوت نامه شخصی برای کاسترو فرستاد تا «برای آشنایی با اتحاد شوروی و پیروزیهای بزرگ مردم آن» و «گفتگو درباره مسائل مربوط به روابط خلقهای شوروی و کوبا و سایر امور مربوط به منافع مشترك» از USSR دیدار کند. کاسترو همراه با الکسیف و ملازمانش با قصد یك توقف تنها چند روزه در آوریل سال ۱۹۶۳ وارد مسکو شد. اما کاسترو متقاعد شد برای یك گردش چهل روزه در اتحاد شوروی، گردشی که در میان تحسین تقریباً مداوم او را از لنینگراد تا مرز مغولستان برد در آنجا بماند. بلشویکهای قدیمی در لنینگراد به او گفتند هیچ کس پس از لنین با یك چنین استقبال قهرمانانه‌ای روبه‌رو نشده بود. کاسترو که لباس جنگی سبز زیتونی‌اش را به تن داشت برای جمعیت مشتاق در ورزشگاهها، کارخانه‌ها و مراکز شهری در سرتاسر شوروی سخنرانی کرد. او از یك پایگاه موشکی و ناوگان

شمالی بازدید کرد، با خروشچف از روی دیوار کرملین از رژه روز اول ماه مه سان دید، لقب قهرمان اتحاد شوروی گرفت و نشان لنین و یك ستاره زرین دریافت کرد. کاسترو با ستایش گرم و صمیمی از دستاوردهای کمونیستی شوروی و حمایتش از انقلاب کوبا به این ابراز احساسات پاسخ گفت. او به یك اجتماع بزرگ در میدان سرخ گفت:

«انقلاب کوبا تنها چون انقلاب سال ۱۹۷۱ روسیه سالها پیش تحقق یافته بود ممکن شد. (کف زدن) بدون وجود اتحاد شوروی، انقلاب سوسیالیستی کوبا غیرممکن بود... قدرت اتحاد شوروی و همه اردوگاه سوسیالیست تجاوز امپریالیستی را علیه کشور ما متوقف کرد. این طبیعی است که ما احساس حق‌شناسی عمیق و همیشگی خود را از اتحاد شوروی زنده نگاه داریم (کف زدن)... مردم همه جهان، همه مردم جهان، باید از ته قلبهایشان، موفقیتهای شما را به عنوان موفقیتهای خود تلقی کنند.»

خروشچف به هیأت رئیسه اتحاد شوروی گفت مذاکرات خصوصی‌اش با کاسترو چندین روز طول کشید: «... به مجرد اینکه من صبحانه را تمام می کردم، او سی آمد و منتظر من می‌شد، ما تا ساعت ۲ با هم می‌نشستیم، بعد ناهار می‌خوردیم، و مدت بیشتری با هم بودیم... او خیلی راضی اینجا را ترك کرد.» کاسترو را در سرتاسر مسافرت پیروزمندانه چهل روزه‌اش به اطراف شوروی، الکسیف و نیکلای لیونف، افسر جوان کاگ‌ب که ابتدا توانایی انقلابی کاسترو را در اواسط دهه ۱۹۵۰ کشف کرد، همراهی کردند. لیونف به عنوان مترجم کاسترو عمل می کرد و وقتی سفر پایان یافت در مرکز بالید او و رهبر عالی کوبا اکنون برای همه عمر دوستانی محکم بودند. به دنبال این دیدار، کاسترو نخستین گروه از افسران اطلاعاتی خارجی کوبا را برای آموزش به وسیله کاگ‌ب دریافت کرد. اما، کاسترو هنوز کاملاً به کوبا بازنگشته بود، که تردیدها درباره قابل اعتماد بودن و بلوغ سیاسی او به افکار میزبانان روسی اش بازگشت. مسکو به ویژه از تأکیدهای عمومی فزاینده هاوانا روی «صدور انقلاب» ناراحت بود. در سپتامبر سال ۱۹۶۳، چه گوارا یك مقاله جدید و زیاد نقل شده درباره جنگ چریکی منتشر کرد. پیش تر او روی اهمیت یك رشته پیش شرطها برای ایجاد پایگاههای چریکی، مانند فقدان یك دولت منتخب قانونی اصرار کرده بود. اکنون به نظر رسید داشت استدلال می کرد پیش‌شرطی لازم نبود.

او اعلام کرد: «انقلاب می تواند در هر لحظه مقرر در هر جای جهان روی دهد.» از آن بدتر، از دیدگاه مسکو، این واقعیت بود که سنت شکنیهای انقلابی چه به نظر آمد از حمایت رژیم کاسترو برخوردار بود. حتی الکسیف نیز به رغم نزدیکی شخصی‌اش به کاسترو از این موضوع یکه خورد. یك تلگراف از سفارت شوروی در هاوانا به مسکو چه‌را به نادیده گرفتن «اصول اصلی مارکسیسم، لنینیسم» متهم و مقاله او را به‌عنوان «یك اقدام فرا انقلابی هم مرز با ماجراجویی» تقبیح کرد. چه به انتقاد مسکو یا مخالفت احزاب کمونیست آمریکایی لاتین با افکارش هیچ اعتنایی نکرد. از آن پس او می‌رفت شخصاً در صدور انقلاب کوبا مداخله کند.

مسکو در عین حال که به طور فزاینده‌ای از «ماجراجوییهای کوبا» در نگرانی به‌سر می‌برد همچنین از ناکامی ساندینیستها در بر آوردن، انتظارات اولیه‌اش نیز ناخشنود بود. نخستین نیروی چریکی (FSLN) با یونیفورمهای نامناسب سبز زیتونی (که با وجود نامناسب بودن برای هوای منطقه به خاطر محافظت از عنوان رزمندگان آزادی انتخاب شده بودند) مجبور شدند زندگی وحشتناکی را در پایگاه کوهستانی‌شان در مرز هندوراس و نیکاراگوا بگذرانند. همان‌طور که بورگه بعداً به یاد آورد «در آنجا هیچ چیز برای خوردن نبود، نه حتی حیوانی برای شکار کردن... این تنها گرسنگی نبود که وحشتناك بود، بلکه همچنین سرمای مداوم ۲۴ ساعته در روز همه را کلافه کرده بود... ما همیشه با باران چسبنده آن بخش از کشور خیس بودیم...» چریکها برای زنده ماندن مجبور شدند از کشاورزان محلی تقاضای غذا بکنند. این نیروی چریکی روحیه از دست داده در سال ۱۹۶۳ با دادن تلفات سنگین به‌وسیله گاردملی نیکاراگوا تار و مار شد. به گفته یکی از هواداران‌ش FSLN برای چند سال بعد «نه سلاح، نه نفر و نه سازمانی برای مقابله مجدد با گارد ملی داشت.» در سال ۱۹۶۴ نمایندگی مکزیکوسیتی با کمك پرس از باقیمانده چریکهای آندارایی اوبه‌دا (PRIM) یك گروه خرابکاری و اطلاعات تشکیل داد. این گروه یکی از نامهای رمز بزرگ تاریخ شوروی، نامی که لنین در سال ۱۹۰۰ برای روزنامه خود انتخاب کرده بود را گرفت: ISKRI ـ «جرقه». اما در سال ۱۹۶۴، آن خوش‌بینی نامعقول مرکز برای چشم اندازهای انقلاب آمریکای لاتین که طرح جامع سال ۱۹۶۱ شله‌پین را موجب شد از بین رفته بود. کا گ ب آشکارا انتظار داشت چند سال طول بکشد

تا «جرقه» ساندینیستها بتواند آتش انقلابی را در نیکاراگوا روشن کند.

آلکسیف در جریان مرخصی تابستانی‌اش در سال ۱۹۶۴ از شله‌پین شنید بهتر است درباره امور کوبا با برژنف صحبت کند. این نخستین ردی بود که او از تدارکات کودتایی که با کمك کاگ ب صورت گرفت دریافت کرد؛ کودتایی که به برکناری خروشچف در ماه اکتبر و ظهور برژنف به عنوان رهبر شوروی منجر شد. به زودی پس از کودتا، میخائیل سوسلف نظریه‌پرداز ارشد حزب به کمیته مرکزی گفت خروشچف در قولهایی که به دیگر کشورها داده بود اسراف کرده بود. با اینکه او از کشور ذینفع نام نبرد. احتمالاً بیشتر کوبا در ذهنش بود. شوروی وحشت زده می‌دید چگونه متحدان کوبایی اش کمکهای اقتصادیش را روی کارهای احمقانه مانند مرکز بزرگ تجاری سنتی کوپه‌لیا به هدر دادند. نارضایتی از هزینه حمایت از سوءمدیریت اقتصادی کوبا به ناراحتی فزاینده از بی‌انضباطی انقلابی کاسترو اضافه شد. کوبا در اواسط دهه ۱۹۶۰ به‌رغم مخالفت احزاب کمونیست آمریکای لاتین و همچنین مسکو تلاشهای ناموفقی برای ایجاد پایگاههای چریکی در پرو، آرژانتین، ونزوئلا، گواتمالا و کلمبیا به عمل آورد.

فرستاده‌های اصلی انقلاب کوبا «غیرقانونیهای» متعلق یاتحت کنترل DCI بودند. غیرقانونیهای کوبا خیلی سریع‌تر از همتایان کاگ‌ب خود آموزش دیدند: تا اندازه‌ای چون DCI کمتر دقیق و کمتر به استخدام «آدمهای مشهور» توجه داشت و تا اندازه‌ای چون برای کوباییها جا زدن خود به عنوان یك ملیت آمریکای لاتینی دیگر خیلی آسان‌تر از آن بود که یك روس خود را یك اروپای غربی وانمود می‌کند. بیشترین غیرقانونیهای کوبا به جای آنکه مستقیم به مقاصد خود در آمریکای لاتین بروند این کار را از طریق چکسلواکی انجام دادند.

طبق آمار نگاهداری شده به وسیله STB (و تحویل شده به وسیله آن به کاگ‌ب) از سال ۱۹۶۲ تا سال ۱۹۶۶، در مجموع ۶۵۰ غیرقانونی کوبایی از چکسلواکی گذشتند. اکثریت بزرگ آنها گذرنامه‌ها و اسناد شناسایی ونزوئلایی، دومینیکنی، آرژانتینی یا کلمبیایی با خود حمل می‌کردند. در اکثر موارد اسناد به استثنای تعویض یك عکس فرد غیرقانونی باصاحب اصلی، واقعی بودند. به هر حال یکی از نشانه‌های احتمالی اینکه کاگ‌ب شروع کرده بود از تلاشهای کوبا برای صدور انقلاب فاصله گرفتن، بازگشت

گرینجنگو که ۳ سال گذشته را به عنوان مشاور DCI در عملیات غیرقانونی گذرانده بود در سال ۱۹۶۴ به مسکو بود. او به نظر نمی‌رسید با فرد دیگری جایگزین شود. اما در سال ۱۹۶۵، سمی چاستنی (که تحت نام مستعاریله‌نین سفر می کرد) در یك تلاش برای تقویت همکاری با DCI یك هیأت کاگ‌ب را به کوبا رهبری کرد. وقتی آنها در خانه ییلاقی سفیر شوروی ملاقات کردند، روابط نزدیك میان الکسیف و کاسترو به‌سرعت فضای دوستانه‌ای برای مذاکرات صمیمی بر سر یك شام ششلیك به‌وجود آورد.

سمی چاستنی از شیفتگی شخصی کاسترو به فنون اطلاعاتی یکه خورد. آنها بعداً وقتی یك فیلم کاگ‌ب را درباره دستگیری و بازجویی از اولگ پنکوفسکی، یك مقام ارشد GRU را تماشا می کردند که اطلاعات حیاتی ساخت یك پایگاه موشکی شوروی را پیش از بحران موشکی کوبا به SIS و سیا داده بود دیدند، کاسترو برگشت به والده وزیر کشورش و افسران DGI که او را همراهی می کردند توصیه کرد. تا آنجا که ممکن بود از هیأت کاگ‌ب درمدتی که آن جا بودند چیز یاد بگیرند. اما کاسترو به رغم شور وحرارتش به فنون کاگ‌ب، به نگران کردن مرکز با آنچه آنها زیاده‌روی در تعصب انقلابی می‌خواندند ادامه داد. در ژانویه سال ۱۹۶۶، هاوانا بی‌اعتنا به مخالفتهای مسکو، یك کنفرانس سه‌جانبه را برای حمایت از حرکت به جلو انقلاب در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین میزبانی کرد. کاسترو اعلام کرد «برای انقلابیون کوبا میدان جنگ علیه امپریالیسم همه جهان را در برمی گیرد... و بنابراین ما می گوییم و اعلام می کنیم جنبشهای انقلابی در هر گوشه از جهان می توانند روی رزمندگان کوبایی حساب کنند.»

اما خطابه اطمینان بخش کاسترو با نبود موفقیت نزد جنبشهای انقلابی آمریکای لاتین غلط از کار درآمد. در تابستان سال ۱۹۶۷ ساندینیستها به یك تهاجم جدید دست زدند که مرکز به عنوان یك حمله پیش از موقع محکوم کرد. پایگاه آنها در جنگل کوهستانی در مرز هندوراس به لطف تا اندازه زیادی کمك خیلی بزرگ‌تر دهقانان محلی، خیلی سازمان یافته‌تر از شکست سال ۱۹۶۳ عمل کرد. به گفته یکی از چریکها «آنها کار پاك کردن ردی را که ستونهای (FSLN) هنگام عبور از خود به جای گذاشته بودند برعهده گرفتند؛ کامپانروها لباسهای رنگی را آویزان کردند تا هرگونه خطری را به ما هشدار دهند؛ آنها علایمی با صداهای مختلف برای ما اختراع کردند... و ما یك گروه از خواهران

و برادران کامپه‌سینو همراه خود داشتیم که منطقه را مانند کف دستهایشان می‌شناختند.»
اما در اوت سال ۱۹۶۷، در کوه پانکاسان، ساندینیستها شکست وحشتناك دیگری را به‌دست گارد ملی نیکاراگوا متحمل شدند. یکی از کسانی که در این نبرد کشته شد، رهبر ISKRA ریگوبرتو کروز آرگلو (با نام رمز گابریل) بود. مرکز این فاجعه را ناشی از «عهدشکنی» رهبری FSLN (که همه اعضای آن در پایگاه چریکها گرد آمده بودند)، منابع ناکافی برای مقابله با گارد ملی و «حالت ناآماده» مردم محلی دانست. دیکتاتور خوشحال نیکاراگوا تاچیتو سوموزا بالید که کار ساندینیستها تمام شده بود. اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ برای FSLN یك «دوره سکوت» بود که در جریان آن به زدن بانکها برای تأمین هزینه زندگی زیرزمینی خود ادامه داد، اما سعی کرد از درگیری آشکار با گارد ملی خودداری کند.

راه ساندینیستها به سرعت با یك ضربه به تلاش کوبا برای «صدور انقلاب» دنبال شد. در سال ۱۹۶۶، چه گوارا یك طرح به طرز مأیوس کننده‌ای غیرواقع بینانه برای ایجاد یك پایگاه در بولیوی، فقیرترین کشور آمریکای لاتین ریخت تا چریکها را از همه بخشهای قاره آموزش و انقلاب را در سرتاسر نیمکره غربی گسترش دهد. چه، خود را متقاعد کرد بولیوی را به ویتنام دیگری تبدیل خواهد کرد. آرژانتین و برزیل مداخله خواهند کرد و تحرکات اعتراض آمیز مردمی را بر خواهند انگیخت که رژیمهای نظامی آنها را سرنگون خواهد کرد. طبق طرح جامع موهوم چه برای انقلاب قاره‌ای بعد پای ایالات متحده نیز به میان کشیده می‌شد، و فشار مقابله با جنگ چریکی در هر دو ویتنام و آمریکای لاتین، واشنگتن را مجبور می‌کرد یك حکومت دیکتاتوری تشکیل دهد که فروپاشی اجتناب ناپذیر آن حکومت بورژوازی را نابود و راه را برای انقلاب در ایالات متحده هموار می‌ساخت.

چه برای پنهان کردن سفر خود به بولیوی و حضورش در آنجا، بعضی روشهایی را که سدیران «غیرقانونیهای» DGI از آنها استفاده می‌کردند بکار گرفت. او ریش و سبیلش را تراشید، موی بلندش را کوتاه کرد، یك کت و شلوار پوشید، قیافه یك دیوانسالار اروگوئه‌ای را به خود گرفت و عکسش را در دو گذرنامه جعلی آن کشور با دو نام مختلف وارد کرد. در اکتبر سال ۱۹۶۶ چه به مسکو پرواز کرد، بعد ـ مانند بیشتر

غیرقانونیهای کوبایی-با یکی از گذرنامه‌ها از طریق پراگ به آمریکای لاتین بازگشت. او در ماه نوامبر وارد بولیوی شد جایی که طرح بزرگش برای به آتش کشیدن قاره به سرعت به عملیات چریکی در یك منطقه کوچك آبریز ریو گراند تبدیل شده بود.

چه، تنها چند سال قبل از آن، پیش از آنکه روحیه انقلابیش همه تماس خود را با واقعیتهای آمریکای لاتین از دست دهد، اصرار کرده بود، یك جنگ چریکی، یك جنگ مردمی است... و تلاش برای به راه انداختن این گونه جنگ بدون حمایت مردمی سرآغاز یك فاجعه اجتناب ناپذیر خواهد بود. ماجراجویی چه در بولیوی دقیقاً به همین دلیل با یك «فاجعه اجتناب ناپذیر» پایان یافت. حتی یك دهقان هم در آبریز ریوگراند به چریکهای او نپیوست. حتی حزب کمونیست بولیوی (که چه، آن را به خیانت متهم کرد) حاضر نشد از او حمایت کند. او با اندوه در دفتر خاطراتش نوشت: «توده‌های دهقان دیگر به هیچ‌وجه کمکی برای ما نیستند و دارند به خبرچین تبدیل می‌شوند.»

آلکسی کاسکین نخست وزیر شوروی در جریان یك دیدار از هاوانا در ژوئیه سال ۱۹۶۷ شکایت کرد: تلاشهای کوبا برای صدور انقلاب «به امپریالیستها کمك و تلاشهای جهان سوسیالیست را برای آزاد کردن آمریکای لاتین تضعیف و منحرف می کند.» خودداری کاسترو لز توجه کردن به توصیه شوروی موجب یك شکست چشمگیر برای زندگی شغلی بلندپروازانه دوستش، الکساندر الکسیف نماینده سابق کا گ ب شد، که سفیر شوروی در هاوانا شده و در مرکز به ناشیانه عمل کردن و ناتوانی در جلوگیری از ماجراجوییهای کاسترو متهم شده بود.

الکسیف در تابستان سال ۱۹۶۷، به ظاهر برای مداوای پزشکی به مسکو فراخوانده شد. جانشین او به عنوان سفیر، الکساندر سولداتف یك دیپلمات جدی کارکشته بود که تا سال بعد وارد هاوانا نشد. مشاور ارشد کا گ ب در DGI، رودلف پتروویچ و شلیاپنیکف نیز در تابستان سال ۱۹۶۷ پس از اینکه از سوی DGI به توطئه با همکاری یك «جناح کوچك» در حزب کمونیست کوبا متهم شدند فراخوانده شدند.

عملیات چریکی چه گوارا در اکتبر سال ۱۹۶۷ با دستگیری و اعدام وی به‌وسیله نیروهای بولیوی آموزش دیده توسط ایالات متحده پایان یافت. مرگ او شهرتش را به شدت افزایش داد و واقعیت یك چریك شجاع اما ناتوان را با چهره قهرمانانه یك شهید

انقلابی جایگزین کرد.

کاسترو در یک سخنرانی احساساتی خطاب به ملت کوبا اعلام کرد: ۸ اکتبر روز دستگیری وی، از آن پس برای همیشه به عنوان روز این چریک رزمنده قهرمان گرامی داشته خواهد شد.

اکنون که ما همه به او ادای احترام می کنیم، اکنون که همه افکار ما به چه پناه می برد، اکنون که ما با اطمینان به آینده، به پیروزی نهایی مردم نگاه می کنیم، ما همه به او و همه قهرمانانی که با او جنگیدند و در کنار او افتادند می گوئیم: «برای همیشه پیش به سوی پیروزی.»

مسکو ابتدا نتوانست ارزش نمادی شهادت چه را به‌عنوان یك سلاح در جنگ تبلیغاتی علیه امپریالیسم ایالات متحده درك کند. به جای آن پراودا مقاله‌ای از یك کمونیست آرژانتینی چاپ کرد که سیاست صدور انقلاب کوبا را به عنوان یك اقدام عبث محکوم کرده بود. لئونید برژنف وقتی علناً این اندیشه را که یك «توطئه قهرمانان» می تواند یك انقلاب سوسیالیستی به راه اندازد محکوم کرد، چه گوارا را در ذهنش داشت.

کاگ ب بعداً می رفت تا شهرت جهانی اسطوره‌ای چه گوارا را به عنوان یك عنصر مفید در تدابیر جنگی مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا به رسمیت بشناسد.

به هر حال در اکتبر سال ۱۹۶۷ تنها مراسم گرامیداشت مرگ چه گوارا در مسکو، یك گردهمایی کوچك غم‌انگیز دانشجویان آمریکای لاتین بود که در برابر سفارت ایالات متحده جمع شدند. در واشنگتن، برعکس بیش از ۵۰ هزار آمریکایی، بیشتر از جناحهای مختلف چپ جدید که در اواخر دهه ۱۹۶۰ در دانشگاههای آمریکا پخش بودند، در مقابل بنای یادبود لینکلن جمع شدند و سر خود را در سکوت به احترام دشمن بزرگ امپریالیسم ایالات متحده خم کردند. یك نظرخواهی از دانشجویان ایالات متحده در سال ۱۹۶۸ کشف کرد تعداد آنهایی که با چه همدردی می کردند، بیشتر از هر شخصیت زنده یا مرده دیگری او را می‌ستودند. در روزهای پس از شهادت چه گوارا او انتقاد از «ماجراجویی های کاسترو» که در لفافه‌ای نازك پوشانده شده بود، او تمایل اندکی به بهبود روابطش با مسکو نشان داد.

در ژانویه سال ۱۹۶۸، وقتی او با تحقیر بعضی از اندیشه‌های «مطرح شده به‌نام

مارکسیسم» را به عنوان «فسیل‌های واقعی» رد کرد، به‌وضوح روشن بود که اشاره‌اش به اندیشه‌های شوروی بود: «مارکسیسم نیاز دارد باز شود، بر یك تصلب خاص فایق آید، واقعیتهای حاضر را به یك شیوه عینی و علمی تفسیر کند، مانند یك نیروی انقلابی و نه یك کلیسای قلابی انقلابی ظاهر شود.»

برای شنوندگان کاسترو روشن بود کوبا «نیروی انقلابی» و اتحاد شوروی «کلیسای قلابی انقلابی» بود که در مقابل تصلب عقیدتی مغلوب شده بود. او به زودی یك محاکمه نمایشی برای یك «جناح کوچك» از هواداران شوروی در حزب کمونیست کوبا راه انداخت که آنها را به جرم «انحراف عقیدتی» زیانبار برای «اتحاد و قاطعیت نیروهای انقلابی» محکوم کرد. در جریان محاکمه رئیس DGI، مانوئل پینی یرو شهادت داد که اعضای این گروه کوچك با کاگ ب در تماس بوده‌اند.

با احتمال سقوط «سرپل» شوروی در کوبا، استراتژی جامع کاگ ب که در سال ۱۹۶۱ برای ترتیب دادن «قیامهای مسلحانه علیه دولتهای مرتجع هوادار غرب در آمریکای لاتین» به‌وجود آمده بود به نظر آمد از هم پاشیده بود. خوش بینی اولیه مرکز درباره چشم اندازهای یك انقلاب ساندینیستی در نیکاراگوا از بین رفته بود. در جریان سالهای آخر دهه ۱۹۶۰ مرکز بیشتر به استفاده از چریکهای FSLN در عملیات شناسایی موقعیت خرابکاری در جنوب ایالات متحده علاقه‌مند بود تا کمك به آنها برای تدارك یك انقلاب در نیکاراگوا.

در سال ۱۹۶۶، یك گروه خرابکاری و اطلاعاتی کاگ ب با پایگاههای پشتیبانی در مرز مکزیك و ایالات متحده تشکیل شد. رهبر آن، آندرایی اوبه‌دا، برای دیدن دوره آموزشی در عملیات خط F به مسکو رفت. پایگاههای نظامی، سکوهای پرتاب موشك، تأسیسات رادار، و خطوط لوله نفت (با نام رمز START) که از الپاسو در تگزاس تا کوستامسا کالیفرنیا ادامه داشت از جمله هدفهای اصلی خرابکاری بودند. سه محل در سواحل آمریکا برای پیاده شدن DGI، و محلهای پنهان که باید مینها، مواد منفجره چاشنیها و سایر تجهیزات لازم را برای خرابکاری در آنها انبار می‌کردند، انتخاب شدند. یك گروه پشتیبانی با نام رمز SATURN مأمور بود با استفاده از کارگران مهاجر بر روی نقل و انتقال مأموران و مهمات از مرز سرپوش بگذارد.

سال ۱۹۶۸ سال دشواری برای کاگ ب در اروپا و آمریکای لاتین بود.

محاکمه نمایشی جناح کوچك هوادار شوروی در هاوانا به سرعت با آنچه مسکو یك نمایش وحشتناك انحراف عقیدتی در چکسلواکی تلقی کرد، دنبال شد. تلاش اصلاحگران بهار پراگ برای ایجاد «سوسیالیسم با چهره انسانی» از سوی کاگ ب به عنوان یك عمل ضدانقلابی تعبیر شد. سقوط نزدیك سانسور دولتی در یك رژه روز اول مه پراگ با شعارهایی که پیامهای توهین آمیزی برای مسکو در خود پنهان داشت، مانند «USSR عمرت دراز باد - اما با هزینه خود» تکمیل شد. کاگ ب در کمك به حمله نیروهای پیمان ورشو به چکسلواکی و «عادی سازی اوضاع» پس از آنکه بازگشت کشور را به عرف هواداری از شوروی تضمین کرد یك نقش مهم ایفا کرد.

کاسترو به شدت انتظار می‌رفت طرف اصلاحگران پراگ را بگیرد و حمله ماه اوت به چکسلواکی را محکوم کند. اما او نخستین سخنرانی خود را پس از حمله که از رادیو پخش شد با گفتن اینکه بعضی از چیزهایی که مجبور بود بگوید «برخلاف احساسات بسیاری از مردم خواهد بود» آغاز کرد. کاسترو اعتراف کرد که حمله هیچ پایگاه قانونی نداشته است اما اصرار کرد با در نظر گرفتن منافع بزرگ‌تر «مبارزه خلقی علیه امپریالیسم» کاملاً قابل توجیه بود.

خلاصه، رژیم چکسلواکی داشت به سوی کاپیتالیسم حرکت می کرد و به‌طور اجتناب ناپذیری به طرف امپریالیسم پیش می‌رفت. ما در این باره کوچك‌ترین تردیدی نداشتیم... مسأله اساسی چه ما قبول کنیم چه نکنیم این است که آیا بلوك سوسیالیسم می تواند شکل گیری یك اوضاع سیاسی را که به فروپاشی یك کشور سوسیالیست و سقوط آن به آغوش امپریالیسم منجر خواهد شد اجازه دهد. از دیدگاه ما این کار مجاز نیست و بلوك سوسیالیسم حق دارد به نحوی از انحاء جلو آن را بگیرد.

همه اینها موسیقی دلنوازی برای گوشهای مسکو بود. ظهور کاسترو طی چند ماه بعد به عنوان یك هوادار قابل اعتماد شوروی به اتحاد شوروی امکان داد سرپل در حال ریزش خود را تقویت کند.

احتمالاً دلیل اصلی برای پشتك عقیدتی کاسترو تنها چند ماه پس از محاکمه نمایشی و زندانی کردن هواداران مسکو در حزب کمونیست کوبا یك بحران اقتصادی

جدی بود که وابستگی کوبا را به کمك اقتصادی شوروی مورد تأکید قرار داد. صنایع و نیروگاههای کوبا با نفت شوروی که از دریای سیاه فرستاده می‌شود کار می کردند. وقتی مسکو در اوایل سال ۱۹۶۸ شروع کرد به کاهش دادن صادرات نفت خود به کوبا به نشانه ناخشنودیش، هاوانا با قطعی برق روبرو شد و کارگاهها و کارخانه‌های شکر کوبا به‌تدریج از کار افتادند. کاسترو نیز خود با یك «تهاجم انقلابی» از نظر اقتصادی مصیبت‌بار در ماه مارس با هدف نابود کردن باقیمانده تجارت آزاد با ملی کردن ۵۵ هزار کسب کوچك که یك سوم خرده فروشی کوبا را در اختیار داشتند بحران را بدتر کرد. اتحاد شوروی به‌عنوان جایزه وفاداری از نو به‌دست آمده کوبا با کمك خود اقتصاد کوبا را نجات داد. در پایان سال ۱۹۶۹ کوبا ۴ میلیارد دلار به اتحاد شوروی بدهکار بود.

تصمیم کاسترو به هواداری از مسکو علیه اصلاحگران چکسلواکی همچنین سبك رهبری خودکامه خود او و بیزاری‌اش را از آزادیهای سیاسی بهار پراگ نشان داد. در اواسط دهه ۱۹۶۰ دستاوردهای انقلابی کوبا ـ اصلاحات در بهداشت و آموزش و پرورش و پایان گانگستریسم از زمره مهم‌ترین آنها ـ به طور فزاینده‌ای تحت الشعاع الفاظی‌های توخالی انقلابی که ارتباط اندکی با سوءمدیریت افتضاح اقتصادی رژیم یا تحمل ناراضیان داشت قرار گرفتند. در سال ۱۹۶۵ کاسترو خود اعتراف کرد زندانهای کوبا ۲۰ هزار زندانی سیاسی داشتند. یك شبکه عظیم مراقبت هر گونه نشانه نارضایتی عقیدتی را زیر نظر داشت.

کمیته‌های دفاع از انقلاب (ICDR)، یك شبکه در سطح ملی از انجمنهای محلی که همه فعالیتهای مشکوك را گزارش می کرد DGI را یاری می‌داد. CDRها که در سال ۱۹۶۰ تأسیس شدند طی دهه بعد گسترش یافتند و تقریباً یك سوم جمعیت بزرگسال کشور را پوشش دادند. بلافاصله پس از تأیید سرکوب بهارپراگ از سوی کاسترو، CDRها به دستور DGI ترتیب یك رشته تظاهرات «همزمان» را به حمایت از سخنرانی او دادند. به این ترتیب کوبا یك نظام وسیع از کنترل اجتماعی شبیه، اما آشکارتر از آنهایی که تحت کنترل کا گ ب و متحدان اروپای غربی‌اش فعالیت می کردند به وجود آورد. کاسترو در اواخر دهه ۱۹۶۰ از CDRها برای حتی دیکته کردن طول موی مردان و لباس زنان استفاده می کرد.

در نوامبر سال ۱۹۶۸ والدین پسران با موی بلند و دختران با دامن کوتاه به مقابل مسئولان محلی احضار شدند. کاسترو تنفر ویژه‌ای از هم‌جنس‌بازان داشت و دستور داد «به آنها نباید اجازه داده شود در موقعیتهایی قرار گیرند که قادر باشند روی افراد جوان نفوذ کنند.» همیشه از اجاره دادن خانه در طرحهای جدید مسکن به مردان هم جنس‌باز خودداری می‌شد و اغلب برای خدمت در واحدهای کار اجباری روی آنها انگشت گذارده می‌شد.

درست همان‌طور که بعضی از چپهای قدیم دهه ۱۹۳۰ به‌وسیله تصویر افسانه‌ای اتحاد شوروی به عنوان نخستین حکومت کارگری - دهقانی جهان اغفال شده، چشمان خود را به واقعیت وحشیانه روسیه استالینی بسته بودند، همین‌طور یك نسل بعد، بسیاری از آنها چپ جدید دهه ۱۹۶۰ چشمانشان را به طبیعت به طور فزاینده‌ای مستبد (اگرچه کمتر آدمکش) حکومت کاسترو و بی‌اعتنایی بی‌رحمانه گهگاه او به حقوق اصلی بشر بستند. تصویر قهرمانانه کاسترو به‌عنوان یك داود انقلابی (اشاره به افسانه حضرت داود) در لباسهای جنگی که به‌وسیله غول امپریالیسم آمریکا در جزیره‌اش محاصره شده بود یك جاذبه جهانی داشت که تبلیغاتچی‌های شوروی و همچنین کوبا از آن بهره گرفتند. از جمله هواداران پرشور و حرارت ساده‌لوح کاسترو آمریکاییهای تیپ «ون سره موس» (ما پیروز خواهیم شد) بودند که از سال ۱۹۶۹ به بعد برای قطع نیشکر و نشان دادن همبستگی‌شان با انقلاب به آنجا آمدند. کاسترو از شجاعت افراد این تیپ در به چالش طلبیدن خشم امپریالیستها تجلیل کرد.

اما، او به طور خصوصی، به حضور جنبشهای آزادی‌بخش مردان و زنان هم‌جنس‌باز در میان هواداران چپ جدید آمریکایی خود، با چشم تحقیر نگاه می‌کرد. زنان هوادار حقوق زن (ون سره موس) نیز به نوبه خود از رفتار خواننده‌های زن کوبایی که برای سرگرم کردن آنها فرستاده شدند یکه خوردند. «آنها اغلب به موهایشان آب اکسیژنه می‌زدند و دامنهای تنگ می‌پوشیدند. و به اشارات جنسی و لاس زدن با تماشاگران متکی بودند. ما می‌دانستیم این زنان وقتی برنامه اجرا نمی‌کردند خود را وقف انقلابیون می‌کردند و کار شاقی انجام می‌دادند. درك این عدم تناسب دشوار بود.»

DGI به احتمال زیاد برای انعکاس نظر رهبر عالی خود به کاگ ب شکایت کرد

بسیاری از افراد تیپ چپ جدید هم‌جنس باز و معتاد به مواد مخدر بودند. DGI با کمال تعجب گزارش داد هم‌جنس بازان ون سره موس «زوال فیزیکی امپریالیسم آمریکا را از طریق استفاده از هم‌جنس بازی ممکن» می‌دیدند. اما این تیپ ثابت کرد منبع ارزشمندی برای کارت‌های شناسایی ایالات متحده جهت استفاده در عملیات اطلاعاتی غیرقانونیها بود. افراد این تیپ همچنین یك دارایی تبلیغاتی مهم تلقی می‌شدند.

بازگشت کاسترو به جمع هواداران مسکو یك اثر فوری روی روابط DGI با کاگ‌ب داشت. همان‌طور که یك افسر DGI بعداً اعتراف کرد، نقش آن «همیشه به این واقعیت محدود بود که فرضیات استراتژیك، اعتقادات و حد سیاست شخصی او عملاً غیرقابل ورود بود. دستگاه اطلاعاتی کوبا قادر نبود آنها را به چالش بطلبد یا رد کند.» به دستور کاسترو در جریان زمستان سال ۱۹۶۹ ـ ۱۹۶۸ همه رؤسای نمایندگیهای DGI در خارج به هاوانا فراخوانده شدند تا دستورالعمل‌های جدیدی درباره روابط با کاگ ب به آنها داده شود. رئیس DGI، مانوئل پی‌نی‌یه‌رو به آنها اطلاع داد، اختلاف میان کوبا و اتحاد شوروی کاهش یافته است و آنها باید در یك تلاش مهم جدید برای جمع آوری اطلاعات علمی و فناوری (S&T) برای USSR شرکت کنند. اما پی‌نی یه‌رو در نتیجه تحقیقات قبلی‌اش درباره تماسهای کاگ ب با «جناح کوچك» هوادار مسکو، پیش از محاکمه نمایشی ژانویه سال ۱۹۶۸ موجب ناخشنودی مرکز از خود شده بود. در اوایل سال ۱۹۶۹ فشار کاگ ب به جایگزین کردن او با خوزه مندز کامینچس هوادار شوروی و قابل اعتماد منجر شد. از آن پس اولویت اصلی DGI جمع آوری اطلاعات به جای صدور انقلاب بود.

کمك به جنبشهای آزادی بخش به اداره مستقل جدید دایره آزادی بخش ملی (DLN)، بعداً اداره امور آمریکا (DA) به ریاست پی‌نی‌یه‌رو سپرده شد. در پی یك سفر رائول کاسترو در بهار سال ۱۹۷۰ به مسکو، افسران DGI که به نظر می‌رسید هنوز از همکاری با کاگ ب اکراه داشتند، تصفیه شدند. به یك مشاور ارشد کاگ ب دفتری در همسایگی دفتر مندز رئیس کاگ ب داده شد.

«سرپل» شوروی در کوبا یك بار به نظر آمد جایش محکم شده است.

٤

رژیمهای مترقی و «سوسیالیسم با شراب قرمز»

در آغاز دهه ۱۹۷۰ بیشتر آمریکای لاتین به گفته آندروپوف «میدان جدیدی برای فعالیتهای سیاست خارجی شوروی» بود. او در یك یادداشت به‌طور غیرعادی دوستانه به FCD نوشت: «رهبران ما خیلی کم درباره آمریکای لاتین می‌دانند. ما باید بیشتر درباره این کشورها بنویسیم و توجه را به آنها جلب کنیم.»

آندروپوف تصمیم گرفته بود رهبری گسترش نفوذ شوروی را در آمریکای لاتین نه وزارت خارجه، بلکه کاگ‌ب باید برعهده گیرد:

ما باید به خاطر داشته باشیم، وقتی مسأله روشن شدن اوضاع در کشورهای آمریکای لاتین پیش می‌آید، بدون ما نه وزارت امور خارجه، نه وزارت تجارت خارجی قادر نخواهند بود هیچ اقدام مؤثری به عمل آورند. ما باید اولین کسانی باشیم که با افراد مهم در این کشورها که ما سفارتخانه نداریم تماس برقرار سازیم و افسران خود را برای دیدارهای کوتاه و درازمدت به آنجا بفرستیم.

آندروپوف مشتاق بود از فرصتهای جدید که با ظهور رژیمهای نظامی «مترقی» در پرو و بولیوی، و انتخاب یك رئیس جمهوری مارکسیست در شیلی برای عملیات کاگ‌ب به‌وجود آمده بود بهره‌برداری کند. به جای تلاش برای استخدام رؤسای جمهوری و سیاستمداران برجسته آمریکای لاتین به‌عنوان مأموران شوروی که خطر استراتژیك

زیادی داشت، استراتژی ترجیحی آندروپوف، ایجاد تا حد امکان «تماس‌های مخفی» هرچه بیشتر با کسانی بود که مایل بودند ملاقات مخفی با افسران کاگ‌ب که سعی داشتند در سیاستهایشان، به ویژه در قبال ایالات متحده نفوذ کنند داشته باشند. استخدام مأمور تنها در یك سطح پایین از مقامات سیاسی و رسمی و همچنین در رسانه‌ها و سایر حرفه‌ها دنبال می‌شد.

بزرگ‌ترین دارایی کاگ‌ب در استخدام «رابطهای مخفی» و یك شبکه از مأموران، نارضایتی عمومی در آمریکای لاتین از یك‌دندگی غول یانکی شمال بود. نیکلای لیونف کارشناس ارشد آمریکای لاتین مرکز که نخستین کسی بود که توانایی انقلابی کاسترو را کشف کرد، بعداً اعتراف کرد:

همه تلاشهای دولت شوروی، و پس از آن دستگاه اطلاعاتی کشورمان، هدفش رساندن بیشترین آسیب ممکن به سیطره آمریکای شمالی در این بخش از جهان بود. بنابراین ما از هر کس که مخالف سلطه‌طلبی ایالات متحده بود ـ هر دولت، هر جنبش آزادی بخش ملی، هر گروه انقلابی ـ گاهی با ارسال سلاح، گاهی با کمکهای دیگر، حمایت سیاسی می کردیم. اما با استثنایی چند، چپ افراطی (سوای حزبهای کمونیست هوادار مسکو) در آن زمان از محبوبیت زیادی در کرملین برخوردار نبودند. آنها مورد نگرانی بودند و به این دلیل همیشه در حاشیه قرار می گرفتند. اما نیروهای میهن‌پرست منطقی چپ میانه در آمریکای لاتین همیشه از حمایت قوی در USSR برخوردار بودند. من شخصاً در خیلی از این نوع عملیات شرکت کردم. من با خیلی از رهبران آمریکای لاتین کار کردم و سعی کردم آنها را در موضع ضدآمریکایی‌شان حداقل تشویق و تاحد امکان کمك کنم.

سوءظن مسکو به «چپ افراطی» تا اندازه زیادی به علت وحشت از این بود که با الحاد مائوئیست آلوده شده بود. یك موضوع فرعی در عملیات کاگ‌ب در آمریکای لاتین شکست چالش چین علیه کمونیسم شوروی بود. آلیستر هورن در سال ۱۹۷۲ نوشت:

این درجنوب شرقی آسیا، خاورمیانه یا آفریقا نیست که جنگ ایدئولوژی دهه ۷۰ احتمال می‌رود روی دهد، بلکه در آمریکای جنوبی است. اینجا، آدم احساس می کند ممکن است میدان جنگی باشد که کمونیسم متعارف شوروی قاطعانه بر مائوئیسم پیروز خواهد شد یا برعکس.

این برآورد ثابت شد مبالغه آمیز بوده است، اگر چه در آغاز سده بیست و یکم بقایای اصلی جنبشهای انقلابی مائوئیست ـ به ویژه ساندرو لومینوسو (راه درخشان) پرو ـ در آمریکای لاتین قرار داشتند. اما در آغاز دهه ۱۹۷۰ پیش‌بینی هورن شدیداً معقول به‌نظر می آمد.

نخستین «شورای حاکم نظامی» که توجه مرکز را در آمریکای لاتین به خود جلب کرد، در پرو بود. از نظر مارکسیست، لنینیستها مبارزه طبقاتی در پرو به نظر می آمد آن را برای انقلاب مستعد کرده بود. از زمان تأسیس جمهوری پرو در سال ۱۸۲۱، ثروت عظیمی در دستهای یك گروه نخبه شهری جمع بود، در حالی که توده جمعیت روستایی ـ اکثراً بومی ـ در فقر وحشتناکی زندگی می کردند. زمینداری در آنجا نابرابرتر از هر جای دیگر در آمریکای لاتین بود. در دهه ۱۹۶۰، ۹ درصد زمینداران مالك ۸۲ درصد زمینها بودند، در حالی میلیونها دهقان هیچ چیز نداشتند. محله‌های فقیرنشین اطراف لیما که بیشترشان را دهقانانی پر کرده بودند که قادر به امرار معاش در روستاها نبودند جزء فلاکت‌بارترینها در قاره بودند. اصلاحات ارضی نه چندان از روی میل در اواسط دهه ۱۹۶۰ به‌وسیله یك کنگره خصم و محافظه‌کار متوقف شد. تئوری وابستگی که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ محبوب شد، گناه عقب‌ماندگی پرو را به گردن امپریالیسم آمریکا انداخت. ایالات متحده، گفته شد، برای حفظ ثروت خود با کنترل راههای دسترسی به منابع طبیعی اصلی، حفظ کنترل مالی و نظامی و سایر روشهای در نظر گرفته شده برای جلوگیری از فرار همسایه‌های جنوبی اش از فقر، موجبات «عقب ماندگی» یا وابستگی آمریکای لاتین را به‌وجود می آورد. شرکت نفت بین‌المللی متعلق به ایالات متحده، یك شعبه اکسون که صنعت نفت پرو را تحت سلطه خود داشت از نظر چپ آمریکای لاتین مظهر راهی بود که قدرت سرمایه آمریکا از طریق آن، حاکمیت ملی پرو را تضعیف می کرد.

تاریخ سیاسی پرو با کودتای نظامی نقطه گذاری شده بود. اما شورای حاکم نظامی به ریاست ژنرال خوآن ولاسکو آلوارادو[1] که در اکتبر سال ۱۹۶۸ قدرت را به‌دست

---

1. Juan Velasco Alvarado

گرفت، از روال گذشته برید. این نخستین کودتای پرو به رهبری تندروهای جناح چپ بود که بسیاری از آنها پیشینه‌ای در اطلاعات نظامی داشتند.

یکی از این تندروها ادعا کرد «اطلاعات چشمان ما را گشود و ما را وادار کرد فوریت تغییر را در کشورمان ببینیم.» ولاسکو ظرف چند روز پس از کودتایش در روزی که به نام «روز شرافت ملی» مشهور شد، شرکت نفت بین‌المللی را بدون غرامت ملی کرد و آماده یك رشته ملی کردنهای دیگر شد. شورای حاکم نظامی راه خود را تا اعلام یك برنامه افراطی اصلاحات ارضی ادامه داد و سعی کرد با دادن اختیارات به خود برای بازرسی سپرده‌های بانکی از خروج سرمایه به حسابهای بانکی سوئیس جلوگیری کند.

آنها سیاستهای اصلاحات تند را با انضباط نظامی همراه کردند. شورای حاکم نظامی کارناوال آشوبگرانه سالانه لیما را به دلیل ایمنی عمومی ممنوع و آنهایی را که از معیار سنتی مالکیت جنسی در پارکهای عمومی تجاوز کردند، بازداشت کرد.

از آنجایی که اتحاد شوروی هنگام کودتا دارای روابط دیپلماتیك با پرو نبود، سفارت یا نمایندگی قانونی که بتواند درباره رژیم جدید گزارش دهد نداشت. نیکلای لیونف که به تازگی به سمت معاون اداره دوم (آمریکای لاتین) FCS ارتقاء مقام یافته بود برای تحقیق به آنجا فرستاده شد تا به‌عنوان یك خبرنگار خبرگزاری نووستی در هتل لیما اقامت کند. لیونف با کمك اداره مطبوعات وزارت خارجه پرو توانست با شماری از اعضا و هواداران رژیم جدید تماس برقرار کند. با همه این احوال اقامت او کار دشواری بود ـ در درجه اول، او معتقد بود چون سیا هویت واقعی او را برای تعدادی از رابطهای محلی‌اش فاش کرده بود، در نتیجه لیونف بعداً ادعا کرد تلفنهای تهدیدآمیزی به زبان روسی دریافت کرده و توجه زیاد یك عکاس را که عکسهای بی‌شماری از او هنگام غذاخوردن در رستورانها گرفته بود جلب کرده بود. در یك مورد، «او در خیابان به وسیله یك اتومبیل پر از دختران نیمه عریان» ـ احتمالاً رقاصان جشنواره که از بازیگوشی آنها را لیونف به غلط اقدامی تحریك‌آمیز تعبیر کرده بود ـ دنبال شده بود. یك مشکل دیگر، این واقعیت بود که تنها راهی که او می‌توانست از لیما با مرکز ارتباط برقرار کند، به وسیله پست بود. وقتی او به اداره مرکزی پست رفت به او گفته شد نباید در پاکت‌نامه‌هایش را با نوار چسب‌دار ببندد، بدون تردید برای اینکه باز کردن آنها را آسان‌تر می‌کرد. در یك مورد در اوایل سال ۱۹۶۹

او احساس کرد لازم است یك تلگراف رمز کاملاً محرمانه به مسکو بفرستد. او مجبور شد برای انجام این کار به نمایندگی کاگ‌ب در شیلی سفر کند. با اینکه میتروخین متن گزارش لیونف را متوجه نشد، ولی لحن آن آشکارا خوش‌بینانه بود.

لیونف بعداً گفت: «ما از نظر سیاسی علیه ایالات متحده کار می‌کردیم و همه تلاش خود را بر سر این کار گذاشتیم.» مرکز نمی‌توانست تحت تأثیر فرصتهای جدید در پرو برای عملیات ضد ایالات متحده قرار نگیرد. در فوریه سال ۱۹۶۹، پس از یك دوره بی‌وقفه همکاری میان نیروهای مسلح آمریکا و پرو که سابقه آن به جنگ جهانی دوم برمی‌گشت، همه هیأتهای نظامی ایالات متحده اخراج شدند؛ و پرو برای نخستین بار شروع کرد برای کمك نظامی به اتحاد شوروی روی آورد. رژیم ولاسکو در یك تلاش برای تقویت حمایت مردمی از سیاستهای اصلاح گرانه‌اش به نخستین شورای حاکم نظامی آمریکای لاتین که یك اتحاد تاکتیکی اعلام نشده با کمونیستها تشکیل داد، تبدیل شد. حزب کمونیست پرو که قبلاً غیرقانونی اعلام شده بود با اینکه غیرقانونی باقی ماند، اجازه یافت آشکارا از مرکز خود در لیما فعالیت کند و روزنامه خودش را در آورد.

در اوت سال ۱۹۶۹، در پی برقراری روابط دیپلماتیك میان پرو و شوروی، کاگ‌ب نخستین نمایندگی خود را در لیما تأسیس کرد که ریاست آن را برای ۷ سال آینده آرسنی فیودروویچ اورلوف بر عهده داشت. اورلوف با خوش‌بینی گزارش داد دولت نظامی داشت با حمایت حزب کمونیست «یك خط مترقی و ضدامپریالیستی» اتخاذ می‌کرد.

وقتی کمونیستهای مسلح در ژوئن سال ۱۹۷۰ مرکز اتحادیه کارگران بانکها را تصرف کردند، دولت از مداخله خودداری کرد. محبوب‌ترین نمایش ارتباط جدید پرو با شوروی ورود سیرك دولتی مسکو بود که به مدت یك ماه کامل در پلازا دوتوروس لیما برنامه اجرا کرد.

نمایندگی کاگ‌ب در لیما به سرعت چند «رابط مخفی» در شورای حاکم نظامی پیدا کرد. یکی از آنها گفته شد «مورد اعتمادترین» شخص به رئیس جمهوری ولاسکو و یك «طرفدار جدی» همکاری میان جامعه اطلاعاتی پرو و کاگ‌ب بود. اورلوف گزارش داد: در سایه کار خوب یکی از دیگر اعضای شورای حاکم نظامی «نمایندگی با رئیس

جمهوری تماس برقرار کرده است» یکی از مشاوران بلندپایه ولاسکو (با نام در یادداشتهای میتروخین معرفی شده است) به‌عنوان مأمور کاگ‌ب استخدام شد.

یك گزارش مورخ سال ۱۹۷۱ که پرداخت ۵ هزار دلار را به او ثبت کرده است، می گوید: «او از اعتماد رئیس جمهوری ولاسکو آلوارادو برخوردار است. از طریق او روی رئیس جمهوری و اعضای دولت پرو اعمال نفوذ! می‌شود و افکار عمومی از طریق او شکل می گیرد. دو روزنامه دولتی هم تحت کنترل او هستند.»

کاگ‌ب برای تحت تأثیر قرار دادن رهبران شوروی، معمولاً در توانایی خود به شکل دادن افکار عمومی خارجی مبالغه می کرد و در این مورد نیز ممکن است این طور بوده باشد. به هر حال نمایندگی لیما بدون تردید سانسور رسانه‌های مخالف دولت را به‌وسیله رژیم ولاسکو تأیید کرد. در ژانویه سال ۱۹۷۲ توقیف روزنامه پرتیراژ «لاپره‌نسا» قدرتمندترین منتقد شورای حاکم نظامی، اعتراضهایی جهانی به راه انداخت. خانه سده نوزدهم صاحب آن دون پدروبلتر آن، یك بخش مهم از میراث فرهنگی لیما، به بهانه پهن کردن خیابان، ویران شد. نیویورك تایمز این «کینه‌توزی وحشیانه را علیه یکی از معتبرترین روزنامه‌نگاران قاره آمریکا» محکوم کرد.

کاگ‌ب که از تماسهای نمایندگی لیمایش با شورای حاکم نظامی تشویق شده بود، همکاری رسمی با همتای پرویی خود، سرویس ملی اطلاعات(SIN) را با نام رمز KONTORA پیشنهاد کرد. مذاکرات میان نمایندگان کاگ‌ب و SIN به پیش‌نویس موافقت‌نامه‌ای منتهی شد که مبادله اطلاعات، همکاری در زمینه تدابیر امنیتی، آموزش افسران SIN به‌وسیله کاگ‌ب و تهیه «تجهیزات فنی عملیاتی» برای SIN را از سوی کاگ‌ب شامل می‌شد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در ژوئن سال ۱۹۷۱ این پیش‌نویس را تصویب کرد. دو افسر عملیاتی و یك کارشناس فنی برای همکاری نزدیك با SIN در لیما مستقر شدند. ملاقات های میان افسران اطلاعاتی شوروی و پرو حدود یکبار در هفته، معمولاً در خانه‌های امن SIN صورت می گرفت. نمایندگی لیما با خشنودی متوجه شد یکی از پیامدهای فوری موافقت پایان زیر نظر داشتن سفارت و سایر دفاتر شوروی به‌وسیله SIN بود. SIN با همکاری کاگ‌ب یك پست مراقبت در نزدیك

سفارت ایالات متحده ایجاد کرد که از همه کسانی که وارد و خارج می‌شدند به طور مخفی عکس می‌گرفت و نامهایشان را در یك فهرست برگه‌ای ثبت می‌کرد. SIN بعداً از تجهیزات کاگ‌ب برای ضبط مکالمات تلفنی و ردیابی پیامهای رادیویی سفارت استفاده کرد. مرکز ادعا کرد همکاری با SIN «به خنثی سازی یك شبکه مأمور آمریکا در اتحادیه کارگری پرو و تصفیه یك گروه عملیاتی اطلاعاتی آمریکا» منجر شده است. مرکز همچنین افتخار «افشای فعالیتهای توطئه‌آمیز» وزیر کشور ژنرال آرماندو آرتولا را که ظاهراً مخالف ارتباط با شوروی بود و در سال ۱۹۷۱ برکنار شد، برای خود مدعی شد.

در ابتدا، افسران رابط کاگ‌ب متوجه شدند بعضی از اعضای SIN در کار کردن با آنها «محتاط» بودند. اما آنها با خبرهای اطلاعاتی روز، هدیه، تبریك تولد، «کمك مادی»، دعوت به سفر به اتحاد شوروی و دیگر اشارات دوستانه جلب شدند. میتروخین از خواندن پرونده‌های کاگ‌ب نتیجه گرفت اطلاعات دریافتی از هر دو «رابطهای محرمانه» در شورای حاکم نظامی و SIN در مرکز «بسیار ارزشمند» ارزیابی شد. در سال ۱۹۷۳، رئیس جدید SIN، ژنرال انریکو گاله گوس و نه‌رو برای گفتگو با آندورپوف، فیودور مورتین رئیس FCS و دیگر افسران بلندپایه کاگ‌ب از مسکو دیدار کرد. در جریان این دیدار موافقت شد همکاری اطلاعاتی آنها گسترش یافته اطلاعات نظامی پرو (نام رمز کاگ‌ب برای آن SHYAB) را نیز در برگیرند. مرکز با اینکه ظاهراً از نتایج سفر گاله گوس راضی نبود، اما گونه‌ای موضع انتقادآمیز در قبال رفتار افسران SIN با درجات مختلف از سروان گرفته تا سرهنگ دوم که با هزینه کاگ‌ب (مسافرت هوایی را هم شامل می‌شد) برای شرکت در دوره‌های آموزشی FCS به مسکو دعوت شدند، گرفت. یك گزارش کاگ‌ب خیلی خشك نتیجه گرفت:

پروییهایی که در گروههای ویژه P-۲، P-۳ و P-۴ در مؤسسه پرچم سرخ (بعداً آندوپوف) FCD آموزش می‌دیدند در ایجاد تماس با دختران و زنان بی بند و بار در مسکو فعال بودند و روابط خصوصی با آنها داشتند. بعد نیز این آشنایان برای برقراری روابط خصوصی به گروه دیگری از دانشجویان تحویل می‌شدند. این دانشجویان به تلاشهای مدیران دوره برای روشن کردن آنها توجه نکردند.

اما به طور کلی، مرکز از موفقیت همکاری اطلاعاتی با پرو به خود تبریك گفت.

یك گزارش سال ۱۹۷۵ «یك ارزیابی مثبت» از کار نمایندگی لیما به عمل آورد. اطلاعات مربوط به «اوضاع در محافل حاکم پرو» که بعضی از آنها به دفتر سیاسی داده شد به‌عنوان اطلاعاتی «به ویژه با ارزش» ارزیابی شد. همکاری کاگ‌ب با SIN علیه هدف‌های ایالات متحده به اخراج تعدادی از افسران سیا و محدودیت فعالیتهای سپاهیان صلح و دوره‌های زبان انگلیسی تحت نظر ایالات متحده منجر شد. یکی از نزدیکان زن رئیس جمهوری ولاسکو که از «موقعیت بالایی» در دولت برخوردار بود به ظاهر به‌عنوان یك مأمور سیا افشا شد.

نمایندگی لیما همچنین «تدابیر جنگی گسترده ای» را علیه هدفهای ایالات متحده به کار گرفت. کارشناسان «فنی عملیاتی» از مرکز برای هدایت افسران SIN در استفاده از تجهیزات زیر نظر گرفتن، استراق سمع و عکسبرداری در عملیات علیه سفارتخانه‌های ایالات متحده، مکزیك و شیلی در لیما فرستاده شدند. با کمك مالی کاگ‌ب مأموران SIN برای اجرای مأموریتهای کاگ‌ب در شیلی، آرژانتین و دیگر بخش‌های آمریکای لاتین اعزام شدند. از سال ۱۹۷۳ به بعد، پرو به یك رشته گسترده خرید تسلیحاتی از اتحاد شوروی دست زد که مجموع آن ظرف دوازده سال بعد به ۱/۶ میلیارد دلار رسید. در نیمکره غربی تنها کوبا سلاح بیشتری دریافت کرد. اما ادعای مرکز در مورد اینکه همچنین در «افزایش تدابیر ترقی خواهانه دولت ولاسکو» موفق بوده است، احتمالاً بیشتر برای تحت تأثیر قراردادن رهبری شوروی صورت گرفت. نفوذ کاگ‌ب در سیاست امنیتی، دفاعی و خارجی دولت نظامی به برنامه اصلاحات داخلی آن گسترش نیافت.

به طور مثال در سال ۱۹۷۲، وزیر کشور ژنرال پدرو ریختر پرادو در یك دیدار از مزارع اشتراکی در لهستان و چکسلواکی از آنچه دید، وحشت زده شد. او به آلیستر هورن گفت: کشاورزی بلوك شوروی «دارد به عقب می‌رود». شورای حاکم نظامی علناً اعلام کرد «پرو نه از کمونیسم نه از کاپیتالیسم هواداری می کند.» هورن نتیجه گرفت اولویتهای عقیدتی سردرگم پرو در این زمان جایی بین یوگسلاوی تیتو و فرانسه دوگل قرار داشتند. سوءمدیریت خشن اقتصادی آن با مشکلات تأمین مالی واردات سلاحهای شوروی تشدید شد. تقریباً یك چهارم بودجه ملی صرف شد که ۲ برابر کلمبیا در

همسایگی‌اش بود. درآمدهای ناشی از ذخایر وسیع نفت تازه کشف شده بستر آمازون به هدر رفت.

مرکز معمولاً گزارشهایی به دفتر سیاسی نمی‌داد که ادعاهای قبلی اش را در مورد اینکه توانسته بود در رهبران خارجی نفوذ کند، سست کند. بنابراین احتمال نمی‌رود در مورد کاهش چشم اندازهای «ترقیخواهی» شورای حاکم نظامی پرو در حینی که تقلا می‌کرد با پیامدهای سوء مدیریت اقتصادی خود مقابله کند گزارشی به رهبری شوروی داده باشد. کودتای اوت سال ۱۹۷۵، به رهبری ژنرال فرانسیسکو مورالس برمودز که ولاسکو را سرنگون کرد، سرآغاز یك مرحله محافظه کارتر حکومت نظامیان بود. اما کاگ‌ب توانست یك پیروزی ظاهراً چشمگیر را برمائوئیستهای پرو مدعی شود.

در ژوئن سال ۱۹۷۵ نمایندگی لیما با یکی از رهبران حزب مارکسیست، لنینیست هوادار چین در پرو با نام رمز «واتتان» تماس عملیاتی برقرار کرد

کاگ‌ب افتخار مختل کردن کنکره سال ۱۹۷۶ حزب را با کمك واتتان به نام خود مدعی شد. طبق خلاصه یك پرونده که به وسیله میتروخین ثبت شد، «حزب در کنگره‌اش سیاست پکن از جمله خط شکاف افکنانه‌اش را در جنبش کمونیست و کارگران به شدت مورد انتقاد قرار داد و تصمیم گرفت از مائوئیسم ببرد و خود را منحل کند. این عملیات پیامدهای بزرگی در کشورهای آمریکای لاتین داشت.»

کشور بعدی آمریکای لاتین پس از پرو که به آنچه کاگ‌ب یك دولت نظامی «مترقی» تلقی می‌کرد، دست یافت بولیوی همسایه محصور درخشکی آن بود. تاریخ سیاسی پرآشوب بولیوی بیشتر از هر نقطه‌ای در جهان کودتای نظامی دیده بود. در آغاز دهه ۱۹۷۰ کاخ ریاست جمهوری در لاپاز (در ۱۲هزار پایی بلندترین در قاره) هنوز با جای گلوله‌های کودتای قبلی سوراخ سوراخ بود، که نشان می‌داد با توجه به احتمال تغییر خشونت‌آمیز بیشتر رژیم فکر کرده بودند، تعمیرش ارزشی نخواهد داشت. در مقابل کاخ یك تیر چراغ با نوشته ای قرار داشت که می گفت یك رئیس جمهوری در سال ۱۹۴۶ با آن به دار آویخته شده بود.

رهبر شورای حاکم نظامی که در آوریل سال ۱۹۶۹ قدرت را به دست گرفت

ژنرال آلفردو اوواندو کانده آ[1]، در زمان دستگیری و مرگ چه گوارا در ۱۸ ماه پیش‌تر فرماندهی کل قوا را برعهده داشت. اما شدیداً اعتقاد براین بود که او پس از آن، حداقل تا اندازه‌ای تحت تأثیر اسطوره انقلابی چه‌وسوسه شده بود و به خاطر اینکه دستور اعدام وی را داده بود عمیقاً احساس گناه می کرد. اوواندو به مجرد اینکه قدرت را به دست گرفت، الگوی پرو را دنبال، شرکتهای متعلق به آمریکا را ملی، با اتحاد شوروی روابط دیپلماتیك برقرار، و برای جلب حمایت کارگران، دهقانان و دانشجویان تلاش کرد.

در اکتبر سال ۱۹۷۰، در پی یك کودتای نافرجام افسران جناج راست ارتش و شورش دانشجویان چپگرای دانشگاه، اوواندو به‌وسیله ژنرال پرسروصدای ضدامپریالیست، خوان خوزه تورس گونزالز[2]، که به‌عنوان فرماندهی کل قوا به خاطر آنچه اوواندو چاپلوسی بیش از حد از فیدل کاسترو به حساب می آورد از کاربرکنار شده بود، سرنگون شد.

به ایگور یوگنه‌ویچ شولوخف نمایندگی لاپاز دستور داده شد به تورس (با نام رمز CAESAR که کاگ‌ب به او داده بود) «برای استفاده از وی به منظور اجرای تدابیری برای دور هم جمع کردن نیروهای ضدامپریالیست در بولیوی» دسترسی پیدا کند. در پی «انقلاب اکتبر» که تورس را به قدرت رساند، دانشجویان در دانشگاه سن‌آندرس که تحریك شده بودند، تظاهرات خشونت‌آمیزی را علیه امپریالیسم آمریکا رهبری کردند.

تورس در حالی که دفاتر ایالات متحده مورد حمله و چپاول قرار گرفت و جامعه یانکی مجبور شد در یك حالت نیمه محاصره زندگی کند، اقدامی نکرد.

دیپلماتهای آمریکا پلاکهای CD را از ترس حمله از اتومبیلهای خود برداشتند، حتی کلینیچا آمریکا[3] در لاپار مجبور شد نام خود را به کلینیچا متودیستا تغییر دهد. کاگ‌ب از روابط نزدیك تورس با کمونیستها و همچنین دشمنی او با یانکیها دلگرم شد. بزودی پس از اینکه او رئیس جمهوری شد، خورگه کوله کیوتو[4] دبیر اول حزب کمونیست بولیوی به شولوخف گزارش داد: تورس داشت «گامهایی برای مداخله دادن

---

1. Alfredo Ovaando Condia
2. Juan Jose Torres Gonzalez
3. Klinica America
4. Jorge Kolle Cueto

چپ در همکاری با دولت برمی داشت» و آمادگی خود را برای کمك به کمونیستها در تشکیل گروههای شبه نظامی برای مقابله با تهدید یك کودتای دست راستی اعلام کرده بود.

در ژوئیه، آندروپوف به برژنف نوشت:

با توجه به طبیعت مترقی تغییر صورت گرفته در بولیوی، تمایل تورس به توسعه همکاری چند جانبه با USSR و رفتار مثبت «دوستان بولیویایی» (کمونیست) در قبال رئیس جمهوری، بررسی امکان ارسال سلاح به بولیوی، و همچنین دادن کمك اقتصادی به تورس... با هدف افزایش نفوذ او در ارتش و کمك به خنثی کردن طرحهای توطئه‌آمیز ارتجاعیون، تا به این ترتیب نیروهای مردم سالار این کشور زمانی را که برای تقویت موقعیت خود لازم دارند به دست آورند، ارزشمند خواهد بود.

اما ارزیابی آندروپوف ثابت شد بیش از حد خوش بینانه بود. وقتی او گزارشش را نوشت، امیدهای تورس به بقا هم اکنون ضعیف شده بودند. و «تغییر ترقیخواهانه» در بولیوی داشت به سرعت به هرج و مرج کشیده می‌شد. در ژوئن سال ۱۹۷۱ ساختمان خالی کنگره در همسایگی کاخ ریاست جمهوری به وسیله گروه‌های مختلف چپ که خود را «آسامبلی دل پیوبلو[1]»، اعلام و شروع کردند مانند یك دولت موازی عمل کردن، اشغال شد. با حزب کمونیست که مائوئیستها را به‌عنوان «خرده بورژواهایی که فکر و ذکرشان کشاندن طبقه کارگر به یك ماجراجویی جدید بود» محکوم می کرد، به طور اجتناب ناپذیری میانشان اختلاف افتاد. افراط کاری، اگر نگوییم حرافی مغشوش کنگره و ناتوانی ظاهری تورس در مقابله با آن کمك کرد صد و هشتاد و هفتمین کودتای بولیوی به رهبری سرهنگ راست گرا هوگو بانزرسوآرز که به وسیله تورس از فرماندهی آکادمی نظامی بر کنار شده بود روی داد.

پس از کشف مقادیر زیادی سلاح که اتحاد شوروی و چکسلواکی به درخواست تورس ارسال داشته بودند، بانزر دستور اخراج جمعی دیپلماتها و افسران اطلاعاتی شوروی را صادر کرد.

---

1. Asamblea Del Pueblo

با وجود یأس ناشی از سرنگونی تورس، کاگ‌ب به تلاش برای استفاده از فرصتها در جلب دوستی دیگر رهبران آمریکای لاتین ادامه داد. مرکز پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۰ در کاستاریکا با نامزد موفق خوزه فیگورس فرر[1] (نام رمز KA-SIK) صحبتهای محرمانه‌ای انجام داده بود. فیگورس سیاستمدار طراز اول نسل خود بود. او به‌عنوان رئیس شورای حاکم نظامی بنیانگذار جمهوری دوم پس از جنگ در انحلال ارتش و تبدیل کاستاریکا به یك مردم‌سالاری غیر مسلح ـ یك رویداد استثنایی در تاریخ قاره آمریکا پیشقدم شده بود. نخستین تماس فیگورس با اطلاعات شوروی، اگر چه خود نمی‌دانست، به سال ۱۹۵۱ بر می گشت، که او ناآگاهانه یك غیر قانونی کاگ‌ب، ایوسیف گریگالوویچ، که خود را به‌عنوان تئودور کاسترو، پسر نامشروع یك کاستاریکایی مرده سرشناس (و در حقیقت بدون فرزند) جا می‌زد به‌عنوان سفیر در رم (و سفیر غیرمقیم در بلگراد) منصوب کرده بود. به گریگالوویچ در اوایل سال ۱۹۵۳، بدون اینکه فیگورس بداند، یك مأموریت بسیار خطرناك برای کشتن مارشال تیتو داده شده بود. وقتی مأموریت او پس از مرگ استالین در ماه مارس نیمه تمام گذارده شد «تئودور کاسترو» ـ تا آنجا که به فیگورس مربوط می‌شد ـ در هوا ناپدید شد و یك زندگی جدید را در مسکو تحت نام واقعی خود گریگالوویچ، به‌عنوان یك کارشناس آکادمیك در امور آمریکای لاتین آغاز کرد.

فیگورس در سال ۱۹۵۳ نخستین رئیس جمهوری منتخب کاستاریکا بود و تا سال ۱۹۵۸ خدمت کرد. دشمنی درازمدت او با دیکتاتوری تحت حمایت ایالات متحده سوموزا در همسایه‌اش نیکاراگوا که پس از ریاست جمهوریش نیز ادامه یافت به نظر می‌رسد نظر مساعد کاگ‌ب را جلب کرد. وقتی رئیس جمهوری لوئیس سوموزا او را به یك مبارزه تن به تن دعوت کرد، فیگورس موافقت کرد ـ مشروط بر اینکه در عرشه یك زیر دریایی شوروی باشد که سوموزا به دروغ ادعا می کرد تصرف کرده بود. فیگورس با وجود ضدیتش با نظامیگری به یك هوادار قوی ساندینیستها تبدیل شد. پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۰، کاگ‌ب، از طریق حزب کمونیست کاستاریکا یك وام

---

1. Figueres Ferrer

۳۰۰ هزار دلاری ایالات متحده برای کمك به تأمین هزینه مالی مبارزه انتخاباتی او، در مقابل یك قول که اگر انتخاب شد روابط دیپلماتیك با اتحاد شوروی برقرار کند برای وی فرستاد. فیگورس به مجرد اینکه دو باره به ریاست جمهوری انتخاب شد به قولش وفا کرد. کمیته مرکزی CPSU در سال ۱۹۷۱ به ای. آی. موسولوف رئیس نمایندگی جدیداً تأسیس شده‌اش در سن خوزه اجازه داد با او تماس بگیرد.

موسولوف و فیگورس با ملاقاتهای مخفی منظم میان خود با واسطه‌گری یك فرد مورد اعتماد رئیس جمهوری موافقت کردند. واسطه پیش از هر دیدار، موسولوف را در یك محل از پیش تعیین شده ملاقات می‌کرد. بعد او را با اتومبیل خود به دیدار فیگورس می‌برد. او بعضی از گزارشهای موسولوف را درباره این ملاقاتهای کاگ‌ب، به اندازه کافی مهم تلقی می‌کرد که به دفتر سیاسی می‌فرستاد. انگیزه‌های کاگ‌ب، از انجام این کار احتمالاً کمتر با اهمیت ذاتی متن گزارشها ارتباط داشت تا نشان دادن مدرك دیگری از اینکه توانسته بود تماس دیگری در سطوح بالا با خارجیها برقرار کند. مانند پرو و بولیوی، این مرکز می‌خواست به رهبری شوروی نشان دهد در قاره‌ای که سابقاً تحت سیطره امپریالیسم آمریکا بود، اکنون دسترسی مستقیم حتی به رؤسای جمهوری و شوراهای حاکم نظامی داشت. کاگ‌ب ادعا کرد، احتمالاً با مقداری مبالغه، می‌تواند روی فیگورس «نفوذ خوبی داشته باشد.»

فیگورس علاوه بر ارائه گزارشهای محرمانه در باره دیگر کشورها در آمریکای مرکزی و کارائیب، احتمالاً با امید جلب حمایت مالی بیشتر شوروی، آینده سیاسی خود را نیز با نماینده کاگ‌ب، مورد گفتگو قرار داد. او به موسولوف گفت قصد دارد حتی پس از پایان ریاست جمهوریش در سال ۱۹۷۴ در کنترل حزب سیاسی‌اش باقی بماند و بر تصمیمهای دولت نفوذ بگذارد. موسولوف گزارش داد، «او برای اینکه این کار را بکند، یك ایستگاه رادیویی و شبکه تلویزیونی ابتیاع کرده است و آماده می‌شود روزنامه خود را منتشر کند.» همه اینها از سوی کاگ‌ب، به‌عنوان وسیله مفیدی برای تدابیر جنگی تلقی شدند.

سفیر شوروی در سن خوزه، ولادیمیر نیکلایوویچ کازیمیروف، مانند همکارانش در شماری از پایتختهای دیگر از این واقعیت که تماسهای سیاسی نماینده

کاگ‌ب، از تماسهای خود او برتر بودند ناراحت بود. او در اوت سال ۱۹۷۳ وقتی برای مرخصی در مسکو بود خواستار یك ملاقات با آندروپوف شد و شکایت کرد موسولوف حتی به خود زحمت نمی‌دهد او را از تماسهایش با فیگورس آگاه سازد. در یك مورد که او با رئیس جمهوری ملاقات کرده بود، تنها در آنجا فهمیده بود موسولوف یك ساعت زودتر او را دیده بود. کازیمیروف ادعا کرد مأموران آمریکا در سن‌خوزه تلاش می‌کردند از تماسهای رئیس جمهوری برای امتیاز گرفتن از او استفاده کنند. اعتراضهای سفیر ظاهراً اثر اندکی داشت، چون دیدارهای کاگ‌ب، با فیگورس و کمك مالی به او ادامه یافت.

مرکز در ژانویه سال ۱۹۷۴ به برژنف اطلاع داد: «با توجه به این واقعیت که فیگورس موافقت کرده است مقالاتی به سود کاگ‌ب، منتشر کند، ۱۰ هزار دلار ایالات متحده به ظاهر برای خرید سهام در روزنامه‌اش به او داده شده است.»

فیگورس وقتی این پول را قبول کرد، گفت: به شدت از حمایت شوروی متشکر است. اما روابط با فیگورس به تدریج سرد شد. در سال ۱۹۷۶، مانوئل پی‌نی یه‌رو رئیس اداره آمریکای اطلاعات کوبا (DA) به یك افسر بلندپایه کاگ‌ب گفت: فیگورس «یك عوام فریب تمام عیار» است که یك انبار خصوصی سلاح از جمله مسلسل و بازوکا در ویلایش در خارج سن‌خوزه نگهداری می‌کند.

یك ارزیابی کاگ‌ب نتیجه گرفت «نظرات و اعمال» فیگورس ناهماهنگ بودند.

از هر نظر که بگوییم، مهم‌ترین تماسهای مخفی کاگ‌ب در آمریکای لاتین سالوادور آلنده گوسنز (نام مستعار کاگ‌ب برای او LEADER) بود که انتخابش به‌عنوان رئیس جمهوری شیلی در سال ۱۹۷۰ از سوی یك مفسر مسکو به‌عنوان «دومین پیروزی پس از پیروزی انقلاب کوبا از لحاظ اهمیت شدت ضربه انقلابی به نظام امپریالیست در آمریکای لاتین» مورد استقبال قرار گرفت.

آلنده نخستین مارکسیست در سرتاسر جهان بود که از طریق صندوق رأی به قدرت رسید. پیروزی او در شیلی، در پی ظهور دولتهای نظامی «مترقی» در پرو و بولیوی از سوی پراودا و سایر نهادهای رسمی شوروی به‌عنوان شاهدی بر «چند گانگی اشکالی که در چارچوب آنها آمریکای لاتین داشت راهش را برای استقلال واقعی هموار می‌کرد» مورد ستایش قرار گرفت.

آلنده ابتدا در اوایل دهه ۱۹۵۰ وقتی، به‌عنوان رهبر حزب سوسیالیست شیلی (پاتریدو سوسیالیستا) یك اتحاد با حزب کمونیست که فعالیتش در آن زمان ممنوع بود تشکیل داد، توجه کاگ‌ب را جلب کرد. او در سال ۱۹۵۱ با حمایت این حزب در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد. اما تنها ۶ درصد آرا را به دست آورد. با اینکه در آن زمان هیچ نمایندگی کاگ‌ب در شیلی وجود نداشت، یك افسر خط PR (اطلاعات نظامی)، به نام سویاتوسلاو فیودروویچ کازنتسف (با نام رمز LEONID)، که احتمالاً به‌عنوان یك خبرنگار نووستی تحت پوشش فعالیت می کرد، نخستین تماس را در سال بعد با آلنده برقرار کرد. آلنده در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۵۸ در حالی که به‌عنوان نامزد ائتلاف جناح چپ جبهه اقدام مردمی (FRAR) شرکت کرد، در دور دوم تنها با اختلاف ۳۵ هزار رأی شکست خورد. آنچه در پرونده آلنده در کاگ‌ب به‌عنوان «تماس منظم» با او توصیف شده است پس از تأسیس یك هیأت نمایندگی تجاری شوروی در شیلی در سال ۱۹۶۱ که پوششی برای یك حضور کاگ‌ب فراهم ساخت، آغاز شد. در این پرونده آلنده «تمایل خود را به همکاری بر یك پایه محرمانه و ارائه هر گونه کمك لازم ابراز داشته است چون او خود را یك دوست اتحاد شوروی به حساب می آورد. او با کمال میل اطلاعات سیاسی را تقسیم می کند... » اگرچه او به یك تماس مخفی کاگ‌ب تبدیل شد، اما هرگز به‌عنوان یك مأمور طبقه‌بندی نشد. کاگ‌ب افتخار بخشی از مبارزات آلنده را که به برقراری روابط دیپلماتیك شوروی و شیلی در سال ۱۹۶۴ انجامید به نام خود می‌دانست. سفارت شوروی در سانتیاگو نخستین نمایندگی قانونی کاگ‌ب را در خاك شیلی در خود داشت.

آلنده در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۶۴ که یك بار دیگر به‌عنوان نامزد اتحاد FRAP شرکت کرده بود، بدتر از ۶ سال قبل از پیروزی دور ماند و در مبارزه‌ای که تقریباً به شکل مبارزه دو طرفه در آمد حسابی از یك نامزد میانه‌رو قوی شکست خورد. اما او با ۳۹ درصد از آرا به حد کافی خوب عمل کرد و نشان داد: اگر قرار بود آرای ضدمارکسیست در انتخابات بعدی تقسیم شود، او بخت خوبی برای پیروزی خواهد داشت. بی‌عدالتیهای اجتماعی خیره کننده کشوری که نیمی از جمعیت آن در شهرکهای فقیرنشین یا فقر روستایی زندگی می کردند همچنین به نظر می آمد به سود امیدهای

انتخاباتی جناح چپ بود.

اسقف اعظم سانتیاگو به سفیر بریتانیا گفت: «با توجه به شرایط وحشتناکی که توده مردم مجبورند تحمل کنند، عجیب نیست که کمونیستهای بسیاری در شیلی وجود دارند... تعجب اینجاست که این طبقات فقیر تا آخرین نفر کمونیست نیستند.» نرخ تولد بالا و سطح مهاجرت نیز به تنشهای اجتماعی شیلی افزود. در جریان دهه ۱۹۶۰ جمعیت کشور تقریباً یك سوم افزایش یافت.

با وجود آگاهی از امتیازهای اتحاد با آلنده، رهبری حزب کمونیست شیلی به صراحت به کاگ‌ب گفت که او را یك «عوام فریب» و «یك سیاستمدار ضعیف و بی ثبات» با گرایشهای مائوئیستی تلقی می کند:

تکبر، نخوت، علاقه به شکوه و جلال و یك اشتیاق به مطرح بودن به هر قیمتی ویژگیهای شخصیت وی را تشکیل می‌دهند. او به آسانی تحت نفوذ شخصیتهای قوی‌تر و مصمم‌تر قرار می گیرد. او همچنین رفتار بی‌ثباتی در قبال حزب کمونیست دارد. LEADER رفتار خود را در قبال حزب کمونیست با استناد به موقعیتش به‌عنوان رهبر حزب سوسیالیست که به‌عنوان یك عضو حزب باید به آن وفادار باشد توجیه می کند. او چند بار از چین دیدار کرده است و مائوتسه تونگ را همسطح مارکس و انگلس و لنین قرار می‌دهد.

نمایندگی سانتیاگو همچنین گزارش داد، کمونیستهای شیلی نگران ارتباطهای نزدیك آلنده با فراماسیونری هستند. پدربزرگ پدری او استاد اعظم ساکت فرقه ماسونی شیلی و خود آلنده از پیش از جنگ جهانی دوم یك ماسون بوده است.

کمونیستها به کاگ‌ب شکایت کردند: لژماسونی او «در میان بورژواهای طبقه پایین و متوسط ریشه‌های عمیق» داشت. آلنده شبیه هیچ یك از رهبران کلیشه‌ای مارکسیست نبود. او در جریان دیدارش ازهاوانا در دهه ۱۹۶۰، به طور خصوصی از سوی همراهان کاسترو به خاطر ذائقه اشرافیتش مورد تمسخر قرار گرفته بود: علاقه اش به شرابهای خوب، آثار هنری گران قیمت، لباسهای خوش دوخت، زنان شیك.

آلنده همچنین یك زن باز بود. گابریل گارسیامارکز، برنده جایزه ادبی نوبل، او را به‌عنوان یك عاشق پیشه با رگه‌ای از مکتب قدیم، اسکناسهای معطر و قرار ملاقاتهای

دزدکی توصیف کرده است. اما ظاهر بورژوازی و شیوه زندگی گران قیمت آلنده با وجود تمسخر خصوصی که در میان متحدان کمونیست او برانگیخت، یك ثروت انتخاباتی بود چون به رأی دهنده‌های طبقه متوسط اطمینان می‌داد زندگی شان به طور عادی تحت یك ریاست جمهوری آلنده ادامه می‌یافت. همان طور که بعضی از مخالفان آلنده نیز اذعان کردند او همچنین جاذبه شخصی فراوانی داشت. ناتانیل دیویس که در سال ۱۹۷۱ سفیر ایالات متحده در سانتیاگو شد، از ویژگیهای انسانی دلپذیر فوق العاده او یکه خورد.

... او از غریزه‌های اجتماعی و معاشرتی یك شخصیت سیاسی دراز مدت اعیان اشرافی برخوردار بود.

آلنده در سال ۱۹۷۰ دوباره به‌عنوان نامزد یك ائتلاف بزرگ‌تر جناح چپ در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد: اتحاد مردمی (UP) احزاب کمونیست، سوسیالیست و رادیکال (و سه گروه کوچك‌تر چپگرا ـ API،MAPU،SDP). احتمال موفقیت وی با تقسیم آرا ضدمارکسیست میان نامزدهای رقیب دمکرات مسیحی و حزب ملی بیشتر شد. افسر اصلی پرونده آلنده در کاگ‌ب، سویاتسلاو کوزنتسف، که در آن‌زمان در نمایندگی مکزیکوسیتی کار می‌کرد، برای حفظ تماس با وی در سرتاسر مبارزه انتخاباتی و هماهنگ کردن عملیات مخفی برای تضمین موفقیت وی به شیلی فرستاده شد.

سیا که به دستور کاخ سفید و کمیته ۴۰ (که بر عملیات پنهانی ایالات متحده نظارت داشت) فعالیت می‌کرد و کاگ‌ب مبالغ قابل ملاحظه‌ای پول برای نفوذ گذاشتن روی نتیجه انتخابات خرج کردند. اگرچه سیا ۴۲۵ هزار دلار در تلاش برای اطمینان از شکست آلنده خرج کرد، اما این پول خیلی بی هدف‌تر از پول کاگ‌ب مصرف شد. کمیته ۴۰ یك مبارزه تبلیغاتی مخفی را برای «هشدار دادن به مردم شیلی در مورد خطرات آلنده و یك دولت مارکسیست تصویب، اما حمایت از هر یك از دو نامزد مخالف آلنده را ممنوع کرد.» مدیر اطلاعات مرکزی، ریچارد هلمز درباره کارآیی یك عملیات سیا مبتنی بر این فرض که «شکست دادن» یك شخصی با هیچ کس ممکن بود، شك داشت. پول کاگ‌ب بر عکس با دقت هدفگیری شده بود. آلنده یك تقاضای شخصی، احتمالاً از طریق کوزنتسف، برای کمك مالی شوروی به عمل آورد. مانند سایر احزاب

برادر، حزب کمونیست شیلی نیز سالانه کمکهایی از مسکو دریافت می کرد که مخفیانه به‌وسیله کاگ‌ب به آنها منتقل می‌شد. در سرتاسر دهه ۱۹۶۰ آنها بیش از هر حزب کمونیست دیگری در آمریکای لاتین پول دریافت کردند.

سهم اختصاصی آنها برای سال ۱۹۷۰ مبلغ ۴۰۰ هزار دلار بود. اما بدون تردید به توصیه کاگ‌ب،دفتر سیاسی در ۲۷ ژوئیه یك سهم اضافی را برای کمك مالی به نقش حزب در انتخابات تصویب کرد .این دفتر همچنین تصویب کرد یك کمك ۵۰ هزار دلاری مستقیماً به آلنده تحویل شود .حزب کمونیست شیلی نیز ۱۰۰هزار دلار از کمکهای مالی خود را در اختیار آلنده قرار داد . کاگ‌ب همچنین ۱۸ هزار دلار به یك سناتور چپگرا داد تا او را متقاعد سازد به‌عنوان نامزد ریاست جمهوری در انتخابات شرکت نکند و در ائتلاف اتحاد مردمی باقی بماند. چون باتوجه به نزدیك بودن نتیجه، حتی آرای اندکی که ممکن بود او جلب کند می توانست توازن را به زیان آلنده بر هم بزند. این،حداقل، نظر کاگ‌ب بود .

در ۴ سپتامبر سال ۱۹۷۰ آلنده انتخابات ریاست جمهوری را با ۳۶/۳درصد آرا برد، رقبای ملی گرا و دمکرات مسیحی به ترتیب ۳۵ و۲۷/۸ درصد آرا را به‌دست آوردند . کاگ‌ب در گزارشی به کمیته مرکزی، بخشی از افتخار پیروزی آلنده را از آن خود دانست . اگر چه‌این مرکز بدون تردید اهمیت نقش خود را هیچ گاه کوچك نگرفت، اما نزدیك بودن نتیجه نشان می دهد کاگ‌ب ممکن است واقعاً نقش مهمی در جلو گیری از اینکه آلنده با فاصله کم در مکان دوم قرار گیرد ایفا کرده باشد. آلنده تنها با ۳۹ هزار رأی بیشتر از جمع کل ۳ میلیون رأی داده شده برنده شد. با توجه به ناکامی همه نامزدها در کسب ۵۰ درصد آرا، انتخابات رئیس جمهوری به یك اجلاس مشترك دو مجلس کنگره در ۲۴ اکتبر محول شد. با اینکه سنت نشان می‌داد آلنده انتخاب خواهد شد، آندروپوف همچنان درباره نتیجه اجلاس مضطرب باقی ماند. او در ۲۳ سپتامبر به کمیته مرکزی گزارش داد:

«در حالی که مسأله انتخاب رئیس جمهوری سرانجام در ۲۴ اکتبر با رأی گیری در کنگره روشن خواهد شد، آلنده هنوز با یك مبارزه قاطع با رقبای سیاسی اش روبه‌رو است و منابع مادی قابل ملاحظه‌ای ممکن است هنوز برای این هدف مورد نیاز باشد. با

هدف تقویت روابط پنهان با آلنده و ایجاد شرایط لازم برای ادامه همکاری با او در آینده، مقتضی خواهد بود اگر نیاز باشد کمکی مادی معادل ۳۰ هزار دلار به او داده شود. هم‌زمان، کمیته امنیت کشور ـ کاگ‌ب تدابیری را با هدف تحکیم پیروزی و انتخاب وی به مقام رئیس جمهوری کشور به مرحله اجرا در خواهد آورد. اداره بین الملل کمیته مرکزی CPSU (رفیق وی. وی. زاگلادین) از این پیشنهاد حمایت می کند.»

نگرانی کاگ‌ب از تأیید پارلمانی پیروزی انتخاباتی آلنده قابل درك بود. نتیجه انتخابات ریچارد نیکسون را به گفته هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی او، از خشم «از خود بی خود» کرده بود. نیکسون که دمکراتها را بیش از یك دهه به خاطر اینکه اجازه داده بودند کوبا کمونیست شود ملامت کرده بود، اکنون به‌عنوان یك رئیس جمهوری جمهوریخواه با چشم انداز اینکه شیلی هم داشت همان راه را می‌رفت روبه‌رو بود. او با خشم به کیسینجر و رئیس اطلاعات مرکزی ریچارد هلمز گفت «تنها یك در ده این احتمال وجود دارد که شاید بشود مانع تأیید آلنده شد»، اما برای نجات شیلی از کمونیست باید تلاش لازم صورت می گرفت. سیا یك طرح دو مرحله‌ای تهیه کرد. مرحله اول پیدا کردن شیوه‌ای برای متقاعد کردن کنگره شیلی به رأی ندادن به ریاست جمهوری آلنده بود. مرحله دوم سازمان دادن یك کودتای نظامی‌بود. هر دو شکست خوردند. در ۲۴ اکتبر آلنده با رأی کنگره شیلی رسماً به‌عنوان رئیس جمهوری انتخاب شد.

تماس‌های منظم با آلنده پس از انتخاب او نه به‌وسیله سفیر شوروی، بلکه کوزنتسف که از مرکز به او دستور داده شده بود «نفوذ مثبتی روی سیاستهای شیلی اعمال کند» دنبال شد. طبق پرونده LEADER کاگ‌ب:

آلنده به شیوه محتاطانه‌ای وادار شد لزوم تجدید سازمان ارتش و سرویسهای اطلاعاتی شیلی، و ایجاد یك روابط میان سرویسهای اطلاعاتی شیلی و USSR را درك کند. آلنده واکنش مثبتی در این مورد داشت.

کاگ‌ب توجه خود را به تقویت گرایشهای ضدآمریکایی آلنده معطوف داشت. برای این هدف، اطلاعات به دست آمده به‌وسیله نمایندگی کاگ‌ب در شیلی درباره مأموریتهای افسران اطلاعاتی ایالات متحده که سعی داشتند به درون رهبران ارتش و سرویسهای اطلاعاتی نفوذ کنند به آلنده تحویل شد. عملیات مهم و هدفداری طبق

برنامه اجرا شد.

اقدام مخفی سیا علیه آلنده در جریان ریاست جمهوری ادامه یافت. بلافاصله پس از انتخابات ریاست جمهوری در ماه سپتامبر، نیکسون دستور داد «اقتصاد (شیلی) را به جیغ کشیدن» وادارند. هر چند به طور عادی سوء مدیریت اقتصادی رژیم آلنده تقریباً مطمئناً خیلی بیشتر از سیا به آن صدمه زد. اطلاعاتی که کوزنتسف در باره عملیات سیا در شیلی در اختیار آلنده گذاشت شامل مقداری اطلاعات نادرست از قبیل این ادعا بود که ناتانیل دیویس که در اکتبر سال ۱۹۷۱ به‌عنوان سفیر ایالات متحده وارد سانتیاگو شد، یك افسر سیا بود. مدرکی در دست نیست که نشان دهد آلنده متوجه شد دارد فریب داده می‌شود. او در سال ۱۹۷۱ یك ساعت لاتزین به نشانه احترام شخصی خود به کوزنتسف هدیه کرد.

کوزنتسف دیدارهای منظم خود را با آلنده از طریق منشی شخصی رئیس جمهوری، میریا کونتراس بل[1] مشهور به «لاپائیتا»[2] با نام رمز مارتا که کاگ‌ب به او داده بود انجام می‌داد. «لاپائیتا» به نظر می‌رسد بانوی محبوب آلنده در جریان ریاست جمهوری او بود. به گفته ناتانیل دیویس: ظاهراً برای لاپائیتا و به نام او بود که آلنده ال کاناورال، یك ملك واقع در روستای ال آرایان را در خارج سانتیاگو خرید. این ملك، همچنین به‌عنوان یك محل تمرین برای محافظان آلنده، یك مکان گردهماییهای سیاسی و یك مخفیگاه خصوصی که فیلمهای سکسی در آنجا نشان داده می‌شد و رئیس جمهوری، کله گنده‌های UP و دوستان دخترشان ورجه و روجه می‌رفتند ـ و می گذاشتند همان‌طور که عکسها نشان می‌دهد از آنها عکس گرفته شود، مورد استفاده قرار گرفت.

کوزنتسف محتاطانه‌تر گزارش داد «طبق اطلاعات موجود» آلنده «زمان زیادی» را با لاپائیتا می گذراند. «آلنده خیلی به زنان توجه دارد و سعی می کند وقت خود را با زنان جذاب بگذراند. در نتیجه روابط او با زنش تاکنون بیش از یکبار تیره شده است.» اما، به‌رغم روابط آلنده، زنش هورتنسیا شدیداً به او وفادار ماند. کوزنتسف نیز نهایت تلاش خود را کرد تا محبت او و همچنین شوهرش را به دست آورد.

---

1. Miria Contreras Bell

2. Lapayita

دستگاه اطلاعاتی کوبا نیز روابط نزدیکی با خانواده آلنده برقرار کرد. گارد محافظ شخصی آلنده شامل کوباییهای زیادی می‌شد. دخترش بئاتریس که امنیت ریاست جمهوری را زیر نظر داشت با یك افسر اطلاعاتی کوبا به نام لوئیس فرناندز اونا، با نام مستعار ناراحت کننده «تیروفیجو» (سریع در کشیدن ماشه) ازدواج کرد. یکی از افسران سیا مستقر در شیلی به یاد می‌آورد «او احترام زیادی برای دستگاه اطلاعاتی کوبا قائل بود. از نظر او آنها از این لحاظ که هنوز یك شور و حرارت انقلابی داشتند، حاضر بودند فداکاری کنند، زبان می‌دانستند و آماده بودند با CAMPESINها دعوا راه بیندازند خیلی از روسها کاراتر بودند.»

در مه سال ۱۹۷۱، سرویس FCD,I (تحلیل اطلاعات) که لیونف معاون آن شده بود فهرست بلند بالایی از چند موضوع برای کوزنتسف فرستاد و به او دستور داد نظر آلنده را در باره آنها جویا شود:

- ارزیابی رئیس جمهوری از اوضاع سیاسی داخلی کشور و طرحهایش برای جلوگیری از فعالیتهای توطئه‌گرانه مخالفان در جناح راست.
- ارزیابی رئیس جمهوری از اوضاع اقتصادی کشور و تدابیر در نظر گرفته شده برای تقویت اقتصاد.
- روابط میان دولت و احزاب در ائتلاف اتحاد مردمی.
- رفتار رئیس جمهوری در قبال اقدامهای یکجانبه احزاب به ویژه حزب کمونیست در درون بلوك.
- امکان و شرایط لازم برای یکپارچه شدن کمونیستها و سوسیالیستها در یك حزب واحد.
- تصمیمهای رئیس جمهوری برای تقویت رهبری نیروهای مسلح و دولت شیلی با هواداران حزبهای جناح چپ.
- چشم‌اندازهای توسعه روابط اقتصادی، سیاسی و نظامی میان شیلی، USSR، کوبا، سایر کشورهای سوسیالیست و چین.
- روابط شیلی و ایالات متحده.
- سیاست شیلی در ارتباط با کشورهای آمریکای لاتین.

این گواهی بر دسترسی کوزنتسف به رئیس جمهوری بود که او توانست پاسخهای کامل همه این سؤالها را به دست آورد. نیکلای لیونف مملو از ستایش برای کیفیت اطلاعات آلنده بود. گزارشها مبتنی بر آن به دفتر سیاسی تقدیم شد. در اکتبر سال ۱۹۷۱، به دستور دفتر سیاسی ۳۰ هزار دلار برای تحکیم روابط اطمینان بخش به آلنده داده شد.

آلنده همچنین در گفتگو با کوزنتسف به علاقه‌اش به خرید دو شمایل برای مجموعه هنری خصوصی‌اش اشاره کرد. دو شمایل که ارزش آن را مرکز ۱۵۰ روبل برآورد کرد به‌عنوان هدیه به وی اهدا شد.

کاگ‌ب در ۷ دسامبر در یادداشتی به دفتر سیاسی که شخصاً از سوی آندروپوف امضا شده بود پیشنهاد کرد ۶۰ هزار دلار دیگر به خاطر آنچه با حسن تعبیر «کارش با (به عبارت دیگر، رشوه‌اش به) رهبران احزاب سیاسی، فرماندهان نظامی و اعضای پارلمان» خوانده شد به وی داده شود. از آلنده خواسته شد با برقراری «تماس غیر رسمی» با رؤسای امنیتی شیلی و «استفاده از امکانات دوستان (کمونیستها) در وزارت کشور قدرت خود را تقویت کند.» کاگ‌ب همچنین پیشنهاد کرد ۷۰ هزار دلار اضافی به یك نفر از اهالی شیلی که همان موقع ماهانه از کاگ‌ب کمك مالی دریافت می کرد، برای اینکه «در دفاع از منافع اتحاد مردمی در افشاگریهایش درباره تحریکات محافل ارتجاعی و امپریالیست جنگجوتر و مبارزتر شود» پرداخت گردد. این پیشنهاد از سوی دفتر سیاسی تصویب شد.

در ژوئن سال ۱۹۷۲، روابط نزدیك کوزنتسف با آلنده با ورود یك سفیر جدید خشن شوروی، الکساندر واسیلوویچ باسف، که عضویتش در کمیته مرکزی نشانه ارشدیت او در سلسله مراتب شوروی و اهمیتی بود که مسکو برای روابط با آلنده قائل بود، به سانتیاگو مختل شد. باسف بر خلاف سلف خود حاضر نبود یك نقش درجه دوم در برابر افسر کاگ‌ب ایفا کند. روابط او با نماینده کاگ‌ب ظاهراً به زودی پس از ورود او به سانتیاگو، بعد از کشف وسایل استراق سمع آمریکاییها با فرستنده‌های ریز که می توانستند از مسافتی دورتر فعال شوند در دفتر کار و آپارتمانش تیره شد. باسف مسلماً کاگ‌ب را به کوتاهی درحراست از امنیت سفارتخانه متهم کرد. کاگ‌ب به نوبه خود حزب کمونیست

شیلی را که شرکتی را که کار ساختمانی سفارت را انجام داده بود توصیه کرده بود مقصر شناخت. رهبر حزب لوئیس کوروالان لپه[1] (نام رمز SHEF) به طور مخفی به وسیله کاگ‌ب مطلع شد شرکت مذکور غیر قابل اعتماد بود و «مأموران دشمن» که دستگاه را نصب کرده بودند در آن رخنه کرده بودند.

باسف ابتدا اصرار کرد کوزنتسف را در ملاقاتهایش با آلنده همراهی کند که به این ترتیب مانع کار کاگ‌ب که نماینده‌اش اکراه داشت در حضور سفیر در باره چیزی صحبت کند شد، اما ظرف چند ماه باسف سعی کرد به‌عنوان رابط اصلی شوروی با آلنده جای کوزنتسف را بگیرد. نمایندگی سانتیاگو به مرکز شکایت کرد: سفیر قصد دارد کار ملاقات با LEADER (آلنده) را خود انجام دهد و او همراه نه LEONID (کوزنتسف) بلکه مقامهای دیگر به ملاقاتها می‌رود. سفیر به دیدارهای LEONID با LEADER حسادت می‌ورزد، چون نان او را (مهم‌ترین کارها را) آجر می کند. بنابراین او خواستار طرحها و گزارشهای مفصل ملاقاتها می‌باشد. او سعی دارد در این مسأله بر ما نظارت کند.

هدف غایی باسف محدود کردن بیشتر تماسهای شوروی با آلنده به «یك مجرای واحد» تحت کنترل خود بود. نمایندگی شکایت داشت یك مجرا برای انجام تدابیر تمام‌وقت و سایر عملیات ویژه کافی نبود. کوزنتسف تاکنون روابط نزدیکی با زن آلنده و دخترش بئاتریس برقرار کرده بود. به گفته کاگ‌ب هر دو با تقاضاهای مختلف «مستقیماً سراغ LEONID رفتند.» اما باسف وظیفه تماس با خانواده آلنده را به یکی از کارمندان خود محول کرد و سعی کرد ادامه ملاقاتهای کوزنتسف را با زن آلنده برایش غیر ممکن سازد. در دسامبر سال ۱۹۷۲ کوزنتسف توانست تماسهایش را با هورتنسیا و بئاتریس آلنده در مدتی که در آسایشگاه بارویخا در اتحاد شوروی بودند، از سر بگیرد. در مدت اقامت آنها، مرکز به احتمال قریب به یقین بدون مطلع کردن باسف، با هزینه خود، برای یك اقامت دو هفته‌ای در آسایشگاه برای کوزنتسف و زنش کالینا جا ذخیره کرد. از لحن گزارشهای بعدی کاگ‌ب روشن است، یکبار دیگر احتمالاً بدون آگاهی سفیر، کوزنتسف موفق شد یك مجرای پنهان برای «انجام محرمانه‌ترین و مهم‌ترین امور به‌طور

1. Luis Corvalan Lepe

مستقیم با آلنده برقرار کند.» لحن گزارشهای کا گ ب درباره شیلی در سال ۱۹۷۲ محتاطانه‌تر از سال پیش از آن بود. سفر نیکسون در سال ۱۹۷۲ به مسکو و سفر بازدید برژنف به واشنگتن در سال بعد نقطه اوجی در یك دوره تنش‌زدایی میان شوروی و آمریکا به‌وجود آورد.

آندروپوف، مانند رهبری شوروی در کل، نگران آن بود با یك چالش بیش از حد مبالغه‌آمیز علیه نفوذ آمریکا در آمریکای لاتین، دولت نیکسون را خیلی تحریك نکند، چون ایالات متحده به نظر می‌رسید به طور تلویحی قبول کرده بود اتحاد شوروی آزاد است هر طور که می‌خواهد در قلمرو نفوذ خود در شرق و مرکز اروپا عمل کند. آندروپوف نوشت «آمریکای لاتین یك قلمرو منافع ویژه ایالات متحده است. ایالات متحده به ما اجازه داده است در لهستان و چکسلواکی اقدام کنیم. ما باید این را به خاطر داشته باشیم. سیاست ما در آمریکای لاتین باید محتاطانه باشد.» یك دلیل دیگر احتیاط در سطح حمایت شوروی از آلنده، بی‌ثباتی کلی رژیمهای آمریکای لاتین بود - همان‌طور که در ایام نزدیك در بولیوی، که رئیس جمهوری تورس در اوت سال ۱۹۷۱، تنها یك ماه پس از آنکه آندروپوف پیشنهاد کرده بود سلاح و کمك اقتصادی به او داده شود، سرنگون شده بود. وقتی FCD در ژانویه سال ۱۹۷۲ پیشنهاد کرد تماس با تورس از سر گرفته شود، آندروپوف با بی‌علاقگی آن را تأیید کرد:

ظاهراً، این کاری است که باید انجام شود، هر چند تجربه در دیگر کشورها نشان داده است برای یك رئیس جمهوری برکنار شده تقریباً غیرممکن است قدرت از دست‌داده خود را دوباره به دست آورد. این یك نوع قانون برگشت ناپذیر تاریخ است. شاید بهتر باشد توجه خود را به رهبران جدید که بدون تردید در بولیوی ظاهر خواهند شد، معطوف داریم.

در جریان تبعید تورس در شیلی و آرژانتین، نمایندگی محلی کا گ ب تماسهای مخفی را با وی برای عملیات تدابیر تمام وقت (که میتروخین به جزئیات آنها اشاره‌ای نمی‌کند) حفظ کردند، و کمك مالی به او دادند. اما پیش‌بینی آندروپوف مبنی بر اینکه تورس هرگز به قدرت باز نخواهد گشت، معلوم شد کاملاً درست بود.

در مرکز نگرانی فزاینده‌ای درباره ناکامی آلنده در تحکیم موقعیتش با آوردن

نیروهای مسلح و دستگاه امنیتی به زیر کنترل خود وجود داشت. آندروپوف حکم داد اولویتهای اصلی FCD در آمریکای لاتین در سال ۱۹۷۲ باید تقویت ـ پنهانی ـ جاپاهای شوروی در شیلی و پرو باشد. او نتیجه گرفت هر دو جاپا ناامن بودند:

مسأله اصلی این است که ما نبض رویدادها را در دست داشته باشیم و اطلاعات چندوجهی و عینی را درباره اوضاع آنجا و ارتباط میان نیروها به دست آوریم. لازم است مسیر رویدادها را هدایت کنیم و مطمئن شویم رویدادها ما را به شگفتی وا ندارند، تا اینکه غافلگیر نشویم و از نخستین نشانه‌های نزدیك‌شدن تغییرات و رویدادها آگاه شویم ـ به این ترتیب ما می‌توانیم آنها را به شیوه مناسب به رهبری اطلاع دهیم.

در اینجا یك مسأله ویژه وجود دارد که شاید به طور مستقیم روی ما (کا گ ب) اثر نگذارد، اما نمی‌توان از آن پرهیز کرد، و آن برداشتی است که مطبوعات ما از رویدادهای شیلی و پرو داشته‌اند و تأکیدی است که روی نقش اتحاد شوروی در آنجا شده است. شخص فکر می‌کند مطبوعات (شوروی) دارند بیش از حد فخر می‌فروشند و خودستایی می‌کنند. من فکر می‌کنم که دوستان (حزبهای کمونیست شیلی و پرو) این را دوست داشته باشند.

آندروپوف در عین حال که مشتاق بود با ایجاد ارتباط نزدیك کا گ ب با دستگاه اطلاعاتی شیلی رژیم آلنده را تقویت کند، دستور داد هر تلاشی برای تندتر کردن قدمها غیرسازنده خواهد بود:

هر چیزی را که موجب ناخشنودی از فعالیتهای ما در شیلی وپرو شود اجازه ندهید.

ایجاد ارتباط را با این سرویس «اطلاعاتی» شیلی تحمیل نکنید. با دادن اطلاعات باب روز از طریق LEADER علاقه آنها را برانگیزید.

در جریان سال ۱۹۷۲، مسکو ارزیابی خود را از چشم‌اندازهای رژیم آلنده به‌طور قابل ملاحظه‌ای تنزل درجه داد. در ماه ژوئیه یك مجله مهم شوروی هنوز بر این عقیده بود که «سابقه شیلی نشان می‌دهد شماری از کشورهای آمریکای لاتین می‌توانند شکلی از ساختمان سوسیالیست را انتخاب کنند.» اما در ماه اکتبر «اعتصاب کامیونداران» که ظاهراً با پشتیبانی مالی سیا صورت گرفت، اقتصاد کشور را از هر نظر برای ۳ هفته فلج

کرد و مدرك چشمگیری از ضعف دولت وحدت مردمی و قدرت مخالفان آن را نشان داد. در یك گردهمایی کمیته مرکزی CPSU در ماه نوامبر رسماً گفته شد شیلی دست اندر کار ساخت سوسیالیسم نیست، بلکه صرفاً خواستار گذری آزاد و مستقل در جاده مردم سالاری و پیشرفت اجتماعی است. نشانه‌های فزاینده از سوء مدیریت اقتصادی کهنه شیلی همچنین مسکو را وادار کرد از ارائه حمایت گسترده به آن اکراه کند. آلنده در ماه دسامبر از یك سفر به مسکو با خیلی کمتر از آنچه انتظار داشت باز گشت. همزمان، ساندی تایمز گزارشی از خبرنگار برجسته خود، دیوید هولدن، با تیتر بزرگ: «شیلی؛ سقوط یك تجربه مارکسیستی؟» چاپ کرد. هولدن تحت عنوان: «بقای خود آلنده مورد تردید است» پیش‌بینی کرد که «... خشم، نگرانی و تصمیم راسخ به مبارزه اکنون در راست و همچنین چپ بیشتر روشن است.»

آندروپوف مشتاق بود با همه این احوال، کاگ ب تا آنجا که می توانست مانع شکست رژیم آلنده از طریق انتخابات یا به وسیله کودتای نظامی شود. او در ۲۵ دسامبر سال ۱۹۷۲ یادداشتی برای دفتر سیاسی فرستاد و تصویری نسبتاً مبالغه شده از توانایی کاگ ب به نفوذ گذاشتن بر سیاستهای شیلی ارائه داد:

کاگ ب روابط پنهان خود را با آلنده (یك سناتور جناح چپ) و همچنین افراد برجسته در حزبهای سوسیالیست، رادیکال و دمکرات مسیحی حفظ کرده است.

انتخابات پارلمانی در مارس سال ۱۹۷۳ برگزار خواهد شد.

با توجه به اوضاع طی دوره پیش از انتخابات، برنامه‌ریزی شده است اقدامهایی برای تقویت روابط با افراد نامبرده فوق و همچنین تماسهای جدیدی با دولت، حزب و محافل پارلمانی، از جمله بعضی نمایندگان مخالف در جناح راست، سازمان افراطی و جنبش انقلاب چپگرا (MIR) به عمل آید.

از طریق تماسهای غیررسمی با افراد با نفوذ کشور و سایر راه‌ها قرار است تلاشهای (کاگ ب) روی چیزهای زیر متمرکز گردد: کمك به تحکیم نیروهایی که از دولت شیلی حمایت می کنند؛ ایجاد موانع برای هر نوع همکاری میان دمکرات مسیحیها و احزاب ملی در چارچوب جناح مخالف؛ اعمال نفوذ روی نیروهای مسلح برای جلوگیری از اینکه علیه اتحاد مردمی به کار گرفته شوند.

کاگ‌ب همچنین در نظر دارد از تواناییهای خود برای اجرای یك رشته تدابیر تمام‌وقت در آمریکای لاتین و دیگر کشورها با هدف افشای مداخله امپریالیستها در امور داخلی شیلی، و اعمال نفوذ لازم در افکار عمومی استفاده کرده، به این ترتیب عناصر ضدامپریالیست و مترقی را به حمایت فعال‌تر از اتحاد مردمی‌وادار سازد.

برای تأمین هزینه مالی این تدابیر، علاوه بر عملیات دولت و شخصیتهای سیاسی (از جمله نفوذ روی بعضی از آنها از طریق ابزار مالی) مبلغ ۱۰۰ هزار دلار مورد نیاز است. بخشی از این پول قرار است به آلنده برای کاربا رابطهای خودش در محافل سیاسی و نظامی داده شود.

تأییدیه پرداخت ۱۰۰ هزار دلار از صندوق ذخیره شورای وزیران برای «تدابیرویژه» کاگ‌ب در شیلی، در ۷ فوریه سال ۱۹۷۳ از سوی دفتر سیاسی صادر شد. یك «جایزه پولی» اضافی به مبلغ ۴۰۰ دلار نیز به خاطر «اطلاعات با ارزش» نامشخص به آلنده داده شد.

یك گزارش دیگر آندروپوف به دفتر سیاسی در فوریه سال ۱۹۷۳ یك ارزیابی خوش‌بینانه از نفوذ کاگ‌ب روی آلنده در جریان ملاقاتهایش با کوزنتسف ارایه داد:

آلنده این کانال را جدا از تماسهای غیررسمی دولت ایجاد و از آن برای انجام محرمانه‌ترین و پیچیده ترین امور (برقراری تماس بین نیروهای مسلح شیلی و USSR، رایزنی درباره استفاده از مواد خام اتمی شیلی، سازمان دادن همکاری میان سرویسهای امنیتی شیلی و شوروی، و سایر امور) با دادن اطلاعات و گفتگو درباره مسائل سیاسی جاری استفاده کرد. کاگ‌ب در اعمال یك نفوذ قطعی روی آلنده دارد موفق می‌شود. این به ویژه، به یك برداشت صحیح‌تر از سیاستهای رئیس جمهوری، همچنین تصمیمی از طرف او برای تقویت تماسها میان نظامیان شیلی و پرو با هدف اعمال یك نفوذ مثبت روی رهبری نیروهای مسلح شیلی کمك می‌کند. آلنده، به نوبه خود، به طور منظم ما را از اوضاع در کشور و در اتحاد مردمی، طرحهای شخصی خود و غیره آگاه می‌سازد.

دیگر ملاقاتهای افسر ما با آلنده که در جریان آنها مسائل کاری مورد بحث قرار گرفت به طور خصوصی برگزار شد. رئیس جمهوری از او دعوت کرد هر زمان که مایل است در دفتر کار یا خانه‌اش، بدون اطلاع قبلی، هرگاه یك ضرورت فوری این کار را

ایجاب می کرد با او ملاقات کند.

تقویت روابط افسر ما با آلنده با کمک مادی که به وی داده شد، توجه ویژه و انجام تقاضاهای شخصی وی تسهیل شد.

برای استفاده مؤثرتر و مفیدتر از تماسهایمان با آلنده موارد زیر پیشنهاد می شود:

ـ کمک به تقویت موقعیت و اقتدار آلنده در داخل کشور و قاره آمریکای لاتین از طریق مجاری غیررسمی در دسترس ما؛

ـ استفاده گسترده‌تر از توانایی آلنده در ارزیابی اوضاع در کشورهای آمریکای لاتین، با در نظر داشتن اینکه او می تواند فرستاده‌های خود را به چند کشور از این کشورها اعزام دارد؛

ـ تدابیری برای کسب اطلاعات از طریق آلنده درباره سیاستهای دولت چین از جمله استفاده از افراد مورد اعتماد رئیس جمهوری که او می تواند به آنجا بفرستد؛

ـ کمک مادی به آلنده تا مبلغ ۵۰ هزار دلار برای کار او با تماسهایش در محافل سیاسی و نظامی. به ویژه در جریان دوره پیش از انتخابات که از بودجه اختصاصی کاگ‌ب از طریق قطعنامه شماره ۷۸/۳۱ ـ P مورخ ۱۳ فوریه ۱۹۷۳ برداشت می شود.

نقاط ضعف در گزارش آندروپوف مختص بسیاری از اسناد مشابه بود. هدف اصلی تحت تأثیر قراردادن دفتر سیاسی با توانایی کاگ‌ب به دسترسی داشتن پنهان به یك رهبر خارجی و اعمال نفوذ در او بود. او به طور مشخص از اشاره به مشکلی که ممکن بود لطف موفقیت کاگ‌ب را از آن بگیرد خودداری کرد. به طور خصوصی مرکز شدیداً درباره چشم‌اندازهای بقای آلنده نگران بود. اما، آندروپوف هیچ اشاره‌ای درباره این نگرانیها به دفتر سیاسی نکرد. یادداشت او، از جمله تقاضا برای کمك مالی اضافی، به‌موقع تصویب شد.

به طور خصوصی، مرکز درباره کمبودهای نظام امنیتی و اطلاعاتی آلنده، که آسیب‌پذیری او را در مقابل یك کودتای نظامی افزایش می داد، نگران بود. مرکز یك بار دیگر، یك نظر ملایم از پیشرفتهایی که در جریان بود به رهبری سیاسی ارائه داد. مرکز به برژنف گزارش داد در ۱۷ فوریه ۱۹۷۳ افسر عملیات کاگ ب مسئول ارتباط با سرویسهای امنیتی شیلی (هویتش در اسناد میتروخین فاش نشده است) با آلنده به طور

مخفی در ویلایش در حومه سانتیاگو ملاقات کرد: آلنده برخی از نظراتش را درباره تجدید سازمان سرویسهای امنیتی ابراز داشت. طبق طرح او، یك تشکیلات کارا برای هر دو کار اطلاعات و ضداطلاعات باید تأسیس شود که مستقیم به او گزارش کند. او در نظر داشت از یك عنصر سرویس امنیتی شیلی به‌عنوان پایه و اساس این تشکیلات استفاده و افراد قابل اعتماد را از احزاب سوسیالیست و کمونیست استخدام کند. تلاشهای اصلی این نهاد روی کشف و سرکوب فعالیتهای خرابکارانه آمریکاییها و نیروهای مرتجع ملی و سازمان دادن کار اطلاعاتی در درون نیروهای مسلح خواهد بود، چون موضعی که نیروهای مسلح اتخاذ می کنند یك عنصر سرنوشت ساز است که سرنوشت فرآیند انقلاب شیلی را تعیین می کند.

آلنده در این مسأله خیلی روی کمك شوروی حساب می کند.

این تجدید سازمان بی حاصل موفقیت اندکی داشت. سرویس امنیتی شیلی با موفقیت برخی از مخالفان رژیم را مرعوب کرد و به‌خاطر تبدیل زیرزمینهای مرکز فرماندهی خود به اتاقهای شکنجه شهرتی به هم زد. اما نظر ناتانیل دیویس سفیر ایالات متحده که توجه داد این سرویس «با دعوای میان سوسیالیستها و کمونیستها نابود شد» کاملاً درست بود. هر تلاشی برای تقویت جامعه اطلاعات غیرنظامی با تقریباً یك تنگنای غیرممکن روبه‌رو شد. اقدامهای لازم برای جلوگیری از یك کودتا ـ به‌ویژه هر تلاشی برای جمع آوری اطلاعات درباره توطئه در درون نیروهای مسلح ـ احتمالاً نظامیان را درست به همان کاری تحریك کرد که هدف جلوگیری از آن بود.

در انتخابات کنگره در ماه مارس، اتحاد مردمی آلنده ۴۴ درصد آرا را در مقایسه با ۵۶ درصد آرا مخالفان به دست آورد. ناتانیل دیویس نتیجه را به‌عنوان «نتیجه‌ای ناامیدکننده برای هر دو طرف ارزیابی کرد... اتحاد مردمی خود را در یك اقلیت که برای آینده نزدیك ادامه داشت دید و مخالفان اکثریت خود را برای اینکه بتوانند تغییری قانونی را تحمیل کنند ناکافی یافتند.» مدرکی وجود ندارد که نشان دهد کاگ‌ب سعی کرده باشد برای دفتر سیاسی توجیه کند چرا روابط پنهانیش با سیاستمداران برجسته شیلی در اطراف طیف سیاسی نتوانسته بود موجب پیروزی اتحاد مردمی شود که سه ماه پیشتر دفتر سیاسی را مجبور کرده بود چنین انتظاری داشته باشد. اما طبق معمول، که ترجیح

می‌داد حواسش را روی موفقیتهایش متمرکز کند به‌جای آن روی تمایل رئیس جمهوری به کمك بیشتر به عملیاتش تأکید کرد. آندروپوف نامه‌ای به برژنف نوشت تقاضا کرد با کمك مالی به جمع آوری اطلاعات به وسیله آلنده به نمایندگی از جانب کا گ ب در دیگر کشورهای آمریکای جنوبی موافقت کند.

افسر ما صحبتی با آلنده درباره دریافت اطلاعاتی پیرامون آمریکای لاتین با برخورداری از کمك رئیس جمهوری داشت. آلنده به این مسأله علاقه نشان داد و اندیشه‌های خاص خود را در چند مورد ابراز داشت. او به‌ویژه در مورد فرستادن افراد مورد اعتماد به کشورهای آمریکای لاتین، کشورهایی که آنها قادر خواهند بود با دوستان و هواداران سیاسی‌اش تماس برقرار و اطلاعات مفیدی از آن کسب کنند ابراز تمایل کرد.

رئیس جمهوری در آینده نزدیك قادر خواهد بود نماینده خود را با هدف تحقیق درباره اوضاع در ونزوئلا در آستانه انتخابات ریاست جمهوری که ماه نوامبر سال جاری می‌باشد به آن کشور بفرستد. آلنده از میان تماسهای شخصی قابل اعتماد خود از (لوئیس) بلزان پری تیو (فیگوروآ) رهبر حزب مترقی ونزوئلا به نام جنبش انتخابات مردمی (موریمنتو الکترو ال دل پائبلو) نام برد.

علاوه بر این رئیس جمهوری حاضر است در کسب اطلاعات درباره آرژانتین و اکوادور که اوضاع در آنها با پیچیدگیها و تناقضهایی روبه رو است همکاری کند. برژنف در پایین تقاضای آندورپوف نوشت: تأیید می‌شود.

اما، آندروپوف به طور فزاینده‌ای درباره چشم‌اندازهای بقای آلنده بدبین بود. یك روز در بهار سال ۱۹۷۳، او دیدار غیرمنتظره‌ای از مرکز FCD در یاسه‌نوو به عمل آورد. به گفته نیکلای لیونف:

او همه کسانی را که با آمریکای لاتین ارتباط داشتند احضار کرد و سؤال واحدی را در اختیار همه ما گذاشت: وضعیت شیلی را چگونه ارزیابی می کنیم؟ آیا بختی دارد یانه؟ آیا ما باید همه امکانات خود را به کار گیریم، یا هم اکنون برای خطر کردن آنها خیلی دیر است؟ بحثمان کاملاً پرمحتوا بود... ما به این نتیجه رسیدیم تدبیری که برای دادن یك وام نقدی ـ فکر می کنم درباره دادن ۳۰ میلیون دلار صحبت شد ـ اندیشیده شده بود، قادر

به نجات اوضاع در شیلی نبود. این کار مانند زدن یك وصله به یك لاستیك پاره بود. از دیدگاه کاگ‌ب، اشتباه اساسی آلنده عدم تمایل او به استفاده از زور علیه مخالفانش بود. بدون به دست گرفتن کنترل کامل ماشین حکومت، سلطه وی بر قدرت نمی‌توانست امن باشد. لیونف یادآور می‌شود «ما با آلنده در وضعی که قرار داشت احساس همدردی می‌کردیم، اما به موفقیت او اعتقاد نداشتیم.» طی چند ماه بعد، نمایندگی سانتیاگو از آنچه «نشانه‌های هشداردهنده از افزایش تنش» تلقی کرد، گزارش داد.

نخستین تلاش برای سرنگون کردن رژیم به وسیله فعالان گروه راست افراطی خیش «پاتریایی لیبراتد» که نقشه توطئه را با افسران ناراضی هنگ دوم زرهی برای ربودن آلنده در ۲۷ ژوئن ریخت، صورت گرفت. نمایندگی سانتیاگو به مرکز اطلاع داد اطلاعاتی درباره طرحهایی برای کودتا به دست آورده و به آلنده هشدار داده بود. اما موفقیت این نقشه نسبتاً کمتر از آنچه احتمالاً در مسکو برداشت شد چشمگیر بود. امنیت توطئه‌کنندگان کودتا آن‌قدر ضعیف بود که طرحهایشان درز پیدا کرد و کودتا که قرار بود بیست و هفتم صورت گیرد، لغو شد. اما در روز بیست و نهم ۳ گروه تانك و زره‌پوش جنگی با حدود ۱۰۰ نیرو پادگانهای خود را ترك کردند و رهسپار مرکز سانتیاگو شدند. این کودتا به صورت نمایش مسخره‌ای تمام شد. همان‌طور که ناتانیل دیویس نوشت: «این ستون همه چراغهای قرمز را رعایت کرد و حداقل یك تانك برای سوختگیری در یك ایستگاه پمپ بنزین توقف کرد. چشمگیرترین جنبه این کودتای ناکام، واکنش بی‌تفاوت کارگران شیلی، سنگ بنای حمایت از آلنده به آن بود. آلنده از رادیو «از مردم خواست برای دفاع از دولت او به مرکز شهر بریزند.» آنها این کار را نکردند. واقعیت بسیار مهمی که ژنرال اگوستو پینوشه یوگرات رئیس ستاد ارتش به موقع متوجه آن شد.

۱۰ هفته بعد، یك دوره مداوم بحرانهای سیاسی، اقتصادی و نظامی بود. از زمان انتخاب آلنده در سال ۱۹۷۰، پول شیلی با یك رقم حیرت‌آور ۱۰هزار درصدی ارزشش را در بازار آزاد از دست داده بود. دیوید هولدن یك گزارش را از سانتیاگو با این تیتر درشت به چاپ رساند «شیلی: راه بازار سیاه به سوسیالیسم» و خبر داد «هر کسی بتواند وقتش را در صف بنزین بگذراند به طور قانونی می‌تواند با فروش جیره روزانه خود به ۳۰ برابر

قیمت رسمی مرد ثروتمندی شود... این، برای یك خارجی، به نظر می‌رسد راه بسیار عجیبی به سوسیالیسم ـ یا هر جای دیگر بااین هدف باشد.»

آلنده در تقاضای ناموفقش از کارگران شیلی در ۲۹ ژوئیه برای دفاع از رژیم اعلام کرده بود، «اگر آن ساعت فرابرسد، مردم سلاح به دست خواهند گرفت». ـ نخستین بیانیه علنی او در مورد اینکه اگر با شورش نظامی روبه‌رو شود، گروههای شبه نظامی چپگرا را بسیج خواهد کرد. در جریان ماه اوت نیروهای مسلح به یك جستجوی به‌طور فزاینده‌ای گسترده برای یافتن انبارهای سلاح غیرقانونی دست زدند ـ همان‌طور که انتظار می‌رفت برای سلاحهایی که در دست چپگرایان بود. کاگ‌ب بعداً شکایت کرد آلنده توجه بسیار اندکی به هشدارهایش درباره یك کودتای قریب‌الوقوع کرده بود. وقتی پینوشه و یك شورای نظامی کودتای خود را در ساعات اولیه ۱۱ سپتامبر آغاز کردند. کوروالان و رهبری کمونیست که همچنین مرتب به‌وسیله کاگ‌ب در جریان امر قرار می‌گرفتند، بهتر از آلنده برای آن آماده بودند.

روزنامه حزب کمونیست آن روز صبح با تیتر درشت نوشت: «همه در پستهای جنگی خود! «کارگران شهر و روستاها برای جنگ» به منظور دفع تلاش نسنجیده ارتجاعیان که مصمم بودند دولت قانونی را سرنگون کنند احضار شدند.» در حالی که کوروالان و رهبری حزب مخفی شدند، مدیران کمونیست در کارخانه‌ها شروع به بسیج کارگران در کمربند صنعتی کردند.

اما، آلنده به قول ۶ هفته قبلش در مورد فراخواندن مردم به مسلح شدن برای دفاع از رژیمش وفا نکرد. وقتی کودتا در ۱۱ سپتامبر آغاز شد، او به جای کسب حمایت در مناطق طبقه کارگر در سانتیاگو، خود را در دفاتر ریاست جمهوری در لامونه‌دا، جایی که تنها ۵۰ تا ۶۰ نفر از افراد GAP که در کوبا آموزش دیده بودند و ۶ نفر افسر از سرویس امنیتی شیلی از آن دفاع می‌کردند، مستقر کرد. آماده نبودن آلنده برای مقابله با کودتا تا اندازه‌ای از ارجحیت او برای برنامه‌ریزی فی‌البداهه سرچشمه می‌گرفت. رژه دوبره دوست مورد اعتماد فرانسوی وی بعداً ادعا کرد: «او هرگز بیشتر از ۴۸ ساعت پیش‌تر برای چیزی برنامه‌ریزی نمی‌کرد.» اما آلنده همچنین مایل بود از خونریزی جلوگیری کند. او که مطمئن بود مقاومت مردمی به‌وسیله نیروهای پینوشه درو می‌شد، با شجاعت

تصمیم گرفت به جای هوادارانش خود را قربانی کند. کاسترو و خیلی از هواداران آلنده بعداً ادعا کردند او با گلوله نیروهای پینوشه وقتی لامونه‌دا را اشغال کردند، کشته شد. اما در حقیقت، تقریباً، مسلم به نظر می‌رسد، آلنده که با یك شکست اجتناب‌ناپذیر روبه‌رو بود در سالن استقلال لامونه‌دا روی یك کاناپه نشست، دهانه یك تفنگ خودکار (یك هدیه از طرف کاسترو) را زیر چانه‌اش گذاشت و مغز خود را متلاشی کرد.

دیوید هولدن نوشت: آلنده «بلافاصله به‌عنوان شهید جناح چپ جدید جهان غرب به مقام قدیسی رسید و به قدر تمندترین بت، پس از دوست قدیمیش، چه گوارا، تبدیل شد. عاشقان شخصیت آلنده به سرعت اصرار کاسترو را روی اینکه آلنده به جای خودکشی، بی‌رحمانه به وسیله نیروهای پینوشه کشته شده بود به‌عنوان یك باور راسخ پذیرفتند. گاردین در ۱۷ سپتامبر اعلام کرد «برای سوسیالیستهای این نسل شیلی اسپانیای ماست... این پست‌ترین فاشیسمی است که ما طی نسلها دیده‌ایم.» رژیم پینوشه در دهه ۱۹۷۰ همان قدر مورد تنفر بود که فرانکو در سالهای دهه ۱۹۳۰ مورد تنفر قرار داشت.

کا گ ب با تدابیر همه وقت خود علاوه بر تشویق تب آلنده تا آنجا که در توان داشت، یك بت ثانوی نیز در اطراف شخصیت قهرمان رهبر کمونیست لوئیس کوروالان که پس از کودتا دستگیر، و با بعضی از وزیران سابق آلنده در شرایط سختی در جزیره داسون[1] در تنگه ماژلان زندانی شده بود ساخت. کا گ ب علاوه بر تلاش برای تشویق حمایت بین‌المللی، به منظور آزاد ساختن کوروالان همچنین سعی کرد با یك حمله کماندویی که به وسیله اداره «V» اقدامهای ویژه FCD سازمان داده شد و در ۲۷ مارس سال ۱۹۷۴ به تأیید اصولی آندروپوف رسید، او و دیگر زندانیان را از جزیره داسون نجات دهد. عکسهای ماهواره‌ای از جزیره داسون گرفته شد و به وسیله اداره «V» برای ساخت یك مدل زندان مورد استفاده قرار گرفت. نقشه نجات که سرانجام ریخته شد شامل یك کشتی بزرگ باری تجاری می‌شد که قرار بود با چهار هلی کوپتر که زیر دریچه‌های آن پنهان شده بودند از تنگه ماژلان بگذرد. وقتی کشتی به ۱۵ کیلومتری جزیره داسون

---

1. Dawson

می‌رسید هلی کوپترها حامل کماندوها نگهبانان زندان را که شمارشان نسبتاً کم بود می‌کشتند، کوروالان و دیگر زندانبانان را نجات می‌دادند و به یك زیردریایی در آن نزدیکی منتقل می‌کردند. هلی کوپترها بعداً نابود و در عمق آب غرق می‌شدند، تا به این ترتیب مدرك جرمی باقی نماند که مانع ادامه سفر کشتی باری شوروی شود. اما این طرح نجات هرگز اجرا نشد. به گفته لیونف: «وقتی این طرح به رهبری ارائه شد، آنها طوری به ما نگاه کردند که گویی ما آدمهای نیمه دیوانه‌ای بودیم، و همه تلاش ما برای متقاعد کردن آنها به مطالعه بیشتر طرح بی‌حاصل بود.» نقشه‌هایی نیز برای ربودن یکی از اعضای برجسته دولت نظامی شیلی، یا یکی از نزدیکان پینوشه، که می‌توانست بعداً با کوروالان مبادله شود کشیده شد. این نقشه‌ها نیز کنار گذاشته شد و کوروالان سرانجام با ناراضی شوروی ولادیمیر باکوفسکی که به مراتب شدیدتر شکنجه شده بود مبادله شد.

برای کا گ ب، پینوشه مظهر تقریباً عالی یك جانی، نقطه درست مقابل آلنده شهید بود. پینوشه خود به نفع تبلیغاتچیهای دشمن کار می‌کرد. کتابهای مارکسیستی در حالی که او تهدید کنان از قطع «عقده شیطانی» مارکسیسم از زندگی شیلی سخن می‌گفت، در آتش سوزانده شدند. سرویس امنیت ملی (DINA) شروع کرد سخنان پینوشه را به واقعیت تبدیل کرد. رئیس آن، ژنرال مانوئل کونتره راس سه پولودا[1] از سال ۱۹۷۳ تا سال ۱۹۷۷ مستقیم به پینوشه گزارش کرد. کمیسیونهای رسمی که به وسیله دولت غیرنظامی شیلی در پایان حکومت نظامیان در سال ۱۹۹۰ تشکیل شدند مجموعاً ۳۱۹۷ مورد اعدام غیرقانونی، مرگ زیر شکنجه، و ناپدید شدن را در عصر پینوشه به سند کشیدند. از آنجایی که همه آنها نمی‌توانستند با مدرك ثابت شوند رقم واقعی بدون تردید خیلی بالاتر بود. یك گزارش دولت شیلی در سال ۲۰۰۴ نتیجه گرفت ۲۷ هزار نفر شکنجه و یا به طور غیرقانونی زندانی شده بودند.

با این حال تدابیر تمام وقت کا گ ب با موفقیت شهرت ترسناك به حق DINA را لکه‌دار کرد. عملیات TOWCAN که در ۱۰ اوت سال ۱۹۷۶ به تأیید آندروپوف رسید، به‌ویژه در شناساندن و بزرگ کردن عملیات خارجی DINA علیه تبعیدیهای چپگرای

1. Manuel Contreras Sepulveda

شیلی موفق بود. DINA مطمئناً در قتل اورلاندولته ریه وزیر خارجه سابق آلنده که در سال ۱۹۷۶ با یك بمب درخودرواش در ایالات متحده کشته شد همکاری داشت، و ممکن است همچنین در قتل دیگر هواداران سابق آلنده که در تبعید زندگی می کردند نیز مداخله داشته است. عملیات TOWCAN به این ترتیب پایه‌ای منطقی برای عملیات واقعی DINA داشت.

جاعلان سرویس ۸ در عملیات TOUCAN بر پایه یك نامه جعلی از کونتره‌راس به پینوشه مورخ ۱۶ سپتامبر سال ۱۹۷۵ که به هزینه گسترش عملیات خارجیDINA و در درجه اول طرحهای «بی‌اثر کردن» (قتل) مخالفان رژیم پینوشه در مکزیك آرژانتین، کاستاریکا، ایالات متحده، فرانسه و ایتالیا اشاره داشت، اسناد اصلی DINA را که در اختیار داشتند به امضای مدیران با دقت جعل کردند. این نامه به‌عنوان نامه واقعی از سوی بعضی روزنامه‌های مهم و رادیو و تلویزیونهای اروپای غربی و همچنین آمریکا پذیرفته شد. اظهارنظر رسانه‌های غربی که موجب شادی زیاد در مرکز شد، احتمالاً بیشتر بر پایه حدسیات از پیوندهای میان DINA و سیا استوار بود.

جك اندرسون روزنامه نگار برجسته آمریکایی به نقل قول از سند جعل شده، ادعا کرد DINA آزادانه با آگاهی کامل سیا در ایالات متحده فعالیت می کند. او گزارش داد، کمیته امور خارجی سنا داشت دربارهٔ فعالیتهای DINA تحقیق می کرد.

دولت نظامی پینوشه بارها خیلی بیشتر از سایر رژیمهایی که صاحب حتی سابقه وحشتناك تری در نقض حقوق بشر بودند از سوی رسانه‌های غربی نکوهش شد. تدابیر تمام وقت کا گ ب احتمالاً سزاوار مقداری تحسین است. در حالی که عملیات TOUCAN در اوج موفقیت خود بود، پل پوت و خمر سرخ در قلب حکومت ترروری در کامبوج قرار داشتند که ۱/۵ میلیون از ۷/۵ میلیون جمعیت کامبوج را ظرف تنها ۳ سال کشت. با این حال نیویورك تایمز در سال ۱۹۷۶، ۶۶ مقاله درباره نقض حقوق بشر در شیلی در مقایسه با تنها چهار مقاله درباره کامبوج چاپ کرد. دشواری به دست آوردن اطلاعات از کامبوج نمی تواند اصلاً توجیه مناسبی برای این تفاوت غیرعادی باشد.

۵

اولویتهای اطلاعاتی پس از آلنده

در فوریه سال ۱۹۷۴ دفتر سیاسی آنچه را نخستین بررسی کلی از سیاست آمریکای لاتینش پس از کودتای شیلی به نظر می‌آمد، انجام داد. این بررسی ۳ هدف را به‌عنوان هدفهای اصلی سیاست شوروی مشخص کرد: «گسترش و تقویت منظم موقعیت USSR در قاره؛ حمایت از عناصر قدیمی مترقی ضدآمریکایی که برای استقلال سیاسی و اقتصادی مبارزه می‌کردند؛ ومخالفت فعال با رخنه چین». جالب آنکه، هیچ اشاره‌ای به تشویق جنبشهای انقلابی در آمریکای لاتین، با هر گونه چشم‌انداز جدیدی خارج از کوبا، از یك دولت جدید به رهبری مارکسیستها براساس الگوی آلنده در آن نبود. اولویتهای اصلی کاگ‌ب عبارت بودند از افشای طرحهای ایالات‌متحده و متحدانش برضد نیروهای مترقی میهن‌پرست و USSR، پوشش کامل و به موقع اطلاعاتی آمریکای لاتین (از جمله آنچه مرکز نقطه‌های سفید (خالی) در کشورهایی که با اتحاد شوروی روابط دیپلماتیك نداشتند خواند)، گسترش شمار تماسهای محرمانه در رژیمهای آمریکای لاتین بدون توسل به فرآیند خطرناك استخدام مأمور و حفظ تماس پنهانی با نوزده حزب کمونیست، که دوسوم آنها هنوز غیرقانونی یا نیمه غیرقانونی بودند.

۵ هدف اصلی برای عملیات کاگ‌ب که در سال ۱۹۷۴ معرفی شدند عبارت

از کوبا، آرژانتین، پرو، برزیل و مکزیك بودند. جالب آنکه نه نیکاراگوا، نه شیلی دیگر یك هدف اولی شمرده نمی‌شدند، چشم‌اندازهای یك انقلاب ساندینیستی در نیکاراگوا دیگر در مرکز جدی گرفته نمی‌شد. در شیلی نیز کنترل محکمی که به‌وسیله رژیم نظامی پینوشه برقرار شده بود به نظر می‌رسید امید به هرگونه تجربه دیگری را از «سوسیالیسم با شراب قرمز» در آینده قابل پیش‌بینی از بین می‌برد.

کوبا به‌عنوان تنها رژیم مارکسیستی باقیمانده در آمریکای لاتین پس از سرنگونی رژیم آلنده، به‌روشنی مکان اول را در رده‌بندی اولویتهای کاگ‌ب داشت. از دیدگان کاگ‌ب و دفتر سیاسی: «کوبا داشت نقش مهمی به عنوان یك مدافع اندیشه‌های سوسیالیست برعهده می گرفت. و جهتگیری مجدد فیدل کاسترو در مسائل مهم سیاسی (انکار سیاست صدور انقلاب، قبول یك شکل واحد از سوسیالیسم برپایه دکترین مارکسیست ـ لنینیست) بسیار مهم بود.»

در بیست وچهارمین کنگره CPUS که در سال ۱۹۷۱ در کاخ بزرگ کرملین برگزار شد، فیدل کاسترو بیش از هر نماینده احزاب برادر دیگر با تشویق روبه‌رو شده بود ـ اگرچه به طور خصوصی با خشم و ناراحتی شدید بعضی از آنها. برای بسیاری از دیوانسالاران حزبی خارجی با لباسهای کاری مرتب‌شان باید خیلی غیرمنصفانه به نظر آمده بود، که پس از سالها که هیچ گاه از خط مسکو منحرف نشده بودند، می‌بایست شور و حرارت کمتری را از کاستروی متظاهر که اخیراً هم در تجدید نظرطلبی شتك زده بود، برانگیزند.

محبوبیت کاسترو در مسکو تا اندازه‌ای از این واقعیت ناشی می‌شد که او خود را به‌عنوان معتقدترین هوادار اتحاد شوروی در جهان‌سوم مطرح کرده بود. او ستاره چهارمین کنفرانس جنبش غیرمتعهد که در سال ۱۹۷۳ در الجزایر تشکیل شد بودو با چنان بلاغتی از شوروی دفاع کرد که هیچ سخنگوی شوروی نمی‌توانست این کار را بکند. الجزیره، کشور میزبان، از سیاست سنتی عدم تعهد در مورد فاصله برابر بین شرق و غرب حمایت و استدلال کرد که دو امپریالیسم وجود داشت: یکی کاپیتالیسم و دیگری کمونیست. اما کاسترو اصرار کرد کشورهای بلوك شوروی متحدان طبیعی و لازم غیرمتعهدها بودند.

چگونه اتحاد شوروی می تواند امپریالیست خوانده شود؟ شرکتهای انحصارطلب اش کجا هستند؟ کجاست مشارکتش در شرکتهای چندملیتی؟ کدام کارخانه‌ها، معادن، میدانهای نفتی را در جهان توسعه نیافته مالك است؟ کدام کارگر در هیچ یك از کشورهای آسیا، آفریقا یا آمریکای لاتین با سرمایه شوروی استثمار شده‌اند؟... تنها اتحاد نزدیك میان همه نیروهای مترقی جهان به ما قدرت می‌دهد تا بر نیروهای هنوز قدرتمند امپریالیسم، استعمار، استعمار نو ونژادپرست فایق آییم و به یك مبارزه موفقیت آمیز برای آرمانهای صلح و عدالت همه مردم جهان دست بزنیم.

نمایندگان حداقل تااندازه‌ای متقاعد شدند، کنفرانس دیدگاههای میزبانان الجزایری را رد کرد، به شوروی برچسب امپریالیسم نزد و «امپریالیسم متجاوز» غرب را به‌عنوان «بزرگ‌ترین مانع درراه رهایی و پیشرفت کشورهای در حال توسعه» محکوم کرد.

کوبا علاوه بر اینکه ثابت کرد یك هوادار رسا برای آرمان شوروی در صحنه بین‌المللی است، یك متحد مهم اطلاعاتی نیز بود. مرکز آنچه را «یك روابط کاری خوب» تلقی می کرد باخوزه‌مندز کومینچس رئیس DGI برقرار کرد. اگر نگوییم زودتر ازسال ۱۹۷۳ مندز کومینچس دیگر مرتب در کنفرانس رؤسای اطلاعاتی بلوك شوروی شرکت می کرد. در آن زمان ۷۸ افسر اطلاعاتی کوبا در مدارس آموزش کاگ‌ب بودند. تجهیزات فنی که مرکز ارزش آنها را ۲ میلیون روبل برآورد کرد به طور رایگان به DGI داده شد. نمایندگی رابط کاگ‌ب در هاوانا دارای کارشناس در همه «خطوط» عملیات اطلاعاتی بود که «به کوباییها در برنامه‌ریزی کارشان» کمك می کردند. پس از اخراج دسته‌جمعی افسران اطلاعاتی شوروی از لندن در سال ۱۹۷۱، نمایندگی لندن DGI اداره بعضی عملیات کاگ‌ب را در بریتانیا برعهده گرفت. و شاید هم قبل ازسال ۱۹۷۳ کاگ‌ب علاوه بر هاوانا، در ۶ پایتخت خارجی «تماس عملیاتی» با DGI داشت. در طول دهه ۱۹۷۰، کاگ‌ب استفاده فزاینده‌ای از کمك DGIدر عملیات علیه دشمن اصلی در داخل و خارج ازایالات‌متحده به عمل آورد. به طور مثال، در سال ۱۹۷۶، کاگ‌ب و DGI با «بهره‌برداری مشترك» از هدفها در مؤسسه امنیت ملی، پنتاگون و پایگاههای نظامی ایالت‌متحده در آمریکای لاتین و اسپانیا موافقت کرد. برداشت این بود که DGI به‌ویژه

در بهره‌برداری از اسپانیاییها و سیاهان مفید بود. دو منطقه از پنج «منطقه استعدادیابی» که در سال ۱۹۷۶ به‌وسیله کاگ‌ب انتخاب شدند کارکنان رمزشان آفریقایی ـ آمریکایی بودند.

DGI در سالهای دهه ۱۹۷۰ در آمریکای لاتین نمایندگیهای قانونی کمتری نسبت به کاگ‌ب داشت که دلیل اصلی آن این بود که شمار کشورهایی که با کوبا روابط دیپلماتیك داشتند کمتر بود. در سال ۷۷ ـ ۱۹۷۶ به نظر می‌رسد نمایندگیهای DGI تنها در اکوادور، گویان، جامائیکا، مکزیك، پاناما، پرو و ونزوئلا قرار داشتند. با اینکه یادداشتهای میتروخین تنها اطلاعات پراکنده‌ای به ما می‌دهد. این طور به نظر می‌رسد DGI از راههای مختلف به عملیات کاگ‌ب کمك کرده باشد.

در سال ۱۹۷۷ DGI به دفتر رابط کاگ‌ب در هاوانا اطلاع داد که یك عده مأمور در «موقعیتهای رسمی بالا» از جمله وزارت کشور و نیروهای مسلح در مکزیك دارد و پیشنهاد کرد آنها به طور مشترك اداره شوند. یادداشتهای میتروخین اشاره نمی‌کند این پیشنهاد پذیرفته شد یا نه.

مرکز به نظر می‌رسد به خوبی از حتی محرمانه‌ترین جنبه‌های فعالیت DGI ـ عملیات غیرقانونی ـ مطلع بوده است. در اوایل دهه ۱۹۷۰ DGI حدود ۴۵ غیرقانونی داشت که همه آنها دوره یکساله آموزشی کاگ‌ب را در مسکو دیدند. بعضی از غیرقانونیهای کاگ‌ب با اوراق شناسایی ساختگی آمریکای لاتینی به کوبا فرستاده شدند تا مهارتهای خود را در زبان تکمیل کنند و خود را با زندگی در یك محیط آمریکای لاتین پیش از آنکه به مقصد نهایی‌شان فرستاده شوند عادت دهند. در سال ۱۹۷۶ یك هیأت بلندپایه کاگ‌ب از جمله وادیم الکسیوویچ کریچینکو و ماریوس آراموویچ یوزباشیان رئیس و معاون اداره غیرقانونیهای FCD برای گفتگو با همتایانشان در DGI درباره همکاری به هاوانا رفتند. توافق درباره آموزش مشترك چند غیرقانونی آمریکای لاتینی برای استقرار علیه هدفهای ایالات‌متحده‌ای آمریکای لاتینی، اسپانیایی و مائوئیست حاصل شد. DGI موافقت کرد کاگ‌ب می‌تواند از سیستم مخابرات رادیویی‌اش برای فرستادن پیام به غیرقانونیها که در ایالات متحده و آمریکای لاتین فعالیت می‌کردند، استفاده کند. رئیس اداره غیرقانونیهای DGI در جریان یك سفر به مسکو در سال بعد که

در پاسخ به سفر هیأت شوروی صورت گرفت، موافقت کرد دو یاسه غیرقانونی برای کاگ‌ب استخدام کند.

کوبا همچنین یکی از مهم‌ترین پایگاهها برای عملیات SIGINT کاگ‌ب، در درجه اول علیه هدفهای ایالات متحده بود. پرونده کاگ‌ب درباره هزینه‌های پستهاي ردیابی در نمایندگیهای کاگ ب در اطراف جهان نشان می‌دهد پست هاوانا (با نام رمز TERMIT - S) سومین بودجه بزرگ را داشته است، تنها پستهای واشنگتن و نیویورك خرج‌شان بیشتر بود. یك پست حتی بزرگتر ردیابی، آن نیز علیه ایالات متحده هدفگیری شده، در پایگاه بزرگ SIGINT قرار داشت که در دهه ۱۹۶۰ به‌وسیله GRU در لوروس کوبا برای زیرنظر داشتن پیامهای نیروی دریایی و سایر برنامه‌های موج بلند ایجاد شده بود. در ۲۵ آوریل سال ۱۹۷۵ یك بخشنامه سری دولت شوروی (شماره ۱۱۵ ـ ۳۴۲) ایجاد یك ایستگاه جدید SIGINT کاگ ب را (با نام رمز TERMIT - P) در داخل پایگاه لوروس اجازه داد که در دسامبر سال ۱۹۷۶ شروع به فعالیت کرد.

TERMIT - P که به‌وسیله اداره شانزدهم اداره می‌شد، یك آنتن بشقابی ۱۲ متری ثابت و یك آنتن بشقابی هفت متری سیار داشت که روی یك کامیون مخفی شده کار گذاشته شده بود که به آن اجازه می‌دادند پیامهای ریز موج «ارسالی» از ماهواره‌های ارتباطی ایالات متحده یا انتقالی بین برجهای ریزموج را ردیابی کنند.

کاگ ب علاوه بر همکاری نزدیك با DGI در عملیات اطلاعاتی مختلف، یك نمایندگی اعلام نشده در هاوانا نگاهداری می کرد که رژیم کاسترو و حالت مردمش را از نزدیك زیر نظر داشت: این نمایندگی در سال ۱۹۷۴، ۲۰۵ گزارش با تلگرام و ۶۴ گزارش با پیك دیپلماتیك فرستاد. منابع آن شامل ۶۳ مأمور و ۶۷ کارمند از میان جامعه بزرگ شوروی می‌شدند. جنبه‌ای از دستگاه اطلاعاتی کوبا که بیشتر از همه موجب نگرانی نمایندگی هاوانا شد، امنیت داخلی آن بود. سرویس نظارت داخلی کوبا اگرچه در معیارهای غربی بی رحم بود اما از نظر مرکز یك سرویس به‌طور غیرقابل قبولی ضعیف به‌شمار می آمد. این اداره که مسئول مبارزه با خرابکاری عقیدتی بود در مجموع تنها ۱۸۰ نفر پرسنل داشت که بسیاری از آنها ـ از نظر کاگ ب ـ صلاحیت لازم را نداشتند.

طبق یك گزارش نمایندگی هاوانا در سال ۱۹۷۶، یك افسر ضدخرابکاری کوبا از چهارده عضو یك ارکستر کوبایی پنج تن را صرفاً برای اینکه اگر ارکستر به سفری به خارج رفت استخدام کرده بود. مرکز، به‌ویژه از این واقعیت ناراحت بود که نتوانست DGI را متقاعد سازد دلمشغولی‌اش را با «خرابکاری» صهیونیست با آنها تقسیم کند.

دفتر رابط کاگ ب توجه DGI را به حضور ۱۷ سازمان صهیونیستی در کوبا جلب کرد امابه مرکز شکایت کرد هیچ اقدامی علیه هیچ یك از آنها صورت نگرفته بود.

با معیارهای شوروی، اداره نظارت کوبا همچنین با کمبود نیروی انسانی جدی روبه‌رو بود. نمایندگی کاگ‌ب حساب کرد این اداره با یك مجموع ۲۷۸ کارمند در هاوانا و ۱۱۲ در ایالتها در سال ۱۹۷۶، تنها می‌توانست حدود ۱۲ گروه نظارت مرکب از ۹ یا ۱۰ نفر در هر روز مستقر کند. به علت مسأله دونوبتی بودن کارمندان، معنای آن این بود که آنها می‌توانستند تنها از ۶ هدف متحرك مراقبت تمام‌وقت به عمل آورند. کاگ‌ب همچنین از سطح استراق سمع و باز کردن نامه‌های کوبا راضی نبود. ۲۶۰ نفر استخدام شده بودند که مکالمات تلفنی را زیر نظر داشته باشند و با دستگاههای استراق سمع به‌تنهایی به حدود ۹۰۰ مکالمه تلفن بین‌المللی در روز گوش دهند. سانسور کوبا حدود ۸۰۰ آدرس را تمام‌وقت زیرنظر داشت و ۳۰۰ تا ۴۰۰ نامه خارجی را در یك روز ترجمه می‌کرد.

نگرانی مرکز از شکست کوبا در باز آفرینی سیستمهای خود که به کارمند زیاد نیاز داشتند برای نظارت و تعقیب وسواس گونه بی اهمیت‌ترین اشکال خرابکاری عقیدتی در ماههای پیش از سفر برژنف به کوبا در اوایل سال ۱۹۷۴ بیش از همیشه مشهود بود. نمایندگی هاوانا همچنین از آنچه به اعتقاد او رفتار ملایم با زندانیان سیاسی کوبایی بود، نگران بود. بسیاری از ۸ هزار نفری که به جرم فعالیت ضدانقلاب محکوم شده بودند گفته می‌شد اجازه داشتند ماهی یك بار و در تعطیلات عمومی به خانه بروند. نگرانی خاص به‌ویژه از این واقعیت سرچشمه می‌گرفت که بعضی از این ضدانقلابیون که قبلاً اظهاراتی علیه شوروی کرده بودند با توجه به این رفتار نسبتاً ملایم ممکن بود در جریان سفر برژنف در خیابانها باشند.

اما، هیچ ناراضی‌ای مراسم استقبال ترتیب داده شده از سوی حکومت را برای

رهبر مغرور و فرتوت شوروی در میدان انقلاب هاوانا به‌وسیله جمعیتی که شمارش به‌طور رسمی بیش از یك میلیون نفر برآورد شد، مختل نکرد. سخنان خود کاسترو در مراسم استقبال چاپلوسی شعارگونه را به حداعلای خود رساند. او اعلام کرد «هیچ میهمان خارجی‌دیگری در کوبا هرگز مانند رفیق برژنف به‌وسیله مردم ما با چنین شادی و شور و حرارتی‌مورد استقبال قرار نگرفته است.» کاسترو سخنان پر از اشتباه خود برژنف را به عنوان «بیانات مهم سیاسی حائز اهمیت فراوانی برای همه جهان» ستود:

باید به خاطر داشت که ما اهمیت فراوانی برای تاریخ خود اتحاد شوروی و نقشی که CPSU ایفا کرده است قائلیم. من به هر دو نقش USSR در شکل‌گیری تاریخ بشریت و نقشی که USSR و CPSR در خدمت آرمان همبستگی با کوبا ایفا کرده است اشاره می‌کنم... برای ما رفیق برژنف ـ برجسته‌ترین رهبر شوروی ـ همان‌طور که باید تجسم انسانی کل سیاست USSR و GPSU است. و به این دلیل بود که مردم ما مشتاقانه منتظر ورود او، و خواهان ابراز احساسات دوستی و احترام و سپاس عمیق خود بودند.

اما، کاسترو الزامی احساس نکرد که همین چاپلوسی را در مورد رهبران دیگر بلوك شوروی نشان دهد. کاگ‌ب گزارش داد دیدار اریش هونه‌کر رهبر آلمان شرقی از کوبا اندکی بعد از سفر برژنف بسیار بد برگزار شد. در دیدارهای خصوصی، کاسترو آلمان شرقی و دیگر «کشورهای‌سوسیالیست» را متهم کرد کاری برای کمك به کوبا نمی‌کنند و با خودداری از پرداخت یك قیمت منصفانه برای شکر آن به نفع خود و زیان کوبا سودجویی می‌کنند. گفته شد هونه‌کر، «با خشم و رفتاری تند» به او پاسخ داده بود. او به کارکنانش گفته بود «اگر من می‌دانستم کاسترو با چنین رفتاری‌به دیدار ما واکنش نشان می‌دهد، اصلاً نمی‌آمدم.» هوا در فرودگاه هاوانا هنگام عزیمت هونه‌کر گفته شد «بسیار سرد» بود. همراهان او به هنگام پرواز بازگشت به وطن ـ طبق گزارش کاگ‌ب ـ از بیم آنکه مبادا خبر دعوای او با کاسترو به غرب درز پیدا کند. سعی کردند او را آرام کنند. اما، در پشت صحنه، مناقشه ادامه یافت.

در سال ۱۹۷۷، یوهان مونزل افسر رابط وزارت امنیت دولتی آلمان شرقی (استاسی) در هاوانا، به یکی از همتایانش در کاگ‌ب گفت رهبری کوبا کاری برای حل

مشکلات اقتصادیش انجام نمی‌دهد و صرفاً انتظار دارد دیگر کشورهای سوسیالیست آنها را به نام «بین‌الملل گرایی پرولتاریا» حل کنند. DGI همزمان به کاگ ب شکایت کرد افسران استاسی بیشتر سعی داشتند به آنها اندرز بدهند تا مانند همکار با آنها رفتار کنند.

اما، مسکو دعواهای خصوصی کوبا را با بعضی اعضای عضو پیمان ورشو در اواسط دهه ۱۹۷۰، خیلی کم‌اهمیت‌تر از کمك علنی او به استقرار رژیمهای‌مارکسیست جدید در آفریقا تلقی کرد. FCD در گزارشی به آندروپوف در سال ۱۹۷۶ اعلام کرد «آفریقا به صحنه‌ای جدید در یك مبارزه جهانی‌میان دو نظام (کمونیسم و کاپیتالیسم) برای سالهای طولانی که در پیش است تبدیل شده است.» کمك کوبا در این مبارزه از اهمیت زیاد برخوردار بود. فروپاشی تقریباً هم‌زمان امپراتوری‌پرتغال و سرنگونی هایله سلاسی امپراتور اتیوپی، رژیمهای‌مارکسیست خود خوانده‌ای را در آنگولا، موزامبیك و اتیوپی به قدرت رساند. در آنگولا، ثروتمندترین مستعمره پرتغال، پایان حکومت پرتغالیها در سال ۱۹۷۵ با یك جنگ تمام‌عیار خانگی که در آن جنبش مارکسیست خلق برای آزادی آنگولا (مپلا) درمقابل جبهه ملی آزادی‌بخش آنگولا (فنلا) و اتحادیه ملی برای آزادی آنگولا (یونیتا) قرار گرفت دنبال شد. اگرچه حمایت در سطح پایین شوروی از مپلا، به رهبری آگوستینو نتو یك دهه پیش‌تر آغاز شده بود، اما عامل سرنوشت‌ساز در این مبارزه قدرت ورود نیروهای کوبایی بود که در پاییز سال ۱۹۷۵ آغاز شد. کاسترو که از کاهش چشم‌اندازها برای انقلاب در آمریکای لاتین سرخورده بود، به آنگولا به عنوان فرصتی برای هردو، هم‌نشان دادن خود به عنوان یك رهبر انقلابی‌بزرگ در صحنه جهانی و هم احیای شور و حرارت انقلابی در حال فروکش کردن کشورش نگاه می کرد.

به گفته دوست کاسترو، گابریل گارسیا مارکز نویسنده کلمبیایی: او شخصاً کماندوهای گردان نیروهای ویژه را که بانخستین پرواز آنجا را ترك کردند انتخاب کرد و خود آنها را با جیپ ساخت شوروی‌اش به پای پلکان هواپیما برد. نقطه‌ای در روی نقشه آنگولا نبود که او به خاطر نسپرده بود. تمرکز او روی جنگ، آن‌قدر شدید و دقیق بود که می توانست از زبان هر شخصی درباره آنگولا، گویی در کوبا بود سخنی نقل کند، و طوری

از شهرها، عادات و مردم آنگولا صحبت می کرد گویی همه عمرش را در آنجا زندگی کرده بود.

اگر چه ابتکار مداخله در آنگولا از کوبا بود، اما از اکتبر سال ۱۹۷۵ با حرارت از سوی مسکو تشویق شد. طی سه ماه بعد، فرماندهی کل شوروی ترتیب انتقال بیش از ۱۲ هزار نیروی کوبایی را از طریق دریا و هوا، به علاوه تأمین ابزار نظامی پیشرفته برای آنها را داد. مسکو از تمایل کاسترو به احترام گذاشتن به تقدم سیاسی‌اش در آنگولا خوشحال بود. جی‌ای زوروف[1] کاردار شوروی در لواندا در مارس سال ۱۹۷۶ گزارش داد «هماهنگی نزدیك (شوروی و کوبا) در آنگولا در جریان جنگ نتایج بسیار مثبتی داشته است.» سفارت لواندا شور و حرارت زیاد خود را با پخش مقدار عظیمی از پوسترهای تبلیغاتی شوروی نشان داد تا آنجا که در تابستان تصاویر لنینش تمام شد و یك محموله هوایی دیگر تقاضا کرد.

مرکز همچنین از سطح همکاری اطلاعاتی کوبا خوشحال بود. کاسترو رئیس DGI مندز کومینچس را فرستاد تا شخصاً مسئولیت عملیات اطلاعاتی را در آنگولا، که طبق پرونده‌های کاگ‌ب او در آنجا مرتب «اطلاعات سیاسی و عملیاتی با ارزشی تهیه می کرد» برعهده گیرد. ولادیمیر کرایچکوف رئیس FCD موافقت آندروپوف را برای ارسال مرتب بسته‌های غذایی از مسکو که مرکز ارزش هر بسته را ۵۰۰ روبل برآورد کرده بود برای مندز کومینچس به منظور تشویق او به ادامه همکاری گرفت. پدرو پاپوپرز کفیل ریاست DGI در هاوانا در غیبت مندز کومینچس، نیز اطلاعاتی درباره آفریقا و آمریکای لاتین ارائه داد و هدیه‌ای به ارزش ۳۵۰ روبل با هدف «تحکیم روابط محرمانه» جایزه گرفت. از جمله عملیاتی که DGI در آنگولا برای کمك به کاگ‌ب انجام داد یك رخنه در سفارت برزیل به منظور کسب اطلاعاتی درباره سیستم رمز آن بود. یك کارشناس فنی از اداره شانزدهم (SIGINT) کاگ‌ب با تجهیزاتش که به یك مأمور DGI اجازه داد از سیم کشی ماشین رمز ۸۰۳ـ TS ساخت سوئیس سفارت عکسبرداری کند از مسکو به آنگولا پرواز کرد. کاگ‌ب مرتب سپاس و قدردانی خود را به وزیر کشور کوبا

---

1. Zverev

(سرجیو دل واله)[1] که مسئول DGI بود، برای اینکه در جریان مسائل مهم سیاسی و اطلاعاتی قرارش می‌داد ابراز داشت. او در جریان یك سفر به مسکو در سال ۱۹۷۵ هدیه‌ای به ارزش ۱۶۰ روبل از ویکتور چربویکوف نایب رئیس (و رئیس آینده) کاگ‌ب دریافت کرد. در جریان یك سفر دیگر به مسکو در ژانویه سال ۱۹۷۷، آندروپوف با اهدای هدیه‌ای به ارزش ۶۰۰ روبل توسط کویچکوف به دل واله در ازای اطلاعات و برای تحکیم روابط موافقت کرد. روابط دل واله با افسران کاگ‌ب آن قدر نزدیك شد که او حاضر بود گاهی با آنها درباره جنون عظمت کاسترو به عنوان یك رهبر بزرگ انقلابی جهان درددل بکند.

همکاری شوروی و کوبا در آنگولا در اواخر سال ۱۹۷۷ در حمایت از شورای حاکم نظامی تا حدی مارکسیست به ریاست ژنرال منگیستوهایله ماریام در جنگش با سومالی به اتیوپی گسترش یافت. در جریان زمستان ۷۸ـ۱۹۷۷ هواپیماهای نظامی شوروی علاوه بر مقادیر زیادی سلاح، ۱۷ هزار نیروی کوبایی را به آدیس آبابا منتقل کردند. نیروهای کوبایی از نزدیك با کارشناسان نظامی شوروی برای هماهنگ ساختن نقل و انتقال نیروها و تاکتیکهای نظامی همکاری کردند. حضور آنها در اتیوپی ابتدا مخفی نگاهداشته شد، اما در ۱۵ مارس سال ۱۹۷۸ کاسترو علناً به آن اعتراف کرد. او اعلام کرد «رزمندگان بین‌الملل گرای کوبایی کارآیی خارق‌العاده و توانایی رزمی شکوهمند خود را آشکار ساختند. این واقعاً قابل تحسین بود که می‌دیدیم چه تعداد پسران مردم ما می‌توانند به سرزمینی دوردست بروند و در آنجا طوری بجنگند که گویی در کشور خودشان می‌جنگند.» در مسکو و هاوانا، مداخله نظامی کوبا و شکست قاطع نیروهای سومالی به عنوان یك پیروزی بین‌الملل گرای پرولتاریا جشن گرفته شد. یك گزارش مشترك وزارت خارجه و اداره بین‌الملل کمیته مرکزی در ماه آوریل با رضایت توجه داد: «اتحاد شوروی و کوبا با هدف هماهنگ کردن اقدامهایشان در حمایت از انقلاب اتیوپی مرتب با هم در تماس هستند.»

سطح همکاری اطلاعاتی و نظامی کوبا در اواسط و اواخر دهه ۱۹۷۰ در حد

---

1. Sergio del valle

انتظارات مرکز و دفتر سیاسی به هنگام بازنگری خط مشی سیاسی‌شان در سال ۱۹۷۴ شاید هم بیشتر از آن بود. یك هیأت کاگ‌ب به ریاست وادیم پتروویچ پیروژکوف نایب رئیس کاگ‌ب در جریان سفر به کوبا در سال ۱۹۷۸ چند هفت‌تیر PSM با گلوله به فیدل و رائول کاسترو هدیه داد. رائول همچنین یك سرویس غذاخوری و بسته غذایی به ارزش ۴۵۰ روبل دریافت کرد. برعکس، عملیات کاگ‌ب در چهار هدف دیگر دارای اولویت در آمریکای لاتین، توافق شده در سال ۱۹۷۴ ـ آرژانتین، پرو، مکزیك و برزیل ـ آن طور که مرکز امید داشت موفق نبود.

در روزهای اولیه پس از کودتای پینوشه در شیلی، هدف اصلی که به‌وسیله کاگ‌ب برای گسترش نفوذ شوروی در آمریکای جنوبی معرفی شد آرژانتین بود. دوازده روز پس از مرگ آلنده، خوان دومینگوپرون به ریاست جمهوری انتخاب شد. زن سوم پرون، ماریا استلا (ایزابل) مارتینز، یك رابط مخفی کاگ‌ب معاون رئیس جمهوری‌شد. ملی‌گرایی پرونیست که زمانی یك «پدیده فاشیستی» در مسکو تلقی می‌شد، اینك به‌خوبی با استراتژی کاگ‌ب برای ضربه زدن به برتری‌طلبی ایالات متحده در آمریکای‌لاتین با بهره‌برداری از رهبران ضدآمریکایی جور در آمد.

پرون که ابتدا در سال ۱۹۴۶ به ریاست جمهوری آرژانتین انتخاب شده بود پس از یك کودتای نظامی در سال ۱۹۵۵ مجبور شده بود به تبعید به اسپانیا برود و معشوقه زیر سن قانونی‌اش به یك کانون اصلاح و تربیت فرستاده شده بود. ۱۸ سال بعد، بخت سیاسی او با پیروزی یك پرونیست، هکتور خوزه کامپورا در انتخابات مه سال ۱۹۷۳ احیا شد. تنها سران کشورهای خارجی که در مراسم سوگند خوردن کامپورا که از سوی بیشتر رهبران سیاسی دیگر تحریم شده بود حضور یافتند، رئیس جمهوری‌مارکسیست آمریکای لاتین (سالوادور آلنده) از شیلی و اسوالدو دورتیکوس از کوبا بودند. کامپورا ظرف چند روز با کوبا، آلمان شرقی و کره شمالی‌روابط دیپلماتیك برقرار کرد. او همچنین به سرعت برای قانونی کردن حزب قبلاً غیرقانونی کمونیست آرژانتین (CPA) اقدام کرد. مرکز با آگاهی به اینکه کامپورا انتخاب شده بود تا در درجه اول راه‌را برای خود پرون هموار سازد، ازبرژنف اجازه گرفت از طریق معاون پرونیست که به عنوان یك رابط مخفی به‌وسیله نمایندگی بوئنوس آیرس استخدام شده بود به پرون در حالی که هنوز در

تبعید در اسپانیا به سر می‌برد نزدیك شود، به نظراتش درباره سیاستش در قبال اتحاد شوروی پی ببرد و «تماسهای غیررسمی‌را با نماینده‌های شوروی» وقتی رئیس جمهوری شد به او پیشنهاد کند، با آنکه به پرون گفته نشد «نماینده‌های شوروی قرار بود افسران کاگ‌ب باشند.» ایزابل پرون تماس مستقیم‌تری ازسوی کاگ‌ب دریافت کرد. ولادیمیر کنستانتنونویچ تولستیکوف (نام رمز LOMOV) که در سال ۱۹۷۱ به عنوان رئیس اداره دوم (آمریکای لاتین) جانشین لئونف شده بود، ظاهراً با تظاهر به اینکه نماینده یك مؤسسه صادرات فیلم شوروی است و مقداری‌هدیه با خود آورده است، برای برقراری تماس شخصی با وی به اسپانیا سفر کرد.

در ۱۳ ژوئیه، کامپورا از ریاست جمهوری‌استعفا کرد تاپرون بتواند به عنوان نامزد در انتخابات جدید ریاست جمهوری در ماه سپتامبر شرکت کند. CPA فوراً یك اتحاد انتخاباتی را به او پیشنهاد کرد. اگرچه پرون این پیشنهاد را رد و مارکسیستها را از جنبش پرونیست اخراج کرد، اما به هر حال از حمایت کمونیستها در جریان مبارزه برخوردار شد. مراسم سوگند او در ماه اکتبر با حضور یك هیأت شوروی شامل تولستیکوف که با نام مستعار سرگئی‌سرگیوویچ کنستانینوف سفر کرد، برگزار شد. تولستیکوف به جای اینکه با تماس مستقیم با ایزابل پرون معاون رئیس جمهوری توجه را به خود جلب کند، از طریق یك رهبر تبعیدی شیلی در آرژانتین، به نام ژنرال کارلوس پراتس گونزالز فرمانده کل سابق ارتش شیلی که آلنده یك سال پیش از کودتا او را به سمت وزیر کشور منصوب کرده بود با او به طور غیرمستقیم تماس گرفت. پراتس ۱۰ هزار دلار از صندوق اختصاصی کمیته مرکزی برای «کار با جنبش مقاومت و جامعه مهاجر شیلی» پس ازسرنگونی رژیم آلنده دریافت کرده بود. پراتس به درخواست تولستیکوف ملاقاتهایشان را در اسپانیا و هدایایی را که ایزابل از تولستیکوف دریافت کرده بود به وی یادآور شد و از وی خواست ملاقاتی را میان تولستیکوف و شوهرش پس از اینکه بقیه هیأت شوروی عزیمت کردند ترتیب دهد. تولستیکوف خود را به عنوان افسر کاگ‌ب معرفی نکرد. به جای آن او خود را به عنوان یك کارشناس ارشد آمریکای‌لاتین در وزارت خارجه که می توانست از آن‌پس یك مجرای مستقیم برای تماس با رهبری‌شوروی باشد جا زد. ایزابل پرون ترتیبی داد تا تولستیکوف در ساعت ۹ صبح

روز ۲۱ اکتبر به‌وسیله رئیس جمهوری در اقامتگاهش به حضور پذیرفته شود.

کاگ‌ب هیچ خیال نداشت خوان پرون را به یك آلنده آرژانتین تبدیل کند. اما ملاقات مخفی او با تولستیکوف توانایی‌او را به عنوان یك متحد علیه دشمن اصلی مورد تأیید قرارداد. پرون «سیاست تجاوزکارانه اقتصادی ایالات متحده را علیه آرژانتین» و رفتار آمرانه شرکتهای آمریکایی را محکوم کرد: «سرمایه آمریکایی مانند یك عفونت در همه شکافها نفوذ می کند.» او به تولستیکوف گفت، با ابراز «دوستی علنی‌اش در قبال ایالات متحده» گمراه نشود: «اگر آدم در موقعیتی نباشد که دشمن را شکست دهد، آنگاه باید سعی کند او را فریب دهد.»

پرون همچنین تولستیکوف را با روایتی از فلسفه مبهم سیاسی خود آشنا کرد و مدعی شد «مفهوم جامعه مبتنی بر عدالت او فرق خیلی اندکی با سوسیالیسم دارد.» اما «تغییر شکل جامعه با هماهنگی و مرحله به مرحله صورت می گیرد. تغییر ساختاری تدریجی، نه با یك گسیختگی حاد، که موجب اغتشاش بزرگ و نابودی اقتصادی می‌شود.» تولستیکوف بعد مجبور شد با حوصله به سخنان بی سروته پرون درباره دیدگاههایش در مورد مسائل مختلف دیگر گوش دهد. اما از نظر مرکز، ملاقات میان تولستیکوف و پرون باید خیلی‌موفق به نظر آمده باشد، چون برای نخستین بار پس از مرگ آلنده، کاگ‌ب یك مجرای مستقیم و پنهانی با رئیس جمهوری یك کشور مهم آمریکای لاتین باز کرده بود.

تولستیکوف همچنین با وزیر اقتصاد بانفوذ پرون، خوزه گلبارد (با نام رمز BAKIN) یك رابط مخفی نمایندگی‌بوئنوس آیرس از سال ۱۹۷۰، که مرکز امیدوار بود «نفوذ خوبی روی‌پرون داشته باشد» گفتگو کرد. طبق پرونده‌های کاگ‌ب، گلبارد به‌وسیله کاسترو یك کمونیست اعلام نشده توصیف شده بود. اوهمراه با دو بازرگان یهودی به طور مخفی به حزب کمونیست آرژانتین کمك مالی کرده بود و مرتب با نماینده کاگ‌ب، واسیلی میخائیلوویچ موراولف در یکی از خانه‌های بازرگانان ملاقات می کرد. بازرگان پیش از هر ملاقات، نماینده را در اتومبیلش درمکانی‌در بوئنوس آیرس که از پیش تعیین می‌شد برمی‌داشت و با اتومبیل برای ملاقات با گلبارد که از در عقب وارد می‌شد و اطلاعاتی که کاگ‌ب آن را «اطلاعات سیاسی و اقتصادی» مهمی تلقی می کرد به آنها

می‌داد به خانه‌اش می‌برد. ملاقاتها با رهبری کمونیست نیز در همین خانه صورت می‌گرفت.

در دسامبر سال ۱۹۷۳، تولستیکوف به مرکز گزارش کرد: گلبارد، همان طور که انتظار می‌رفت، «طرفدار تقویت روابط سیاسی و اقتصادی با USSR است. او معتقد است همکاری با USSR در زمینه‌های انرژی برق آبی، پتروشیمی، کشتی‌سازی و ماهیگیری کمك می کند به وابستگی آرژانتین به ایالات متحده پایان داده شود، و گرایشهای ترقیخواهانه را در سیاست دولت تقویت خواهد کرد.»

گلبارد از تولستیکوف خواست یك هیأت بازرگانی شوروی به آرژانتین فرستاده شود. این تقاضا با توصیه دبیر کل حزب کمونیست آرژانتین، آرندو آلوارز که به تولستیکوف گفت این هیأت پیوندهای پرون را با «نیروهای مردم سالار» تقویت خواهد کرد، تقویت شد. ملاقات تولستیکوف با گلبارد آن قدر مهم تلقی شد که مرکز گزارشی درباره آن برای برژنف فرستاد، که او نیز به سرعت با اعزام یك هیأت بازرگانی موافقت کرد. پرون ورود هیأت شوروی را در ژانویه سال ۱۹۷۴ به یك سیرك روابط عمومی تبدیل کرد که تفاوت چشمگیری با استقبال سردی که چندماه بعدش از یك هیأت ایالات متحده شد داشت. مرکز بسیاری از گزارشهایی را که از نمایندگی بوئنوس آیرس در سال ۱۹۷۴ دریافت داشت «بسیار ارزشمند» تلقی کرد و بعضی از آنها را برای برژنف فرستاد.

در مه سال ۱۹۷۴ گلبارد و یك هیأت ۱۴۰ نفره بازرگانی آرژانتین یك سفر بازدید پرسروصدا از بلوك شوروی به عمل آوردند. اهمیت این سفر در پذیراییهای مجللی که از گلبارد در مسکو شد، که باموفقیت به طور خصوصی به حضور برژنف، آلکسی کاسگین نخست‌وزیر و نیکلای‌پادگورنی رئیس جمهوری راه یافت، منعکس بود. رادیو مسکو به آرژانتین به خاطر اینکه «به کشورهای دیگر در آمریکای جنوبی نشان داد چگونه استقلالشان را تقویت کنند و خود را از بندهای شرکتهای چند ملیتی آزادسازند» تبریك گفت. گلبارد در مدتی که در مسکو بود، چند موافقت‌نامه همکاری تجاری و اقتصادی امضا کرد که با آنها اتحاد شوروی موافقت کرد اعتبارهایی به ارزش ۶۰۰ میلیون دلار ـ تقریباً دوبرابر اعتبارهایی که به شیلی آلنده داده بود ـ به آرژانتین پرداخت کند.

موافقت نامه‌های مشابه با دیگر کشورها در بلوك شوروی ۳۵۰ میلیون دلار دیگر به اعتبارهای درازمدت افزود. امتیازهایی در این موافقت نامه‌ها برای هر دو طرف وجود داشت. اتحاد شوروی که مجبور بود بر اثر شکست کشاورزی اشتراکی‌اش مقادیر زیادی گندم وارد کند، منافع روشنی در افزایش شمار تأمین کننده‌های خود و به ویژه محدود کردن وابستگی‌اش به واردات از ایالات متحده داشت. آرژانتین نیز که با نظام حمایتی جامعه اروپا و تنگناهای دیگر ناشی از افزایش چشمگیر قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ روبه‌رو بود، مشتاقانه دنبال بازارهای جدید می گشت.

اما امیدهایی که با انتخاب خوان پرون در سپتامبر سال ۱۹۷۳ در مرکز برای عملیات آرژانتینش برانگیخته شد، پس از مرگ ناگهانی وی بر اثر یك حمله قلبی در اول ژوئیه سال ۱۹۷۴ به سرعت از بین رفت. اگر چه ایزابل بیوه و جانشین او یك رابط مخفی کاگ ب بود، اما اقتدار شخصی و مهارت سیاسی شوهرش را نداشت. گلبارد به عنوان وزیر اقتصاد در سال ۱۹۷۵ بر کنار شد. ایزابل پرون نیز در مارس سال ۱۹۷۶ در یك کودتای نظامی جناح راست به رهبری ژنرال خورگه ویده لا که مبارزه‌ای را علیه «خرابکاری» کمونیستها آغاز کرد، سرنگون شد. مسکو نهایت تلاشش را کرد آنچه را که می توانست از ارتباط آرژانتینی نجات دهد. حزب کمونیست آرژانتین با خودداری از نکوهش کردن علنی رژیم ویده لا نسبتاً، بدون مزاحم باقی ماند.

نماینده شوروی در سازمان ملل متحد دردسر زیادی کشید تا تلاشهای آمریکا را برای به‌دست آوردن محکومیت سابقه وحشتناك حقوق بشر رژیم از سوی سازمان ملل متحد وتو کند. از نظر سیاسی آنچه به‌دست آمد یك آبرو حفظ کن بود. اما فواید اقتصادی واقعی در آن بود. در سال ۱۹۸۰، ۸۰ درصد غله صادراتی آرژانتین به اتحاد شوروی رفت.

در اواخر دهه ۱۹۷۰، کاگ‌ب همچنین بیشتر جاپاهایی را که قبلاً در آن دهه در پرو به‌دست آورده بود، از دست داد. مرکز در سال ۱۹۷۴ هنوز بسیاری از گزارشهای نمایندگی لیما را «به ویژه با ارزش» می‌دانست، و بعضی از آنها، بدون تردید برای اینکه ادامه قدرت تماسهایش را با شورای حاکم نشان دهد به برژنف رد می کرد. اما سیاستهای اقتصادی شورای حاکم نظامی، برغم جاذبه ایدئولوژیکی‌اش در مسکو به تورم

مزمن، رکود اقتصادی و بحرانهای تکراری دیون منجر، وپس از یك کودتا در اوت سال ۱۹۷۵ به‌وسیله ژنرال فرانسیسکو مورالس برمودز دولت نظامی به راست کشیده شد. مسکو در این جا نیز مانند آرژانتین سعی کرد آنچه را که می توانست از روابطی که طی چند سال گذشته به هم زده بود، نجات دهد. کاگ‌ب با تأیید آندروپوف یك هفت تیر ماکاروف و ۲۰۰ فشنگ به مورالس برمودز هدیه داد. مرکز در دسامبر ۱۹۷۵ یك تجهیزات عملیاتی به ارزش حدود ۳۰۰ هزار دلار به عنوان هدیه برای SIN (سرویس اطلاعاتی پرو) فرستاد. در سال بعد رؤسای جدید SIN و اطلاعات نظامی پرو، مانند مورالس برمودز، هر یك هفت تیرهای ماکاروف هدیه گرفتند؛ آنها همچنین هدایای دیگری به ارزش‌های به ترتیب ۳۰۰ و ۱۵۰ روبل دریافت کردند. بعد افسران در سال ۱۹۷۶ با هزینه کاگ‌ب در مؤسسه پرچم سرخ FCD آموزش دیدند. این ژست‌ها دستاورد اندکی داشت. در ماه اوت سال ۱۹۷۶ سفیر کوبا در پرو و معاون وزیر کشور آبراهانتس به تولستیکوف اطلاع دادند، مورالس برمودز به کاسترو اطمینان داده است او «یك هوادار تغییرات نظامی در پرو است»، و آماده است در مبارزه علیه «سیا» همکاری کند. اما هم‌زمان او داشت مقامهای «مترقی» را برکنار و در جهت راست حرکت می‌کرد.

رژیم کوبا به این نتیجه رسید که نباید به مورالس برمودز اعتماد می‌شد و کمك به پرو را قطع کرد. در سال ۱۹۷۶ سرویس اطلاعاتی کوبا درباره چشم‌اندازهای مبارزه با نفوذ آمریکا در آمریکای جنوبی بدبین بود. مانوئل پی‌نی‌یه‌رو[1] رئیس اداره آمریکا[2] که مسئول صدور انقلاب بود، در ماه اوت به تولستیکوف گفت از زمان سفر هنری کیسینجر در اوایل سال به ۵ کشور آمریکای لاتین «آدم می‌تواند طلوع رژیمهای مرتجع و فاشیستی را در آنجا ببیند.»

پی‌نی‌یه‌رو گفت: در سرزمین اصلی آمریکای جنوبی تنها گویان داشت «یك مسیر ضدامپریالیست را طی می کرد»: «[فوربس] برنهام نخست‌وزیر گویان دارای بعضی اندیشه‌های مارکسیست-لنینیستی است، اما به دلایل تاکتیکی مجبور است آنها را پنهان کند.»

---

1. Manuel Pineiro

2. Separtamento de America

حضور مکزیك در فهرست ۵ هدف اصلی کاگ‌ب در سال ۱۹۷۴ هم از اهمیت استراتژیك آن به‌عنوان یك کشور بزرگ در مرز جنوبی ایالات متحده و هم از فرصتهای ظاهری که انتخاب «لوئیس اچه‌وریا آلوارز» به عنوان رئیس جمهوری در سال ۱۹۷۰ ایجاد کرده بود، ناشی می‌شد. اچه‌وریا، تحت قانون اساسی مکزیك برای یك دوره ۶ ساله غیرقابل تمدید حکومت کرد و در این مدت از قدرت سیاسی وسیعی برخوردار بود و حرف آخر را در مورد همه مسائل سیاسی مهم او می‌زد. او مانند اسلاف خود، موقعیتش را به‌عنوان رئیس جمهوری، اگرچه با یك انتخابات ریاست جمهوری قانونی به‌دست آورده بود، اما مدیون یك فرآیند گزینش مخفی در درون پارتیدو رولوشانیرو اینستیتیوشنال[1] (PRI) بود که سیاست‌های مکزیك را در ۴۰ سال گذشته اداره می‌کرد.

آرزوی غایی اچه‌وریا (که او هرگز به آن نرسید)، کاگ‌ب معتقد بود؛ این بود که پس از پایان دوره ریاست جمهوری‌اش، دبیر کل سازمان ملل متحد شود. او از این رو سعی کرد در مدت ریاست جمهوری‌اش از خود یك قهرمان آرمانهای جهان سوم بسازد. او نخستین نخست‌وزیر مکزیك بود که از کوبا دیدار کرد، بارها علناً به انتقاد از ایالات متحده پرداخت و در سال ۱۹۷۳ یك دیدار پرسر و صدا از اتحاد شوروی به‌عمل آورد. کاگ‌ب نتوانست به شکلی که به خوان و ایزابل‌پرون در آرژانتین و بعضی اعضای شورای حاکم نظامی در پرو دسترسی داشت با اچه‌وریا تماس مستقیم برقرار کند. اما از سال ۱۹۷۳ نمایندگی مکزیکوسیتی ادعا کرد یك مأمور و دو رابط سری دارد که «مجاری با ثباتی برای اعمال نفوذ روی رئیس جمهوری هستند.» مأمور با نام رمز اوران[2] یك دیپلمات سابق شیلی عصر آلنده بود. دو رابط مخفی که گفته شد همچنین روی سیاست خارجی اچه‌وریا نفوذ داشتند، مارتینا رئیس یك دانشگاه مکزیکی و اولمك یك عضو برجسته حزب سوسیالیست مردمی یکی از معدود احزاب کوچك بود که حاضر بود با PRI حاکم معامله کند. نمایندگی مکزیکوسیتی امتیاز تشویق اچه‌وریا را به قطع روابط با رژیم پینوشه، بیشتر انتقاد او از ایالات متحده، و تصمیمش به شناسایی رژیم مارکسیستی

1. Partido Revolucionario Institucional
2. Uran

میلا در آنگولا به نام خود ادعا کرد. او به مرکز گزارش داد، رابطهایش به اچه‌وریا گفته بود این اقدام محبوبیت او را در جهان سوم تقویت می کند و امیدهای او را برای اینکه دبیر کل سازمان ملل متحد شود تحکیم می بخشد. او در سال ۱۹۷۵ یك موافقت‌نامه همکاری متقابل با کومکون امضا کرد. در همان سال، در میان شادی مسنکو، او به نماینده مکزیك در سازمان ملل متحد دستور داد از یك قطعنامه ضداسرائیلی که صهیونیسم را به عنوان شکلی از نژادپرستی محکوم می کرد، حمایت کند-هر چند وقتی این اقدام رهبران یهودی را در ایالات متحده تحریك کرد، یك تحریم جهانگردی را علیه مکزیك اعمال کنند، دچار شك و تردید شد. کاگ‌ب ممکن است در توانایی خود در نفوذ به سیاست اچه‌وریا تا اندازه زیادی مبالغه کرده باشد. وقتی دولتمردان یا رسانه‌های خارجی اعلامیه‌هایی هماهنگ با سیاست شوروی می دادند، این مؤسسه به سرعت امتیاز آن را ناشی از تدابیر تمام وقت خود می‌دانست. کاگ‌ب احتمالاً در نفوذ خود روی مطبوعات نیز غلو می کرد. به طور مثال در سال ۱۹۷۴، نمایندگی مکزیکوسیتی گزارش کرد ۳۰۰ مقاله در روزنامه‌های مکزیك از جمله اکسلسیور، پر تیراژترین روزنامه آن زمان مکزیك، دیاریو دو مکزیکو و یونیورسال چاپ کرده بود.

اما یکی از تماشایی‌ترین تدابیر ویژه کا گ ب بدجوری نتیجه عکس داد. در سال ۱۹۷۳، یکی از فراریان سیا فیلیپ آگی (پس از آن با نام رمز PONT کا گ ب) به نمایندگی مکزیکوسیتی نزدیك شده و آنچه را که رئیس اداره ضد اطلاعات FCD اولك کالوگین، «یك خروار اطلاعات درباره عملیات سیا» توصیف کرده بود به او پیشنهاد کرده بود. نمایندگی به غلط فکر کرده بود او بخشی از یك نیرنگ سیاسی است و او را رد کرده بود. به گفته کالوگین «آگی بعد سراغ کوباییها رفته بود که با آغوش باز از او استقبال کرده بودند... و اطلاعات آگی را در اختیار ما نیز گذاشتند.» سرویس A اداره تدابیر ویژه FCD بخش اعظم افتخار انتشار خاطرات هیجان‌انگیز آگی، «در درون گروه، خاطرات سیا» را در سال ۱۹۷۵، که بیشتر آن به تقبیح عملیات سیا در آمریکای لاتین اختصاص داشت و حدود ۲۵۰ نفر از افسران و مأمورانش را معرفی می کرد، مدعی شد. «در درون گروه» یك کتاب پرفروش بود که مجله داخلی محرمانه سیا آن را به عنوان «ضربه‌ای جدی به مؤسسه توصیف کرد.»

پیش از انتشار این کتاب، اسناد مربوط به رخنه سیا در رهبری احزاب کمونیست آمریکای لاتین به اصرار سرویس A برداشته شده بودند. اما به نظر می‌رسد سرویس A مطلع نبود نمایندگیهای کاگ‌ب در آن زمان تلاش می‌کردند چند نفر از کسانی را که علناً در درون گروه به عنوان مأموران یا رابطهای سیا معرفی شده بودند به کار گیرند. یکی از آنها رئیس جمهوری اچه‌وریا بود که زمانی که وزیر مسئول امنیت داخلی بود، متهم بود با نام رمز ۱۴ـ LITEMPO که سیا به او داده بود با نمایندگی سیا در مکزیکوسیتی در تماس نزدیك بوده و پیش از انتخابش در سال ۱۹۷۰ برای او فاش کرده بود از راههای غیر مردم سالارانه از سوی PRI به عنوان رئیس جمهوری بعدی انتخاب شده بود. وزیر خارجه مکزیك به سفیر شوروی گفت: رئیس جمهوری اچه‌وریا از مداخله کاگ‌ب در چاپ کتاب آگی آگاه شده بود و آن را یك اقدام غیردوستانه علیه مکزیك و شخص رئیس‌جمهوری تلقی می‌کرد. طبق دستورات آندروپوف و گرومیکو، سفیر به‌طور غیرقابل قبولی ادعا کرد اتحاد شوروی در چاپ کتاب مسئولیتی نداشته است.

برزیل مکان خود را در فهرست ۵ هدف اولی سال ۱۹۷۴ کاگ‌ب در آمریکای لاتین صرفاً مدیون اندازه و اهمیت استراتژیکش بود:

اهمیت ویژه‌ای به برزیل داده می‌شود ـ کشوری عظیم با ثروت بزرگ و ادعاهایی برای تبدیل به یك قدرت مهم در آینده، که ویژگیهای یك حکومت امپریالیستی طلب می‌کند و فعالانه دارد وارد صحنه بین‌المللی می‌شود. اما نمایندگی در آنجا به علت محدودیت سهمیه [به‌وسیله دولت برزیل روی اندازه سفارت شوروی] ضعیف است و از این‌رو از توانائیهای اندکی برخوردار است.

رژیم نظامی که از سال ۱۹۶۴ تا سال ۱۹۸۵ قدرت را به‌دست داشت برای بیشتر عمر خود برزیل را به یك محیط نسبتاً خصمانه برای عملیات کاگ‌ب تبدیل کرد. در آنجا در دهه ۱۹۷۰ امید اندکی به ایجاد تماسهای محرمانه در درون دولت، مانند آرژانتین و پرو، یا پیدا کردن رابطهایی یا دسترسی مستقیم به رئیس جمهوری مانند مکزیك وجود داشت. بهترین اطلاعات کاگ‌ب درباره برزیل احتمالاً از توانایی فزاینده‌اش از شکستن رمز ترافیك دیپلماتیك برزیل به دست آمد. تا سال ۱۹۷۹، پست ردیابی پیامهای رادیویی

[با نام رمز KLEN] در نمایندگی برازیلیا توانست ۱۹ هزار تلگراف رمز و همچنین حدود ۲ هزار مکاتبه کاملاً محرمانه رسمی دیگر فرستاده و دریافت شده به‌وسیله وزارت خارجه را ردیابی کند.

SIGINT به مرکز اجازه داد بعضی از فعالیتهای شاید مهم‌ترین مأمور برزیلیش را با نام رمز IZOT که زمانی که به عنوان سفیر برزیل در بلوك شوروی خدمت می کرد استخدام شده بود، زیر نظر گیرد. IZOT علاوه‌بر ارائه اطلاعات و سرنخهایی برای استخدام سه دیپلمات دیگر، همچنین گاهی اطلاعاتی را (احتمالاً اطلاعات غلط) که کاگ‌ب فراهم کرده بود در گزارشهایش می گنجاند. IZOT که کاگ‌ب او را «هوادار یك خط ضد آمریکایی و دارای دیدگاههای لیبرالی در رابطه با توسعه یك جامعه بورژوازی» ارزیابی کرده بود، یك مأمور دستمزدی بود. اما پاداش او شکلهای متفاوت داشت، از جمله یك سرویس نقره که مرکز ارزش آن را ۵۱۳ روبل برآورد کرد که در سال ۱۹۷۶ به وی داده شد. مرکز تردید فزاینده‌ای درباره قابل اعتماد بودن IZOT داشت. و در چند مورد براین عقیده بود که او «آشکارا نیرنگ» زد ادعا کرده بود اطلاعاتی را که کاگ‌ب فراهم ساخته بود به وزارت خارجه رد کرده بود، درحالی که تلگرافهای رمزگشایی شده او نشان می‌دادند که او این کار را نکرده بود.

رئیس جمهوری ارنستو گیزل[1] (۱۹۷۹ـ۱۹۷۴) نخستین گامهای محتاطانه را در جهت مردم سالار کردن رژیم نظامی مستبد و گاهی بی‌رحم برزیل برداشت، اما قاطعانه ضد کمونیست باقی ماند. در سال ۱۹۷۶ سانسور رسمی حتی یك پخش تلویزیونی از یك برنامه بالت بلشوی را از بیم اشاعه فرهنگ کمونیستی ممنوع کرد. وقتی گیزل دستورات تبعید بیشتر تبعیدیهای سیاسی را در سال ۱۹۷۸ لغو کرد، عمداً دبیر کل با سابقه حزب کمونیست برزیل، لوئیس کارلوس پرستس[2] را کنار گذاشت. از عجایب اینکه مراسم تحلیف ژنرال خوآاو باتیستا فیگوردو[3] رئیس سرویس ملی اطلاعات برزیل (SNI) به‌عنوان رئیس جمهوری در سال ۱۹۷۹، زندگی را برای حزب کمونیست و نمایندگی

1. Ernsto Geisel
2. Luis Carlos Prestes
3. Joao Batista Figuerdo

کاگ‌ب تا اندازه‌ای آسان‌تر کرد. جامعه اطلاعاتی برزیل میان اصلاح طلبان که یك انتقال تدریجی را به مردم سالاری ترجیح می‌دادند و تندروها که با خطر توطئه ضدرژیم دلمشغول بودند، تقسیم شد. «فیگوردو» و حتی از او آشکارتر، مشاور سیاسی ارشد و رئیس ستاد غیرنظامی‌اش، ژنرال گلبری دوگوتو سیلوا که ۱۵ سال پیش‌تر معمار اصلی و نخستین رئیس SNI بود، طرف اصلاح طلبان را گرفتند. فیگوردو با وجود مخالفت تندروها یك عفو عمومی برای بیشتر بقیه تبعیدیهای سیاسی از جمله پرستس و دیگر رهبران کمونیست صادر کرد.

گلبری در عین قبول اینکه در مبارزه شرق و غرب، برزیل در نهایت طرف «غول شمالی» بود، علناً به سود یك سیاست خارجی عمل گرا که از وابستگی به ایالات متحده پرهیز می کرد، استدلال کرد: «به نظر ما این طور می آید که ما صرفاً [مانند ایالات متحده] همچنین یاد بگیریم برسر قیمتهای بالا، چانه بزنیم.» آنچه، گلبری به نظر می آمد معتقد بود شامل گفت و شنود با اتحاد شوروی می‌شد. در بهار سال ۱۹۸۰ یك هیأت پارلمانی شوروی به ریاست ادوارد شوارد نادزه، در آن زمان یك نامزد عضو (بدون حق رأی) در دفتر سیاسی از برازیلیا دیدار کرد. این هواپیما (پرواز ویژه ال ـ ۶۲) بدون اینکه میزبانانشان بدانند تجهیزات ردیابی‌رادیویی جدید برای بهبود عملکرد ایستگاه SIGINT نمایندگی را با خود حمل می کرد و وقتی آنجا را ترك کرد تجهیزات کهنه را با خود برد. یکی از اعضای هیأت دستیار شخصی برژنف، آندری میخائیلوویچ الکساندروف بود. دستورات مبسوطی که برای سرگرم کردن الکساندروف به نمایندگی داده شد نمونه خوبی از زحمتی است که مرکز برای تحت تأثیر قرار دادن رهبری سیاسی می کشید. به او گفته شد مطمئن شود افسر کاگ‌ب‌ای که برای نشان دادن مناظر دیدنی به الکساندروف در جریان دیدارش تعیین می‌شود، لباسش تر و تمیز و سنگین و موهایش مرتب باشد، و نظر خود را تمام مدت روشن، به اجمال و صحیح بیان کند.

این هیأت پارلمانی نازنازی راه را برای تماسهای پنهان بیشتر کاگ‌ب با رهبری برزیل هموار کرد. نیکلای لیونف در دسامبر سال ۱۹۸۰ برای مذاکره با ژنرال گلبری به برزیل سفر کرد. اگرچه لیونف خود را یك استاد دانشگاه معرفی کرد که

به‌عنوان یك مشاور برای دولت شوروی کار می کرد، اما با توجه به سابقه گلبری در دستگاه‌اطلاعاتی تقریباً بعید است او نتوانسته باشد وی را به عنوان یك افسر بلندپایه کاگ‌ب نشناخته باشد. گلبری در ژوئن سال ۱۹۸۱ با تأیید فیگوردو یك عضو ستادش را برای مذاکره بیشتر به مسکو فرستاد، که در آنجا توافق شد یك «مشاور» (در حقیقت یك افسر کاگ‌ب) به کارکنان سفارت در برازیلیا اضافه شود که وظیفه اصلیش انجام ملاقاتهای «غیررسمی» با رئیس جمهوری می‌بود. مدرك آشکار دیگر از آغاز یك عصر جدید در روابط شوروی و برزیل امضای یك رشته موافقت‌نامه های تجاری به ارزش حدود ۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ بود.

مخالفت اصلی با حمایت گلبری از اصلاحات مردم‌سالارانه در کشور و روابط بهتر با بلوك شوروی از سوی تندروهای نظامی به رهبری ژنرال اوکتاویو اگوئیار دومدیروس[1]، رئیس وقت SNI صورت گرفت. گلبری همچنین با برنامه ریاضت اقتصادی وزیر اقتصاد، آنتونیو دلفیم نتو مخالف بود. او در اوت سال ۱۹۸۱ در اعتراض به کوتاهی در تعقیب تندروهای نظامی که در حمله‌های بمبی به مخالفان سیاسی شرکت داشتند، استعفا کرد.

گلبری به عنوان رئیس ستاد غیرنظامی فیگوردو با خوآئو لیتائو دی آبری‌یو[2]، یك وکیل بیشتر مورد قبول تندروهای نظامی جایگزین شد. از آنجایی که پرونده‌های برزیل که میتروخین از آنها یادداشت برداشته است در سال ۱۹۸۱ پایان می‌یابند، روشن نیست آیا ملاقاتهای میان فیگوردو و یك افسر کاگ‌ب که گلبری ترتیبش را داده بود به خوبی پیش رفت یا نه.

کاگ‌ب سعی کرد کاهش موفقیت عملیات علیه هدفهای اصلی ایجاد شده در سال ۱۹۷۴ را با تلاش برای ایجاد «تماسهای مخفی» جدید میان رهبران سیاسی ضدآمریکایی «مترقی» جبران کند. ازجمله این هدفها در اواسط دهه ۱۹۷۰ آلفونسو لوپز میشلسون[3] (نام رمز MENTOR) رهبر جنبش انقلابی لیبرال کلمبیا

---

1. Octavio Aguiar de Medeiro
2. Joao Leitao de Albeu
3. Alfonso Lopez Michelson

(MRI) بود که در سال ۱۹۷۴ به ریاست جمهوری انتخاب شد، یك حالت فوق‌العاده اقتصادی اعلام کرد و گفت کلمبیا از آن پس کمك اقتصادی ایالات متحده را رد می کند، چون «کمك خارجی یك وابستگی اقتصادی به بار می آورد و تدابیری را که باید برای توسعه اتخاذ کرد به تأخیر می اندازد یا تضعیف می کند.» در ماه مارس سال ۱۹۷۵ دفتر سیاسی یك عملیات کاگ‌ب را با نام رمز REDUT با هدف ایجاد «روابط غیر رسمی» با رئیس جمهوری لوپز تصویب کرد. یك افسر ارشد کاگ‌ب به بوگوتا اعزام شد، که در ۲۹ مه با لوپز ملاقات کرد و موافقت او را برای ملاقاتهای آینده به‌دست آورد. اگرچه یادداشتهای میتروخین هویت افسر مذکور را روشن نمی کند، به احتمال قریب به یقین او رئیس اداره دوم FCD (آمریکای لاتین) ولادیمیر تولستیکوف بود که همچنین با لوپز در مواقع بعدی دیدار کرد. تولستیکوف مانند دیدارهای قبلیش با پرون، در جریان سفرهایش به بوگوتا خود را به عنوان سرگئی سرگیوویچ کنستانتینوف، یك کارشناس ارشد آمریکای لاتین در وزارت خارجه معرفی کرد و مدعی شد می توانست یك مجرای مخفی مستقیم به رهبری شوروی ایجاد کند. لوپز در اولین ملاقاتش با تولستیکوف، بدون اطلاع از ارتباطش با کاگ‌ب یك آلبوم عکسهای کلمبیا را به او داد و از او خواست آن را با یك پیام شخصی از وی به برژنف تقدیم کند ـ یك ژست دیپلماتیك کوچك که بدون تردید وقتی به برژنف گزارش شد اثر زیادی روی او گذاشت.

امید مبالغه شده مرکز به ایجاد «روابط غیر رسمی» با لوپز از بی‌اعتمادی او به ایالات متحده که آن را مانند بسیاری دیگر از آمریکای لاتینیها مسئول استثمار اقتصادی آمریکای لاتین می‌دانست، ناشی می‌شد. پس از انتخاب جیمی کارتر به‌عنوان رئیس جمهوری ایالات متحده در نوامبر سال ۱۹۷۶، گفته شد لوپز او را به عنوان «یك سیاستمدار دهاتی با یك سرسختی بیمارگونه و تعقل ابتدایی مردی که بادام زمینی تولید می کند و می‌فروشد ـ یك آدم اتفاقی در افق سیاسی آمریکا ـ رد کرده بود».

تولستیکوف که تحت نام مستعار دیپلماتیك خود فعالیت می کرد، روابط خوبی با لوپز، که در سال ۱۹۷۶ نشان سن کارلوس را به خاطر «مشارکت فعال در تقویت روابط میان USSR و کلمبیا به سرگئی سرگیوویچ کنستانتینوف اهدا کرد» به هم زد. یك موفقیت نسبتاً مهم دیگر نمایندگی بوگوتا ایجاد تماس پنهان در یك سطح بلندپایه با

سرویس اطلاعاتی کلمبیا (DAS) بود و ادعا کرد توانسته بود بر ارزیابیهای اطلاعاتی آن نفوذ کند.

آلفونسولوپز نخستین رئیس جمهوری کلمبیا بود که از جمهوری پاناما، که در سال ۱۹۰۳ پس از یك قیام سازمان داده شده از سوی ایالات متحده از کلمبیا جدا شده بود، دیدار کرد. جمهوری جدید به سرعت با تهدید مجبور شده بود یك پیمان اجازه منطقه آبراه پاناما را به‌طور دایم به ایالات متحده بپذیرد. لوپز از مبارزه ژنرال عمر توریخوس هره‌را رئیس جمهوری پاناما (با نام رمز RODOM که کاگ‌ب به او داده بود) حمایت علنی به‌عمل آورد و با تقاضای تولستیکوف برای ترتیب دادن یك ملاقات میان او و هره‌را موافقت کرد. در صورت وقوع، مرکز حتی یك افسر بلندپایه‌تر را انتخاب کرد که او نیز تحت پوشش دیپلماتیك به نام نیکلای لیونف فعالیت می‌کرد، و طی ۲۰ سال پیش‌تر نخستین رابط کا. گ. ب کاسترو بود و پس از آن ارتقاء مقام یافته رئیس سرویس شماره ۱ FCD (تحلیل و گزارشها) شده بود. توریخوس در ۲۸ ژوئن سال ۱۹۷۷ هواپیمای شخصی خود را به بوگوتا فرستاد تا لیونف را به یك پایگاه هوایی سابق ایالات متحده پرواز دهد و در آنجا آنها برای چهار روز به گفتگو ادامه دادند. با اینکه لیونف هدایایی که مرکز ارزش آنها را ۱۲۰۰ روبل تخمین زده بود با خود آورد، ابتدا توریخوس را در یك حالت دشواری یافت. چند روز پیش‌تر از آن، پس از آنکه توریخوس با بی‌فکری به یك خبرنگار آمریکایی گفته بود او ادعاهای حاکمیت گواتمالا را روی بلیز رد می‌کند، گواتمالا روابط دیپلماتیك خود را با پاناما قطع کرده بود. او با خشم به لیونف گفت «من دیگر هیچ خارجی را به حضور نخواهم پذیرفت ـ نه حتی پاپ را.»

اما، خشم توریخوس به سرعت به سوی ایالات متحده برگشته بود. او به لیونف گفت مصمم است حاکمیت پاناما را روی منطقه آبراه تجدید کند و هر گونه ردی را از حضور آمریکا از میان بردارد. او اعلام کرد «این، همه عمر، فکر و ذکر من است!» او یك فیلم بانام «مبارزه مردم پاناما برای آبراه» به لیونف داد و از او خواست آن را به برژنف رد کند. لیونف در مقابل یك تفنگ شکاری و یك مجموعه ودکا به عنوان یادگار به توریخوس هدیه کرد و یك جعبه میناکاری شده به زنش داد. توریخوس تمایل خود را به ادامه «تماس غیررسمی» با نمایندگان شوروی اعلام داشت و شماره‌های تلفن مستقیم منشی‌اش را به

لیونف داد تا ملاقاتهای آینده از طریق او ترتیب داده شود. او همچنین دستور داد روادیدی به لیونف داده شود که به وی اجازه دهد سال آینده هر زمان که بخواهد از پاناما دیدار کند. لیونف تلفن خانه‌اش را در مسکو به توریخوس داد - یك کار نسبتاً غیرعادی، که همان طور که لیونف بعداً اعتراف کرد، هم مرکز و هم اعضای خانواده‌اش را که به تلفن‌های توریخوس پاسخ می‌دادند، ناراحت کرد.

به زودی پس از بازگشتش به مسکو، توریخوس به او تلفن کرد و گفت می‌خواست مطمئن شود او سالم بازگشته بود و با او درباره مذاکره برای یك پیمان بازرگانی میان شوروی و پاناما گفتگو کرد. توریخوس معتقد بود صحبت‌های تلفنی‌اش با لیونف احتمالاً به‌وسیله NSA مؤسسه SIGSNT آمریکا شنود می‌شود، اما او - به گفته لیونف - به آنها به‌عنوان وسیله‌ای برای زیر فشار گذاشتن دولت کارتر که می‌دانست از تماسهایش با شوروی عصبی است، نگاه می‌کرد.

به رغم پوشش دیپلماتیك استفاده شده به‌وسیله لیونف، تردیدی نیست توریخوس می‌دانست او یك افسر کاگ‌ب بود. مرکز پس از بررسی نتایج مأموریت لیونف تصمیم گرفت ملاقاتهایی را با توریخوس هر ۶ تا ۸ ماه یکبار، در درجه اول برای نفوذ گذاشتن روی سیاست او (بیشتر از همه، بدون تردید در قبال ایالات متحده) ترتیب دهد. و به یك افسر کاگ‌ب که به عنوان یك خبرنگار تاس، خبرگزاری شوروی، تحت پوشش عمل می‌کرد، مأموریت داده شد ترتیب این ملاقاتها را بدهد.

یك افسر عملیاتی دیگر، همچنین تحت پوشش تاس برای اینکه هندوانه زیر بغل توریخوس بگذارد فرستاده شد تا یك نامه شخصی از برژنف به وی تحویل دهد. برای تقویت سوءظن توریخوس به دولت کارتر، یك سند ساختگی وزارت خارجه به‌وسیله سرویس A جعل شد که راههای خروج از مذاکرات آبراه پاناما و برکنار کردن خود توریخوس را از قدرت مورد بررسی قرار می‌داد.

در ۷ سپتامبر سال ۱۹۷۷ توریخوس و جیمی کارتر در واشنگتن ملاقات کردند تا دو پیمان امضا کنند: یك پیمان آبراه برای انتقال اداره آبراه به پاناما در چند مرحله که در سال ۲۰۰۰ تکمیل می‌شد و یك پیمان بی‌طرفی که دفاع مشترك ایالات متحده و پاناما را از بی‌طرفی آبراه ایجاب می‌کرد. اما در ملاقات دیگر در ۱۴ اکتبر در واشنگتن کارتر به

توریخوس گفت: دولت تنها حدود ۵۵ رأی از ۶۷ رأی سنا را که برای تصویب پیمانها مورد نیاز بود در اختیار داشت. در نتیجه چند ماه بعد از آن را توریخوس مجبور شد به عنوان یك میزبان گشاده‌رو در پاناما برای سناتورهای ایالات متحده که شخصاً از آنها متنفر بود، نقش بازی کند. به گفته دیپلمات ایالات متحده جك‌وافن: توریخوس یك قدرت خارق‌العاده داشت، اگر او به یك آدم مهم نگاه می کرد، می‌دانست که او از آن نوع آدمهای هرزه است که می خواهند دختران دوروبرشان باشند، یا خشکه مقدس و زاهدمآب، یا شاید هدیه روشنفکرانه‌تری می‌خواست. و بعد... کجا دوست دارید بروید، من کجا را می توانم به شما نشان دهم؟ او آنها را در یك هلی کوپتر برای گردشهای کوتاه می‌برد، آنها پیاده می‌شدند، این‌ور و آن‌ور می‌رفتند و با بومی‌ها دیدار می کردند. یك نمایش بسیار هماهنگ شده و به شدت مؤثر... اثر آن روی یك سیاستمدار غریبه این بود، «این مرد قدرت واقعی دارد، او می تواند هر کاری بکند.» او واقعاً با سنا کار فوق‌العاده‌ای کرد.

تصویب پیمانها تا آخرین لحظه روشن نبود. در پایان سال ۱۹۷۷، توریخوس خواستار یك ملاقات با لیونف برای بحث درباره مذاکره با ایالات متحده شد. آنچه احتمالاً بیشتر از همه او را نگران کرده بود، اتهامهای سناتورهای ارشد مخالف تصویب پیمانها در مورد این بود که او در قاچاق مواد مخدر مداخله داشت. اما، کارتر مطمئن بود اتهامها ساختگی بودند. در اواسط فوریه سال ۱۹۷۸ سنا برای شنیدن مدارك کمیته اطلاعاتی خود در رد اتهامها یك نشست سری تشکیل داد. از عجایب روزگار، کاگ ب اتهامها را که کارتر و کمیته اطلاعاتی سنا رد کردند، باور داشت.

اندکی تردید وجود دارد که اتهامها درست نبوده باشند. به گفته فلوید کارلتون کاسه‌رس[1]، یك قاچاقچی معروف مواد مخدر و بعلاوه خلبان شخصی توریخوس و رئیس سرویس اطلاعاتی او مانوئل نوری‌یگا مورنا[2] (بعداً رئیس جمهوری شد) توریخوس تقریباً به مجرد اینکه قدرت را به دست گرفت با قاچاقچیان مواد مخدر تماس برقرار کرده بود. در سال ۱۹۷۱، برادر دیپلماتش مولیس «مونچی» توریخوس گذرنامه‌های پانامایی

---

1. Floyd Carlton Caceres
2. Noriega Morena

رسمی در اختیار پیکهای مواد مخدر قرار می‌داد تا بتوانند از تشریفات جستجوی گمرکی بگریزند.

نوریگا می‌رفت تا در سال ۱۹۹۲ نخستین رئیس یك کشور خارجی باشد که در یك دادگاه آمریکایی با اتهام جنایی روبه‌رو شود. او در ۸ مورد اتهام قاچاق کوکائین، کلاهبرداری و پول‌شویی به ۴۰ سال زندان محکوم شد.

اگر اتهامهای قاچاق مواد مخدر علیه توریخوس در سال ۱۹۷۸ ثابت می‌شد امیدی به تصویب پیمانهای با ایالات متحده نبود. اما در ۱۶ مارس، پیمان بی طرفی با یك رأی بیشتر از اکثریت دو سومی مورد نیاز از تصویب سنا گذشت. کارتر بعداً یادآور شد: «من هرگز در عمرم در حالی که از رادیو به یك یك آرا که خوانده می‌شد گوش می‌کردم، این قدر نگران نبودم.» ظاهراً بدون اطلاع کارتر و سرویس اطلاعاتی ایالات متحده، لیونف در ۲۲ مارس برای مذاکراتی ۶ روزه با هدایایی برای خانواده توریخوس به ارزش کل ۳۵۰۰ روبل وارد شهر پاناما شد. توریخوس از مذاکره با لیونف تا اندازه‌ای برای خالی کردن عقده دلش از یانکیها که به طور خصوصی سخت از آنها منزجر بود ولی جرأت نمی‌کرد بطور علنی ابراز دارد، استفاده کرد. او به لیونف گفت: «من از ایالات متحده متنفرم، اما موقعیتم مرا مجبور می‌کند آنها را تا حد زیاد تحمل کنم، من چقدر به فیدل کاسترو رشك می‌برم».

از همه فشارها بدتر، معامله با سنای ایالات متحده بود.

«از ماه نوامبر سال گذشته تا مارس امسال ۵۰ سناتور به دعوت ما به پاناما آمدند. من با همه آنها شخصاً کار کردم و رنج سنگینی بود که باید تحمل می‌کردم. تقریباً همه سناتورها زمخت و متکبر بودند و حاضر نبودند به استدلالهای طرف دیگر گوش کنند... آنها آدمهای وحشی‌ای بودند که افکارشان به سده‌ها پیش تعلق داشت».

توریخوس همچنین یك نظر تحقیرآمیز شخصی درباره کارتر که نه تنها بی‌کفایتی‌اش به عنوان رئیس جمهوری، بلکه دیدنش هم دردآور بود، داشت. کارتر برعکس، به نوعی ساده‌لوحانه توریخوس را تحسین می‌کرد. او معتقد بود «هیچ کس بهتر از این رهبر آرام و شجاع نمی‌توانست امور پاناما و مردمش را اداره کند».

اگرچه کا‌گ‌ب با مهارت تملق توریخوس را می‌گفت، اما در احترام یکجانبه

کارتر برای او شریك نبود. پرونده توریخوس کاگ‌ب حاوی توصیفی از او بوسیله آلنده به‌عنوان «یك مرد شهوتران» است. با توجه به بی‌قیدوبندی جنسی خود او، آلنده احتمالاً می‌خواسته است بگوید روابط جنسی توریخوس با متانت کمتری نسبت به خود او صورت می‌گرفته است. دوست دختر توریخوس هنگام مرگ ناگهانی‌اش در سال ۱۹۸۱ یك دانشجوی دوست یکی از دختران نامشروع خود او بود. پرونده توریخوس همچنین شامل گزارشهای اطلاعاتی کوبا درباره مداخله او همراه با بعضی اعضای خانواده و حلقه مخفی‌اش در تجارت مواد مخدر و دیگر شبکه‌های جنایات بین‌المللی می‌شود. پانامای توریخوس شروع کرد به تدریج به صورت رقیبی برای کوبای باتیستا در جذب پول‌شویی، قاچاق اسلحه و کارهای غیرمجاز مافیا درآمدن. کاگ‌ب خیلی از رفتارهای شخصی توریخوس را به نوعی تقلید رقت‌انگیز از کاسترو تلقی می‌کرد. او مانند کاسترو لباس نظامی می‌پوشید، یك هفت‌تیر حمل می‌کرد و سیگارهای برگ کوبایی می‌کشید (به‌وسیله کاسترو، هر یك با نوار خاص که نامش روی آن نوشته شده بود به او هدیه شده بود). او همچنین مانند کاسترو قرارهای روزانه‌اش و مسیر سفرهایش را مخفی نگاه می‌داشت و وانمود می‌کرد حرکات و تصمیمهایش که در حقیقت با دقت پیش‌بینی شده بودند، فی‌البداهه است. توریخوس مرتب در مذاکراتش با ایالات متحده از کاسترو مشورت می‌خواست، هر چند این توصیه‌ها آن قدر محرمانه بودند که حتی از سفیر پاناما در کوبا پوشیده می‌ماندند. کاگ‌ب گزارش داد: نوری‌یگا مرتب با یك هواپیمای خصوصی به هاوانا پرواز می‌کرد. اما همان‌طور که کاگ‌ب می‌دانست، نوری‌یگا همچنین با سیا در تماس بود.

در ۱۸ آوریل سال ۱۹۷۸ پیمان آبراه سرانجام با همان اکثریت ضعیفی که پیمان بی‌طرفی یك ماه قبلش به تصویب رسیده بود از تصویب سنا گذشت. لیونف بدون تردید پس از مشورت با مرکز به توریخوس پیشنهاد کرد بهترین راه برای بهانه ندادن به دست ایالات متحده جهت ادعای حقوق ویژه به منظور دفاع از آبراه تبدیل پاناما به «یك کشور بی‌طرف دایمی براساس الگوی سوئیس، سوئد و اتریش» است. توریخوس دشمن این فکر بود ـ لیونف معتقد بود، بیشتر، چون از اثر بی‌طرفی روی اقتدار خود وحشت داشت. او از لیونف پرسید «یك پانامای بی‌طرف می‌تواند سیاست خارجی خود را اعمال کند؟ آیا

امکان دارد به جنبشهای ضدامپریالیستی کمك کند؟ یا یك اخته سیاسی نخواهد شد؟»

اگرچه توریخوس در سال ۱۹۷۸ جای خود را به عنوان رئیس جمهوری به وزیر آموزش و پرورش اریستیدو روی‌یو [1] داد، اما با مقاومت در برابر فشار نه چندان زیاد لیونف برای پایان دادن به حکومت نظامی قدرت واقعی را به عنوان رئیس گارد ملی حفظ کرد. او سه دلیل برای اینکه چرا توصیه لیونف را برای تأسیس حزب سیاسی خود دنبال نکرد، ارائه داد:

اول از همه، من در آن صورت دیگر رهبر کشور نبودم، بلکه به عنوان تنها رهبر یك حزب سیاسی باقی می‌ماندم. دوم، پس از تأسیس یك حزب، من باید اجازه تشکیل حزبهای مخالف دیگر را می‌دادم. و سوم، من نمی‌خواستم این کار را بکنم چون این چیزی بود که آمریکاییها همیشه سعی داشتند مرا مجبور به انجام آن کنند.

توریخوس به لیونف گفت: به هر حال او اطمینان داشت تا سال ۲۰۰۰ اکثریت کشورهای آمریکای لاتین «به نحوی از انحا سوسیالیسم را انتخاب می کنند.» در داخل پاناما حزب کمونیست هوادار مسکو پارتیدو دل پائبلو [2] (PDP) تنها حزب سیاسی‌بود که اجازه فعالیت داشت، حزب مائوئیست رقیب بی رحمانه تحت تعقیب قرار گرفت و چند تن از رهبرانش به قتل رسیدند.

رژیم فاسد خودکامه توریخوس در مراحل اولیه‌اش به اصلاحاتی در توزیع زمین، مراقبتهای بهداشتی و آموزش و پرورش دست زده بود. اما پیشرفت در جهت سوسیالیسم پانامایی بیشتر حرافی بود. PDP به طرز غیرقابل قبولی «یك اتحاد نزدیك مردم و دولت» را اعلام کرد. گارد ملی فاسد و بی‌رحم به «شاخه تسلیحاتی‌مردم» تبدیل شد. طبق گزارشهای کاگ‌ب رهبری PDP «تماس مخفی» را با دو وزیر در دولت توریخوس حفظ کرد. نفوذ PDP به ویژه در وزارت آموزش و پرورش زیاد بود. اما اصلاحات ملهم از کمونیست آموزشی در سال ۱۹۷۹ با اعتصابهای آموزگاران و تظاهرات شکست خورد. رفتار ناشیانه اقتصادی و فساد با هم پاناما را با یکی از بالاترین دیون سرانه ملی در جهان تنها گذاشتند.

---

1. Aristedes Royo

2. Partido del Pueblo

در ۳۱ ژوئیه سال ۱۹۸۱، توریخوس در حالی که با دوست دخترش برای گذراندن تعطیلات آخر هفته به گوشه خلوتی می‌رفت، هواپیمایش با کوه برخورد کرد و همه سرنشینانش کشته شدند. کاگ‌ب همیشه مستعد تئوری‌های توطئه، نتیجه گرفت؛ او قربانی یك توطئه سوء قصد سیا شده بود. چند سال پیش‌تر از آن، توریخوس با حل یك شکایت تاریخی علیه ایالات متحده که عمرش به تولد پاناما برمی گشت، به پاناماییها یك حس جدید هویت و غرور ملی داده بود. اما وقتی او مرد، خیلی‌ها خوشحال بودند که شاهد رفتنش بودند. جشنهای مردمی که در بعضی شهرها پس از سقوط هواپیمایش صورت گرفت، آن‌قدر پر سر و صدا بودند که به‌وسیله گارد ملی سرکوب شدند. با مرگ او چیز اندکی‌برای کاگ‌ب ماند تا از تلاشی که برای بهره‌برداری از رژیم توریخوس به کار بسته بود، نشان دهد. همین درباره بیشتر تلاشهای کاگ‌ب برای بهره‌برداری از رژیمهای «ضدآمریکایی» و «مترقی» در طول دهه ۱۹۷۰ در آمریکای لاتین صادق بود. رشته موفقیتهای کوتاه مدتی که مرکز با غرور به دفتر سیاسی گزارش کرده بود نتوانستند یك پایگاه اساسی برای گسترش نفوذ شوروی در آمریکای لاتین ایجاد کنند. کاگ‌ب خود اعتمادش را به قدرت مردمی رژیم آلنده خیلی پیش‌تر از سرنگونی‌اش از دست داده بود. تماسهای پنهانی‌اش با شورای حاکم نظامی مترقی در پرو، تورس در بولیوی، پرون در آرژانتین و توریخوس در پاناما، تنها چند سال تا زمانی که رهبرانشان سرنگون شدند یا مردند، دوام آورد. اما در پایان این دهه، اقبال کاگ‌ب ناگهان از نو زنده شد. انقلاب در آمریکای مرکزی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ خیلی به آن امید بسته بود، و بعداً اعتمادش را به آن از دست داده بود، ناگهان در پایان دهه ۱۹۷۰ به یك واقعیت تبدیل شد.

٦

انقلاب در آمریکای مرکزی

سال ۱۹۷۹ برای فیدل کاسترو یك سال هم شکست اقتصادی و هم پیروزی بین‌المللی بود. رژیمش دو دهه پس از اینکه در قدرت بود، همچنان به کمکهای عظیم مسکو که اقتصاد بیمار شوروی به سختی استطاعت قبول آن را داشت، وابسته بود. نارضایتی عمومی بیشتر از هر زمانی در گذشته قابل رؤیت بود. کوباییهایی که در سال ۱۹۷۹ با قایق به فلوریدا گریختند نسبت به سه سال پیش از آن ۱۰ برابر بیشتر بود. اما، کاسترو به نظر می‌رسید بیشتر به افزایش شناسایی بین‌المللی از نقش‌اش در صحنه جهانی که به تازگی با انتخابش به عنوان رئیس جنبش عدم تعهد آشکار شده بود، علاقه‌مند بود. دفتر رابط کاگ‌ب در «هاوانا» از نگرانی فزاینده درباره جنون عظمت کاسترو گزارش داد:

نفوذ شخصی اف کاسترو در سیاستهای کوبا دارد قوی‌تر می‌شود. شهرت او به عنوان «یك استراتژیست برجسته و فرمانده کل» در ارتباط با پیروزیها در آفریقا (آنگولا، اتیوپی)، و به عنوان یك سیاستمدار و دولتمرد دوراندیش دارد شکوفا می‌شود. نخوت اف کاسترو هر روز بیشتر و بیشتر مشهود می‌شود.

نیروهای مسلح انقلابی کوبا مرتب مورد ستایش قرار می‌گیرند. تأیید کاسترو در هر مسأله‌ای، حتی مسائل بی‌اهمیت مورد نیاز است، و این موجب تأخیر، کاغذبازی و

تلنبار شدن اسنادی می‌شود که امضای کاسترو را لازم دارند. همه متوجه هستند که وضع غیر عادی است. اما همه از ترس اینکه هر گونه اشاره‌شان، تجاوز به اقتدار بی چون وچرای رئیس تلقی شود، ساکت می‌مانند. روحیه انقلابی کوبا هر روز بیشتر به بطالت کشیده می‌شود، در حالی که همزمان شاهد یك ظهور نوکرمآبی، جاه طلبی، و رقابت میان مؤسسه‌های دولتی و تلاشهای رهبران آن برای به اثبات رساندن خود به بهترین شکل نزد فیدل هستیم. رقابت شدیدی میان MDV (وزارت امور داخلی) و RVS (نیروهای مسلح انقلابی) برای به چالش طلبیدن موقعیت نوکرمآبانه سرجیو دل واله[1] با توجه به «رائول کاسترو» جریان دارد. روابط دوستانه سابق آنها سرد شده است.

واله وزیر MDV (که مسئولیتهایش شامل DGI نیز می‌شود) در یك طغیان عصبانیت به پی آی واسیلیوف، یك نماینده کاگ ب اظهارات زیر را گفت: «شما ممکن است فکر کنید من به عنوان وزیر امور داخلی و عضو دفتر سیاسی می توانم درباره همه چیز تصمیم بگیرم، اما نمی توانم - من حتی نمی توانم یك قرار ملاقات با یك کارمند وزارتخانه بگذارم. برای این کار نیز لازم است تأیید فرمانده کل قوا (فیدل کاسترو) را بگیرم.

خود بزرگ بینی کاسترو با گسترش انقلاب در آمریکای مرکزی که با تأخیر طولانی همراه بود، بیشتر شد. در مارس سال ۱۹۷۹ جنبش مارکسیستی نگین درخشان به رهبری موریس بیشاب کنترل جزیره کوچك کارائیب، گرانادا را به‌دست گرفت. یك ماه بعد ۵۰ مشاور نظامی کوبایی با کشتی وارد شدند و مقادیر زیادی سلاح و مهمات برای تقویت رژیم جدید با خود آوردند. در ماه سپتامبر ۴۰۰ نیروی منظم کوبایی برای آموزش یك ارتش جدید گرانادایی وارد شدند. در ماه دسامبر ۳۰۰ کوبایی ساختمان یك فرودگاه جدید بزرگ را با باندی آماده پذیرایی از بزرگ ترین هواپیماهای ترابری نظامی شوروی و کوبا آغاز کردند. اسناد قبلاً محرمانه جنبش نگین درخشان روشن ساخت که مارکسیسم بیشاب، علاوه بر الهام گرفتن از نمونه کوبایی خود، همچنین وجوه مشترك زیادی با گونه‌ای که زمانی دانشجویان انقلابی فرانسه آن را «گرایش گروشو» خوانده بودند،

1. Sergio Del Valle

داشت. اما بیشاب مصمم بود مخالفان را خاموش کند. همان طور که او به همکارانش گفت: فقط فکر کنید رفقا... چگونه مردم در این کشور زندانی می‌شوند. ما بیرون نمی‌رویم و تقاضای رأی نمی‌کنیم. شما زندانی می‌شوید وقتی من پس از صحبت با کمیته امنیت ملی حزب، یا یك نهاد بالاتر حزب یك فرمان امضا می‌کنم، وقتی من آن را امضا کردم - چه خوشتان بیاید چه نیاید - همه چیز برای آنها تمام است.

مسکو نیز به محض اینکه راضی شد که رژیم بیشاب جای خود را محکم کرده است شروع به ارسال کمك نظامی گسترده برای آن کرد. هادسون آستین یك ژنرال گرانادایی در سال ۱۹۸۲ نامه‌ای برای آندروپوف به عنوان رئیس کاگ‌ب نوشت و از او یك‌بار دیگر به خاطر کمکهای فراوانی که نیروهای مسلح ما از حزب و دولت شما دریافت کرده‌اند تشکر و تقاضا کرد؛ چهار افسر اطلاعاتی گرانادا به‌وسیله کاگ‌ب آموزش ببینند. هادسون نامه‌اش را با این جمله به پایان برد «یك بار دیگر دستانمان را با گرمی دراز می‌کنیم و شما و حزبتان - پسران و دختران لنین شجاع - را در آغوش می‌گیریم».

خیلی مهم‌تر از به قدرت رسیدن بیشاب در گرانادا، برکناری رژیم بی‌رحم و فاسد سوموزا در نیکاراگوا در ژوئیه سال ۱۹۷۹ به‌وسیله ساندینیستها بود. تا کمتر از یك سال قبل جبهه ملی آزادی‌بخش ساندینیستها (FSLN) چند موفقیت مهم داشت. اما در ۲۵ اوت سال ۱۹۷۸ ترسریستاس[1] (گرایش انقلابی) جناح حاکم در FSLN دست به یکی از تماشایی‌ترین کودتاها در تاریخ جنگهای چریکی زد. ۲۴ ترسریستاس که خود را به صورت اعضای یك واحد نخبه گارد ملی درآورده بودند، کاخ ملی ماناگوا را که کنگره ملی تحت کنترل سوموزا در آن جلسه داشت، تصرف کردند و همه اعضای آن را به گروگان گرفتند. پرونده‌های کاگ‌ب فاش می‌سازد چریکها به‌وسیله مرکز که به آن نام رمز ISKRA (جرقه) - همان نام رمزی که گروه خرابکاری و اطلاعات ساندینیستها ۱۴ سال قبل از کاگ‌ب گرفته بود - داده شده بود، آموزش دیده و تأمین مالی شده بودند. در شب حمله ISKRA به کاخ ملی، ولادیمیر کریچکوف رئیس FCD شخصاً به‌وسیله افسران اداره ۸ (عملیات ویژه) مدیریت غیرقانونیها در جریان طرحهای این عملیات قرار

---

1. Terceristas

گرفت. رژیم سوموزا در ازای آزادی گروگانها، مجبور شد مبلغ عظیمی باج بدهد و ۵۹ زندانی ساندینیست را آزاد کند. چریکها و زندانیان آزاد شده در سر راهشان به فرودگاه که یك هواپیما در آنجا منتظر بود تا آنها را به کوبا ببرد از سوی جمعیت مشتاق به شدت مورد تشویق قرار گرفتند. اما اگر چه FSLN داشت نبرد را برای جلب قلوب و افکار مردم می‌برد، سوموزا هنوز ظاهراً شدیداً قدرت را در دست داشت. شورشهای شهری ساندینیستها در ماه سپتامبر بی‌رحمانه به‌وسیله گارد ملی سرکوب شدند.

در هاوانا، کاسترو و دیگر رهبران کوبا یك رشته ملاقات با سه تن از با نفوذترین ساندینیستها داشتند: هومبرتو[1] و دانیل اورتگا ساآودرا[2] رهبران ترسریستس، و توماس بورخه تنها بنیانگذار بازمانده FSLN که به وسیله عملیات ISKRA از یك زندان نیکاراگوا آزاد شده بود. در سایه فشار کوبا روی آنها بود که سه جناح FSLN رسماً با یك موافقت‌نامه که در مارس سال ۱۹۷۹ در هاوانا امضا کردند دوباره متحد شدند. همزمان اداره آمریکایی کوبا (DA) به ساندینیستها کمك کرد یك پایگاه در کاستاریکا تشکیل دهند تا از آن یك تهاجم را علیه رژیم سوموزا فراهم سازند. در اواخر ماه مه نیروهای FSLN وارد نیکاراگوا شدند. سلاحها و توصیه‌های تاکتیکی عملیات مرکز DA در سن‌خوزه کمك مهمی به پیروزی سریع ساندینیستها کرد. خوزه فیگورس رئیس جمهوری سابق کاستاریکا بعداً گفت: اگر سلاحهای کوبا و حمایت کاستاریکا نبود، پیروزی بر سوموزا «هرگز ممکن نمی‌شد.» سرعتی که مقاومت گارد ملی سوموزا با آن درهم کوبیده شد، سیا و کاگ‌ب را غافلگیر کرد. وقتی تهاجم ساندینیستها آغاز شد، سیا به کاخ سفید گزارش کرد آنها هیچ بختی برای موفقیت ندارند. اما در ۱۹ ژوئیه افراد FSLN با یونیفورم سبز زیتونی و کلاه‌های بره سیاه با پیروزی وارد ماناگوا شدند.

مشاوران کوبایی به سرعت رد آنها را دنبال کردند و با نفوذترین آنها، رئیس سابق مرکز عملیات DA در سن خوزه، خوان لوپز دیاز به‌عنوان سفیر کوبا در ماناگوا منصوب شد. یك هفته پس از به‌قدرت رسیدنشان یك هیأت ساندینیست به ریاست فرمانده نظامی هومبرتو اورتگا برای شرکت در جشنهای سالانه ۲۶ ژوئیه سالروز حمله به پادگان

---

1. Humberto
2. Daniel Ortega Saavedra

مونکادا که مبارزه چریکی کاسترو علیه رژیم باتیستا با آن شروع شده بود، رهسپار هاوانا شد. در میان آنچه رادیو هاوانا به عنوان تظاهرات شاد توده‌ای توصیف کرد، یك چریك زن ساندینیست با لباس جنگی یك تفنگ را که در نبرد با گارد ملی سوموزا تصرف شده بود به رهبر عالی کوبا تقدیم کرد. کاسترو نیز «از این گروه قهرمان، شجاع، باهوش و فرماندهان و مبارزان توانای جبههٔ ملی آزادی‌بخش ساندینیست نیکاراگوا» شدیداً تحسین کرد.

او گفت: آنها در مسیری مانند مسیر ما به پیروزی دست یافتند. آنها مانند ما از تنها راهی که می‌توانستند خود را از سیطره استبداد و امپریالیست نجات دهند ـ به‌دست گرفتن سلاح (فریاد تشویق)، سخت و شجاعانه جنگیدن ـ به پیروزی دست یافتند و ما باید بگوییم و تأکید کنیم انقلاب نیکاراگوا از لحاظ قهرمانی، پشتکار و استقامت مبارزان آن فوق‌العاده بود ـ چون این یك پیروزی یك روز ساده نیست، این یك پیروزی پس از ۲۰ سال مبارزه (هورا)، ۲۰ سال برنامه‌ریزی است (هورا).

در اوایل ماه اوت تحلیلگران سیا به درستی پیش‌بینی کردند که ساندینیستها برای «تبدیل نیروهای چریکی به ارتش منظم، آخرسیتو پاپولار ساندینیست[1] (EPS)» از کوبا تقاضای کمك خواهند کرد. طبق همین ارزیابی اطلاعاتی همچنین انتظار می‌رفت کوبا در ماههای آینده از نیکاراگوا برای حمایت از چریکهای کشورهای ردیف شمالی آمریکای مرکزی حمایت کند.

به خدایی رساندن کاسترو به عنوان یك دولتمرد که هم‌اکنون با انقلاب نیکاراگوا تقویت شده بود، در سپتامبر سال ۱۹۷۹ در کنفرانس جنبش عدم تعهد در هاوانا صورت گرفت. تدابیر جدی برای بهره‌برداری از فرآیند کار کنفرانس به سود منافع شوروی هم‌اکنون از پیش در ملاقاتهای میان پدرو راپو پرز[2] از DGI و اولگ ماکسیموویچ نچی‌پورنکو و ای. ان. ایستکوف[3] از کا.گ.ب هماهنگ شده بود. کاسترو در سخنرانی افتتاحیه خود به‌عنوان رئیس جنبش عدم تعهد نه تنها «امپریالیستهای یانکی» بلکه «متحدان جدید آنها ـ دولت چین» را محکوم کرد. او بعد، تجلیل بسیار زیادی از

---

1. Ajercito Popolar Sandinista
2. Pedro Ropuperez
3. Oleg Maksumovich Nechiporenko and Estkov

اتحاد شوروی به عمل آورد: ما مدیون انقلاب باشکوه اکتبر هستیم، زیرا عصر جدیدی را در تاریخ بشر آغاز کرد. این انقلاب شکست فاشیسم را ممکن ساخت و شرایطی در جهان به وجود آورد که مبارزه فداکارانه ملتها را یکپارچه و به سقوط نظام نفرت‌انگیز استعمار منتهی کرد. نادیده گرفتن این واقعیت به معنای نادیده گرفتن خود تاریخ است. نه تنها کوبا، بلکه همچنین ویتنام، کشورهای عرب مورد حمله قرار گرفته، و مردم مستعمرات سابق پرتغال، فرآیندهای انقلابی بسیاری از کشورهای جهان، جنبشهای آزادی‌بخش که علیه سرکوب، نژادپرستی، صهیونیسم و فاشیسم در آفریقای جنوبی نامیبیا، زیمبابوه، فلسطین و دیگر مناطق مبارزه می کنند خیلی چیزها را مدیون این همبستگی سوسیالیستی هستند. من از خود سؤال می کنم آیا ایالات متحده ناتو یك بار هم شده است که به یك جنبش آزادی بخش در جهان ما کمك کنند.

طبق متن رسمی سخنرانی کاسترو، این قطعه با کف زدن دنبال شد. با اینکه ۹۲ رئیس کشور دیگر حاضر بودند، کاسترو هرگز از کانون توجه خارج نشد و او تا ۳ سال بعد به عنوان رئیس جنبش عدم تعهد کارش را ادامه داد.

نخستین مقام شوروی که خیلی زود پس از به قدرت رسیدن ساندنیستها وارد ماناگوا شد، کارشناس ارشد آمریکای لاتین مرکز، نیکلای لیونف، رئیس سرویس شماره ۱ FCD (تحلیلها و گزارشها) بود. لیونف به یاد داشت از شهر هنوز دود بلند بود و ما سفارتی نداشتیم، اما من تحت پوشش یك روزنامه‌نگار در آنجا بودم. کا گ ب مانند پس از انقلاب کوبا در ۲۰ سال پیش نقش بسیار مهم‌تری از وزارت خارجه شوروی در پیشبرد روابط با رژیم جدید ایفا کرد. سفیر شوروی از یك کشور دیگر آمریکای لاتین که برای انجام تشریفات رسمی برقراری روابط دیپلماتیك وارد ماناگوا شد، اثر حتی بدتری از نخستین سفیر شوروی در کوبای کاسترو از خود به جای گذاشت. این سفیر هنگام ورود در فرودگاه در حالی که تلوتلوخوران از پله‌های هواپیما پایین می آمد، و نفسش بوی گند الکل می‌داد، در برابر هیأت عصبانی ساندنیستها که برای استقبال او آمده بودند در آغوش مشاورانش غش کرد. رسماً اعلام شد «او بر اثر یك پرواز طولانی بیمار شده و به بیمارستان انتقال یافته بود»، تا در آنجا تلاش لازم برای بهبود به موقع او برای شرکت در مراسم رسمی که قرار بود آن شب در صحنه یك تئاتر ماناگوا برگزار شود، صورت گیرد.

سفیر خود را تا تئاتر رساند. اما یکبار دیگر از حال رفت و مجبور شد در وسط سخنرانیها آنجا را ترك کند. دستیارانش تازه کفشهای او را در آورده و او را در تخت گذاشته بودند که وزیر خشمگین ساندنیستها وارد شد تا از او توضیح بخواهد. لیونف در جلسه‌ای در صبح روز بعد در خانه سفیر کوبا که مقامهای ارشد ساندنیستها سعی کردند یك اعتراض رسمی را در آنجا ثبت کنند، شرکت کرد.

او بعداً گفت: پس از اینکه به میزبانان خشمگینم فرصت دادم نظرشان را به طور کامل بیان کنند، با خونسردی هر چه بیشتر گفتم در ارزیابی و احساس آنها شریکم. اما به‌زحمت ارزش آن را داشت که تاریخ روابط خود را با یك اعتراض و مناقشه دیپلماتیك آغاز کنیم. سفیر یك انسان بود با ضعفها، بیماریها و عوارض سن ... یك یادداشت اعتراض رسمی (که روی میز مقابل من قرار دارد) غیرضروری است، چون فضای واقعی روابط ما را منعکس نمی کند، بلکه برعکس ممکن است آن را خراب کند. من قول محکم می‌دهم دفتر سیاسی را از آنچه اتفاق افتاده بود مطلع سازم، اما ترجیح می‌دهم این کار را شفاهی انجام دهم. برای من دشوار خواهد بود این یادداشت را قبول کنم چون (به عنوان یك افسر مخفی کاگ‌ب) من مقام رسمی نداشتم و سفارت هنوز گشایش نیافته بود. من صحبت کردم، صحبت کردم، این دست آن دست کردم تا عصبانیتشان فرو نشست.

لیونف با تلگرامی کاملاً «شخصی» حادثه را به آندروپوف گزارش کرد و آندروپوف نیز شخصاً، گرومیکو را مطلع ساخت. اما زیاد طول نکشید که لیونف متوجه شد نیمی از وزارت خارجه ماجرای رسوایی سفیر را می‌دانستند. لیونف، به علاوه ساندنیستها فشار و خشم وزارتخانه را که به او گفته شد از گزارشش ناراحت شده بود، و از دیدن او در بازگشت به مسکو خودداری کرد، تحمل کردند. لیونف پس از دادن یك گزارش ابتدایی به طور شخصی به مرکز در ۱۲ اکتبر برای یك هفته گفتگوی مخفی با برادران اورتگا و بورکه، سه شخصیت برجسته رژیم جدید، به علاوه ۵ رهبر دیگر ساندنیستها به ماناگوا بازگشت.

لیونف به مرکز گزارش کرد: رهبری FSLN قاطعانه تصمیم گرفته است تغییر شکل FSLN را به یك حزب مارکسیست ـ لنینیستی، از جمله شامل کردن دیگر احزاب و گروههای چپ براساس فردی در درون آن عملی کند. احزاب میانه‌رو و بورژوازی که

هم‌اکنون در کشور وجود دارند، صرفاً چون خطری به شمار نمی‌روند و به عنوان یك صورت ظاهر برای جهان خارج به‌شمار می‌آیند حفظ خواهند شد.

دانیل اورتگا به لیونف گفت: ما نمی‌خواهیم اشتباههای کوبا را در ارتباط با ایالات متحده تکرار کنیم، در حالی که ایالات متحده نیز آشکارا سعی دارد از تکرار اشتباههایی که در ارتباط با کوبا مرتکب شد، جلوگیری کند. استراتژی ما این است که نیکاراگوا را از مدار کاپیتالیستها خارج سازیم، به موقع، یك عضو CMEA (کومکون) شویم. به گفته لیونف «اورتگا USSR را یك متحد طبقاتی و استراتژیك تلقی می‌کرد، و تجربه شوروی را در ساخت حزب و حکومت به عنوان الگویی می‌دید که باید مورد مطالعه قرار می‌گرفت و برای اقدامهای عملی در نیکاراگوا از آن استفاده می‌شد.» اورتگا با «تماسهای غیررسمی» با نماینده‌های شوروی (حسن تعبیری برای ملاقات با مقامهای کاگ‌ب) برای مبادله اطلاعات موافقت کرد. او یك سند مخفی که در آن طرحهای سیاسی FSLN ترسیم شده بود برای تحویل به کمیته مرکزی CPSU به لیونف داد. با اینکه میتروخین محتوای آن را ندید، این اسناد به احتمال قریب به یقین همان به اصطلاح «سند هفتادودوساعت» تحت عنوان رسمی «تحلیل اوضاع و هدفهای انقلاب مردمی ساندینیستا» بود که به‌وسیله رهبری ساندینیستها در دو جلسه سری هفتادودوساعته در ماه سپتامبر تهیه شده بود. این سند «امپریالیسم آمریکا را به عنوان دشمن هار همه ملتهایی که برای آزادی نهایی شان مبارزه می‌کردند» محکوم می‌کرد و قصدش را از تبدیل FSLN به یك «حزب پیشتاز» مارکسیست ـ لنینیستی، که با اتحاد با کوبا و بلوك شوروی مبارزه طبقاتی را نه صرفاً در نیکاراگوا، بلکه فراتر از مرزهایش در آمریکای مرکزی رهبری می‌کرد، اعلام می‌داشت.

نخستین کشوری که رهبری ساندینیست امیدوار بود انقلابش را به آن صادر کند، السالوادور، کوچك‌ترین و پرتراکم‌ترین کشور از نظر جمعیت در آمریکای لاتین بود که به‌وسیله یك دولت نظامی سرکوبگر اداره می‌شد. کاگ‌ب گزارش داد: یك جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست السالوادور (PCS) در ماه اوت، پس از بحث درباره رویدادهای نیکاراگوا موافقت کرده بود برای یك انقلاب آماده شود. آنها حتی فکر کردند احتمال دارد پس از فرار دیکتاتور نیکاراگوا، آناستازیو سوموزا، رئیس جمهوری السالوادور، ژنرال

خولیو ریورا نیز ممکن بود بدون یك نبرد قدرت را تسلیم کند. در ماه سپتامبر رهبر PCS شفیق هندال از نیکاراگوا دیدار کرد و ساندینیستها به او قول اسلحه دادند. لیونف نیز با هندال، احتمالاً پس از مذاکرات خودش با رهبران ساندینیستها در ماه اکتبر، ملاقات و با وی در باره طرحهای ارسال سلاحهای ساخت غرب کشورهای بلوك شوروی برای سرپوش گذاشتن بر روی حمایتشان از انقلاب سالوادریها گفتگو کرد. اما، این طرحها ناگهان گرفتار یك کودتای افسران ارتش که مشتاق حفظ موقعیت حاکم نیروهای مسلح بودند شد. اوضاع سیاسی در آغاز وقتی حزب دمکرات مسیحی با تشکیل یك شورای حاکم با نظامیان و رهبر تبعیدی‌شان ناپلئون دوآرته موافقت کرد موقتاً تثبیت شد. اما درحالی که دولت دوآرته سعی داشت یك برنامه اصلاحات اجتماعی را آغاز کند، جوخه‌های مرگ راست‌گرا یك مبارزه ترور را علیه مخالفان سیاسی‌شان دنبال کردند.

رفتار شوروی در قبال چشم‌اندازهای انقلاب در آمریکای مرکزی دووجهی بود. حمله به افغانستان در دسامبر، مسکو را در قبول تعهدات نظامی بیشتر محتاط و مشتاق بهبود خسارتی که به شهرت بین‌المللی‌اش وارد شده بود با موفقیت در جاهای دیگر کرد. تمایل مسکو به بهره‌برداری از انقلاب ساندینیستها با نگرانیش از واکنش احتمالی ایالات متحده متعادل می‌شد. اما دولت کارتر، اگرچه از سیاستهای چپ‌گرایانه ساندینیستها ابراز نگرانی کرد، در عین حال کمك اقتصادی را به آنها ادامه داد. مسکو در یك تلاش برای به حداقل رساندن خطرات ذاتی چالش در برابر نفوذ ایالات متحده در آمریکای‌مرکزی، خوشحال شد نقش از همه آشکارتر را به فیدل کاسترو محول کند. در طول سال پس از پیروزی ساندینیستها، کاسترو چند بار به طور مخفی به نیکاراگوا سفر کرد و در یك فرودگاه کوچك خصوصی در یکی از ملکهای دیکتاتور برکنار شده، آناستازیو سوموزا فرود آمد. او در ژوئیه برای شرکت در جشن نخستین سالروز انقلاب اولین دیدار علنی خود را از ماناگوا به عمل آورد و در فرودگاه از سوی ۹ فرمانده ساندینیستها، هر یك مانند خود او در لباس جنگی مورد استقبال قرار گرفت. او به یك جمعیت که فریاد شادی می‌کشیدند، گفت: «چون شما یك ملت شدیداً انقلابی هستید، ما میهمانان کوبایی احساس می‌کنیم در سرزمین آبا و اجدادی خودمان هستیم.» در سالهای اولیه به قدرت رسیدن ساندینیستها، کمك نظامی و اقتصادی به رژیم جدید به‌وسیله کمیته‌های سه جانبه

شوروی ـ کوبا ـ نیکاراگوا مورد بحث قرار گرفت. در ماه مه یك هیأت ساندینیستها از مسکو دیدار کرد تا تقاضای کمك نظامی گسترده برای تبدیل نیروی مردمی ساندینیستها به قدرتمندترین نیرو در آمریکای مرکزی بکند. با اینکه اتحاد شوروی موافقت کرد EPS را طی چندسال بعد مسلح و مجهز کند، اما محتاطانه جزئیات امر را برای تصمیم گیری به یك کمیته سه جانبه محول کرد که قرار نبود تا یك سال بعد درماناگوا تشکیل جلسه دهد.

در این میان، السالوادور به یك جنگ خانگی کشیده شد. در طول سال ۱۹۸۰ جوخه‌های مرگ راست گرا به یك رشته فجایع پر سر و صدا، از جمله قتل اسقف اعظم اسکار آرنالفو رومرو[1] در جریان یك مراسم دعای کلیسایی، قتل چند تن از شخصیتهای برجسته دمکرات مسیحی، و تجاوز و قتل سه راهبه آمریکایی و یك کارگر کلیسا دست زدند. در ماه مارس PCS تصمیم گرفت «راه مسلحانه به انقلاب» را انتخاب کند. ۳ ماه بعد در یك گردهمایی مخفی در هاوانا با شرکت کاسترو و هومبرتو اورتگا، شفیق هندال و رهبران ۴ جناح مارکسیستی دیگر به عنوان رهبری متحد انقلاب[2] (DRU) متحد شدند.

کا گ ب گزارش داد: دو شخصیت با نفوذ در DRU هندال رهبر PCS و کایه‌تانو کارپیو[3] دبیر کل سابق PCS، رهبر یك جنبش انشعابی بودند. به DRU یك پایگاه امن در نیکاراگوا داده شد، و با مشورت با اورتگا، موافقت شد DRU با تلاش برای ایجاد یك ماشین جنگی به اندازه کافی قدرتمند برای ارتش حکومت، از استراتژی ساندینیستها علیه رژیم سوموزا تقلید کند. هزاران انقلابی سالوادوری در کوبا آموزش نظامی سریع داده شدند، چند صد نفر دیگر نیز درنیکاراگوا آموزش دیدند. DRU با متحدان کوبایی و ساندینیستهایش در باره اهمیت زدن «یك ضربه قاطع» پیش از پایان حکومت کارتر در ژانویه توافق کردند، چون از آن می‌ترسیدند اگر رونالد ریگان به ریاست جمهوری انتخاب شود، حمایت نظامی فعالانه‌تری از دولت دوآرته به عمل آورد (همانطور که واقعاً تصمیم گرفت این کار را بکند).

---

1. Oscar Arnulfo Romero
2. Direccion Revlucionaria Unida
3. Cayetano Carpio

هندال طبق استراتژی که با لیونف در باره‌اش توافق کرده بودند در ژوئن و ژوئیه در جستجوی تجهیزات تسلیحاتی و نظامی ساخت غرب برای استفاده در السالوادور از بلوك شوروی و دو متحدش دیدار کرد. نخستین توقفگاه او به توصیه شوروی هانوی بود که لی دوآن رهبر کمونیست آن، استقبال گرمی از او به عمل آورد و سلاحهای ایالات متحده را که در جریان جنگ ویتنام به غنیمت گرفته شده بود و برای تجهیز سه گردان کافی بود، در اختیارش گذاشت. توقف بعدی هندال در برلین شرقی بود که هونه کر قول داد ۳ میلیون اوست مارك برای خرید تجهیزات در اختیارش بگذارد اما قادر نبود هیچ سلاح غربی به او بدهد. در پراگ واسیل بیلك موافقت کرد سلاحهای چك از گونه‌هایی که در بازار آزاد در دسترس بودند، برایش تأمین کند. رهبر حزب کمونیست بلغارستان، دمیتور استانیچف نیز ۳۰۰ مسلسل آلمانی بازسازی شده جنگ جهانی دوم، ۲۰۰ هزار گلوله مهمات، ۱۰ هزار یونیفورم، و ۲ هزار ابزار پزشکی به او داد. مجارستان هیچ سلاح غربی نداشت، اما یوناس کادار رهبر حزب ۱۰ هزار یونیفورم به علاوه تجهیزات پزشکی قول داد. توقف نهایی هندال در اتیوپی بود که ارتش آن طی چند سال پیش کاملاً از نو به‌وسیله اتحاد شوروی تجهیز شده بود. سرهنگ دوم منگیستو قول داد ۷۰۰ سلاح خودکار تامسون و دیگر سلاحهای غربی‌باقیمانده از عصر هایله سلاسی را در اختیار او بگذارد. طبق یك گزارش کاگ‌ب، هندال اعتراف کرد؛ موفقیت مأموریت تسلیحاتی‌اش تنها به خاطر حمایت شوروی ممکن شده بود.

ما از این واقعیت به‌خوبی آگاهیم که در تحلیل نهایی، روابط ما با دیگر کشورها در اردوگاه سوسیالیسم به‌وسیله موضع شوروی تعیین خواهد شد، و ما توصیه و رهنمودهای رهبری کمیته مرکزی CPSU را نیاز داریم. ما نمی‌توانیم بدون حمایت کامل برادرانه کمونیستهای شوروی یك شعار جنگ سر دهیم و افراد آموزش دیده خود را در جنگ رهبری کنیم.

پس از بازگشت هندال به آمریکای مرکزی، جناحهای چریکی مختلف السالوادور با نام «فاراباندو مارتی دولیبراسیون ناسیونال FLMN متحد شدند. کاگ‌ب گزارش داد کوباییها مطمئن بودند انقلاب در السالوادور تا پایان سال موفق خواهد شد. دولت السالوادور آن‌قدر دچار تفرقه و فساد و ارتشش آن‌قدر از نظر تجهیزات و هدف

ضعیف تلقی می‌شد که پیروزی چریکها مطمئن به نظر می آمد.

اما در ژانویه سال ۱۹۸۱ ظاهراً «تهاجم نهایی» FMLN که از سوی کوباییها تأیید شده بود، شکست خورد و چریکها را مجبور کرد در کوره‌ها پناه گرفتند. هم‌زمان، دولت جدید ریگان جای تردید باقی نگذاشت که می‌خواست سیاست بسیار تندتری در آمریکای مرکزی بر عهده گیرد. نخستین وزیر خارجه ریگان، الکساندر هیگ با استفاده از یك زبان به نحو چشمگیری غیر دیپلماتیك رك و پوست کنده به مسکو هشدار داد: «زمان ماجراجوییهای بدون قید و شرط آنها در جهان سوم به پایان رسیده است.» به هر مقام وزارت خارجه در هر مذاکره‌ای با یك مقام شوروی، دستور داده شد همین پیام را تکرار کند. مسکو نگران آنکه علناً دولت جدید را تحریك کند، سعی کرد از خونریزی در السالوادور فاصله گیرد. در بیست و ششمین کنگره CPSU در ماه فوریه که همه رهبران کمونیست و دیگر هیأتهای برادر از اطراف جهان شرکت داشتند، غیبت هندال و PCS ـ بدون تردید به دستور مسکو ـ کاملاً محسوس بود.

اما، رهبری شوروی در عین حفظ احتیاط در بیانیه‌های عمومی خود، یك افزایش را در ارسال سلاح به کوبا، که بعضی از آنها به طور مخفی به مقاصد دیگر در آمریکای مرکزی فرستاده می‌شدند، اجازه داد. به گفته مقامهای ایالات متحده سلاحهای شوروی که در ۸ ماه نخست سال ۱۹۸۱ به کوبا فرستاده شدند از هر زمان دیگری پس از بحران موشکی سال ۱۹۶۲ بیشتر بود. در مه سال ۱۹۸۱ یك کمیسیون نیکاراگوا ـ شوروی ـ کوبا در ماناگوا تشکیل جلسه داد تا ارسال سلاح را برای ساندینیستهای EPS مورد بحث قرار دهد. در پی توافق در ماه ژوئن، نخستین سلاحهای سنگین (تانکها و توپخانه) از ماه ژوئیه شروع کردند وارد بندر بلاف شدند. کاسترو بعداً شکایت کرد، ساندینیستها به‌جای ادامه گفتگو درباره نیازهای تسلیحاتی‌شان با کوبا، اکنون داشتند به‌طور مستقیم به اتحاد شوروی نزدیك می‌شدند. در ۲۱ نوامبر هومبرتو اورتگا و مارشال یوستینف یك پیمان تسلیحاتی در مسکو امضا و توافقی را که در ماه ژوئن در ماناگوا حاصل شده بود، تصویب کردند. در نتیجه ظرف چند سال EPS بیش از ۱۰۰ هزار نیرو در اختیار داشت و به قوی ترین نیروی نظامی در تاریخ آمریکای مرکزی تبدیل شده بود.

کاسترو به نحوی دیوانه‌وار سوگند خوردن رونالد ریگان را در ژانویه سال ۱۹۸۱

به‌عنوان رئیس جمهوری ایالات‌متحده با انتصاب آدولف هیتلر به عنوان صدراعظم آلمان در ژانویه سال ۱۹۳۳ مقایسه کرد. پس از انتخاب ریگان در دو ماه قبلش، کاسترو از مردم کوبا خواسته بود برای دفاع از سرزمین پدری‌شان در برابر حمله آمریکا خود را در شبه نظامیان ارضی سازمان دهند. برای پرداخت هزینه سلاح، کارگران «داوطلب» شدند یك روز حقوق خود را بدهند. کاسترو اعلام کرد: «مهاجمان یانکی با یك تپه مورچه، یك تپه مورچه مسلح... شکست‌ناپدیر، محکم و استوار که هرگز تسلیم نمی‌شوند روبه‌رو خواهند شد!» الکساندر هیگ علاوه بر هشدار خصوصی که به دیپلماتهای آمریکایی دستور داد بدهند، خود علناً کوبا و اتحاد شوروی را به عنوان «مربیان و تأمین کنندگان سلاح برای انقلابیون آمریکای مرکزی» محکوم کرد. او اعلام کرد: فعالیتهای کوبا «دیگر در این نیمکره قابل قبول نیست.» ایالات متحده «با این مسأله از سرچشمه برخورد خواهد کرد.» برای کاسترو این یك تهدید به حمله به نظر آمد. او به طور خصوصی از اینکه مسکو یك موضع تندتر در قبال دولت جدید ریگان به خود نگرفت، ناراحت بود.

طبق یك گزارش کاگ‌ب او به یك هیأت نظامی شوروی که به ریاست مارشال نیکلا اوگارکوف رئیس ستاد نیروهای مسلح شوروی در ماه فوریه از کوبا دیدار کرد، گفت: اتحاد شوروی باید سیاست خود را در قبال ایالات متحده سخت‌تر کند. به‌ویژه، باید از قبول استقرار موشکهای کروز آمریکا در اروپا خودداری کند. کاسترو پیشنهادی غیرعادی مطرح کرد و گفت اگر برنامه استقرار صورت گرفت، مسکو باید به طور جدی به فکر استقرار مجدد پایگاههای موشك هسته‌ای خود در کوبا بیفتد که ۱۹ سال پیش‌تر پس از بحران موشکی آنها را برچیده بود. او با غرور گفت شبه‌نظامیان جدید کوبا اکنون ۵۰۰ هزار نفر بودند.

کاگ‌ب گزارش داد: نگرانی کاسترو از حمله آمریکا با بحران در لهستان، که اقتدار حکومت کمونیست یك حزبی آن با افزایش ناگهانی حمایت مردمی از جنبش همبستگی از بین رفته بود، تقویت شده بود. کاسترو با وجود آنکه بیشتر از آنچه به اصلاحگران بهار پراگ در سال ۱۹۶۸ علاقه داشت (یا شاید نداشت) به همبستگی علاقه‌مند نبود، به یك نماینده شوروی (احتمالاً یك افسر کاگ‌ب) گفت اگر ارتش سرخ

در سال ۱۹۸۱ همان‌طور که در سال ۱۹۶۸ در چکسلواکی دخالت کرد در لهستان دخالت می کرد «پیامدهایی جدی برای کوبا با توجه به هم‌جواری نزدیکش به ایالات متحده داشت.» به عبارت دیگر، کاسترو از آن نگران بود که حمله شوروی به لهستان ممکن بود حمله آمریکا به کوبا را موجب شود.

وقتی ژنرال یاروزلسکی در ماه اکتبر به رهبری حزب در لهستان انتخاب شد، کاسترو روی ضرورت اتخاذ «تدابیر جدی» از جانب او که مداخله شوروی را غیرلازم می‌ساخت، پافشاری کرد: «در غیر این صورت او کارش هم به عنوان یك رهبر نظامی و هم به‌عنوان یك رهبر سیاسی تمام خواهد بود.» کاسترو معتقد بود تنها راه حل برای یاروزلسکی اعلام یك حکومت نظامی بود حتی اگر همبستگی با دعوت به یك اعتصاب عمومی به آن پاسخ می‌داد: «آدم نباید از اعتصابها وحشت داشته باشد، زیرا آنها فی‌ذاته نمی‌توانند دولت را تغییر دهند.» کاسترو به نظر می‌رسد آگاه بود، سیاست مسکو نیز اساساً مانند سیاست خود او بود. آندروپوف به دفتر سیاسی گفت مداخله نظامی شوروی کار بسیار خطرناکی خواهد بود. تهدیدهای تلویحی مداخله، که کاسترو جدی گرفت، هدفش متقاعد کردن یاروزلسکی دودل به اعلام حکومت نظامی و غیرقانونی کردن همبستگی بود که در دسامبر سال ۱۹۸۱ همان‌طور که دیدیم این کار را کرد. با وجود تعصب کامل ایدئولوژیکی کاسترو و مخالفتش با تجدیدنظرطلبی لهستانیها، جنون عظمت او به عنوان یك دولتمرد مهم در صحنه جهانی همچنان موجب نگرانی در مسکو بود. کاگ‌ب در سال ۱۹۸۱ گزارش کرد حضور کوبا در آفریقا «مشکلاتی» را موجب شده است: «شخصیتهای برجسته در آنگولا و اتیوپی در مورد ضرورت حضور نیروهای کوبایی در خاك این کشورها تردید دارند. تلاشهای کوبا برای اثر گذاشتن روی فرآیندهای داخلی در کشورهای در حال توسعه دارد به مداخله در امور آنها تبدیل می‌شود.»

مداخله کوبا خیلی مورد تنفر بود چون سوءمدیریت اقتصادی خودش کمك اقتصادیش را غیرممکن می‌ساخت. کاگ‌ب همچنین گزارش داد کاسترو با این خطر روبه‌رو بود که با چشم‌اندازهای انقلاب در آمریکای مرکزی از خود بی‌خود شود: پیروزی جبهه ملی آزادی بخش ساندینیستها در نیکاراگوا و نیروهای مترقی در گرانادا،

شمار فزاینده رویدادها در السالوادور، و بسیج گروههای جناح چپ در گواتمالا و هندوراس، به بعضی از رهبران کوبا این احساس را داده است که آن لحظه تاریخی برای یك انقلاب بزرگ در آمریکای مرکزی لاتین فرارسیده است و این باید با به راه انداختن یك مبارزه مسلحانه در کشورهای منطقه مورد بهره برداری قرار گیرد.

رائول کاسترو گزارش می دهد؛ بعضی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست کوبا ـ [مانوئل] پی نی یه رو[1] رئیس اداره آمریکا (دیپار تامنتو آمریکا) و دبیر کمیته مرکزی، همراه با «خوزه آبراهانتس»[2] معاون اول وزیر امور داخلی ـ فیدل کاسترو را تحریك می کنند به اقدامهای حساب نشده دست بزند و خواستار صدور انقلاب شود.

نخستین هدف کاسترو برای «صدور انقلاب» همچنان السالوادور باقی ماند. او در فوریه سال ۱۹۸۱ به او کارکوف گفت؛ تشکیل یك جلسه محرمانه را با شرکت رهبران DRU و FMLN در هاوانا برای تنظیم یك استراتژی مورد توافق جهت ادامه مبارزه انقلابی پس از شکست آنچه به عنوان «تهاجم نهایی» تلقی می شد در ماه ژانویه درخواست کرده بود. با اینکه یادداشتهای میتروخین نتایج این ملاقات را ثبت نکرده است، شفیق هندال بعداً به کاگ ب گزارش داد PCS یك سیاست جنگ چریکی و عملیات خرابکاری با هدف مجبور کردن شورای حاکم نظامی به مذاکره با DRU اتخاذ کرده بود.

در ماه اکتبر DRU یك جلسه با نمایندگان رژیم ساندینیستها و شش گروه انقلابی از هندوراس در ماناگوا تشکیل داد. آنها مشترکاً موافقت کردند برای یك قیام چریکی در هندوراس در صورتی که این اقدام ثابت شود برای جلوگیری از عملیات ارتش هندوراس علیه چریکهای FMLN لازم است، آماده شوند. طبق گزارشهای کاگ ب، ژنرال پولیکارپو پاز گارسیا[3] رئیس جمهوری هندوراس برای جلوگیری از کشیده شدن نیروهایش به جنگ خانگی در السالوادور زیر فشار قرار گرفت. نیروهای چریکی در گواتمالا نیز گفته شد به حد کافی قوی بودند که جلو مداخله ارتش گواتمالا را بگیرند. کمونیستهای کاستاریکا گفته شد ۶۰۰ چریك به خوبی آموزش دیده و مجهز که آماده

---

1. Pineiro
2. Abr[ah]antes
3. Policarpo Paz Garcia

بودند به سود FMLN مداخله کنند در اختیار داشتند. انقلابیون کلمبیا بالغ بر ۱/۲ میلیون دلار سلاح و مهمات از طریق ساندینیستها دریافت کردند و گزارش شد «قادر بودند به مجرد دریافت فرمان اقدامهای جنگی را آغاز کنند.» رهبر لیبی، سرهنگ قذافی، مقادیر زیادی پول برای انتقال سلاح به گروههای چریکی تأمین کرد.

در اواخر سال ۱۹۸۱ FMLN با کاسترو درباره یك استراتژی با هدف مختل کردن انتخابات که قرار بود در مارس سال ۱۹۸۲ در السالوادور برگزار شود توافق کرد. محمولههای سلاحهای شوروی که بهوسیله کوباییها از طریق هندوراس و بلیز فرستاده شد، برای بستن جادهها، منهدم کردن خطوط حمل و نقل عمومی و حمله به حوزههای رأی گیری و دیگر ساختمانهای دولتی مورد استفاده قرار گرفتند. اوکارکوف از جمله کسانی بود که معتقد بود این استراتژی موفق خواهد شد. طبق صورتجلسههای گراناداییها از ملاقاتش در مسکو با رئیس ستاد ارتش نیروهای مسلح انقلابی خلق گرانادا پیش از انتخابات:

مارشال (اوکارکوف) گفت دو دهه قبل تنها کوبا در آمریکای لاتین کمونیست بود، امروز نیکاراگوا و گرانادا هم هستند و یك نبرد جدی در السالوادور جریان دارد. این مارشال اتحاد شوروی بعداً تأکید کرد: امپریالیسم ایالات متحده سعی خواهد کرد مانع پیشرفت شود، اما امیدی برای امپریالیسم وجود ندارد که بتواند تاریخ را به عقب باز گرداند.

به هر حال، استراتژی FMLN با شکست روبهرو شد. تعداد شرکت کنندگان در انتخابات السالوادور، که صدها ناظر خارجی و روزنامهنگار بر آن نظارت داشتند، بیش از ۸۰ درصد بود. پس از آن DRU و FMLN به یك «جنگ مردمی» فرسایشی روی الگوی ویتنام خلاصه شده در این شعار «ویتنام پیروز شده است! السالوادور نیز پیروز خواهد شد!» رضایت دادند. جنگ خانگی برای یك دهه دیگر در السالوادور ادامه یافت.

از آنجایی که مسکو ظاهراً امید اندکی به پیروزی سریع FMLN می دید، اولویت اصلی کا گ ب به بهرهبرداری از جنگ خانگی در اتخاذ تدابیر ویژه با هدف بی اعتبار کردن سیاست ایالات متحده تبدیل شد. مسکو بهویژه شروع کرد به تلاش برای اینکه کمك نظامی ایالات متحده را به دولت السالوادور (بوسیله دولت ریگان در بین سالهای

۱۹۸۱ و ۱۹۸۴، ۵ برابر افزایش یافت) آن‌قدر در داخل ایالات متحده نامحبوب سازد که افکار عمومی خواستار توقف آن گردند. یادداشتهای میتروخین درباره تدابیر ویژه کاگ‌ب تنها از یك خلاصه پرونده کوتاه تشکیل شده است: «روی افکار عمومی ایالات متحده اعمال نفوذ شده: حدود ۱۵۰ کمیته در ایالات متحده تشکیل شد که به مداخله ایالات متحده در السالوادور اعتراض کرد، و با سناتورهای ایالات متحده تماس گرفت.» همان‌طور که بارها اتفاق افتاد به نظر می‌رسد مرکز درباره توانایی خود به نفوذ گذاشتن در افکار عمومی غربی مبالغه کرده باشد. اکثریت معترضان ایالات متحده برای مخالفت با سیاست دولت ریگان در السالوادور به تشویق کاگ‌ب نیازی نداشتند. اما کاگ‌ب و اداره دیپارتامنتو آمریکا کوبا بدون تردید نقش مهم و شاید هماهنگی در گسترش حجم اعتراض‌ها ایفا کردند. یك سفر برادر شفیق هندال، فرید در اوایل سال ۱۹۸۰ به ایالات متحده به تشکیل کمیته همبستگی با مردم السالوادور (CISPES) یك گروه هماهنگ کننده کار بسیاری از گروههای مخالف مداخله ایالات متحده منجر شد. مهم‌ترین رابط فرید هندال در نیویورك آلفردو گارسیا آلمدو[1] رئیس اداره آمریکای شمالی DA بود که به عنوان یك عضو هیأت کوبا در سازمان ملل متحد و رهبری حزب کمونیست ایالات متحده که آن نیز با کاگ‌ب در تماس بود تحت پوشش دیپلماتیك عمل می‌کرد.

CISPES بزودی پس از تأسیس یك سند وزارت خارجه ایالات متحده را که ادعا شد «گزارش مورد اختلاف درباره السالوادور و آمریکای مرکزی است» منتشر کرد، گزارشی که به نظر می‌آمد منعکس کننده نگرانیهای‌بسیاری از تحلیلگران و مقامهای حاضر و سابق در شورای امنیت ملی، وزارت خارجه، پنتاگون و سیا بود. درحقیقت این سند یك سند جعلی بود که به احتمال قریب به یقین به‌وسیله سرویس FCD,A تهیه شده بود، و هشدار می‌داد ادامه کمك نظامی به دولت السالوادور سرانجام ایالات متحده را به مداخله مستقیم مجبور می‌کند و از شاخه سیاسی FMLN به عنوان «یك نیروی سیاسی‌قانونی و نماینده مردم» با حمایت مردمی گسترده ستایش می‌کرد.

---

1. Alfredo Garcia Almedo

ازجمله روزنامه‌نگارانی که از این سند نقل قول کردند، دو نویسنده نیویورک تایمز بودند. یکی، فلورا لوئیس که بعداً از خوانندگانش به خاطر اینکه فریب یك سند جعلی را خورده بود، پوزش خواست. دیگری آنتونی لوئیس (نسبتی با اولی ندارد) که پوزشی نخواست.

احتیاط شوروی درباره «صدور انقلاب» در آمریکای‌مرکزی با افزایش خطر رویارویی با ایالات متحده تشدید شد. در اول دسامبر سال ۱۹۸۱ ریگان دستور حمایت پنهانی از «کنتراهای» مخالف را صادر کرد و قبل از هر چیز با اختصاص ۱۹ میلیون دلار هزینه آموزش ۵۰۰ «رزمنده مقاومت» موافقت کرد. حمایت از کنترا به سرعت از حالت مخفی خارج و به یك فاجعه روابط عمومی که کاگ‌ب با تدابیر جدی خود سعی کرد از آن در اطراف جهان بهره گیرد، تبدیل شد. همان‌طور که این «شارح بزرگ» بعداً در خاطراتش اعتراف کرد، «یکی از بزرگ‌ترین سرخوردگیهای‌من... ناتوانی من در برقراری تماس با مردم آمریکا و کنگره درباره تهدید جدی بود که ما در آمریکای مرکزی کشف کردیم.» در ۱۰مارس سال ۱۹۸۲ واشنگتن پست برنامه اقدام مخفی را که سه ماه پیش‌تر تصویب شده بود، افشا و فاش کرد ۹۰۰ کنترا داشتند به طور پنهان برای نابود کردن نیروگاهها و پلهای نیکاراگوا، و به علاوه، «مختل کردن خطوط ارسال سلاح از نیکاراگوا به السالوادور» آموزش می‌دیدند. شش ماه بعد شمار کنتراها تقریباً ۳۵۰۰ نفر بود. در ۸ نوامبر خبر اول نیوزویك، با عنوان «جنگ مخفی آمریکا: علیه نیکاراگوا» استفاده از کنترا در عملیات سری «سیا» برای سرنگون کردن دولت نیکاراگوا و مداخله سفیر ایالات متحده در هندوراس را در آموزش و سازمان‌دهی آنها فاش کرد. دولت ریگان مجبور شد به پشتیبانی پنهان خود از کنترا اعتراف کند، اما به شکل غیرقابل قبولی ادعا کرد که هدفش زیر فشار قرار دادن نه سرنگونی ساندینیستها بوده است.

کنگره متقاعد نشد. مجلس نمایندگان در ۸ دسامبر با ۴۱۱ رأی موافق بدون رأی مخالف «متمم بولند» را تصویب و وزارت دفاع و سیا را از دادن تجهیزات نظامی، آموزش یا مشاوره با هدف سرنگونی رژیم ساندینیستها منع کرد. تجربه تلاش تحت حمایت ایالات متحده برای سرنگونی رژیم کاسترو با پیاده کردن نیرو در خلیج خوکها

در سال ۱۹۶۱ باید روشن ساخته باشد که عملیات شبه نظامی در سطح عملیات طراحی شده علیه ساندنیستها در ۲۰ سال بعد در یك عصر روزنامه‌نگاری جستجوگر به‌طور منطقی نمی‌توانست مخفی باقی بماند. جورج شولتز که در سال ۱۹۸۲ به عنوان وزیر خارجه جانشین الکساندر هیگ شد، می‌نویسد: «یك عملیات پنهان با صحبت در کاپیتول‌هیل و روزنامه‌ها و اخبار تلویزیون آشکار شد.» در تابستان سال ۱۹۸۳ سیا ترجیح داد که حمایت آمریکا را از عملیات کنترا و انتقال مدیریت آن را به وزارت دفاع علنی سازد، اما پنتاگون با موفقیت از برعهده گرفتن مسئولیت یك چنین برنامه جنجالی خودداری کرد. عملیات پنهان ریگان در آمریکای مرکزی به این ترتیب غرق تناقضهایی شد که به آسانی به‌وسیله مخالفان سیاسی و تدابیر ویژه شوروی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. چیزی که در عمل به یك برنامه علنی حمایت از کنترا تبدیل شده بود هنوز به عنوان یك عملیات مخفی اجرا می شد - با نتیجه‌ای که شولتز شکایت کرد «دولت نمی‌توانست به شکل علنی از آن دفاع کند.» خود ریگان نیز با اعلام آشکار یك سیاست و دنبال کردن سیاست دیگر بر تناقضها افزود. هدف اعلام شده حمایت از کنترا جلوگیری از ضربه‌زدن ساندنیستها به همسایگانش «از طریق صدور خرابکاری و خشونت» بود.

رئیس جمهوری در ۲۷ آوریل در یك نشست مشترك کنگره گفت: «اجازه بدهید در مورد رفتار آمریکا در قبال دولت نیکاراگوا روشن سازیم ما دنبال سرنگونی آن نیستیم.» اما کاگ‌ب به خوبی آگاه بود که هدف واقعی ریگان دقیقاً، همان بود - سرنگونی دولت نیکاراگوا.

درحالی که مفسران شوروی به ابراز «همبستگی پایدار» با مردم نیکاراگوا و «محکومیت قاطع» تجاوز ایالات متحده علیه آنها ادامه می‌دادند، از گنجاندن نیکاراگوا در فهرستشان از «کشورهای باگرایش سوسیالیست» جهان سوم خودداری کردند - عنوانی که نشان‌دهنده اعتماد و تعهد بیشتری در قبال حیات انقلاب ساندنیستها بیش از آنچه مسکو حاضر بود بدهد، بود. هر دو اتحاد شوروی و کوبا به روشنی به رهبران ساندنیستها گفتند؛ حاضر نیستند از آنها در برابر حمله آمریکا دفاع کنند. دانیل اورتگا در جریان دیدارش از مسکو در مارس سال ۱۹۸۳ مجبور شد - بدون شك با اکراه - با

اعلامیه آندروپوف به عنوان رهبر شوروی در مورد اینکه «دولت انقلابی نیکاراگوا همه منابع لازم را برای دفاع از سرزمین مادری در اختیار دارد» موافقت کند، که به عبارت دیگر به معنای این بود که این کشور برای «حفظ آزادی و استقلال خود» به کمك بیشتر اتحاد شوروی نیاز داشت.

سفر اورتگا با متشنج ترین دوره روابط شوروی ـ آمریکا پس از بحران موشکی کوبا مصادف بود. از مه سال ۱۹۸۱ کاگ‌ب و GRU در عملیات رایان[1] یك عملیات جهانی با هدف جمع آوری اطلاعات درباره طرحهای دولت ریگان برای دست زدن به یك حمله نخست هسته‌ای علیه اتحاد شوروی همکاری می کردند. برای ۳ سال پس از آن کرملین و مرکز ذهنشان به چیزی مشغول بود که آناتولی دوبرنین سفیر شوروی در واشنگتن یك «برداشت کج فکرانه» از سیاست ریگان خواند. نمایندگیها در پایتختهای غربی، توکیو و بعضی کشورهای جهان سوم لازم بود هر دو هفته یکبار گزارش وقت گیری درباره نشانه‌های آمادگی ایالات‌متحده و ناتو برای حمله هوایی بدهند. خیلی از افسران FCD مستقر در خارج کمتر از مرکز نگران بودند و عملیات رایان را با نوعی بدبینی نگاه می کردند. اما هیچ یك حاضر نبودند با چالش در برابر فکر پشت عملیات، شغل خود را به خطر اندازند. در نتیجه رایان یك چرخه معیوب در جمع آوری و ارزیابی اطلاعات به‌وجود آورد. نمایندگیها، در عمل، خواسته شد اطلاعات وحشتناك را بفرستند حتی اگر درباره آنها شك داشتند. مرکز، آن طور که لازم بود مضطرب بود و اطلاعات بیشتر می‌خواست. اعلام برنامه SDR (جنگ‌ستارگان) در مارس سال ۱۹۸۳ به‌وسیله ریگان همراه با تقریباً همزمان تقبیح اتحاد شوروی به عنوان یك «امپراتوری شیطان» نگرانی مسکو را به اوج خود رساند. آندروپوف معتقد بود مردم آمریکا داشتند به‌وسیله دولت ریگان از نظر روانی برای یك جنگ هسته‌ای آماده می‌شدند. در ۲۸ سپتامبر، آندروپوف درحالی که بیمار و مردنی بود، از بستر بیماری بیانیه فاجعه‌آمیزی در محکومیت «روان‌پریشی نظامی وحشتناکی» که او ادعا کرد ایالات‌متحده را فراگرفته بود، صادر کرد: «دولت ریگان، در بلندپروازیهای امپراتورمآبانه خود تا آنجا پیش می‌رود که آدم

1. Rayan

شك می کند آیا هیچ چیز جلودار واشنگتن هست که آن را از عبور از نقطه‌ای که هر آدم عاقلی می‌داند باید در آن جا توقف کند، بازدارد.»

سرنگونی رژیم مارکسیست گرانادا در چند هفته بعد به نظر مسکو نشانه دیگری از «بلندپروازیهای امپراتورمآبانه» ایالات متحده آمد. در اکتبر سال ۱۹۸۳ یك مناقشه قدیمی میان موریس بیشاپ نخست‌وزیر و معاونش برنارد کوئرد[1] به خشونت کشیده شد که به کشته شدن بیشاپ، معشوقه و تنی چند از هوادارانش در مقابل یك نقاشی دیواری چه گوارا منجر شد. رونالدریگان و مارگارت تاچر در برداشت‌شان از این کشتار، اختلاف داشتند. خانم تاچر معتقد بود که رژیم جدید اگر چه آدمهای شر بیشتری داشت، زیاد با سلف خود تفاوت نداشت. ریگان مانند بیل کیسی DCI خود این کودتا را به عنوان یك تشدید جدی تهدید کمونیست علیه کارائیب می‌دید. او معتقد بود گرانادا «یك مستعمره شوروی ـ کوبا بود که به عنوان یك دژ محکم نظامی برای صدور ترور و تضعیف مردم‌سالاری داشت آماده می‌شد.» ریگان همچنین نگران تهدید علیه ۸۰۰ دانشجوی پزشکی آمریکا در گرانادا بود. در ۲۵ اکتبر یك حمله ایالات متحده رژیم را سرنگون و دانشجویان را نجات داد. این عملیات به بدگمانی شوروی بیشتر دامن زد. واسیلی کوزنتسف معاون رئیس جمهوری، دولت ریگان را متهم کرد «نقشه‌های دیوانه‌واری برای تسلط برجهان می کشید که دارد بشریت را به لبه یك فاجعه می کشاند.» مطبوعات شوروی خود ریگان را به عنوان یك «مرد دیوانه» به تصویر کشیدند. ساندنیستها نگران بودند نیکاراگوا ممکن بود هدف بعدی برای حمله آمریکا باشد. کاگ‌ب هم نگران بود.

اثر حمله به گرانادا روی مسکو با این واقعیت که بلافاصله با نگران کننده‌ترین مرحله عملیات رایان دنبال شد، شدت یافت. در جریان مانور کمانگیر توانا ۸۳ پست فرماندهی ناتو که از ۲ تا ۱۱ نوامبر برای آزمایش روند خروج اشعه رادیو اکتیو برگزار شد بدگمانی مرکز به سطوح خطرناکی رسید. رهبری کاگ‌ب برای یك مدت نگران آن بود که این مانور ممکن بود پوششی برای یك حمله نخست هسته‌ای باشد. بعضی افسران

1. Bernard Coard

FCD مستقر در غرب اکنون بیشتر از تهدید حمله ناگهانی غرب، از هوچیگری مرکز نگران بودند. عملیات رایان در طول سال ۱۹۸۴ بر اثر مرگ دو تن از هواداران اصلی‌اش آندروپوف و وزیر دفاع یوستینف و علائم اطمینان بخش از لندن و واشنگتن، که هر دو از گزارشهای اطلاعاتی درباره افزایش بدگمانی شوروی نگران بودند، متوقف شد (اما پایان نیافت).

دوره تنش شدید میان ایالات متحده و شوروی که در اواخر سال ۱۹۸۳ به اوج خود رسید، مسکو را در حالتی رها کرد که حاضر نبود خود را در آمریکای مرکزی بیشتر به خطر اندازد. پیمان تسلیحاتی سال ۱۹۸۱ شوروی ـ نیکاراگوا زمینه را برای تحویل یك اسکادران میگ ـ ۲۱ به نیکاراگوا در سال ۱۹۸۵ فراهم کرده بود. اما مسکو به خوبی آگاه بود که ارسال میگهای ۲۱ به شدت با مخالفت ایالات‌متحده روبه‌رو خواهد شد. در اوایل سال ۱۹۸۴ کاسترو شروع کرد به تلاش برای متقاعد کردن رهبری ساندینیستها به این که آنها باید به جای آن، با یك اسکادران هلی کوپتر موافقت کنند.

هومبر تو با خشم واکنش نشان داد و به یك گردهمایی مدیریت ملی ساندینیستها گفت: «به نظر من به هیچ وجه نامحتمل نمی‌آید که شورویها، با در نظر گرفتن منافع بین‌المللی خود از کاسترو خواسته باشند ما را متقاعد سازد از میگهای ۲۱ بگذریم، اما ما هرگز نباید از آنها چشم‌پوشی کنیم. و همین‌طور نباید به کوبا اجازه دهیم به واسطه گری میان ما و شورویها ادامه دهد.» به هر حال میگهای ۲۱ هرگز تحویل نشد. در اواسط دهه ۱۹۸۰ حمایت بلوك شوروی از اقتصاد نیکاراگوا به شکل کمکهای ۱۵۰ تا ۴۰۰ میلیون دلاری در سال و همه به صورت اعتبارهای تجاری دوجانبه به جای وامهای ارزی در نوسان بود ـ یك نشانه مهم از تحلیل منابع شوروی به استثنای رقم کوچك کمی که به کوبا داد.

به دلایل متفاوت، آمریکای مرکزی به یك شکست گاه مهم برای سیاست هر دو ایالات متحده و اتحاد شوروی تبدیل شد. کنتراهای سازمان نیافته (که شمارشان حتی با خوش‌بینانه‌ترین برآوردها هرگز به بیش از یك‌پنجم افراد EPS نمی‌رسید) هیچ امیدی به شکست ساندینیستها نداشتند. مبارزه چریکی ناشیانه آنها بیشتر به بی‌اعتبار کردن خودشان و حامیان آمریکاییشان کمك کرد.

در ۲۴ مه سال ۱۹۸۴ مجلس نمایندگان یك متمم بولند دیگر، شدیدتر از اولی تصویب کرد. بولند ۲ (نامی که به آن مشهور شد) که در ماه اکتبر با امضای ریگان به صورت قانون درآمد، حمایت نظامی یا شبه‌نظامی سیا، وزارت دفاع یا «هر مؤسسه یا موجودیتی را که در فعالیتهای اطلاعاتی شرکت داشتند» از کنتراها برای سال بعد ممنوع کرد. رابرت گیتس نایب رئیس اطلاعات جاسوسی (و DCI آینده) در ۱۴ دسامبر سال ۱۹۸۴ به بیل کیسی (DCI) نوشت:

راهی را که ما طی کرده‌ایم (حتی پیش از قطع کمکها)ـ همان‌طور که ۲ سال گذشته نشان خواهند داد ـ به تقویت بیشتر رژیم و یك نیکاراگوای کمونیست که با اتحاد با شوروی و کوبا دوستانش به عنوان موتوری برای بی‌ثبات کردن آمریکای مرکزی عمل خواهد کرد، منجر خواهد شد. حتی یك جنبش کنترا با حمایت مالی خوب نمی‌تواند مانع این امر شود؛ در حقیقت، اتکا و حمایت از کنتراها به عنوان تنها اقدام ما ممکن است عملاً این نتیجه ناگوار غایی را به جلو اندازد.

گیتس استدلال کرد تنها راه برای سرنگون کردن ساندینیستها کمك نظامی آشکار به مخالفانش، همراه با «حمله‌های هوایی برای نابود کردن بخش قابل ملاحظه‌ای از تشکل نظامی نیکاراگوا» بود. اقدام مخفی نمی‌توانست این کار را انجام دهد. نه کیسی و نه ریگان مایل نبودند با این واقعیت ناراحت کننده روبه‌رو شوند.

تلاش برای نادیده گرفتن و تو کنگره و کمك به کنتراها کاخ سفید را به کمدی سیاه «ایران ـ کنترا»ـ یك تلاش غیرقانونی برای منحرف کردن سود ناشی از فروشهای تسلیحاتی سری به ایران به سوی کنتراها در پی یك عملیات سرپوش گذاشتن‌ـ رهبری کرد. هر چند واژه تحت تعقیب قرار گرفتن «شاید هرگز به زبان خود رئیس جمهوری یا مشاورانش در جریان صحبت‌هایشان با او در جریان بحران ایران ـ کنترا نیامد، اما پس از اینکه ماجرا در یك کنفرانس مطبوعاتی در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۸۶ علنی شد در ذهن همه آنها بود.

رئیس ستاد کارکنان ریگان معتقد بود خبرنگاران کاخ سفید همه یك فکر ساده داشتند: یك رئیس جمهوری دیگر در آستانه نابود کردن خود بود. آن شب معاون رئیس جمهوری جورج بوش یك رشته عبارات مقطع در دفتر خاطراتش نوشت که

خلاصه‌ای بود از یأس و نومیدی کاخ سفید: «دولت در هم ریخته است ـ سیاست خارجی در هم ریخته است ـ سرپوش ـ چه کسی می‌داند کجا و کی؟» حمایت ایالات متحده از کنتراها ثابت شده بود به طور مأیوس کننده غیرسازنده، یك پیروزی تبلیغاتی برای ساندینیستها بود و ریاست جمهوری ریگان را در ضعیف‌ترین موقعیت خود قرار داده بود.

با اینکه ناکامیها سیاست ایالات متحده در آمریکای مرکزی حریصانه با تدابیر جدی شوروی مورد بهره‌برداری قرار گرفت، اما مسکو نیز شروع کرد صبر خود را در قبال ساندینیستها از دست دادن. در ماه مه سال ۱۹۸۶، به رغم این واقعیت که نیکاراگوا همان موقع ۱/۱ میلیارد دلار به اتحاد شوروی بدهکار بود دفتر سیاسی هنوز حاضر بود «یونیفورم، مواد غذایی، داروی مجانی» در اختیار ۷۰ هزار سرباز ارتش ساندینیست بگذارد. اما در سال ۱۹۸۷، با بالا گرفتن مشکلات اقتصادی در داخل مسکو شدیداً از دور ریختن پول خوب برای ایجاد شر در آمریکای مرکزی اکراه داشت. وزیر همکاری خارجی نیکاراگوا هنری رویتر با تأسف، اعتراف کرد؛ انتقاد شوروی از سوءمدیریت مزمن اقتصادی ساندینیستها «مشروع» بود. فشار اقتصادی ناشی از کاهش حمایت بلوك شوروی با یك تحریم همزمان ایالات متحده به اوج خود رسید.

به گفته مدیر کل وزارت خارجه ساندینیستها الخاندرو بندانا، مسکو صریحاً به ماناگوا گفت: «وقت آن رسیده است که به یك راه حل منطقه‌ای برای مشکلات امنیتی دست یافت.» پس از ۳ سال مذاکرات پیچیده، ادامه مناقشه، ضرب‌الاجلهای از دست رفته، یك طرح صلح که عمدتاً به‌وسیله رئیس جمهوری کاستاریکا اسکار آریاس سانچز تهیه شده بود، سرانجام موفق شد. به گفته بندانا «این هوش و ذکاوت اسکار آریاس نبود که این کار را کرد، بلکه خود ما بودیم که حاضر بودیم برای جلوگیری از زیان بیشتر هر فرصتی را محکم بچسبیم.» به عنوان بخشی از این طرح صلح ساندینیستها با برگزاری انتخابات تحت نظارت بین‌المللی در فوریه سال ۱۹۹۰ موافقت کردند و ـ کاملاً برخلاف انتظارشان ـ به یك ائتلاف گسترده از احزاب مخالف باختند.

با سقوط ساندینیستها ـ کوبا، یك بار دیگر تنها کشور مارکسیست ـ لنینیست در آمریکای لاتین بود. اما در اواخر دهه ۱۹۸۰، یك وارونگی عجیب در مواضع ایدئولوژیکی کوبا و اتحاد شوروی صورت گرفت. ۲۰ سال پیش‌تر، کاسترو به

سنت‌شکنی رهبران شوروی مشکوك شده بود ـ در عصر گورباچف، برعکس، کاسترو به‌طور فزاینده‌ای خود را به عنوان مدافع درست آئینی ایدئولوژیکی در برابر تجدیدنظرطلبی شوروی می دید. در سال ۱۹۸۷ دفتر رابط کاگ ب در هاوانا به مرکز گزارش داد DGI به طور فزاینده‌ای از آنها دوری می کند.

اوضاع آن‌قدر جدی تلقی شد که ویکتور چبریکوف رئیس کاگ‌ب در تلاش برای اعاده روابط به کوبا پرواز کرد. او به نظر می آمد موفقیت اندکی داشت. به زودی پس‌از آن نماینده کوبا در پراگ (فلورنتینو آسپیلاگا لومبارد) به ایالات متحده فرار کرد و آشکارا فاش ساخت که DGI شروع به هدف قراردادن کشورهای بلوك شوروی کرده بود. او همچنین ادعا کرد؛ احتمالاً به درستی، کاسترو یك حساب بانکی در سوئیس داشت که «برای کمك مالی به جنبشهای آزادی‌بخش، دادن رشوه به رهبران و هر هوس شخصی کاسترو مورد استفاده قرار می گرفت.» در جشنهای سالانه سال ۱۹۸۸ به مناسبت آغاز شورش کاسترو در ۳۵ سال پیش، سفیر شوروی با غیبتش توجه دیگران را جلب کرد. کاسترو در سخنرانیش برای نخستین بار به طور علنی‌از گورباچف انتقاد کرد. او اعلام کرد، تأکید گورباچف روی گلاس نوست و پروسترویکا تهدیدی علیه اصول بنیادی سوسیالیست بود. کوبا باید نگهبان سلامت ایدئولوژیکی انقلاب باشد. سفر گورباچف به کوبا در آوریل سال ۱۹۸۹ کمك اندکی به حل اختلافها کرد.

فروپاشی سریع بلوك شوروی در جریان روزهای باقیمانده سال، قبل از آنکه کاسترو را به لزوم اصلاحات متقاعد سازد صرفاً اعتقاد او را به اینکه آزادی بقای رژیم او را تهدید می کند، تقویت کرد. او در مه سال ۱۹۹۱ اعلام کرد گورباچف مسئول «نابودی حکومت حزب کمونیست» بود. اخبار کودتای ماه اوت تندروها از سوی رهبران کوبا با شادی مورد استقبال قرار گرفت.

یك دیپلمات غربی گزارش داد: هرگز دستیاران کاسترو را تا این حد خوشحال ندیده بود. اما این خوشحالی با شکست کودتا به سرعت جایش را به هراس و وحشت عمیق داد. دولتهای فدراسیون روسیه و دیگر کشورهایی که در خاك سابق اتحاد شوروی به وجود آمدند به سرعت پیوندهای خود را با کوبا قطع کردند. توقف سریع کمك و تجارت بلوك شوروی پیامدهای وحشتناکی برای اقتصاد کوبا به دنبال داشت. کاسترو

در سال ۱۹۹۲ اعلام کرد: فروپاشی اتحاد شوروی برای ما «بدتر از بحران موشکی ماه اکتبر بود».

او هرگز، حتی در بدترین کابوسهایش هم نمی‌دید کوبا تنها کشور تك حزبی مارکسیست ـ لنینیست در خارج آسیا باشد که پا به سده بیست و یکم بگذارد.

۷

خاورمیانه

مقدمه

سیاست گذاران شوروی در بیشتر مدت جنگ سرد معتقد بودند در مبارزه برای قدرت و نفوذ در خاورمیانه از یك امتیاز فطری نسبت به دشمن اصلی خود برخوردار هستند. اگر آمریکای لاتین «حیاط خلوت» ایالات متحده بود، خاورمیانه نیز حیاط خلوت اتحاد شوروی به شمار می‌رفت. روابط ویژه اسرائیل با ایالات متحده، دشمنان عرب آن را از دیدگاه مسکو به متحدان طبیعی اتحاد شوروی تبدیل می کرد. گرومیکو و پونوماروف مشترکاً صهیونیسم را به عنوان «ابزار اصلی حمله امپریالیسم به کشورهای عرب» محکوم کردند. تنفر از اسرائیل دشمنی با ایالات متحده را در بقیه خاورمیانه تشدید کرد. از دست رفتن چشمگیر اعتماد به نفس آمریکا در کنار آمدن با جهان مسلمان پس از سقوط متحدش شاه ایران و ظهور آیت‌الله خمینی در تصمیم دولت کارتر به نفرستادن هیچ گونه تبریکی به رهبران مسلمان که هزار و چهارصدمین سالروز اسلام را در سال ۱۹۷۹ جشن گرفتند، از بیم آنکه به هر حال به شکلی موجب توهین شود، تجسم یافت. اتحاد شوروی، برعکس، به رغم الحاد رسمی، پایتختهای عربی را با پیامهای تبریك به سیل بست.

بیشتر حجم اطلاعات شوروی درباره خاورمیانه، مانند بیشتر بقیه جهان سوم،

به‌جای SIGINT از HUMINT بدست آمد. رمزشکنان کاگ‌ب در سال ۱۹۶۷ توانستند ۱۵۲ سیستم رمز مورد استفاده مجموع ۷۲ کشور را رمزگشایی کنند. اگرچه آمار بعد از آن در دسترس نیست، اما حجم رمزگشاییها بدون تردید باید همچنان ادامه یافته باشد. هر روز یك حلقه مخفی در داخل دفتر سیاسی ـ در سال ۱۹۸۰ مرکب از برژنف، آندروپوف، گرومیکو، کریلنکو، سوسلف و یوستینف ـ کپیهایی از مهم‌ترین اسناد رمزگشایی شده را دریافت می کردند. برای رؤسای ادارات اول و دوم کاگ‌ب بخش بزرگتری ارسال می‌شد. با اینکه هیچ یك از اسناد رمزگشایی شده هنوز از حالت محرمانه خارج نشده است، آنها یك روز منابع بسیار مهمی برای نویسندگان تاریخ سیاست خارجی شوروی خواهند بود.

کار رمزگشایی کاگ‌ب و GRU با آسیب‌پذیری سیستمهای رمز خاورمیانه‌ای که همچنین از سوی اطلاعات بریتانیا و آمریکا مورد بهره‌برداری قرار گرفت بیش از حد ساده شده بود. در جریان بحران سوئز در سال ۱۹۵۶، سلوین لوید[1] وزیر خارجه بریتانیا برای تبریك به QCHQ به خاطر «حجم» و «برتری» رمزگشاییهای اسناد خاورمیانه نامه نوشت و گفت آنها ثابت کردند «چقدر ارزشمند هستند». رمزگشاهای شوروی همچنین از موفقیت چشمگیر کاگ‌ب در به دست آوردن اطلاعات سیستمهای رمزی برای نفوذ به سفارتخانه‌های مسکو سود بردند. اگرچه میتروخین خود به رمزگشاییها دسترسی نداشت، اما او و سایر فراریان افکار مهمی درباره ابعاد این نفوذها ارائه دادند، الیا ژیرکولوف[2] نقش خود را در سالهای اولیه دهه ۱۹۵۰ در سرقتهای موفق از سفارتخانه‌های مصر، سوریه، ایران، ترکیه و دیگر سفارتخانه‌های خاورمیانه در مسکو که او و همکارانش به خاطر آنها یك ساعت حکاکی شده و عنوان «چکیست محترم» را جایزه گرفتند، فاش کرد. پرونده‌های مورد توجه میتروخین فاش می‌سازد در مراحل بعدی جنگ سرد، دست کم ۳۴ مأمور و رابط مطمئن کاگ‌ب در یك عملیات بسیار موفق به سفارت سوریه، متحد اصلی اتحاد شوروی در آن زمان، نفوذ کردند. کشورهای خاورمیانه به علت آسیب‌پذیر بودن سیستمهای رمز و امنیت سفارتهایشان اطلاع اندکی از

1. Selwyn Lloyd
2. Ilia Dzhirkvelov

این وضع داشتند و تا آنجا که به مسکو مربوط می‌شد ـ دیپلماسی باز خود را دنبال می‌کردند.

SIGINT تنها بخش محدودی از اطلاعات سیاست گذاری مخفی منطقه را فراهم کرد. به علت طبیعت خودکامه رژیمهای خاورمیانه، تلگرامهای رمزگشایی شده دیپلماتهایشان همیشه نیات واقعی آنها را فاش نمی‌ساخت. انورسادات یکی از شماری از حکام منطقه بود که دیپلماسی پنهانش گاهی با سیاست خارجی رسمی کشور در تضاد بود، اما کاگ‌ب شاید به خوبی توانست رمز ریاست جمهوری او را بگشاید و علاوه بر آن ترافیك دیپلماتیك مصر را رمزگشایی کند. هنوز روشن نیست کاگ‌ب از طریق SIGINT یا ـ HUMINT ـ یا هر دو ـ به تماسهای پنهان او با دولت نیکسون پی برد. این کشف هشداری جدی در درون دفتر سیاسی ایجاد کرد.

نفوذ کردن در حلقه‌های مخفی حکام بیشتر بدگمان خاورمیانه خیلی دشوارتر از نفوذ کردن به سفارتخانه‌هایشان در مسکو و رمزهای دیپلماتیك آنها بود. کاگ‌ب به هرحال پیوندهای نزدیکی با سرویسهای اطلاعاتی جمال عبدالناصر، نخستین متحد مهم اتحادیه شوروی در خاورمیانه داشت. مشاور ارشد اطلاعاتی او سامی شرف در اعلام حق‌شناسی و دوستی با «رفیق برژنف» دست و دلباز بود و ادعا می‌کرد متقاعد شده بود به‌عنوان مرید رهبر بزرگ، جمال عبدالناصر، از موقعیت خاصی در روابط با دوستان شوروی‌اش برخوردار بود. احتمالاً با سابقه‌ترین مأمور کاگ‌ب در سوریه، دیپلمات و حقوقدان صالح دین با نام رمز IZZAT بود که در سال ۱۹۵۴ به‌وسیله کاگ‌ب استخدام شده و در اوایل دهه ۱۹۷۰ به مدیریت کل وزارت خارجه رسیده بود، و هنگام مرگش در یك حادثه رانندگی در سال ۱۹۸۰ یك عضو دیوان بین‌المللی لاهه بود. کاگ‌ب همچنین برای مدتی ادعا کرد توانسته بود در برادر جوان‌تر رئیس جمهوری اسد، رفعت که فرمانده «گروههای دفاعی نخبه اسد» مجهزترین و آموزش‌دیده‌ترین واحدهای ارتش سوریه، به‌علاوه جوخه‌های ضربتی نفوذ کند که علیه ناراضیان سوریه در خارج فعالیت می‌کردند. به‌رغم، و شاید هم تا اندازه‌ای به خاطر علاقه مفرط صدام حسین به زندگی ژوزف استالین، به نظر می‌رسد او بغداد را محیط نامناسب‌تری نسبت به قاهره یا دمشق برای عملیات کاگ‌ب ساخته بود.

در خاورمیانه، برخلاف آمریکای لاتین چشم‌انداز واقع‌بینانه‌ای برای ظهور یك رژیم مهم مارکسیست ـ لنینیستی که به عنوان یك الگو برای جهان عرب عمل و انقلاب را در منطقه پخش کند وجود نداشت. اگرچه جمهوری دمکراتیك خلق یمن (جنوبی) ادعا می‌کرد یك چنین رژیمی است، اما مبارزه داخلی تقریباً مداوم‌ش برسر قدرت که اغلب با قتل و جنایت همراه بود، آن را از دیدگاه مسکو بیشتر مایه دردسر می‌ساخت تا ثروت و دارایی. از این رو مسکو تلاش کرد استراتژی خود را در خاورمیانه برپایه اتحاد با یکی از «ترقیخواه‌ترین» قدرتهای عرب، که امیدوار بود به تدریج به مارکسیست ـ لنینیست روی آورد بنا نهد. به این دلیل امید اصلی آن از سال ۱۹۵۵ تا سال ۱۹۷۰ به ناصر، از هر نظر که بگویی پرجاذبه‌ترین رهبر عرب در جنگ سرد، همچنین حاکم بزرگ‌ترین کشور خاورمیانه بسته بود. در جریان سالهای خوب روابط ویژه ناصر با مسکو، او یکی از هواداران پر و پا قرص نقش شوروی در خاورمیانه بود. او در سال ۱۹۵۷ به یك مصاحبه‌گر آمریکایی گفت «روسها به ما کمك کردند زنده بمانیم. بلی، و آنها به ما کمك کردند از سیطره غرب بگریزیم.» پس از مرگ ناگهانی ناصر در سال ۱۹۷۰، مسکو هرگز نتوانست یك متحد عرب اصلاً در حد و اندازه او بیابد. جانشین او، سادات، همه کارشناسان روسی را اخراج کرد و تصمیم گرفت به جای آن برای روابط ویژه با ایالات متحده و صلح با اسرائیل تلاش کند. با اینکه عراق در اواسط دهه ۱۹۷۰ به دریافت کننده اصلی کمك نظامی شوروی تبدیل شد، اما سوءظن صدام حسین به سیاست شوروی ـ به‌رغم ستایش او از استالین ـ باعث شد سرپل شوروی در بغداد هیچ‌گاه احساس امنیت نکرد. آنچه پس از ناصر برای شوروی باقی ماند یك اتحاد با سوریه اسد بود که به‌عنوان یك حکومت پر و بال دهنده به تروریسم، به علاوه تحلیل برنده فزاینده اقتصادی شوروی از شهرت بسیار بدی برخوردار بود. عجیب نیست که حتی گرومیکو معمولاً غیراحساساتی در سالهای آخر زندگی سیاسی طولانیش با حسرت به روابط ویژه با ناصر نگاه می‌کند و به طرز غیرقابل باوری می‌گوید: اگر او تنها «چند روز بیشتر زندگی می‌کرد.» تاریخ آینده خاورمیانه ممکن بود خیلی متفاوت باشد.

در جریان جنگ سرد، کاگ‌ب پیوندهای مخفی را با اگر نگوییم همه، بیشتر حزبهای کمونیست خاورمیانه حفظ کرد و یارانه‌های مخفی برای آنها فرستاد. اما هیچ یك

از این حزبها یك رهبر پرجاذبه مردمی در مقایسه با کاسترو، گوارا، آلنده یا سران ساندنیستها در اختیار نداشتند، هرچند همه آماده بودند برای منافع استراتژیك شوروی فداکاری کنند. در سال ۱۹۶۵ که مسکو روابط نزدیك خود را با ناصر دنبال می کرد، حزب کمونیست مصر را متقاعد کرد خود را منحل سازد و به حزب حاکم اتحادیه سوسیالیست عرب بپیوندد. وقتی خروشچف ناصر را یك قهرمان شوروی کرد، یکی از اعضای هیأت رئیسه به طور خصوصی شکایت کرد او از رهبری ستایش می کند که «کمونیستها را به اردوگاههای کار اجباری انداخته است.» مسکو در سال ۱۹۷۲ حزب کمونیست عراق را که تا حدی اکراه داشت زیر فشار گذاشت با رژیم بعث کنار بیاید. اما در پایان دهه وقتی هزاران تن از اعضای حزب زندانی شدند و بسیاری تحت شکنجه قرار گرفتند مسکو از ترس آنکه بغداد را که در آن زمان در خط مقدم مبارزه اعراب برای جلوگیری از میانجیگری ایالات متحده در یك پیمان صلح میان مصر و اسرائیل قرار داشت دشمن نکند، ساکت باقی ماند. در سوریه یك شکاف در حال گسترش میان رهبر باسابقه و نئواستالینیستی متعصب حزب، خالد بگداش، و اکثریت اعضای دفتر سیاسی که در برابر رهبری خودکامه بگداش و حمایت مسکو از اسد همان قدر خودکامه ایستادند، روی داد.

از آنجایی که اتحاد شوروی خود یك قدرت خاورمیانه‌ای هم مرز با دیگر کشورهای مهم منطقه بود، خاورمیانه بیش از آمریکای لاتین ذهن گرومیکو و وزارت خارجه را به خود مشغول داشته بود. به این دلیل نقشی که نمایندگیهای کاگ‌ب در بیشتر کشورهای خاورمیانه ایفا می کردند، اگر چه مهم، اما کمتر از سفارتخانه‌های شوروی جنبه مرکزیت داشت. استثنای اصلی، اسرائیل بود که شوروی ـ با نارضایتی پس از آن وزارت خارجه ـ روابط دیپلماتیك خود را در سال ۱۹۶۷ با آن قطع کرد. سیاست شوروی در قبال اسرائیل پس از آن دچار دردسر شد و بیشتر به وسیله اشتغالات ذهنی ضدصهیونیست کاگ‌ب هدایت می شد.

«توطئه صهیونیسم» یکی از مشغولیات ذهنی ویژه آندروپوف را تشکیل می داد، که به عنوان رئیس کاگ‌ب هر اعتراضی را از سوی ناراضیان یهودی که از حقوق مهاجرت به اسرائیل محروم شده بودند، به عنوان بخشی از یك توطئه صهیونیسم بین المللی علیه

اتحاد شوروی تلقی می کرد. او در میان سیل گزارشها به دفتر سیاسی روی نیاز به اقدام قاطع برای «خنثی کردن» کوچك ترین اعتراضها اصرار داشت. حتی برژنف گاهی از کمبود ابعاد آشکار در مبارزه کا گ ب علیه ناراضیان یهودی شکایت داشت. او پس از یك بحث خسته کننده در دفتر سیاسی در سال ۱۹۷۳ شکایت کرد: «صهیونیسم ما را ابله نشان می دهد.»

گرومیکو خود را از بیشتر مبارزه ضدصهیونیست کنار کشید و به کارکنانش گفت: «با چنین مسائل احمقانه‌ای... مزاحمش نشوند.» به هر حال مسکو نقش خود را در تصویب قطعنامه ۳۳۷۹ سازمان ملل متحد که صهیونیسم را به عنوان شکلی از نژادپرستی محکوم کرد به عنوان یك پیروزی دیپلماتیك تلقی کرد. که «حمایت فراوان اتحاد شوروی را از مبارزه مردم عرب» نشان داد. دلمشغولی ضدصهیونیسم کا گ ب به جنون بدگمانی نزدیك، و گاهی به تحقیق از آن هم تجاوز کرد. یك کنفرانس کا گ ب در سال ۱۹۸۲ به طور مسخره‌ای نتیجه گرفت «هیچ حادثه منفی مهمی در هیچ جا در کشورهای سوسیالیست اروپا بدون مداخله صهیونیستها اتفاق نمی افتد.» آندروپوف اصرار داشت؛ حتی فرستادن ماستوس (نان فطیر) از غرب برای یهودیان شوروی برای عیدشان، یك عمل بالقوه جدی خرابکاری ایدئولوژیکی بود.

خیزش غیرمنتظره تروریسم بین‌المللی در اوایل دهه ۱۹۷۰ و سابقه استفاده کا گ ب در چند سال قبل از آن، از چریکهای ساندینیست علیه هدفهای ایالات متحده در آمریکای مرکزی و شمالی مرکز را تشویق کرد از چریکهای فلسطینی به عنوان نوچه‌هایش در خاورمیانه و اروپا استفاده کند. کا گ ب در سال ۱۹۷۰ تحویل سلاحهای منفی را به جبهه مارکسیست ـ لنینیستی خلق برای آزادی فلسطین(PP) آغاز کرد. این راز به‌طور فوق‌العاده‌ای سری نگاهداشته شد. با اینکه یك رشته گزارشهای مطبوعات غرب از حمایت سوریه، عراق و لیبی از PFLP حکایت داشت هیچ یك از آنها به اهمیت ارتباط شوروی آن نبود. تمایل کا گ ب از استفاده از دیگر نوچه‌های تروریست با ترس از اینکه این نوچه‌ها نتوانند مداخله‌اش را پنهان نگاهدارند همراه بود ـ درست همان طور که در نیمه دوم جنگ سرد در اجرای طرحهای فراوان و جامعش برای قتل فراریان کا گ ب از بیم آنکه برای مرگ آنها مقصر شمرده شود، ناکام ماند. پس از مرگ دو مأمور اصلی

شوروی در درون PFLP در سال ۱۹۷۸ ارتباط مستقیم کاگ‌ب با آن به‌نظر آمد قطع شد. همین طور به نظر نمی‌رسد کاگ‌ب با هیچ یك دیگر از گروههای فلسطینی که بیشتر دهه ۱۹۷۰ را مانند PFLP به آنها نزدیك بود ارتباط مستقیمی برقرار کرده باشد. مرکز به نظر می‌رسد دو تن از فعال‌ترین رهبران تروریست اواخر دهه ۱۹۷۰ و سالهای دهه ۱۹۸۰، ایلیچ رامیرزسانچز[1] (مشهور به «کارلوس شغال») و صبری البنا (مشهور به ابونضال)، را به عنوان آدمهای تك‌رو تلقی می کرد که مراقب بود با آنها هیچ ارتباط مستقیمی برقرار نکند. داوریش در هر دو مورد ثابت شد، درست بوده است. کارلوس یك تروریست عاشق شامپاین، آدم کشی، زندگی تجملی و یك سخنران انقلابی خودبین بود. ابونضال به طور فزاینده بدگمان نیز علاوه بر هدفهای اروپایی و ایالات متحده، بیشتر مشغول شکار خائنان اکثراً تصوری فلسطینی شد که به وسیله او تحت شکنجه قرار گرفتند و اعدام شدند.

«آندروپوف» در حالی که از همکاری مستقیم با کارلوس یا ابونضال خودداری کرد، اما به دیگر مؤسسه‌های اطلاعاتی بلوك شوروی اجازه داد این کار را بکنند. در نتیجه با اطلاع آندروپوف (و بدون تردید موافقت او) آلمان شرقی به جایی تبدیل شد که آخرین وزیر کشورش پیترمیشائیل دیزتل[2] بعداً آن را «یك الدورادوی تروریستها» توصیف کرد. اما در اواسط دهه ۱۹۸۰ ابونضال و کارلوس به چنان دردسری برای میزبانان بلوك شوروی‌شان تبدیل شده بودند که پایگاههای اروپای شرقی‌شان بسته شد. هر چند همچنان کمکهایی از متحد اصلی خاورمیانه‌ای اتحاد شوروی، حافظ اسد دریافت کردند. کارلوس بعداً ادعا کرد: «یك افسر بلندپایه سرویس مخفی سوریه بوده است.» ابونضال در سال ۲۰۰۲ در بغداد مرد، ظاهراً به دست خودش، اما به احتمال قوی به دستور حامی سابق خود صدام حسین به قتل رسید.

روابط کاگ‌ب با یاسر عرفات و ساف دووجهی بود. مسکو قویاً از ابتکار اعراب در مجمع عمومی سازمان ملل متحد برای شناسایی ساف به‌عنوان نماینده قانونی اعراب فلسطین و اهدای موقعیت نظارت به آن در سازمان ملل متحد حمایت کرد. یك هیأت

---

1. Ilich Ramirez Sanchez
2. Micheal Diestel

فلسطینی به ریاست یاسر عرفات در سفر به مسکو در سال ۱۹۷۵ از اتحاد شوروی به‌خاطر «حمایت بی‌پایانش از مبارزه عادلانه مردم فلسطین برای آرمان ملی‌شان، علیه تحریکات امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع تشکر کرد.» اما با وجود ستایش علنی مسکو از ساف و آموزش چریکهایش به‌وسیله کاگ‌ب، عرفات هرگز اعتماد کرملین یا مرکز را به دست نیاورد. وقتی نیروهای ساف در لبنان در سال ۱۹۸۲ به‌وسیله حمله اسرائیل شکست خوردند، اتحاد شوروی هیچ کمکی به ساف نکرد. با اینکه مسکو از دشمنی مرگباری که در سال ۱۹۸۳ میان اسد و عرفات بروز کرد، ناراحت بود، نزدیکی اتحادش با دمشق از آن هیچ تأثیری نپذیرفت. در سالهای آخر جنگ سرد، عرفات تقریباً همان‌قدر در مسکو نامحبوب بود که در واشنگتن بود.

۸

ظهور و سقوط نفوذ شوروی در مصر

نخستین رهبر عرب که مورد محبت کرملین قرار گرفت جمال عبدالناصر بود که در سال ۱۹۵۴، در سن سی و شش سالگی به رهبری نخستین حکومت بومی مصر مستقل پس از اینکه مهاجمان ایرانی تقریباً ۲۵۰۰ سال پیشتر آخرین فرعون آن را سرنگون کرده بودند انتخاب شد. مبارزه ناصر علیه امپریالیسم به اعتراضهای دوره کودکی او علیه اشغال مصر به وسیله بریتانیا بازمی گشت. او به یاد داشت: «وقتی کودك کوچکی بودم» هر بار که هواپیماها را می‌دیدم برفراز سرمان پرواز می کردند عادت داشتم فریاد بزنم:

«ای خداوند قادر متعال آیا ممکن است بلایی بر سر بریتانیاییها نازل کنی!»

به رغم خصومتشان با بریتانیاییها، نه کرملین نه مرکز به سرعت با ناصر گرم نگرفتند. همان‌طور که خروشچف بعداً اعتراف کرد: ما مایل بودیم فکر کنیم کودتای ناصر صرفاً یکی دیگر از آن کودتاهای نظامی بود که ما در آمریکای‌جنوبی به آن عادت کرده بودیم. ما انتظار نداشتیم دستاورد زیادی داشته باشد.

ایوان الکساندروویچ سروف که در سال ۱۹۵۴ رئیس کاگ‌ب شد، آن قدر کم درباره مصر می‌دانست که فکر می کرد مصریها آفریقایی سیاه هستند نه عرب. کارشناسان خاورمیانه‌ای او به نظر می‌رسد بیش از آن از نادانی او ناراحت بودند که سعی

کنند اشتباهش را به رخش بکشند.

مسکو شروع کرد به طور جدی به ناصر توجه کردن وقتی او تنها شش ماه پس از اینکه به قدرت رسید با موفقیت بریتانیا را زیر فشار گذاشت تا نیروهایش را از منطقه آبراه سوئز خارج کند. دو ماه بعد در دسامبر سال ۱۹۵۴ جوان بلندپرواز FCD، وادیم کرپیچنکو[1] با هدف اصلی نفوذ در نزدیکان ناصر به عنوان رئیس اطلاعات سیاسی وارد قاهره شد. او یك موفقیت اولیه داشت، اگرچه نه خاطرات کرپیچنکو (بی‌هیچ تعجبی) نه پرونده‌های میتروخین هویت فردی را که در این ماجرا مداخله داشت فاش نمی‌سازند. کرپیچنکو او را تنها به عنوان «یك دوست نزدیك که اطلاعات جالبی ارائه داد» معرفی می کند، بدون اینکه روشن سازد او یك مأمور است یا یك رابط قابل اعتماد بوده است. با توجه به اینکه صاحب منصبان نزدیك به ناصر باید مطلع بودند این فرد گاهی با کرپیچنکو در تماس بود، بیشتر به نظر می‌رسد او باید یك رابط مخفی بوده باشد، در زمانی که دانیل سمنوویچ سولاد[2] سفیر شوروی در قاهره هنوز مایل بود ناصر را به عنوان یك ملی گرای مرتجع رد کند، رابط کرپیچنکو مدرك قابل اعتمادی را در مورد اینکه «ناصر قصد داشت کشورش را به کجا رهبری کند ـ به سوی یك روابط ویژه با اتحاد شوروی ـ بدست آورد.» ناصر در سپتامبر سال ۱۹۵۵ با امضای یك موافقت‌نامه خرید مقادیر عظیمی سلاح شوروی از طریق چکسلواکی ـ موافقت‌نامه‌ای که آن‌قدر مخفی منعقد شد که حتی سفیر مصر در مسکو از مذاکرات آن مطلع نشد ـ مسکو را شاد و غرب را شوکه کرد.

رابط کرپیچنکو همچنین ارزش خود را در جریان سفر دمیتری شپیلوف[3] فرستاده خصوصی خروشچف به قاهره (اندکی پیش از آنکه وزیر خارجه شود) برای یك مأموریت تحقیقاتی در مه سال ۱۹۵۶ نشان داد. پس از آنکه سولاد برای چند روز سعی کرد ملاقاتی را میان شپیلوف و ناصر ترتیب دهد و موفق نشد، کرپیچنکو در ساعت یك صبح به خانه همتایش رفت. نتوانست او را پیدا کند، اما سرانجام سحرگاه او را گیر آورد.

---

1. Vadim Kirpichenko
2. Semenovich Solda
3. Demitri Shepilov

رابط در ساعت ۹:۳۰ تلفن کرد و گفت اسکورت ریاست جمهوری به‌زودی وارد می‌شود تاشپیلوف را برای ملاقات در ساعت ۱۰ صبح پیش ناصر ببرد. دو فراری شوروی، ولادیمیر کازیچکین افسر کاگ‌ب و ولادیمیر ساخاروف دیپلمات (عضو کاگ‌ب) هر دو کارشناس خاورمیانه، بعداً رابط مخفی کرپیچنکو را به عنوان سامی شرف آدم شکم گنده با سبیل به پایین ریخته و نام رمز زیبای اسد (شیر) معرفی کردند که در سال ۱۹۵۹ به عنوان مدیر اداره اطلاعات ریاست جمهوری می‌رفت به مشاور ارشد اطلاعاتی ناصر تبدیل شود. کرپیچنکو اصرار دارد «سامی شرف هرگز مأمور ما نبود و من حتی او را نمی‌شناختم.» اما او اعتراف می کند شرف یك «هوادار پرحرارت» دوستی مصر و شوروی بود که پس از مرگ ناصر بارها مذاکراتی غیرمجاز در سفارت شوروی انجام داده بود ـ از آن گونه مردانی که به عبارت دیگر کاگ‌ب دست کم سعی می کرد به عنوان «رابط مخفی» استخدامشان کند. وقتی شرف سرانجام یك سال پس از مرگ ناصر با برژنف ملاقات کرد، در اعلام قدردانی و دوستی خود سخاوت زیادی نشان داد:

من باید از رفیق برژنف به خاطر این فرصتی که علی‌رغم مشغله زیاد برای دیدنشان به من داده‌اند نهایت تشکر را بکنم. من مطمئنم... این یك لطف خاص در حق من بوده است. من می‌دانم روابط میان ما همیشگی و مداوم خواهد بود و اینکه روزهای آینده و مواضعی که ما اتخاذ خواهیم کرد شاهدی صمیمی بر دوستی خواهد بود که میان مصر و اتحاد شوروی، احزاب، ملتها و دولتهایمان حاکم خواهد شد... من قویاً معتقدم از آنجایی که سامی شرف پسر رهبر بزرگ، جمال عبدالناصر است، مکان ویژه‌ای را در روابط با دوستان شوروی اشغال خواهد کرد.

در ژوئیه سال ۱۹۵۶ ناصر با ملی کردن آبراه سوئز، که تا آن زمان به وسیله شرکت آبراه سوئز مستقر در پاریس ـ از دیدگاه اعراب مظهر عالی استثمار امپریالیسم غرب ـ اداره می شد یك جنجال بین‌المللی به پا کرد. او بعد فوراً طالب مشورت با شوروی درباره اینکه چه واکنشی باید در مقابل مخالفت غرب در پیش گیرد شد. کمدی سیاه تلاش ناکام انگلیس و فرانسه، با همکاری اسرائیل، برای بازپس گرفتن اداره آبراه سوئز با توسل به زور در نوامبر به سود خروشچف و ناصر تمام شد. در داخل خاورمیانه توازن قدرت قاطعانه برضد رژیمهای محافظه کار هوادار غرب در عراق و اردن و به سود

نیروهای تندرو به رهبری مصر تغییر کرد. ناصر به عنوان قهرمان جهان عرب ظاهر شد. سوئز همچنین او را به مسکو و کاگ‌ب نزدیکتر کرد. در آستانه حمله انگلیس و فرانسه، ناصر اطلاعاتی درباره طرحهای سوءقصد به او، ظاهراً تهیه شده به وسیله سرویس مخفی اطلاعات بریتانیا (SIS) به دستور نخست‌وزیر موقتاً نامتعادل بریتانیا (سر آنتونی ایدن) که مصمم بود ناصر را از چشم دیگران بیندازد، دریافت کرد. کریپچنکو نیز تقاضایی از رابطش در میان نزدیکان ناصر برای کمك به تقویت امنیت شخصی وی دریافت کرد. دو افسر ارشد از اداره نهم (امنیت حفاظتی) به قاهره پرواز کردند و با کریپچنکو برای صرف ناهار در محیطی که کریپچنکو «محیط بسیار گرم خصوصی» توصیف کرد دعوت شدند. تحقیقات بعد از آن به سرعت فاش ساخت امنیت ناصر تنها از یك گروه محافظ شخصی تشکیل می‌شد. هیچ سیستم هشداردهنده‌ای در هیچ یك از ساختمانهایی که او زندگی و کار می‌کرد وجود نداشت. آشپزش نان را از یك نانوایی مقابل اقامتگاه ریاست جمهوری، و گوشت و سبزی‌ها را از نزدیك‌ترین بازار می‌خرید. از مشاوران کاگ‌ب پس از اینکه این نقاط ضعف امنیتی را رفع کردند خواسته شد از او در برابر اشعه رادیویی و گازهای سمی نیز محافظت کنند آنها توضیح دادند بهترین شیوه نگاهداری یك پرنده در قفس در همه ساختمانهای مورد استفاده ناصر بود. اگر یکی از پرندگان می‌مرد ساختمان باید تخلیه می‌شد. اطلاعات مصر بدون نتیجه تقاضای سیستمهای ردیابی با فناوری بالا کرد که کاگ‌ب حاضر نشد در اختیارش بگذارد.

ناصر در سال ۱۹۵۸ هنگام ورود به مسکو برای یك دیدار سه هفته‌ای پیروزمندانه از اتحاد شوروی که هم کرملین و هم مرکز قصد داشتند از آن برای برقرار ساختن روابط ویژه با او استفاده کنند مانند یك قهرمان مورد استقبال قرار گرفت. همه رهبران شوروی برای استقبال از ناصر در فرودگاه حاضر بودند و او را درحالی که کنار خروشچف شاد و خندان در رژه سالانه ماه مه برسکویی بالای آرامگاه لنین ایستاده بود میهمان اصلی مراسم اعلام کردند. نقش مهمی که کاگ‌ب در عصر شوروی و مصر برعهده گرفته بود در انتخاب کریپچنکو، به جای یك دیپلمات به عنوان مترجم در جریان سفر ناصر مشخص بود ـ همان طور که لیونف بعداً برای مترجمی کاسترو انتخاب شد. کریپچنکو وقتی ناصر وارد مسکو شد متوجه شد همان موقع خسته بود و درحالی که با او

روی فهرست طولانی قرارهای رسمی‌اش در جریان دیدارش کار می کرد برایش شدیداً احساس تأسف کرد. اما از آنجایی که قرارها به وسیله خروشچف تأیید شده بودند، کرپیچنکو نمی توانست هیچ یك از آنها را حذف کند. خروشچف برخلاف میهمانش در طول دیدار در جوش و خروش بود. یك شب در باله بولشویی برای دیدن بالت دریاچه قو، وقتی قوی سیاه خبیث روی صحنه ظاهر شد خروشچف فریاد زد «او دالسی است (وزیر خارجه ایالات‌متحده)! اما نگران نباش، رفیق ناصر نگران نباش! در پایان نمایش ما بالهایش را خواهیم چید... » کرپیچنکو به سنگینی ترجمه کرد. ناصر به نظر می‌رسد علاوه براینکه از استقبال گرم و صمیمانه‌ای که در جریان این سفر از او به عمل آمد تحت تأثیر قرار گرفت، خسته هم شد. او در بازگشت به قاهره خطاب به یك جمعیت عظیم که فریاد شادی سر داده بودند گفت اتحاد شوروی «یك کشور دوست است بدون هیچ انگیزه پنهان» که به ملت عرب خیلی احترام می گذارد.

امتیاز اصلی که کاگ‌ب از این سفر رسمی به دست آورد ایجاد دفتر رابط میان کرپیچنکو و رئیس سرویس اصلی اطلاعات مصر (صالح محمدنصر) بود که ناصر را در سفرش همراهی می کرد. کرپیچنکو می نویسد «صالح‌نصر متوجه من بود و انواع راهها را برای اینکه نشان دهد او اهمیت زیادی برای تماسمان قایل بود امتحان کرد.» موافقت شدکه پس از بازگشتشان به‌قاهره، کرپیچنکو تحت نام مستعار «جورج» تماسهایش را از سر گیرد. اما منشی زنی که او هنگام بازگشت به دفتر نصر با او صحبت کرد گفت: «آقای‌جورج» ما همه می‌دانیم شما کی هستید. شما مترجمی رئیس جمهوری ما را می کردید. شما هر روز در فیلمهای خبری در همه سینماها بودید! کرپیچنکو و نصر با وجود بعضی پیشامدهای کوچك برای ۹ سال بعد از آن تا زمانی که نصر به اتهام توطئه علیه ناصر بازداشت شد روابط شخصی کاری خوبی داشتند.

روابط ویژه با ناصر لحظات متشنجی نیز داشت که بیشتر از تعقیب کمونیستها در مصر و سوریه (درجریان اتحاد دو کشور در جمهوری متحد عربی بین سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱) به‌وسیله او ناشی می‌شد و تقبیح کمونیستها در عراق از سوی او اختلافهایی جدی را موجب شد. اما در اوایل دهه ۱۹۶۰ خروشچف و مرکز، اگرچه نه همه دفتر سیاسی، متقاعد شده بودند یك «همبستگی نیروها» در خاورمیانه وجود داشت که باید در

مبارزه علیه دشمن اصلی از آن استفاده می‌شد. استراتژی بزرگ تعرض جهانی که در تابستان ۱۹۶۱ به‌وسیله رئیس کا گ ب، الکساندر شله‌پین طراحی و از سوی خروشچف تأیید شد بر استفاده از جنبشهای آزادی بخش به‌عنوان پایه‌ای از یك سیاست پیشتاز در جهان سوم تأکید داشت. پیروزی کاسترو در کوبا همچنین سیاست جدید اتحاد با نیروهای ضدامپریالیست اما از نظر ایدئولوژیکی ملی گرایان غیرسنتی جهان سوم را به جای صرفاً اتکا به احزاب کمونیست سنتی همیشه در خط مسکو تشویق کرد. شله‌پین علاوه بر حمایت از کوبا و ساندینیستها همچنین یك نقشه جالب برای به‌راه انداختن شورش کردها در شمال عراق و گفتن این به ناصر از طریق مجاری غیررسمی (احتمالاً کا گ ب) که اگر شورش موفق شود، مسکو ممکن است احتمالاً ادغام آرام‌بخشی از سرزمین عراقی غیرکرد را با UAR (جمهوری متحد عربی) مشروط بر حمایت ناصر از ایجاد یك کردستان مستقل بپذیرد، طراحی کرد. با وجود غیرواقع‌بینانه‌بودن نقشه، به‌ویژه در جریان آخرین ماههای عمر UAR این طرح شدیداً بلندپروازانه برای اتحادیه ناصری مصر، سوریه و بخش بزرگی از عراق که شله‌پین به خروشچف پیشنهاد کرد به شکلی امید مرکز را به بهره‌برداری از حیثیت فراوان محبوب‌ترین رهبر عرب سده بیستم و تمایل او به برقراری یك روابط ویژه با اتحاد شوروی نشان می‌دهد.

در طول دهه ۱۹۶۰ شوروی به ناصر بیش از هر رهبر دیگر جهان سوم در خارج از آمریکای لاتین امید بست. نظریه‌پردازان شوروی شرایطی برای «مسیر حرکت غیرکاپیتالیستی» و «مردم سالاری انقلابی» جهت مشخص کردن یك مرحله مترقی، بینابین میان کاپیتالیسم و سوسیالیسم تعیین کردند. تصمیم ناصر به ملی کردن بیشتر صنایع مصر در سال ۱۹۶۱ مدرك دلگرم کننده‌ای دال بر پیشرفت خودوی در «مسیر حرکت غیرکاپیتالیستی ارائه داد.» از میان مأموران شوروی در رسانه‌ها که از دستاوردهای او ستایش کردند کیم فیلبی صاحب‌منصب سابق SIS بود که تا فرارش به مسکو در اوایل سال ۱۹۶۳ خبرنگار آبزرور و اکونومیست در بیروت بود. فیلبی در تابستان سال ۱۹۶۲ در مقاله‌ای تحت عنوان «غرور و شکوه ناصر» به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب مصر اعلام کرد او با موفقیت مصر را به یك «مردسالاری سوسیالیست تعاونی» تبدیل کرده است: «اکنون تصور مصر بدون ناصر مانند یوگسلاوی بدون تیتو و

هند بدون نهرو دشوار است ـ و ناصر هنوز یك مرد جوان است.» از کل کمك شوروی به جهان سوم بین سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۶۱، ۴۳ درصد به مصر رفت. در سال ۱۹۶۴ ناصر یك قهرمان اتحاد شوروی بزرگ ترین افتخار USSR شد. یك سال بعد حزب کمونیست مصر خود را منحل کرد و اعضایش تقاضای عضویت در اتحادیه حاکم سوسیالیست عرب را کردند.

در اواسط دهه ۱۹۶۰ دیدگاه اکثریت کارشناسان خاورمیانه‌ای مسکو این بود که تجهیزات و برنامه آموزشی شوروی نیروهای مسلح مصر را دگرگون کرده بود. آنها به‌طور تأسف‌آوری از نتیجه تحقیر کننده جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، در سال ۱۹۶۷ مأیوس شدند. حمله اسرائیل به مصر در ساعت ۸:۵۴ صبح ۵ ژوئن مرکز و همچنین ناصر را غافلگیر کرد. رسانه‌های خبری شوروی پیش از کاگ‌ب که خبر آغاز جنگ را تنها از گزارشهای دریافتی از آسوشیتدپرس گرفته بود از حمله خبردار شدند. سرنوشت جنگ تقریباً در همان سه ساعت اول که حملات هوایی اسرائیل ۲۸۶ هواپیما از ۳۴۰ هواپیمای جنگنده مصر را بر روی زمین نابود کرد و ارتش مصر را در جریان نبردهای زمینی پس از آن در صحرای سینا بدون پوشش هوایی رها کرد، روشن شد.

در ۲۸ ژوئن سال ۱۹۶۷، یوری آندروپوف در یکی از نخستین سخنرانیهای خود به‌عنوان رئیس کاگ‌ب خطاب به فعالان کاگ‌ب در حزب کمونیست درباره موضوع «سیاست شوروی در قبال تجاوز اسرائیل در خاور نزدیك» سخن گفت. او گفت برای جلوگیری از شکستهای اطلاعاتی مشابه در آینده و داشتن «اطلاعات به موقع و پیش‌بینی رویدادها» کاگ‌ب «باید کارشناسان با کیفیت بسیار بالا را در کار اطلاعاتی در زمینه‌های مختلف آکادمیك به کار گیرد.» از جمله روزنامه‌و کارشناسان آکادمیك شوروی که برای افزایش شناخت مرکز از خاورمیانه به مأموریت فرستاده شدند، یوگنی پریماکف با نام رمز MAKS (بعداً رئیس اطلاعات خارجی پس از شوروی SVR و یکی از نخست‌وزیران بوریس یلتسین) بود. پریماکف در اواخر دهه ۱۹۶۰ موفق شد با حافظ اسد در سوریه و صدام حسین در عراق آشنا شود. تحلیل اطلاعاتی که به سختی تا آن زمان در یك ارائه وحشت‌زده عقاید ناخوشایند رهبری سیاسی در کاگ‌ب وجود داشت در عصر آندروپوف پیشرفت قابل ملاحظه‌ای ـ اگرچه همیشه نه از نقطه نظر سیاسی صحیح ـ کرد.

کرملین به طور علنی پس از شکست تحقیرآمیز جنگ شش روزه پشت ناصر و آرمان اعراب ایستاد، تجاوز امپریالیسم را محکوم و (با تأسف بعداً) روابط دیپلماتیکش را با اسرائیل قطع کرد. اما به طور خصوصی انتقادهای شدیدی از بی کفایتی نیروهای عرب به عمل آورد و خشم خود را از مقدار تجهیزات نظامی شوروی که به دست اسرائیل افتاد، ابراز داشت. در درون مرکز با اکراه از مهارت و موفقیت تبلیغات اسرائیلیها که سعی کردند جوی ناشی از ترس و بزدلی اعراب در جنگ با به تصویر کشیدن اسیران مصری با لباس زیر و سایر علایم غیرشجاعانه از آنها ایستاده در کنار تانکهای سالم مصری ایجاد کنند تحسین شد. شکست جنگ شش روزه مسکو را با دو گزینه تنها گذاشت: یا جلو خسارات خود را بگیرد یا ارتشهای عرب را از نو بسازد. گزینه دوم انتخاب شد. رئیس جمهوری پادگورنی با ملازمانی از جمله مارشال ماتوی زاخارف[1]، رئیس ستاد ارتش شوروی، کریپیچنکو که آن زمان در مرکز کار می کرد و پریماکوف از مصر دیدار کرد.

زاخارف آنجا ماند تا برای تجدید سازمان و تجهیز مجدد ارتش مصر مشاوره بدهد. ناصر که شدیداً می کوشید نقش خود را به عنوان قهرمان جهان عرب احیا کند، ثابت کرد حاضر است در ازای کمك شوروی خیلی بیشتر از پیش از جنگ شش روزه امتیاز بدهد. او به پادگورنی گفت: آنچه برای ما مهم است، این است که اکنون درك کنیم دشمن اصلی ما ایالات متحده است و اینکه تنها راه ممکن برای ادامه مبارزه‌مان متحدکردن خود با اتحاد شوروی است... پیش از آنکه جنگ آغاز شود ما می ترسیدیم به‌وسیله رسانه‌های غربی متهم شویم با (اتحاد شوروی) متحد شده‌ایم، اما چیزی مانند آن دیگر ما را نگران نمی کند. ما آماده‌ایم تأسیساتمان را از پورت سعید تا سالوم و از العریش تا غزه در اختیار ناوگان شوروی قرار دهیم.

مشاوران شوروی در مصر در نهایت شمارشان به بالغ بر ۲۰ هزار نفر رسید. در سال ۱۹۷۰ به تقاضای ناصر، پایگاههای هوایی شوروی مجهز به موشکهای سام-۳ و هواپیماهای جنگنده باخدمه روسی برای تقویت دفاع هوایی مصر ایجاد شدند.

بزرگ ترین موهبت سیاسی ناصر، سخنوری قوی و حضور پرجاذبه او بود که به

---

1. Matvie Zakharov

او قدرت داد از شکست تحقیر آمیز سال ۱۹۶۷ که مسئولیت زیادی در آن داشت، جان سالم به در برد و غرور و افتخار اعراب را که امپریالیسم از آنها به غارت برده بود به مردم کوچه و بازار باز گرداند. او چند دستاورد علمی از خود باقی گذاشت. سد مشهور اسوان و کارخانه عظیم پولاد حدوان که هر دو با هزینه مالی اتحاد شوروی ایجاد شدند و به عنوان نمونه‌های ساختمان سوسیالیستی مورد ستایش قرار گرفتند، بی توجه به شرایط محلی ساخته شدند. به هر حال سوسیالیسم مصر شکست خورده بود. همان‌طور که ناصر یك زمانی اعتراف کرد «مردم نمی توانند سوسیالیسم بخورند. اگر آنها مصری نبودند با کفشهایشان مرا می‌زدند (تقریباً تحقیر غایی اعراب).» زمینه اصلی رشد در هیجده سال حکومت ناصر، کارکنان دولت بودند که از ۳۲۵ هزار نفر به یك میلیون و ۲۰۰ هزار نفر که بیشترشان فاقد کارآیی لازم بودند، افزایش یافتند. قاهره که برای جادادن ۳ میلیون نفر ساخته شده بود با جمعیتی تقریباً سه برابر بیشتر به نقطه فروپاشی نزدیك شد. لوله‌های آب و سیستمهای فاضلاب مرتب فرو می‌ریختند و بخشهایی از شهر را آب می گرفت. ناصر در نهایت از نظر سیاسی یك حکومت یك حزبی با یك اقتصاد بیمار برروی شالوده دوگانه انتخابات تقلبی و اردوگاههای کار اجباری برای به وحشت انداختن مخالفانش در پشت سر خود به جای گذاشت.

سرمایه‌گذاری عظیم شوروی در مصر ناصر در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ برپایه‌ای بسیار متزلزل‌تر از آنچه که مسکو حاضر به اعتراف بود، متکی بود. سیل مشاوران شوروی تنها به تأکید بر شکاف میان جوامع شوروی و مصر کمك کردند. روسها و مصریها به ندرت از خانه‌های یکدیگر دیدن می کردند. اگرچه تقریباً نیمی از ۱۵ هزار عربی که در اواخر دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ در ایالات متحده زندگی می کردند با آمریکاییها ازدواج کردند، شمار ازدواج میان مشاوران شوروی و میزبانان مصری آنها روشن نیست. عصبانیت ناشی از گوشه گیری مشاوران با سرسختی و تکبر سفیر شوروی، ولادیمیر میخائیلوویچ وینوگرادف دو چندان شد. «اتحاد شوروی شکایت کرد معاون رئیس جمهوری انورسادات شروع کرده بود به احساس اینکه شوروی از موقعیت خاصی در مصر برخوردار بود ـ آن‌قدر زیاد که سفیر شوروی این‌طور وانمود می کرد که از موقعیتی قابل قیاس با کمیسر عالی بریتانیا در روزهای اشغال مصر به وسیله بریتانیا

برخوردار بود.»

با مرگ ناگهانی ناصر در سپتامبر سال ۱۹۷۰ و جایگزین شدن او با سادات عمارت پر ابهت اما متزلزل نفوذ شوروی در مصر نیز شروع به فروپاشی کرد. تقریباً دو دهه بعد آندره گرومیکو وزیر خارجه شوروی هنوز اصرار داشت «اگر ناصر چند سال بیشتر زندگی کرده بود اوضاع در منطقه ممکن بود امروز بسیار متفاوت باشد.» آلکسی کاسگین نخست وزیر شوروی اندکی پس از اینکه سادات رئیس جمهوری شد به او گفت: «ما هرگز هیچ چیزی را از ناصر پنهان نداشتیم و او هرگز هیچ چیزی را از ما پنهان نمی‌داشت.» نیمه اول اظهارات او همان‌طور که خود کاسگین هم می‌دانست چرند بود؛ نیمه دوم با لطف سامی شرف و دیگران ممکن بود گاهی به واقعیت نزدیك باشد. سادات در نخستین روز کارش به عنوان رئیس جمهوری یك رویارویی با شرف در دفتر کارش داشت.

به گفته سادات: او کوهی از کاغذ آورده بود به من تسلیم کند. من پرسیدم، اینها چیست؟

ـ «متن مکالمات تلفنی استراق سمع شده میان افراد خاص که تحت مراقبت قرار دارند.»

من گفتم: «متأسفم من دوست ندارم چنین چرندیاتی را بخوانم... و به هر حال چه کسی به تو اجازه داد تلفن این افراد را استراق سمع کنی؟ این پرونده را بردار ببر.» من آن را از روی میزم کنار زدم.

البته زمانهایی هم بود که سادات علاقه بیشتری از آنچه حاضر شد برای شرف اعتراف کند به چنین مزخرفاتی نشان می‌داد. کرپیچنکو که به عنوان نماینده کا گ ب در سال ۱۹۷۰ به قاهره بازگشت، کشف کرد سادات داشت به صحبتهای گروهی از توطئه‌گران هوادار شوروی علیه خود گوش می‌داد: سرکردگان آنها علی صبری معاون رئیس جمهوری، شراوی قومه وزیر کشور، محمد فوزی، وزیر جنگ، سامی شرف، وزیر امور ریاست جمهوری بودند. این گروه که سادات به طور خصوصی آنها را «کروکودیلها» نام نهاده بود (نامی که نمایندگی قاهره به آنها داده بود) مرتب با وینوگرادف ملاقات داشتند و به گفته کرپیچنگو که یك نوع حسن تعبیر بود، نگرانیهای خود را درباره

سیاست سادات ـ به عبارت دیگر طرح هایشان برای سرنگونی وی ـ با او در میان می گذاشتند. توطئه گران خواستار حمایت وینوگرادف شدند، اما به گفته نیکلای لیونف ترس بر سفیر چیره شد و او هیچ پاسخی به آنها نداد.

گزارش هایی از قاهره که دفتر سیاسی را بیشتر از همه نگران کرد آنهایی بود که کریپچنکو ادعا کرد اطلاعات «قابل اعتماد» درباره تماسهای پنهان سادات با رئیس جمهوری نیکسون بود، که این سوءظن را پیش کشید که او در نظر داشت پیوندهای مصر را با اتحاد شوروی تضعیف کند و به ایالات متحده نزدیك تر شود. فوزی که مسئولیتهایش امنیت قاهره را نیز شامل می شدند در ژانویه سال ۱۹۷۱ یك گزارش از پخش غیرمجاز برنامه های رادیویی دریافت کرد. شیوه مثلث بندی مورد استفاده برای ردیابی منبع برنامه ها فاش کرد که آنها از خانه سادات می آمدند. تحقیقات بیشتر نشان داد که او پیامهای مخفی با واشنگتن مبادله می کرده ـ به رغم این واقعیت که روابط دیپلماتیك با ایالات متحده به وسیله ناصر قطع شده بود. به گفته فوزی او با سادات روبه رو شد اما سادات به وی گفت تماسها به او مربوط نمی شود و حق دخالت در آنها را ندارد. فوزی به تندی پاسخ داد این وظیفه سرویسهای اطلاعاتی است که چنین چیزهایی را کشف کنند. کریپچنکو ممکن است به وسیله یکی از «کروکودیلها» یا یکی از خبرچینها در داخل اطلاعات مصر از رویارویی میان فوزی و سادات آگاه شده بود. همین طور ممکن است پیامهای رادیویی سادات به واشنگتن به وسیله ایستگاه SIGINT (با نام رمز ORION) در نمایندگی قاهره ردیابی شده بودند. موفقیت چشمگیر کاگ ب با رمزهای جهان سوم، رمزشکنان آن را در گشودن رمزهای ریاست جمهوری سادات از هر مؤسسه اطلاعاتی مصر ماهرتر کرد. با توجه به نگرانیهایی که سیاستهای سادات در مسکو برانگیخته بود، گشودن رمزهای ارتباطات او باید از اولویت بسیار ویژه ای برخوردار شده بودند. چیز دیگری که از نقطه نظر مسکو همین قدر نگران کننده بود، صحبتهای محرمانه در قاهره در ماههای مارس و آوریل میان دیپلمات ایالات متحده (دونالد برگاس)[1] و فرستاده های سادات بود. نوارهای این صحبتها که به وسیله یك بخش از اطلاعات مصر بدون اطلاع سادات ضبط شده بودند

---

1. Donald Bergus

به «کروکودیلها» داده و تقریباً بدون تردید به وسیله آنها برای سفارت شوروی فاش شدند.

در ۲۸ آوریل سال ۱۹۷۱، برای تنها بار در مدت خدمت کرپیچنکو به عنوان یك افسر اطلاعات خارجی، او همراه با وینوگرادف و ژنرال واسیلی واسیلوویچ اوکانف مشاور بلند پایه نظامی شوروی در قاهره ناگهان به مسکو احضار شدتا ارزیابی خود را از نیات سادات به طور مستقیم در یك جلسه دفتر سیاسی ارائه دهد. وینوگرادف از سوی سوسلف به خاطر آنچه او تضاد میان لحن «کاملاً خوش بینانه» ارزیابی شفاهی او (که شبیه ارزیابی اوکانف بود) و بعضی مدارك موجود در نامه‌های دیپلماتیك وی خواند مورد انتقاد قرار گرفت. کرپیچنکو بر عکس صریحاً اعلام کرد سادات داشت اتحاد شوروی را فریب می‌داد. آندروپوف بعداً به او گفت «هر چه تو گفتی کم و بیش درست بود، اما اندکی تند ابراز شد.» به او همچنین اطلاع داده شد رئیس جمهوری پادگورنی در مورد اظهاراتش در باره سادات گفته بود: «صحیح نیست، از یك رئیس جمهوری به چنین شکلی صحبت شود!»

آنچه همچنین در ذهن کرپیچنکو ماند، این واقعیت بود که در حالی که روی میز گردی که اعضای دفتر سیاسی اطرافش نشسته بودند سفره‌ای از خاویار سرخ و سیاه و مجموعه‌ای از غذاهای لذیذ دریایی پهن بود به او و کسانی که در کنار دیوار نشسته بودند تنها سوسیس و ساندویچ پنیر تعارف شد.

رویدادهای چند هفته پس از آن بدبینی کرپیچنکو را کاملاً توجیه کرد. در ادامه یك افسر جوان پلیس یك نوار ضبط صوت را برای سادات آورد که به گفته سادات نشان می‌داد «کروکودیلها» توطئه می‌کردند تا «او و رژیم را سرنگون کنند.» (اگرچه خاطرات سادات به آن اشاره‌ای نمی‌کند، اما بدون تردید او قبلاً هم نوارهای مشابهی دریافت کرده بود.) توطئه گران اصلی در ملاقاتی با وینوگرادف خواستار حمایت شوروی از یك توطئه برای سرنگونی سادات و «برقراری سوسیالیسم در مصر» شده بودند. اما مسکو جرأت نکرد خطر کند و قول حمایت بدهد و سادات ضربه نخست را زد. زمان بازداشت «کروکودیلها» در شب ۱۳ مه نمایندگی قاهره را غافلگیر کرد. کرپیچنکو آن شب را مانند بسیاری دیگر از نماینده‌های شوروی در یك میهمانی که به افتخارشان در باغ سفارت آلمان شرقی داده شده بود می گذراند. در بهترین لحظه شب درست زمانی که گوشت

بچه‌های خوك روی میز ظاهر شدند، خبر بازداشت رسید و کرپیچنکو را مجبور کرد غذا را رها کند و به سفارت باز گردد.

اما با این حال سادات باز زحمت زیادی کشید تا نیات اصلی خود را از روسها پنهان کند. او تنها دو هفته بعد، در قاهره یك پیمان دوستی و همکاری میان شوروی و مصر با رئیس جمهوری پادگورنی امضا کرد.

انگیزه اصلی سادات همان‌طور که بعداً اعتراف کرد، تسکین نگرانیهای رهبران شوروی با تلاش برای متقاعد کردن آنها به این بود که او بیشتر در یك مبارزه داخلی قدرت درگیر بود تا یك تغییر جهت سیاست خارجی مصر و دور کردن آن از مسکو. او در حالی که پادگورنی را در فرودگاه بدرقه می کرد از وی خواست به دفتر سیاسی بگوید «خواهش می کنم به ما اعتماد کنید! به ما اعتماد داشته باشید! اعتماد!» اما اظهارات ریاکارانه او اثر اندکی داشت. اعتماد مرکز به سادات هم اکنون از دست رفته بود. نمایندگی قاهره تردیدی نداشت که «هدف او کاهش روابط شوروی و مصر بود و اقدامهایی جدی برای محدود کردن فعالیت اطلاعات شوروی در مصر به عمل می آورد.» اما مسکو، فعلاً سوءظن را علنی نکرد، چون می ترسید مخالفت آشکار با سادات تنها به باقیمانده نفوذش و سرمایه گذاری عظیمش در مصر لطمه بزند.

ناراحتی مرکز از کاهش نفوذش در قاهره با امیدش به یك کودتای کمونیستی در خرطوم متوازن شد. رهبران حزب کمونیست سودان از نظر کاگ‌ب وفادارترین و متعهدترین متحد در خاورمیانه محسوب می‌شدند. در ژوئیه سال ۱۹۷۱ یك کودتای افسران ارتش سودان با حمایت کمونیستها موفق شد برای مدت کوتاهی رئیس جمهوری جعفر محمد النمیری را سرنگون کند. وینوگرادف با سادات ملاقات کرد تا از او بخواهد رژیم جدید را به رسمیت بشناسد. یك بحث تندی بعد از آن درگرفت که طی آن سادات اعلام کرد «من نمی توانم اجازه دهم یك رژیم کمونیست در کشوری هم مرز کشور من روی کار آید.» کودتا بی‌رحمانه سرکوب شد و نمیری به قدرت بازگشت. از جمله کسانی که به خاطر نقششان در کودتا اعدام شدند، دبیر کل حزب کمونیست سودان، عبدل معقوب بود. هم‌زمان مرکز کشف کرد یك دیپلمات شوروی در خاورمیانه به نام ولادیمیر نیکلایوویچ ساخارف که به‌وسیله کاگ‌ب استخدام شده بود برای سیا کار

می کرد. ساخارف که از یك علامت از پیش برنامه‌ریزی‌شده ـ یك دسته گل قرار داده شده به وسیله مرکز در فولکس واگنش از خطر آگاه شده بود ـ درست به موقع فرار کرد. از جمله اسراری که او به سیا داد، تماسهای شرف با کاگ‌ب بود.

در حالی که نفوذ شوروی تحت حکومت سادات کاهش یافت، کمونیستهای مصر به طور فزاینده‌ای از تصمیم خود در منحل کردن حزبشان در سال ۱۹۶۵ متأسف شدند. سفارت شوروی در قاهره در سال ۱۹۷۱، احتمالاً از طریق نمایندگی کاگ‌ب، مبلغ نه چندان زیاد یك هزار پوند مصر به یك کمونیست مشهور با نام رمز SOYUZNIK داد تا از نامزدهای چپ گرا در مجمع خلق حمایت کند. اما مسکو همچنان نگران بود با احیای حزب مرده کمونیست مصر، سادات را تحریك نکند و مانع تلاشهایی شد که در این جهت صورت می گرفت. در آوریل سال ۱۹۷۲، ۳ گروه اصلی مارکسیستی زیرزمینی متحد شدند و شروع به پخش گزارشهای اقتصادی از اوضاع جاری مصر تحت نام «احمد ادیب المصری» کردند.

SOYUZNIK و دیگر رهبران جنبش جدید متحد چپ از سفارت شوروی در قاهره خواستند آنها را در تماس مستقیم با رهبری حزب کمونیست شوروی قرار دهد. مسکو پاسخ داد زمان هنوز برای تأسیس یك سازمان مارکسیست علنی در مصر مناسب نبود. SOYUZNIK در پاسخ گفت رفقای شوروی اوضاع واقعی را در مصر درك نمی کردند اما جنبش جدید به هر حال کم و بیش روی حمایت مالی احزاب برادر حساب می کرد. دوسال بعد کاگ‌ب شروع به ارسال پول از طریق حزب کمونیست عراق به SOYUZNIK کرد. در تابستان سال ۱۹۷۲ سادات مخفیانه تصمیم گرفت همه مشاوران نظامی شوروی را اخراج کند. او در ژوئیه سفیر شوروی را برای دیدار خود فراخواند. به گفته وینوگرادف، «سادات ناگهان اعلام کرد مشاوران نظامی ما می توانند به وطن باز گردند، چون آنها خیلی خسته هستند! من شدیداً عصبانی شدم و گفتم خسته، آقای رئیس جمهوری! من بعد او را به چالش طلبیدم؛ اگر شما دیگر به آنها نیاز ندارید، پس مستقیم تر بگویید!»

طبق روایت سادات از این ماجرا او صرفاً اعلام کرده بود «تصمیم گرفته است همه کارشناسان نظامی شوروی را از خدمت معاف دارد و به آنها دستور دهد ظرف یك

هفته آنجا را ترك كنند.» اما مسكو هنوز هم نتوانست خود را راضی كند با مخالفت علنی سادات آنچه را از موقعیتش در مصر كه سخت به دست آمده بود قربانی كند. رهبری شوروی به این نتیجه رسید كه چاره‌ای جز ادامه حمایت سیاسی و نظامی از مصر نداشت چون بیم آن می‌رفت در غیر این صورت سادات سرنوشتش را به دست ایالات متحده بسپرد. بنابر این، يك بیانیه رسمی را برای حفظ آبروی خود انتخاب كرد كه به‌طرز عجیبی ادعا می‌كرد «پس از يك تبادل آرا دو طرف تصمیم گرفتند افراد نظامی را كه برای مدت نامحدودی به مصر فرستاده شده بودند باز گردانند». بیانیه تأكید كرد: روابط با مصر همچنان «بر پایه محكم پیمان دوستی و همكاری مشترك شوروی و مصر در مبارزه مشترك برای رفع پیامدهای تجاوز اسرائیل استوار است.» پس از يك وقفه كوتاه،ارسال سلاحهای شوروی به مصر از سر گرفته شد. سادات در آوریل سال ۱۹۷۳ اعلام كرد: «روسها در حال حاضر آنچه را برایشان ممكن است در اختیار ما می گذارند و من اكنون كاملاً راضی هستم.»

بازداشت جناح هوادار شوروی در درون رهبری مصر و اخراج مشاوران شوروی روحیه شبكه مأموران كاگ‌ب را تضعیف كرد و كار نمایندگی قاهره را مشكل ساخت. عده‌ای از مأموران مصری از ترس آنكه شناسایی شوند، شروع كردند از افسران عملیاتی خود فاصله گرفتن. در ژانویه سال ۱۹۷۳، مركز به عنوان يك اقدام امنیتی به نمایندگی دستور داد عملیات علیه هدفهای مصری را از «سوی مأموران» متوقف كند. اما مأموران موجود، اگر چه برای «تماسهای مخفی» از رتبه پایینی برخوردار بودند در بعضی مواقع به ارائه اطلاعات مهمی در باره برنامه‌ریزی نظامی سادات ادامه دادند.

كاگ‌ب هم مانند مؤسسه‌های اطلاعاتی غرب درباره نیات سادات در قبال اسرائیل سردرگم شد. در سال ۱۹۷۳ـ۱۹۷۲ نیروهای مصر ۲۲ بار برای مدت ۴ تا ۵ ماه بسیج و بعد به خانه فرستاده شدند. در بهار سال ۱۹۷۳ به نظر آمد جنگ قریب‌الوقوع بود و اسرائیل نیروهایش را بسیج كرد. FCD به دستور آندروپوف گزارشی درباره بحران در خاورمیانه تهیه كرد كه در ۷ مه به دفتر سیاسی تسلیم شد:

طبق اطلاعات موجود اقدامهایی دارد در ارتش مصر برای بالا بردن آمادگی رزمی صورت می گیرد. سادات و رهبران ارشد نظامی برای بالا بردن روحیه به بازدید از نیروها

می‌روند. ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری عربی‌مصر یك طرح عملیاتی برای عبور از آبراه سوئز کشیده است.

تدابیر سادات در سوریه نیز که رهبری آن تصمیم گرفته است همراه با ارتش مصر برای عملیاتی تهاجمی نظامی آماده شود، دارد صورت می گیرد.

نیات نظامی مصر و سوریه نه تنها برای محافل رهبری دیگر کشورهای عرب، بلکه همچنین غرب و اسرائیل شناخته شده است.

طبق اطلاعات موجود، آمریکاییها و بریتانیاییها مایلند باور کنند اظهارات رهبران مصر و سوریه درباره رویارویی آینده با اسرائیل مصرف داخلی دارد، اما همچنین هدفش گذاشتن نوعی اثر روانی روی کشورهای غربی و اسرائیل است. آنها گاهی احتمال این را که سادات به عملیات نظامی خاصی دست بزند، رد نمی کنند.

تحلیل اطلاعات موجود نشان می‌دهد؛ اقدامهای سادات با حمایت سرهنگ قذافی [از لیبی] و رئیس جمهوری اسد [از سوریه] می تواند به یك زنجیره غیرقابل کنترل از رویدادها در خاور نزدیك منجر شود.

این غیر ممکن نیست که سادات تصمیم گرفته است با هدف مداخله دادن افکار عمومی جهان در مشکل خاور نزدیك و اعمال فشار روی USSR یك عملیات محدود نظامی را در آستانه ملاقات میان رفیق لئونید ایلیچ برژنف و نیکسون از سر گیرد.

این بسیار مهم بود که مناقشه خاورمیانه در سفر برژنف به واشنگتن در ژوئن اخلال ایجاد کند. برای برژنف که به خاطر عشقش به شکوه و جلال شهرت داشت، به گفته دوبرنین، سفیر شوروی در واشنگتن، استقبال در درياچه جنوبی زیبا و بدون نقص کاخ سفید، «لحظه بزرگترین پیروزی بود. چه چیزی بزرگ‌تر از اینکه در موقعیتی برابر با رئیس‌جمهوری آمریکا قرار گیرد... ؟»

برای نفوذ گذاشتن روی سادات به نفع ما و منصرف کردن او از جنگ با اسرائیل، کاگ‌ب پیشنهاد کرد یك نماینده بلندپایه شوروی برای مذاکره با او و اسد فرستاده شود، به‌علاوه ارسال موشکهایی که اتحاد شوروی قبلاً با فرستادن آنها موافقت کرده بود به تأخیر افتد. مرکز همچنین استفاده از «مجاری غیر رسمی» به ویژه رئیس نمایندگی سیا

را در قاهره، برای متقاعد کردن آمریکاییها به اینکه «از سرگیری عملیات نظامی در خاور نزدیك در زمان حاضر به سود منافع هیچ یك، نه اتحاد شوروی و نه ایالات متحده آمریکا نیست و آنها باید اسرائیل را زیر فشار بگذارند» پیشنهاد کرد.

در این صورت، هیچ مناقشه‌ای در خاورمیانه روی علاقه اغراق‌آمیز برژنف به واشنگتن اثر نمی‌گذارد. دوبرنین با حسرت یادآور شد «حتی آفتاب درخشان نیز به نظر می‌رسد بر اهمیت این رویداد تأکید داشت»: مراسم رسمی با سرودهای ملی دو کشور و گارد احترام، رهبر حزب کمونیست شوروی ایستاده در کنار رئیس جمهوری آمریکا ـ برای اینکه همه جهان ببینند ـ همه اینها برای رهبری شوروی نشانه عالی از شناسایی قدرت و نفوذ آنها به وسیله جامعه بین‌المللی بود.

وحشت از جنگ در مه سال ۱۹۷۳ به هر حال به هدف سادات کمك کرد. این هشدارها حتی بیش از هشدارهای ساختگی قبلی جوامع اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل را متقاعد کرد، که بسیج مکرر نیرو و تهدید به جنگ او همه بلوف بودند. همزمانی حمله نیروهای مصر و سوریه در ۶ اکتبر سال ۱۹۷۳ در یوم کیپور (عید مقدس یهودیان) اسرائیل و همچنین ایالات متحده را غافلگیر کرد.

رابرت گیتس DCI آینده از این روز به عنوان «بدترین دردسر اطلاعاتی شخصی من» یاد کرد. او در حالی که یك مذاکره کننده ارشد تسلیحاتی ایالات متحده را درباره نامحتمل بودن مناقشه توجیه می‌کرد، خبر آغاز جنگ را که از رادیو پخش شد شنید. گیتس یواشکی از دفتر فرار کرد. کاگ‌ب خیلی بهتر عمل کرد. آنها که هنوز از اینکه در جنگ ۶ روزه قبلی اعراب و اسرائیل غافلگیر شده بودند ناراحت بودند توانستند پیش از یوم کیپور یك هشدار اولیه برای دفتر سیاسی تهیه کنند ـ احتمالاً یك دستاورد اطلاعاتی SIGINT و نفوذ در نیروهای مسلح و جامعه اطلاعاتی مصر.

پس از تحقیر شکست جنگ ۶ روزه، موفقیت‌های اولیه جنگ یوم کیپور غرور و اعتماد به نفس اعراب را به آنها بازگرداند. اما از نظر نظامی، با اینکه جنگ برای مصر و سوریه خوب آغاز شد، با نیروهای اسرائیل در ۶۰ مایلی قاهره و ۲۰ مایلی دمشق بدجوری پایان یافت. سادات به این نتیجه رسید به خاطر نفوذش روی اسرائیل، تنها ایالات متحده می‌توانست برای یك راه‌حل صلح آمیز میانجیگری کند. در حالی که نفوذ

شوروی کاهش یافت، هنری کیسینجر به شخصیت غالب در روند صلح تبدیل شد. کیسینجر جهانگرد تا دیدارش از خاورمیانه در نوامبر سال ۱۹۷۳ هرگز از یك کشور عرب دیدار نکرده بود. او طی ۲ سال دیپلماسی ثابت پس از آن ۱۱ دیدار دیگر از منطقه به عمل آورد و چهار دور مذاکرات مهم انجام داد. مرکز ناامیدانه سعی کرد با استفاده از تدابیر جدی سادات را متقاعد سازد کیسینجر به وی خیانت خواهد کرد. در عملیات IBIS سرویس A در FCD یك گزارش را از سفیر سوئیس به واشنگتن جعل کرد که می‌گفت یك کارشناس خاورمیانه در وزارت خارجه به وی گفته بود ایالات متحده هیچ گاه منافع اسرائیل را زیر پا نخواهد گذاشت. این گزارش جعلی در اواخر سال ۱۹۷۳ به سادات نشان داده شد اما اثر قابل فهمی روی او نگذاشت.

نگرانی مرکز درباره از دست دادن نفوذ خود در خاورمیانه در مقابل ایالات متحده در دستورات آندروپوف به FCD در ۲۳ آوریل سال ۱۹۷۳ برای طراحی تدابیر ویژه به‌منظور جلوگیری از وخیم‌تر شدن بیشتر روابط شوروی - اعراب، مجبور کردن سیاستمداران عرب ضدشوروی به جبهه دفاعی گرفتن و تضعیف نفوذ غرب و چین که اخیراً به زیان شوروی در حال گسترش بود منعکس بود. مرکز به ویژه از پیوندهای سادات با سیا عصبانی بود. آنها در اکتبر سال ۱۹۷۴ گزارش دادند مدیر اطلاعات مرکزی(ویلیام کلبی) به عنوان میهمان شخص سادات از مصر دیدن کرده بود. کاگ‌ب شروع کرد به انتقام گرفتن از اشرف مروان وزیر ۳۰ ساله ریاست جمهوری در روابط خارجی(داماد ناصر) که معتقد بود مسئولیت کلی جامعه اطلاعاتی مصر را بر عهده دارد و مسئول ارتباط با سیا است. بخش A یك عملیات تدابیر ویژه را طراحی کرد که هدفش تصویر کردن مروان به عنوان یك مأمور سیا بود. مرکز آن‌چنان اهمیتی برای این عملیات قایل شد که در مه سال ۱۹۷۵ رئیس اداره اول (آمریکای شمالی) خود، ولادیمیر کازاکوف را برای نظارت بر تدارکات نهایی اجرای آن در نمایندگی قاهره به مصر اعزام داشت. مقالاتی که به اصطلاح پیوندهای مروان را با سیا محکوم می‌کرد در روزنامه‌های لبنان، سوریه و لیبی گنجانده شد. در جریان عملیات اطلاعات نادرست علیه مروان، او به گرفتن رشوه و اختلاس مبالغ زیادی پول که به وسیله عربستان سعودی و کویت برای خریدهای تسلیحاتی به مصر داده شده بود متهم شد. نمایندگی قاهره همچنین شایع کرد

مروان با جهان، همسر سادات رابطه داشته است و گزارش داد این خبر به گوش خود سادات هم رسیده است. همان‌طور که انتظار می‌رفت وقتی سادات در سال ۱۹۷۶ مروان را به عنوان وزیرش برای روابط خارجی برکنار کرد کاگ‌ب مسئولیت آن را برعهده گرفت.

تدابیر ویژه سرویس A علیه سادات بیشترین استفاده را از علاقه او به آدولف هیتلر کرد. سادات خود در خاطراتش اعتراف کرد به عنوان یك پسربچه ۱۴ ساله وقتی هیتلر صدراعظم آلمان شد، از شیوه‌ای که فوهرر[1] شروع به ساخت کشورش کرده بود الهام گرفته بود: «من دوستانم را جمع کردم و به آنها گفتم ما باید با حرکت به جلو... به طرف قاهره از شیوه هیتلر پیروی کنیم. آنها خندیدند و رفتند.» در جریان جنگ جهانی دوم سادات همچنین یکی از هواداران بزرگ عملیات رومل علیه بریتانیا در صحرای غربی بود، و بعداً یك موزه به یاد او در العلمین تأسیس کرد. او به طور علنی گفت تا اواخر سال ۱۹۵۳ هیتلر را «از ته قلبم» تحسین می کردم. کاگ‌ب افتخار انتشار کتابهایی را با عناوینی مانند «انور سادات: از فاشیسم تا صهیونیسم» که او را به عنوان یك مأمور سابق نازی که خود را به سیا فروخت تصویر کرده است از آن خود می‌دانست. کنترل سادات بر مطبوعات معنایش این بود که تدابیر ویژه علیه وی در داخل مصر بیشتر به پخش شایعات و اعلامیه‌ها محدود می‌شد. در دیگر کشورهای عرب کا گ ب ادعا کرد قادر بود منبع الهام مقالات مطبوعاتی در محکومیت سادات به عنوان یك شریك جرم در تلاشهای ایالات متحده و اسرائیل برای حفظ سرزمینهای اشغالی تحت کنترل اسرائیل شود. از جمله اتهامهای ساخته شده به وسیله سرویس A این ادعا بود که حمایت سادات از این امر در حسابهای بانکی مخفی به نامش در بانکهای تحت کنترل یهودیان خریداری شده بود. دیگر مؤسسه‌های اطلاعاتی بلوك شوروی نیز در این عملیات تدابیر ویژه همکاری داشتند. در عملیات با نام رمز AYH RAMZES مجارستان یك گزارش را از سفیر ایالات متحده در قاهره به وزارت خارجه شامل یك تجزیه و تحلیل روان‌شناسانه از سادات جعل کرد که نتیجه می گرفت او یك معتاد به مواد مخدر بود که دیگر روابط جنسی با زنش

1. Fuhrer

نداشت و یك وخامت چشمگیر را در قوای عقلانیش نشان می‌داد.

به رغم اولویتی که در سالهای پس از جنگ یوم کیپور در جهان عرب و فراتر از آن به تدابیر ویژه علیه سادات داده شد، کا گ ب همچنان در مورد عملیات در خود مصر سخت محتاط باقی ماند. احتیاط آن به حزب غیرقانونی کمونیست مصر که در روز اول مه سال ۱۹۷۵ تولد مجدد خود را در یك پیام برادرانه به دیگر احزاب کمونیست در اطراف جهان اعلام داشت نیز گسترش یافت. آندروپوف به مرکز دستور داد درباره رهبری و ترکیب حزب تحقیق و بعد مشترکاً با اداره بین‌المللی کمیته مرکزی CPSU یك پیشنهاد برای دادن کمك مالی به آن تهیه کند. او اضافه کرد «دادن پول مستقیم به حزب کمونیست مصر برای ما خطرناك است چون احتمال آن دارد که درز پیدا کند.» بنابراین تصمیم گرفته شد ارسال پول برای کمونیستهای مصر از طریق حزب کمونیست عراق ادامه یابد. ارائه یك شکل محدود از مردم سالاری چند حزبی به وسیله سادات در سال ۱۹۷۶ تا حدودی مبارزه علنی را برای اعضای برجسته حزب کمونیست هنوز غیرقانونی آسانتر ساخت ـ و همچنین آسانتر برای کا گ ب به منظور حفظ تماس با آنها. سه حزب با «برنامه‌های سیاسی» مخالف اجازه یافتند در انتخابات عمومی آن سال شرکت کنند ـ از جمله حزب چپ گرای اتحادیه گرا ترقیخواه ملی (NPUP) به ریاست رهبر کمونیست، خالد محی الدین که کا گ ب نام رمز LYUBOMIR را به او داد. نمایندگی قاهره در سال ۱۹۷۶ دو مبلغ ۵۰ هزار دلار (اندکی بیش از ۱۸ هزار پوند مصری) به یك رابط کمونیست داد: یکی برای حزب کمونیست، یکی برای مبارزه انتخاباتی NPUP.

آندروپوف در جلسه‌ای با الکساندر سرگیوویچ کولیك جانشین کریچنکو به‌عنوان نمایندگی قاهره و رهبری اداره دهم FCD (کشورهای عرب) در سال ۱۹۷۵ دوباره بر ممنوعیت فعالیت مأموران مصری در خود مصر تأکید کرد.

او همچنین دستور داد اسناد از رابطهای مخفی پذیرفته نشود ـ احتمالاً از بیم آنکه افسران کا گ ب هنگام دریافت آنها دستگیر شوند. تردیدی وجود ندارد نمایندگی قاهره از محدودیتهایی که به آن تحمیل شده بود خسته بود. ولادیمیر کرایچکوف[1] و

1. Vladimir Kryuchkov

ان. آ. دوشین[1] رئیس اداره سوم کاگ‌ب (ضد اطلاعات نظامی) یك تقاضای مشترك را امضا کردند و از آندروپوف خواستند اجازه دهد یك افسر بلندپایه اطلاعات نظامی مصر را با نام رمز GERALD استخدام کنند. آندروپوف پاسخ داد: «به دستور عالی‌ترین مرجع مسئول (ایستانسی) ادامه کار مأموران در جمهوری عربی مصر ممنوع است».

مأمور GERALD یك رابط مخفی باقیماند. پرونده‌های FCD که مورد توجه میتروخین قرار گرفت شامل نمونه‌هایی از مأموران سابق مصری است که به رابطهای مخفی که تماسشان را با نمایندگی قاهره قطع کردند تنزل مقام یافتند از جمله در سال ۱۹۷۶، FEDOR یك سرهنگ ارتش مصر که در سال ۱۹۷۲ در اودسا استخدام شد و MURTARS یك کارمند دفتر ریاست جمهوری که در سال ۱۹۷۱ در مسکو به استخدام کا گ ب در آمد. یك گزارش مرکز در سال ۱۹۷۷ نتیجه گرفت نمایندگی قاهره هیچ منبعی در «بیشتر هدف‌های رخنه» نداشت. بعداً در همان سال کشف شد KHASAN یك کارمند مرکز فرهنگی شوروی در قاهره که نمایندگی از او برای دادن اطلاعات نادرست به اطلاعات مصر استفاده می‌کرد، در حقیقت تحت کنترل مصر فعالیت می‌کرده است.

لغو یك جانبه پیمان دوستی شوروی ـ مصر به‌وسیله سادات در ماه مارس سال ۱۹۷۶ موجب شگفتی اندك، اما خشم قابل پیش‌بینی در مرکز شد. FCD ادعا کرد؛ این عصبانیت در سطح گسترده‌تری احساس شد و احتمالاً با اندکی مبالغه در ماه نوامبر گزارش داد: «طبق اطلاعات رسیده از محافل تجاری مصر محدود کردن روابط با USSR دارد نارضایتیهایی را در بخش مهمی از بوژوازی مصر برمی‌انگیزد...رهبری مصر در تلاش برای کاهش این نارضایتی در کشوری با سیاستهای هوادار غرب اقدامهای ویژه‌ای به عمل آورده است که هدفش این است که بگوید این اقدامها به سود عادی‌سازی روابط با اتحاد شوروی است.» اما FCD با تأیید دیدگاه نخست وزیر پیشین مصر عزیز صدقی (نام رمز NAGIB «بارون») را نقل قول کرد: «آمادگی سادات برای پیدا کردن راهی جهت آشتی با USSR بیشتر یك مانور بر پایه اقتضای زمان است.» مرکز معتقد بود سادات مایل بود به ایالات متحده نزدیکتر شود.

1. N.A.Dushin

اگر چه مرکز سعی کرد ظاهر گزارشهای خاورمیانه را با نقل قول از گفتگوهای مخفی با شخصیتهای برجسته مصری بهبود بخشد، اما دسترسی اطلاعاتی نمایندگی قاهره از اوایل دهه ۱۹۷۰ به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت. یك نشانه این محدودیت این واقعیت بود که از تظاهرات گسترده مردمی در ژانویه سال ۱۹۷۷ علیه کاهش یارانه‌های دولت برای مواد غذایی اساسی و روغن آشپزخانه غافلگیر شد. در دو روز شورش، پیش از آنکه ارتش دوباره نظم را برقرار کند ۱۶۰ نفر کشته و صدها نفر دیگر زخمی شدند. دولت سادات «یك توطئه نفرت‌انگیز توطئه گران چپ گرا» را مسئول شورش دانست. دولت اعلام کرد بسیاری از عناصر کمونیست در NPUP نفوذ و سعی کردند از آن «برای سرنگونی دولت و روی کار آوردن یك رژیم کمونیست استفاده کنند.» طی یك دوره ۳ ماهه، ۳هزار مصری بازداشت و به «توطئه‌براندازی» متهم شدند. در جریان مبارزه علیه «توطئه گران چپ گرا» یك رایزن در سفارت شوروی او. وی. کووتانوویچ[1] با رابط اصلی کمونیست سفارت در دفتر کارش ملاقات کرد. رابط از ترس اینکه دفتر استراق سمع شود، خیلی کم حرف زد اما روی یك تکه کاغذ نوشت «حدود ۳۵ عضو سازمان ما بازداشت شده‌اند و ۱۷ نفر مخفی هستند. انتشارات سازمان تأثیری نپذیرفته است و همین‌طور بیشتر رهبران بخشهای سازمان. به خانواده‌های کسانی که بازداشت یا پنهان شده‌اند باید کمك کرد. ما به کمك مادی فوری به مبلغ ۳ هزار پوند مصری نیاز داریم.» ظاهراً رابط که از تحویل اسکناسها حتی در دفتر کارش هراس داشت صبر کرد تا زمانی که کووتانوویچ آنجا را ترك کرد بعد آن را در راهرو به او رد کرد. احتمالاً در نتیجه این و تجربه‌های مشابه بود که ۳ کمونیست مصری برای آموزش ضداطلاعات به اتحاد شوروی فرستاده شدند تا بتوانند یك سرویس امنیتی حزبی به‌وجود آورند. رابط اصلی کمونیست نمایندگی قاهره از رهبری شوروی به طور کتبی تشکر کرد. او به آنها گفت تنها حمایت آنها حزب را در طول سال ۱۹۷۷ سرپا نگاه‌داشت.

در اول اکتبر سال ۱۹۷۷، اتحاد شوروی و ایالات متحده یك بیانیه مشترك درباره نیاز به حل مناقشه اعراب ـ اسرائیل امضا کردند. مسکو معتقد بود بیشتر موقعیت

1. O.V.Kovtunovich

دیپلماتیکی را که زمان جنگ یوم کیپور در خاورمیانه از دست داده بود و شناسایی نقش شوروی را در مذاکرات صلح به وسیله ایالات متحده سرانجام دوباره به دست آورده بود. اما طبق تاریخ رسمی سیاست خارجی شوروی، تقریباً بلافاصله «دولت کارتر (ایالات متحده) زیر فشار اسرائیل خائنانه موافقت نامه را نقض کرد.» تنها ۷ هفته پس از اینکه موافقت‌نامه امضا شد سادات برای آغاز یك گفت و شنود با اسرائیلی‌ها به بیت‌المقدس سفر کرد. سفرِ او یکی از فوق‌العاده‌ترین رویدادهای دیپلماتیك در عصر نوین بود. وقتی سادات در ۲۰ نوامبر در فرودگاه تل آویو از هواپیما پیاده شد، یك خبرنگار اسرائیلی نفس‌نفس زنان گفت «رئیس جمهوری سادات اکنون از یك گارد احترام نیروهای دفاعی اسرائیل سان می‌بیند. من آن را می‌بینم، اما باور نمی کنم!»

گلدامایر، نخست وزیر پیشین اسرائیل، در پایان سفر درباره سادات و نخست وزیر اسرائیل مناخیم بگین گفت: «جایزه صلح نوبل مهم نیست (سادات و بگین می‌رفتند یك سال بعد آن را دریافت کنند.) به هر دو آنها اسکار بدهید!» مرکز با گرایش همیشگی‌اش به تئوری توطئه که بیش از همه در رفتارش در قبال صهیونیسم و گروه فشار یهودی در ایالات متحده منعکس بود سفر سادات را بیشتر یك توطئه مخفیانه تلقی کرد تا یك کار نمایشی. آنها معتقد بودند سادات سفرش را خائنانه با کمك آمریکاییها سازمان داده بود. که حتی قبل از امضای موافقت‌نامه‌ای با اتحاد شوروی، می‌دانستند این سفر قریب‌الوقوع است. موافقت‌نامه «چارچوب صلح در خاورمیانه» که در سپتامبر سال ۱۹۷۸ به وسیله سادات، بگین و کارتر در کمپ دیوید امضا شد، فوراً از سوی پراودا به‌عنوان «یك معامله خائنانه در پشت سر ملت عرب، معامله‌ای که به سود اسرائیل، آمریکا، امپریالیسم و ارتجاع عرب بود» تقبیح شد. مرکز معتقد بود کارتر و سیا، سادات را به دام یك توطئه آمریکایی ـ صهیونیستی با هدف کوتاه کردن نفوذ شوروی در خاورمیانه سوق داده‌اند. به همین دلیل با یك عملیات تشدیدشده تدابیر ویژه به آن پاسخ داد و سادات را متهم کرد یك مأمور سیا بود که ویلایی در مونترو که ۲۴ ساعته به‌وسیله این مؤسسه محافظت می‌شد منتظرش بود تا روزی که سرانجام مجبور شد از خشم ملت عرب، ملتی که به آنها خیانت کرده بود بگریزد و به آنجا پناه ببرد.

در مارس سال ۱۹۷۹ سادات به ایالات متحده بازگشت تا در مراسمی در کنار

دریاچه جنوبی کاخ سفید با حضور میهمانان برجسته و خبرنگاران تلویزیونی از اطراف جهان یك پیمان صلح با اسرائیل امضا کند. سادات مانند پس از موافقت نامه کمپ دیوید در ۶ ماه پیش از آن، در بازگشت به قاهره از سوی جمعیتی عظیم از هواداران که متقاعد شده بودند شاهد طلوع عصر جدیدی از صلح و بهروزی هستند مورد استقبال قرار گرفت. گزارشهای موثقی از دادن سواری مجانی به وسیله تاکسیهای مصری به میهمانان اسرائیلی در دست بود. در ابتدا مخالفت رهبری NUUP با کمپ دیوید موجب بروز نارضایتیهایی حتی میان اعضای عادی خود آن شد. اما در بیشتر جهان عرب، با سادات مانند یك آدم مطرود که خود را به اسرائیل فروخته بود. رفتار شد. مصر از جامعه عرب که مرکزش را از قاهره به تونس منتقل کرد، اخراج شد.

شاید حدود ۲ میلیون مصری که در دیگر کشورهای عرب کار می کردند به کشورشان فرستاده شدند. در داخل مصر عصر جدید بهروزی نیامده رفت و وجد و شادی جای خود را به سرخوردگی داد. با اینکه پیمان صلح اسرائیل و مصر در مارس سال ۱۹۷۹ امضا شد نقشه‌های کشیده شده در کمپ دیوید برای حل گسترده‌تر مناقشه اعراب و اسرائیل راه به جایی نبرد. مخالفان سادات او را متهم کردند به ملت فلسطین خیانت و کنترل اسرائیل را بر سرزمین‌های اشغالی تقویت کرده بود.

نمایندگی قاهره ادعا کرد؛ در جریان سال ۱۹۷۹ با کمك رابطهای کمونیستش توانسته بود منبع الهام مقالات مطبوعاتی، گردهماییهای عمومی و پرسشها در مجمع خلق شود. محاکمه متهمان به شرکت در «توطئه» ژانویه سال ۱۹۷۷ در سالهای ۱۹۷۹ـ ۱۹۷۸ به NPUP فرصتی داد تا سادات را به شکلی علنی که از آن بدتر ممکن نبود مورد حمله قرار دهد. محی‌الدین اعلام کرد NPUP «یك کمیته مردم سالار برای دفاع از آزادیها تشکیل داده است. وکلایی که عضو حزب نبودند در اطراف اصل تضمین دفاع قانونی برای کسانی که به خاطر ابراز دیدگاههایشان زندانی شده‌اند و حمایت از خانواده‌های آنها گرد هم آمده‌اند. مدارك علیه بیشتر کسانی که بازداشت شده بودند بیش‌از حد سست بود که بشود آنها را به پای میز محاکمه کشاند. در بیشتر پرونده‌های دیگر متهمان یا بی گناه شناخته شدند یا احکام سبکی دریافت کردند. تنها ۲۰ حکم زندان صادر شد و هیچ یك بیشتر از سه سال نبود. محی الدین خود با موفقیت وقتی به علت

مخالفت با سیاست صلح سادات با اسرائیل به رفتار غیر میهن پرستانه متهم شد، علیه مطبوعات هوادار دولت شکایت کرد و ۱۰هزار پوند مصری به وی خسارت داده شد.

رابط اصلی کمونیست نمایندگی قاهره، علاوه بر دریافت دست کم ۱۰۰ هزار دلار در سال برای حزب کمونیست مصر همچنین یك مبلغ مشابه سالانه را برای NPUP تقاضا کرد ـ و احتمالاً دریافت داشت. یکی از رهبران آن در سال ۱۹۷۸ اعتراف کرد بدون ۱۰۰هزار دلار کمك سالانه مسکو، NPUP «با خطر از هم پاشیدن روبه رو بود.» سرنوشت جنبش چپگرا در مصر به این پول بستگی داشت. مرکز طرحهای بزرگی برای تشکیل یك «جبهه ضدسادات» به وسیله NPUP داشت که معتقد بود می توانست مخالفت مردمی را با «سیاستهای هواداری از امپریالیست» سازمان دهد، اما طرحهایش نتیجه چندانی ندادند. NPUP به رغم موفقیتهای تاکتیکی قادر به بسیج حمایت گسترده مردمی نبود. آنها در انتخابات مجمع خلق در سال ۱۹۸۳ تنها ۴ درصد آرا را کسب کردند.

احتمالاً هیچ رهبر دیگر جهان سوم مانند سادات منبع انزجار مسکو نشد. اولك گوردیوفسکی در سالهای آخر دهه ۱۹۷۰ که در مرکز مستقر بود، شنید شماری از افسران خشمگین کاگ‌ب می گفتند او باید کشته شود. با اینکه مدرکی در دست نیست که نشان دهد مرکز هرگز در یك چنین توطئه‌ای همکاری داشت اما مطلع بود بعضی رابطهایش همکاری داشتند. مرکز در دسامبر ۱۹۷۷ اطلاعاتی دریافت کرد که یك جلسه محرمانه در دمشق میان اطلاعات سوریه و جبهه خلق برای آزادی فلسطین طرحهای سوءقصد به جان سادات و اشرف مروان را بررسی کرده بود. در ۶ اکتبر سال ۱۹۸۱، سالروز آغاز جنگ یوم کیپور، سادات در حال سان دیدن از یك رژه نظامی، به‌وسیله متعصبان بنیادگرا به قتل رسید. با این که در پرونده‌های مورد توجه میتروخین نشانه‌ای از این که کاگ‌ب قبلاً از توطئه سوءقصد خبر داشته است دیده نمی‌شود، اما اخبار آن با وجد و شادی در مرکز ـ و بدون تردید در کرملین ـ روبه رو شد.

تقریباً یك دهه پس از مرگ سادات، گرومیکو هنوز به سختی می توانست تنفر خود را از او پنهان دارد: «او به یاد بزرگ ترین ابر گرد و غبار در تاریخ بشر که ۳۵۰۰ سال پیش که آتش‌فشان جزیره سانتورینی شروع به فعالیت کرد، مصر را فرا گرفت، ظلمت خوانده شده است... او همه عمر از جنون خود بزرگ بینی رنج برد، اما این جنون از زمانی که

رئیس جمهوری شد، ابعاد بیمار گونه به خود گرفت.»

در زیر فریاد خشم گرومیکو آگاهی او از اینکه عصر سادات شاهد شکست کامل سیاست شوروی در مصر و از دست رفتن بزرگ ترین سرمایه‌گذاری نظامی، اقتصادی و سیاسی مسکو در یك کشور جهان سوم بود - تا آن حد بی‌سابقه که در سال ۱۹۶۵ به تأیید انحلال حزب کمونیست مصر منجر شد - قرار داشت. اما نظام سیاسی که به سادات اجازه داد آنچه را خود «انقلاب اصلاحی» سالهای اول دهه ۱۹۷۰ نامید اجرا کند و گروه هوادار شوروی را از موقعیت قدرت کنار بگذارد، به وسیله جمال عبدالناصر قهرمان شوروی شکل گرفته بود. نظام جمهوری که به وسیله ناصر شکل گرفت یك ساختار اندکی تغییر شکل یافته از حکومت شخصی بود که تقریباً دست‌نخورده به سده بیست و یکم رسید. مهم‌ترین اثر اصلاحات ظاهراً مردم سالارانه‌ای که به وسیله سادات و جانشین او، معاون سابق رئیس جمهوری حسنی مبارك به اجرا گذاشته شد تقویت حکومت موکل بود که پایه‌های حکومت ریاست جمهوری بر آن استوار بود. حتی NPUP که مسکو در اوایل دهه ۱۹۸۰ برای بازگشت به اتحاد شوروی - مصر به آن امید بسته بود سرانجام در برابر موکل گرایی رژیم مبارك تسلیم شد. حرکت NPUP از رویارویی به همکاری در انتصاب یکی از رهبرانش، رفعت السعید، به وسیله سادات به عضویت شورای مشورتی تجسم یافت. اعلام شد «سعید از دوری گزیدن ما از نظامی که بخشی از آن هستیم، دیوانه شده بود.»

۹

ایران و عراق

در جریان جنگ جهانی دوم ارتش سرخ، همراه با نیروهای متحدان غربی‌اش، ایران را اشغال کرده بودند. سرویس اطلاعاتی شوروی از این اشغال برای ایجاد بزرگ‌ترین حضور فراتر از مرزهای خود تا آن زمان با نزدیك به چهل نمایندگی و شبه‌نمایندگی استفاده کرد. نمایندگی اصلی در تهران ۱۱۵ افسر عملیاتی داشت. کار اصلی آنها، مانند مناطق هم‌جوار اتحاد شوروی، شناسایی، ربودن و قتل آنهایی بود که استالین «عناصر ضدشوروی» تلقی می‌کرد. تنها فشار شدید پس از جنگ ایالات متحده و بریتانیا، اتحاد شوروی را متقاعد کرد در سال ۱۹۴۶ به اشغال نظامی‌اش پایان دهد. در نتیجه برای دو دهه مسکو امیدوار بود و غرب وحشت داشت که یك انقلاب در ایران یك رژیم هوادار شوروی را به قدرت برساند.

محمدرضا پهلوی که در سال ۱۹۴۱ اندکی پیش از بیست‌ودومین سالروز تولدش، شاه شد، همیشه نگران «تخت طاوسش» باقی ماند. در سال ۱۹۴۹ یك گروه از اعضای حزب توده (کمونیست) در سپاه افسران ایران برای کشتنش تلاش کردند. با اینکه شاه زنده ماند، حکومت او دو سال بعد وقتی در مقابل فشار عمومی تسلیم شد و دکتر محمد مصدق ملی‌گرای عجیب و غریب را به نخست‌وزیری خود منصوب کرد تضعیف شد. مصدق به سرعت صنعت نفت را ملی کرد ـ اهانتی به دولت بریتانیا که

۵۰ درصد از سهام شرکت نفت ایران را در اختیار داشت.

بریتانیا، و از آن بیشتر، ایالات متحده درباره آسیب‌پذیری مصدق در برابر نفوذ کمونیسم شدیداً مبالغه کردند. وقتی دوایت دی. آیزنهاور در ژانویه سال ۱۹۵۳ رئیس جمهوری شد، سر آنتونی ایدن وزیر خارجه در دولت چرچیل او را «دلمشغول با نگرانی یك ایران کمونیست یافت». ۶ ماه بعد سیا و SIS کودتایی را سازمان دادند که مصدق را سرنگون کرد و حکومت شاه را به او بازگرداند. به گفته کرمیت روزولت افسر سیا عمدتاً مسئول برنامه‌ریزی کودتا، شاه هیجان‌زده بعداً به او گفت: «من تاج و تختم را به خدا، مردمم، ارتشم و شما مدیون هستم!» او بعد دست در جیبش کرد و یك قوطی سیگار طلا به روزولت هدیه داد. روزولت در بازگشت به واشنگتن در لندن توقف کرد تا شخصاً چرچیل را در جریان امر قرار دهد. او نخست‌وزیر را در حال مداوا پس از یك سکته، اما مشتاق شنیدن گزارش دست اول کودتا یافت. وقتی روزولت گزارشش را تمام کرد، چرچیل گفت: «مرد جوان اگر من تنها چند سال جوان‌تر بودم، هیچ چیزی را بیشتر از این دوست نداشتم که در این ماجرا زیر فرمان تو خدمت کنم!» آیزنهاور هم همین‌قدر هیجان‌زده شد، او در یادداشتهای روزانه‌اش نوشت: گزارش هیجان‌انگیز روزولت «بیشتر شبیه یك داستان بود تا یك واقعیت تاریخی».

اما موفقیت کوتاه‌مدت کودتا شدیداً تحت تأثیر زیان درازمدت سیاست آمریکا و بریتانیا در ایران قرار گرفت. برای کا گ ب آسان بود با تدابیر تمام‌وقت خود باور ایرانیان را به طور گسترده تشویق کند که سیا و SIS همچنان به توطئه‌های شوم خود در پشت صحنه مشغول بودند. حتی شاه گهگاه فکر می‌کرد سیا علیه وی توطئه می‌کند. مرکز سخت تلاش کرد سوءظن وی را تقویت کند.

به هر حال و برای یك چهارم سده پس از کودتای سال ۱۹۵۳ نفوذ سیا در ایران به‌راحتی از نفوذ کا گ ب تجاوز کرد. ممنوعیت فعالیت حزب توده و تبعید رهبری آن معنایش این بود که مرکز نمی‌توانست مانند چند کشور دیگر خاورمیانه از کمك رهبران احزاب برادر برخوردار شود. در سال ۱۹۵۷، شاه برای نظارت و ارعاب مخالفان داخلی با کمك سیا و موساد یك سازمان امنیت و اطلاعات دولتی جدید که بیشتر تحت واژه اختصاری «ساواك» مشهور بود تشکیل داد، سازمانی که به سرعت و به‌خاطر بی‌رحمی،

شهرت وحشتناکی به هم زد. دو سال پس از تأسیس آن، ایران و اسرائیل یك موافقت‌نامه مخفی در زمینه همکاری اطلاعاتی و نظامی امضا کردند.

کاگ‌ب با یك رشته تدابیر تمام‌وقت که به نظر می‌رسد اهمیت بیش از حدی برای آنها قائل شده بود، انتقام گرفت. در اواخر سال ۱۹۵۷ رئیس اداره شوروی در وزارت خارجه ایران به وسیله یك مأمور کاگ‌ب ـ به طوری که ادعا شد ـ در حال تعویض غیرقانونی پول در جریان یك سفر به مسکو به دام افتاد و به سفیر ایران گزارش داده شد. طبق گزارش کاگ‌ب او به فرمان شخص شاه برکنار و با یك جانشین کمتر ضدشوروی جایگزین شد. اما مؤثرترین شگرد مرکز، بهره‌برداری از حس مداوم ناامنی و نگرانی از دودوزه‌بازی ایالات متحده با شاه بود. در فوریه سال ۱۹۵۸، سرویس A نامه‌ای را از جان فاستر دالس وزیر خارجه آمریکا به سفیرش در تهران که توانایی شاه را کوچك جلوه داده و تلویحاً گفته بود ایالات متحده برای سرنگونی او توطئه می کند، جعل کرد. نمایندگی تهران نسخه‌های نامه را میان نمایندگان با نفوذ مجلس و سردبیران روزنامه‌های ایران، با انتظار اینکه یکی از آنها به نظر شاه برسد ـ که به موقع هم رسید ـ پخش کرد. طبق پرونده کاگ‌ب درباره این عملیات شاه کاملاً با این نامه جعلی دالس فریب خورد و شخصاً دستور داد یك نسخه از آن با یك تقاضا برای توضیح به سفارت ایالات متحده فرستاده شود. با اینکه سفارت آن را به عنوان یك نامه جعلی رد کرد، نمایندگی تهران گزارش داد؛ تکذیبهایش باور نشدند. اشاره ظاهراً تحقیرآمیز دالس به شاه گفته شد همیشه یك موضوع مورد علاقه در صحبتهای نخبگان ایران بود. اثر این توهینها روی شخصیت ضعیف شاه به خاطر فرهنگ «چاپلوسی» دربار که به طور عادی او را از هرگونه اشاره انتقادآمیز دور نگاه می‌داشت، از همه بیشتر بود.

ناراحتی شاه از ایالات متحده با ناکامی او در به‌دست آوردن آن میزان کمك نظامی که درخواست کرده بود، افزایش یافت. در جریان سال ۱۹۵۹ او با این اندیشه بازی می کرد که اگر تقاضاهایش از سوی واشنگتن برآورده نشوند یك پیمان عدم تجاوز با اتحاد شوروی امضا کند. دالس به طور خصوصی شکایت کرد. شاه داشت به «شیوه‌های باجگیری» نزدیك می‌شد. اختلاف میان تهران و واشنگتن با مهارت به‌وسیله مرکز شدت یافت. در سال ۱۹۶۰ سرویس A دستوراتی را از پنتاگون جعل کرد که به نمایندگیهای

ایالات متحده در ایران و دیگر کشورهای جهان سوم فرمان می‌داد در عملیات جاسوسی علیه کشورهایی که در آن مأموریت دارند شرکت و به عملیات سرنگونی رژیمهایی که واشنگتن تأیید نمی کرد کمك کنند. نسخه‌های این دستورات جعل شده به‌وسیله یك ایرانی ظاهراً ناراضی که برای نمایندگی نظامی ایالات متحده کار می کرد. در ماه نوامبر برای سفارتخانه‌های کشورهای مسلمان در تهران فرستاده شد. یك بار دیگر، همان‌طور که مرکز نقشه کشیده بود، دولت ایران باور کرد این نامه جعلی واقعی است و آن را به نظر شاه رساند. سفیر ایالات متحده به وزارت خارجه ایران احضار و از او توضیح خواسته شد. به گفته نمایندگی تهران، در نتیجه این تدابیر تمام‌وقت شاه در سال ۱۹۶۱ شخصاً دستور تعویض شماری از افسران ایرانی هوادار آمریکا را صادر کرد.

کاگ‌ب همچنین ادعا کرد؛ در انتخاب سومین (و آخرین) زن شاه، فرح دیبا بیست‌ویك ساله، که به اشتباه معتقد بود احساسات کمونیستی داشت، تأثیر گذاشته بود. مرکز افتخار می کرد در زمانی که خانم دیبا یك دانشجوی معماری در پاریس بود، یك مأمور کاگ‌ب وابسته فرهنگی ایران جهانگیر تفضلی را ترغیب کرده بود او را به شاه معرفی کند. با اینکه او از علاقه کاگ‌ب به خود آگاه نبود، اما مکاتبات فرح دیبا با مادرش نشان می‌دهد حقایقی در خودستایی مرکز وجود داشته است. نخستین ملاقات خانم دیبا با شاه در یك میهمانی در سفارت ایران در جریان دیدار وی از پاریس در بهار سال ۱۹۵۹ صورت گرفت. فرح دیبا خجالتی درنگ کرد، اما وقتی شاه بعداً در میهمانی با او صحبت کرد، به مادرش گفت. تفضلی فوراً اضافه کرد «مادمازل دانشجوی بسیار خوبی است. او در کلاس خود اول است و فرانسه را خیلی خوب صحبت می کند». خانم دیبا اضافه کرد «آقای تفضلی لطف دارند که این همه چیزهای زیبا را درباره من گفتند». یك پسر دایی که در آن میهمانی بود به او گفت شاه به روشنی از او خوشش آمد و وقتی او اتاق را ترك کرد، چشمانش به او بود. خانم دیبا نوشت «البته همه اینها فقط حرف است». اما، تنها چند ماه بعد، او و شاه نامزد شدند. علاقه بی‌جای کاگ‌ب به ملکه آینده ایران به نظر می‌رسد از این واقعیت سرچشمه می گرفت که او یك جمع دوستان دانشجوی کمونیست کافه وست‌بنك پاریس داشت که زیاد به آنها سر می‌زد. یك دوست که او را تشویق کرد در یك تظاهرات به حمایت از الجزایریهایی که «علیه امپریالیسم فرانسه می جنگیدند» شرکت کند، بعداً

به‌عنوان یك عضو حزب توده زندانی‌شد. مرکز همچنین با این واقعیت تشویق شد که یکی از نزدیکان او بدون اینکه فرح دیبا بداند یك مأمور کاگ‌ب با نام رمز RION بود. اما کاگ‌ب نتوانست درك کند که او همان طور که بار آورده شده بود یك سلطنت طلب باقی ماند.

فرح دیبا اگرچه به تظاهرات هواداران الجزایر رفت تا به گوشه و کنایه‌ها در مورد اینکه او جرأت این کار را نداشت پاسخ گوید، اما خود بعداً یادآور شد دیدگاه جهانی دوستان کمونیست و طرفدارانشان را «وحشتناك و سخت ملالت‌بار» می‌یافت: «آنها خیلی جوان بودند، اما همان موقع به نظر می‌رسید علیه همه جهان به پاخاسته بودند، شدیداً ترشرو و تلخ. شما فکر می کردید از نظر آنها به جز اتحاد شوروی هیچ چیز ارزش باقی ماندن در این کره خاکی را نداشت».

به مجرد اینکه فرح دیبا در دسامبر سال ۱۹۵۹ ملکه ایران شد، روشن شد که کاگ‌ب درباره او غلط داوری کرده بودند. افراط گرایی ملکه جدید نه در سیاست، بلکه در ذائقه هنری‌اش خود را نشان داد. فرح دیبا روحانیت شیعه و ایرانیان محافظه‌کار را با حمایت خود از هنر آوانگارد غربی شوکه و مشمئز کرد. همان‌طور که یك بازرگان ایرانی گفت: در زمانی که «ما تازه داشتیم شروع می کردیم به گوش کردن باخ» علاقه ملکه به اشتوکهاوزن به نظر حیرت‌آور بود.

تا چند سال پس از ازدواجش با فرح دیبا، موقعیت شاه همچنان خیلی ناامن به نظر می آمد. خروشچف در یك اجلاس سران با جان اف کندی در سال ۱۹۶۱ در وین با اطمینان پیش‌بینی کرد ایران مانند یك میوه گندیده به دستان شوروی خواهد افتاد. سیا نیز فکر می کرد یك انقلاب در ایران محتمل بود. یك ارزیابی اطلاعات ملی در سال ۱۹۶۱ نتیجه گرفت، «تغییر بنیادی سیاسی و اجتماعی به هر شکلی اجتناب‌ناپذیر بود.» در میان کسانی که علیه شاه توطئه می کردند، یکی رئیس بی‌رحم ساواك تیمور بختیار بود که شاه پس از دریافت هشدار از سیا، او را بر کنار کرد.

شاه همچنین مجبور شد چند تلاش سوءقصد دیگر را تحمل کند. به گفته ولادیمیر کوزیچکین مأمور فراری کاگ‌ب، یکی از این تلاشها به وسیله کاگ‌ب سازمان داده شد و به تأیید خروشچف رسید. در فوریه سال ۱۹۶۲، یك فولکس واگن بیتل پر از

مواد منفجره به‌وسیله یکی از غیرقانونیهای کاگ‌ب در مسیری که شاه هنگام حرکت به‌طرف مجلس به پیش می‌رفت، گذاشته شد. وقتی کاروان اتومبیلهای تشریفات از برابر فولکس واگن گذشت، غیرقانونی کنترل از راه دور را فشار داد اما چاشنی بمب روشن نشد. پس از این توطئه، توطئه دیگری برای کشتن شاه به‌وسیله کاگ‌ب صورت نگرفت که علتش تا اندازه زیادی یك کاهش چشم‌گیر در سوءقصدهای آن، پس از جاروجنجال بین‌المللی مخربی‌بود که محاکمه بوگدان استاشینسکی یکی از جانیان برجسته مرکز در آلمان غربی بعداً درهمان سال به راه انداخت.

در عصر خروشچف خرابکاری به عنوان مهم‌ترین «اقدام‌های ویژه» که FCD مسئول آن بود، جای سوء قصد را گرفت. در قلب برنامه‌ریزی برای خرابکاری، شناسایی هدفهای خارجی بیشتر در غرب و تدارك برای نابودی آنها در زمان جنگ یا بحرانهای دیگر به‌وسیله گروههای خرابکاری و اطلاعاتی شوروی (IDRG) که با کمونیستهای محلی یا پارتیزانهای دیگر فعالیت می‌کردند قرار داشت. در ایران بیش از هر کشور غیرغربی دیگر برای خرابکاری تدارك دیده شد. بین سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ یك رشته مکانهای ورودی، پایگاه‌ها و انبارهای سلاح، اکثراً به‌وسیله غیرقانونیها برای IDRG در کردستان، آذربایجان ایران و آبادان انتخاب، عکسبرداری و جزء به جزء شناسایی‌شد. به کاگ‌ب‌های آذربایجانی، قزاق و قرقیز هم دستور داده شد در استخدام غیرقانونیها که می‌توانستند به عنوان اعضای یکی از گروههای قومی ایران عبور و به ایجاد نمایندگیهای غیرقانونی در خاك ایران کمك کنند همکاری به عمل آورند. به دنبال دستور آندروپوف مبنی بر «یك تهاجم جدید برای فلج کردن اقدامهای دشمناتمان» برنامه‌ریزی برای «اقدامهای ویژه با ماهیت سیاسی» به اولویت اصلی اداره V ، FCD تبدیل شد، استفاده از خرابکاری و دیگر اشکال خشونت در زمان صلح برای پیشبرد سیاست شوروی. به افسران ردیف F در نمایندگیها که به اداره V گزارش می‌کردند دستور داده شد در طراحی «اقدامهای ویژه» مهارت بیشتری از خود نشان دهند تا دست کاگ‌ب در آنها غیرقابل ردیابی باشد.

در تهران، به تنهایی تدارك جزء به جزء برای بمب گذاری ۲۳ ساختمان اصلی (از جمله کاخهای سلطنتی، وزارتخانه‌های مهم، ایستگاه اصلی راه‌آهن، مراکز فرماندهی

پلیس و ساواك و مراکز رادیو و تلویزیون)، به علاوه نقاط اصلی سیستم برق‌رسانی و ۱۵ تلفنخانه صورت گرفت. اما هیچ یك از این نقشه‌های تدارك دیده شده، هرگز از مرحله برنامه‌ریزی فراتر نرفت. فرار اولگ ادلفوویچ لیالین[1] افسر ردیف F نمایندگی لندن بسیاری از طرحهای اداره V را به خطر انداخت و به فراخواندن بیشتر افسران دیگر ردیف F منجر شد. با اینکه برنامه‌ریزی «اقدامهای ویژه با ماهیت سیاسی» کاگ‌ب ادامه یافت، آنها هرگز دوباره از اولویت قبلی برخوردار نشدند.

در اواخر دهه ۱۹۶۰ به نظر می آمد که رژیم شاه تثبیت شده است. ایالات متحده که کمك نظامی‌اش در سطح بسیار بزرگ‌تری از یك دهه قبل قرار داشت، مشارکت با ایران و عربستان سعودی را به عنوان کلیدی برای حفظ دسترسی غرب به نفت خلیج فارس دید. شاه در غرب تصویر یك فرمانروای مستبد روشنفکر را یافت که با شجاعت دنبال اصلاحات لیبرالی با وجود مخالفان متعصب بود. واشنگتن و دیگر پایتخت‌های غرب وقتی شاه از ساواك برای سرکوب اعتراضهای مبارزان چپگرا، لیبرالهای آزاداندیش و فعالان اسلامی و در رأس آنها آیت‌الله العظمی خمینی(ره) استفاده کرد، ترجیح دادند آن را نادیده بگیرند. یك گزارش توجیهی برای رئیس جمهوری لیندون جانسون پیش از سفر نخست‌وزیر ایران، امیر عباس هویدا به واشنگتن در سال ۱۹۶۸ هشدار داد، «از سؤالها درباره سیاستهای حزبی باید پرهیز شود، چون پارلمان ایران یك نهاد تك حزبی است که به‌وسیله شاه در یك تلاش برای «مردم سالاری سرمشق» دستچین شده است. آزادی مطبوعات همان‌قدر یك موضوع حساس است.» با آن که اتحاد شوروی یك لحن صمیمی‌رسمی را در روابطش با ایران حفظ کرد، به خوبی می‌دانست که داشت مبارزه برای نفوذ در تهران را به ایالات متحده، می‌باخت. انتصاب ریچارد هلمز مدیر پیشین اطلاعات مرکزی به عنوان سفیر ایالات متحده در تهران در سال ۱۹۷۳ به نظر آمد نشان داد روابط ویژه میان شاه و سیا از تدابیر تمام‌وقت کاگ‌ب برای مختل کردن آن، جان سالم به در برده بود. سفیر شوروی، ولادیمیر یروفیوف[2] با ریشخند به هویدا گفت: «ما شنیده‌ایم آمریکاییها جاسوس شماره یك خود را به ایران می‌فرستند». و هویدا پاسخ داد:

---

1. Oleg Adolfovich lyalin
2. Vladimir Yerofeyev

«آمریکاییها دوستان ما هستند، حداقل جاسوس شماره ده خود را هم برای ما نمی‌فرستند.»

در اوایل دهه ۱۹۷۰ عراق، مورد اعتمادترین متحد اصلی شوروی در خاورمیانه، به‌طور فزاینده‌ای به نظر آمد که دشمن منطقه‌ای اصلی ایران بود. دلمشغولی رژیم بعثی در عراق با توطئه علیه‌اش احتمالاً بزرگ‌تر از توطئه‌ها علیه شاه، با مهارت به‌وسیله کاگ‌ب که بخش اعظم افتخار آگاه کردن حسن‌البکر و دیگر رهبران عراق را از یك توطئه علیه شان در ژانویه سال ۱۹۷۰ ادعا کرد مورد بهره‌برداری قرار گرفت. دولت عراق مدعی شد توطئه‌گران با تبانی با «دولت ایران» که یك دعوای مرزی جدی بر سر شط العرب با آن داشت اقدام کرده بودند و سفیر ایران را اخراج کرد. در ماه دسامبر ایران به نوبه خود عراق را به توطئه برای سرنگونی شاه متهم کرد. روابط دیپلماتیك میان دو کشور در سال بعد قطع شد. نمایندگی بغداد با خرسندی گزارش داد در نتیجه تدابیر تمام وقتش، بسیاری از افسران «مرتجع» ارتش و سیاستمداران بازداشت و اعدام شده بودند ـ از جمله یك فرماندار نظامی سابق بغداد که او به‌خاطر کشتار کمونیستهای عراقی در هفت سال پیش‌تر مقصر می‌دانست. در سال ۱۹۷۲ یك عملیات تدابیر تمام‌وقت دیگر با نام رمز FEMIDA «مرتجعان» عراقی بیشتری را که به همکاری با ساواك و اس آی‌اس متهم شدند، بی‌اعتبار کرد. همزمان مسکو حزب کمونیست عراق(ICP) را که تا اندازه‌ای اکراه داشت، زیر فشار گذاشت تا با رژیم بعثی به توافقی دست یابد. در آوریل سال ۱۹۷۲ اتحاد شوروی و عراق یك پیمان ۱۵ ساله دوستی و همکاری امضا کردند. یك ماه بعد از آن دو کمونیست وارد کابینه شدند. در ژوئیه سال ۱۹۷۳ حزب بعث و ICP در یك جبهه مترقی ملی و میهن‌پرست تحت سیطره بعث شریك شدند.

همزمان کاگ‌ب تماس پنهان خود را در شمال عراق با رهبر حزب دمکرات کردستان (KDP) ملا مصطفی بارزانی (با نام رمز RAIS) که پس از جنگ جهانی دوم یك‌دهه را در اتحاد شوروی گذرانده بود، حفظ کرد. از سال ۱۹۶۸ تا سال ۱۹۷۲ کاگ‌ب ۲۳ عملیات برای رساندن کمك مالی به بارزانی انجام داد. در سال ۱۹۷۳، پس از یك رشته درگیریها با نیروهای عراقی، بارزانی آشکارا دولت بغداد را به دورویی و دورنگی متهم کرد، مسکو که مجبور بود میان رژیم بعث و کردها یکی را انتخاب کند، بعث را

انتخاب کرد.

بارزانی که با خیانت اتحاد شوروی روبه‌رو شد به جای آن به ایران، ایالات متحده و اسرائیل روی آورد که او را به طور پنهان تحت حمایت قرار دادند. در سال ۱۹۷۴ یك جنگ تمام عیار میان کردها و رژیم بعثی روی داد. در اوج جنگ ۴۵ هزار چریك کرد با موفقیت ۸۰ هزار نیروی عراقی، ۸۰ درصد از کل نیرو را گیر انداختند. طبق یك گزارش سازمان ملل متحد ۵۰۰ هزار نفر مجبور شدند از خانه‌هایشان فرار کنند. جنگ در سال ۱۹۷۵ وقتی ایران و عراق اختلافهایشان را حل کردند و شاه حمایتش را از کردها پس گرفت به سود بغداد پایان یافت. بارزانی مجبور شد به تبعید به ایالات متحده برود و ۴ سال بعد در آن‌جا درگذشت. در ژوئیه سال ۱۹۷۵ عراق نخستین کشور خاورمیانه بود که به‌عنوان ناظر در کومکون پذیرفته شد.

از سال ۱۹۶۹، سفارت بریتانیا در بغداد، صدام‌حسین را به عنوان «وارث مسلم» رئیس جمهوری بکر معرفی کرده بود. سفارت، او را «یك مرد جوان خوش آیند با یك لبخند جذاب» که به‌رغم شهرتش به عنوان یك «افراطی حزبی» ممکن بود با مسئولیت بیشتر پخته شود، یافته بود. صدام درحالی که «با گرمی زیاد و چیزی که به‌طور حتم صمیمیت به نظر می‌آمد». صحبت می‌کرد به سفیر بریتانیا اطمینان داده بود روابط عراق با بلوك شوروی با «مشکل اصلی فلسطین به آن تحمیل شده» و یك امید به ظاهر «صمیمانه» به بهبود روابط با بریتانیا و ایالات متحده ابراز داشته بود. سفیر، صدام را به‌عنوان یك عضو «مخوف، استوار و اهل عمل سلسله مراتب بعثی، اما کسی که اگر آدم تصمیم می‌گرفت بیشتر با او کار کند، می‌شد کار کرد» خلاصه کرده بود. اما مسکو تحت تأثیر یك جنبه کاملاً متفاوت شخصیت مرموز این وارث مسلم عراقی قرار گرفت.

شیفتگی صدام حسین به زندگی ژوزف استالین فرصتی غیرعادی برای تقویت روابط شوروی و عراق فراهم ساخت. هواداران صدام بارها مجبور شدند به توصیفهای خسته کننده او از قدرت رهبری مطلقه استالین گوش دهند. دکتر محمد عثمان یك سیاستمدار کرد که از آپارتمان خصوصی او دیدار کرد، صرفاً نه از جعبه‌های ویسکی جانی‌واکر، بلکه همچنین ردیف آثار ترجمه شده از استالین به عربی یکه خورد. عثمان به او گفت: «تو به نظر می‌رسد از استالین خوشت می‌آید.» صدام پاسخ داد «بلی،

من از شیوه‌ای که او کشورش را اداره می کرد، خوشم می آید.» کا گ ب ترتیبی داد تا صدام از همه ویلاهایی که برای استفاده خصوصی استالین در ساحل دریای سیاه در نظر گرفته شده بود به طور مخفی دیدن کند. سیحون سبگ مونته‌فیور[1] نویسنده زندگی‌نامه استالین به‌طور معقولی استدلال کرده است از جمله ویژگیهای استالین که صدام خیلی تحسین می کرد، لذت سادیستی استالین از نابود کردن دشمنانش بود، استالین زمانی اعتراف کرد: «بزرگ‌ترین لذت من، نشان کردن یك دشمن، گرفتن انتقام به معنای واقعی کلمه از او، و بعد خواب رفتن است.» صدام ذهنیت مشابهی داشت.

امید مسکو به تبدیل عراق به سرپل اصلی خاورمیانه‌ای خود در سرمایه گذاری نظامی فزاینده آن منعکس بود. از سال ۱۹۷۴ تا سال ۱۹۷۸ عراق دریافت کننده اول کمك نظامی شوروی به جهان سوم بود. اما سرپل شوروی در بغداد همیشه نامطمئن بود. با درهم شکستن ظاهراً مقاومت کردها در سال ۱۹۷۵ رژیم بی‌رحم بعثی پس از آن کمتر به حمایت کمونیستها نیاز داشت و شروع به سرکوب کامل ICP کرد. مسکو که شدیداً سعی داشت از یك شکاف علنی با بغداد اجتناب کند به تعقیب آشکار کمونیستهای عراقی که از سال ۱۹۷۷ آغاز شد علناً هیچ اعتراضی نکرد. رهبر عراقی که بیشتر از همه به ارتباط شوروی و ICP مشکوك بود احتمالاً صدام حسین بود که علاقه‌اش به استالین شامل کمونیستهای عراقی نمی شد. سوءظن صدام به یك توطئه برای روی کار آوردن کمونیستها در عراق با حمایت شوروی از یك کودتا در افغانستان در آوریل سال ۱۹۷۸ که یك رژیم مارکسیست را به رهبری نورمحمد تره کی به قدرت رساند تقویت شد. رژیم بعثی در عراق به سرعت «سرسپردگی ICP را به مسکو» محکوم کرد. ۲۱ عضو حزب به جرم «تشکیل گروههای مخفی در داخل نیروهای مسلح عراق» اعدام شدند. صدام حسین اعلام کرد: «اتحاد شوروی تا همه جهان کمونیست نشوند، راضی نخواهد شد».

با مجبور شدن حزب به انتخاب یك موجودیت زیرزمینی، یك عضو دفتر سیاسی ICP به نام زکی خیری (نام رمز SEDOY - تاس) از نمایندگی کا گ ب در بغداد تقاضا کرد بایگانی حزب را نگاه دارد. در یك عملیات آشکار در ۱۸ اوت سال ۱۹۷۸، با تأیید مرکز،

---

1. Sihon Sebag Montefiore

یك اتومبیل ICP حامل ۳ صندوق اسناد حزب در مسیری از پیش تعیین شده در بغداد، در حالی که افسران کاگ‌ب آن را زیر نظر داشتند به سوی یك محل ملاقات سری راه افتاد و اسناد در آنجا به یك اتومبیل نمایندگی منتقل شدند. در ماه نوامبر، آ. آ. بارکوفسکی سفیر شوروی در عراق به مسکو گزارش داد: ۳ عضو از ۷ عضو دفترسیاسی، از جمله عزیزمحمد (نام رمز GLAVNY، «سر») دبیر کل، چندماه قبل به خارج رفته بودند، به گفته سفیر؛ غیبت آنها سوءظن شدیدرژیم بعث را که بدون تردید فکر می‌کرد توطئه‌ای در حال تدوین است برانگیخته است. این سوءظن خیلی بیشتر می‌شد اگر آنها می‌دانستند محمد در تبعید در مسکو به سر می‌برد و از طریق نمایندگی بغداد با ICP تماس داشت.

در اوایل سال ۱۹۷۹ تصفیه اعضای ICP شدت یافت. نزیبه دولایمی[1] کمونیست عراقی در شماره مارس «ورلد مارکسیست ریویو» نوشت: علاوه بر اعدام مبارزان حزب «بیش از ۱۰ هزار نفر نیز بازداشت و مورد شکنجه روحی و جسمی قرار گرفته‌اند». او ساده‌لوحانه ابراز اطمینان کرد: «احزاب کمونیست و کارگر برادر خواستار پایان دادن فوری به سرکوب کمونیستها و دوستانشان در عراق خواهند شد». اما حزب کمونیست شوروی ساکت باقی ماند. در زمانی که عراق در خط مقدم مبارزه اعراب برای جلوگیری از میانجیگری دولت کارتر برای یك پیمان صلح میان مصر و اسرائیل قرار داشت، مسکو به شدت سعی داشت دشمنی بغداد را برنینگیزد. شکنجه و اعدام کمونیستهای عراقی از چشم مسکو کم‌اهمیت‌تر از تلاشهای عراق برای مختل کردن روند صلح خاورمیانه بود.

تعقیب و سرکوب بی‌رحمانه کمونیستهای عراقی در سالهای ۷۹ـ۱۹۷۸ با افول سریع و سقوط شاه در ایران مصادف بود. کاگ‌ب مانند مؤسسه‌های اطلاعاتی غرب غافلگیر شد. در جریان نخست‌وزیری ۱۲ساله هویدا (۷۷ـ۱۹۶۵) نمایندگی تهران موفقیت اندکی در رخنه به رژیم داشت. دو تن از مهم‌ترین مأموران ایرانی‌اش در این دوره، ژنرال احمد مقربی، با نام رمز MAN و یکی از نزدیکان هویدا با نام رمز ZHAMAN

1. Nazibah Dulaymi

هر دو در سالهای اولیه جنگ سرد، ظاهراً به عنوان مأموران عقیدتی استخدام شده بودند. مقربی در سالهای آخر حکومت شاه مسئول خریدهای تسلیحاتی از ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی بود. به گفته ولادیمیر کازیچکین که بعداً از نمایندگی تهران فرار کرد، او در نمایندگی بهترین مأمور تلقی می‌شد و ارتباطهای بی‌شماری در زمینه‌های مختلف زندگی ایران، از جمله درباره شاه، دولت و ساواك داشت. «مقربی به تدریج به یك مأمور مزدور تبدیل شد که اهمیت فزاینده‌اش در حقوق ماهانه او که در سال ۱۹۷۲ از ۲۰۰-۱۵۰ به ۳۳۰ روبل قابل تسعیر و در سال ۱۹۷۶ به ۵۰۰ روبل افزایش یافت، منعکس بود. او در سال ۱۹۷۶ به دریافت نشان پرچم سرخ مفتخر شد. به خاطر کمبود اطلاعات درجه عالی از دیگر منابع، مرکز در سالهای ۷۷-۱۹۷۶ با تماس گرفتن با مقربی هر دو هفته یك بار، روال عادی امنیتی خود را نقض کرد. شیوه معمول تماس به‌وسیله ارتباط رادیویی از یك اتومبیل نمایندگی بود که در فاصله ۱۵۰۰ متری خانه‌اش توقف می‌کرد. مقربی برای ملاقات با مسئول خود بوریس کابانوف (کازیچکین او را با یك طبع شوخ، مهربان، آرام، که همیشه لبخند به لب داشت به عنوان محبوب همه به یاد داشت) در اتومبیل که در آن نزدیکی بود خانه‌اش را ترك می‌کرد. این واقعیت که یك اتومبیل نمایندگی با شماره دیپلماتیك باید هر دو هفته یك بار در نزدیکی خانه مقربی دیده می‌شد ممکن است به بازداشت او به‌وسیله ساواك در سپتامبر سال ۱۹۷۷ کمك کرده باشد.

کاگ‌ب ZHAMAN را خیلی کم‌تر از مقربی قابل اعتماد یافت. او وقتی در سال ۱۹۵۲ به عنوان یك مأمور عقیدتی استخدام شد، اتحاد شوروی را به عنوان «دژ پیشرفت در مبارزه علیه امپریالیسم و سلطه‌طلبی انگلیس و آمریکا در ایران» می‌ستود. اما پرونده کاگ‌ب شکایت دارد که او گاهی «غیر قابل کنترل» بود. در سال ۱۹۵۶ او با محکوم کردن سرکوب قیام مجارستان به‌وسیله شوروی، مسئول خود را شوکه کرد. وقتی فامیلش امیرعباس هویدا نخست‌وزیر شد، تعهد عقیدتی ZHAMAN به آرمان شوروی از بین رفته بود. اگر چه پرونده او ادعا می‌کند که او به دلیل جاه‌طلبی یك دیدگاه بیشتر هوادار غرب اتخاذ کرد، همچنین اذعان دارد او واقعاً زندگی خود را وقف شاه کرد که شغل خود را در دیوانسالاری رسمی به او مدیون بود. نمایندگی تهران گزارش داد به علت ثروت شخصی او، امکاناتی برای فشار آوردن مالی به او نداشت. با وجود این ZHAMAN در

اواسط دهه ۱۹۷۰ در عملیات تمام وقت کاگ‌ب، انتقال اطلاعات غلط تهیه شده به‌وسیله سرویس A به شاه علاوه بر تماسهای آمریکایی، مصری، پاکستانی و سومالی شرکت کرد. ZHAMAN در سال ۱۹۷۷ یك جفت دگمه سردست به ارزش یك هزار دلار به‌خاطر کمکش در پیشبرد تدابیر تمام‌وقت شوروی، از کاگ‌ب هدیه گرفت.

در تابستان سال ۱۹۷۷ بحران اقتصادی و نارضایتی فزاینده از افزایش قیمت‌ها و قطع برق روزانه در تهران به استعفای هویدا به عنوان نخست وزیر منجر شد. طی سال بعد، سفیر تازه‌وارد شوروی، ولادیمیر وینوگرادف که قبلاً در قاهره مستقر بود، مرتب با هویدا در خانه‌اش ملاقات می‌کرد. ساواك همان‌طور که قابل پیش‌بینی بود، علاقه خاصی به رفت و آمدهای او نشان داد. یك بار هویدا به وینوگرادف گفت گزارش ساواك را به شاه دیده بود که شکایت داشت «آنها صحبت‌های سیاسی طولانی» انجام می‌دادند. زمانی که ناآرامی به خیابانهای تهران کشیده شد، شعارهای مورد استفاده تظاهرکننده‌ها بیشتر مذهبی بود تا سیاسی: الله‌اکبر!، و بعد به طور فزاینده‌ای الله اکبر، خمینی رهبر. مجاهدین و فدائیان، گروههای چپگرا که بخشی از تظاهرات و اعتصابها را سازمان دادند نیز برای جلب حمایت مردمی همین شعارها را انتخاب کردند. نمایندگی کاگ‌ب این شور و حرارت مذهبی تظاهرات تهران را جدی نگرفت و به جای آن به چشم‌انداز یك انقلاب چپ‌گرا که شاه را از قدرت سرنگون می‌کرد، امید بست. مرکز خیلی کمتر درباره امکانات جناح چپ خوش‌بین بود. آنها معتقد بودند «محتمل‌ترین جانشین برای شاه اگر قرار باشد صحنه سیاسی را ترك کند، ارتش خواهد بود. مخالفت با رژیم ضعیف و ناهماهنگ است. در کل جناح مخالف در ایران تهدیدی علیه رژیم کنونی به‌شمار نمی‌رود...» به ذهن کاگ‌ب یا بیشتر سرویسهای اطلاعاتی غرب حتی خطور نکرد که آیت الله خمینی‌بنیادگرای ۷۵ ساله‌شیعه که سیزده سال گذشته را در تبعید گذرانده بود هیچ تهدیدی علیه شاه باشد. گری‌سیك افسر مسئول ایران در شورای امنیت ملی ایالات متحده در بازاندیشی توجه داد: «فکر اینکه یك انقلاب مردمی به ایجاد یك حکومت مذهبی منجر شود آن‌قدر نامحتمل بود که احمقانه به نظر می‌رسید. کاخ سفید و کرملین در این باره موافق بودند. رئیس جمهوری جیمی کارتر که در آغاز سال ۱۹۷۸ از تهران دیدن می‌کرد به هنگام نوشیدن مشروب در آغاز سال نو اعلام کرد: «ایران یك جزیره ثبات

در یکی از ناآرام‌ترین بخشهای جهان است.» تنها یك سال بعد شاه مجبور شد کناره گیری کند.

بازداشت مقربی در سپتامبر سال ۱۹۷۷ که روی آن خیلی تبلیغ شد، موجب شد آنچه کازیچکین «یك خلأ اطلاعاتی» توصیف کرد، در نمایندگی تهران شد. مرکز به‌عنوان یك اقدام احتیاطی به او دستور داد عملیات مأمور لغو و ارزیابی خسارت تهیه شود. به هر حال با حضور ZHAMAN در خارج، نمایندگی مأمور دیگری نداشت که بتواند اطلاعات درجه عالی در این دوره حساس تهیه کند. مشکلات نمایندگی با خودداری ایران از دادن روادید به شماری از افسران FCD که مرکز قصد داشت در تهران مستقر کند دوچندان شد. وینوگرادف در جریان یك دیدار از خانه هویدا در فوریه سال ۱۹۷۸ از او پرسید می‌تواند برای گرفتن روادید نزد مسئولان مداخله کند. هویدا قبول نکرد. او پاسخ داد. «من دوستانه به تو می‌گویم دارد چه اتفاقی می‌افتد. نکته این جاست که ساواك نمی‌خواهد اجازه دهد کا گ ب وارد ایران شود.» در این زمان، شرایط عملیات در ایران بسیار دشوار و مراقبت از سفارت شوروی آن‌قدر شدید شده بود که نمایندگی از مرکز خواست علیه سفارت ایران در مسکو دست به اقدام تلافی‌جویانه بزند. پیشنهادهای او برای ایذا و اذیت کارکنان سفارت ایران شامل خالی کردن روغن ترمز اتومبیلهای آنها و پاره کردن لاستیکهایشان می‌شد.

باوجود اینکه افسران عملیاتی تحت پوشش دیپلماتیك در نمایندگی تهران به‌سختی قادر به عملیات بودند، غیرقانونیهای کا گ ب در سال ۱۹۷۷ موفق شدند یك محموله اسلحه را مرکب از ۲۷ هفت‌تیر والتر و ۲۵۰۰ گلوله در یك صندوق نامه‌های پستی بی‌صاحب (DLB) در حومه تهران پنهان کنند. طبق روال کار کا گ ب یك تله انفجاری مولنیا (روشنی) احتمالاً در این DLB کار گذاشته شده بود تا اگر تلاشی از سوی غیرافراد کا گ ب برای باز کردن آن صورت گرفته همه محتویاتش نابود شود. از آنجایی که احتمال نمی‌رود کا گ ب بعداً برای برداشتن سلاحها خطر کرده باشد، محموله ممکن است هنوز آنجا و در شرایط خطرناکی باشد. (یك مخفی گاه تجهیزات مخابراتی کا گ ب مجهز به تله انفجاری در سوئیس که محل آن به‌وسیله میتروخین شناسایی شد وقتی با یك ماشین آب‌پاش به آن شلیك شد منفجر شد. طبق گفته دفتر دادستانی فدرال سوئیس

هر کس که سعی می کرد محتوای مخفیگاه را خارج کند کشته می‌شد.) با اینکه هدف این مخفیگاه اسلحه در یادداشتهای میتروخین درباره عملیات فرد غیرقانونی که آن را درست کرده بود مشخص نشده است، سلاحها احتمالاً برای استفاده در صورت یك قیام مردمی علیه رژیم شاه در نظر گرفته شده بودند. در بهار سال ۱۹۷۸، یك افسر ردیف PR تحت پوشش دیپلماتیك در نمایندگی تهران به نام ویکتور کازاکف با اطمینان به یك رابط آمریکایی گفت شاه به‌وسیله «توده‌های سرکوب شده که قیام می کنند تا بندهای خود را بگسلند» سرنگون خواهد شد. در این زمان حزب (کمونیست) توده که هنوز غیرقانونی بود و از طریق سازمانهای خط مقدم فعالیت می کرد شروع کرد نشانه‌های تازه‌ای از حیات از خود نشان دادن، پخش اعلامیه‌های ضدشاه و یك خبرنامه مخفی که با کمك نمایندگی تهران و تاس خبرگزاری شوروی تهیه می‌شد. اما در تابستان سال ۱۹۷۸، بیشتر کارشناسان خاورمیانه در مرکز هنوز معتقد بودند رژیم شاه بیش از آن قوی است که در آینده قابل پیش‌بینی سرنگون شود.

آندروپوف در ژوئیه سال ۱۹۷۸ در ملاقاتی با ایوان انیسیموویچ فادیکین[1] نمایندگی تهران، بیشتر درباره تهدید اتحاد شاه با ایالات متحده علیه مرزهای جنوبی اتحاد شوروی نگران بود تا پیامدهای احتمالی سقوط شاه، آندروپوف به فادیکین دستور داد تدابیر تمام‌وقت را با هدف بی‌ثبات کردن رژیم شاه و لطمه زدن به روابطش با ایالات متحده و متحدان آن افزایش دهد.

با وخیم‌تر شدن موقعیت شاه، او برای توجیه بدبیاریهای خود به‌طور فزاینده‌ای به تئوریهای توطئه روی آورد. تدابیر تمام‌وقت کاگ‌ب احتمالاً در تقویت سوءظن او به ایالات متحده حداقل تا اندازه‌ای تأثیر داشت. او در تابستان سال ۱۹۷۸ با صدایی محزون از مشاورانش پرسید: «چرا آمریکاییها به من پیله کرده‌اند.» کاگ‌ب با اطلاعات غلط درباره اینکه سیا برای ایجاد ناآرامی در تهران و دیگر شهرها برای سرنگون کردن او داشت برنامه‌ریزی می کرد و واشنگتن دنبال جانشینی بود که بتواند پس از سرنگونی وی با کمك ارتش و ساواك اوضاع کشور را تثبیت کند شاه را تغذیه می کرد. لحظاتی بود که

---

1. Ivan Anisimovich Fadeykin

شاه واقعاً وحشت داشت که واشنگتن می‌خواست او را کنار بگذارد و به جای او سراغ بنیادگرایان اسلامی برود تا سدی دربرابر نفوذ شوروی در خاورمیانه ایجاد کند. اما همه تئوریهای توطئه شاه با آنهایی که سرویس A برایش ریخته بود مطابقت نداشت. گاهی او نگران بود که ایالات متحده و شوروی داشتند مشترکاً توطئه می کردند ایران را میان خود تقسیم کنند. بعضی از اعضای خانواده شاه حتی تئوریهای عجیب و غریب‌تری داشتند. به گفته پسر و جانشینش رضا، آمریکاییها شاه را با رادیو اکتیو که سرطان غدد لنفاوی وی را موجب شد که سرانجام هم او را کشت، بمباران کردند.

نمایندگی تهران قاطعانه دشمن آیت‌الله خمینی(ره) باقی ماند. نمایندگی گزارش داد؛ او کمونیستهای ایران را به عنوان دست نشانده‌های مسکو محکوم کرده بود و از کودتای کمونیستی در ماه آوریل در افغانستان که معتقد است فرآیند تبدیل این کشور را به یك رژیم اسلامی متوقف کرده است، عصبانی می‌باشد. نمایندگی با اینکه متوجه افزایش حمایت مردمی از آیت‌الله خمینی(ره) بود معتقد بود او نمی‌خواست خودش جای شاه را بگیرد. هدف او اکنون رهبری روند تبدیل ایران به یك جمهوری اسلامی که به‌وسیله عالمان مذهب شیعه اداره می‌شد، بود.

شکست کاگ‌ب در شناخت نیات آیت‌الله خمینی(ره) نه از فقدان اطلاعات مخفی، بلکه از این واقعیت ناشی می‌شد که به خود زحمت نداده بود تا نوارهای سخنرانی او را که آنچنان واکنش احساسی بزرگی در مسجدهای ایران داشت مطالعه کند. سیا هم همان اشتباه را کرد. لیبرالهای طبقه متوسط ایران نیز که می‌خواستند از شر استبداد و فساد رژیم شاه خلاص شوند همین قدر از پیامدهای سرنگونی او غافلگیر شدند.

شاه ۱۶ ژانویه سال ۱۹۷۹ با این امید عبث که نظامیان کنترل را به‌دست گیرند و او بتواند باز گردد، ایران را به مقصد مصر ترك کرد. به جای آن، آیت‌الله خمینی(ره) در اول فوریه با پیروزی درمیان استقبال مهیج سه میلیون هوادار که در فرودگاه و خیابانهای تهران ازدحام کرده بودند، از تبعید در پاریس بازگشت. هواداران آیت‌الله خمینی(ره) ظرف یك هفته در تعدادی از شهرها کنترل پلیس و ادارات را به دست گرفتند.

در ۹ فوریه، یك شورش به هواداری از آیت‌الله خمینی(ره) در میان تکنیسین‌های نیروی هوایی آغاز شد و به سایر بخشهای نیروهای مسلح گسترش یافت. نمایندگی

تهران توانست تفویض شورانگیز بیعت با رژیم جدید اسلامی را از طریق کنترل شبکه‌های رادیویی پلیس و سرویسهای مسلح دنبال کند. کازیچکین در ۱۰ فوریه درحالی که در ایستگاه ردیابی رادیویی IMPULS نمایندگی در حال خدمت بود به فحشهای ناموسی که رادیوهای پاسگاههای پلیس تحت کنترل دولت و شورشیان رد و بدل می‌کردند، گوش کرد. روز بعد روشن شد شورشیان پیروز شده بودند. دولت استعفا کرد و مهدی بازرگان کفیل نخست‌وزیری شد. یکی از نخستین قربانیان برجسته اولیه انقلاب، امیر عباس هویدا بود که بوسیله یك دادگاه انقلابی به ریاست حجت‌الاسلام خلخالی در مه سال ۱۹۷۹ به مرگ محکوم شد. خلخالی هفت تیری را که هویدا با آن اعدام شد به‌عنوان یادگار نگاه داشت. صفحات اول روزنامه‌های تهران عکس‌های وحشتناکی از جنازه خونین اوچاپ کردند. افسر FCD که پرونده هویدا را در مرکز بست رویش نوشت «حیف از این مرد بدبخت. او بی آزار و برای ما مفید بود.»

در ۴ نوامبر سال ۱۹۷۹ چند هزار شبه نظامی رسماً تأیید شده که ادعا می‌کردند «دانشجویان پیرو خط امام (خمینی) هستند» سفارت آمریکا را تصرف کردند، آن را یك «لانه جاسوسی» خواندند، و بیش از ۵۰ پرسنل دیپلماتیك ایالات متحده را به گروگان گرفتند. اما اگر ایالات متحده از سوی انقلابیون بنیادگرای اسلامی به عنوان «شیطان بزرگ» تقبیح شد، اتحاد شوروی «شیطان کوچك» بود. پس از حمله شوروی به افغانستان در پایان آن سال لئونید شبارشین (نام رمز SHABROY) که چندماه پیشتر نماینده تهران شده بود، نگران یك حمله به سفارت شوروی بود. نخستین حمله در روز سال نو ۱۹۸۰ خسارت اندکی به بار آورد و به‌وسیله پلیس محلی دفع شد. در زمانی که حمله دوم در نخستین سالروز حمله به افغانستان روی داد، آن‌قدر میله و در فلزی در سفارت نصب کرده بودند، که از دیدگاه شبارشین شبیه «چیزی بین یك باغ وحش و یك زندان شده بود.» در این حمله هیچ گروگانی گرفته و هیچ سندی تصرف نشد. توجه جهان هم‌چنان روی گروگانهای آمریکایی که سرانجام در ژانویه سال ۱۹۸۱ آزاد شدند متمرکز ماند.

مخفیگاه بزرگ اسناد دیپلماتیك «سیا» در سفارت کشف شد، که خیلی از آنها به‌زحمت بوسیله ایرانیان از کاغذهای ریز شده دو باره بازسازی شدند. که همین دلگرمی

جدیدی به هر دو نظریه پردازان توطئه رژیم جدید و سرویس A داد.

در ۲۴ آوریل سال ۱۹۸۰ (روزی که رئیس جمهوری «جیمی کارتر» گفت به‌عنوان «یکی از بدترینهای زندگیم» به یاد خواهم داشت) یك تلاش مخفی ایالات‌متحده برای نجات گروگانها پس از یك رشته نقایص فنی و حوادثی که برای هلی کوپتر و هواپیمای درگیر در مأموریت پیش آمد، ناکام ماند.

کاخ سفید در روز بیست و پنجم ساعت یك بامداد به‌وقت واشنگتن شکست تلاش گروه نجات را اعلام کرد. شبارشین به خاطر کوتاهی در فرستادن گزارشی در این‌باره تا روز بعد، از سوی مرکز شدیداً توبیخ شد. او به طور منطقی معتقد بود از نمایندگی نباید انتظار داشت با فوریت گزارشگری رسانه‌ها رقابت کند، و بهتر است پیش از ارائه یك ارزیابی دقیق ۲۴ ساعت صبر کرد. شبارشین چند بار نیز ـ احتمالاً نادانسته ـ مرتکب ارسال گزارشهایی از نظر سیاسی اشتباه شد که با دیدگاههای غلط آندروپوف درباره ایران مغایرت داشت. او به درستی گزارش داد اخبار مرگ شاه در ژوئیه سال ۱۹۸۰ در تبعید اثر مهمی روی حمایت هنوز داغ سیاسی مردم از آیت‌الله خمینی(ره) نداشت، و آرمان سلطنت‌طلبان مرده بود. آندروپوف صریحاً مخالفتش را با این گزارش اعلام کرد. از دیدگاه شبارشین، او مانند تعدادی دیگر از اعضای دفتر سیاسی که شاه را دیده بودند درباره اهمیتش شدیداً مبالغه می‌کرد.

سقوط شاه و به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی(ره) در ایران به سرعت با پیروزی صدام حسین در عراق دنبال شد. در ۱۶ ژوئیه سال ۱۹۷۹، در اوج یك کودتای از مدتها پیش برنامه‌ریزی شده، شورای فرماندهی انقلاب عراق رئیس جمهوری بکر را از همه اختیارات خود خلع و صدام حسین، معاون سابق وی را به جای او نشاند. ۶ روز بعد صدام با ترتیب دادن یك کنفرانس به فیلم درآمده که این فکر را به ذهن مقامهای بعثی راه می‌داد که او ممکن بود داشت از الگوی خود، جوزف استالین تجلیل می‌کرد، به قدرت رسیدنش را جشن گرفت. مراسم با اعلام «یك توطئه دردناك و وحشتناك» و بازگویی یك اعتراف ساختگی، یادآور محاکمه‌های نمایشی استالین، و سخنان محی‌الدین عبدالحسین مشهدی یکی از مخالفان صدام، که اعلام کرد در چهار سال گذشته بخشی از یك توطئه سوریه برای برکناری بکر و صدام حسین بوده است آغاز شد، اما در ادامه نقش

خیلی مستقیم‌تری نسبت به استالین در این مراسم برعهده گرفت. پس از اینکه مشهدی اعترافاتش را تمام کرد، صدام نام ۶۶ خائن فرضی را که همه در کنفرانس بودند، درحالی که گاهی برای روشن کردن سیگار مکثی می کرد، خواند. درحالی که آنهایی که نام شان خوانده شده بود به‌وسیله رفقای حزبی شان برای اعدام به بیرون برده می‌شدند جمعیت فریادهای دیوانه‌وار حمایت از صدام و مرگ برخائنان سرداد. بیشتر انرژی سرویسهای اطلاعاتی صدام، مانند سرویسهای اطلاعاتی استالین، باید صرف شکار «خائنان» در داخل و خارج می‌شد. اما تحسین صدام از استالین سوءظن او را به سیاست جاری شوروی از بین نبرد. از جمله قربانیان نخستین تصفیه او کسانی بودند که او فکر می کرد هوادار پیوندهای نزدیك با اتحاد شوروی هستند، و ارشد آنها مرتضی سعدالباقی سفیر عراق در مسکو بود.

در آن زمان که صدام حسین قدرت را به دست گرفت، حزب کمونیست عراق (ICP) به فعالیت زیرزمینی کشیده شده بود. با اینکه مسکو همچنان با نگرانی سعی داشت از شکاف آشکار با بغداد اجتناب کند، دفتر سیاسی با حمایت پنهان از حزب برای اینکه بتواند مخالفت با صدام را سازمان دهد موافقت کرد.

در آوریل سال ۱۹۷۹ یك عضو دفتر سیاسی ICP با نام رمز STOGOV دو ملاقات مخفی در تهران با لف‌پتروویچ کاسترومین[1] رئیس اداره هشتم FCD (ایران و خاورمیانه غیرعرب) برای دادن گزارشی درباره تدابیری که حزب در تدارك برای «مبارزه مسلحانه» اتخاذ کرده بود داشت. یك اردوگاه برای ۱۰۰ پارتیزان با کمك اتحادیه میهنی کردستان (PUK) با گرایشهای مارکسیستی به ریاست جلال طالبانی در کوههای کردستان عراق ایجاد شده بود. STOGOV ادعا کرد ۳ گروه پارتیزان دیگر در فرآیند شکل گیری بودند و مذاکراتی با طالبانی با امید تشکیل یك جبهه متحد علیه رژیم عراق داشت انجام می‌شد. در ۱۹ ژوئیه دفتر سیاسی به کاگ‌ب اجازه داد تجهیزاتی را برای یك ایستگاه مخفی رادیویی در پایگاه کردستان عراق در اختیار ICP بگذارد. آموزش رایگان برای سه عراقی که برای کار در این ایستگاه انتخاب شدند به‌وسیله اتحاد شوروی فراهم

---

1. Lev Petrovich Kostramin

شد. عزیز محمد رهبر ICP در یك ملاقات با جی. پی. کاپوستیان[1] رئیس اداره هیجدهم FCD (کشورهای عرب) در ۱۹ اکتبر گزارش داد تقاضا برای مقاومت در برابر صدام از سوی دو جنبش کرد، PUK و حزب ملی گرای دمکرات کردستان (KDP) به ریاست مسعود بارزانی (پسر ملامصطفی بارزانی بنیانگذار KDP) از رادیو پخش شده است. محمد خواستار ده ایستگاه رله برای گسترش برد خبرپراکنی ایستگاه شد.

دشمنی شوروی با صدام حسین با محکوم کردن فوری حمله شوروی به افغانستان در دسامبر سال ۱۹۷۹ از سوی او بیشتر شد. در ماه بعدش چکسلواکی بطور مخفی موافقت کرد. یك هزار موشك ضدتانك و چند هزار مسلسل اسکورپیون با مهمات به پایگاه ICD در کردستان بدهد. تسلیحات نظامی بیشتر به دنبال آن از اتحاد شوروی و مجارستان ارسال شد. اما CIR بجز اینکه به عنوان یك مجرا برای تسلیحات بلوك شوروی عمل کرد چیز زیادی به قدرت مقاومت کردها نیفزود. عزیز محمد به یك رابط کاگ‌ب اعتراف کرد: سازمان حزب در داخل عراق تا اندازه زیادی متلاشی شده بود. طرح او برای انتقال دفتر سیاسی به کردستان با مخالفت «بعضی از رفقای برجسته کمونیست» که ترجیح می‌دادند در تبعید در بلوك شوروی باقی بمانند روبه‌رو بود. محمد اذعان کرد: حزب نیاز داشت «سطح پایین کار عقیدتی را اصلاح کند»، بعضی اختلافهای داخلی را از میان بردارد، سیستم امنیتی و اطلاعاتی خود را تجدید سازمان دهد، و جهت گیری مرکزی خود را بهبود بخشد.

آغاز جنگ ایران و عراق در سپتامبر سال ۱۹۸۰ روابط شوروی و عراق را به پائین ترین سطح خود از زمان تأسیس رژیم بعث رساند. حمله صدام به ایران که بهانه نخست آن اختلاف مرزی درازمدت برسر شط العرب بود با ترکیبی از ترس و تجاوز برانگیخته شد: ترس از اینکه آیت‌الله خمینی(ره) اکثریت شیعه عراق را به قیام برانگیزد، همراه با یك تمایل به استفاده از سردرگمی در نیروهای مسلح ایران که انقلاب اسلامی موجب شده بود. مسکو بی طرفی خود را در این مناقشه اعلام و ارسال هرگونه تجهیزات نظامی از جمله آنهایی را که تحت قراردادهای موجود باید فرستاده می‌شدند قطع کرد. اما

---

1. Kapustyan

جنون عظمت صدام، به هر حال، او را از یك پیروزی آسان مطمئن ساخت. یك لطیفه مشهور جمعیت عراق را ۲۸ میلیون ذکر می کرد: ۱۴ میلیون عراقی و ۱۴ میلیون عکس صدام حسین. درآمدهای نفتی که از یك میلیارد دلار در سال ۱۹۷۲ به ۲۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۹ افزایش یافته بود، جاه‌طلبی صدام را تغذیه می کرد. او می بالید «عراق به بزرگی چین، به‌بزرگی اتحاد شوروی و به بزرگی ایالات‌متحده است.» بزرگ‌ترین توهم صدام، این باور عبث بود که موجب شده بود او، به‌رغم فقدان هرگونه تجربه نظامی، خود را یك نابغه نظامی می‌دید. فرماندهی ناشیانه او کمك کرد به تضمین اینکه به جای آنکه جنگ با یك پیروزی آسان تمام بشود، هشت سال به درازا کشد و با نبرد در داخل به پایان رسد.

کردها، علاوه بر ایرانیان از بی کفایتی نظامی صدام سود بردند. در پایان سال ۱۹۸۰ عزیز محمد از طریق نماینده کاگ‌ب در دمشق پیامی برای دفتر سیاسی شوروی فرستاد. جنگ با ایران صدام را مجبور کرده بود نیروهایش را در کردستان کاهش دهد. محمد گزارش داد ICP در گردآوردن جناحهای کرد در یك جبهه متحد نظامی برای سرنگون کردن دیکتاتوری صدام داشت پیشرفت می کرد. پارتیزانهای مسلح ICP در کردستان عراق، از جمله بعضی از اعضای کمیته مرکزی آماده بودند به مبارزه مسلحانه بپیوندند. جالب است محمد نه از هزاران، بلکه تنها از «صدها» پارتیزان کمونیست سخن گفت. در حقیت، با آنکه محمد حاضر نشد اذعان کند ICP هیچ امیدی به اینکه تهدید محکمی علیه صدام ایجاد کند یا رهبری واحدهای کرد را که شمارشان خیلی بیشتر بود برعهده گیرد، نداشت. او به دفتر سیاسی گفت: «شما رفقای عزیز حامی و امید ما باقی‌می‌مانید». او ۵۰۰ هزار دلار برای حمایت «از مبارزه گروههایی پارتیزانی و کار حزب در داخل در سالی که در پیش بود» تقاضا کرد.

حمایت شوروی از پارتیزانهای کرد در عراق مخفی باقی ماند. در جریان بیست و ششمین کنگره CPSU در بهار سال ۱۹۸۱، عزیز محمد عملیات «سرکوب وحشیانه» ICP و مردم کرد را به‌وسیله رژیم بعث عراق محکوم کرد. اما حداقل در روایت پراودا از سخنرانی او، به او اجازه داده نشد هیچ اشاره‌ای به جنگ پارتیزانی برای سرنگون کردن صدام حسین بکند. به محمد تنها اجازه داده شد به طور مبهمی بگوید ICP

«روشهای مختلف را در مبارزه برای تشکیل یک رژیم مردم‌سالارانه و خودگردانی برای مردم کرد، به کار می گیرد.» به‌عنوان چاره آخر، مسکو از بیم کمک به پیروزی آیت‌الله خمینی(ره) در جنگ ایران و عراق، حمایتی در سطح گسترده از کردها به عمل آورد.

صدام در تابستان سال ۱۹۸۱ که امید خود را به یک پیروزی‌سریع بر ایران از دست داده بود از مخالفتش با حمله شوروی به افغانستان دست برداشت. اتحاد شوروی بدون اینکه توجهی را جلب کند با لغو تحریم تسلیحاتی خود به آن پاسخ داد. اما محموله‌های تسلیحاتی شوروی در باقیمانده سال کمتر از چیزی بود که عراق درخواست کرده بود. در سال ۱۹۸۲ جریان جنگ به سود ایران تغییر کرد. در طول بهار ایران تقریباً همه سرزمینی را که از آغاز مناقشه از دست داده بود دوباره به دست آورد. در ماه ژوئن عراق یک عقب‌نشینی یک جانبه از خاک ایران اعلام کرد. اما ایران به این حرکت عراق پاسخ نداد و جنگ را به داخل عراق کشاند.

مسکو که سخت مشتاق بود از پیروزی ایران جلوگیری کند، برای نخستین بار از آغاز جنگ، صدور سلاح را در سطح گسترده به عراق از سر گرفت. صدام به نوبه خود یک عفو عمومی برای کمونیستهای عراقی اعلام و تعداد زیادی را از زندان آزاد کرد. اتحاد شوروی دیگر هیچ توهمی درباره تبدیل عراق به سرپل اصلی خود در خاورمیانه نداشت. اما چشم‌انداز پیروزی ایران و رهبری فاتح به دنبال آنکه مسلمانان شوروی را به قیام دعوت کند کاملاً غیرقابل قبول بود. از این رو میزان کمک نظامی شوروی به بغداد با دقت محاسبه شد تا از پیروزی قاطع یکی از دو طرف جلوگیری شود. اظهارنظر مشهور کیسینجر «حیف آنها نمی توانند بازنده باشند»، احتمالاً نوعی همدردی را در مسکو برانگیخت.

بهبود نسبی روابط میان مسکو و بغداد با یک فاجعه اطلاعاتی‌شوروی در ایران همزمان بود. در ۵ ژوئن سال ۱۹۸۲ شبارشین تعطیلات خود را در یک آسایشگاه کاگ‌ب با از نوخواندن جنگ و صلح می گذراند که یک احضاریه فوری به مسکو دریافت کرد. در آنجا به او گفته شد؛ کازیچکین ۳ روز قبل از آن از تهران ناپدید شده بود. یک گروه تحقیق کاگ‌ب سرانجام به درستی نتیجه گرفت که کازیچکین برای SIS کار می کرده است و با یک گذرنامه بریتانیایی از طریق مرز ترکیه گریخته بود. شبارشین بعداً نوشت دو ماه بعد از

آن «دشوارترین و تلخ‌ترین مدت عمر من بود»: «برای من دردآور است که به یاد می‌آورم زمانی با او (کازیچکین) خوب کنار می‌آمدم و موجبات ترقی او را فراهم می‌کردم.» شبارشین مجبور شد برای بستن شبکه‌های مأموران که کازیچکین ممکن بود به خطر انداخته باشد به تهران باز گردد.

تحقیر نهایی، تا آنجا که به شبارشین مربوط می‌شد، یك دستور از مرکز بود برای ملاقات با رئیس هیأت دیپلماتیك بریتانیا، نیکلاس بارینگتون (بعداً لرد شد) و سؤال از او که یك گذرنامه بریتانیایی چگونه به دست کازیچکین رسیده بود: «بیهودگی این طرح برای من روشن بود. اما یك نفر در مرکز تصور کرده بود بارینگتون همه واقعیت را برای من فاش خواهد کرد. این یکی از آن دستورهای ابلهانه بود که من هرچند گاه یك بار در مدت خدمتم در کاگ‌ب مجبور بودم انجام دهم.»

شبارشین و بارینگتون از زمانی که در پستهای دیپلماتیك در اواسط دهه ۱۹۶۰ پیش از آنکه شبارشین به کاگ‌ب بپیوندد در پاکستان با هم آشنا شده بودند روابط دوستانه‌ای داشتند. هرچند رابطهای پاکستانی بارینگتون در سطح گسترده شبارشین را واداشته بودند به اشتباه به این نتیجه برسد که او یك افسر SIS بود. شبارشین برای ترك سفارت شوروی در تهران و رفتن به محل ملاقات با بارینگتون که منشی‌اش قرار آن را گذاشته بود، در تابستان سال ۱۹۸۲، تنها می‌باید از خیابان می‌گذشت وارد سفارت بریتانیا می‌شد، اما از آغاز بحران گروگانگیری در سفارت ایالات متحده، پرچم سوئد، نه اتحادیه بر سر در سفارت در اهتزاز بود. این ساختمان برای حمایت از اتباعی که در تهران مانده بودند به بخش حافظ منافع بریتانیا در سفارت سوئد تبدیل شده بود. شبارشین به جای پیروی از دستور احمقانه مرکز مبنی بر سؤال از بارینگتون درباره گذرنامه بریتانیایی داده شده به کازیچکین برای کمك به فرارش از طریق مرز ترکیه، سؤالی که هیچ دیپلمات بریتانیایی حتی فکرش را نمی‌کرد که پاسخ گوید، تنها گفت کازیچکین ناپدید شده است و سؤال کرد بارینگتون از وی خبری دارد یا نه. دو مرد یك صحبت کلی درباره خطرهای زندگی دیپلماتیك در ایران داشتند. شبارشین بعداً یادآور شد، «بارینگتون مهربان بود، حتی ابراز همدردی کرد و قول داد با لندن مشورت کند.»

کازیچکین در جریان گفتگوهایش در لندن، اطلاعات مفصلی درباره عملیات

اطلاعاتی شوروی ارائه داد که SIS با سیا در میان گذاشت. سیا در اوایل سال ۱۹۸۳ بیشتر این اطلاعات را به تهران منتقل کرد. حکومت ایران به سرعت واکنش نشان داد: شبارشین و هفده افسر اطلاعاتی دیگر شوروی را اخراج و ۲۰۰ تن از اعضای برجسته حزب توده از جمله همه کمیته مرکزی را به اتهام جاسوسی برای مسکو بازداشت کرد. در روز اول ماه مه نماینده کاگ‌ب بیشتر ناراحت شد که دید دبیر کل نورالدین کیانوری، و نظریه پرداز ارشد حزب احسان طبری ملتمسانه در تلویزیون به «خیانت»، «توطئه برای براندازی» و «دیگر جرایم وحشتناك» اعتراف کردند، و بعد در محاکمه‌شان از مسئولان به خاطر «رفتار انسانی‌شان» تشکر کردند از اعترافات خود تکرار سخن نگفتند. اگرچه هر دو آنها تا اندازه زیادی به خاطر ارزش تبلیغاتی اقدامهای منظم ندامت عمومی‌شان از مرگ نجات یافتند، اما خیلی دیگر از مبارزان حزب اعدام یا زندانی شدند. حزب توده به عنوان یك نیروی مهم در سیاستهای ایران از هم پاشید. تیترهای درشت روزنامه‌های تهران اعلام کردند که «اعضای کمیته مرکزی به جاسوسی برای کاگ‌ب اعتراف کردند»، «توده برای تنها هدف جاسوسی تشکیل شده بود»، «اعترافات بی‌سابقه در تاریخ جهان».

به این ترتیب عملیات کاگ‌ب در ایران و عراق با شکست استراتژیك پایان یافت. اولویت اصلی آنها برای آنچه از عصر شوروی باقی بود محدود کردن خسارت تا حد امکان بود. در آخرین مراحل جنگ ایران و عراق گورباچف، موافقت کرد موشکهای اسکا د-بی در اختیار عراق بگذارند که استفاده از آنها در حملات موشکی علیه شهرهای ایران، کمك کرد تا ایران با یك آتش‌بس موافقت کند. با وجود کشته شدن شاید یك میلیون نفر، مرز ایران و عراق دقیقاً در همان جایی که صدام ۸ سال پیش از آن جنگ را آغاز کرد، باقی ماند.

حمله صدام به کویت در دوم اوت سال ۱۹۹۰ ـ نخستین بحران بین‌المللی عصر پس از جنگ سرد ـ موجب بروز اختلاف نظر شدیدمیان مشاوران گورباچف شد. روز بعد ادوارد آمروسوویچ شوارد نادزه، وزیر خارجه شوروی و جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا، مشترکاً حمله را محکوم کردند و از بقیه جامعه بین‌المللی خواستند در یك تحریم بین‌المللی ارسال هر گونه سلاح به عراق به آنها بپیوندند. دو هفته بعد، گورباچف در یك سخنرانی که از تلویزیون پخش شد از همکاری شوروی، باایالات متحده دفاع کرد:

«برای ما عمل کردن به شیوه‌ای دیگر قابل قبول نبود چون این اقدام تجاوزکارانه (عراق) با کمك سلاحهای ما، که ما موافقت کرده بودیم برای حفظ توانایی دفاعیش ـ نه تصرف سرزمینهای خارجی ـ به عراق بفروشیم، صورت گرفت».

در ۲۵ اوت سازمان ملل متحد یك محاصره دریایی عراق را به عنوان هشداری تلویحی که آماده بود اگر صدام از کویت خارج نشود علیه‌اش وارد جنگ شود آغاز کرد. اما مرکز شدیداً نگران بود که همکاری با ایالات متحده نفوذ شوروی را در خاورمیانه تضعیف کند. با کمك رئیس کاگ‌ب، ولادیمیر کریاچکف و وزیر دفاع دمیتری یازوف، یوگنی پریماکوف، کارشناس امور خاورمیانه شورای ریاست جمهوری گورباچف، که پیوندش با کاگ‌ب به ۳۰ سال قبل باز می‌گشت، گورباچف را متقاعد کرد که او را برای یك مأموریت به بغداد بفرستند.

جیمز بیکر تحت تأثیر «مهارت و زیرکی» به علاوه دانش او از تاریخ عرب قرار داشت. اما انتصاب او را یك عذرخواهی از صدام حسین می‌دانست. هدف اعلام شده پریماکف، پیدا کردن یك راه بینابین بود که صدام را با دو جزیره و یك میدان نفتی مورد اختلاف و قول یك کنفرانس بین‌المللی درباره مسأله فلسطین تنها می‌گذاشت. از دیدگاه بیکر، پیشنهادهای پریماکوف بیشتر جنبه تسلیم داشت تا مصالحه. «و او با پیوند دادن بحران کویت بامناقشه بزرگ‌تر اعراب واسرائیل به استراتژی صدام برای تضعیف ائتلاف اعراب (علیه وی) کمك کرده بود.»

سیا نیز مانند بیکر به «لاس زدن» پریماکوف با صدام شدیداً مشکوك بود. و همینطور شواردنادزه که سوءظنش را به‌طور خصوصی به بیکر اظهار داشت. شواردنادزه در اکتبر در حضور گورباچف و کریاچکف به پریماکوف گفت، پیشنهادهایش برای خاورمیانه و سیاست خارجی شوروی فاجعه خواهد بود. پریماکوف، همان‌طور که بعداً اعتراف کرد، عصبانی شد و دانش وزیر خارجه را درباره عراق به مسخره گرفت. او با پوزخند گفت «تو یك فارغ‌التحصیل دوره نامه‌نگاری از کالج تربیت معلم در کاتای‌سی چگونه جرأت می‌کنی درباره خاورمیانه، منطقه‌ای که من از روزهای دانشجویی درباره‌اش مطالعه کرده‌ام درس بدهی.» گورباچف سخن او را قطع کرد و گفت «یوگنی بس کن. همین الان.» بیکر نوشت «شواردنادزه احساس کرد از سوی پریماکوف مورد خیانت

قرار گرفته، و به‌وسیله گورباچف که با اجازه دادن به پریماکوف برای شایع کردن یك ابتکار صلح به‌وی اجازه داده بود اقتدار شواردنادزه را در وزارت خارجه غصب کند، تحقیر شده است.»

شواردنادزه در دسامبر سال ۱۹۹۰ شدیداً ناراحت از افزایش قدرت تندروها در مسکو، که او به درستی فکر می‌کرد داشتند برای یك کودتا برنامه‌ریزی می‌کردند، از مقام خود به‌عنوان وزیر خارجه استعفا کرد، او حمایت علنی خود را از گورباچف اعلام داشت، اما استعفایش را «اعتراض من به طلوع دیکتاتوری» خواند.

به هرحال، مأموریت پریماکف به بغداد دستاورد زیادی نداشت. صدام که شدیداً به نیات شوروی بی‌اعتماد شده بود علاقه چندانی به طناب نجاتی که پریماکف سعی داشت برایش بیندازد، نشان نداد. او به مشاورانش گفت: هشدار پریماکف در مورد اینکه اگر راه‌حلی از طریق مذاکره پیدا نشود عراق با حمله یك ائتلاف بین‌المللی روبه‌رو خواهد شد، صرفاً تلاش شوروی برای ترساندن وی بود. صدام تا آخرین دقیقه حاضر نشد باور کند حمله هوایی تحت رهبری ایالات متحده با یك تهاجم زمینی دنبال خواهد شد. سوءظن او به سیاست شوروی همچنین موجب شد به اطلاعات بسیار مهم توجهی نکرد. درست پیش از آغاز تهاجم زمینی، عملیات توفان صحرا، در فوریه سال ۱۹۹۱ تصویر ماهواره‌ای که به‌وسیله کارشناسان شوروی برای رهبری عراق نمایش داده شد، نشان‌دهنده مدرك قاطعی دال براین بود که نیروهای ائتلاف در آستانه آغاز یك حمله از جناحین (به اصطلاح استراتژی «سلام مری») به جای ـ آنچه شدیداً انتظار می‌رفت ـ یك عملیات آبی خاکی مستقیم علیه ارتش اشغالگر در کویت بودند. اما صدام این اطلاعات را به عنوان یك نیرنگ شوروی با توافق ایالات متحده تلقی کرد و اقدامی برای تقویت مواضع خود در برابر این حمله جناحین به عمل نیاورد. در نتیجه تا اندازه‌ای به این خاطر، نیروهایش تنها در یك جنگ زمینی یکصد ساعته تارومار شدند.

۱۰

ایجاد اتحاد با سوریه

رژیم بعثی سوریه، تحت سلطه حافظ اسد از سال ۱۹۷۰ تا مرگ او در ۳۰ سال بعد، در دهه ۱۹۷۰، به عنوان تنها متحد قابل اعتماد اتحاد شوروری در میان کشورهای اصلی خاورمیانه ظاهر شد. در روزهای اولیه پس از کودتا، به ظاهر «انقلاب» که حزب بعث را در ماه مارس سال ۱۹۶۳ به قدرت رساند، مسکو با سوءظن عمیق به رژیم جدید می‌نگریست - به رغم تعهد اعلام شده‌اش به سوسیالیسم به علاوه وحدت اعراب. حکام جدید سوریه به طور علنی قول دادند حزب کمونیست و «دیگر دشمنان انقلاب» را در هم خواهند کوبید. مسکو هم این کار را تلافی کرد. نیوتایمز مسکو حزب بعث را به عنوان «مترادف وحشی گری زیر ردای عوام فریبی بی‌شرمانه» رد کرد. اما در بهار سال ۱۹۶۴ مسکو که با ملی کردن کارخانه‌های اصلی نساجی و دیگر صنایع بزرگ سوریه تشویق شده بود، شروع کرد میان نیروهای «مترقی» و جناح راست در رژیم جدید تفاوت گذاشت. مسکو همچنین به لفاظی‌های سازش‌ناپذیرانه ضدغربی بعث جذب شده بود و به رغم ادامه تحریم حزب کمونیست، اتحاد شوروی موافقت کرد سلاح و مشاور نظامی در اختیار سوریه بگذارد.

کاگ‌ب از آغاز نفوذ قابل توجهی در سرویس خارجی و جامعه اطلاعاتی رژیم جدید کرد. دیپلمات و حقوقدان طرازی صالح‌الدین (نام رمز IZZAT) در سال ۱۹۵۴

به‌وسیله کاگ‌ب استخدام شد و ادامه داد تا به یکی از باسابقه‌ترین مأموران شوروی تبدیل شد. در اوایل دهه ۱۹۷۰ او مدیر کل وزارت خارجه بود. یك مقام‌بلند پایه دیگر وزارت خارجه با نام رمز KARYAN در سال ۱۹۶۷ استخدام شد. پرونده‌های‌مورد توجه میتروخین همچنین نفوذ مهم دیگری را به اطلاعات سوریه معرفی می کند: KERIM که در اوایل دهه ۱۹۶۰ در برلین‌شرقی به استخدام کاگ‌ب در آمده بود. نمایندگی دمشق افتخار کمك به او را برای پیدا کردن یك شغل در مؤسسه اصلی اطلاعات غیر نظامی سوریه، اداره امنیت ملی (BNS) پس از بازگشت او به سوریه برای خود مدعی شده است. کریم در سال ۱۹۶۴ نقش مرکزی را در عملیات RUCHEY که در جریان آن کاگ‌ب با موفقیت در بعضی از دفاتر BNS دستگاههای استراق سمع کار گذاشت، ایفا کرد.

درست همان‌طور که تدابیر ویژه کاگ‌ب در ایران توانست از خاطرات اقدام پنهان سیا و اس آی‌اس در جریان کودتای‌سال ۱۹۵۳ برای سرنگونی مصدق و برقراری مجدد حکومت شاه بهره گیرد، آنها نیز در سوریه از سوءظن عمیق باقی مانده از تلاش سیا، ای آی‌اس در جریان سالهای‌۱۹۵۷ـ۱۹۵۶ برای راه‌انداختن یك کودتا در دمشق به منظور تضعیف نفوذ در حال رشد بعث سود بردند. در دمشق نیز مانند دیگر پایتختهای خاورمیانه، فرهنگ حاکم تئوری توطئه زمینه بسیار خوبی برای جعلیات سرویس A ایجاد کرد. نخستین موفقیت مهم اطلاعات نادرست کاگ‌ب پس از «انقلاب» بعث عملیات PULYA(گلوله) بود: یك رشته تدابیر ویژه در جریان سالهای ۶۵ـ۱۹۶۴ با هدف پرده برداشتن از یك توطئه فرضی سیا، با همکاری BND آلمان غربی برای تضعیف رژیم بعث. در تابستان سال ۱۹۶۴ وابسته نظامی شوروی در دمشق با ژنرال امین‌الحافظ، فرمانده کل ارتش سوریه و یك شخصیت شدیداً قدرتمند در رژیم بعث ملاقات کرد، تا یك گزارش اطلاعاتی جعل شده BND را که مدعی‌معرفی افسران ارتش سوریه در تماس با BND و سیا، به علاوه افسران سیا در استخدام آنها بود به او نشان دهد. وابسته دستور اکید داشت گزارش را به بهانه حمایت از امنیت منابعش ـ در حقیقت برای جلوگیری از فاش شدن جعلی بودن آن ـ در اختیار حافظ نگذارد. اما او اجازه داد حافظ نامهای‌افسران سوری و افراد سیا ذکر شده در آن را یادداشت کند. به نظر نمی‌رسید به خاطر اسد خطور کرده باشد صحت گزارش را به چالش طلبد. به جای آن، او به وابسته

قول داد اسرار وجود این سند را نزد خود نگاه خواهد داشت و تدابیر مؤثر «علیه کسانی که نامشان در آن آمده است به عمل خواهد آورد.» به زودی پس از آن نمایندگی کاگ‌ب یك نامه ناشناس برای اداره امنیت ملی فرستاد ادعا کرد حاوی اطلاعاتی درباره فعالیتهای ایستگاه سیا در دمشق است. یك افسر عملیات نمایندگی که تظاهر می کرد هوادار آمریکا است همچنین به طور ناشناس به یك افسر طرفدار آمریکا ارتش سوریه تلفن کرد و به او هشدار داد پیوندهایش با ایالات متحده در شرف فاش شدن است. افسر که از این هشدار شو که شده بود سؤال کرد آیا باید پنهان شود یا به سفارت ایالات متحده برود تقاضای پناهندگی سیاسی بکند. همان‌طور که کاگ‌ب انتظار داشت همه صحبت تلفنی به‌وسیله BNS ضبط شد. افسر مذکور از اعضای یك هیأت نظامی سوریه که قرار بود از مسکو دیدار کند، حذف شد. اما به سرنوشت بعدی او در یادداشتهای میتروخین اشاره‌ای نشده است.

کاگ‌ب افتخار اعلام رژیم بعث را در فوریه سال ۱۹۶۵ در مورد کشف «یك سازمان جاسوسی آمریکا... که مأموریتش جمع آوری اطلاعات درباره ارتش سوریه و چند نوع تجهیزات نظامی بود» به نام خود ادعا کرد. به زودی پس از آن در میان محکومیت شدید سیاست آمریکا به‌وسیله رسانه‌های سوریه و تظاهرات خشمگین در برابر سفارت آمریکا، دو سوری محاکمه و به اتهام جاسوسی برای سیا اعدام شدند. اعتراض وزارت خارجه آمریکا از سوی رژیم بعث به این دلیل که «سیاست آمریکا در سوریه بر پایه جاسوسی و ایجاد توطئه و شبکه‌های خرابکاری در کوشر استوار بود» رد شد. تدابیر ویژه کاگ‌ب رژیم را در سال ۱۹۶۶ متقاعد کرد که سفیر ایالات متحده داشت زمینه یك کودتا را فراهم می کرد و به بازداشت بیش از دویست نفر در اواسط سپتامبر منجر شد.

در ۲۳ فوریه ۱۹۶۷ یك کودتای نظامی که علناً از سوی مسکو به عنوان کار «نیروهای مترقی» مورد ستایش قرار گرفت، یك رژیم بعثی چپگرا را به ریاست صلاح جدید زاهد پیشه که به ندرت در میان مردم ظاهر می‌شد روی کار آورد. در رأس صورت کمك شوروی که رژیم جدید طلب کرد تأمین هزینه مالی ساختمان سد فرات بود. مسکو به نظر می‌رسد سه شرط گذاشت که همه به سرعت از سوی دمشق پذیرفته

شدند: بازگشت رهبر تبعیدی کمونیست، خالد بگداش، به سوریه، گنجاندن کمونیستها در کابینه، و اجازه به حزب کمونیست سوریه برای انتشار یك روزنامه. حال که حزب دوباره توانسته بود فعال شود، اگر چه هنوز به طور رسمی قانونی نبود، نمایندگی دمشق ترتیبی داد تا تماس منظم پنهانی با آن برقرار شود. واسطه کمونیست با نام رمز RASUL انتخاب شده به وسیله رهبری حزب برای آموزش به مسکو فرستاده شد و به او در آنجا اشکال مختلف ارتباطات مخفی، پخش رادیو، عکاسی مستند، استفاده از صندوقهای پستی نامه‌های بی‌نشان، چگونه علامت خطر دادن و برنامه‌ریزی برای ملاقاتهای اضطراری با نمایندگان دمشق یاد داده شد. یك دستگاه کوچك فرستنده رادیویی با نام رمز ISKUL-2 پنهان در یك کیف دستی مردانه که به او اجازه می‌داد از فاصله حداکثر ۵۰۰ متر برای نمایندگی پیام مخفی بفرستد به او داده‌شد. از سال ۱۹۶۸ تا حداقل اوایل دهه ۱۹۸۰ یك افسر عملیاتی نمایندگی یك یا دو بار ماهانه با RASUL ملاقات کرد.

تحقیر جنگ شش روزه در ژوئن سال ۱۹۷۶، کمتر از چهار ماه پس از کودتای فوریه، ضربه تکان دهنده‌ای به‌حیثیت رژیم جدید بود. در میان تهمتهای متقابل که پس از آن رد و بدل شد، وزیر دفاع و رهبر آینده سوریه (حافظ اسد) توانست تنها چون از حمایت رئیس بی‌رحم و ترسناك BNS برخوردار بود شغل خود را حفظ کند. یك اختلاف جدی پس از آن میان اسد و جدید پیش آمد. نگرانی اصلی جدید «انقلاب» داخلی بعث باقی ماند. برای اسد، برعکس، اولویت شدید مناقشه با اسرائیل و بازگرداندن تپه‌های جولان بود که در جنگ شش روزه از دست‌رفته بود. سوریه با نیروهایی بدون آمادگی کافی باتسلیحات قدیمی کنار گذاشته شده از ارتش سرخ وارد این جنگ شده بود. این کشور موشکهای دفاع هوایی برای حمایت از آن دربرابر نیروی هوایی ضربتی اسرائیل نداشت و تنها نیمی از ۵۰۰ تانکش کار می کردند. اسد به خوبی می دانست برای مقابله با اسرائیل، سوریه صرفاً نه به یك ارتش آموزش‌دیده بهتر، بلکه همچنین ارسال گسترده سلاح از اتحادشوروی نیاز داشت.

در جریان درگیری میان جدید و اسد، KERIM به‌عنوان یك مأمور کا گ ب در داخل BNS به عملیات ادامه‌داد. در میان عملیات ثبت شده در پرونده‌های کا گ ب که KERIM در آنها شرکت کرد یك‌ورود مخفی شبانه به‌داخل سفارت آلمان در دمشق برای

خلاصه کردن (واحتمالاً عکسبرداری) اسناد محرمانه بود. این عملیات که ساعت ۱۰ شب ۲۰ آوریل سال ۱۹۶۸ آغاز شد و ساعت ۴ صبح روز بعد خاتمه یافت با مشارکت یك مأمور سری BNS در داخل سفارت صورت گرفت. در ۲۴ آوریل سفارت آلمان دوباره در یك عملیات مشابه احتمالاً همچنین با شرکت KERIM مورد دستبرد قرار گرفت.

اسد در نوامبر سال ۱۹۷۰ با حمایت ارتش ونیروهای امنیتی صلاح جدید را بر کنار کرد و قدرت را به دست گرفت. اسد عادت داشت ادعا کند «من رئیس کشور هستم، نه دولت» در حقیقت بیم از گرفتن هر تصمیمی که ممکن بود او را ناراحت کند موجب شد حتی بی اهمیت ترین مسائل برای یك تصمیم بارها به رئیس جمهوری اسد ارجاع شوند. کا گ ب به نظر می‌رسد رخنه‌در نزدیکان وی را دشوار یافت، چون اسد در درون جرگه‌رژیم خود کامه‌اش برای وفاداری ارزشی خاص قائل بود. حتی کارمندان دفتری و آبدارچیهای ستاد ریاست جمهوری به ندرت تغییر می کردند. اعضای مهم رژیم او ـ وزیران خارجه و دفاع، رئیس ستاد کل و رئیس اطلاعات ـ برای یك چهارم قرن یا بیشتر در قدرت باقی ماندند. دراوایل دهه ۱۹۷۰ محمد الخولی رئیس سابق اطلاعات نیروی هوایی یك سرویس اطلاعات ریاست جمهوری که‌در عمل تنها در برابر اسد پاسخگو بود ایجاد کرد که هرروز با جلسات توجیهی امنیتی و اطلاعاتی کار را آغاز می کرد. این واقعیت که اسد، مانند اکثریت رؤسای ستادعالی و اطلاعاتش بی توجه به سنت که قدرت را به‌مسلمانان سنی می‌داد از فرقه علوی بودند (که اعتقاد مذهبی‌شان با دکترین شیعه درهم آمیخته است) اشتیاق او را به گزارشهای اطلاعاتی منظم درباره فضای کشور تقویت کرد. (حتی جدید که مانند اسد یك علوی بود یك‌سنی را به عنوان رئیس جمهوری اسمی انتخاب کرده‌بود.) اسد سرانجام صاحب ۱۵ مؤسسه امنیتی واطلاعاتی، همه تقریباً مستقل از یکدیگر با یك مجموع کارکنانی بالغ بر ۵۰ هزار (یك سوری در ۲۴۰ نفر) و حتی‌شمار بیشتری خبرچین شد. هر مؤسسه‌ای تنها به رئیس جمهوری گزارش می کرد و از اسد شدیداً بدگمان دستور می گرفت مراقب باشد ببیند دیگران دنبال چه چیزی بودند. نظام امنیتی اسد با وجود اینکه بی‌رحم و بالاتر ازقانون بود، به طور عادی با قربانیان خود رفتار بدی داشت و آنها را زندانی و شکنجه می کرد، همچنین پر دردسر بود. یك

تحقیق نگهبان حقوق بشر نتیجه گرفت:

یك بازدید کننده اتفاقی از دمشق نمی تواند متوجه آشفتگی در فرودگاه، خروارها اوراق رسمی دست نخورده و پایانه کامپیوتری کثیف، بدون استفاده آن نشود. ادارات امنیتی محلی با اوراق زرد انباشته شده روی میزها و مقامها که با تلفن صحبت می کنند در حالی که مراجعان بانگرانی منتظرند حرفهایشان شنیده شود، همین آشفتگی را به شما القا می کنند. فضا یك فضای آشفته همراه با فساد پیش پا افتاده و اعمال قدرت دیوانسالاری است، نه یك کشور به طور بی رحمانه‌ای کارآمد پلیسی.

اما این ظاهر آشفته ادارات امنیتی سوریه تا اندازه‌ای گمراه کننده بود، و بسیار معدود ناراضیانی از شبکه نظارت آن گریختند. اسد که ذهنش به امنیت شخص خود مشغول بود، به‌وسیله یك گارد جمهوری مرکب از ۱۲ هزار نفر محافظت می شد. با اینکه تصویر او همه جا بود -روی دیوارهای ساختمانهای عمومی، روی کامیونها، قطارها و اتوبوسها، در ادارات، مغازه‌ها و مدرسه‌ها -شیوه رهبری اسد به طور فزاینده‌ای غیراجتماعی شد. در دهه ۱۹۸۰ بیشتر وزیران کابینه تنها هنگام سوگند خوردن خود با او ملاقات می کردند. تنها معدودی از شخصیتهای مهم حق داشتند به طور مستقیم به او تلفن کنند، که شاخص ترین آنها رؤسای امنیت او بودند. سر راجر تامکیز به عنوان سفیر بریتانیا در اواسط دهه ۱۹۸۰، یك بار فرصت یافت به رئیس یکی از مؤسسه‌های اطلاعاتی سوریه تلفن کند که نیم ساعت بعد پاسخ داد؛ داشت با اسد صحبت می کرد.

در اوایل دهه ۱۹۷۰ نمایندگی کاگ‌ب در دمشق موفق شد با برادر کوچك‌تر اسد (رفعت) با نام رمز MUNZIR که تا اوایل دهه ۱۹۸۰ عضو باند او بود آن طور که ادعا کرد «تماس غیررسمی» برقرار کند. طبق یك گزارش سال ۱۹۷۴، اهمیت رفعت از دیدگاه کاگ‌ب در این بود که فرماندهی «بریگادهای دفاعی» نخبه اسد، مجهزترین و آموزش دیده‌ترین واحدهای ارتش سوریه را برعهده داشت، و علاوه براین- معتقد بود- نقش مهمی در جامعه اطلاعاتی داشت. رفعت‌الاسد برخلاف برادر بزرگ‌تر گوشه گیر و زاهدمنشش به مسافرتهای خارجی و تجملات غربی علاقه داشت، بدون توجه به قانون عمل می کرد و از موقعیت خود برای جمع آوری ثروت شخصی استفاده کرد. بریگادهای دفاعی تحت فرماندهی او یك بازار هفتگی در دمشق برگزار می کردند تا

کالاهای بازار سیاه را که از لندن قاچاق کرده بودند بفروشند. رفعت به علت مصادره مکرر این اموال قیمتی به‌وسیله شبه‌نظامیان لبنانی شخصی‌اش معروف به «پلنگان صورتی» گاهی از سوی لبنانیها «سلطان فرشهای شرقی» خوانده می‌شد. از این رو دسترسی به رفعت فاسد، با زندگی تجملی از اسد گوشه گیر خیلی آسان‌تر بود. کاگ‌ب در سال ۱۹۷۴ ادعا کرد از طریق تدابیر جدی خود موفق شده بود از رفعت «ناآگاهانه» استفاده کند. اما یادداشت کوتاه میتروخین درباره این گزارش نشان نمی‌دهد چگونه این کار را کرده بود. یك گزارش دیگر سال ۱۹۷۴ کاگ‌ب همچنین یکی از بستگان اسد (بانام رمز KARIB) را با احساسات کمونیستی که یك مقام بلندپایه در شورای وزیران سوریه به‌شمار می‌رفت به عنوان یك رابط مخفی معرفی می‌کند. طبق پرونده KARIB او اطلاعات «با ارزش و قابل اطمینانی» درباره اطرافیان اسد به علاوه سیاستهای او ارائه داد. پرونده‌های کاگ‌ب همچنین ادعا می‌کند SAKR، یك رئیس اداره، در اطلاعات نظامی که در سال ۱۹۷۴ استخدام کرد برای دادن اطلاعات نادرست به اسد و فرماندهی عالی سوریه مورد استفاده قرار گرفت.

دیگر رابطهای کاگ‌ب در یا نزدیك به دولت سوریه در سالهای ابتدایی رژیم اسد مأمور قدیمی IZZAT، طرزای صالح‌الدین، مدیر کل وزارت خارجه سوریه و بعداً یك عضو دادگاه بین‌المللی لاهه را همچنان شامل می‌شد. دیگر رابطهای کاگ‌ب شامل دو ژنرال ارتش سوریه، OFITSER و REMIZ، SARKIS یك ژنرال نیروی هوایی، PREYER و NIK هر دو وزیر سوریه، PATRIOT مشاور اولین نخست‌وزیر اسد، عبدالرحمان خولایفاوی (۷۴ ـ ۱۹۷۰)، SHARLE (چارلز) مشاور دومین نخست‌وزیر اسد، محمدالایوبی (۷۶ ـ ۱۹۷۴)، VATAR که کپیهای تلگرافهای رمزی را که اطلاعات سوریه از سفارت ایالات‌متحده در بیروت به دست آورده بود تهیه کرد، BRAT یك افسر عملیات اطلاعاتی، FARES و GAR GANYUA هر دو مالك و سردبیر روزنامه‌های سوریه، VALID یك مقام بلندپایه در اداره کل آمار، و TAGIB یك مقام برجسته اتحاد سوسیالیست عرب سوریه می‌شدند. اما هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که ثابت کند هیچ یك از آنها دسترسی مستقیم مهمی به اسد داشتند. یادداشتهای کوتاه میتروخین درباره آنها نیز نشانه بسیار اندکی از اطلاعاتی که آنها تهیه کردند و اینکه بیشتر آنها مأمور

بودند یا رابط مخفی ارائه می دهند.

بهترین فرصتهای کاگ‌ب برای رخنه در اطرافیان اسد مطمئناً در جریان سفرهای او به اتحاد شوروی که او در جریان ۳ سال نخستتش به عنوان رهبر سوریه شش بار از آن دیدار کرد، پیش آمدند. آندری گرومیکو بعدها یادآور شد «او ممکن بود اندکی ناتوان به نظر آید، اما در حقیقت با وجود یک کشش درونی فنرمانند، بسیار خویشتندار بود.» اسد زمانی که در مسکو بود، در یک آپارتمان مجلل اقامت داشت که مسلماً استراق سمع می‌شد ـ طبق یک گزارش گئورگی فیودروویچ گریگورنکو رئیس اداره کل دوم کاگ‌ب به آندروپوف «به منظور به دست آوردن اطلاعاتی درباره طرحها و عکس‌العملهای حافظ اسد و اطرافیانش». اطلاعات بیشتر از همه جالب برای کاگ‌ب احتمالاً به واکنش اسد در مقابل فشارهایی مربوط می‌شد که روی او برای امضای یک پیمان دوستی اعمال می گردید. اسد با اینکه مشتاق سلاحهای شوروی بود می‌خواست نگذارد یک مشتری شوروی به نظر آید. ممکن است از همین استراق سمع آپارتمان اسد در کرملین در جریان دیدارش در ژوئیه سال ۱۹۷۲ بود که کاگ‌ب کشف کرد او آن‌قدر از فشار برژنف برای پیمان‌دوستی عصبانی بود که به هیأتش دستور داد چمدانهای خود را ببندند. برژنف که متوجه عزیمت قریب‌الوقوع او شد، از اسد در آپارتمانش دیدار کرد و به او اطمینان داد دیگر در جریان مذاکراتشان به پیمان اشاره‌ای نمی کند. در آخرین روز دیدار، اسد، برژنف اعتراف کرد به رغم پیمان‌دوستی شوروی ـ مصر، مصر درست همان موقع همه مشاوران شوروی را اخراج کرده بود. «من می‌دانم شما به من خواهید گفت پیمان ما با مصر از گرفتاری در آنجا نجاتمان نداد.» اسد همچنین در مقابل فشار سادات برای اخراج مشاوران شوروی از سوریه مقاومت کرد و علناً اعلام داشت «آنها به خاطر ما اینجا هستند.»

اسد با اینکه مایل نبود یک پیمان دوستی امضا کند، دو پست در کابینه‌اش به حزب کمونیست سوریه که هنوز غیرقانونی بود، داد. در ماه مارس سال ۱۹۷۲ به حزب اجازه داده شد به جبهه ملی ترقیخواه تحت سیطره بعث بپیوندد، که به این ترتیب یک مشروعیت دو فاکتو به آن داده شد و اجازه یافت یک روزنامه دو هفتگی به نام نزاع الشعب (مبارزه خلق) منتشر کند. اما عضویت در جبهه ملی ترقیخواه شکاف میان خالد بگداش (نام رمز

BESHIR) یك هوادار متعصب شوروی‌را که ۴۰ سال گذشته را رهبر حزب بود، و اکثریت دفتر سیاسی حزب که با هر دو رهبری خود کامه «بگداش» و حمایت مسکو از اسد مخالف بودند بیشتر کرد. مخالفان بگداش در داخل رهبری حزب در آوریل سال ۱۹۷۲ از غیبت موقت او در مسکو برای مداوای پزشکی استفاده، قطعنامه‌هایی تصویب و او را به پیروی از شیوه‌های استالین متهم کردند.

جناحهای طرفدار و مخالف بگداش در ماه ژوئیه به مسکو احضار شدند تا اختلافهای خود را در یك جلسه به میزبانی مقامهای بلندپایه اداره بین‌المللی CPSU حل کنند. با اینکه یکی از منتقدان بگداش شکایت کرد او کیش شخصیت‌پرستی ایجاد کرده و از «تقلب ایدئولوژیکی» که موجب شده است نتواند پدیده جدید را در جامعه عرب سوری ما تشخیص دهد رنج می‌برد، پراودا اعلام کرد: جلسه در یك «فضای گرم دوستانه» برگزار شد و در مورد اهمیت «وحدت ایدئولوژیکی، سیاسی و سازمانی در حزب کمونیست سوریه» توافق به عمل آمد. بگداش با ایفای نقش یك هوادار وفادار اتحاد شوروی و رژیم اسد از مخالفانش پیشی گرفت. «موافقت نامه مسکو» درباره شکاف در درون حزب تهیه شد، و از دوستی شوروی ـ اعراب و دستاوردهای سوریه تحت رهبری اسد ستایش به عمل آمد. اما برای باقیمانده عصر شوروی، مناقشه میان بگداش و منتقدانش در حزب به مشکل تراشی در سیاست شوروی در قبال سوریه ادامه داد.

موفق‌ترین رخنه کاگ‌ب در جریان عصر اسد که در پرونده‌های میتروخین ثبت شده است مربوط به سفارت سوریه در مسکو بود. کاگ‌ب علاوه بر استراق سمع از دفتر سفیر و چندین بخش دیگر سفارت، مرتب کیسه‌های دیپلماتیکی را که میان سفارت و دمشق ردوبدل می‌شد، رهگیری و نامه‌های‌رسمی، از جمله نامه‌های شخصی جمیل شایا اولین سفیر اسد به وزیرخارجه «عبدالحلیم خدام» که علامت «بسیار محرمانه، تنها گیرنده نامه» برروی پاکت داشت، باز می‌کرد. بازکننده‌های نامه‌ها در کاگ‌ب طبق معمول توجه دقیقی به بازسازی چسب‌ها، نوارهای چسب‌دار و مهروموم‌های روی پاکتها و بسته‌ها در کیسه‌های دیپلماتیك مبذول می‌داشتند. با آنکه شایا خواسته بود همه پاکتها به او باز گردانده شود تا او بتواند شخصاً امضاهایی

را که آنها دستکاری کرده بودند کنترل کند، به نظر می‌رسد او چیز نادرستی پیدا نکرده بود.

یادداشتهای میتروخین از پرونده‌های کاگ‌ب شامل نامهای رمز (و چند نام واقعی) ۳۴ مأمور و رابط مخفی می‌شوند که در رخنه به سفارت سوریه از آن استفاده شد. با اینکه جمع کل ممکن است کامل نباشد، اما این کافی است که از روی آنها به سطح چشمگیر عملیات کاگ‌ب پی برد. بیشتر مأمورانی که مورد استفاده قرار گرفتند شهروند شوروی بودند، تنها شش نفر از آنها می‌توانند به روشنی به عنوان سوری شناسایی شوند. شیوه‌های عملیات شبیه آنهایی بود که علیه بسیاری از سفارتخانه‌های دیگر در مسکو به کار گرفته شده بودند. در اینجا نیز مانند دیگر رخنه‌ها به سفارتخانه مأموران وظیفه داشتند درباره شخصیت به علاوه دیدگاههای دیپلمات گزارش دهند. به طور مثال درپرونده سفیر شایا گزارش شده بود او در به‌جا آوردن اعمال اسلامی بی قیدوبند بود و حاوی جزئیات بی‌اهمیتی مانند یك گزارش مأموری به نام ماریا بود که می‌گفت؛ او در نظر داشت پیانویی را که در مسکو خریده بود به دمشق بفرستد. کارکنان زن اهل شوروی سفارتخانه از مترجمان گرفته تا خدمتکاران قرار بود ضعف دیپلماتهای سوری را در مقابل تحریکات جنسی ارزیابی کنند. مأمور سوکولووا که در کنسولگری کار می‌کرد، گزارش داد: سفیر به او علاقه نشان می‌داد. طبق گزارش کاگ‌ب واسیلیویا در یك میهمانی در سفارت مصر با امید به اینکه به عنوان یك زن مورد توجه سفیر قرار گیرد، خود را روی شایا انداخت. با اینکه مدرکی در پرونده‌های میتروخین وجود ندارد که نشان دهد هیچ سفیر سوری (برخلاف بسیاری از همکارانش در مسکو) در «تله عسل» کاگ‌ب افتاده باشد، یك «طعمه» کاگ‌ب آن‌قدر با موفقیت یك دیپلمات دیگر سوریه را اغفال کرد که شروع به زندگی مشترك با هم کردند. تبدیل غیررسمی ارز یك شیوه متداول دیگر برای رسوا کردن دیپلماتهای خارجی بود. NASHIT گزارش داد یك مقام دفتر تدارکات نظامی سوریه در مسکو به طور غیرقانونی ۳۰۰ دلار برای شایا در بازار سیاه تبدیل کرده بود. کاگ‌ب نقشه‌ها کشید تا این مقام را احتمالاً برای زیر فشار گذاشتن سفیر بازداشت و اخراج کند.

یکی از افسران کاگ‌ب درگیر در عملیات علیه سفارت سوریه وظیفه داشت

سفرهای شکار برای سفیر و دیگر دیپلمات‌های بلندپایه سازمان دهد. میهمان‌نوازی کاگ‌ب مفصل بود. در سفری به منطقه شکار ایالت بژوردوفسکی فرصت داشت گوزن الك، خرس وحشی و خرگوش شکار کند. این سفر تفریحی با دیداری از یك ویلای ییلاقی و سونا و باغی در وسکا تکمیل شد. هدف این سفر دوگانه بود: هر دو اطمینان از اینکه سفیر در جریان «عملیات ویژه» مانند عکسبرداری از اسناد محرمانه از سفارت دور بود و تشویق صحبتهای محرمانه ـ با همراهان او در شکار ـ یك افسر مخفی کاگ‌ب با نام رمز OSIPOV که شایا را در سفرهای شکارش همراهی می کرد در ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۷۳ گزارش داد سفیر به او گفته بود کشورهای عرب هیچ امیدی ندارند حکومت اسرائیل را برای حداقل ۱۰، شاید هم ۱۵ سال دیگر نابود کنند. اما ظرف چند سال آینده با هدف بسیار محدودتر نابود کردن افسانه شکست‌ناپذیری اسرائیل و جلوگیری از سرمایه گذاری خارجی‌و مهاجرت یهودیان به یك حمله علیه اسرائیل دست خواهند زد. کاگ‌ب بعداً نتیجه گرفت که شایا قبل از آغاز جنگ یوم کیپور که کمتر از یك ماه بعد در ۶ اکتبر روی داد، خبر داشته است.

اسد از نمایش میگهای ۱۹ و میگهای ۲۱ در جریان جنگ یوم کیپور شدیداً ناراضی و عصبانی بود که اتحاد شوروی از دادن میگهای ۲۳ پیشرفته به او خودداری کرده بود. او ناخشنودی خود را با خودداری از فرستادن پیامهای معمول تبریك به مناسبت سالروز انقلاب اکتبر نشان داد. یك دیدار از سوریه در فوریه سال ۱۹۷۴ به‌وسیله مارشال هوایی آ. پوکریشکین[1] برای ارزیابی نیازهای نظامی سوریه نتوانست اختلاف نظر با مسکو را حل کند. یك اعلامیه رسمی پس از سفر اسد به مسکو در آوریل جو مذاکرات را دوستانه (یك نام رمز برای جر بحث جدی) به علاوه، کمتر قانع کننده، یعنی «تفاهم متقابل» توصیف کرد. اما علاقه مسکو به حل اختلافش با اسد، با ارتداد سادات و چرخش او به طرف ایالات متحده شدیداً افزایش یافت. یك هفته پس از سفر ماه آوریل اسد، مارشال ویکتور کالیکوف رئیس ستاد نیروهای مسلح شوروی، برای انجام یك ارزیابی جدید از نیازهای سوریه به دمشق پرواز کرد. در جریان سال ۱۹۷۴ سوریه بیش از ۳۰۰ هواپیمای

---

1. A.Pokryshkin

جنگنده، از جمله ۴۵ میگ ۲۳ با خلبانان کوبایی و کره شمالی، بیش از یك هزار تانك، ۳۰ موشك اسکاد (بابرد تا ۳۰۰ کیلومتر)، ۱۰۰ موشك کوتاه برد تراك و تجهیزات نظامی دیگر از شوروی دریافت کرد. در پایان سال ۳ هزار مشاور نظامی شوروی به سوریه اعزام و آموزش خلبانان سوری میگهای ۲۳ در اتحاد شوروی آغاز شده بود.

در ژوئن سال ۱۹۷۵، بوریس پونوماروف رئیس اداره بین‌المللی CPSU به یك هیأت سوریه در مسکو گفت «چقدر مردم شوروی و حزبش برای وجود یك جبهه ملی ترقیخواه با شرکت حزب کمونیست سوریه ارزش قائل هستند.» اما همزمان، بدون آگاهی اسد، کاگ‌ب داشت از جناح بگداش در رهبری حزب برای استخدام غیرقانونیها استفاده می کرد. بگداش و یك همکار نزدیکش «با نام رمز FRRID» در جلسه‌ای در مسکو با پی. دی. شی این[1] یك افسر بلندپایه اداره S غیرقانونیهای FCD در ۱۹ مارس سال ۱۹۵۷ موافقت کردند به محض بازگشت به دمشق جستجو برای داوطلب‌های مناسب را آغاز کنند. آنها ضابطه زیر را برای هدایت انتخابشان دریافت کردند:

(داوطلب‌ها) باید اعضای متعهد و قابل اعتماد حزب کمونیست، قویاً صاحب موقعیت بین‌الملل گرای مارکسیست لنینیستی، با تجربه کار درحزب غیر قانونی، نه زیاد شناخته شده به عضویت درحزب کمونیست در کشورشان، جسور، مصمم، کاردان، درسلامت کامل، ترجیحاً مجرد، سن بین ۲۵ و ۴۵ باشند، آنها باید با امور بین‌الملل خوب آشنا باشند و بتوانند اطلاعات سیاسی را تحلیل و خلاصه کنند.

این داوطلب‌ها برنامه‌ریزی شده‌اند در عربستان سعودی و ایران کار کنند. آنها گذشته از تسلط بر زبان انگلیسی یا فارسی (برای ایران) مانند زبان مادری‌شان، باید امکان واقعی گرفتن روادید ورود به عربستان سعودی یا ایران را به‌وسیله خود، با هدف کار و اقامت طولانی داشته باشند؛ آنها باید یك توانایی که در کشورهای فوق مورد نیاز باشد داشته باشند (مانند مهندسی، یا تکنسین در زمینه پتروشیمی، مهندسی راه و ساختمان مربوط به راه سازی یا خانه‌سازی، آب و گاز رسانی، الکترونیك، هواپیمایی غیر نظامی، یا صنایع خدماتی).

---

1. Sheyin

این داوطلب‌ها شایسته است نزدیکان یا رابط‌های شخصی داشته باشند که بتوانند به آنها کمک کنند وارد کشور شوند و با پیدا کردن یك شغل یا آغاز کار تجاری یاتولیدی خود در آنجا اقامت کنند؛ یا اینکه آنها باید امکان به دست آوردن شغلی در کشور خود یا یك کشور ثالث بایك شرکت یا مؤسسه داشته باشند که در عربستان سعودی یا ایران نمایندگی یا شعبه‌ای دارد و به این ترتیب بتوانند برای کار به آنجا بروند. تنها دبیر کل (حزب) یا یك‌همکار قابل اعتماد او باید مطلع باشند استفاده از این افراد مطرح شده است.

بگداش احتمالاً از تقاضای کاگ‌ب به عنوان تأیید مجدد روابط ویژه با رهبری شوروی که رقیبایش در درون رهبری حزب کمونیست سوریه فاقد آن بودند، استقبال کرد.

برژنف در بخش اصلی سخنرانی‌اش در بیست وپنجمین کنگره CPSU در فوریه سال ۱۹۷۶ روی سوریه به عنوان نزدیك‌ترین متحد اتحاد شوروی در خاورمیانه‌انگشت گذارد و اعلام کرد دو کشور «در بسیاری از مشکلات بین‌المللی، بویژه در خاورمیانه هماهنگ عمل می‌کنند.» اسد بی‌اطلاع بود که کاگ ب هم‌زمان از «طریق‌مجاری مأموران» اسناد جعلی سرویس A را باهدف تقویت سوءظنش به سادات و ایالات متحده مخفیانه در سر راه او می‌گذاشت. در میان آنها یك پیام ساختگی از وزارت‌خارجه فرانسه به سفارتخانه‌هایش در پایتختهای عربی‌در سال ۱۹۷۶ بود که گزارش می‌داد تصمیم سادات به‌لغو پیمان دوستی و همکاری شوروی ـ مصر زیر فشار آمریکا گرفته شده بود و بخشی از استراتژی او برای جلب‌سرمایه گذاری آمریکا و تبدیل مصر به یك مجرای نفوذ ایالات متحده در کشورهای تولید کننده نفت خاورمیانه‌بود.

تجلیل علنی از مناسبات دوستانه شوروی ـ سوریه درژوئن سال ۱۹۷۶ وقتی سوریه در جنگ داخلی لبنان به‌سود مسیحیان مارونی علیه ساف و مخالفان چپگرا که کاگ‌ب با بعضی از آنها تماس نزدیك داشت مداخله کرد، ضربه‌ای جدی خورد. رهبر جناح چپ، کمال جنبلاط، یکی از معدود اعرابی بود که جایزه صلح لنین را دریافت کرده بود. مذاکرات در مسکو در ماه‌ژوئیه میان خدام وزیر خارجه سوریه و همتای شوروی او، گرومیکو، در چنان آشوبی پایان یافت که اعلامیه مشترکی صادر نشد. پراودا اعلام کرد سوریه داشت «یك چاقو از پشت» به جنبش فلسطین می‌زد. اسد بیشتر عصبانی می‌شد اگر می‌دانست نمایندگی کاگ‌ب در دمشق برای حمایت از حزب کمونیست لبنان که با مداخله

سوریه مخالف بود به طور مخفی کمك مالی تهیه می کرد. در ۲۶ ژوئیه یك اتومبیل بیوك آپولو کا گ ب باشماره دیپلماتیك ظاهراً برای جمع آوری نامه‌ها و موادغذایی فرستاده شده به‌وسیله سفارت شوروی در بیرون از دمشق به سوی مرز لبنان به راه افتاد. در حقیقت این اتومبیل ۵۰ هزار دلار پنهان شده بین دیواره لاستیك و تیوب داخلی را برای انتقال به حزب کمونیست لبنان حمل می کرد. دو ماه بعد ۱۰۰ هزار دلار دیگر تحویل شد.

اثر اصلی عملی دعوای شوروی ـ سوریه در جریان نیمه‌دوم سال ۱۹۷۶ ظاهراً کاهش چشمگیر سلاحهای ارسالی شوروی بود. اسد با رد یك دعوت سفر به مسکو واخراج حدود نیمی از مشاوران نظامی شوروی (که‌شمارشان در سوریه در آن زمان از هر جای دیگری در جهان بیشتر بود) تلافی کرد. او در ژانویه سال ۱۹۷۷ به‌نیروی دریایی شوروی دستور داد زیردریایی و ناو پشتیبانی اش را از بندر تارتوس خارج کند. اما طی چند ماه‌بعد پایان یافتن مداخله سوریه در جنگ داخلی لبنان حل اختلاف با مسکو را ممکن ساخت. پس از قتل کمال جنبلاط در مارس سال ۱۹۷۷، پسر و جانشینش ولید در پایان دوره ۴۰ روزه عزاداری تلفنی با اسد صحبت کرد ـ به رغم‌سوءظنهای گسترده و ظاهراً موجه در مورد اینکه اسد مرگ پدرش را دستور داده بود. اسد در ماه آوریل تصمیم گرفت مناسبات خود را با شوروی عادی کند و به مسکو پرواز کرد که در آنجا در فرودگاه شخصاً از سوی برژنف مورد استقبال قرار گرفت. او در یك میهمانی در کرملین اعلام کرد روابط شوروی ـ سوریه بر همه مشکلاتی که در سر راهشان قرار داشت فایق آمده است: «ما همیشه مطمئن بودیم که روابط میان دو کشور ما بر یکسانی دیدگاه اصولی و دوستی و منافع مشترك استوار است...» در جریان سال ۱۹۷۷ جمع صادرات تسلیحات شوروی به سوریه ۸۲۵ میلیون دلار بود. درسال بعد برای نخستین بار از یك میلیارد دلار فراتر رفت.

دشمنی شدید اسد با سفر سادات به بیت‌المقدس در نوامبر سال ۱۹۷۷ (یك روز عزای ملی در سوریه) و موافقت‌نامه کمپ دیوید در سپتامبر سال ۱۹۷۸ علاقه او را به حمایت شوروی تقویت کرد و حتی موجب یك آشتی کوتاه‌مدت میان سوریه و عراق شد. اسد بعداً اعتراف کرد وقتی سادات اندکی پیش از دیدارش از بیت‌المقدس از دمشق دیدن کرد برای مدت کوتاهی فکر کرده بود او را حبس کند تا مانع رفتنش به اسرائیل

شود. پرونده‌های کاگ‌ب فاش می‌سازند در دسامبر سال ۱۹۷۷ اسد یك ملاقات پنهان را در دمشق میان رؤسای اطلاعاتی‌اش و جبهه خلق برای آزادی فلسطین(PFLP) اجازه داد که در آن طرحهای قتل سادات مورد بحث قرار گرفت.

در اواخر دهه ۱۹۷۰، مسکو یك بار دیگر با تلاش برای سرعت بخشیدن به تقویت اتحاد خود با اسد مرتکب اشتباه شد. برژنف در جریان یك میهمانی مسکو به افتخار او در اکتبر سال ۱۹۷۸ در یك اشاره روشن به تجدید پیشنهادهای شوروی برای یك پیمان دوستی و همکاری به او گفت، اتحاد شوروی آماده است همکاریش را با سوریه «به‌ویژه در زمینه سیاستها» بیش از پیش گسترش دهد. یك ماه بعد، در جریان یك دیدار رئیس ستاد کل سوریه، ژنرال حکمت شهابی از مسکو تلاشی برای زیر فشار گذاشتن او به منظور انعقاد یك پیمان سه‌جانبه با اتحاد شوروی و عراق صورت گرفت. همچنین به او گفته شد برای اجتناب از خطر قرار دادن میگهای ۲۷ سوریه در معرض حمله‌های غافلگیرانه اسرائیل، آنها بهتر خواهند بود اگر در عراق مستقر شوند. شهابی شدیداً ناراحت شد و دو روز زودتر از برنامه به وطن بازگشت. به‌زودی پس از آن، سفیر سوریه در مسکو به دمشق فراخوانده شد.

اما یك بار دیگر این اختلاف نیز بیشتر به علت مخالفت مشترك شوروی و سوریه با کمپ دیوید و حمایت اسرائیل از فالانژیستهای مارونی در جنوب لبنان حل شد. اسد که با تدابیر ویژه کاگ‌ب که روی علاقه وافر وی به تئوری توطئه تشویق شده بود موافقت‌نامه کمپ دیوید را به عنوان بخشی از یك توطئه بسیار بزرگ ایالات‌متحده ـ اسرائیل دید.

اسد در مارس سال ۱۹۸۰ علناً سیا را به تشویق «خرابکاری و براندازی در سوریه برای اینکه همه جهان عرب را به زیر سیطره ایالات متحده ـ اسرائیل در آورد» متهم کرد. اسد بارها ادعا کرد و تقریباً مطمئناً باور داشت یك بخش مهم از طرح به زیر سلطه در آورن کل جهان عرب، یك توطئه مخفی صهیونیست، با حمایت آمریکا، برای ایجاد اسرائیل بزرگ بود. مصطفی طلاس دوست نزدیك و وزیر دفاع او بعداً به‌طرز مسخره‌ای ادعا کرد: اگر حافظ اسد نبود، اسرائیل بزرگ از نیل تا فرات ایجاد شده بود.

در جریان سال ۱۹۷۹ مسکو علاوه بربخشیدن ۲۵ درصد از ۲ میلیارد بدهی نظامی، میگهای ۲۷ بیشتر و سلاحهای پیشرفته دیگر دراختیار سوریه گذاشت.

پس از حمله شوروی به افغانستان در دسامبر، اسد یکی از بسیار معدود رهبران در خارج از بلوك شوروی بود که به محکومیت دسته‌جمعی گسترده جهانی شوروی نپیوست. عبدالحلیم خدام، وزیر خارجه‌اش، در یك مصاحبه گفت: «ما اوضاع را مطالعه کرده‌ایم و به این تنیجه رسیده‌ایم که این جاروجنجالها درباره افغانستان اداو اطوارهایی بی‌معنی است که هدفش برهم‌زدن دوباره ورقها در منطقه خاورمیانه، برای پایان دادن به انزوای سادات و کمك به تحقق موافقت‌نامه‌های کمپ دیوید است.

در ژانویه سال ۱۹۸۰، اسد در یك تلاش دیگر برای خشنود کردن مسکو، دو عضو جناح بگداش حزب کمونیست سوریه را در دولت جدید خود جای داد. او همچنین اجازه داد رهبر تبعیدی حزب کمونیست عراق پایگاه خود را در سوریه قرار دهد. در ماه اکتبر، اسد سرانجام موافقت کرد یك پیمان دوستی و همکاری ۲۰ ساله با اتحاد شوروی امضا کند. در جریان دهه ۱۹۸۰ واردات سلاح سوریه از بلوك شوروی از ۳میلیارد دلار فراتر رفت.

مسکو درحالی که اتحادش را با اسد محکم می کرد، پنهانی روابط مخفی خود را با بگداش تقویت کرد. بگداش در سال ۱۹۷۸ به یکی از رابطهای کاگ‌ب اطمینان داده بود درحالی که رهبر حزب باقی می‌ماند، «هرگز یك کاریلو یا حتی مارشه در آنجا نخواهد بود ـ به‌عبارت دیگر حزب سرسختانه به مسکو وفادار و از نظر ایدئولوژیکی متعصب باقی می‌ماند.» او در سال ۱۹۸۰ در کنگره حزب گفت، «من شدیداً معتقدم این صرفاً کافی نیست که دوستی‌مان را با اتحاد شوروی اعلام کنیم. بلکه، ما باید از هر اقدامی در سیاست خارجی شوروی که همیشه هماهنگ با منافع همه مردم بوده است، هنوز هست و همیشه خواهد بود حمایت کنیم.»

بگداش همچنین از حمایت اسد سود برد. اسد بلافاصله پس از امضای پیمان دوستی در اکتبر سال ۱۹۸۰، یك مبارزه ارعاب و ترور را علیه یك گروه انشعابی کمونیست به رهبری ریاض الترك، مخالف بگداش، آغاز کرد. بیشتر هواداران الترك به زندان افتادند، مجبور شدند حزب را ترك کنند، زیرزمینی شوند. یا به‌تبعید بروند. طبق گزارشهای عفو بین‌الملل و گروههای حقوق بشر در جریان دهه ۱۹۸۰، الترك مرتباً در طول دهه شکنجه شد و حداقل شش بار در آستانه مرگ با عجله به بیمارستان فرستاده

شد تا برای شکنجه بیشتر از جمله شکستن همه استخوان دست و پایش به او زندگی مجدد داده شود.

در جریان سال ۱۹۷۸، ۱۰۸ کمونیست سوریه برای دیدن دوره‌های آموزشی (بدون تردید به هزینه شوروی) به اتحاد شوروی رفتند. کاگ‌ب توجه داد بیشترشان دوستان یا نزدیکان رهبران حزب بودند. در جریان سال ۱۹۷۹ نمایندگی دمشق کاگ‌ب ۵ پرداخت مجموعاً ۲۷۵ هزار دلار به رهبری حزب کرد. بگداش به نمایندگی خبر داد بیش از ۵۰ هزار دلار برای نصب یك ماشین چاپ مطبوعات زیرزمینی خرج شده بود و یك مبلغ اضافی درخواست کرد. پرداخت در سال ۱۹۸۰ به میزان دست کم ۳۲۵ هزار و احتمالاً بالاتر بود. به هر حال مبالغ خیلی بیشتری به عنوان یك دستاورد قراردادهای سودآور شوروی با اتحادیه‌های کارگری که به‌وسیله حزب کنترل می‌شدند به حزب پرداخت شد. به طور مثال، در سال ۱۹۸۲، نمایندگی دمشق گزارش داد؛ یکی از شرکتهایی که با پول حزب تأسیس شده بود در طول سال یك میلیون و ۲۰۰ هزار پوند سوریه به حزب کمك خواهد کرد. نمایندگی دمشق همچنین به تقاضای شخص بگداش سلاح در اختیار حزب گذاشت: ۱۵۰ هفت تیر ماکاروف با مهمات که در ژوئن سال ۱۹۸۰ تحویل شد. به عنوان یك احتیاط امنیتی، در صورتی که سلاحها بعداً کشف شوند، آنها در بسته بندیهای متعلق به سوریه که کاگ‌ب از بازار سیاه تهیه کرد پوشانده شدند. یك محموله دیگر مرکب از ۷۵ هفت تیر ماکاروف با مهمات در مارس سال ۱۹۸۱ تحویل شد. بگداش از کاگ‌ب به خاطر کمك برادرانه‌اش و توجه دایم به نیازهای حزب کمونیست سوریه تشکر کرد. بگداش در یك ملاقات در یك آپارتمان امن یك سال بعد با دو افسر عملیاتی نمایندگی دمشق یك یك مأمورانی که با آنها همکاری نزدیك و دوستانه‌ای طی یك چهارم دهه از زمانی که از تبعید باز گشته بود داشت برشمرد. او با ستایش از کاگ‌ب سخنانش را تمام کرد: «شما تنها مسئولان شوروی هستید که ما همیشه از تفاهم مشترك کاملی که روی بیشتر مسائل مختلف داشته‌ایم لذت برده‌ایم و هنوز هم لذت می‌بریم. خواهشمند است تشکر عمیق حزب ما را به رفیق آندروپوف ابلاغ فرمایید.»

اما کاگ‌ب به طور فزاینده‌ای از گسترش شکاف در داخل حزب کمونیست

سوریه نگران بود. در اواخر سال ۱۹۸۲، نیکلای فیوروویچ وتروف[1] از نمایندگی قاهره یك رشته ملاقات با بگداش که در آن زمان ۷۰ سال داشت و نیم قرن رهبر حزب بود، انجام داد. بگداش شکایت کرد همه اعضای حزب کاملاً به آرمان مارکسیست لنینیست وفادار نبودند و سن و سلامت ضعیفش کنترل کامل همه فعالیتهای حزب را برای او به طور فزاینده‌ای دشوار ساخته بود. بگداش همچنین داشت شدیداً به دستیارش، فرید، مظنون می‌شد. او به وتروف گفت: فرید با اینکه یك مقام خوب حزبی بود، «نتوانسته بود سرانجام از محیط خرده بورژوایی که از آن می آمد، ببرد.» اما مخالفت واقعی بگداش با فرید وحشت از این بود که او داشت علیه‌ش توطئه می کرد. او به وتروف گفت: فرید علاوه بر حمایت از کسانی که به او وفادار هستند، فاسد شده، ۵۰ هزار پوند سوریه (که پس نداده است) از یك تاجر که از قراردادهای شوروی ثروتی به هم زده اما دست از حمایت حزب برداشته بود، قرض کرده است. اما در اواسط دهه ۱۹۸۰ بگداش بیشتر از فرید موجب نگرانی مرکز شد، زیرا با همه پافشاریش به هواداری از شوروی، او نتوانست خود را با گلاسنوست و پرسترویکا تطبیق دهد. وقتی اتحاد شوروی فروپاشید، بگداش از استالین دفاع و گورباچف را محکوم کرد.

حمله اسرائیل به لبنان در ژوئن سال ۱۹۸۲ در یك تلاش ناموفق برای نابود کردن ساف و تقویت متحدان مارونی‌اش بحران جدیدی را در روابط سوریه ـ شوروی به وجود آورد. از ۹ تا ۱۱ ژوئن اسرائیل و سوریه در یکی از بزرگ ترین نبردهای هوایی سده بیستم بر فراز دره بقاع جنگیدند. نیروی هوایی اسرائیل همه سکوهای موشك سام ـ ۶ سوریه را در دو سوی مرز سوریه و لبنان نابود و ۲۳ میگ سوریه را بدون از دست دادن یك هواپیمای ساده سرنگون کرد. وقتی سامهای بیشتر در مدت تابستان نصب شدند اسرائیل آنها را نیز نابود کرد. سوریها در پشت صحنه شکست خود را ناشی از عیوب تجهیزات شوروی دانستند، در حالی که روسها بی لیاقتی سوریها را در استفاده از آنها سرزنش کردند. اما دو طرف به یکدیگر نیاز داشتند. پاتریك سیل[2] می نویسد: «اسد به سلاح نیاز داشت، در حالی که روسها علاوه بر تجدید موقعیت کلی سیاسی خود در جهان عرب، به

1. Fyodorovich Vetrof 2. Patrick Seale

زنده کردن شهرت نمایش عالی سلاحهایشان نیاز داشتند. سفر اسد به مسکو برای شرکت در تشییع جنازه برژنف در نوامبر سال ۱۹۸۲ فرصتی برای بهبود روابط با رهبر جدید شوروی یوری آندروپوف فراهم ساخت. به رغم مخالفت، گرومیکو و یوستینف وزیر دفاع، آندروپوف موافقت کرد سیستمهای تسلیحات پیشرفته که به هیچ کشور دیگر جهان سوم داده نشده بود و بعضی از آنها به‌وسیله افراد شوروی کار می کردند در اختیار سوریه قرار داده شود.

خاطرات وادیم کرپیچنکو یکی از کارشناسان برجسته خاورمیانه مرکز به طرز عجیبی حاوی یك احترام مبالغه آمیز به اسد است. کرپیچنکو ادعا می کند در جریان دو ملاقات و ۵ ساعت گفتگو درباره امور امنیتی و اطلاعاتی که طی آن اسد سؤالهای مفصلی درباره ساختار و کارهای کاگ‌ب کرد، او را آدمی مهربان، ملایم، معقول و دقیق یافته بود. بدون هیچ اختلال عصبی، بدون شتابزدگی، بدون کوچك‌ترین تظاهری. اسد، کرپیچنکو را شدیداً یاد افسر افسانه‌ای کا گ ب، ایوان ایوانوویچ آگایانتس)[1]، می انداخت که در زمان جنگ نماینده کا گ ب در تهران و بعد از جنگ در پاریس بود: «مأموران قدیمی اطلاعاتی هنوز این مرد مهربان و خردمند را به یاد دارند.» (کرپیچنکو اشاره نمی کند آگایانتس همچنین استادفریبکاری همچنین مورد علاقه اسد بود.)

خاطرات کرپیچنکو که ته رنگی از سرخی دارد، ردی از دیدگاه ظاهراً اصلاح شده رهبری شوروی از سوریه اسد درزمان انعقاد پیمان دوستی و همکاری می‌دهد. در حقیقت‌اسد، با هر معیاری یك متحد نامطلوب بود. امضای پیمان با آغاز پر کشتارترین دوره حکومت اسد مصادف بود. رژیم او در جریان اوایل دهه ۱۹۸۰ دست‌کم ۱۰ هزار نفر ازشهروندان خود را کشت و هزاران نفر دیگر را در شرایط شریرانه‌ای زندانی کرد. بیشتر حلب پایگاه سنیها، زیباترین شهر سوریه و مرکز مخالفت با «رژیم علوی»نابود و مسجد جامع با شکوه آن با خاك یکسان شد. بسیاری از لبنانیها از مناطق تحت کنترل سوریه در لبنان‌در زندانهای سوریه ناپدید شدند و هیچ گاه دوباره پدیدار نشدند. اسد مانند صدام‌حسین و معمر قذافی همچنین از مؤسسه‌های اطلاعاتی خود برای تعقیب

1. Ivan Ivanovich Agayants

دشمنانش در خارج استفاده کرد.

رژیم او علاوه بر اینکه به عنوان بهشت امنی برای بی‌رحم‌ترین تروریستهای خاورمیانه مشهور شد همچنین نتوانست وقتی به عملیات تروریستی خود علیه ناراضیان مهاجر و دیگر منتقدان عرب دست زد، ردپایی از خود به‌جای نگذارد. در اوایل سال ۱۹۸۱، یک جوخه آدمکش سوریه که به دستور رفعت برادر اسد عمل می کرد که کاگ‌ب زمانی کرده بود قادر است در آن نفوذ کند با دستور قتل نخست‌وزیر اردن، مضر بدران وارد اردن شد، شخصی که اسد او را به طور علنی به خاطر هم پیمان شدن با آمریکاییها، صهیونیستها و ناراضیان سوریه محکوم کرده بود. همه‌اعضای گروه دستگیر شدند و یک اعتراف تحقیر آمیز ۳ ساعته در تلویزیون اردن به عمل آوردند که بسیاری از سوریها می توانستند آن را ببینند. به رغم این دردسر، رفعت به‌طور علنی اعلام کرد: دشمنانی که به‌خارج فرار کرده‌اند به سزای اعمال خود خواهند رسید.

روزنامه‌های بریتانیا در مارس سال ۱۹۸۲ گزارشهایی بر پایه «اظهارات منابع دیپلماتیک غربی» در مورد اینکه شش جوخه آدمکش به خوبی مسلح برای قتل ناراضیان به اروپا اعزام شده بودند چاپ کردند. یکی از این جوخه‌های سه نفره در اشتوتگارت آلمان دستگیر شد و معلوم شد افراد آن مسلسلهای دستی و مواد منفجره حمل می کردند. یک ماه بعد یک حمله بمبی به دفاتر یک روزنامه عربی در پاریس که به خاطر دشمنی اش با رژیم اسد مشهور بود، یک زن آبستن را که از آنجا می گذشت کشت و ۶۳ نفر دیگر، از جمله ۱۲ نفر را به طور جدی زخمی کرد. دولت فرانسه که باور خود را به اینکه رژیم اسد مسئول بود، پنهان نداشت، به سرعت دو «دیپلمات» سوریه را به خاطر «فعالیتهای غیر قابل قبول» اخراج کرد. شدیداً نامحتمل به نظر می‌رسد که آخرین سالهای زندگی برژنف با گزارشهای چنین رفتار بد ناراحت کننده رژیمی که او پس از سالها تلاش، تازه یک پیمان دوستی با آن امضا کرده بود مشوش شده باشد.

اگرچه سوریه به یک متحد نامطلوب تبدیل شده بود. اما همه گزینه‌های دیگر شوروی برای اتحاد با یک قدرت بزرگ خاور میانه‌ای نیز ناپدید شده بودند. تلاش سوریه در چند سال بعد برای دستیابی به برابری استراتژیک با اسرائیل آن را حتی بیش از گذشته به تسلیحات پیشرفته شوروی، از جمله هواپیماهای جنگنده، موشکهای زمین به هوا و

موشکهای زمین به زمین و سیستمهای الکترونیك و کنترل هوایی نبرد متکی کرد. ژنرال دمیتری ولکوگانوف، GRU وقت، بعداً یادآور شد: «هیچ کشوری تعداد مشاوران روسی زبان سوریه را نداشت... همه در حالت نیمه جنگ، نیمه صلح زندگی می کردند. اتحاد شوروی و ایدئولوژیش را هیچ کس در آنجا نمی خواست، اما تانکها، توپها و تکنیسینهایش ارزش بالایی داشتند.» در پایان سال ۱۹۸۵ اقتصاد سوریه داشت زیر بار فشار یك بودجه نظامی که معادل نصف تولید ناخالص ملی بود فرو می‌پاشید. با بی میلی گورباچف به ضمانت او، اسد با اکراه در سال ۱۹۸۶ قبول کرد برابری استراتژیك با اسرائیل خارج از دسترس سوریه بود. سر راجر تامکیز سفیر بریتانیا در دمشق، اسد را در مورد تغییر توازن قدرت در خاورمیانه به طرز فجیعی واقع بین یافت. اسد به او گفت «من اگر نخست وزیر اسرائیل بودم، با برتری نظامی کنونی اش و حمایت قدرت شماره یك جهان، یك امتیاز ساده هم نمی دادم.»

در اواخر دهه ۱۹۸۰، مسکو بیشتر تقاضاهای سوریه را برای سلاحهای پیشرفته رد کرد. اسد به هر حال فروپاشی بلوك شوروی و اتحاد شوروی را به عنوان یك فاجعه تلقی کرد. او به رغم همه اختلافهایش با مسکو، طی دو دهه گذشته به این نتیجه رسیده بود که اتحاد با شوروی را برای امنیت سوریه بسیار مهم تلقی می کرد. یك مقام ارشد دمشق درحالی که قدرت در کرملین در پایان سال ۱۹۹۱ از گورباچف به یلتسین تحویل شد با حالتی ماتم‌زده گفت: «ما از فروپاشی شوروی بیش از روسها متأسف هستیم.»

۱۱

جمهوری دمکراتیک خلق یمن

نزدیکترین متحد ایدئولوژیکی اتحاد شوروی در جهان عرب، جمهوری دمکراتیک خلق یمن (PDRY) بود که در سال ۱۹۷۰، سه دهه پس از کسب استقلال از بریتانیا تأسیس شد. جبهه حاکم ملی آزادی بخش (NLF) مانند کوبا در نتیجه یک مبارزه چریکی به قدرت رسید و پس از آن، خود را یک حزب مارکسیست لنینیست اعلام کرد. در زمان گسترش حضور شوروی در اقیانوس هند در دهه ۱۹۷۰ ناوگان شوروی نیز استفاده فزاینده‌ای از تأسیسات بندری عدن و جزیره سوکوترا به عمل آورد. به گفته او. جی پرسیپکین[1] سفیر شوروی در جمهوری دمکراتیک خلق یمن:

ما از این فرض که سوسیالیسم علمی یک تئوری جهانی بود شروع کردیم و می‌خواستیم ثابت کنیم یک کشور کوچک عرب توسعه نیافته، یک مستعمره سابق بریتانیا بسیار سریع در جهت آینده روشن حرکت خواهد کرد مشروط بر اینکه به شعارهای سوسیالیسم علمی مجهز باشد.

این شعارها شکست خوردند. مشاوران شوروی که به وزارتخانه‌های یمن منتقل شدند آنها را از ناکارآیی سنگین اقتصاد دستوری که برای آن آموزش دیده بودند سرشار

---

1. Peresypkin

کردند. الکساندر واسیلیف، یکی از مقامهای شوروی که از PDRY دیدار کرد بعداً یادآور شد: «وقتی من پیش از اشتراکی کردن از عدن دیدار کردم... بازار عدن و بارانداز‌ها پر از ماهی و فرآورده‌های ماهی بود. وقتی ماهیگیران در معرض اشتراکی شدن قرار گرفتند، ماهی بلافاصله ناپدید شد» پراسیپکین، در بازنگری مایل بود رهبران یمن جنوبی را که کشورشان را به بن‌بست کشاندند، ببخشد. «آنها به سادگی کورکورانه در پشت سر برادران بزرگ‌ترشان که سوسیالیسم را ساخته بودند، حرکت می‌کردند...»

مسکو به‌رغم امیدهای اولیه‌اش به تبدیل PDRY به یك چراغ هدایت «اعراب در جهت» سوسیالیسم علمی یمن جنوبی را تقریباً یك دردسر مداوم یافت. یکی از کارهای اصلی نمایندگی عدن پیگیری تحریکات تقریباً مداوم و مبارزه قدرتی بود که NLF و جانشین آن (از اکتبر سال ۱۹۷۸) حزب سوسیالیست یمن (YSP) را دچار شکاف کرد. نمایندگی کار چندانی برای کنترل آنها نمی‌توانست بکند. از سال ۱۹۶۹ تا سال ۱۹۷۸ یك مبارزه قدرت طولانی میان عبدالفتاح اسماعیل رهبر هوادار سرسخت شوروی NLF و سالم ربیع‌علی رئیس کشور بیشتر هوادار چین جریان داشت.

در ماه ژوئن، اسماعیل با کمك شوروی و کوبا، یك کودتای موفق را علیه ربیع‌علی، که خود به اتهام توطئه یك کودتای مسلحانه با حمایت غرب و عربستان سعودی اعدام شد، رهبری کرد.

حامیان اصلی PDRY در داخل مرکز در جریان اواسط دهه ۱۹۷۰ نیکلای لیونف و سرویس I (تحلیل اطلاعات) بودند. لیونف در سال ۱۹۷۵ گزارشی به آندروپوف تسلیم و استدلال کرد: شوروی در ازای سرمایه گذاری وسیع خود در خاورمیانه بازده ضعیفی داشت. مصر، سوریه و عراق قصد نداشتند دیون عظیم خود را پرداخت کنند. مصر دیگر یك متحد قابل اعتماد نبود، ارتباط عراق ناامن و سوریه در آن زمان مایل نبود خود را به پیمان دوستی متعهد کند. بنابر این سرویس I پیشنهاد کرد نیرویشان را روی PDRY متمرکز کنند که تقاضای کمك زیادی نداشت. رژیم آن «بیشتر از همه مارکسیست لنینیست» بود، عدن از نظر استراتژیك مهم و نفت آن می‌توانست نیازهای نیروی دریایی و نیروی هوایی شوروی را تأمین کند. گزارش به این نکته اشاره داشت که چگونه امپراتوری بریتانیا از عدن به عنوان یکی از نقاط مهم استراتژی جهانی

خود استفاده می کرد. PDRY همچنین به حد کافی از مناطق اصلی مناقشه خاورمیانه دور بود. تنها نیاز استراتژیك ـ قابل حصول آن ـ صلح با یمن شمالی بود. احیای مجدد فکر تبدیل PDRY به یك چراغ هدایت «سوسیالیسم علمی» به وسیله سرویس I زیاد مورد توجه آندروپوف قرار نگرفت. او پس از اینکه گزارش را چند روز نگاه داشت آن را با یك تقاضا برای اینکه خلاصه شود باز گرداند. او بعد نمونه خلاصه شده را پس فرستاد، خواست همه پیشنهادها حذف شوند و تنها اطلاعات آن در باره موقعیت کنونی PDRY باقی بماند. از نظر لیونف همه چیزهایی که در سند اصلی جالب بودند، اکنون از آن حذف شده بودند. او تردیدی نداشت دستور آندروپوف برای حذف کردن‌ها از صحبتهای شخصی او درباره پیشنهادها با اعضای دفتر سیاسی ناشی می شد که فکر افزایش تماس با رژیمی در گیر بلای ظاهراً جنگ قدرتی خانمان برانداز و پایان نیافتنی را دوست نداشتند.

اما از سال ۱۹۷۲ به بعد، مرکز پیوندهای نزدیکی با سرویس اطلاعاتی PDRY که با غرور افسرانش را به افتخار متحدان شوروی‌اش «CHEKIST» ها می خواند داشت. در ۱۲ مه سال ۱۹۷۲ آندروپوف ملاقاتی در مسکو با وزیر کشور یمن، محمد صالح مطیعه داشت که در جریان آن کاگ‌ب موافقت کرد افسران اطلاعاتی و مأموران رمز PDRY را به رایگان آموزش دهد. این واقعیت که مطیعه همچنین یك پیشنهاد رمز رایگان شوروی را نیز پذیرفت قاعدتاً به اداره شانزدهم FCD اجازه داد ترافیك رادیویی PDRY را رمز گشایی کند. از ژوئیه سال ۱۹۷۳ یك افسر رابط کاگ‌ب در عدن مستقر شد (علاوه بر کارکنان اعلام نشده نمایندگی عدن). در مه سال ۱۹۷۴ کاگ‌ب و مؤسسه اطلاعات PDRY یك موافقت‌نامه همکاری در زمینه عملیات اطلاعاتی علیه ایالات متحده بریتانیا و عربستان سعودی امضا کردند. به عنوان بخشی از این موافقت‌نامه «تجهیزات ویژه‌ای» احتمالاً برای استفاده در عملیات استراق سمع و نظارت در اختیار PDRY گذاشته شد. در سال ۱۹۷۶ دو مؤسسه در عملیات KHAMSIN برای استراق سمع از سفارت عربستان سعودی در عدن شرکت کردند.

اما، درست همان‌طور که دفتر سیاسی کار کردن با رژیم دچار اختلاف یمن را دوست نداشت، کاگ‌ب نیز از بعضی از متحدان اطلاعاتی خود در PDRY بدش می آمد.

یك نمونه عالی یك افسر اطلاعاتی ارشد یمنی با نام رمز «AREF» بود، که در سال ۱۹۷۸ یك تعطیلات مجانی در آسایشگاه دوبووایا روشا[1] در ژلزنوودسك[2] که در آنجا به‌خاطر نارسایی قلبی، مرض قند، بی‌خوابی، خستگی اعصاب و جسم، به‌علاوه زیاده‌روی در مصرف الکل بستری شد به او داده شد. اما این بیماریها نگرانی اصلی AREF نبودند. اولویت اول او مداوای تاسی‌اش بود که مراحل اولیه خود را می‌گذراند و جراحی پلاستیك برای بهبود ظاهرش بود. پزشك شوروی به این نتیجه رسید که بسیاری از مشکلات او از استمنا و سواس گونه و یك روابط «منفعل» هم‌جنس‌بازی با یك وزیر بلندپایه یمنی ناشی می‌شد که موجب ناتوانی عصبی و جنسی وی شده بود. اما معلوم شد «AREF» دوجنس‌باز است و مترجم خود، کوناوالوف، یك افسر عملیاتی کاگ‌ب را به ستوه آورد که زنی را که در کلینیك دیده بود راضی کند با او روابط جنسی داشته باشد. وقتی کوناوالوف خودداری کرد و گفت: وظایف او به ترجمه و ترتیب دادن مداوای پزشکی محدود می‌شود، AREF پاسخ داد: «رفیق الکساندروف (کریوچکوف رئیس FCD) پول بلیت مرا داده است و یك کارت ورود مجانی به آسایشگاه برای من گرفته است، و من مطمئنم مخالفتی با این امر نخواهد داشت.» وقتی کوناوالوف باز هم خودداری کرد، AREF او را به نژادپرستی متهم کرد. کوناوالوف همچنین گزارش داد اگرچه AREF چند اثر مارکس و لنین را با خود آورده بود، آنها را نمی‌خواند و تنها برای نمایش از آنها استفاده می‌کرد.

از نظر کریوچکوفها[3] PDRY همچنین شدیداً پرتوقع بودند: آنها اغلب در مذاکراتشان، به‌ویژه وقتی به تهیه انواع مختلف کمك مادی ـ فناوری ما نیاز داشتند، ستیزه جو بودند. «از آنجایی که ما همگی سرنوشت مشترکی داریم (استدلال محبوب متحدان عرب ما)، پس شما باید به ما کمك کنید.» ما البته، حداقل را، بیشتر فناوری عملیاتی و فکر شرکت مجانی یمنیها را در دوره‌های خود برایشان تأمین کردیم... اما شرکای یمن جنوبی گاهی اشتهای خارج از اعتدال نشان می‌دادند. آنها در سالهای آخر مصرانه خواستار یك ساختمان وزارت امنیت کشور در عدن، ساختمانهایی برای سرویس امنیتی

---

1. Dubovaya roscha
2. Zheleznovodsk
3. Chekist

در همه مراکز ایالتی و حتی یك زندان شدند.

اما نگرانی اصلی کاگ‌ب بیشتر جمهوری عربی یمن شمالی (YAR) بود تا PDRY. در ژوئیه سال ۱۹۷۲ YAR نخستین عضو اتحادیه عرب بود که روابط دیپلماتیك خود را با ایالات متحده که پس از جنگ ۶ روزه قطع شده بود از سر گرفت. نگرانی مسکو وقتی یك رژیم نظامی به ریاست سرهنگ دوم ابراهیم الحمدی هوادار سعودی قدرت را در ژوئن سال ۱۹۷۴ به دست گرفت و طالب سلاح از ایالات متحده، با پول سعودی نفتخیز شد، افزایش یافت. الحمدی از پاسخ آمریکا ناخشنود بود. همان‌طور که وابسته نظامی ایالات متحده در پایتخت YAR صنعا، به واشنگتن گزارش داد عربستان سعودی یك یمن شمالی می‌خواست که «به حد کافی قوی، اما نه زیاد قوی» باشد. ایالات متحده به نوبه خود نگران آن بود که با قبول همه تقاضاهای الحمدی برای کمك نظامی، متحد اصلی خود در منطقه، عربستان سعودی را ناراحت کند. از این‌رو روابط رژیم الحمدی با واشنگتن و ریاض هرگز به آن نزدیکی که مرکز نگران آن بود نرسید. به هر حال کاگ‌ب یك مبارزه تدابیر ویژه را با هدف بی‌اعتبار کردن سه مردی که به عنوان نفوذی‌ترین افراد هوادار آمریکا و سعودی در درون دولت YAR شناخته شده بودند آغاز کرد: عبدالله الاسنج وزیر امور خارجه، ام. خامس وزیر امور داخلی و رئیس اداره مرکزی امنیت ملی و محمد سالم بسیند عوه وزیر فرهنگ و اطلاعات. در سال ۱۹۷۶ کاگ‌ب یك نامه ناشناس برای الحمدی فرستاد. خامس را متهم کرد یك مأمور سیا است و یك سند جعلی که تصدیق می‌کرد یك سند دریافت پول از آمریکا بود، ضمیمه نامه کرد. اما خامس موفق شد الحمدی را متقاعد کند رسید جعلی بود، هرچند ـ طبق پرونده‌های کاگ‌ب ـ او سعودیها یا شیوخ شورشی را مسئول سند جعلی معرفی کرد، نه کاگ‌ب.

در ۱۲ اکتبر سال ۱۹۷۷، الحمدی در شرایطی که هنوز هم مبهم است به قتل رسید. کاگ‌ب با تدابیر ویژه خود سعی کرد جانشین او، احمد القشمی را متقاعد سازد خامس مسئول قتل الحمدی بوده است. مأموران شوروی به القشمی اطلاع دادند خامس همچنین برای سرنگونی وی توطئه می‌کرد و می‌خواست قدرت را خودش به‌دست گیرد. القشمی در ۲۴ ژوئن سال ۱۹۷۸ ترور شد اما نه به‌وسیله خامس. روز پیش از آن

رئیس جمهوری سالم ربیع علی از PDRY به القشمی تلفن کرده به او گفته بود یك نماینده ویژه برای ملاقات او روز بعد به صنعا اعزام می‌دارد. وقتی نماینده وارد دفتر القشمی شد، یك کیف دستی را گشود که منفجر شد و هر دو مرد را کشت. دو روز بعد سالم ربیع‌علی ظاهراً به خاطر سازمان دادن قتل القشمی و توطئه برای یك کودتا با حمایت غرب و عربستان سعودی در PDRY در عدن اعدام شد. هواداران ربیع علی بعداً ادعا کردند: مواد منفجره به دستور رقیب هوادار شوروی‌اش «عبدالفتاح اسماعیل که بعداً در همان سال به عنوان رئیس جمهوری جانشین وی شد» در کیف دستی جاسازی شده بود. مسکو بلافاصله یك تهاجم تبلیغاتی را به حمایت از اسماعیل آغاز، یك به اصطلاح تهدید سعودی و آمریکا را علیه PDRY محکوم کرد و نیروهای کوبایی را برای حمایت از رژیم جدید از اتیوپی پرواز داد، در حالی که کشتی‌های جنگی شوروی به گشت در خلیج عدن پرداختند.

جانشین القشمی در YAR علی عبدالله صالح چند روز پس از اینکه قدرت را به‌دست گرفت از یك تلاش سوء قصد جان سالم به در برد. یکی از هدفهای مسکو بهره‌برداری از نارضایتی رئیس جمهوری صالح از آنچه او سطح ناکافی سلاحهای ارسالی ایالات متحده به YAR تلقی می کرد، بود. در نوامبر سال ۱۹۷۸ و ژانویه سال ۱۹۷۹ صالح مذاکراتی که روی آن خیلی تبلیغ شد با سفیر شوروی درباره «راههای تقویت روابط ـ از جمله ارسال سلاحهای شوروی» انجام داد. اما تلاشهای شوروی برای جلب دوستی و صلح، در اواخر فوریه سال ۱۹۷۹ بر اثر حمله PDRY به YAR که مدتی بود نگاه بدخواهانه‌ای به همسایه ثروتمند و پرجمعیت‌ترش داشت با مشکل مواجه شد. یك کمونیست برجسته یمن جنوبی به سفیر شوروی گفت، بدون تردید در میان ناخشنودی مسکو «بلی این ما هم هستیم که جنگ را آغاز کرده‌ایم. اگر ما پیروز شویم، یمن بزرگ را ایجاد خواهیم کرد. اگر شکست بخوریم، شما مداخله خواهید کرد و ما را نجات خواهید داد.» اما جنگ به‌طور عجیبی با یك ملاقات میان رؤسای جمهوری صالح و اسماعیل در کویت که با یك موافقت‌نامه به طرز مأیوس کننده‌ای خوش‌بینانه مبنی بر ارائه یك پیش‌نویس قانون اساسی برای وحدت یمن شمالی و جنوبی خاتمه یافت و به پایان رسید. (وحدت در حقیقت تا سال ۱۹۹۰ تحقق نیافت.)

صالح بلافاصله پس از ملاقات با اسماعیل، برکناری وزیر خارجه‌اش، الاسنج، و وزیر فرهنگ و اطلاعات، بسینده‌عوه، را اعلام کرد. مرکز افتخار هر دو اخراج را که ـ گزارش کرد ـ عربستان سعودی قویاً با آن مخالف بود، به نام خود ادعا کرد. از زمانی که صالح رئیس جمهوری شده بود، کاگ‌ب از مأموران و رابطهای مخفی خود برای تغذیه او با اطلاعات نادرست در مورد اینکه یك گروه هوادار سعودی به رهبری الاسنج و با شرکت بسیندعوه داشت برای سرنگونی او با حمایت سعودی و آمریکا و برنامه‌ریزی برای قتل او توطئه می‌کرد استفاده می‌کرد. اما تا پیروزی کاگ‌ب هنوز خیلی مانده بود. الاسنج به‌رغم برکناری‌اش به عنوان وزیر خارجه یکی از مشاوران سیاسی ارشد صالح باقی‌ماند. در ژوئن سال ۱۹۷۶ الاسنج از واشنگتن دیدار کرد تا از آمریکا بخواهد «نقش نظامی مستقیم‌تری در شبه جزیره عربستان و منطقه خلیج‌فارس برعهده گیرد» و مشاوران نظامی بلندپایه ایالات‌متحده را برای آموزش نیروهای مسلح YAR اعزام دارد.

در آوریل سال ۱۹۸۰ سیاست شوروی در یمن وقتی یك کودتا در PDRY متحد پروپاقرصش، رئیس‌جمهوری اسماعیل را سرنگون کرد یك شکست دیگر را تحمل کرد. از جمله علل کودتا نارضایتی از میزان کمك شوروی بود ـ خیلی کم‌تر از آنچه به دیگر متحدان عقیدتی در جهان‌سوم داده شده بود. قطع برق در عدن را یمنیها ناشی از کوتاهی شوروی در تکمیل ساختمان یك نیروگاه قول داده شده می‌دانستند. اسماعیل برخلاف اسلاف خود از کودتا جان سالم به در برد. شاید به خاطر مداخله سفیر شوروی، به وی اجازه داده شد به‌جای اینکه آن طور که مخالفان اصلی‌اش می‌خواستند اعدام یا زندانی شود به حال تبعید به مسکو برود. اتحاد شوروی به سرعت روابط خود را با رژیم جدید در PDRY بهبود بخشید. جانشین اسماعیل علی‌ناصر محمد را برای یك دیدار رسمی از مسکو تنها یك ماه بعد از کودتا دعوت کرد. این دیدار به یك موافقت‌نامه در زمینه کمك اقتصادی شوروی (از جمله ساختمان نیروگاه قول داده شده) و یك اعلامیه مشترك که سیاست ایالات متحده را در خاورمیانه محکوم و از رژیم هوادار مسکو در افغانستان حمایت کرد منجر شد.

در سپتامبر سال ۱۹۸۰ کاگ‌ب از مأموران خود در سرویس اطلاعاتی YAR یك کپی نوار ضبط شده از مذاکرات سری میان صالح و محمد را که ضبط آن بدون اطلاع آنها

به دستور خامس صورت گرفته بود به‌دست آورد. این نوار بعداً به عنوان مدرك خیانت خامس به صالح تحویل شد. تلاشهایی همچنین صورت گرفت که صالح را متقاعد کنند خامس با «سیا» پیوند داشت. خامس در اکتبر برکنار شد و طبق پرونده‌های کاگ‌ب در ژانویه سال ۱۹۸۱ «از نظر فیزیکی حذف شد.» کاگ‌ب همچنین گزارشهایی به صالح داد که ادعا می‌کرد الاسنج با زنی در سپاه صلح ایالات‌متحده رابطه و ۱۰ میلیون دلار در یك حساب بانکی در لندن داشت، و همچنین مالك یك هتل و سه خانه در حومه لندن بود. الاسنج و تعدادی از هوادارانش در مارس سال ۱۹۸۱ به اتهام تدارك یك کودتا بازداشت شدند. به نظر می‌رسد صالح تحت تأثیر تدابیر ویژه کاگ‌ب که نشان می‌داد توطئه‌گران با سیا همکاری داشتند، قرار داشته است. او در ۲۱ مارس به شورای مشورتی خود گفت: «اگر یك نقش ناشایست آمریکاییها در سازمان دادن توطئه تأیید شود، بعد سؤالهایی درباره حضور آمریکا در یمن شمالی پیش خواهد آمد.» کاگ‌ب همچنین افتخار متقاعد کردن صالح را به‌صدور دستور اخراج یك مشاور نظامی آمریکا به اتهام جاسوسی مدعی شد.

اما موفقیتهای تاکتیکی کاگ‌ب در YAR اهمیت استراتژیکی اندکی داشت. از سال ۱۹۸۲ به بعد، کشف میدانهای نفتی در یمن شمالی به دادن یك رشته امتیازها به شرکتهای آمریکایی منجر شد. در آوریل سال ۱۹۸۶ رئیس جمهوری صالح و معاون رئیس جمهوری جورج بوش در مراسم گشایش نخستین پالایشگاه نفت YAR شرکت کردند. بوش اعلام کرد: همکاری در تولید نفت معنایش «مشارکت بیشتر ایالات‌متحده با مردم یمن است.» در این میان PDRY در آشوب به‌سر می‌برد. در ژانویه سال ۱۹۸۶ چند تن از مخالفان رئیس جمهوری، محمد، در اتاق جلسه دفتر سیاسی به مسلسل بسته شدند. نمایندگی عدن به نظر می‌رسد قبلاً هشداری درباره تجدید خونریزیها نداده بود. در جنگ خانگی دوهفته‌ای که پس از آن روی داد، هزاران نفر از اعضای YSP شبه‌نظامیان و نیروهای مسلح کشته شدند. هزینه خسارات وارده به ساختمانها و زیربنای اقتصادی در عدن ۱۴۰ میلیون دلار برآورد شد. محمد قدرت را از دست داد و مجبور شد با هزاران هوادارش به YAR بگریزد. فرمانده کل نیروهای زمینی شوروی، ژنرال یوگنی ایوانوفسکی، که برای یك مأموریت «برقراری صلح» به عدن فرستاده شد، گزارش داد حدود یك سوم از افسران یمنی که در جنگ کشته شده بودند در آکادمیهای نظامی

شوروی آموزش دیده بودند. چند هفته بعد نمایندگان YSP در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست شوروی در مسکو شرکت کردند. گفته می‌شود فیدل کاسترو سؤالی از هیأت یمنی کرد که یك جمع‌بندی از سرخوردگی سیاست شوروی از PDRY در جریان یك‌چهارم قرن گذشته بود. او بنا بر گزارشها سؤال کرد: «شما مردم کی دست از کشتن یکدیگر بر می‌دارید؟»

در مه سال ۱۹۹۰، پس از مذاکرات طولانی، PDRY و YAR سرانجام به‌عنوان جمهوری یمن، که ۱۶ میلیون سکنه آن بیش از نیمی از جمعیت شبه‌جزیره عربستان را تشکیل می‌دادند، ادغام شدند. در آوریل سال ۱۹۹۴ رهبری یمن شمالی قدرتمندتر به‌حمله‌ای علیه جنوب دست زد که همه یك کشور هنوز بی‌ثبات را به زیر کنترل شمال درآورد.

۱۲

اسرائیل و صهیونیسم

خرابکاری صهیونیست یکی از مداوم‌ترین تئوریهای توطئه کاگ‌ب بود. عصر استالین یك سنت ضدیهود زیر نقاب ضدصهیونیست که هنوز حتی در پایان دهه ۱۹۸۰ قابل رؤیت بود برای کاگ‌ب به ارث گذاشت، اما در سال ۱۹۴۸، اتحاد شوروی اولین کشوری بود که اسرائیل را به رسمیت شناخت، ایجاد آن را به عنوان ضربه‌ای که به وسیله یهودیان «مترقی» روسیه و لهستان به امپریالیسم بریتانیا در خاورمیانه وارد شد، دید. مسکو همچنین روی فارغ‌التحصیلان یهودی به خاطر نقش رهبری ارتش سرخ در شکست هیتلر حساب باز کرد. سلاحهای ارسالی از چکسلواکی با تأیید مسکو برای صهیونیستها در جریان جنگ اول اعراب و اسرائیل (که برای اسرائیلیها به نام جنگ استقلال و برای اعراب به عنوان النکبة «فاجعه» معروف است) به علاوه حمایت دیپلماتیك شوروی اهمیت بسیار زیادی در تولد اسرائیل داشت. در داخل کشور جدید حزب ماپام (کارگران متحد) چپگرا هنگام تأسیس در سال ۱۹۴۸ خود را «یك بخش جدانشدنی از اردوگاه انقلابی جهان به رهبری USSR» توصیف کرد. دکتر موشه اسنه، عضو کمیته اجرایی ماپام و رئیس جامعه اسرائیلی هوادار روابط دوستانه با USSR در سخنرانیش در استقبال از هیأت شوروی در تل‌آویو گفت: مردم ما عاشق اتحاد شوروی هستند و به اتحاد شوروی که از ما حمایت کرده و هرگز از کمك به ما دریغ نکرده است

اعتـمـاد دارند. مـا به نوبه خود سـو گند می خوریم هـر گز اتحاد شـوروی را تنها نخـواهیم گذاشت، و همه توان خود را برای تقویت دوستی و اتحاد ناگسستنی با دوست بزرگ‌مان و مدافع بشریت ـ اتحاد شوروی ـ اختصاص خواهیم داد.

در اواخر سال ۱۹۴۷، آندری میخائیلوویچ اوتره شنکو[1] رئیس اداره خاورمیانه و خاوردور کمیته اطلاعات (KI) که در آن زمان اطلاعات خارجی را اداره می کرد، یك کنفرانس عملیاتی تشکیل داد تا اعلام کند استالین به KI مسئولیت داده بود مطمئن شود اسرائیل به یك متحد اتحاد شوروی تبدیل خواهد شد. KI برای مقابله با تلاشهای آمریکا برای بهره‌برداری از پیوندهای اسرائیل با جامعه یهودیان ایالات متحده، باید مطمئن می‌شد شمار زیادی از اعضایش در صفوف یهودیان شوروی گنجانده شده اجازه می‌یافتند عازم اسرائیل شوند. الکساندر میخائیلوویچ «ساشا» کورتکوف رئیس اداره غیرقانونیها در KI (و بعداً در FCD) که یك زن یهودی داشت مسئول انتخاب مأموران شد. دستیار ارشد او ولادیمیر ورتی پوروخ با نام مستعار روژکوف در سال ۱۹۴۸ تحت‌پوشش دیپلماتیك به‌عنوان نخستین نماینده در اسرائیل منصوب شد. ورتی پوروخ به یکی از همکارانش گفت نگران شغل جدیدش است ـ تا اندازه‌ای چون «یهودیان حیله گر» را دوست نداشت، تا اندازه‌ای نیز چون تردید داشت بتواند از عهده مأموریتی که استالین برای تبدیل اسرائیل به یك متحد شوروی به KI داده بود برآید. «کاری که نمایندگی باید بکند خیلی جدی و مهم است و به این دلیل، خیلی ساده، من می ترسم قادر نباشم از عهده‌اش برآیم، و تو می‌دانی معنای آن چه خواهد بود».

احتمالاً موفق‌ترین مأمور از اولین نسل مأموران شوروی که در اسرائیل نفوذ کردند متخصص بیماریهای واگیردار آوراهام مارکوس کلینگبرگ[2] بود، که در سن ۳۰ سالگی به‌وسیله نخستین نخست‌وزیر اسرائیل در آوریل سال ۱۹۴۸ برای کار روی سلاحهای شیمیایی و میکروبی استخدام شد. کلینگبرگ بعداً یکی از بنیانگذاران و نایب‌رئیس مؤسسه تحقیقات زیست‌شناختی اسرائیل در نس صیونا، واقع در جنوب

---

1. Andrei Mikhailovich Otroshehenko
2. Avraham Maron Klingberg

شرقی تل‌آویو شد. او به کار برای سرویسهای اطلاعاتی شوروی و آلمان شرقی برای مدت چشمگیر ۳۵ سال ادامه داد. سرویسهای اطلاعاتی بلوك شوروی با KI در نفوذدادن مأموران به حکومت جدید اسرائیل ادامه دادند، به طور مثال ۴۵ نفر از یهودیانی که در دوره ۵۰ـ۱۹۴۷ از بلغارستان عازم اسرائیل شدند مأموران بلغاری بودند. اگرچه یادداشتهای میتروخین درباره پرونده‌های کاگ‌ب جزئیات اندکی درباره فعالیتهای آنها ارائه می‌دهد، اما روشن است آنها باید به حداقل موفقیتهای چشمگیر دست یافته باشند. به‌طور مثال خایموف[1] یك شغل در دبیرخانه نخستین رئیس‌جمهوری اسرائیل حییم وایزمن به دست آورد. تماس با مأمور دیگر بلغاری پرتس که نقش او ثبت نشده است تا سال ۱۹۷۵ ادامه یافت. اما رضایت خاطر مرکز از موفقیتهای اولیه رخنه مأموران به اسرائیل تحت‌الشعاع نگرانی از شور و حرارت یهودیان شوروی برای حکومت جدید و نشانه‌های گسترش پیوندهای اسرائیل با ایالات متحده قرار گرفت. ظرف یك سال از تأسیس اسرائیل یك تغییر جهت کامل در سیاست شوروی صورت گرفته بود. از آن پس، صهیونیسم به‌عنوان بخشی از توطئه امپریالیسم برای برانداختن اتحاد شوروی به‌طور رسمی محکوم شد. و به نظر می‌رسد بخش اعظم کار ورتی پوروخ به عنوان نماینده در اسرائیل به تعقیب تئوریهای توطئه، به جای جمع آوری اطلاعات متعارف خلاصه می‌شد. ورتی پوروخ در سال ۱۹۴۹ سه ملاقات طولانی با اسحاق رابینوویچ، یك عضو سابق کمیته رابط مؤسسه یهودی شوروی برای بحث درباره جزئیات طبیعت صهیونیسم داشت. یك سال بعد، رابینوویچ به تقاضای ورتی پوروخ یك خلاصه ۵۰ صفحه‌ای از نکات اصلی مورد بحثشان تهیه کرد.

در جریان سالهای آخر حکومت استالینی، مبارزه ضدیهود علیه توطئه خیالی صهیونیسم، از روسیه به سرتاسر بلوك شوروی گسترش یافت. در چکسلواکی محاکمه سال ۱۹۵۲ «رهبری مرکز توطئه برضد کشور» به ریاست رهبر سابق حزب، رودلف اسلانسکی، ۱۱ نفر از ۱۴ متهم از جمله خود اسلانسکی را دارای «تبار یهودی» معرفی کرد. همزمان حذف یهودیان از میان نامهای شوروی هیچ جا جدی‌تر از مرکز دنبال نشد.

---

1. Khaimov

همه، به استثنای تعداد معدودی «یهودیان مخفی» افراد تا حدودی با تبار یهودی که به‌عنوان عضو گروههای قومی دیگر ثبت شده بودند، از ام گ ب (سلف کا گ ب) اخراج شدند. ام گ ب در سال ۵۳-۱۹۵۲ یك توطئه موهوم «پزشکان یهودی» را برای قتل استالین و رهبری شوروی سرکوب کرد، یك گروه از پزشکان بی گناه را «به عنوان هیولاها وجانیهایی» که برای «یك سازمان ملی گرایان فاسد بورژوازی یهودی» در خدمت اطلاعات انگلیس و آمریکا کار می کردند مورد سرزنش قرار داد. در پی داستان ساختگی توطئه پزشکان، هیأت دیپلماتیك تل آویو شکایت کرد «جنون ضد شوروی» به حد بی‌سابقه‌ای رسیده است. از آنجایی که هیأت دیپلماتیك نمی توانست به واقعیت ضدیت با یهودیان در شوروی اعتراف کند، به طور مسخره‌ای گناه این «جنون» را به گردن علاقه دولت اسرائیل به متقاعد کردن ایالات متحده به اینکه می توانست روی حمایت اسرائیل برای «طرحهای تجاوزکارانه‌اش» حساب کند، و به «استفاده از اسرائیل به عنوان یك مرکز جاسوسی در کشورهای اردوگاه سوسیالیست» و «انحراف توجه مردم اسرائیل از مشکلات اقتصادی در داخل» ادامه دهد، انداخت.

هرچند سطح ضدیت با صهیونیسم و کج خیالی علیه یهودیان پس از مرگ استالین در مارس سال ۱۹۵۲ در مرکز به طور چشمگیری کاهش یافت، اما از بین نرفت. هیچ یك از یهودیانی که در اوج ضدیت با یهودیان از ام گ ب اخراج شده بودند به مقام خود بازگردانده نشدند. بیش از ۴۰ سال بعد، در آغاز عصر گورباچف، یهودیان (همراه با شماری از دیگر اقلیتها) هنوز در کا گ ب جایی نداشتند. تنها استثنا تعداد انگشت شماری عضو جدید با مادرهای یهودی و پدرهای غیریهودی بودند، که به عنوان اعضای دیگر گروههای قومی ثبت‌نام شده بودند. حتی کمیته مرکزی کمتر از کا گ ب در رد تقاضانامه‌های یهودی تبارها سختگیر بود.

به رغم کج خیالی ضدیهودی سالهای آخر حکومت استالین، سرویس امنیتی اسرائیل، شین‌بت، سوءظن برد که ماپام اسرار محرمانه را در اختیار اتحاد شوروی قرار می‌داد و یك دستگاه استراق سمع و یك فرستنده رادیویی در زیر میز دبیر کل حزب کار گذاشت. در ژانویه سال ۱۹۵۳ دو افسر شین‌بت در حال ارتکاب جرم هنگام ورود به مرکز ماپام برای تعویض باتریهای رادیو دستگیر شدند. اما سوءظن شین‌بت، کاملاً موجه

بود. پرونده‌های وزارت خارجه شوروی نشان می‌دهند دو سیاستمدار برجسته ماپام در کنیست اطلاعات محرمانه را در اختیار سفارت شوروی می‌گذاشتند. یعقوب ریفتین که در کمیته امور خارجی و امنیت کنیست خدمت می‌کرد و دیوید بن گوریون او را «یك خطیب کومینفورم» توصیف کرده بود، مرتب اسناد کمیته از جمله اسناد جلسه‌های سری را در اختیار سفارت قرار می‌داد. موشه اسنه احتمالاً مقدار کمتری اطلاعات درباره تأسیسات خارجی اسرائیل تهیه می‌کرد. اسناد مهیا شده به وسیله ریفتین و اسنه سوءظن شوروی را به روابط ویژه اسرائیل با ایالات متحده تقویت کرد. به‌طور مثال در اوت سال ۱۹۵۲ هیأت دیپلماتیك تل آویو به مسکو گزارش داد، به گفته اسنه، موشه شارت[1] وزیر خارجه اعلام کرده بود «اوضاع اسرائیل طوری است که باید بدون قید و شرط یا تعلل ایالات متحده را دنبال کند.»

در اواسط دهه ۱۹۵۰، اگر زودتر نباشد، کاگ‌ب یك گروه مأمور در داخل ماپام با نام رمز TREST داشت (با حیثیت ترین نام رمز در تاریخ کاگ‌ب، که در اصل در دهه ۱۹۲۰ برای یك عملیات بسیار موفقیت آمیز نیرنگ علیه مهاجران روس سفید و سرویسهای اطلاعاتی غرب مورد استفاده قرار گرفت). در سال ۱۹۵۶ یك پیك بانام رمز BOKER برای حفظ تماس با این گروه استخدام شد. این واقعیت که او طی سالهای بعد از آن سه ناظر پشت سرهم داشت، نشان می‌دهد عملیات تا چه حد مهم تلقی می‌شده است. اگرچه یادداشتهای میتروخین اعضای این گروه را معرفی نمی‌کند، اما یکی از آنها احتمالاً آهارون کوهن، کارشناس اصلی ماپام، در امور عربی بود. تماس کوهن با نمایندگی تل آویو، پس از آنکه یك اتومبیل با شماره دیپلماتیك به نام یك افسر عملیاتی مشهور کاگ‌ب، ویکتور سوکولوف، در آوریل سال ۱۹۵۸ به وسیله یك مأمور پلیس در مقابل در اصلی کیبوتص کوهن در نزدیکی حیفا دیده شد، کشف شد. زیر نظر گرفتن ملاقاتهای کوهن و افسران کاگ‌ب بوسیله شین‌بت به بازداشت او منجر شد. با اینکه کوهن ادعا کرد روابط با روسها به صحبتهای آکادمیك محدود می‌شده است، به خاطر تماس غیرمجاز با یك مأمور خارجی به ۵ سال زندان محکوم شد، او پس از گذراندن ۱۷ ماه

---

1. Sharett

زندان آزاد شد. عزر هارل رئیس سرویس اطلاعات خارجی اسرائیل، موساد به نحو فوق‌العاده‌ای اعلام کرد: «ماپام با یك غده بدخیم در شکمش ـ سوویت‌دای‌باك (روح شریر شوروی) ـ متولد شده بود.»

اما، خود موساد یك نفوذ جدی شوروی را در اواسط دهه ۱۹۵۰ متحمل شد. به‌طور بالقوه، مهم‌ترین مأمور کاگ‌ب در جریان اولین دهه عمر اسرائیل زئف آونی[1]، با نام تولد وولف گلداشتین یك اقتصاددان چندزبانه و یك کمونیست پرشور بود که جنگ جهانی دوم را در سوئیس جایی که در سال ۱۹۴۳ به استخدام GRU در آمده بود، گذرانده بود. آونی یك مـأمـور ایدئولوژیکی مـتـعـهـد بود. او بعـداً نوشت: «در فکرم هیچ تردیدی‌وجود نداشت که من نه تنها به پیشگامان انقلاب، بلکه درست به طبقه نخبه آن تعلق داشتم.» او در سال ۱۹۴۸ به اسرائیل مهاجرت کرد، به یك کیبوتص پیوست و سعی کرد برای ازسرگیری پیوندهایش با GRU با سفارت شوروی پیمان ببندد. او از استقبال غیرمتعهدانه و نه چندان گرم آنها مأیوس شد ـ احتمالاً به علت عدم رعایت امنیت خود در کیبوتص، جایی که اعتقادات کمونیستی‌اش را مخفی نکرده بود و به یك عضو ارشد ماپام گفته بود؛ خوشحال خواهد شد به حزب کمك کند و پیوند «مستقیم با شوروی داشته باشد». آونی در سال ۱۹۵۰ وارد وزارت خارجه اسرائیل شد. جایی که با احتیاط خیلی بیشتری رفتار کرد. یك تحقیق امنیتی بعداً در پیدا کردن افرادی که آونی را در کیبوتص به عنوان یك کمونیست مبارز می‌شناختند مشکلی نداشت اما در عمل همچنین شاهد «عملاً یك تحسین همگانی از او» در میان دیپلماتهای همکارش بود که از وفاداری واقعی او به اتحاد شوروی اطلاع نداشتند.

آونی در سال ۱۹۵۲ به‌عنوان وابسته تجاری اسرائیل در بروکسل به اولین سمت خارجی خود دست یافت. او در آنجا همچنین به عنوان افسر امنیتی منصوب شد و کلیدهای تنها صندوق امن هیأت دیپلماتیك به او داده شد. او پس از اینکه با موفقیت تماسهایش را با GRU از سر گرفت، عکسبرداری از محتوای صندوق را آغاز کرد. او پس از بازداشت در ۴ سال بعد به بازجویش اعتراف کرد: «من هر چه در اختیار داشتم به

---

1. Ze’ev Avni

آنها دادم». جالب اینکه شور و حرارت آونی برای اتحاد شوروی حتی پس از کج‌خیالی «توطئه پزشکان یهودی» زنده ماند. او بعداً به بازجویش گفت، استالین یك «نابغه» بود و در ابتدا حاضر نبود باور کند «سخنرانی سری» سال ۱۹۵۶ خروشچف که استالین را تقبیح کرد، واقعی بود.

آونی در مدتی که در بروکسل بود با استفاده از آلمانی سلیس خود برای ایفای نقش یك تاجر آلمانی و برقراری تماس با نازیهای سابق شروع کرد به استخدام موساد نیز درآید. آونی در اواخر سال ۱۹۵۳ به یك پست تمام وقت در موساد و سمت وابسته تجاری در بلگراد و آتن دست یافت. موافقت شد که در جریان شغل بعدیش، جاسوسی را برای موساد با کارش به عنوان وابسته تجاری، بیشتر مستقر در بلگراد ترکیب کند و از آن پس به یك موقعیت ثابت در موساد دست یابد. آونی وقتی در بلگراد بود، کار یك کنترل کننده جدید تحت پوشش دیپلماتیك به عنوان دبیر اول سفارت شوروی به وی محول شد. اگر چه او معتقد بود هنوز برای GRU کار می کرد اما ـ بدون اطلاعش ـ با نام رمز CHEKH به کاگ‌ب منتقل شده بود. پرونده‌های کاگ‌ب او را در مدتی که در بلگراد بود به عنوان جانشین رئیس عملیات سیا در آلمان غربی و یونان معرفی می کنند. از جمله عملیاتی که او شخصاً با استفاده از پوشش‌اش به‌عنوان یك تاجر آلمانی برای موساد انجام داد، نفوذ در صفوف افسران و هرماخت سابق بود که پس از کودتای سال ۱۹۵۴ به‌وسیله جمال عبدالناصر به عنوان مشاور نظامی در مصر استخدام شده بودند. آونی در سالهای ۵۶ـ۱۹۵۵ رمزهای موساد را برای ارتباط برقرار کردن با ایستگاههای بلگراد و آتن (احتمالاً برای‌اینکه بتوانند رمزگشایی شوند) به‌علاوه جزئیات افراد موساد را (احتمالاً افسران و مأموران) در فرانسه، آلمان، یونان، ایتالیا، سوئیس و یوگسلاوی در اختیار نمایندگی کاگ ب قرار داد. او مانند بروکسل هر چه که داشت به کنترل کننده موساد داد.

آونی در اوایل سال ۱۹۵۶ دستگیر و به ۱۴ سال زندان محکوم شد. وقتی او سرانجام این واقعیت را پذیرفت که «سخنرانی سری» خروشچف که در آن استالین را محکوم کرده بود ـ برخلاف باور اولیه او ـ ساختگی نبود، ایمان کمونیستی محکم خود را که از سن ۱۵ سالگی به او الهام داده بود، از دست داد. او یادآور می‌شود، تجربه او، بسیار

شبیه چیزی است که آرتور کوئستلر[1] به طرزی فراموش نشدنی توصیف کرده است: «من به کمونیسم پیوستم، مانند آدمی که وارد یك چشمه آب تازه می‌شود، من کمونیسم را رها کردم، مانند آدمی که خود را به زحمت از یك رودخانه زهرآلود پوشیده از تکه پاره‌های شهرهای سیل زده و جنازه‌های غرق شده بیرون می کشد.»

احتمالاً، تقریباً همزمان با بازداشت آونی، کاگ‌ب با یزرائیل بی‌یر[2]، پروفسور تاریخ نظامی در دانشگاه تل آویو، به علاوه یك فرمانده نظامی مشهور و سرهنگ دوم نیروهای ذخیره نیروی دفاعی اسرائیل (IDF) که بعد به عنوان مأمور شوروی استخدام شد، تماس گرفت. بی‌یر در آستانه آنسچلوس در سال ۱۹۳۸ از اتریش وارد فلسطین شده بود، و ادعا کرده بود یك عضو شوتز باند، سازمان دفاع شبه‌نظامی، حزب سوسیال دمکرات اتریش بود و در قیام کارگران وینی در سال ۱۹۳۴ علیه صدر اعظم هوادار نازی انگلبرگ دولفوس شرکت کرده بود. گفته می‌شد حزب در سال ۱۹۳۶ او را برای جنگیدن در بریگادهای بین‌المللی در جنگ داخلی اسپانیا به این کشور فرستاده بود که در آن نام مستعار خوزه گریگوریو را برگزیده و تا مقام سرهنگی ارتقاع درجه یافته، و بعد یك دوره آموزش نظامی دیگر در مسکو در آکادمی نظامی فرانتز دیده بود. بی‌یر ادعا کرد در سال ۱۹۳۸ تصادفی یك زندگینامه بنیانگذار صهیونیسم نوین تئودور هرتزل را به دست آورده بود: «من آن را همه شب بدون وقفه خواندم و صبح تصمیم گرفتم به فلسطین بروم». پس از بازداشتش در سال ۱۹۶۱ معلوم شد روایت بی‌یر از سالهای اولیه زندگی‌اش کاملاً جعلی بوده است. او هرگز یك عضو شوتز باند نبوده، در جنگ داخلی اسپانیا نجنگیده یا در آکادمی نظامی فرانتز ثبت نام نکرده بود. در حقیقت او پیش از آنکه در سال ۱۹۳۸ رهسپار فلسطین شود تنها یك کارمند ساده فدراسیون صهیونیسم اتریش بود. در جریان بازجویی شین بت از بی‌یر سفارت بریتانیا در تل‌آویو به لندن گزارش داد: «تردیدهایی درباره اینکه بی‌یر واقعاً یك یهودی است وجود دارد، چون او ختنه نشده است، یك ویژگی که حتی در محافل یهودی‌همگون اتریش غیرمعمول است.»

---

1. Arthor Koestler
2. Yisrael Beer

از آن زمان این حدس وجود داشته است که زندگینامه قلابی بی‌یر «افسانه‌ای» بود که دستگاه اطلاعاتی شوروی برای او ساخته بود. اما باور کردنی نیست کاگ ب یا اسلاف آن یك داستانی می‌ساختند که می‌توانست به این راحتی رد شود. زندگی خیالی بی‌یر در شوتز باند و بریگادهای بین‌المللی باید ساخت خود او بوده باشد تا مسکو. این واقعیت که ادعای بی‌یر در طول ۲۳ سال بین ورود او به فلسطین در سال ۱۹۳۸ و بازداشتش در سال ۱۹۶۱ بدون بحث و گفتگو پذیرفته شد همان طور که سفارت بریتانیا به وزارت خارجه گفت، منعکس کننده «مشکل همیشگی امنیتی بود که اسرائیل به خاطر طبیعت ذاتی‌اش مجبور بود با آن روبرو باشد»: «این یك کشور مهاجران است که درباره اصلیت و گذشته آنها در بسیاری از موارد هیچ اطلاعی جز آنچه خودشان فاش می‌کنند وجود ندارد. خاطرنشان شده است صدها نفر در موقعیتهای مسئول در تئوری، همان خطری را دارند که بی‌یر دارد.»

بی‌یر به محض ورود به فلسطین در سال ۱۹۳۸ موفق شده بود به پلیس آبادیهای یهودی‌نشین بپیوندد. او به زودی پس از آن به عضویت اداره برنامه‌ریزی هاگانا (پیشگام IDF تحت قیمومت بریتانیا) درآمد که در اولین جنگ اعراب و اسرائیل خود را نشان داد، و یك عضو بنیانگذار ماپام شد. وابسته نظامی بریتانیا بعداً گزارش داد بی‌یر یك دوست نسبتاً نزدیك شیمون پرز، معاون بلندپرواز جوان وزیر دفاع شده بود. از جمله اطلاعات مهم ارائه شده به وسیله بی‌یر در اوایل کارش به عنوان یك مأمور کاگ ب اطلاعات درباره تلاش پرز برای به دست آوردن کمك نظامی از آلمان غربی و خرید زیردرياییهای بازسازی شده بود. وقتی خبر به مطبوعات درز پیدا کرد، احتمالاً به‌وسیله بی‌یر، چنان فریاد اعتراض عمومی برخاست که نخست‌وزیر، دیوید بن گوریون، که بی‌یر با او هم روابط نزدیکی برقرار کرده بود، تهدید کرد استعفا می‌دهد. شین بت به آپارتمان تل‌آویو بی‌یر دستبرد زد اما نتوانست مدرکی به دست آورد که او را متهم کند.

به طور قابل قبولی گفته شده است شین بت در دنبال کردن سوءظنش به بی‌یر پس‌از سال ۱۹۳۷ به علت پیوندهایش با نخست‌وزیر کُند بود. اما در اوایل سال ۱۹۶۱ یك گروه نظارت مقابل آپارتمان بی‌یر ساکن شد. اودر ۳۰ مارس در حال تحویل یك

کیف دستی به ویکتور سوکولوف که قبلاً به عنوان یکی از افسران پرونده آهارون کوهن معرفی شده بود دیده شد. وقتی یك قرار صادر و بی‌یر در ساعات اولیه صبح روز بعد بازداشت شد، کیف دستی به او بازگردانده شد. داخل کیف، که بدون تردید به وسیله نمایندگی تل آویو عکسبرداری شد، یك گزارش نظامی محرمانه و عبارتی برگزیده از دفتر خاطرات بن گوریون وجود داشت. بعداً کشف شد که دفتر خاطرات نخست وزیر برای دوره‌ای از ژانویه تا ژوئیه سال ۱۹۵۶ مفقود شده بود. این احتمال وجود دارد این دفتر خاطرات میان نخستین اسنادی بود که بی‌یر به کا گ ب داده بود. سفارت بریتانیا به وزارت خارجه گزارش داد «بی‌یر نه تنها از نزدیك با وزارت دفاع ارتباط داشت، بلکه او همچنین یك دوست بسیاری از مردم در موقعیتهای بالا در دولت بود. پلیس هم اکنون با بیش از یکصد نفر مصاحبه کرده است و خیلی از آنها اعتراف کرده‌اند آنها خیلی دوستانه‌تر از آنچه باید با او صحبت کرده‌اند.» بی‌یر در سال ۱۹۶۲ به ۱۴ سال زندان محکوم شد و ۴ سال بعد در زندان مرد.

هیچ یك از مأموران اسرائیلی که در اواسط دهه ۱۹۶۰ استخدام شدند و پرونده‌هایشان به نظر میتروخین رسیده بود به نظر نمی‌آید در اهمیت با آونی یا بی‌یر قابل مقایسه بوده باشند. بهترین نشانه، نبود منابع بلندپایه اسرائیل نزد کا گ ب غافلگیری کامل آنها از آغاز جنگ ۶ روزه ژوئن سال ۱۹۶۷ بود. پیش از جنگ، سفارت شوروی توانایی اسرائیل را به مقابله با همسایگان عربش با نگاه حقارت نگریسته بود. در ماه مه یکی از منابع برجسته خبری سفارت (موشه اسنه) قبلاً یك سیاستمدار ماپام، اما اکنون رهبر حزب کمونیست اسرائیلی، به سفیر شوروی دمیتری چاپاخین گفته بود اگر جنگ دیگری میان اعراب و اسرائیل در گیرد، اسرائیل برنده خواهد شد. چاپاخین با تحقیر پاسخ داده بود: چه کسی برای اسرائیل خواهد جنگید؟ پسر بچه‌های اسپرسو و جاکشهای خیابان دیزن گوف (خیابان اصلی تل آویو)؟ مرکز ابتدا حملات غافلگیر کننده اسرائیل را به هدفهای مصری، اردنی و سوری در ساعات اولیه ۵ ژوئن نه از نمایندگی تل آویو، بلکه گزارشهای گرفته شده از آسوشیتدپرس کشف کرد. بلافاصله در پی پیروزی مبهوت کننده اسرائیل، نمایندگی خود مبهوت شده به نظر آمد. به گفته افسر شین بت که افراد نمایندگی را زیر نظر داشت: آنها مانند موش وحشت زده بودند. آنها نمی‌دانستند چه

اتفاقی داشت می‌افتاد. آنها خبر نداشتند چگونه این حملات از آسمان صاف آبی بر سرشان نازل شده، یا چه کسی رویا روی چه کسی قرار گرفته بود. آنها چند بار تلاش کردند از سفارت خارج شوند با مأمورانشان ملاقات کنند و بفهمند هدفهای اسرائیل چیست. اما آنها هیچ چیز نفهمیدند و این وضع ادامه داشت تا آنها خارج شدند.

تصمیم مسکو (که بعداً از آن پشیمان شد) به قطع روابط دیپلماتیك با اسرائیل و در نتیجه بستن نمایندگی‌قانونی در هیأت دیپلماتیك موجب اختلال بیشتر در عملیات کاگ.ب شد. مرکز از سال ۱۹۶۴ طرحهایی برای استقرار یك گروه از افسران عملیاتی در نمایندگی کلیسای ارتدوکس روسیه در بیت‌المقدس داشت. پس از بسته‌شدن سفارت شوروی، شین بت به سرعت متوجه شد نمایندگی کاگ‌ب به این هیأت نمایندگی منتقل شده بود. اما این هیأت یك پایگاه بسیار کوچکتر و ناامن‌تر از هیأت دیپلماتیك برای عملیات کاگ‌ب به شمار می‌رفت. این واقعیت که بودجه آن تنها جزء کوچکی از بودجه نمایندگیهای مهم خاورمیانه را تشکیل می‌داد مدرکی دال بر کاهش عملیات اطلاعاتی پس از سال ۱۹۶۷ در داخل اسرائیل است. کاگ‌ب تماسش را با چند مأمور که پیش‌از جنگ ۶ روزه استخدام کرده بود از دست داد.

در پی جنگ ۶ روزه، مارکوس وولف، رئیس HVA آلمان شرقی، متوجه شد کاگ‌ب به رغم کاهش عملیاتش در داخل اسرائیل، «روی اسرائیل به عنوان یك دشمن دلمشغول بود.» مرکز مانند دفتر سیاسی، بویژه از اثر جنگ روی جامعه یهودی در اتحاد شوروی نگران بود. یك یهودی‌روس، آناتولی دکاتوف بعداً در مقاله‌ای که جرأت کرد برای چاپ به جروزالم پست بفرستد، نوشت: پیروزی اسرائیل بر سپاهیان عرب همان شور و هیجانی را که فکر می‌کنم در میان یهودیان سرتاسر جهان ایجاد کرد در قلوب یهودیان در روسیه نیز به وجود آورد. احساس نگرانی برای سرنوشت اسرائیل که یهودیان شوروی با آن رویدادها را دنبال می‌کردند جای خود را به‌شادی بی‌پایان و یك غرور شدید در میان مردم ما داد... مبارزه ضد اسرائیلی در رسانه‌های گروهی شوروی تنها به پخش احساسات صهیونیستی بیشتر میان یهودیان کمك کرد.

بلافاصله پس از جنگ ۶ روزه، مسکو مهاجرت را به طور کامل به اسرائیل ممنوع کرد. اما یك سال بعد، آندروپوف و گرومیکو خشمگین از محکومیت تحریم از

سوی غرب به عنوان یك نقض حقوق بشر یهودیان، مشترکاً از سر گیری محدود مهاجرت را «برای جلوگیری از تأکید افترا آمیز تبلیغات غرب درباره تبعیض علیه یهودیان در اتحاد شوروی» به دفتر سیاسی پیشنهاد کردند. آنها گفتند: کا گ ب به استفاده از این مهاجرت «برای هدفهای عملیاتی» ادامه خواهد داد ـ به عبارت دیگر، مأموران را به داخل اسرائیل اعزام خواهد داشت. در سال ۱۹۶۹، شمار بی‌سابقه‌ای مرکب از تقریباً ۳ هزار یهودی اجازه یافتند مهاجرت کنند. اگر چه این تعداد در سال ۱۹۷۰ به اندکی بیشتر از یك هزار نفر کاهش یافت، اما در سال ۱۹۷۱ به‌طور ناگهانی به ۱۳ هزار نفر افزایش پیدا کرد ـ بیشتر از همه دهه پیش از آن. در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ بالغ بر ۳۰ هزار یهودی اجازه یافتند به اسرائیل بروند.

اما افزایش شدید صدور روادید خروج، به هیچ‌وجه پاسخگوی آهنگ تقاضا نبود. افزایش بی‌سابقه تقاضای یهودیان برای گرفتن اجازه مهاجرت به اسرائیل با اشکال تراشی‌های دیوانسالارانه و تعقیب رسمی روبه‌رو شد. همه متقاضیان از حرفه‌های فنی، حتی آنهایی که به عنوان کارمند استخدام شده بودند از شغلهای خود اخراج شدند. دانشجویانی که خانواده‌هایشان تقاضای روادید خروج کرده بودند از دانشگاههایشان اخراج شدند و لازم بود برای مدت سه سال به خدمت سربازی بروند، که پس از این مدت نمی‌توانستند برای ۵ سال دیگر تقاضای روادید کنند. کا گ ب همه تقاضا نامه‌ها را بررسی می‌کرد و معمولاً مسئول تصمیم گیری درباره آنها بود. در مورد افرادی که در اتحاد شوروی یا غرب مشهور بودند تصمیم‌هایی گرفته شد که همیشه امضای شخص آندروپوف را همراه داشتند. در اوت سال ۱۹۷۲ یك «مالیات دیپلماتیك» معمول شد که همه مهاجرانی را که آموزش عالیتر دیده بودند مجبور به جبران هزینه تحصیل خود می‌کرد. همه متقاضیان برای روادید خروج در عمل انگ دشمنان اتحاد شوروی خوردند.

در جریان سالهای اول دهه ۱۹۷۰ «ردشدگان»، کسانی که روادید خروجشان رد شده بود، گروههایی برای خود تشکیل دادند، با روزنامه‌نگاران غربی تماس گرفتند و به یك رشته اعتراضها از تظاهرات گرفته تا اعتصاب غذا دست زدند. کا گ ب سیلی از گزارش که اغلب شخصاً به وسیله آندروپوف امضا شده بود برای دفتر سیاسی و

کمیته‌مرکزی فرستاد و اقدامهای قاطعی را که برای «خنثی کردن» حتی کوچك‌ترین اعتراضها صورت گرفته بود، گزارش کرد. هر اعتراضی به عنوان بخشی از یك توطئه صهیونیسم بین‌المللی علیه اتحاد شوروی تلقی شد:

اطلاعات رسیده نشان می‌دهند؛ با گسترش تجاوزگری امپریالیسم بین‌المللی فعالیتهای خرابکارانه مراکز صهیونیسم خارجی علیه کشورهای سوسیالیست نیز به‌طور چشمگیری افزایش یافته است. در حال حاضر بیش از ۶۰۰ مرکز و سازمان صهیونیستی در پایتختهای کاپیتالیست وجود دارند که از منابع تبلیغاتی مهمی برخوردار هستند. آنها از زمان تجاوز اسرائیل علیه کشورهای عرب در ژوئن سال ۱۹۶۷، یك مبارزه گسترده و تحریك آشکار را علیه‌اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیست آغاز کرده‌اند.

محافل صهیونیست در تلاش برای منحرف کردن افکار عمومی جهان از اقدامهای تجاوزکارانه ایالات متحده در هند و چین و اسرائیل در خاورمیانه، و در جهت «مشکل» یهودیان در USSR که هرگز وجود نداشته است مبارزه افتراآمیز گسترده‌ای را علیه کشور ما به اجرا گذاشته‌اند، و در جهت این هدف گردهماییها، تجمع‌ها، کنفرانسها، راهپیماییها و اقدامهای خصمانه‌ای را برضد شوروی در خارج سازمان می‌دهند.

... در کنار جلب افکار جهان علیه شوروی، صهیونیستها سعی دارند از نظر ایدئولوژیکی روی جمعیت یهودی اتحاد شوروی، برای تحریك نمایشهای منفی و ایجاد یك ملی گرایی زیرزمینی در کشور ما، نفوذ کنند... . اعضای کاگ‌ب توجه خود را به عملیات متوقف کردن فعالیت خصمانه و سازمان یافته ملی گرایان یهودی، به‌ویژه روشهای گروههای جمع کننده، جدایی ساز و تفرقه‌انداز، افشا کردن رهبران معنوی و دور کردن افراد فریب خورده از آنها معطوف داشته‌اند.

سیاست شوروی میان تمایل به جلوگیری از مهاجرت یهودیان به اسرائیل و نگرانی متناوب از اثر تعقیب مهاجران در افکار خارجی در نوسان بود. برژنف برای چند ماه پیش از سفرش به واشنگتن در ژوئن سال ۱۹۷۳ در یك حالت عصبی فوق‌العاده به سر می‌برد، او در ماه مارس به دفتر سیاسی گفت، «در چند ماه گذشته یك حالت

هیستری در اطراف به اصطلاح مالیات تحصیلی افرادی که به خارج مهاجرت می کنند برانگیخته شده است. من درباره اینکه چه کار باید کرد خیلی فکر کرده‌ام». او برخلاف انتظار از آندروپوف با اسم به خاطر کوتاهی در اجرای دستوراتش برای پایان دادن به این مالیات انتقاد کرد. آندروپوف اعتراف کرد «این تقصیر من بود که اجرای دستورات شما را برای ۶ روز به عقب انداختم. این به علت صرفاً گل و گشادی تشکیلات ما بود.» وقتی برژنف به غروغر کردن ادامه داد، لحن او به طور فزاینده‌ای حالت دلسوزی برای خود گرفت. او به دفتر سیاسی گفت: «شنبه و یکشنبه من حتی بیرون نرفتم. و اکنون باید حتی وقت بیشتری را به این سؤالها اختصاص دهم.» او سخنانش را با یك سخنرانی به طرز عجیب و غریبی بی‌سر و ته که مظهر آشفتگی گسترده سیاست شوروی بود به پایان برد:

چرا یك تئاتر کوچك با ۵۰۰ صندلی برای یك برنامه واریته که زیر سانسور ما با یك مجموعه زیر نظارت ما کار خواهد کرد به یهودیان ندهیم؟ نگذارید آنتی سونیا در آنجا آهنگهای عروسی یهودی بخواند... من این را پیشنهاد نمی کنم، من صرفاً حرف می‌زنم... من آزادانه صحبت می کنم چون هنوز دستم را برای هرچه که می گویم بلند نکرده‌ام. فعلاً من تنها دستهایم را کنارم نگاه داشته‌ام و دارم درباره‌اش فکر می کنم. نکته اینجاست... صهیونیستم دارد از ما یك ابله می سازد، و ما حتی از یك پیرزن که تحصیلاتی داشته است پول می گیریم.

شروع جنگ یوم کیپور به آندروپوف اجازه داد بخشی از اعتبار شخصی خود را در دفتر سیاسی جبران کند. هم زمانی حمله نیروهای مصر و سوریه در ۶ اکتبر سال ۱۹۷۳ اسرائیل و ایالات متحده، اما نه کاگ‌ب، را غافلگیر کرد. کاگ‌ب که هنوز به یاد داشت ۶ سال قبل با آغاز جنگ ۶ روزه غافلگیر شده بود، این بار توانست پیش از یوم کیپور درباره این جنگ به دفتر سیاسی هشدار دهد ـ احتمالاً در نتیجه اطلاعاتی که از نفوذیهایش در نیروهای مسلح و جامعه اطلاعاتی مصر به‌دست آورده بود.

کاگ‌ب به نظر می‌رسد به نفوذ مشابهی در نیروهای دفاعی و مؤسسه‌های اطلاعاتی اسرائیل با وجود گنجاندن شمار زیادی از مأموران از میان کسانی که اجازه

یافـتند به اسـرائیل مـهـاجـرت کنند دست نیـافت، به گـفـتـه اولك کـالوجـین[1] ضداطلاعاتFCD:

خیلیها قول دادند برای ما در خارج کار می کنند، اما تقریباً همه بدون استثنا به‌محض اینکه از مرز شوروی گذشتند، قول‌هایشان را فراموش کردند. معدودی به ما کمك کردند، کاگ‌ب را درباره طرحها و فعالیتهای گروههای مهاجر یهودی و شوروی آگاه نگاه داشتند. هدف نهایی ما گذاشتن این مهاجران یهودی، که خیلی از آنها دانشمند بودند، در پستهای حساس در دولتها و مجتمع‌های علمی یا نظامی ـ صنعتی بود. اما ما موفقیت اندکی داشتیم و وقتی من در سال ۱۹۸۰ از ریاست ضداطلاعات خارجی کنار رفتم، یك جاسوس با ارزش (مهاجر یهودی) که در غرب برای کاگ‌ب کار کند نمی‌شناختم.

دیگر سرویسهای اطلاعاتی بلوك شوروی نیز احتمالاً بیشتر از کاگ‌ب موفق نبودند. مارکوس وولف بعداً اعتراف کرد در جریان ۳۰ سال خدمتش به عنوان رئیس HVA آلمان شرقی «ما هرگز موفق نشدیم به اطلاعات اسرائیل رخنه کنیم.»

کاگ‌ب نفوذ دادن مأموران را به داخل اسرائیل نسبت به کنترل آنها وقتی آنجا بودند خیلی آسان‌تر یافت. شعبه کوچك کلیسای ارتدوکس روسیه در بیت‌المقدس که به‌وسیله شین بت از نزدیك زیر نظر قرار داشت نمی‌توانست از پس تقاضاهای مرکز که از آن می‌شد برآید. در اکتبر سال ۱۹۷۰ مرکز طرحی را برای گسترش عملیات اطلاعاتی در اسرائیل با فرستادن یك سری غیرقانونی برای مأموریتهای کوتاه‌مدت به‌علاوه آماده ساختن ایجاد یك نمایندگی غیرقانونی دایمی تصویب کرد. در میان غیرقانونیهایی که در سالهای ۷۲ـ۱۹۷۱ برای کار تماس با مأموران موجود و جلب مأموران جدید بالقوه به اسرائیل فرستاده شدند می‌توان از کارسکی، پاتری‌یا، ران ویوریس، که خود را به عنوان ـ به ترتیب ـ اتباع کانادا، اسپانیا، مکزیك و فنلاند جا زدند، نام برد. در سال ۱۹۷۲ یك نمایندگی غیرقانونی نیز شروع به کار در اسرائیل کرد که به‌وسیله یوری فیودورویچ[2] لینوف ۳۴ ساله با نام رمز KRAVCHENKO که تظاهر

1. Oleg Kalugin
2. Yuri Fyodorovich

می کرد کارل‌برند مورل[1] اتریشی است اداره می‌شد. طرحهایی نیز برای دادن کنترل یك شبکه مرکب از ۵ مأمور به لینوف به اجرا در آمد. این ۵ مأمور عبارت بودند از لئون، یك پژوهشگر پزشکی با تماسهای اطلاعاتی اسرائیلی که در سال ۱۹۶۶ در حالی که از اتحاد شوروی دیدار می کرد استخدام شده بود؛ کیم، یك مهاجر قلابی یهودی که در سال ۱۹۷۰ به اسرائیل فرستاده شد و در آنجا برای رخنه در سازمانهایی مانند اتحادیه زندانیهای صیون که برای آزادی ناراضیان یهودی در اتحاد شوروی مبارزه می کرد در دانشگاه عبری بیت‌المقدس ثبت نام کرد؛ پترسکو یك مأمور دیگر کاگ‌ب که در سال ۱۹۷۰ وارد اسرائیل شد؛ گردا، یك کارمند سفارت آلمان؛ و رون، یك سفیر خارجی در اسرائیل.

اما نمایندگی غیر قانونی جدید لینوف تنها یك سال دوام آورد. نخستین علامت خطر، که مرکز ظاهراً اهمیت آن را درك نکرد ظهور ناگهانی بی‌اجازه KIM در فوریه سال ۱۹۱۷ بود که به کاگ‌ب شکایت کرد شین بت داشت به او علاقه نشان می‌داد. یك ماه بعد لینوف در وسط یك عملیات اطلاعاتی بازداشت شد. مرکز نتیجه‌گیری کرد لئون که ممکن بود یك مأمور دوجانبه تحت کنترل شین بت باشد به او خیانت کرده بود. پترسکو نیز مظنون بود به وسیله اطلاعات اسرائیل تغییر جهت داده بود. اگرچه تماس با رون (و احتمالاً گردا) ادامه یافت اما مرکز متوجه شد رون در تقاضاهای مالیش، میل به اخاذی داشت.

در پی بازداشت لینوف، مرکز طرحهای یك نمایندگی غیرقانونی را کنار گذاشت و همه دیدارهای غیرقانونیها را از اسرائیل لغو کرد. طرحهای AVH مجارستان برای فرستادن یك غیر قانونی‌اش با نام رمز YASAI به عنوان یك یهودی متولد فرانسه نیز پس‌از اینکه او حاضر نشد ختنه شود، کنار گذاشته شد. دو افسر FCD و. ن. اوخالوف و آی. اف. خوخلوف در مذاکراتی فرسایشی با افسران اطلاعاتی اسرائیل برای آزادی لینوف شرکت کردند. در تمام مذاکرات به او با نام مستعار اتریشی‌اش «موتل» اشاره شد، اسرائیلیها درمقابل خواستار آزادی

1. Karl Bernd Morl

هنریخ‌اسپه‌تر[1] یك یهودی بلغاری محکوم به مرگ احتمالاً به اتهام ساختگی جاسوسی و شانزده یهودی شوروی که به خاطر به اصطلاح تلاش برای ربودن یك هواپیمای شوروی زندانی بودند، شدند. کاگ‌ب ابتدا روی مبادله مستقیم لینوف با اسپه‌تر اصرار کرد و مدعی شد هر دو مرد به اتهامهای مشابه جاسوسی محکوم شده بودند. اما، در پایان، مرکز همچنین موافقت کرد سیلوا زال مونسون[2]، یکی از به اصطلاح هواپیماربایان را نیز آزاد کند و اجازه دهد دو تن از همدستان او پس از گذراندن زندان‌هایشان به اسرائیل مهاجرت کنند. مذاکره کنندگان اسرائیلی به عنوان یك شرط این مبادله اصرار کردند هیچ اشاره علنی به آزادی موتل نشود ـ ظاهراً برای اجتناب از این برداشت که اسرائیل حاضر بود جاسوسان دستگیر شده شوروی را با یهودیان تحت تعقیب در بلوك شوروی مبادله کند.

از این رو، ورود اسپه‌تر و زال مونسون به اسرائیل در سپتامبر سال ۱۹۷۴ به‌وسیله بعضی از ناظران غربی به عنوان نشانه اینکه کرملین تصمیم گرفته بود سیاست آشتی‌جویانه‌تری در قبال مهاجرت یهودیان اتخاذ کند، تلقی شد. خبرنگار مجله تایم در مسکو آزادی آنها را به عنوان یك تلاش شوروی برای نفوذ گذاشتن روی کنگره ایالات متحده از طریق یك ژست انسان دوستانه دید. آندروپوف به نظر آمد از نتیجه مذاکرات برای آزادی لینوف خوشحال شد و نامه‌های رسمی تبریکی برای اوخالوف و خوخولوف فرستاد. مرکز کمتر از لینوف راضی بود. افسران در اداره غیرقانونیهای FCD معتقد بودند او زیر بازجوییهای اسرائیل بیشتر از آنچه باید افشاگری کرده بود.

در جریان اواسط دهه ۱۹۷۰ سیاست شوروی در قبال مهاجرت یهودیان یك بار دیگر سخت شد. علت مستقیم آن تصویب متممهای جکسون ـ واتیك واستیونسون موافقت نامه تجاری سال ۱۹۷۲ ایالات متحده / شوروی در سال ۱۹۷۴ در کنگره بود که با شرط رفع محدودیتهای مهاجرت موقعیت کاملة‌الوداد به شوروی می داد. شمار روادیدهای خروج که در اواسط دهه ۱۹۷۰ صادر شد، از شمار بی سابقه ۳۰هزار در یك سال، در سال ۷۳ـ۱۹۷۲ به ۲۰هزار در سال ۱۹۷۴ و کمتر از ۱۵هزار در یك سال در طول

---

1. Speter
2. Silva Zalmonson

سالهای ۷۶ـ۱۹۷۵ کاهش یافت. آندروپوف همچنان به قبول یك علاقه شخصی نزدیك، حتی وسواس گونه در نظارت بر مهاجران آینده و همه تماسها میان یهودیان شوروی و حامیان خارجی آنها ادامه داد. او حتی فرستادن ماتسو (نان فطیر) از غرب برای یهودیان شوروی را به مناسبت سدر (غذای عید پصح) به عنوان مسأله‌ای با چنان اهمیت زیادی که نیاز بود به اطلاع دفتر سیاسی برسد تلقی می کرد که در مارس سال ۱۹۷۵ نوشت:

از تجربه سالهای گذشته، روشن است که تحویل چنین بسته‌های (ماتسو) به آدرسها موجب فرآیندهای منفی درمیان جمعیت یهودی USSR و تقویت احساسات ملی گرایانه و هوادار مهاجرت خواهد شد. با توجه به این، و با توجه به این واقعیت که در حال حاضر ماتسوهای پخته شده محلی به طور کامل دراختیار جامعه یهود قرار می گیرند، کمیته امنیت کشور فکر می کند لازم است بسته‌های حاوی ماتسو که از خارج فرستاده می شوند مصادره شوند...

این ادعا که ماتسوهای عیدپصح یهودیان شوروی هم اکنون کاملاً تأمین شده بودند، اطلاعات نادرست با هدف پیشگیری مخالفت آن گروه از اعضای دفتر سیاسی، مانند برژنف بود که گاهی درمی‌یافت که دلمشغولی با توطئه صهیونیست «مارا ابله جلوه می‌دهد.» آندروپوف با توجه به گرایش از نظر سیاسی نادرست یهودیان شوروی به شکایت درباره اشکال مختلف آزار و اذیتی که با آن روبه‌رو بودند نزد خارجیان، تماسهای تلفنی خارجی را حتی خطرناك تر از ماتسو می‌دانست. او در ژوئن سال ۱۹۷۵ شخصاً موفقیت تدابیر کاگ ب را «در جلوگیری از استفاده از کانالهای ارتباطات بین‌المللی برای انتقال اطلاعات مغرضانه و افترا آمیز به خارج» به وسیله یهودی شوروی به دفتر سیاسی گزارش کرد: در جریان دو سال گذشته بیش از یکصد خط تلفن مورد استفاده «ملی گرایان یهودی» برای تلفن کردن به خارج قطع، «در نتیجه ضربه چشمگیری به سازمان صهیونیست خارجی وارد شده بود. اما در این اواخر، یهودیان شروع کرده‌اند به استفاده از کیوسکهای تلفن ادارات تلگراف، دادن نامهای غیر یهودی به کارکنان برای جلب نکردن سوءظن آنها و خطوط تلفن مستقیم بین‌المللی که اوپراتوری برای ردیابی آنها وجود ندارد.»

صهیونیسم به عنوان یك هدف تدابیر ویژه کاگ ب تنها پس از ایالات متحده (دشمن اصلی) قرار داشت. برای بعضی نظریه‌پردازان در مرکز و جاهای دیگر در

مسکو، دو هدف در هر صورت از نزدیك با هم پیوند داشتند. آرکادی شفچنکو معاون دبیر کل سازمان ملل که اهل شوروی بود در اواسط دهه ۱۹۷۰ از اینکه چگونه ایالات متحده به رغم نظارت ظاهری بسیار اندك با چنان کارآیی فناوری کار می کرد دچار حیرت شد: «خیلیها به این فکر عجیب و غریب گرایش دارند که باید یك مرکز کنترل مخفی در جایی در ایالات متحده وجود داشته باشد». آنها معتقد بودند قدرت پشت صحنه انحصار سرمایه بود که تا اندازه زیادی در بعضی تخیلات شوروی به عنوان گروه فشار یهودی معرفی می‌شد.

مرکز انرژی فراوانی را برای تدابیر ویژه ضدصهیونیست در داخل ایالات‌متحده که امیدوار بود گروه فشار یهودی را نیز بی‌اعتبار سازد اختصاص داد. احتمالاً موفق‌ترین شیوه مرکز بهره برداری از فعالیت گروه افراطی جامعه دفاع یهود(JDI) بود که به‌وسیله می‌یر کاهان، یك خاخام یهودی بروکلین، که در سخنان تحریك آمیز خود اعلام کرد یهودیان لازم است «با همه ابزار ممکن» ـ از جمله خشونت ـ از خود دفاع کنند بنیان گذارده شد. JDI بسیار کامل در تصویر خشن و نژادپرستی که کاگ‌ب آن‌قدر علاقه داشت از صهیونیسم القا کند، که اگر وجود نداشت، سرویس A ممکن بود سعی می کرد یك جنبش زیرزمینی مشابه مستقر در ایالات‌متحده به وجود آورد، جا گرفت. در سپتامبر سال ۱۹۶۹، ۶ هیأت نمایندگی عرب در سازمان ملل متحد تلگرامهای تهدیدآمیزی از این جامعه دریافت کردند که ادعا کرده بود آنها «هدفهای قانونی» حملات انتقامجویانه برای اقدامهای تروریستی که اعراب مرتکب شده‌اند، هستند. یك سال بعد، در ۴ اکتبر سال ۱۹۷۰، افسران کاگ‌ب در نیویورك نامه‌های جعلی حاوی تهدیدهای مشابه‌ای که به نظر آمد از طرف JDI و دیگر افراطیون صهیونیست بود برای رؤسای هیأتهای عرب پست کردند. مرکز حساب کرد این نامه‌ها موجب اعتراض این هیأتها به «او تانت» دبیر کل سازمان ملل متحد و دولت ایالات‌متحده خواهد شد.

در اولین ساعات ۲۵ نوامبر سال ۱۹۷۰ یك حمله با بمب به دفتر شرکت هواپیمایی ایرفلوت در «منهتن» صورت گرفت، که با یك تلفن ناشناس به آسوشیتدپرس که تلفن کننده مسئولیت بمب گذاری را برعهده گرفت و از شعار JDI «دوباره هرگز» استفاده کرد، دنبال شد. یك حمله بمبی دیگر در ۸ ژانویه سال ۱۹۷۱، این بار خارج از یك

مرکز فرهنگی شوروی در واشنگتن، با یك تلفن مشابه و استفاده از همان شعار به دنبالش، صورت گرفت. یك سخنگوی JDI مداخله این جامعه را در بمب گذاری تکذیب کرد، اما حاضر نشد آن را محکوم کند. یك بار دیگر مرکز تصمیم گرفت کار جامعه را تقلید کند. آناتولی تیخونوویچ کری یوف رئیس اداره اول FCD (آمریکای شمالی) به نمایندگی نیویورك دستور داد عملیات پاندورا را اجرا کند: کار گذاشتن یك ماده منفجره تأخیری در «بخش سیاهپوست نشین نیویورك ترجیحاً یك کالج سیاهان». پس از انفجار به نمایندگی دستور داده شد به سازمانهای سیاهپوست تلفن کند. مسئولیت آن را از طرف JDI برعهده گیرد. پاندورا صرفاً چشمگیرترین اقدام در یك رشته تدابیر ویژه با هدف دامن زدن به دشمنی میان جوامع سیاه و یهودی بود. همزمان آندروپوف با توزیع اعلامیه‌های قلابی JDI جعل شده به وسیله سرویس A که جنایات انجام شده به وسیله «دورگه‌های سیاه» را محکوم می کرد موافقت کرد. ۶۰ نامه برای دانشجویان و گروههای جوانان سیاهپوست فرستاده شد، داستانهای وحشتناکی از اقدام قساوت آمیز غیرواقعی JDI داده و عملیات تلافی جویانه درخواست شد. اعلامیه‌های ضدیهودی دیگری نیز به نام «حزب ملی تولد مجدد» که وجود خارجی نداشت، که از سفیدپوستان می خواست آمریکا را از دست یهودیان نجات دهند، پخش شد.

پایگاه اطلاعاتی اصلی که سرویس A در عملیات تدابیر ویژه خود علیه هدفهای صهیونیست از سال ۱۹۷۳ به بعد از آن استفاده کرد، در جریان عملیات سیمون به‌دست آمد، که به وسیله یك مأمور نمایندگی وین با نام رمز CHUB (زلف) علیه مرکز کنگره جهانی یهود (WJC) در پاریس اجرا شد، شناسایی اولیه به وسیله CHUB ثابت کرد ساختمانها در شب بدون محافظ بودند و زنگ خطر برای دستبرد نداشتند. او با استفاده از یك کلید یدکی در اصلی ورودی در شب ۱۳ـ ۱۲ فوریه سال ۱۹۷۲ وارد دفاتر WJC پاریس شد و اسنادی را که شامل فهرست برگه‌ای نام و آدرس ۲۰ هزار حامی فرانسوی WJC همراه با جزئیات کمك مالی آنها، صفحات آدرس حاوی ۳۰هزار آدرس در ۵۵ کشور که گاهنامه فرانسوی زبان WJC[1] برایشان فرستاده می شد، پرونده‌های مالی

---

1. Information juivc

مربوط به فعالیتهای مدیران اروپایی WJC و جزئیات مالی یك کتاب درباره ضدیت با یهود در لهستان را در برداشت. CHUB در ساعت ۱۱ صبح ۱۴ ژوئن همه این اسناد را که دو چمدان و یك کیسه را پر کرده بودند به کنسولگری شوروی در پاریس تحویل داد، و بعد با استفاده از یك گذرنامه ساختگی به وین باز گشت.

سرویس A بیشتر سال بعد را به برنامه‌ریزی برای تولید اسناد جعلی با شکل و اندازه اسناد دزدیده شده با هدف بی اعتبار کردن WJC و صهیونیسم گذراند. ان. ای. کوسوف[1]، رئیس سرویس A در ۴ ژانویه سال ۱۹۷۳ یك طرح گسترده برای تدابیر ویژه برپایه اسناد جعلی تسلیم کرد که روز بعد به تأیید آندروپوف رسید. بسیاری از این اسناد جعلی طی چند سال بعد به نام یك «اتحادیه صهیونیستهای جوان» تخیلی به آدرسها در اروپا و آمریکای شمالی فرستاده شد. از میان آنها، می توان از اینها نام برد: یك نامه از یکی از رهبران شاخه فرانسوی WJC حاوی اطلاعات رسوا کننده درباره سازمان جهانی صهیونیست WZO که از طریق شاخه اجرایی خود، مؤسسه یهودی، مسئول مهاجرت یهودیان به اسرئیل بود، اسناد مالی که به نظر می آمد نشان می‌داد رهبران WJC مبالغ زیادی پول را که برای کمك به اسرائیل جمع آوری‌شده بود اختلاس کرده بودند، مدارکی مبنی براینکه یك تعداد از روزنامه‌ها رشوه گرفته بودند تبلیغاتی به هواداری از اسرائیل چاپ کنند، و اسنادی با هدف نشان دادن این که WJC با افراطیون یهودی که به‌طور مخفی سعی می کردند یك احساسات ضدیهود برای تشویق مهاجرت به اسرائیل راه بیندازند پیوند داشته است. البته، مدرکی وجود ندارد که نشان دهد این اطلاعات نادرست عمدی هیچ اثر مهمی هم داشته است. هیچ عملیات تدابیر ویژه کاگ ب قادر به مقابله با تبلیغات نامطلوب ناشی از اذیت و آزار یهودیان شوروی نبود.

دلمشغولی مرکز با خطر خرابکاری صهیونیست همچنین یك عنصر گاهی به‌طور نامعقول مبالغه آمیز به این عملیات اضافه کرد. به طور مثال، تصمیم گرفته شد از قتل یك زن خویشاوند رئیس جمهوری آینده فرانسه، والری ژیسکاردستن در اکتبر سال ۱۹۷۳، با توزیع یك سند جعلی به نام یك گروه موهوم فرانسوی حامی اسرائیل که اعلام

1. N. A. Kosov

کرد او به وسیله صهیونیستها به انتقام شرکت ژیسکار در چند سال پیش از آن در آزار و اذیت یك گروه از تأمین کننده مالی یهودی کشته شده بود، بهره‌برداری شود. مرکز بدون اینکه بی‌نتیجه بودن این تدبیر ویژه افتضاح را درك کند، بدون هیچ دلیلی به این اقدام خود افتخار کرد.

اگر چه تخمین زدن اثر تدابیر ویژه ضد صهیونیست و ضد اسرائیلی کاگ ب در اروپا به طور اجتناب ناپذیری دشوار است، اما به نظر می‌رسد آنها به چیزی فراتر از موفقیتهای حاشیه‌ای دست نیافتند. یکی از این موفقیتهای حاشیه‌ای دیدار خاخام اعظم بریتانیا، امانوئل (بعدالرد) جاکوبوویتز در دسامبر سال ۱۹۷۵ از اتحاد شوروی بود. او هنگام ورود با تیتر درشت جروزالم پست، «آنهایی که در شوروی زندگی کرده‌اند می‌گویند جاکوبوویتز به‌وسیله شورویها فریب خورد.» مورد استقبال قرار گرفت. اگر چه تیتر درشت جروزالم پست مبالغه آمیز بود، اما خاخام اعظم وقتی در جریان دیدارش در معرض یك رشته تدابیر ویژه با دقت برنامه‌ریزی شده قرار گرفت تا اندازه‌ای ساده‌لوحی از خود نشان داد. او حتی وقتی ۹ سال بعد گزارشی از سفرش در خاطراتش نوشت، به‌نظر می‌رسد به خاطرش خطور نکرد یهودیان روس، که او با آنها در جریان دیدارش مذاکراتی طولانی داشت مسلماً شامل یك تعداد از مأموران آموزش دیده کاگ ب بودند. یادداشتهای میتروخین حاوی نام رمز ۱۱ نفر از آنها است، که وظیفه‌شان شامل «انتقال اطلاعات تحریف شده درباره اوضاع در اتحاد شوروی بود.»

اگر چه جاکوبوویتز در جریان دیدارش با ناراضیان و همچنین نمایندگان رسمی ملاقات کرد با یك برداشت نادرست از شمار کسانی که می‌خواستند مهاجرت کنند بازگشت، و به کنسیه سنت جانزوود که از جمعیت پربود گفت: حتی اگر درهای اتحاد شوروی آزادانه باز شوند، خوش‌بینانه‌ترین برآوردها می‌گویند تنها حدود نیم میلیون یهودی از این فرصت استفاده خواهند کرد، در حالی که بعضی معتقدند این رقم خیلی بالاتر از یکصدهزار نفر نخواهد شد.

این واقعیت که جاکوبوویتز حتی این فرضیه بسیار نامعقول را مطرح کرد که فقط و فقط ۱۰۰ هزار یهودی شوروی ممکن است مایل به مهاجرت باشند قویاً نشان می‌دهد او تحت تأثیر «اطلاعات تحریف شده‌ای» که مأموران کاگ ب به او رد کرده بودند قرار

گرفته بود. در حقیقت ظرف ۲۰ سال پس از دیدار او شمار کل مهاجران به بالغ بر یك میلیون افزایش یافته بود. این خاخام اعظم که متقاعد شده بود «بخش عمده یهودیان شوروی» مایل به مهاجرت نبودند، تا آنجا که می توانست به جای حمایت از یهودیان شوروی که قصد مهاجرت داشتند، روی بهبود شرایط زندگی یهودیان در اتحاد شوروی تأکید کرد. اما اگر جاکوبو ویتز نوعی ساده لوحی از خود نشان داد، کاگ‌ب نیز همین کار را کرد. به مأمور شرباکف[1] مأموریت غیر ممکن بهره‌برداری از موشه دیویس مدیر اجرایی دفتر خاخام اعظم، به امید استخدام او به وسیله کاگ‌ب محول شد.

احتمالاً بزرگ‌ترین موفقیت مبارزه ضد صهیونیستی شوروی نقش این کشور در به تصویب رساندن قطعنامه شماره ۳۳۷۹ که صهیونیسم را به عنوان شکلی از نژادپرستی محکوم می کرد با ۶۷ رأی در برابر ۵۵ رأی (با پانزده رأی ممتنع) در نوامبر سال ۱۹۷۵ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد بود. از دیدگاه جاکوبو ویتز «قطعنامه‌های سازمان ملل متحد علیه اسرائیل یك امر عادی بودند، اما هیچ یك نمی توانستند در مقایسه تندتر از این باشند. اثر آن روی یهودیان در جاهای دیگر ویرانگر بود...» اما اکثریت غرب که به قطعنامه ۳۳۷۹ رأی داد، همان قدر که با نفوذ کشورهای عرب به دست آمد اعمال نفوذ بلوك شوروی نیز در آن نقش داشت. اگر چه افسران کاگ‌ب که تحت پوشش دیپلماتیك در نیویورك یا جاهای دیگر فعالیت می کردند بدون تردید در این اعمال نفوذ نقش خود را ایفا کردند، اما نشانه‌ای در هیچ یك از پرونده‌های مورد توجه میتروخین در مورد اینکه کاگ‌ب کمك چشمگیری به موفقیت رأی گیری کرده باشد در دست نیست.

دیپلماسی شوروی به نظر می‌رسد سهم بسیار مهمتری از سرویس اطلاعات شوروی در تصویب قطعنامه ۳۳۷۹ داشته است.

اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۷ یك افزایش تدریجی را در شمار روادیدهای خروج داده شده به مهاجران یهودی آینده در تلاش برای نشان دادن پیروی‌اش از شرایط حقوق بشر پیمانهای سال ۱۹۷۵ هلسینکی آغاز کرد. تقریباً ۱۹ هزار یهودی در سال ۱۹۷۸

---

1. Shcherbakov

مهاجرت کردند که با یك رکورد ۵۱ هزار نفر در سال ۱۹۷۹ دنبال شد. اما فشار کاگ‌ب روی یهودیان شوروی که قصد مهاجرت داشتند بی‌وقفه بود. در مارس سال ۱۹۷۷ یهودی ناراضی مشهور شوروی، آناتولی(ناتان) شارنسکی بازداشت شد. او یك سال بعدش را در برابر همه تلاشهای بازجویان کاگ‌ب برای تهدید و وادار کردنش به همکاری در دادگاه نمایشی خود، به اعتراف به اینکه برای سیا کار می کرده است به مقاومت گذراند. آندروپوف از اعتراف به شکست خودداری کرد. او سال بعد به دروغ به دفتر سیاسی اطلاع داد «شارنسکی به جرم خود اعتراف می کند، ما او را در حال فعالیت جاسوسی‌اش دستگیر کرده ایم و می توانیم مدارك مناسب را ارائه دهیم.» درباره اینکه مدت زندان شارنسکی چقدر خواهد بود، آندروپوف افزود: این بستگی دارد به اینکه دادگاه چگونه رفتار کند. دادگاه که در داخل اتحاد شوروی تقریباً بدون تبلیغات برگزار شد یك پیروزی معنوی برای شارنسکی بود که یك سخنرانی نهایی به نحو تکان‌دهنده‌ای مبارزه جویانه در آن ایراد کرد:

ملت یهود، مردم من، برای ۲ هزار سال در سرتاسر جهان پراکنده بودند و ظاهراً هیچ امیدی به بازگشت نداشتند. اما هر سال یهودیان لجوجانه، و ظاهراً بدون دلیل، به یکدیگر می گفتند، سال بعد در بیت‌المقدس! و امروز، که من بیش از همیشه از رؤیایم، از مردمم، از آویتالم (زن او)دورم، و در حالی که سالهای دشوار بسیاری در زندانها و اردوگاهها در پیش روی دارم، به زنم و مردمم می گویم، «سال بعد در بیت‌المقدس!» و به دادگاه، که تنها باید حکمی را بخواند که از مدتها قبل تهیه شده است - برای شما - حرفی برای گفتن ندارم.

شارنسکی به اتهامهای جاسوسی و خیانت به مام‌وطن جرایمی که برای او دوختند به ۱۳ سال حبس در زندان و اردوگاهها محکوم شد. تردید اندکی وجود دارد که آندروپوف شخصاً در تعقیب او مسئول بود. به رغم تئوریهای توطئه‌شان درباره صهیونیسم بعضی - شاید بیشتر - اعضای دیگر دفتر سیاسی به زحمت نام شارنسکی یا هر یهودی دیگر شوروی را می‌دانستند. رئیس جمهوری جیمی کارتر مسأله شارنسکی را در ماه سپتامبر در یك ملاقات با گرومیکو در کاخ سفید پیش کشید. گرومیکو پاسخ داد هرگز نام شارنسکی را نشنیده بود. دوبرینین که در این جلسه حاضر بود در آن زمان

معتقد بود گرومیکو با تظاهر به اینکه چیزی نمی‌دانست، در برخورد با یك چنین مسأله حساسی مهارت دیپلماتیك زیادی از خود نشان داده بود. اما، پس از این ملاقات، دوبرینین در نهایت تعجب دریافت که بی‌اطلاعی گرومیکو واقعی بوده است: او به زیردستان خود در مسکو دستور داده بود برای چیزهایی از نظر وی مسائل مسخره‌ای بیش نبودند، مزاحمش نشوند.

با قطع روابط شرق و غرب که در پی حمله دسامبر سال ۱۹۷۹ شوروی به افغانستان روی داد، شمار روادیدهای خروج داده شده به مهاجران یهودی نیز شدیداً کاهش یافت. مهاجران از ۵۱ هزار در سال۱۹۷۹ به ۲۵ هزار در سال ۱۹۸۰ کاهش یافتند ـ بسیاری از روادیدها احتمالاً پیش از تغییر در سیاست شوروی صادر شده بودند. این رقم در سال ۱۹۸۱ رقمی کمتر از ۱۰ هزار، در سال ۱۹۸۲ زیر ۵ هزار و در هر یك از چهارسال بعد کمتر از ۲ هزار بود. یهودیان شوروی مایل به مهاجرت مانند بقیه جنبشهای ناراضیان در داخل اتحاد شوروی در جریان نیمه اول دهه ۱۹۸۰ در پایین‌ترین حد خود از زمان ظهورشان در اواخر دهه ۱۹۶۰ بودند. آنهایی که زندانی نبودند، مدام تحت نظر قرار داشتند.

آندروپوف و فئودورچاك و چبریکوف جانشینانش به عنوان رئیس کاگ‌ب در گزارشهایشان به دفتر سیاسی و کمیته مرکزی درباره موفقیت تلاشهایشان برای مختل کردن فعالیتهای ضد «شوروی» یهودیان به خود می‌بالیدند. در چند مورد کاگ‌ب از احساسات ضدیهود مردم برای ارعاب یهودیان شوروی بهره گرفت. به طور مثال، آندروپوف در مه سال ۱۹۸۱ گزارش داد یك تلاش «ملی گرایان یهودی» برای برگزاری یك گردهمایی در جنگلی در نزدیك مسکو به منظور بزرگداشت قتل عام یهودیان و اعتراض به خودداری از دادن روادید خروج با «مشارکت فعال مردم شوروی» خنثی شد.

دوره آندروپوف به عنوان رهبر شوروی از سال ۱۹۸۲ تا سال ۱۹۸۴ شاهد متشنج‌ترین دوره در روابط شوروی و آمریکا از زمان بحران کوبا در سال ۱۹۶۲ بود. تئوریهای توطئه مرکز درباره همکاری صهیونیست ـ آمریکا برای برانداختن بلوك شوروی انگیزه‌ای اضافی به عملیات کاگ‌ب علیه هدفهای صهیونیست داد. کاگ‌ب در

سال ۱۹۸۲ یك کنفرانس درون سازمانی در سطح عالی در لنینگراد برگزار کرد که «به گرایشهای اصلی فعالیتهای خرابکارانه مراکز صهیونیست در خارج و اقوام یهودی در داخل کشور و مسائل باب روز در ارتباط با کارآیی مؤسسه‌های کاگ‌ب در نبرد با این فعالیتها در شرایط حاضر» اختصاص داشت. این کنفرانس که پس از سرکوب جنبش همبستگی لهستان (که اقلیت رهبران یهودی آن توجه بیش از حد مرکز را به خود جلب کردند) برگزار شد، موافقت کرد که تقریباً هیچ حادثه منفی مهمی بدون مداخله صهیونیستها در کشورهای سوسیالیستی اتفاق نمی‌افتاد. شماری از سخنرانان ادعا کردند رخنه صهیونیستها به رهبران سیاسی بیشتر کشورهای غرب، نفوذ زیادی در سیاستهای غرب به آنها داده بود که از طریق آن به تنش میان شرق و غرب و «گرایشهای خیانتکارانه» در میان یهودیان شوروی دامن می‌زدند. در تابستان سال ۱۹۸۲، احتمالاً در نتیجه این کنفرانس «یك طرح مبسوط چهار ساله برای کار در سالهای ۱۹۸۶ ـ ۱۹۸۲ علیه صهیونیسم» برای نمایندگیها فرستاده، به آنها هشدار داده شد. بلوك شوروی با انواع عملیات خرابکاری سازمان یافته به وسیله صهیونیستهای متحد با اسرائیل و سرویسهای اطلاعاتی امپریالیست، بویژه سیا تمدید می شوند. اینها باید با یك افزایش چشمگیر در جمع آوری اطلاعات درباره «طرحها»، اشکال و شیوه‌های خرابکاری صهیونیست به علاوه یك رشته گسترده از تدابیر ویژه باهدف تضعیف کردن و جدایی افکندن در جنبش صهیونیست مقابله می‌شدند.

ولادیمیر کریچکوف، رئیس FCD در یك بررسی عملیات خارجی در اوایل سال ۱۹۸۴ ادعا کرد در جریان دو سال گذشته، «فعالیت خرابکارانه مهاجران» ملی گرایان و سازمانها و اتحادیه‌های صهیونیستی در خارج یك افزایش بارز را نشان داده است. «طرح کار» FCD برای سال ۱۹۸۴ این برنامه را در رأس فهرست هدفهای ضداطلاعات خود قرار داد: طرحها برای اقدام خرابکارانه یا عملیات مخفی به‌وسیله سرویسهای ویژه دشمن و مراکز انحراف ایدئولوژیکی و ملی گرایان، به ویژه صهیونیستها و دیگر سازمانهای ضدشوروی علیه USSR و دیگر کشورهای جامعه سوسیالیست.

در آغاز عصر گورباچف، هنوز خیلیها در مرکز بودند که عقیده داشتند «مجتمع نظامی ـ صنعتی» آمریکا تحت سلطه گروه فشار یهودی قرار داشت. هواداران تئوریهای

حتی افراطی تر توطئه صهیونیستم شامل ال. بی‌زاموسکی[1] معاون اداره اطلاعات جاسوسی FCD می‌شدند. زاموسکی به‌رغم شهرتش به عنوان یکی از تواناترین نظریه‌پردازهای مرکز اصرار داشت صهیونیسم نه تنها سرمایه مالی یهودیان، بلکه همچنین قدرت فوق‌العاده فراماسیون را که معتقد بود آیین آن ریشه یهودی دارد، در پشت خود داشت. او اصرار داشت این یك «واقعیت» بود که فراماسیون بخش جدانشدنی از توطئه یهودیان به شمار می‌رفت.

میخائیل گورباچف در جریان سالهای اول خدمتش حداقل بعضی از پیش‌داوریهای ضدصهیونیست را که بخشی از قالب ذهنی CPSU را تشکیل می‌داد جذب کرد. این پیش‌داوریها در یك گردهمایی دفتر سیاسی در ۲۹ اوت ۱۹۸۵ که پرونده ناراضی معروف آندری ساخارف و همسر یهودیش المابونر را که هردو ۵ سال پیشتر به گورکی تبعید شده بود مورد بحث قرار داد آشکارا محسوس بود. چبریکوف رئیس کاگ‌ب اعلام کرد (به نادرستی) که بونر «صددرصد روی شوهرش نفوذ دارد و اقدامهای او را دیکته می کند.»

گورباچف به شوخی گفت: «این کاری است که صهیونیسم برای تو انجام می‌دهد.» با این حال، این گورباچف بود که طی ۴ سال بعد، نقش رهبری را در حل مشکل مهاجرت یهودیان شوروی ایفا کرد. گورباچف درك کرد، نه اصلاحات مردم‌سالارانه، نه عادی‌سازی روابط شرق و غرب، تا زمانی که تبعید ساخاروف و تعقیب دیگر ناراضیان ادامه دارد، نمی توانند قابل دوام باشند. اما به علت مخالفت کاگ‌ب و گارد قدیمی در داخل دفتر سیاسی او مجبور شد با احتیاط جلو برود. این مشکل تا دسامبر سال ۱۹۸۶، ۲۱ ماه پس از آنکه او دبیر کل شده بود، زمانی که حدس زد دفتر سیاسی حاضر بود قبول کند ساخاروف و بونر از تبعید داخلی باز گردند، حل نشد. آخرین تلاش برای پایان دادن به تعقیب یهودیانی که قصد مهاجرت داشتند، حتی از مورد ناراضیان غیریهود قوی تر بود. آزادی ناتان شارنسکی‌از گولاك در سال ۱۹۸۶ و عزیمت او به اسرائیل که در آنجا با استقبال یك قهرمان روبه‌رو شد، به هر حال نقطه عطفی در مبارزه

---

1. L. B. Zamoysky

برای مهاجرت یهودیان به شمار می رفت.

در اوت سال ۱۹۸۷، به تقاضای رهبری کا گ ب، دفتر سیاسی با یك برنامه تبلیغاتی با هدف منصرف کردن مهاجران یهودی آینده به اسرائیل، به علاوه تدابیری مانند ایجاد انجمنهای فرهنگی یهودیان که به آنها انگیزه مثبت می‌داد در اتحاد شوروی باقی بمانند موافقت کرد. در این زمان، سیاست خود گورباچف از میان برداشتن موانع موجود برسر راه مهاجرت ناراضیان یهودی در عین حال تشویق هرچه بیشتر بقیه یهودیان شوروی به ماندن تا حد امکان بود. با اینکه او عزیمت حرفه‌ایهای یهودی را به عنوان «فرار مغزها» می‌دید، که خطر آن را داشت پیشرفت پرسترویکا را کُند کند، او از تلاش برای چسبیدن به آنهایی که مصصم به رفتن بودند بروند دست برداشت. از ۸ هزار مهاجر یهودی در سال ۱۹۸۷، ۷۷ درصدشان قبلاً از دادن روادید خروج به آنها جلوگیری شده بود.

انجمنهای فرهنگی یهودی جدید در معرض یك رشته حمله‌های ضدیهودی قرار گرفتند. به طور مثال، در سال ۱۹۸۸ وقتی جودیث لاری، ناراضی یهودی، برای شرکت در جلسه، به یکی از این انجمنها وارد شد، دید در سالن گردهمایی قفل است و دو افسر کا گ ب در آنجا نگهبانی می‌دهند. اطلاعیه‌ای که به در کوبیده شده بود اعلام می کرد: «چرا ما اسلاوهای بزرگ، باهوش، قشنگ ـ فکر می کنیم زندگی کردن با جهودان درمیان ما یك پدیده عادی است؟ چگونه این یهودیان کثیف و متعفن می توانند خود را به یك چنین نام غرور آمیز و شجاعانه‌ای یعنی روس بخوانند.»

در سال ۱۹۸۹، با مبارزه برای منصرف کردن یهودیان از مهاجرت در آشفتگی آشکار، سرانجام دریچه‌های آب بند گشوده شد، آن سال ۷۱ هزار یهودی شوروی را ترك کردند که طی دو سال بعد با ۴۰۰ هزار نفر دیگر دنبال شد. برای گارد قدیمی در کا گ ب تلخی فروپاشی اتحاد شوروی با آنچه آنها به عنوان پیروزی توطئه‌براندازی صهیونیست دیدند، تشدید شد.

۱۳

تروریسم خاورمیانه و فلسطینیها

رسمی را که کاگ‌ب با استفاده از چریکهای ساندینیست علیه هدفهای ایالات متحده در آمریکای مرکزی و شمالی در جریان سالهای آخر دهه ۱۹۶۰ بنا نهاد این مرکز را تشویق کرد از چریکهای فلسطین به عنوان نمایندگانش در خاورمیانه و اروپا استفاده کند. مردی که در درجه اول مسئولیت صدور تروریسم فلسطینی را به اروپا برعهده داشت، دکتر وادی حداد معاون رهبر و رئیس عملیات خارجی جبهه مارکسیست لنینیستی خلق برای آزادی‌فلسطین(PELP) با نام رمز KHUTOR به رهبری دکتر جورج حبش بود. حداد روزی که نیروهای اسرائیل خانه خانواده‌اش را در جلیله ویران کردند سوگند یاد کرد تا آخر عمر اسرائیلیها را دنبال خواهد کرد.

حداد که پس از تحقیر جنگ ۶ روزه متقاعد شده بود حمله به هدفهای نظامی اسرائیل کار بیهوده‌ای است، یك استراتژی جدید هواپیماربایی و حمله به هدفهای «صهیونیسم» در اروپا ابداع کرد که در رأس اخبار صفحه‌های اول روزنامه‌های جهان قرار گرفت و نظر مساعد مرکز را جلب کرد. او اعلام کرد: «کشتن یك یهودی دور از جبهه جنگ بیشتر از کشتن صدها یهودی در صحنه جنگ اثر دارد.» نخستین هواپیماربایی سازمان‌یافته به وسیله حداد در ژوئیه سال ۱۹۶۸ پرواز ۰۰۷ بوئینگ آلمان عازم تل‌آویو بود که دو هواپیماربای PELP نام آن را به «پرواز ۰۰۷ آزادی فلسطین» تغییر دادند و آن را

مجبور کردند در الجزیره به زمین بنشیند. با اینکه اسرائیل علناً اعلام کرده بود هرگز با تروریستها مذاکره نخواهد کرد، حداد مجبورش کرد درست این کار را بکند. و پس از بیش از یك ماه مذاکره، مسافران اسرائیلی هواپیما با ۱۶ فلسطینی در زندانهای اسرائیل مبادله شدند. احتمالاً پس از این هواپیماربایی بود که کاگ‌ب نخستین تماس خود را با حداد گرفت. کاگ‌ب در جریان موج هواپیماربایيها و حملات PELP به هدفهای یهودی در پایتختهای اروپایی طی چند سال بعد تماس خود را با او حفظ کرد.

حداد در سال ۱۹۷۰ به عنوان مأمور NATSIONALIST به وسیله کاگ‌ب استخدام شد. آندروپوف در ماه مه به «برژنف» گزارش داد:

طبیعت روابط ما با «و. حداد» به ما اجازه می‌دهد عملیات خارجی PELP را تا اندازه‌ای کنترل و به شکلی مطلوب به سود اتحاد شوروی روی او نفوذ کنیم تا در عین حال که پنهان کاری توطئه‌آمیز لازم را حفظ می کنیم، تدابیر ویژه خود را به حمایت از منافع‌مان از طریق افراد این سازمان به اجرا در آوریم.

زندگی حرفه‌ای حداد به عنوان یك مأمور کاگ‌ب نزدیك بود تقریباً فقط چند ماه پس از آنکه آغاز شد، پایان یابد. او در شب ۱۱ ژوئیه در آپارتمانش در بیروت با یکی از هواپیماربایان PELP، (لیلا خالد، ۲۴ ساله که قیافه فتوژنیك او توجه رسانه‌ها را جلب کرده و از او مشهورترین چریك زن جهان ساخته بود، قرار ملاقات داشت. آنها در حالی که گرم صحبت بودند ۶ موشك کاتیوشا ساخت شوروی ـ به احتمال قریب به یقین به وسیله موساد از آپارتمان مقابل شلیك شد ـ به آپارتمان او اصابت کرد. حداد و خالد به طرز حیرت‌آوری تنها جراحات کوچك برداشتند.

یکی از دلایل حداد برای اینکه یك مأمور کاگ‌ب شد احتمالاً به دست آوردن سلاحهای شوروی برای PELP بود. با تأیید برژنف یك محموله اولیه مرکب از ۵ موشك پرتاب کننده نارنجك دستی ضدتانك RPG ـ ۷ و بعد با عملیات برنامه‌ریزی شده دقیق VOSTOK (شرق) در ماه ژوئیه یك محموله بزرگ از اسلحه و مهمات در دریای نزدیك عدن، تحت پوشش تاریکی شب به PFLP تحویل گردید. برای اینکه در صورت گیرافتادن سلاحها و مهمات هیچ گونه ردی که به کاگ‌ب منتهی شود به دست نیاید محموله شامل هفت تیرهای آلمان غربی (ده تا با صدا خفه کن) با ۵ هزار فشنگ،

۵۰ مسلسل به غنیمت گرفته شده MG - ZI با ۱۰ هزار گلوله، ۵ تفنگ خودکار استرلینگ ساخت بریتانیا با صدا خفه‌کن و ۳۶ هزار گلوله، ۵۰ تفنگ خودکار آمریکایی AR - 16 با ۳۰ هزار گلوله، ۵۰ مین تله انفجاری ساخته شده از مواد خارجی و ۵ مین«SNOP » که با بی‌سیم فعال می‌شدند که آنها نیز از مواد خارجی ساخته شده بودند. این نوع مینها جزء پیشرفته‌ترین سلاحهای کوچك زرادخانه وسیع شوروی بودند و مانند بعضی از صداخفه‌کن‌ها قبلاً حتی به اعضای پیمان ورشو هم داده نشده بودند.

نخستین استفاده از حداد به عنوان یك نماینده کاگ‌ب در عملیات VINT بود: تلاش برای ربودن معاون ایستگاه سیا در لبنان با نام رمز VIR و«انتقال او به اتحادشوروی» که از سوی برژنف شخصاً تأیید شد. آندروپوف به برژنف اطمینان داد هیچ کس به کاگ‌ب سوءظن نمی‌برد:

با توجه به اینکه سازمانهای چریکی فلسطین اخیراً فعالیتهای خود را در لبنان علیه سرویس اطلاعاتی آمریکا و مأموران آن افزایش داده‌اند، مسئولان لبنان و آمریکاییها ظن خواهند برد چریکهای فلسطینی عملیات VINT را اجرا کرده‌اند. هدف نهایی عملیات، تنها برای «NATSIONALIST» (حداد) در سطح خارجی و افسران کاگ‌ب که مستقیماً در طراحی عملیات مداخله داشتند و آن را اجرا کردند، در سطح شوروی شناخته شده خواهد بود.

با وجود تدارك دقیق عملیات VINT شکست خورد. VIR برنامه روزانه خود را تغییر داد و مردان مسلح حداد نتوانستند او را بربایند. طرح بعدی کاگ‌ب برای کشتن او به وسیله مردان مسلح نیز شکست خورد.

یك رشته عملیات دیگر PELP علیه هدفهای موساد و سیا با موفقیت روبرو شد. در سال ۱۹۷۰ فردی با نام رمز SOLIST که به وسیله نمایندگی کاگ‌ب در بیروت مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت پس از اینکه برادرش در قاهره بازداشت و متهم شد یك مأمور موساد بوده است، ظن برده شد که برای اسرائیل کار می‌کند. SOLIST به وسیله یك جوخه آدم‌ربایی PELP به ریاست احمد یونسی (به نام ابواحمد نیز مشهور بود) رئیس سرویس امنیتی PELP در لبنان ربوده و برای بازجویی به نمایندگی بیروت آورده شد. یونس به زودی پس از آن به یك غیرقانونی سری کاگ‌ب (هر چند نه مانند حداد یك مأمور

کامل استخدام شده) با نام رمز TARSHKH تبدیل شد.

کاگ‌ب در یك رشته آدم‌رباییهای دیگر به‌وسیله یونس شرکت کرد. در اوت سال ۱۹۷۰ سرویس مخفی او، پروفسور هانی کردا یك استاد دانشگاه ایالات‌متحده را که ظاهراً کاگ‌ب معتقد بود ـ و به احتمال قوی به اشتباه ـ یك افسر کاملاً مخفی سیا است که در لبنان علیه هدفهای فلسطین فعالیت می کند ربود. آنها در آپارتمانش در بیروت دفترچه یادداشتی با نام و آدرسهای تماسهایش در کشورهای عربی پیدا کردند. کردا به طور قاچاق از مرز لبنان به پایگاه PELP در اردن برده شد، اما، با اینکه به طرز بی‌رحمانه‌ای مورد بازجویی قرار گرفت، حاضر نشد اعتراف کند و موفق شد خودکشی کند. در ماه اکتبر PELP آردیس درونیان یك روزنامه‌نگار آمریکایی متولد ارمنستان را که ظن می‌رفت با سیا پیوند دارد، در بیروت ربود. با اینکه درونیان که با نام مستعار جان روی کارلسون می نوشت به خاطر حملاتش به هواداران فاشیست در ایالات‌متحده مشهور بود، PELP کار او را هواداری از صهیونیسم و ضداعراب به حساب آورد. PELP در آپارتمانش دو گذرنامه و مقادیر زیادی سند پیدا کرد که به کاگ‌ب تحویل داد. درونیان خوشبخت‌تر از کردا بود. او پس از اینکه چندین روز در یك اردوگاه آوارگان در طرابلس زندانی بود، توانست فرار کند و به سفارت ایالات متحده پناه ببرد.

همکاری کاگ‌ب با حداد حتی بیشتر از یونس بود. حداد برای پنهان کردن تماسهایش با نمایندگی بیروت از همکارانش، منشی‌اش را با اتومبیل به محل ملاقات با یك افسر عملیات کاگ‌ب می‌فرستاد که او نیز او را با اتومبیل به یك مکان که حداد تعیین می کرد، و هرگز محل ملاقات قبلی نبود دنبال می کرد. هدف اصلی این ملاقاتها برای کاگ‌ب تشویق حداد به برعهده گرفتن «اقدامهای ویژه» پیشنهاد یا تأیید شده از سوی کاگ‌ب و جلوگیری از عملیات PELP که ممکن بود مخالف منافع شوروی باشد بود. به همت حداد کاگ‌ب به احتمال قریب به یقین قبلاً از همه حمله‌های تروریستی PELP خبر داشت.

چشمگیرترین عملیات سازمان داده شده به‌وسیله حداد در سال ۱۹۷۰ طرح ربودن تقریباً هم‌زمان ۴ هواپیمای مسافری عازم نیویورك در ۶ سپتامبر و تغییر مسیر آنها به یك پایگاه دورافتاده سابق ARF به نام فرودگاه کوچك اوسون بود. دشوارترین مأموریت

به لیلاخالد ـ که با وجود جراحی پلاستیك برای تغییر چهره‌اش پس از هواپیماربایی قبلی، هنوز فتوژنیك بود ـ و یك نیكاراگوایی آمریكایی به نام پاتریك آرگلو داده شد. این دو به‌عنوان یك زوج تازه ازدواج کرده ظاهر شدند. هواپیمای آنها، یك بوئینگ ۷۰۷ آلمان که از تل آویو می آمد تنها یکی از ۴ هواپیمایی بود که در نتیجه هواپیماربایی‌های قبلی PFLP یك مارشال هوایی مسلح را حمل می کرد. با اینکه خالد و آرگلو موفق شدند تفنگهای سبك و نارنجك خود را به داخل هواپیما قاچاق کنند، هواپیماربایی شکست خورد. آرگلو به وسیله مارشال هوایی کشته شد و خالد که مسافران دیگر مانع شدند نارنجك‌هایش را که در سینه‌بندش پنهان کرده بود بیرون بیاورد، پس از اینکه هواپیما در فرودگاه هیترو فرود اضطراری کرد، بازداشت شد.

اما هواپیماربایان سوار در یك بوئینگ TWA ۷۰۷ و یك DC۸ سوئیس ایر با موفقیت مسیر آنها را به فرودگاه کوچك اوسون تغییر و فوراً نام آن را به فرودگاه انقلاب تغییر دادند. یك بوئینگ ۷۴۷ پان آمریکن که معلوم شد بزرگ تر از آن است که در این فرودگاه کوچك فرود آید به جای آن در قاهره فرود آمد که مسافران و خدمه در آنجا به سرعت تخلیه و هواپیما منفجر شد. هواپیمای پنجم یك VC10 بی او اسی سه روز بعد ربوده و به فرودگاه انقلاب برده شد، تا در آنجا گروگانهای بریتانیایی با خالد مبادله شوند. مسافران در آنجا سرانجام با خالد و چریکهای فلسطینی زندانی در آلمان غربی و سوئیس مبادله شدند و هواپیما به وسیله هواپیماربایان منفجر شد.

اسناد میتروخین نشانه‌ای از اینکه کارشناسان «اقدام‌ویژه» کا گ ب چه توصیه‌هایی در مورد این‌هواپیماربایی‌های PFLP به حداد کردند نمی‌دهد. اما اثبات اینکه آنها در مورد حمله‌های تروریستی به او راهنمایی دادند به‌وسیله پرونده عملیات NASOS تأمین‌شد: حمله به نفتکش اسرائیلی کورال سی در حالی که با پرچم مصلحتی لیبریا نفت خام ایران را به بندر ایلیات حمل می کرد. کا گ ب حداد را در مورد هر دو شیوه‌و محل حمله در تنگه باب المندب نزدیك جزیره مندران راهنمایی کرد. دو چریك PFLP با نام‌های رمز CHUK و GEK کا گ ب، در ساحل یمن جنوبی سوار قایق‌سریع السیر شدند و با استفاده از سه سکوی نارنجك اندازدستی ضد تانك RPG-۷ که سال قبل از کاگ‌ب گرفته‌بودند به نفتکش حمله کردند. طبق گزارش، پس ازعملیات کا گ ب بین

۷ تا ۹ موشك شليك شد كه پنج تای آنها به هدف اصابت كرد. اگرچه كوران سی آتش گرفت، اما غرق نشد. GEK و CHUK به ساحل یمن شمالی گریختند. رئیس FCD فیودر مورتین آن‌قدر از این موفقیت نسبی عملیات NASOS تشویق شد که پس از آن به آندروپوف توصیه کرد کا گ ب «استفاده فعال‌تری از NATSIONALIST و مردان مسلح او برای انجام عملیات تهاجمی مستقیم علیه اسرائیل بکند.» روابط با حداد با آشوب در درون PFLP پیچیده‌شد. حبش در سال ۱۹۷۲ به عنوان رهبر PFLP علناً تروریسم بین‌المللی را محکوم کرد، که موجب دعوای شدید با حداد شد. حداد يك مركز فرماندهی جدید در بغداد تأسیس کرد و یك گروه انشعابی PFLP، به نام گروه‌عملیات ویژه را بنیان نهاد. اما حمایت کا گ ب از حداد ادامه یافت.

مسکو علاقه نسبتاً کمتری به سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO با نام رمز KARUSEL) سازمان فراگیر همه جنبشهای فلسطین که مرکزش تا سال ۱۹۷۰ در اردن بود تا جناح PFLP حداد، از خود نشان داد. یاسر عرفات (ابتدا با نام رمز AREF) در ظاهر يك تكنیسین مصری ناصر را در یك سفر به اتحاد شوروی در سال ۱۹۶۸ همراهی کرده و احتمالاً در نتیجه پشتیبانی ناصر قول سلاح دریافت کرده بود. عرفات برای چند سال بعد، بدون موفقیت چشمگیری به وسیله واسیلی فیودروویچ ساموییلنکو[1]،افسر FCD مورد بهره‌برداری قرار گرفت. اما عرفات نمی‌دانست کا گ ب از سال ۱۹۶۸، یك مأمور بانام رمز GIDAR در دفتر رئیس اطلاعات و مورداعتمادترین مشاورش، هانی‌الحسن داشت.

حسین پادشاه اردن در سپتامبر سال ۱۹۷۰ خشمگین‌از هواپیماربایی اخیر PFLP به یك فرودگاه کوچك اردن‌و ظهور PLO به عنوان یك حکومت تقریباً مستقل در کشور سلطنتی‌اش از ارتش برای بیرون راندن آنها استفاده کرد. هزاران فلسطینی در آنچه به عنوان سپتامبر سیاه‌معروف شد، کشته شدند و یك سازمان شبح گونه چریکی به این نام در درون جنبش فتح عرفات در قلب PLO وقتی دوباره خود را در لبنان سازمان داد، ایجاد شد. از جمله حملاتی که سپتامبر سیاه مرتکب شد، که عرفات با ترفندبازی

---

1. Samoylenk

مسئولیت آن را انکار کرد، حمله به ورزشکاران اسرائیلی در المپیک اوت سال ۱۹۷۲ مونیخ بود که طی آن ۱۱ نفر کشته شدند.

عرفات در سال ۱۹۷۲ نخستین دیدار رسمی خود را در رأس یک هیأت PLO از مسکو به عمل آورد اما نتوانست روی مرکز، که به اطلاعات «جانبدارانه‌ای» که او داد، بی‌اعتماد بود، و او را به حفظ تماس با «رژیمهای مرتجع عرب» علاوه بر بلوک شوروی مشتاق یافت، اثر بگذارد. اگرچه یادداشتهای میتروخین اشاره‌ای نمی‌کند، امامرکز همچنین بدون تردید به خوبی آگاه بود که ادعای عرفات در مورد اینکه در بیت‌المقدس متولد شده بود دروغ بود؛ در حقیقت، او با اینکه والدینش فلسطینی بودند و شدیداً به آرمان فلسطین پایبند بود، در قاهره به دنیا آمده و ۲۸ سال اول زندگی‌اش را در مصر گذرانده بود. مرکز همچنین می‌دانست در جریان جنگ سال ۱۹۵۶ سوئز، زمانی که عرفات ادعا می‌کرد یک افسر ارتش مصر بوده که در پورت سعید می‌جنگید، در حقیقت در یک کنفرانس دانشجویی سازمان یافته به وسیله کمونیستها در چکسلواکی شرکت کرده بود. این واقعیت که عرفات روابط دوستانه‌ای با نیکلای چائوشسکو داشت نیز سوءظن مسکو را به او تقویت کرد. عرفات با چائوشسکو بی‌غل و غش‌تر از کرملین بود. به گفته رئیس اطلاعات خارجی رومانی، ایون پاچه پا[1]، عرفات در جریان دیدار از بخارست در اکتبر سال ۱۹۷۲ ادعا کرد: هانی الحسن که او را همراهی می‌کرد، در پشت حمله «سپتامبر سیاه» به المپیک مونیخ قرار داشت.

دیدار عرفات از بخارست به ایجاد یک پیوند نزدیک میان PLO و سرویس اطلاعات خارجی رومانی منجر شد. احتمالاً در پاسخ به تمایل مرکز به اینکه به وسیله رومانیها به پشت صحنه رانده شود، طی یک قطعنامه در ۷ سپتامبر سال ۱۹۷۳ دفتر سیاسی به کا.گ.ب دستور داد از طریق نمایندگی بیروت ارتباط مخفی خود را با سرویس اطلاعاتی عرفات حفظ کند. حیثیت بین‌المللی عرفات، و از این رو علاقه مسکو در او در سال بعد، پس از اینکه او به عنوان نخستین رئیس یک سازمان غیردولتی دعوت شد در اجلاس عمومی سازمان ملل متحد سخنرانی کند افزایش یافت. عرفات در این اجلاس

1. Ion Pacepa

اعلام کرد «من با یك شاخه زیتون در یك دستم و یك تفنگ رزمنده آزادی در دست دیگرم به این جا آمده‌ام. نگذارید شاخه زیتون از دستم بیفتد.» در جریان دیدار عرفات از مسکو در سال ۱۹۷۴ اعلامیه رسمی PLO را به عنوان «تنها نماینده قانونی مردم عرب فلسطین» به رسمیت شناخت. در جریان این دیدار، ساموئیلنکو، افسر کاگ‌ب که از اواخر دهه ۱۹۶۰ برای دوست شدن با عرفات تلاش کرده بود در مراسم نثار تاج گل در عکس با او دیده می‌شود. مسکو رسماً اعلام کرد به PLO اجازه می‌دهد یك دفتر در مسکو تأسیس کند ـ هر چند دو سال دیگر طول کشید تا اجازه داد این دفتر باز شود. تنها جنبش ملی آزادی‌بخش دیگری که از این منزلت در اتحاد شوروی برخوردار بود جبهه ملی آزادی‌بخش ویتنام بود.

اما، مرکز اعتماد خیلی بیشترش را به حداد نسبت به عرفات برای خود حفظ کرد. سیاست شوروی در کل خود را به طور علنی از تروریسم دور نگاه‌داشت، در حالی که به طور خصوصی به حمایت از حملات فلسطینی‌ها ادامه داد. وقتی آندروپوف برای عملیات حداد تأیید دفتر سیاسی را خواستار شد به طرز گمراه‌کننده‌ای به آنها به عنوان عملیات «ویژه» یا «خرابکاری» اشاره کرد. او گزارش داد: «و. حداد به روشنی از نظر منفی اصولی ما در قبال تروریسم آگاه است و مسائل را در ارتباط با این خط ویژه فعالیت PFLP با ما در میان نمی‌گذارد.» اما هیچ خط منسجمی در آن جا نبود که حملات تروریستی را که رهبری شوروی «در اصول» با آنها مخالف بود و «عملیات خرابکاری» را که مایل بود از آنها حمایت کند جدا سازد. در ۱۱ آوریل سال ۱۹۷۴ آندروپوف به برژنف اطلاع داد حداد «ابزار فنی ویژه» بیشتری برای عملیات آینده‌اش تقاضا کرده بود:

در حال حاضر (بخش حداد) PFLP در تدارك یك رشته عملیات ویژه، از جمله حملات علیه مخازن بزرگ نفت در بخشهای مختلف جهان (عربستان سعودی، خلیج‌فارس، هنگ کنگ و جاهای دیگر)، انهدام نفتکشها و ابر نفتکشها، عملیات علیه نمایندگان آمریکا و اسرائیل در ایران، یونان، اتیوپی و کنیا، حمله به ساختمان مرکز الماس تل آویو، و هدفهای دیگر است.

آندروپوف قول خود را در مورد اینکه کاگ‌ب از طریق حداد «تا اندازه‌ای توانایی کنترل فعالیت بخش عملیات خارجی PFLP و نفوذ گذاشتن روی آن را از

راههای مطلوب اتحاد شوروی برای خود حفظ خواهد کرد، تکرار کرد.» سه روز بعد برژنف، تحویل «ابزار فنی ویژه» را به حداد اجازه داد.

در ژوئن سال ۱۹۷۴ آندروپوف با تدارکات جامع ارسال سلاح برای حداد و آموزش مربیان گروه عملیات ویژه PFLP برای استفاده از مین و تجهیزات خرابکاری موافقت کرد. حداد در ماه سپتامبر از روسیه دیدن کرد و با زن، پسر و دخترش در یک ویلای کاگ‌ب (با نام رمز BARVIKHA-1) اقامت گزید. او در جریان مذاکرات درباره عملیات آینده‌اش موافقت کرد ۲ یا ۳ نفر از مردانش را برای تعقیب فراریان شوروی اختصاص دهد. سلاحهایی که به حداد داده شد شامل هفت‌تیرها و تفنگهای خودکار مجهز به صداخفه‌کن ساخت خارجی همراه با مینهای کنترل با بی‌سیم ساخته شده از مواد خارجی برای پنهان کردن اینکه در شوروی ساخته شده بودند به ارزش ۵۰هزار دلار بود. دیگر محموله‌های سلاح کاگ‌ب برای حداد که به‌وسیله دفتر سیاسی تأیید شدند شامل یک محموله از ۵۳ تفنگ خودکار تولید خارجی، ۵۰ تپانچه (با صداخفه‌کن) و ۳۴ هزار گلوله مهمات در مه سال ۱۹۷۵ می‌شدند. به برژنف اطلاع داده شد حداد تنها غیرروسی بود که منبع سلاحهایی را که به‌عنوان نخستین محموله ۵ سال پیشتر در دریا در نزدیکی عدن تحت پوشش تاریکی به OFLP تحویل شده بود می‌دانست. از دیگر کمکهایی که کاگ‌ب طی سال ۱۹۷۵ به حداد کرد یک کمک نقدی ۳۰ هزار دلاری بود.

کاگ‌ب از طریق نمایندگی‌اش در بیروت همچنین با دو گروه چریکی دیگر که پس از حملات به اسرائیلیها در بهار سال ۱۹۷۴ شهرت یافتند تماس برقرار کرد: جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین (DFLP) به رهبری نایف حواتمه (با نام رمز INZHENER) یک مسیحی ارتدوکس یونانی، و جبهه خلق برای آزادی فلسطین ـ فرماندهی کل (PFLP-GC) یک گروه انشعابی از PFLP به رهبری افسر سابق ارتش سوریه به نام احمدجبریل (با نام رمز MAYOROV). نمایندگی بیروت ترتیب ۲ یا ۳ بار ملاقات با حواتمه را در ماه (چه مدت معلوم نیست) داد و اطلاعات نادرست سرویس A را با هزینه ۷۰۰ پوند لبنانی برای هر صفحه در محله حریت DFLP گذاشت. یادداشتهای میتروخین جزئیات تماسها با جبریل را ندارد.

چشمگیرترین عملیات چریکی اواسط دهه ۱۹۷۰ که بدون تردید کاگ‌ب قبلاً به‌وسیله حداد از آن آگاه شده بود، حمله یك گروه عملیات ویژه PFLP به اجلاس وزیران نفت اوپك در مرکز آن در وین در دسامبر سال ۱۹۷۵ به‌وسیله یك گروه از مردان مسلح فلسطینی و آلمانی به رهبری ایلیچ رامیرز سانچز، مشهور به کارلوس شغال بود. کارلوس پسر یك میلیونر ونزوئلایی بود که نام ۳ پسرش را به احترام رهبر انقلاب اکتبر ولادیمیر، ایلیچ و لنین گذاشته بود. کاگ‌ب ابتدا با کارلوس وقتی به او و برادرش لنین در دانشگاه لومومبا در مسکو برای دانشجویان جهان سوم جایی داده شده بود، آشنا شد. به گفته رهبر کمونیست ونزوئلا، کارلوس توجه چندانی به تحصیلاتش نداشت: «کنترلی روی او نبود. او پول دریافت می کرد، گیتار می‌نواخت و دنبال زنان جوان بود.» منطقی است نتیجه بگیریم که کا گ ب او را شخص مناسب برای به خدمت گرفتن تلقی نمی کرد. او و برادرش در سال ۱۹۷۰ به خاطر «تحریکات ضد شوروی و بی‌انضباطی» از دانشگاه لومومبا اخراج شدند. کارلوس پس از اخراجش به اردن رفت و به PFLP پیوست و بعد به یك آدمکش حرفه‌ای در لندن و پاریس تبدیل شد. با اینکه او ادعا می کرد یك انقلابی مارکسیست است، عشق او به تروریسم در درجه اول از غرور و علاقه‌اش به عنوان «کارلوس بزرگ» ناشی می‌شد. او در یك سخنرانی لذت‌طلبانه اعلام کرد: «انقلاب اوج شادی من است.»

مراحل اولیه حمله کارلوس به مرکز اوپك در وین در دسامبر سال ۱۹۷۵ که به‌طرز بدی از آن محافظت می‌شد به طرز چشمگیری بی‌دردسر گذشت. همه وزیران نفت به گروگان گرفته شدند و دولت اتریش تسلیم خواست کارلوس برای یك هواپیما به منظور خارج کردن آنها از کشور شد. حداد به کارلوس دستور داده بود با گروگانها دور جهان پرواز کند، بیشتر وزیران نفت را یك به یك در پایتخت‌هایشان در ازای اعلام حمایت از آرمان فلسطین آزاد سازد، اما همچنین گفته بود وزیران عربستان سعودی و ایران باید به‌عنوان «جنایتکار» اعدام شوند. ولی کارلوس هیچ یك از آنها را نکشت و هر دو را در ازای پول هنگفتی آزاد کرد. حداد عصبانی به کارلوس گفت از دستورات سرپیچی کرده بود و او را از گروه عملیاتی خود اخراج کرد.

طی دو سال بعد، حداد دو شکست تحقیرآمیز تحمل کرد. در ژوئیه سال

۱۹۷۶ افراد گروه عملیات ویژه PFLP یك ایرباس ارفرانس را با ۱۰۰ اسرائیلی سوار آن ربودند و به فرودگاه انتبه در اوگاندا بردند. اما گروگانها در یك حمله جسورانه کماندویی اسرائیل آزاد و هواپیماربایان کشته شدند. در اکتبر سال ۱۹۷۷ یك بوئینگ ۷۳۷ لوفت‌هانزا به موگادیشو ربوده شد و ۶۸ مسافر آن به گروگان گرفته شدند. با اینکه خلبان به وسیله رهبر روانی هواپیماربایان در یك توقف کوتاه در یمن جنوبی کشته شد، هواپیما در موگادیشو به وسیله کماندوهای آلمان غربی مورد حمله قرار گرفت و بقیه گروگانها آزاد شدند.

با وجود این شکستها، حداد در تماس نزدیك با کاگ‌ب باقی ماند. و در سال ۱۹۷۶، ۱۰ تن از افراد او برای گذراندن یك دوره آموزشی ۳ ماهه در مؤسسه پرچم سرخ FCD (بعداً به نام موسسه آندروپوف مشهور شد) که شامل آموزش در زمینه اطلاعات، ضد اطلاعات، بازجویی و خرابکاری می‌شد به شوروی فرستاده شدند. دوره‌های دیگری نیز در سالهای ۷۸ـ۱۹۷۷ برگزار شد.

حداد در مارس سال ۱۹۷۷ برای گفتگو با رئیس اداره «وظایف ویژه» FCD ولادیمیر گریگوریویچ کراسوفسکی، و معاونش آ. اف خلی ستوف[1] از مسکو دیدار کرد. کمکی که به حداد داده شد شامل ۱۰ هزار دلار و ۱۰ هفت‌تیر والتر مجهز به صداخفه کن بود. حداد موافقت کرد به عنوان واسطه برای ایجاد تماس با نماینده موقت IRA در الجزایر، با نام رمز IGROK (قمارباز) که گمان می‌رفت اطلاعات مفیدی درباره عملیات اطلاعاتی بریتانیا داشته باشد، عمل کند.

از سال ۱۹۷۴ کاگ‌ب یك مأمور دوم نیز در درون PFLP به نام احمد محمود سامان (با نام رمز VASIT) یك عرب متولد سال ۱۹۳۵ بیت‌المقدس داشت.

یادداشت‌های کوتاه میتروخین درباره پرونده سامان می‌گوید اطلاعاتی درباره عملیات PFLP در اختیار کاگ‌ب گذاشت اما وارد جزئیات نمی‌شود.

مرکز در سال ۱۹۷۸ هر دو مأمور خود را در درون PFLP از دست داد. حداد در حالی که در آلمان شرقی اقامت داشت بر اثر خونریزی مغزی درگذشت. پرونده او

---

1. A.F.Khlystov

در کاگ‌ب نشان می‌دهد به رغم اختلافهای اولیه‌شان، جورج حبش رهبر PFLP در سخنرانی احساساتی مراسم تشییع جنازه حداد در بغداد اعلام کرد: «بگذارید دشمنان ما بدانند او نمرده است. بلکه زنده است. در قلبهای ما جای دارد و نامش در اختیار ما است. او به صورتی اصیل با مردم ما و انقلاب ما هم پیمان است.» سامان طبق یادداشت میتروخین در پرونده‌اش «به‌وسیله PFLP در نتیجه اختلاف داخلی (احتمالاً پس از مرگ حداد) و فعالیتهای سرویس ویژه سوریه تصفیه شد.» نمایندگی بیروت همچنین احمد یونس رئیس سرویس امنیتی PFLP در لبنان و احتمالاً مهم‌ترین تماس مورد اعتماد خود را در درون آن از دست داد. یونس در سال ۱۹۷۸ به وسیله دادگاه PFLP در مورد قتل یکی از همکارانشان و تلاش برای قتل یکی دیگر مقصر شناخته و اعدام شد.

آخرین یادداشت وارد شده در پرونده حداد که توجه میتروخین را جلب کرد مربوط به تصمیم مرکز با ایجاد تماس با جانشین وی بود. اما میتروخین مدرکی پیدا نکرد که نشان دهد کاگ ب هرگز دوباره با هیچ یك از افراد مهم فلسطینی ارتباطی به نزدیکی پیوندهایی که با حداد داشت برقرار کرده باشد. کارلوس که به وسیله حداد از گروه عملیات ویژه PFLP اخراج شده بود. از مرگ حداد به عنوان فرصتی برای ایجاد گروه تروریستی خود، سازمان مبارزه مسلحانه عرب، مرکب از شبه نظامیان سوریه، لبنان، آلمان غربی و سوئیس و تعقیب چیزی که در طلبش بود یعنی عنوان بزرگ‌ترین تروریست انقلابی جهان و ستاره بین‌المللی شدن استفاده کرد. او یك گذرنامه دیپلماتیك از رژیم مارکسیست، لنینیست جمهوری دموکراتیك یمن (جنوبی) به نام احمد علی‌فراز به دست آورد که محل تولد او را عدن نشان می‌داد و با ادعای دروغی اینکه یك افسر کاملاً آموزش دیده کاگ ب درمأموریتی با تأیید مرکز است بر اعتبارش پیش مقامهای مسئول یمن افزود. کارلوس طبق پرونده‌اش در کاگ ب درفوریه سال ۱۹۷۵ همچنین شروع به تماس با تشکیلات امنیتی PLO کرد. او در جریان بقیه سال برای برقراری تماس با مؤسسه‌های اطلاعاتی محلی، یك دیدار غیر عادی از بلوك شوروی به عمل آورد که از برلین شرقی آغاز شد. هر چند به کارلوس اجازه داده شد پایگاههایی در برلین شرقی و بوداپست تأسیس کند، اما کاگ ب فاصله‌اش را با او حفظ

کرد. وقتی اریخ میلکه وزیر مشاور در امور امنیتی آلمان شرقی ادعاهای کارلوس را در مورد اینکه برای کاگ‌ب کار می‌کرد که به وسیله همتای یمن جنوبی‌اش به او گزارش شده بود، به مسکو منتقل کرد، یك انکار رسمی از میخائیل آندره یوویچ یوساتوف[1] معاون FCD و یاکوف پروکوفیوویچ مدیانیك[2] رئیس آن موقع اداره آفریقا دریافت داشت. کارلوس سرانجام برای میزبانان بلوك شوروی یك دردسر شد. به گفته مارکوس «میشا» وولف رئیس HVA شاخه اطلاعات خارجی استاسی «کارلوس یك ماجراجوی غیر قابل کنترل شلوغ بود. او شبها را با هفت تیر آویزان از کمربندش در میان دختران در میخانه‌ها می گذراند و مانند ماهی مشروب می‌نوشید.» او سرانجام در سال ۱۹۸۵ از پایگاههایش در برلین شرقی‌و بوداپست اخراج شد و به دمشق در سوریه، استوارترین متحد عربش نقل مکان کرد.

مسکو همچنین درباره همدستی با رهبر لیبی، سرهنگ معمر قذافی، احتمالاً فعال‌ترین پر وبال دهنده گروههای تروریستی از PFLP گرفته تا IRA با احتیاط عمل کرد. در سال ۱۹۷۹ در پی استقرار یك افسر رابط FCD در سفارت طرابلس یك موافقت‌نامه اطلاعاتی و امنیتی‌میان شوروی و لیبی امضا شده بود. کاگ ب افسران اطلاعاتی لیبی را در مسکو تعلیم می‌داد، درباره امنیت و نظارت داخلی لیبی توصیه می‌کرد و اطلاعاتی در زمینه فعالیتهای ایالات متحد در شرق مدیترانه در اختیار لیبی می گذارد. لیبی هم در مقابل، اطلاعاتی درباره مصر، شمال آفریقا و اسرائیل به مسکو می‌داد، به علاوه به کاگ ب در هدف قرار دادن هیأتهای دیپلماتیك غربی در طرابلس کمك می کرد. اما با نگرانی فزاینده مسکو از شهرت قذافی به عنوان پدرخوانده تروریسم بین‌المللی‌این همکاری به تدریج کاهش یافت.

نخستین دیدار قذافی از مسکو در سال ۱۹۸۱ شهرت او را بدتر کرد. حالت متظاهر و یونیفورمهای عجیب و غریب وی در مرکز به عنوان تلاشی از جانب او برای مقایسه مردانگی خود با فرتوتی آشکار برژنف تلقی شد. الکساندر بووین مفسر ارشد سیاسی ایزوستیا در یك جلسه توجیهی برای دیپلماتهای شوروی و افسران

---

1. Andreyevich Usatov

2. Yakov Prokofyevich Medyanic

کاگ ب در لندن در سال ۱۹۸۴ قذافی را به عنوان «یك جنایتکارو فاشیست» محکوم کرد.

مرکز به نظر می آید از اوایل دهه ۱۹۸۰، امیدهایی را که یك دهه قبل به همکاری با PFLP و گروههای منشعب از آن بسته بود کنار گذاشت. اما تماسهایش با PLO (به ویژه گروه حاکم فتح عرفات) تا اندازه‌ای بهبود یافته بود. ابو اياد (با نام رمز KOCHUBEY) عضو کمیته مرکزی فتح و رئیس سرویس اطلاعاتی عرفات در ژوئن سال ۱۹۷۸ برای مذاکره با کاگ ب و اداره بین‌الملل لز مسکو دیدار کرد. ابو اياد از رفتار بی‌پرده و نا معقول لو الکساندرویچ بوسین[1]، افسر تحت پوشش دیپلماتیك کاگ ب در نمایندگی بیروت که مسئول تماس با PLO و دیگر گروههای فلسطینی بود، شکایت کرد.

بر خلاف انتظار، مرکز با فرا خواندن بوسین و جایگزین کردن با نیکلای آفاناسیوویچ کوزنتسف که در اولین ملاقاتش با عرفات خود را یك مأمور کاگ ب معرفی کرد به داشتن روابط بهتر تمایل نشان داد.

مسکو از تلاشهای فزاینده عرفات برای کسب اعتبار بین‌المللی استقبال کرد. او در سال ۱۹۷۹ به اجلاس سوسیالیست بین‌الملل در وین دعوت شد و یك تهاجم دیپلماتیك اروپایی موفق را آغاز کرد. کشورهای جامعه اروپا، اگرچه نه ایالات متحده، در سال ۱۹۸۰ موافقت کردند PLO باید در مذاکرات صلح خاورمیانه شرکت کند و لرد کارینگتون وزیر خارجه بریتانیا اعلام کرد: «PLO به معنای دقیق کلمه یك سازمان تروریستی نیست.» موفقیت عرفات در شکاف انداختن میان ایالات متحده و متحدان اروپایی اش علاقه مرکز را به او بیشتر کرد.

به‌هر حال دوره‌های آموزشی که مسکو برای PLO فراهم کرد دلخوریهایی در دو طرف به وجود آورد. یك گزارش درباره یك دوره آموزشی در سال ۱۹۸۱ برای ۱۹۴ افسر ۱۰ جناح مختلف PLO کمبودهایی جدی را در هر دو شیوه آموزش شوروی و کیفیت کار بسیاری از اعضای PLO نشان می‌دهد. به گفته فرمانده PLO سرهنگ رشاد احمد «شرکت کنندگان در این دوره به درستی جنبه‌های سیاسی اعزام هیأتهای نظامی

---

1. Lev Alekseyevich Bausin

به خارج را درك نكردند. در نتیجه، رده‌های بالای این هیأتها، یعنی شرکت کننده‌ها در دوره‌های افسری گردان، با استفاده از انواع بهانه‌های غیر منطقی از تحصیل خودداری و تقاضا کردند که باز گردند.» احمد گزارش داد او مجبور شده بود ۱۳ افسر را به خاطر جرمهایی مانند الکلیسم، رد پول جعلی و انحراف جنسی اخراج کند. او ادعا کرد اگر ضوابط را به‌طور جدی اجرا کرده بود مجبور می‌شد بیش از نیمی از افسران را به خانه باز گرداند. احمد تقاضا کرد برای دوره‌های آموزشی آینده در اتحاد شوروی سربازان بهتری فرستاده شوند. آلمان شرقی آموزش نظامی اضافی در استفاده از مواد منفجره، مینها و سلاحهای گرم با صدا خفه کن برای PLO فراهم ساخت.

برژنف در سال ۱۹۸۱ سرانجام PLO را از نظر دیپلماتیك به رسمیت شناخت. اما محدودیت حمایت شوروی سال بعد وقتی اسرائیل در تلاش برای نابود کردن PLO به‌عنوان یك نیروی مؤثر و ایجاد یك نظم جدید سیاسی به رهبری متحدان مسیحی مارونی‌اش به لبنان حمله کرد به روشنی خود را نشان داد. مسکو گله کرد؛ ابوایاد با «کلمات زیبا» امانه کمك عملی واکنش نشان داد. در مراحل اولیه حمله اسرائیل، سفارت شوروی و نمایندگی بیروت هیچ کدام قادر به کار نبودند.

به گفته مارکوس وولف: با بیروت از هم پاشیده، یك فاصله زمانی بود که در جریان آن مسکو تماس خود را با سفارت و افسران کاگ‌ب در پایتخت لبنان از دست داد. افسران ما تنها کسانی بودند که می‌توانستند با رهبران PLO تماس برقرار و به عنوان نماینده‌های مسکو عمل کنند. مردان ما دستور داشتند اخبار واکنش PLO را به ما منتقل کنند. آنها خطر کردند. جان خود را در میان تیراندازیها و بمب گذاریها به خطر انداختند تا با شریکان فلسطینی خود ملاقات کنند.

این جنگ هیچ برنده آشکاری نداشت. پس از ۷۵ روز جنگ وحشیانه PLO مجبور شد لبنان را ترك و یك پایگاه جدید در تونس در حاشیه جهان عرب ایجاد کند. اما اسرائیل نیز نتوانست به هدفش که ایجاد یك نظم جدید هوادار اسرائیل در لبنان بود دست یابد. و زمانی که نیروهایش در تابستان سال ۱۹۸۳ عقب نشستند، جنگ دولت اسرائیل را تضعیف کرده، مردمش را دچار شکاف ساخته، و موقعیت بین‌المللی‌اش را پایین آورده بود. کمیسیون رسمی اسرائیل نتیجه گیری کرد اسرائیل مسئول غیر مستقیم کشتار

فلسطینیان به وسیله شبه نظامیان مسیحی در اردوگاههای آوارگان صبرا و شتیلا در لبنان بوده است. این جنگ نه تنها مشکل فلسطینیها را آن طور که اسرائیل می خواست در حاشیه قرار نداد، بلکه توجه بین المللی را نیاز به پیدا کردن یك راه حل برای آن جلب کرد.

اما پیدا کردن یك راه حل در میان اولویتهای شوروی در مرتبه پایین قرار داشت. دشواریهای مسکو در رفتار با PLO با دشمنی خونی که در سال ۱۹۸۳ میان متحد اصلی خاورمیانه‌ای اش، اسد و عرفات بروز کرد دو چندان شد. اسد، عرفات را از دمشق اخراج، از یك شورش مسلحانه ناموفق در داخل فتح علیه رهبریش پشتیبانی و از عملیات قتل دستیارانش به وسیله دشمن سوگند خورده فلسطینی او، ابونضال یك تروریست متلون که معمولاً از عرفات به نام «پسر یهودا» یاد می کرد، حمایت کرد. عرفات، جان به در برده بزرگ، موقعیت خود را به عنوان رهبر PLO حفظ کرد، اما نتوانست اعتماد مسکو را دوباره به دست آورد و اعتبارش از نظر مسکو، مانند بسیاری از دیپلماتهای غربی، با یك مانور مرموز بی‌وقفه میان جناحهای مختلف در درون PLO تضعیف شد. در جریان باقیمانده عصر شوروی، مسکو تنها به‌طور جنبی در جستجو برای یك راه حل فلسطینی شرکت داشت. با اینکه عرفات سرانجام موفق شد در سال ۱۹۸۸ یك دعوت‌نامه برای دیدار از مسکو به دست آورد، گورباچف اکراه داشت او را به حضور بپذیرد و از مشاوران خود پرسید «چه دلیلی برای دیدار من با او وجود دارد؟» او وقتی متقاعد شد با یك ملاقات موافقت کند، رك و پوست کنده به عرفات گفت: اختلاف اعراب و اسرائیل دیگر با رقابت شوروی و آمریکا ارتباطی ندارد و این مناقشه مسلحانه خسارت وحشتناکی به آرمان فلسطینی‌ها می‌زند. اعلامیه‌ای که در پایان این دیدار منتشر شد، هیچ اشاره‌ای به تأسیس یك کشور فلسطینی نکرد.

آناتولی چرنایف دستیار گورباچف نوشت: این مذاکرات واقعاً هیچ نتیجه‌ای نداشت... فقط فرصتی به عرفات داد تا خیلی شق ورق راه برود.

۱۴

آسیا

مقدمه

از هر نظر که بگوئید بزرگ‌ترین پیشروی کمونیسم در جریان جنگ سرد در آسیا بود که پرجمعیت‌ترین کشور جهان، چین، همسایه‌اش کره شمالی، همه هندوچین سابق فرانسه (ویتنام شمالی و جنوبی، لائوس و کامبوج) و افغانستان را فتح کرد. اما، عجیب است، این ناحیه مرکزی کمونیسم آسیا بود که از اوایل دهه ۱۹۶۰ به بعد به صورت سخت‌ترین هدف عملیات اطلاعات خارجی شوروی در آمد. مائوتسه‌تونگ و کیم‌ایل سونگ کشورهای بی‌رحم خود را به جوامعی که همه فکر و ذکرشان امنیت بود، تبدیل کردند که کاگ‌ب فعالیت در آنها را، همان‌طور که مؤسسه‌های اطلاعاتی غرب در اتحاد شوروی استالین تجربه کرده بودند، دشوار یافت. حتی استالین «بدگمان بیمار» (همان‌طور که خروشچف به درستی نام او را گذاشته بود) به نظر نمی‌آید هرگز تصور می‌کرد که مائو و کیم یك روز رهبری مسکو را بر جهان کمونیسم رد کنند. وقتی مائو در اواخر سال ۱۹۴۹ پس از اعلام جمهوری خلق چین (PRC) از مسکو دیدار کرد، به خاطر ارائه یك مدح احترام‌آمیز در جشنهای ۷۵ سال تولد استالین در بلشوی با استقبال و کف‌زدنهای گرم روبه‌رو شد. کیم ایل سونگ با اینکه برای حمله به کره‌جنوبی تاب نداشت، حمله خود را تا زمانی که استالین اجازه نداد، آغاز نکرد. استالین اجازه داد

جنگ کره در ژوئن ۱۹۵۰ آغاز شود تا اندازه زیادی چون درباره سیاست ایالات متحده بد قضاوت کرده بود. اطلاعات رسیده از ایالات متحده، در پی ناکامیش در مداخله برای جلوگیری از پیروزی کمونیسم در چین نشان داد؛ او معتقد بود «روحیه حاکم مخالف مداخله در کره بود.» این نتیجه‌گیری اشتباه به نظر می‌رسد بر پایه برداشت غلط از یك سند شورای امنیت ملی ایالات متحده (احتمالاً به‌وسیله دونالد مك‌لین مأمور کاگ‌ب تحویل شد) که خاك اصلی آسیا را از محیط دفاعی آمریکا کنار گذاشته بود استوار بود. استالین با داشتن این برداشت غلط از سیاست ایالات متحده حاضر شد برای اولین بار به کیم اجازه دهد به جنوب حمله کند.

اختلاف چین - شوروی در اوایل دهه ۱۹۶۰ پایان تلخی بود بر احترام از جانب PRC که استالین حق مسلم خود می‌دانست. نخستین حمله علنی به مسکو به‌وسیله رئیس کهنه‌کار سرویس امنیتی مائو، کنگ‌شنگ[1] صورت گرفت که تصفیه‌های بی‌رحمانه او در جریان گام بزرگ به جلو مائو تا اندازه زیادی از روشهایی که او در مسکو در جریان ترور بزرگ یاد گرفته بود الگو پذیرفته بود. در طرف شوروی نیز، اختلاف ایدئولوژیکی با چین با انزجار شخصی از مائو -«سکاندار بزرگ»- و نفرت کلی‌تر از مردم چین به عنوان یك کل تشدید شد. خروشچف، طبق گزارشها، اندکی پیش از سرنگونیش در سال ۱۹۶۴ به یك هیأت رومانیایی گفت «مائو بیمار و دیوانه است. او باید به یك آسایشگاه منتقل شود و غیره.» یك ارزیابی از شخصیت ملی چینیها که مرکز ۱۲ سال بعد میان نمایندگیهای کاگ‌ب پخش کرد ادعا کرد چینیها «به خاطر بدجنسی‌شان معروف بودند.»

آنچه بیشتر از همه کرملین و مرکز را خشمگین کرد، وقاحت پکن در معرفی خود به عنوان یك پایتخت رقیب کمونیسم جهانی بود که سعی داشت دیگر احزاب کمونیست را در وفاداری به حق‌شان به اتحاد شوروی اغفال کند. مسکو گناه اقدامهای وحشتناك رژیم پل‌پوت را (که ترجیح داد روی جزئیات آن انگشت نگذارد) ناشی از تصرف حزب کمونیست کامبوج به‌وسیله یك «دار و دسته ضدمردمی هوادار پکن»

---

1. Kang Sheng

دانست. تصمیم بزرگ‌ترین حزب کمونیسم غیرحاکم آسیا در ژاپن به جانبداری از PRC، کاگ‌ب را از یك ثروت بزرگ اطلاعاتی که قبلاً در اختیار داشت محروم و آن را به یك هدف دشمن تبدیل کرد.

حزب کمونیست ژاپن شکایت کرد؛ جناح اقلیت هوادار مسکو اش از سوی جاسوسان و خبرچینهای شوروی کمك می‌شد. مرکز آن‌قدر از شمار عکسهای مائو در نمایش عمومی در بعضی پایتختهای آفریقایی ناراحت شد که تدابیر ویژه‌ای را مانند چسباندن عکسهای از شکل انداخته شده سکاندار بزرگ با شعارهای دیواری خصمانه در برازاویل دستور داد.

از نظر بیشتر ناظران غربی، کم‌دردسرترین روابط اتحاد شوروی با رژیمهای کمونیست آسیایی ظاهراً با جمهوری دمکراتیك ویتنام (شمالی) بود. مسکو علاوه بر تأمین اکثریت سلاحهای هانوی در جریان جنگ ویتنام در ستایش عمومی از مقاومت شجاعانه این کشور در برابر امپریالیسم آمریکایی و حمایت از چریکهای ویت کنگ در جنوب بسیار دست و دلباز بود: «میهن‌پرستان ویتنام جنوبی با حمایت جمهوری دمکراتیك ویتنام با چنان قدرتی به رژیم ژنرالها، دیوانسالاران و زمین‌داران سایگون حمله کردند که با وجود مداخله شدید قدرتمندترین امپراتوری جهان در جنگ نمی‌تواند نجات یابد.»

جنگ ویتنام، حتی بیش از تلاشهای آمریکا برای سرنگون کردن فیدل کاسترو، بیشتر جهان سوم به علاوه آنچه مسکو «نیروهای مترقی در همه کشورها» از جمله ایالات متحده می‌خواند، در مخالفت علنی با امپریالیسم آمریکا متحد کرد. رؤسای جمهوری کندی و جانسون این اشتباه را کردند که محرك اصلی جنگ ویتنام را کمتر در هانوی دیدند تا مسکو. تئوریهای توطئه جانسون در استفاده مسکو از این جنگ حتی به سنای ایالات متحده نیز گسترش یافت. او به صورت خنده‌داری ادعا کرد سناتورها ویلیام فولبرایت و واین مورس، دو مخالف برجسته سیاست ویتنام او مسلماً تحت کنترل سفارت مسکو ـ که بدون تردید منظورش نمایندگی واشنگتن کاگ‌ب بود ـ قرار داشتند.

در حقیقت هوشی مینه قویاً ملی‌گرا (که نامش گلبانگ تظاهرات ضدآمریکایی در اطراف جهان بود) و رژیم ویتنام شمالی مصمم بودند از سوی نه مسکو نه پکن برایشان

تعیین تکلیف شود. سرویس اطلاعاتی ویتنام شمالی به‌رغم حمایت ظاهری از همکاری برادرانه با متحد شوروی‌اش، به نوعی فاصله خود را با کا گ ب حفظ کرد؛ همان‌طور که ولادیمیر سمی چاستنی رئیس کا گ ب در اواسط دهه ۱۹۶۰ هرگز از چند فرصتی که برای سؤال از اسیران جنگی آمریکا به افسرانش داده شد، راضی نبود. در چندین مورد بازجوییها درست زمانی که به نظر می‌رسید دارند به نتایج مفیدی می‌رسند متوقف شدند. سمی چاستنی همچنین از اکراه ویتنام شمالیها از دادن اجازه به کارشناسان تسلیحاتی شوروی برای دسترسی پیدا کردن به فناوری سلاحهای به غنیمت گرفته شده از آمریکاییها خسته شد. او چند بار «مسأله حساس» دسترسی به اسیران و سلاحهای آمریکایی را وقتی وزیر کشور ویتنام شمالی (که مسئول اطلاعات نیز بود) برای دیدن دخترش که در مسکو تحصیل می کرد به شوروی آمد پیش کشید. تنها پاسخ هانوی یك جفت یادگار جنگ، یکی از آنها یك شانه ساخته شده از یك قطعه بمب‌افکن سرنگون شده آمریکایی بود.

کرملین به شدت از نداشتن نفوذ روی سیاست ویتنام شمالی آگاه بود. یك روزنامه‌نگار ایزوستیا در هانوی در سال ۱۹۶۸ گزارشی درباره صحبتی با یك روزنامه‌نگار ویتنامی برای کمیته مرکزی CPSU فرستاد، که به مسخره از او پرسیده بود: می‌دانی سهم اتحاد شوروی از کل کمك دریافتی به‌وسیله ویتنام و سهم نفوذ شوروی در آنجا (اگر دومی بتواند به درصد اندازه گیری شود) چقدر است؟ این ارقام به ترتیب ۸۰ـ۷۵ درصد (برای اولی) و ۸ ـ ۴ درصد (برای دومی) هستند. خبرنگار ایزوستیا فکر کرد رقم اول احتمالاً ۲۰ـ۱۵ درصد بالاست. اما برآورد مربوط به نفوذ شوروی در ویتنام شمالی تقریباً درست بود. نمایندگی کا گ ب علاوه بر اجرای روابط برادرانه در هانوی، تقریباً همان عملیات خصمانه‌ای را که در یك پایتخت غربی انجام می‌داد در آنجا نیز اعمال می کرد. این سازمان در سال ۱۹۷۵، یك شبکه را مرکب از ۲۵ مأمور و ۶۰ رابط مخفی که وظیفه داشتند اطلاعات درباره تأسیسات نظامی، اوضاع داخلی و مرز با چین جمع آوری کنند، اداره می کرد. نمایندگی کا گ ب در هانوی مانند پایتختهای غربی دارای یك ایستگاه رادیویی IMPULS بود که رفت‌وآمد افراد امنیتی ویتنام و سیستمهای نظارت آنها را زیر نظر داشت تا مطمئن شود آنها در تماسهای کا گ ب یا شبکه مأموران آن مداخله نمی کنند.

هانوی با وجود اینکه خیلی کمتر از پکن و پیونگ یانگ حالت خصمانه داشت، به هر حال یك محیط عملیاتی دشوار بود. ISAYEYEV بلندپایه‌ترین منبع ویتنامی که میتروخین معرفی کرده است، یك افسر ارشد اطلاعاتی که احتمالاً در حالی که در مسکو مستقر بود، استخدام شده بود، اطلاعات محرمانه را درباره همکاران اطلاعاتی‌اش در ازای پول تحویل می‌داد اما از بیم بازداشت از هرگونه تماس با هانوی خودداری می‌کرد.

از جمله موفقیتهای اطلاعاتی آسیایی که مرکز خیلی به آن می‌بالید، در هند، دومین کشور پرجمعیت و بزرگ‌ترین مردم‌سالاری جهان بود. این خیلی عجیب بود که کاگ‌ب باید هند مردم‌سالار را یك محیط بسیار دمسازتر از چین کمونیست، کره‌شمالی و ویتنام می‌یافت. اولگا کالوجین[1] که در سال ۱۹۷۳ به جوان‌ترین ژنرال در FCD تبدیل شد، هند را به عنوان یك هدف حیثیتی و «الگوی نفوذ کاگ‌ب به یك حکومت جهان سوم» به یاد دارد. باز بودن مردم‌سالاری هند همراه با رگه فساد که در رسانه‌ها و نظام سیاسی آن جاری بود فرصتهای زیادی برای دستگاه اطلاعاتی شوروی به وجود آورد. علاوه‌بر آنچه کالوجین دهها منبع در درون دولت هند خواند ـ در اطلاعات، ضداطلاعات، وزارتخانه‌های دفاع و خارجه و پلیس ـ نفوذهای موفق به سفارتهای هند (عیناً در عملیات علیه ژاپن، پاکستان و دیگر کشورهای آسیا تکرار شد) به رمزگشایی از احتمالاً مقدار بسیار زیادی ـ هرچند هنوز غیرقابل اندازه‌گیری ـ ترافیك دیپلماتیك هند کمك کرد.

رهبری شوروی داشتن یك روابط ویژه با هند را ستون سیاست جنوب آسیای خود تلقی می‌کرد. نگرانی فزاینده در مسکو و دهلی نو از تهدید چین اهمیت ویژه‌ای به این روابط داد. گرومیکو و پونوماروف به طور مشترك اعلام کردند: اتحاد شوروی و هند به کنار هم با قدمهای تند در مبارزه برای تنش‌زدایی، صلح و امنیت جهان پیش می‌روند... هند همیشه به کمك شوروی در صحنه بین‌المللی برای محافظت از حقوق خود در برابر نقشه‌های استعماری اتکا کرده است.

هدف اولیه تدابیر ویژه کاگ‌ب در هند تشویق حمایت این کشور از روابط ویژه و تقویت سوءظن به ایالات متحده بود. به گفته لئونارد شبارشین که در اواسط دهه ۱۹۷۰

---

1. Oleg Kalugin

در نمایندگی دهلی‌نو خدمت می‌کرد، دست سیا را می‌شد در مطالبی که در بعضی روزنامه‌های هند چاپ می‌شدند ردیابی کرد. ما البته، معامله به مثل می‌کردیم... (سیا) مانند ما با سعی و کوشش و نه همیشه موفق، کاری را که باید می‌کرد انجام می‌داد. آنها ابزار سیاستهای دولت خود بودند، ما سیاست کشور خود را اجرا می‌کردیم. هر دو طرف حق داشتند این کار را بکنند.

با اینکه کاگ‌ب تمایل داشت درباره موفقیت تدابیر ویژه‌اش مبالغه کند، اما به نظر می‌رسد تدابیر ویژه آنها نسبت به تدابیر ویژه سیا در سطح گسترده‌تری بودند. در اوایل دهه ۱۹۸۰، حدود ۱۵۰۰ جامعه دوستی هند و شوروی در مقایسه با تنها دو جامعه دوستی هند و آمریکا وجود داشت. رهبری شوروی به نظر می‌رسید از این موفقیتهای به‌ظاهر چشمگیر، اما در واقع نسبتاً توخالی نتیجه‌گیریهای غلطی کرد. فرهنگ پرطرفدار آمریکا برای تأمین برتری خود روی فرهنگ بلوك شوروی نیازی به جوامع دوستی نداشت. هیچ نمایش شبانه فیلم یارانه‌ای در یك جامعه دوستی هند و شوروی نمی‌توانست امید داشته باشد با جاذبه هالیوود یا بالیوود رقابت کند. همین‌طور، معدود دانشجویان هندی، به‌رغم مخالفت گسترده‌شان با سیاست خارجی ایالت متحده بیشتر مایل بودند بورسیه از دانشگاههای بلوك شوروی ببرند تا ایالات متحده.

در هند، مانند جاهای دیگر در جهان سوم، هدف تدابیر ویژه کاگ‌ب تا اندازه‌ای مصرف داخلی شوروی بود ـ دادن یك فکر مبالغه‌آمیز از احترام بین‌المللی که USSR از آن برخوردار بود به مردم، به‌ویژه رهبران شوروی. نمایندگی دهلی‌نو زحمت زیادی کشید تا یك حس مبالغه‌آمیز از محبوبیت شوروی در هند به رهبران شوروی بدهد. شبارشین به یاد می‌آورد پیش از سفر رسمی برژنف به هند در سال ۱۹۷۳:

نمایندگی همراه با سفارت، نمایندگان (خبرگزاری) نووستی و اتحادیه جوامع دوستی شوروی گامهایی برای ایجاد یك فضای عمومی مناسب در کشور بلافاصله پیش و در جریان دیدار، و جلوگیری از رویدادهای خصمانه احتمالی مخالفان و متحدان مخفی دشمن اصلی قدیمی برداشتند.

ما تماس گسترده‌ای در درون احزاب سیاسی، میان روزنامه‌نگاران و سازمانهای عمومی داشتیم. همه با شور و حرارت به این بازی آورده شدند.

اولویتی که به عملیات کاگ‌ب در هند داده شده بود در ترقی بعدی بعضی از افسران برجسته نمایندگی دهلی‌نو نشان داده شده است. شبارشین یك دهه پس از آنکه هندرا ترك کرد، رئیس FCD شد.

ولادیمیر تروبنیکوف[1] که او نیز در دهه ۱۹۷۰ در دهلی‌نو خدمت می‌کرد، ادامه داد تا به ریاست سرویس اطلاعات خارجی روسیه پس از شوروی، SVR، با ارتباط مستقیم با رئیس جمهوری یلتسین انتخاب شد. او بعداً همچنین به یکی از افراد مورد اعتماد رئیس‌جمهوری پوتین تبدیل شد و به ترتیب به عنوان معاون وزارت خارجه و از اوت سال ۲۰۰۴ به عنوان سفیر روسیه در دهلی‌نو خدمت کرد. بازگشت تروبنیکوف به هند به‌وسیله مفسران مطبوعات روسیه به علاقه متقابل روسیه و هند «به ارتقاء شراکت استراتژیکشان» نسبت داده شد.

اولویت اول کاگ‌ب در درون مناطق مسلمان آسیا پیش از جنگ افغانستان زیرنظر داشتن میزان وفاداری جمهوریهای شوروی با جمعیت بیشتر مسلمان به مسکو بود. از جنگ جهانی دوم به بعد پایه و بنیاد سیاست شوروی در قبال مردم مسلمان، مانند کلیسای ارتدوکس روسیه ایجاد یك سلسله مراتب مذهبی خدمتگزاری بود اما به‌رغم رخنه گسترده کاگ‌ب و نفوذش روی سلسله مراتب رسمی اسلام شوروی، بخش بزرگ‌تر زندگی مسلمانان در خارج از کنترل مرکز باقی ماند. و اسلام همچنین کم‌تر از مسیحیت و آئین یهود به روحانیت رسمی وابسته بود. هر مسلمانی که می‌توانست قرآن بخواند و از شعایر اسلامی پیروی کند، قادر بود آئینهایی مانند ازدواج و به خاکسپاری را اجرا کند. نقش شوروی در جمهوریهای مسلمان یك نقش به ظاهر سیاسی درست بود که برروی این واقعیت که مردمی که خیلی بیشتر از مسکو به مکه نگاه می‌کردند، تحت حکومت یك طبقه نخبه فاسد سیاسی که مارکسیست لنینیستشان اغلب اندکی بیش از یك چیز ظاهری بود زندگی می‌کردند، سرپوش می‌گذاشت. حتی مراکز محلی کاگ‌ب به درجات مختلف به فساد آلوده بودند. جنگ در افغانستان، علاوه بر اینکه افکار عمومی مسلمانان جهان را به درجات مختلف علیه اتحادشوروی شوراند، همچنین اعتماد مسکو

---

1. Trubnikov

را به وفاداری اتباع مسلمان خود تضعیف کرد. مطبوعات آسیای میانه از تبلیغ روی به اصطلاح دوستی میان مسلمانان شوروی و «برادران بزرگ‌تر» روسشان به تأکید بر توانایی «برادر بزرگ‌تر» در از بین بردن «خائنان» و حفظ نظم و قانون روی آوردند.

تصمیم حمله به افغانستان در دسامبر سال ۱۹۷۹ برای تضمین بقای رژیم کمونیست آن در اصل به‌وسیله کمیسیون چهارنفره افغانستان ـ آندروپوف، گرومیکو، پونوماروف و وزیر دفاع مارشال یوستینف ـ که موافقت برژنف بیمار را در یك ملاقات خصوصی در دفتر کرملین به‌دست آورد، گرفته شد. اما نفوذ گرومیکو روی این تصمیم آشکارا کمتر از آندروپوف و یوستینف بود. نیروهای ویژه کاگ‌ب نقش مهم‌تری نسبت به هر مناقشه دیگر در این حمله ایفا کردند و مأموریت قتل رئیس جمهوری ظاهراً خائن افغانستان، حفیظ‌الله امین به آنها سپرده شد. یك افسر ارشد کاگ‌ب به یاد دارد توهم کرملین این بود که «یك موفقیت بزرگ (در افغانستان) کارآیی (شوروی) را نشان می‌داد و به جهان ثابت می‌کرد کمونیسم نظام سیاسی برتر بود. اما، این توهم بیشتر از آندروپوف نشأت گرفت تا برژنف.»

ظهور آندروپوف به عنوان بانفوذترین عضو دفتر سیاسی با انتخاب او به عنوان رهبر حزب در سال ۱۹۸۲ پس از مرگ برژنف نشان داده شد. اما در آن زمان، افغانستان، به گفته یك ژنرال کاگ‌ب به «ویتنام ما» تبدیل شده بود: «ما در جنگی گیر کرده‌ایم که نه می‌توانیم پیروز شویم نه می‌توانیم آن را رها کنیم». در پایان، همان‌طور که گورباچف متوجه شد کنار کشیدن تنها راه‌حل بود. اما در حالی که شکست ایالات متحده در ویتنام تنها به از دست رفتن موقت اعتمادبه‌نفس آمریکاییها منجر شد، جنگ افغانستان به تضعیف پایه‌های نظام شوروی کمك کرد. خیلی از شهروندان شوروی عادت کردند از افغانستان به عنوان «اف ـ گاونی ـ ستان» (گهستان) یاد کنند. اما این جنگ با اینکه یك فاجعه بود، یك بار دیگر نقش مرکزی کاگ‌ب را در سیاست جهان سوم شوروی نشان داد. درست همان‌طور که شور و علاقه کاگ‌ب یك نسل زودتر به فیدل کاسترو و به شروع سیاست دورنگر شوروی در جهان سوم کمك کرده بود، مداخله نظامی مصیبت‌بار شوروی در افغانستان، که رهبری کاگ‌ب بیشترین مسئولیت را در آن برعهده داشت، آن را به پایان آورد.

۱۵

جمهوری خلق چین

از «دوستی ابدی» تا «دشمنی ابدی»

همکاری میان دستگاه اطلاعاتی شوروی و حزب کمونیست چین (CCP) به دهه ۱۹۲۰ برمی‌گردد. یك حمله پلیس به کنسولگری شوروی در پکن در سال ۱۹۲۷ کوهی از اسناد درباره جاسوسی شوروی در چین، مداخله CCP و دستورات مسکو به آن را در مورد اینکه «از هیچ اقدامی حتی از غارت و کشتار» وقتی درگیری میان غربیها و مردم محلی روی می‌دهد فروگذار نکنند، کشف کرد. بازداشت جاکوف رودنیك[1] (با نام مستعار هیلرنولنز[2]) نماینده کومینترن در شانگهای در سال ۱۹۳۱، به تصرف پرونده‌های بسیار دیگری درباره عملیات سرویس اطلاعاتی شوروی و حزب زیرزمینی کمونیست منجر شد. یك گزارش اطلاعاتی بریتانیا نتیجه‌گیری کرد، این پرونده‌ها «یك فرصت بی‌همتا را برای نگاهی از درون، و یك مدرك مستند قابل اعتماد درباره کار غیرقانونی یك سازمان بسیار توسعه یافته کمونیست فراهم آوردند.» درمیان اسنادی که خیلی جلب توجه کرد، شمار زیادی نامه از «کمونیست معروف آنامی نگوین آی کواك[3]» بود که بعداً به نام هوشی‌مین مشهور شد. اما «مهم‌ترین» سند از دیدگاه دستگاه

1. Jakov Rodnik
2. Hilair Noulens
3. Nguyen Ai Quac

اطلاعاتی بریتانیا، یك گزارش CCP درباره قتل اعضای خانواده کوشون چانگ[1] یك به اصطلاح خائن کمونیست به دستور نخست‌وزیر آینده مائو تسه تونگ (چوئن لای) بود.
کانگ‌شنگ مسئول امنیت مائو در سال ۱۹۳۳ به‌عنوان معاون هیأت چین در کمینترن وارد مسکو شد و ۴ سال بعد را در حال یادگیری کارهای NKVD در بدترین دوره بدگمانی این سازمان گذراند. کانگ ثابت کرد شاگرد مستعدی بود. او در جریان ترور بزرگ، اداره‌ای برای از بین بردن ضدانقلابیون بنیان نهاد و جامعه مهاجر چین کمونیست را با تعصبی نمونه در بیشتر جنایات خیالی‌اش تصفیه کرد. او در اواخر سال ۱۹۳۷ با یك هواپیمای شوروی به پایگاهی وارد شد که مائو پس از راهپیمایی بزرگ در یان‌آن ایجاد کرده بود، جایی که شکار مخالفان را که از مسکو آغاز کرده بود ادامه داد و شروع به تأسیس گولاگ چینی «لائو گای» (یك علامت اختصاری برای «لودینگ گای‌زائور» اصلاحات از طریق کار) کرد. او برای زیردستانش به «کانگ محترم» تبدیل شد؛ اما برای بقیه «بریای چین» بود. کانگ با وجود اینکه در هنر سنتی چین یك خبره به‌شمار می‌رفت و یك خطاط ماهر و تردست بود، در شرارت شخصی، لذت بردن سادیستی از نظارت بر شکنجه به اصطلاح ضدانقلابیون حتی بریا را پشت‌سر گذاشت. کانگ علاوه بر کمك به مائو در صیقل دادن اشعار و نثر خود، در جمع‌آوری آثار هنر شهوانی‌اش نیز او را یاری داد.

نیکلای لیونف بعداً ادعا کرد اطلاعات شوروی در جریان دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ «یك شبکه بسیار گسترده و موثق اطلاعاتی در خاك چین ایجاد کرده بود.» اما در تابستان سال ۱۹۴۹، در آستانه پیروزی نیروهای مائو بر ملی گرایان کومینگ تانگ، به رهبری چیان کایشك، یك نماینده بلندپایه CCP در مسکو شکایت کرد، احتمالاً با مقداری مبالغه، که بخش بزرگی از این شبکه به وسیله چیانگ و آمریکاییها مورد نفوذ قرار گرفته بود. استالین حداقل به‌علت اعتیادش به تئوری توطئه این شکایت را جدی گرفت. او اعلام کرد: اوضاع ایجاب می کند ما تلاشهای نهادهای اطلاعاتی‌مان را یکپارچه سازیم و ما آماده‌ایم این کار را فوراً آغاز کنیم... بیایید به‌عنوان یك جبهه واحد عمل کنیم، به دستور

---

1. Ku Shun Chang

استالین، نام همه کسانی که در شبکه اطلاعات شوروی در چین بودند به رهبری CCP داده شد. همزمان CCP نیز خواستار آن شد همه چینیهایی که برای اطلاعات شوروی کار کرده بودند باید خود را به حزب معرفی کنند.

یوری تاواروسکی، یك چین شناس برجسته در اداره بین‌المللی کمیته مرکزی CPSU بعداً روابط چین و شوروی‌را در نسل بعد از تأسیس جمهوری خلق چین (PRC) در اکتبر سال ۱۹۴۹ به‌عنوان روابطی تقسیم شده به دو مرحله به‌شدت متضاد توصیف کرد: یك دهه «دوستی ابدی» میان دو بزرگ‌ترین کشور سوسیالیست جهان، که از اوایل دهه ۱۹۶۰ با عصر «دشمنی ابدی» دنبال شد. در بیشتر دهه دوران «دوستی ابدی» همکاری نزدیکی میان اطلاعات شوروی و چین وجود داشت. به دستور خروشچف، کاگ‌ب به دادن جزئیات شبکه اطلاعاتی چینی خود به متحدان چینی‌اش ادامه داد و تا سال ۱۹۵۷، به یك عده از غیرقانونیهای کاگ‌ب با اصلیت قومی چینی، مغولی، ترك و کره‌ای پیش از آنکه به نخستین مأموریتهای خارجی خود فرستاده شوند، اکثراً با همکاری وزارت امنیت عمومی چین هویتهای ساختگی‌در PRC داده شد. اما دیدار خروشچف از پکن در سال ۱۹۵۸، شاهد یك سردی ملموس در «دوستی‌ابدی» بود. مائو اگرچه تا اندازه‌ای حاضر بود در برابر استالین سر تمکین فرود آرد، اما از خروشچف که تجربه انقلابی‌اش را پایین‌تر از خود می‌دانست ترسی نداشت. همان‌طور که میزبانان چینی‌اش بدون تردید آگاه بودند، خروشچف یك غیرشناگر بود و در جریان یك «مراسم عکس گرفتن» در استخر شنای مائو از خود یك مسخره ساخت. از همه مهم‌تر، پیشنهادهای خروشچف برای یك ناوگان مشترك روسی-چینی تحت فرماندهی یك دریاسالار روس و پستهای استراق سمع روسیه در خاك چین با خشم رد شد. رئیس آینده کاگ‌ب، یوری آندروپوف، که در آن زمان مسئول روابط با احزاب کمونیست خارجی بود بعداً به چینیها شکایت کرد. آنها به خروشچف در جریان دیدارش هشدار نداده بودند که تصمیم گرفته بودند دو جزیره نزدیك ساحل را در تنگه تایوان که هنوز در تملك چیان کایشك بود به‌مجرد عزیمتش از پکن گلوله‌باران کنند.

در اواخر دهه ۱۹۶۰، کانگ‌شنگ که در اوایل این دهه، ظاهراً به‌علت بیماری روانی موقتاً غیبت کرده بود، به‌عنوان یك مشاور نزدیك (و دلال محبت دختران نوجوان

برای مائو) دوباره ظهور کرد. تصفیه «تجدیدنظر طلبهای راست» در جریان گام بزرگ به‌جلو که در سال ۱۹۵۸ آغاز شد، خیلی از کارهای وحشتناك ترور بزرگ را که کانگ دودهه پیش‌تر در مسکو با شور و حرارت در آنها شرکت کرده بود، تقلید کرد.

به گفته پزشك مائو، کار کانگ شنگ عزل و نابود کردن اعضای هم قطار حزبش بود، و ادامه «تحقیقات» او در اوایل دهه ۱۹۶۰ شالوده حملات انقلاب فرهنگی را در آینده بنا نهاد. بین سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۶۲، احتمالاً تا ۱۰ میلیون «مرتجع ایدئولوژیکی» واقعی و تصوری در لائوگای زندانی شدند؛ میلیونها شهروند چینی نیز در نتیجه یك قحطی مردند.

کانگ اولین نفری بود که دعوای چین ـ شوروی را علنی کرد. او در کنفرانس پیمان ورشو در فوریه سال ۱۹۶۰ سخنرانی ایراد کرد، سیاست شوروی را مورد حمله قرارداد و بعد مشاجره‌ای داغ با خروشچف داشت. خروشچف سر کانگ فریاد زد: «تو صلاحیت آن را نداری که با من بحث کنی، من دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی هستم... »کانگ با یك روسی غلط به تندی پاسخ داد: «اعتبارنامه‌های تو کم‌مایه‌تر از من است.» به گفته یکی از شرکت‌کننده‌های شوروی، «کانگ می‌توانست با نگاهش سر جا میخکوبتان کند.» همه از او می‌ترسیدند. در شوروی ما او را با بریا مقایسه می‌کردیم. شما از اولین نگاه می‌توانستید متوجه شوید او مرد بسیار شریر و بی‌رحمی است. اگرچه سخنرانی کانگ در مسکو چاپ نشد، اما در پکن به‌طور کامل انتشار یافت. در ماه آوریل یك رشته مقالات در روزنامه مردم و پرچم سرخ چین به مناسبت نودمین سالگرد تولد لنین در عمل مسکو را به تجدیدنظر طلبی، تضعیف و خیانت به تعلیمات لنین متهم کرد. خروشچف در ماه ژوئن با محکوم کردن مائو به‌عنوان «یك چپگرای افراطی، یك جزم‌گرای تندرو و یك تجدیدنظر طلب چپ» به این حملات پاسخ گفت.

یك ماه بعد، همه کارشناسان شوروی از چین بیرون کشیده شدند. ظرف چند سال بعد خیلی از کارشناسان چین در کاگ‌ب و وزارت خارجه شوروی از ترس آنکه مبادا ادامه شهرتشان به‌عنوان چین شناس به سابقه شغلی‌شان صدمه بزند، سعی کردند خود را به پست‌های دیگر منتقل کنند. اما مسکو هنوز امیدوار بود نگذارد دعوای با پکن به یك

شقاق مهم که جهان کمونیست را تقسیم می کرد، منجر شود. در جریان سالهای اول دهه ۱۹۶۰ USSR و PRC معمولاً خود را به حمله به یکدیگر از طریق نوچه‌ها محدود کردند. درحالی که مسکو تندروهای آلبانی را محکوم می کرد، پکن تجدیدنظر طلبهای یوگسلاوی را مورد حمله قرار می‌داد. مسکو با پیشنهاد یك ملاقات میان نماینده‌های ارشد حزبی دو کشور در ژوئیه سال ۱۹۶۳ در یك تلاش نهایی سعی کرد برروی شکاف میان چین و شوروی سرپوش بگذارد. هیأت CCP، به ریاست رهبر آینده تنگ شیائوپینگ علاقه‌ای به دستیابی به یك راه‌حل نشان نداد. تندترین حملات به رهبری شوروی یك بار دیگر از سوی کانگ شنگ صورت گرفت که دفاع پرشوری از استالین در برابر «دشنامها و ناسزاهایی» که ادعا کرد خروشچف با استفاده از آنها خاطره وی را خدشه‌دار کرده بود به‌عمل آورد.

آیا این می تواند واقعیت داشته باشد که CPSU، که برای مدتی طولانی عشق و احترام مردم انقلابی همه جهان را جلب کرده بود «یك راهزن» را برای چند دهه به‌عنوان رهبر بزرگ خود داشته است؟ از آنچه شما گفته‌اید چنین برمی آید که صفوف جنبش کمونیست بین‌المللی که سال به سال رشد کرد و قوی تر شد، تحت رهبری یك کثافت قرار داشته است.

کانگ بعد به خود جرأت داد چیزی را بگوید که شاید هیچ اجلاس کمونیستهای بلندپایه پس از «سخنرانی مخفی» خروشچف در سال ۱۹۵۶ نشنیده بود با صدای بلند گفته شود. او با نقل‌قول از بعضی تمجیدهای بی‌شمار خروشچف از استالین به‌عنوان «یك نابغه بسیار بزرگ، معلم، رهبر بزرگ بشریت» خروشچف را به ریشخند گرفت، و شرکت فعال خروشچف را (در کنار کانگ) در تلاش در جریان ترور بزرگ «برای محو کردن همه لاشه تروتسکیستهای راستگرا از روی زمین» یادآور شد. اثر سخنرانی غیرعادی کانگ روی شنونده‌های شوك شده شورویش با این واقعیت که او آن را با دندانهای به‌طرز وحشتناکی قفل شده ایراد کرد، دوچندان شد.

شکست تلخ مذاکرات مسکو در تابستان سال ۱۹۶۳ با خشن‌ترین بحثها در تاریخ جنبش کمونیست بین‌الملل دنبال شد. در آوریل سال ۱۹۶۴ یك مقام بلندپایه شوروی حتی پکن را به یك تلاش نژادپرستانه برای برانگیختن نژادهای زرد و سیاه «علیه

سفیدها» متهم کرد - یك سیاستی که او ادعا کرد «هیچ تفاوتی با نازیسم» نداشت. PRC همچنین به فروش موادمخدر برای تأمین هزینه گام بزرگ به‌جلو متهم شد. تندی حملات شوروی عصبانیت شدید مسکو را از شقاقی که میان چین و شوروی پیش آمده بود نشان داد. اتحاد شوروی برای تقریباً نیم سده پس از انقلاب بلشویکی توانسته بود به‌وفاداری بدون قیدوشرط دیگر احزاب کمونیست در اطراف جهان متکی باشد. این کشور اکنون از سوی حکام کمونیست پرجمعیت‌ترین کشور جهان به الحاد متهم شده بود. وحشت مسکو با تهاجم جذاب پکن در جهان سوم تشدید شد. PRCدر آسیا پیوندهای نزدیکی با پاکستان، برمه‌واندونزی ایجاد کرد. پکن در طول سال ۱۹۶۴ با ۱۴ کشور آفریقایی که همه‌شان از شناسایی رژیم ملی گرای چین در تایوان که PRC رویش ادعا داشت سرباز زدند، روابط دیپلماتیك برقرار کرد. مرکز از گزارش‌های مربوط به اینکه عکسهای رهبران بلوك شوروی در بعضی از این کشورها با تصاویر عظیم مائو جایگزین شده یا تحت‌الشعاع قرار گرفته بودند خشمگین شد و خواستار آن شد سابقه اینکه کی و کجا چنین تصاویری ظاهر شدند، نگهداری شود. مارکوس وولف رئیس باسابقه HVA آلمان شرقی شکایت کرد به تقاضای کاگ‌ب مجبور شد به «کار بیهوده» شمردن تصاویر سکاندار بزرگ در معرض نمایش در هریك از کشورهای آفریقایی که سرویس او فعالیت می کرد دست بزند. آزمایش موفقیت آمیز نخستین بمب اتمی چین در سال ۱۹۶۴ هم حیثیت بین‌المللی اش را در جهان سوم تقویت کرد و هم تهدید چین را علیه شوروی افزایش داد.

به محض اینکه «دوستی ابدی» جایش را به «دشمنی ابدی» داد، به نمایندگیهای مرکز در بسیاری از بخشهای جهان گفته شد به خط ك (ك برای کینای، واژه روسی چین) به‌عنوان یك اولویت عملیاتی مهم، تنها بعد از عملیات علیه «دشمن اصلی» نگاه شود. اما داخل خود چین، تصمیم قبلی استالین مبنی برفاش کردن هویت همه شبکه اطلاعات شوروی برای رهبری CCP جمع آوری اطلاعات کاگ‌ب را فلج کرده بود. در سرتاسر باقیمانده عصر شوروی مرکز با آنچه نیکلای لیونف «یك شکاف پرنشدنی در منابع اطلاعاتی ما در چین» خواند، تنها ماند. بیشتر مأموران سابق چینی کاگ‌ب که نامشان به وزارت امنیت کشور داده شده بود اعدام شدند یا گذاشتند در لائوگای بپوسند. این واقعیت

که وزارت امنیت عمومی پکن نامهای واقعی غیرقانونیها را که در جریان سالهای دهه ۱۹۵۰ در PRC به آنها هویت چینی داده شده بود می‌دانست استفاده از آنها را علیه هدفهای چینی غیرممکن ساخت. در نتیجه بیشتر عملیات خط ك در خارج از PRC صورت گرفت. اما مقامهای چینی مستقر در خارج، دستور صریح داشتند تنها به‌صورت گروههای دونفری یا بیشتر بیرون بروند. در نتیجه، یك افسر بازنشسته اطلاعات غربی به یاد می‌آورد «شما هرگز نمی‌توانستید یکی از آنها را تنها ملاقات کنید.» از این‌رو، خط ك بیشتر وقت خود را در تلاش برای استخدام شهروندان غیرچینی با دسترسی به مقامهای PRC صرف کرد. از جمله مأموران برجسته این خط در دهه ۱۹۶۰ از بازرگان فنلاندی هاری ایلماری‌هارتویگ[1] (با نام رمز UNTO) می‌توان نام برد که عضو کمیته جامعه دوستی فنلاند ـ چین بود و مرتب با سفیر چین و دیگر دیپلماتهای PRC جلسه داشت. ملاقاتهای میان کمیته جامعه دوستی فنلاند ـ چین و دیپلماتهای PRC در آپارتمان هارتویگ صورت می‌گرفت که بدون اطلاع او با قرار دادن یك وسیله شنود در بوفه‌اش به وسیله کاگ‌ب استراق سمع می‌شد.

گزیده‌ای از صحبتهای حداقل یکی از این جلسات با شرکت سفیر چین که در آن روابط چین ـ شوروی و سیاست PRC را در قبال اسکاندیناوی و یوگسلاوی مورد بحث قرار گرفت برای دفتر سیاسی فرستاده شد. این واقعیت که به اطلاعات به دست آمده از طریق هارتویگ اینچنین اهمیت داده می‌شد، به رغم این حقیقت که هیچ سند محرمانه‌ای میان آنها وجود نداشت، مدرك دیگری دال بر ضعف کلی کاگ‌ب در جمع‌آوری اطلاعات در باره PRC بود.

انقلاب فرهنگی (رسماً یك انقلاب کامل برای ایجاد یك فرهنگ طبقه کارگر) که در سال ۱۹۶۶ به‌وسیله مائو به اجرا گذاشته شد، چین را از هر مکان دیگری در روی کره‌زمین برای عملیات کاگ‌ب دشوارتر و خطرناك‌تر ساخت. مائو در یك تلاش فوق‌العاده برای ساخت دوباره جامعه چین بر پایه یك الگوی انقلابی آرمانی یك ترور عمومی را آغاز کرد. از میلیونها گارد سرخ جوان متعصب خواسته شد گرایشهای تجدید

1. Harri Ilmary Hartvig

نظر طلبانه و بورژوازی را در هر جا که دیدند ریشه کن سازند ـ و آنها این گرایش‌ها را تقریباً در همه جا یافتند. مقامهای کهنه کار کمونیست و روشنفکران با کلاههای احمقها، با خشونت، محبوس و به نمایش گذاشته شدند و در بعضی موارد مجبور به خودکشی شدند. رهبری اتحاد شوروی به‌عنوان «بزرگ ترین خیانتکاران و مرتدهای تاریخ» محکوم شدند. مانند دوره ترور بزرگ استالینیستی ۳۰ سال پیش‌تر، بیشتر این دشمنان خلق که به‌وسیله گاردهای سرخ نقاب از چهره‌شان برداشته شد و مورد تعقیب قرار گرفتند، تنها جنایاتی خیالی مرتکب شده بودند، و مانند روسیه استالین، این خونریزی با یك شکل مشمئز کننده پرستش امپراتور همراه بود. مائو به‌عنوان «سکاندار بزرگ»، «سرخ‌ترین خورشید سرخ در قلوب ما» مورد ستایش قرار گرفت. هر روز با یك «رقص وفاداری» آغاز می‌شد: «شما یك دستتان را روی سرتان و بعد روی قلب‌تان می گذاشتید و یكَ رقص جیگ می کردید ـ تا نشان دهید قلب و ذهن‌تان پر از عشق بی‌انتها برای رئیس مائو است.» جناحهای رقیب در ایجاد وحشت در میان دشمنان خیالی سکاندار بزرگ از هم پیشی گرفتند. و ادعا کردند مائوئیست‌تر از دیگران هستند.

استخدام مأمور در چین در جریان انقلاب فرهنگی، همان‌طور که سمی چاستنی رئیس کا‌گ‌ب بعداً اعتراف کرد «یك کار غیر ممکن بود». در پکن، «هر یك از ما از دیپلماتها گرفته تا راننده‌ها مانند یك کلاغ زال در چشم بودیم.»

یك دستور عمل الکساندر شاخاروفسکی رئیس FCD در سپتامبر سال ۱۹۶۷ توجه داد: نمایندگی پکن مجبور شده بود تحت شرایط محاصره کار کند. تماس شوروی با مقامهای چینی در کم‌ترین حد بود و از نزدیك زیر نظر قرار داشت. جنون ترس از جاسوس و بیگانه هراسی گاردهای سرخ حتی قدم زدن را در اطراف پکن برای دیپلماتها دشوار ساخته بود. صاحبان کتابهای خارجی مجبور بودند در سرافکندگی در خیابانها روی زانوهای خود بخزند، کسانی که در حال شنیدن برنامه‌های رادیوهای خارج گیر می‌افتادند به زندان فرستاده می‌شدند. همان‌طور که یك گزارش رسمی چین بعداً اعتراف کرد «توانایی صحبت کردن به یك زبان خارجی یا سفری در گذشته به یك کشور خارجی به مدرکی از اینکه آن شخص یك مأمور مخفی آن کشور بود، تبدیل شد.» جاده منتهی به سفارت محاصره شده شوروی نامش به «گذر

ضد تجدید نظر طلبها» تغییر کرد. خانواده‌های دیپلماتهای شوروی و افسران کاگ‌ب وقتی در سال ۱۹۶۷ فرودگاه پکن را به قصد مسکو ترک می کردند مورد خشونت قرار گرفتند.

بهترین گزارشهای دست اول که در جریان انقلاب فرهنگی از پکن به دست مرکز رسید از افسران مغول یا آسیای مرکزی تبار کاگ‌ب بود که می توانستند به‌عنوان شهروندان چینی در تاریکی در صندوقهای عقب اتومبیلهای دیپلماتیك از محوطه سفارت شوروی بگذرند و به‌طور قاچاق از آنجا خارج شوند. آنها وقتی فرصت لازم پیش می آمد، بدون آنکه دیده شوند با جمعیت عظیم قاطی می‌شدند، دور شهر یا زنجیره کاغذی شعارها می گشتند، پوسترهای دیواری روز را (که برای خارجیان ممنوع اعلام شده بودند) می‌خواندند، در گردهماییهای سیاسی شرکت می کردند و «چند روزنامه» با خبرهایی از اطراف چین می‌خریدند. آنها در اواخر سال ۱۹۶۷ اولین پوسترهای دیواری را که در آنها رئیس کشور لیوشائوکی به‌عنوان فرد شماره یك حکومت که راه سرمایه‌داری را در پیش گرفته و تقبیح شده بود، دیدند. پس از اینکه لیو در سال بعد زندانی شد، بیش از ۲۲ هزار نفر به‌عنوان به اصطلاح هوادار او بازداشت شدند. حتی یك جمع کننده کود انسانی که عکسش در حالی که لیو در یك کنفرانس کارگران نمونه به او تبریك می گفت گرفته شده بود، با یك شعار نوشته بر گردنش در خیابانها راه برده شد و مورد ایذا و اذیت قرار گرفت تا اینکه عقلش را از دست داد. گاردهای سرخ که بر این اصل عمل می کردند که فرزندان انقلابیون قهرمان هستند و فرزندان مرتجعان یك کثافت، یکی از فرزندان لیو را با خواباندن در مسیر یك قطار در حال حرکت کشتند. لیو خود در حالی که به‌طور بی‌رحمانه‌ای مورد بدرفتاری قرار گرفته بود در سال ۱۹۶۹ از سینه پهلو و دیابت که مداوای پزشکی را بابت آن از او دریغ کرده بودند، عریان در کف یك زندان در گذشت.

اما تنگ شیائوپینگ دبیر کل حزب و شخص شماره دو حکومت که راه سرمایه‌داری را در پیش گرفته، برکنار و به یك اردوگاه کارهای دستی فرستاده شده بود. ـ احتمالاً به دستور شخص مائوـ اجازه داده شد، زنده بماند. گاردهای سرخ انتقامش را از پسر بزرگ او، یك دانشجوی پزشکی با بیرون انداختن او از پنجره طبقه دوم دانشگاه پکن

گرفتند. هیچ یك از دوستان دانشجویش جرأت نکردند به کمکش بیایند و هیچ پزشکی حاضر نشد او را عمل کند. او از کمر به پایین فلج شد. مرکز که با یك رشته گزارشهای بی‌وقفه از آشوب و اقدامهای قساوت آمیز تغذیه می‌شد، انقلاب فرهنگی را نه به‌عنوان یك آشوب در زندگی یك حکومت یك حزبی بلکه یك سقوط صرفاً چینی به وحشی گری شرقی تعبیر کرد. با وجود اینکه شاید ۳۰ میلیون چینی در جریان انقلاب فرهنگی مورد تعقیب قرار گرفتند، شمار کشته‌شده‌ها (حدود یك میلیون) کمتر از قربانیان ترور بزرگ استالینی بود.

طرح FCD برای عملیات اطلاعاتی در PRC و هنگ کنگ در سالهای ۶۷ـ۱۹۶۶ که در آوریل سال ۱۹۶۶ به وسیله سمی چاستنی، به‌عنوان رئیس کاگ‌ب تأیید شد، هیچ اشاره‌ای به کار مأیوس کننده استخدام مأموران در بیشتر سرزمین اصلی چین نکرد. و به جای آن بیشتر توجهش را به استفاده از غیرقانونیها و رخنه مأموران به مرزهای شمالی چین با اتحاد شوروی و جمهوری خلق مغولستان تحت سیطره شوروی معطوف داشت. طرحهایی برای ایجاد یك نمایندگی غیرقانونی در هنگ کنگ و سفرهای کوتاه مدت غیرقانونیها به PRC (بعضی از آنها با همکاری مؤسسه اطلاعات مغولستان) ریخته شد، اما معلوم شد برنامه ایجاد یك نمایندگی غیرقانونی کاگ‌ب در PRC نمی‌توانست فراتر از یك مرحله مقدماتی برود. بلندپروازانه‌ترین بخش طرح سالهای ۶۷ـ ۱۹۶۶ به تهیه و تدارك عملیات فرامرزی با همکاری واحدهای کاگ‌ب در مناطق مرزی و سرویس امنیتی مغلولستان مربوط می‌شد.

آسیب‌پذیرترین منطقه برای رخنه کاگ‌ب منطقه دورافتاده خودگردان شین‌جیانگ ویلغور[1] (XUAR) با جمعیت پراکنده در شمال غربی چین بود؛ یك گستره وسیع از کوهها و بیابانها در مرزهای جمهوریهای قزاق و قرقیزستان و مغولستان، که با آنها پیوندهای قومی، فرهنگی و مذهبی بسیار نزدیك‌تری از بقیه PRC دارند. XUAR با اینکه یك‌ششم خاك چین (منطقه‌ای به‌اندازه اروپای غربی) را پوشش می‌دهد هنوز تنها ۱/۴ درصد جمعیت چین (۱۷ میلیون از ۱/۲ میلیارد) را در خود جای‌داده

1. Xinjiang Ulghor

است. حتی امروز بیش از نیمی از جمعیت این منطقه از گروههای قومی مسلمان غیرچینی تشکیل شده است که از هر نظر بزرگ ترین آنها ویلغورهای مسلمان هستند. پیش از تأسیس PRC این تناسب خیلی بیش تر بود. در سال ۱۹۴۴ یك جنبش تحت رهبری ویلغور در شمال شین‌جیانگ حکومت مستقل ترکستان‌شرقی را تأسیس کرد. با اینکه این استقلال وقتی در سال ۱۹۵۰ که به زور با PRC یکپارچه شد پایان یافت، پکن همچنان برای باقیمانده سده نگران تهدید جدایی XUAR باقی ماند. مهاجرت چینیهای هان، که از سوی پکن تشویق شد و ویلغورها شدیداً با آن مخالف بودند، شمارشان را از تنها ۶ درصد جمعیت در سال ۱۹۴۹ به ۴۰ درصد در ۳۰ سال بعد افزایش داد. مقامهای برجسته حزب کمونیست تقریباً همه سطوح در XUAR چینی بودند و هنوز هم هستند. اقدامهای وحشتناك انقلاب فرهنگی مسلماً برای اقلیتهای‌غیرچینی در XUAR، مغولستان داخلی (چینی) و تبت که همه جنبه‌های زندگی‌شان تهدید می‌شد از چینیهای‌هان که ۹۴ درصد جمعیت PCR را تشکیل می‌دادند بدتر بود. نایب رئیس امور مذهبی کاشگر بزرگ‌ترین شهر مسلمان XUAR بعداً اعتراف کرد:

«در جریان انقلاب فرهنگی من به چشمان خود دیدم مقادیر زیادی قرآن و کتابهای دیگر آتش زده شدند. بعضی‌ها به مسلمانان دستور دادند خودشان این کتابها را آتش بزنند... من همچنین مردمی را دیدم که سعی می کردند مناره‌های کنار مسجد جامع را پایین بکشند. مردم خیلی خشمگین بودند، اما کاری نمی‌توانستند بکنند.»

مسجدها در بیشتر XUAR بسته شدند. بعضی به‌عنوان خوکدانی مورد استفاده قرار گرفتند و خانواده‌های ویلغور را مجبور کردند خوك پرورش دهند. رنج بوداییهای تبتی‌حتی از رنج مسلمانان در XUAR بیشتر بود. اما تبت بیش از حد دورافتاده و دسترسی به آن برای عملیات مهم کاگ‌ب دشوار بود (هر چند مرکز درباره احتمال نفوذ در نزدیکان دالایی لامای تبعیدی تحقیق کرد). XUAR بر عکس یك مرز هزار مایلی با قزاقستان و یك مرز ۶۰۰ مایلی با مغولستان داشت.

در سال ۱۹۶۸ به کاگ‌ب قزاقستان دستور داده شد یك نمایندگی غیرقانونی در اورمگی پایتخت XUAR و گروههای مأمور در شمار دیگری از مناطق از جمله محل

آزمایش هسته‌ای لوپ‌نور[1] ایجاد کند. دفتر سیاسی همچنین به کاگ‌ب اجازه داد در قزاقستان سلاح و آموزش در اختیار مقاومت زیرزمینی علیه حکومت چین در XUAR بگذارد که در روسیه نام صحیح سیاسی و وئه‌نو - ترودووایا رو ولیوشنایا پارتیبا[2] (حزب انقلاب خلق نظامی کارگری) یا VINRP با نام رمز پاتریوتی به خود گرفت بود. به کاگ‌ب قزاقستان دستور داده شد روزنامه‌های ضدچین را به ویلغور، قزاق، قرقیز، دونگن و دیگر زبانهای XUAR چاپ و به آن سوی مرز قاچاق کند. شرکی ترکستان اواسی (صدای ترکستان شرقی) که در آلماآتا، پایتخت قزاقستان چاپ می‌شد از ویلغورها خواست علیه میهن‌ستایی چینی متحد شوند و تأسیس «یك کشور آزاد مستقل» را بر پایه اصول حق تعیین سرنوشت و قانون اساسی سازمان ملل متحد اعلام کنند.

برنامه‌های رادیو آلماآتا و رادیو تاشکند سعی کردند ویلغورهای XUAR را متقاعد سازند شرایط زندگی ویلغورهای شوروی خیلی از آنها بهتر بود.

دفتر سیاسی در آوریل ۱۹۶۸ همچنین تقویت بیشتر نیروهای شوروی را در امتداد مرز ۴هزار مایلی‌اش با چین، طولانی‌ترین مرز مسلح جهان تأیید کرد. حدود یك‌سوم قدرت نظامی شوروی سرانجام علیه PRC مستقر شد. مسکو نگران آن بود مائو قصد داشت مناطق بزرگی از خاك چین را که تحت «پیمانهای نابرابر» سده نوزدهم به روسیه تزاری داده شده بود بازپس بگیرد. طی سال ۱۹۶۹ یك رشته درگیری مسلحانه در امتداد مرز دو کشور روی داد. اولی، در ناحیه دورافتاده رود اوسوری[3] در ۲۵۰ مایلی ولادی‌وستك، به‌نظر نمی‌رسد قبلاً از سوی هیچ یك، پکن یا مسکو برنامه‌ریزی شده بود. ناآرامی وقتی آغاز شد که سربازان در بخش چینی رودخانه که از به اصطلاح رفتار تجاوزکارانه یك ستوان شوروی در کرانه مخالف ناراحت شده بودند، برگشتند، شلوارهایشان را پایین کشیدند و «ماتحت‌شان» را به نیروهای مرزی شوروی نشان دادند. در جریان نمایش دوم «ما تحت نشان دادن» سربازان شوروی عکسهای مائو را بلند کردند. به این ترتیب باعث شدند نیروهای چینی ندانسته به تصویر مقدس سکاندار بزرگ

---

1. Lop Nor
2. Voenno Trudovaya Narodnaya Revolyutsionnya Partiya
3. Ussuri

بی‌احترامی بدی کردند. این ماجرا و ماجراهای دیگر به یك کمین نیروهای چینی برای یك گشتی شوروی در جزیره کوچك مورد اختلاف دامانسکی در رود اوسوری منجر شد. ۲۳ نفر از نیروی گشتی کشته شدند. مسکو و پکن با محکوم کردن شدید یکدیگر به این درگیری واکنش نشان دادند. این نخستین بار بود که هر یك از دو طرف درگیری را در امتداد مرزشان گزارش کردند. در ۷ مارس طبق یك گزارش ۱۰۰ هزار مسکویی به سفارت چین حمله و پنجره‌های آن را خرد کردند. رادیو پکن برای اینکه عقب نماند، ادعا کرد ۴۰۰ میلیون چینی، نیمی از جمعیت کشور، در تظاهراتی اعتراض‌آمیز شرکت کرده بودند.

در اواسط آوریل سال ۱۹۶۹ نبردی در ۲۵۰۰ مایلی غرب در مرز قزاق XUAR روی داد که با درگیریهای پراکنده بیشتر در همان منطقه طی چهار ماه بعد دنبال شد. هنری کیسینجر که به تازگی به‌عنوان مشاور امنیت ملی رئیس جمهوری نیکسون انتخاب شده بود در ابتدا مایل بود ادعاهای شوروی را در مورد اینکه درگیریها به‌وسیله چینیها آغاز شده بود بپذیرد، اما وقتی به نقشه مبسوط مرزهای منطقه نگاه کرد، عقیده خود را تغییر داد. از آنجایی که درگیریها نزدیك به سر خط راه‌آهن شوروی و چند صدمایل دورتر از خط راه‌آهن چین روی داده بودند، کیسینجر به این نتیجه رسید که رهبران چین یك چنین نقطه نامناسبی را برای حمله انتخاب نمی‌کردند. نتیجه‌گیری او در مورد اینکه نیروهای شوروی متجاوز بودند با مدارك موجود در پرونده‌های کاگ‌ب تقویت می‌شود. در ۴ ژوئن دو مأمور کاگ‌ب در VTNRP با نامهای رمز نریمان و تالان، هر دو مستقر در قزاقستان، برای تماس با رهبری حزب زیرزمینی به‌طور مخفی وارد XUAR شدند. آنها در بازگشت در ۹ ژوئیه، احتمالاً با مقداری مبالغه گزارش دادند VTNRP ۷۰ هزار عضو و یك دفتر سیاسی ۴۱ نفره (که ۱۰ نفر از آنها «نامزد»، عضو بدون رأی بودند) داشت. اما این مأموریت یك مأموریت کاملاً موفقی نبود. ظرف چند روز پس از ورودشان به XUAR سلاحهای خودکار و تلفن رادیویی مأموران به‌وسیله نزدیکان تالان دزدیده شده بود. نریمان و تالان همچنین توضیح دادند به‌علت حضور چوپانان بومی نتوانسته بودند یك صندوق نامه‌های بی‌نشان در مکان توافق شده ایجاد کنند. آنها گزارش دادند خیلی از اعضای سابق هیأت رئیسه VTNRP در زندان بودند. سرویس امنیتی مغولستان نتیجه

گرفت VTNRP برای «عملیات جدی» آماده نبود، اما باید به‌جای آن توجهش را روی تقویت سازمان زیرزمینی خود متمرکز می‌کرد. با اینکه یادداشتهای میتروخین ارزیابی مرکز را ثبت نکرده است، اما کاگ‌ب بدون تردید باید به نتیجه‌گیری مشابهی رسیده باشد.

درماههای اوت و سپتامبر مسکو شروع کرد به تلاش برای فهمیدن مزه دهان احزاب کمونیست واشنگتن و اروپا در واکنششان به احتمال یك حمله پیشگیرانه شوروی به تأسیسات هسته‌ای چین پیش از آنکه آنها قادر باشند اتحاد شوروی را تهدید کنند. یك رشته مقالات به‌وسیله یك روزنامه‌نگار غربی گزیده شده از سوی کاگ‌ب، به‌نام ویکتور لوئیس (نام تولد ویتالی یوگنوویچ لیوی) به احتمال یك حمله هوایی شوروی به محل آزمایش هسته‌ای لوپ‌نور در KUAR اشاره کرد.

لوئیس ادعا کرد: یك ایستگاه رادیویی مخفی در PRC وجود نیروهای ضدمائو (احتمالاً اشاره‌ای به XUAR) را که ممکن بود از دیگر کشورهای سوسیالیست تقاضای «کمك برادرانه» بکند، فاش کرده بود، حتی افسران کاگ‌ب که چنین شایعاتی را پخش می‌کردند، مطمئن نبودند آیا صرفاً در یك تدبیر ویژه با هدف ارعاب چینیها درگیر بودند یا هشداری به غرب در مورد پیشنهادهای تحت بررسی جدی ستاد ارتش شوروی. در بازاندیشی، همه ماجرا بیشتر شبیه یك عملیات تدبیر ویژه به‌نظر می‌آید، اگرچه وزیر دفاع روسیه مارشال آندری کرچکو به‌نظر می‌رسد طرحی را برای «راحت شدن از شر تهدید چین یك بار برای همیشه» پیشنهاد کرده بود، ولی بیشتر همکاران دفتر سیاسی او حاضر نبودند دست به چنین خطری بزنند.

در نتیجه فقدان یك منبع اطلاعاتی بلندپایه شوروی در پکن، مسکو به‌نظر می‌رسد از پاسخ مخفی شگرف مائو به عملیات ارعابش پس از درگیریهای مرزی بی‌اطلاع بود. مائو یك گروه تحقیق مرکب از چهار مارشال تشکیل داد که دستور داشتند بررسی جامع از روابط چین با اتحادیه شوروی و ایالات متحده به‌عمل آورند. مارشالها چن‌یی[1] و یه‌جیانینگ[2] این پیشنهاد بی‌سابقه را دادند که پاسخ PRC به تهدید شوروی

---

1. Chenyi
2. Yi Jianying

بازی با «کارت ایالات متحده» باشد. ترس از یك حمله پیشگیرانه شوروی به‌نظر می‌رسد یك دلیل اصلی برای تصمیم چین به آغاز مذاکره مخفی با ایالات متحده بوده باشد که به سفر نیکسون به پکن در سال ۱۹۷۲ و نزدیکی مجدد چین و آمریکا منجر شد که تنها چند سال قبل غیرممکن به‌نظر می‌آمد. در جریان دیدار نیکسون، کیسینجر یك جلسه توجیهی اطلاعاتی برای مارشال یه‌جیانینگ درباره استقرار نیروهای شوروی در مرز چین گذاشت که گفت آن‌قدر محرمانه بود که حتی خیلی از مقامهای ارشد اطلاعاتی ایالات متحده به آن دسترسی نداشتند.

در اوایل دهه ۱۹۷۰ بحثی طولانی در مرکز در مورد اینکه آیا PRC اکنون استحقاق عنوان «دشمن اصلی» را که تا آن زمان تنها در مورد ایالات متحده اعمال می‌شد، داشت یا نه، در گرفت. در پایان، ایالات متحده موقعیت منحصر به فرد «دشمن اصلی» خود را حفظ کرد و PRC به موقعیت «دشمن بزرگ» تنزل مقام یافت. برعکس، برای چین کاملاً روشن بود که اتحاد شوروی به دشمن اصلی تبدیل شده بود. سوءظن مائو به مسکو با شروع رسیدن گزارشهایی درباره توطئه جانشین او، لین‌بیائو به او شدیدتر شد. به گفته ژیسویی، پزشك او در تابستان سال ۱۹۷۰ «بدگمانی مائو در اوج شکوفایی بود.» لی حتی می‌ترسید به مائو بگوید به ذات‌الریه مبتلا بود چون از آن وحشت داشت متهم شود این بخشی از توطئه لین بیائو می‌باشد.

مائو به او گفت: «لین بیائو می‌خواهد ریه‌های من بپوسد.» در اوت سال ۱۹۷۱ به مائو گفته شد پسر لین «یك سازمان مخفی جاسوسی در نیروی هوایی» ایجاد کرده بود تا برای یك کودتا آماده شود. در شب ۱۲ سپتامبر مائو اطلاع یافت لین بیائو از راه هوا از فرودگاه شانهایگوان گریخته بود. لی متوجه شد «چهره مائو از شنیدن این خبر درهم رفت.» هواپیمای لین با چنان عجله‌ای برخاسته بود که نه سوخت کافی داشت، نه افسر ناوبر، نه اوپراتور رادیو، یا کمك خلبان. همچنین روشن بود چون هواپیما در جریان بلند شدن به یك کامیون حامل سوخت خورده و بخشی از دنده فرود خود را از دست داده بود، که باعث می‌شد هنگام فرود آمدن با مشکل روبه‌رو شود. وقتی رادار چین هواپیمای لین را ردیابی کرد، هواپیما ابتدا از مغولستان داخلی گذشته، بعد ناگهان به شمال طرف مرز جمهوری خلق مغولستان در جهت اتحاد شوروی پیچیده بود. روز بعد به مائو خبر رسید

هواپیما پیش از آنکه به مرز شوروی برسد سقوط کرده همه سرنشینان آن کشته شده بودند. اگر هواپیما به اتحاد شوروی رسیده بود، دعوای علنی پکن و مسکو بدون تردید ابعاد جدیدی به خود گرفته بود. حتی پس از سقوط هواپیما، چینیها بارها شوروی را به شرکت در خیانت لین‌بیائو متهم کردند. مائو هیچگاه اعتراف نکرد انقلاب فرهنگی یك اشتباه وحشتناك بود، اما به گفته لی، «لین بیائو از روی سست عهدی او را متقاعد کرد که به تغییر استراتژیش نیاز داشت.» او چوئن لای را مسئول اعاده حیثیت از بسیاری از رهبرانی کرد که برکنار شده بودند.

در باقیمانده عصر شوروی، کاگ‌ب بدون ظاهراً موفقیت زیاد سعی کرد ناتوانی خود را در رخنه به دولت در پکن با دو استراتژی دیگر جبران کند: «نفوذ مأمور از آن سوی مرز به ویژه قزاقستان به XUAR، و رخنه به گروههای PRC در خارج از چین.» کاگ‌ب قزاقستان در سال ۱۹۶۹، ۵۵ افسر عملیاتی اضافی دریافت کرد که با ۸۱ نفر دیگر در سال ۱۹۷۰ دنبال شد. برای جمع آوری لباس مناسب برای مأموران کاگ‌ب نیز لباسهای آوارگان چینی که از مرز قزاقستان می گذشتند گرفته شد.

در سال ۱۹۷۰ عملیات ALGA به وسیله کاگ‌ب قزاقستان با همکاری افسران «اقدامهای ویژه» مرکز برای ایجاد یك پایگاه خرابکاری در XUAR با مخفیگاههای اسلحه و مواد منفجره به اجرا گذاشته شد. اما پس از آنکه یك گروه اعزامی اولیه فرامرزی مرکب از دو مأمور با مشکل برخورد کرد، عملیات به‌عنوان عملیاتی نابهنگام به حال تعلیق درآمد و نقشه بازگرداندن یك گروه مسلح مرکب از ۷ یا ۸ آواره به داخل XUAR لغو شد.

طی چند سال بعد یك رشته رخنه‌های ناموفق دیگر صورت گرفت. یکی از آنها آواره چینی «می تو»[1] رئیس سابق دانشکده ادبیات در یك مؤسسه فنی بود که در اوج انقلاب فرهنگی که مراکز آموزش عالی برای چند سال بسته شد به اتحاد شوروی گریخته بود. او پس از استخدام به وسیله کاگ‌ب و دیدن آموزش در استفاده از جعبه‌های نامه‌های بی‌نشان (DLB)، ارتباطات رادیویی، پیامهای رمز و عکسبرداری، در اوت سال

1. Mitou

۱۹۷۱ به‌طور مخفی از مرز مغولستان به XUAR فرستاده شد. اما پس از اینکه «می تو» پول و کوپنهای غذایی را که در یك DLB برایش گذاشته شده بود جمع کرد، هیچ خبر دیگری از او شنیده نشد. پرونده او نتیجه گیری می کند که او احتمالاً ترسیده بود به‌عنوان یك مأمور کار کند. لیونتسف[1] یك مأمور چینی دیگر بود که از طریق مغولستان به XUAR نفوذ کرد. او در سال ۱۹۷۲ برای عملیات STERLA که هدفش انجام شناسایی بصری از مجتمع‌های صنعت هسته‌ای و دفاع بود مورد استفاده قرار گرفت. به او آموخته شد چگونه انواع مختلف دودها و جریانهای فرعی را که از دودکش‌های کارخانه بلند بود تشخیص دهد، از خاك و آب نمونه‌برداری کند و از آنچه می‌بیند با دقت یادداشت بردارد. اما این بار هم مانند مورد «می تو»، مأموریت لیونتسف با شکست کامل پایان یافت.

احتمالاً براثر نرخ بالای ناکامی در میان مأموران چینی که به مرز نفوذ کردند، کاگ‌ب یك شیوه غیرمعمول در امتحان توانایی آنها در شرایط عملیاتی اختراع. در عملیات ZENIT به مأموران تحت آزمایش گفته شد آنها در منطقه‌ای نزدیك رودخانه اوسوری از مرز چین می گذشتند، ابتدا جای یك DLB را پیدا و در آن یك بیسیم را که خوب کار نمی کرد با یکی که کار می کرد تعویض می کردند. آنها بعد در یك محل از پیش تعیین شده با یك مأمور فعال در داخل چین ملاقات می کردند تا دستورات را به او رد کنند. اما مأمور تحت آزمایش نمی‌دانست منطقه‌ای که آنها این عملیات را در آن اجرا می کردند در حقیقت در داخل اتحاد شوروی بود و آنها به‌وسیله پستهای نظارتی مجهز به تجهیزات دید شبانه و ضبط صوت از نزدیك او را تحت نظر داشتند. ZENIT یکی از ۵ منطقه مرزی بود که آزمایشهای مشابه در آنها صورت گرفت. در سال ۱۹۷۴، ۶۶ مأمور تواناییهای خود را نشان دادند و در سال ۱۹۷۵ شمار آنها به ۱۰۷ نفر رسید.

کاگ‌ب علاوه بر فرستادن مأموران با پای پیاده به مناطق دورافتاده مرزهای شمالی چین، دو روش نفوذ دیگر را نیز مورد تحقیق قرار داد: از راه دریا با استفاده از اتاقکهای قابل باد کردن که می توانستند پس از پیاده شدن پنهان شوند و از آن مبتکرانه‌تر، پنهان کردن یك مأمور در لوله تهویه هوای واگنهای پستی قطارهایی که از مرز چین می گذشتند. شیوه دوم

1. Liventsov

گفته شد تنها در تابستان قابل اجرا بود چون در زمستان خطر آن وجود داشت که مأمور بر اثر یخ زدن جان خود را از دست دهد. از پرونده‌های دیده شده به‌وسیله میتروخین روشن نمی‌شود که هیچ یك از این دو شیوه واقعاً اجرا شدند یا نه.

شرایط عملیاتی در PRC برای هر گونه نفوذ از مرز از هر مسیری برای دستیابی به هر موفقیت مهمی صرفاً بسیار دشوار بود. همان طور که جانگ چانگ بعداً در «قوهای وحشی» نوشت، همه چین مانند یك زندان بود. هر خانه، هر خیابانی به وسیله خود مردم مراقبت می‌شد. در این سرزمین وسیع هیچ جا برای پنهان شدن وجود نداشت. غریبه‌ها و رفتار غریب آنها به سرعت سوءظن برمی‌انگیختند.

یك مأمور چینی که پس از ۱۰ سال دوری از PRC به‌طور قاچاق از رود آمور در خاور دور شوروی گذشته بود، کشف کرد: سیگارهایی که به او داده بودند با خود ببرد، اکنون تنها در مغازه‌های ارز خارجی مخصوص خارجیها در دسترس بود. او یك اشتباه دیگر کرد، وقتی سیگارش تمام شد از غریبه‌ها تقاضای یك سیگار کرد ـ عادتی که در اتحاد شوروی پیدا کرده بود که بلافاصله توجه را در PRC جلب کرد. این مأمور که با سیستم متریك خو کرده بود، همچنین با وزنها و اندازه‌های چینی مشکل داشت و وقتی برای محاسبه ذهنی تلاش کرد، در وسط جمله دچار تردید شد. حتی سؤال در مورد جهت‌یابی دردسرآفرین بود. در روسیه او یاد گرفته بود به جای اشاره به نقاط قطب‌نما که در چین معمول بود، بر حسب «چپ» و «راست» فکر کند. یك بار که به او گفته شد ورودی به یك غذاخوری در جنوب بود، او سؤال کرد در جنوبی کجا بود ـ او تنها فهمید این در مقابل در شمالی بود.

احتمالاً اواخر سال ۱۹۷۳ مرکز دستور عملی با این عنوان «تدابیر در نظر گرفته شده برای بهبود کار از کشورهای ثالث علیه چین» در جریان دوره ۷۸ـ۱۹۷۴ برای نمایندگیهای خود در اطراف جهان فرستاد. به نمایندگیها دستور داده شد از شهروندان PRC که در خارج زندگی می کنند، به علاوه اعضای آوارگان چینی، شهروندان تایوانی و خارجیانی که با PRC تماس دارند استفاده کنند. به آنها همچنین گفته شد به درون گروههای مائوئیستی و مراکز پژوهشهای چینی نفوذ کنند. «ابزار عملیاتی» (میکروفون مخفی) روی هدفهای مناسب مورد بهره‌برداری کار بگذارند. مجاری تدابیر ویژه را

شناسایی کنند و به مأمورانی که می‌توانند برای مأموریت به PRC فرستاده شوند، گزارش دهند. نمایندگی کاگ‌ب در پراگ در سال ۱۹۷۵ گزارش داد: از ۳۰ مأمور برای بهره‌برداری از سفارت چین استفاده می‌کند. از ۷۲ شهروند چکسلواکی که در اکتبر سال ۱۹۷۵ در یك جشن در سفارت به مناسبت سالروز تأسیس PRC شرکت کردند، ۲۳ نفر مأمور کاگ‌ب یا عضو سرویس مخفی چکسلواکی بودند. هیچ مدرکی در هیچ یك از پرونده‌های مورد توجه میتروخین وجود ندارد که نشان دهد هیچ عملیات بهره‌برداری مشابهی به نتیجه مهمی دست یافته باشد. سفارت چین به‌نظر می‌رسد ثابت کرده است به همان دشواری خود PRC بوده است.

پرونده‌های مشاهده شده به‌وسیله میتروخین، یك مأمور کاگ‌ب را در پکن با دسترسی به اسناد محرمانه چین معرفی نمی‌کند که این تعجب‌آور نیست. اما، نمایندگی پکن از یك دیپلمات ناراضی کره شمالی با نام رمز فنیکس (FENIKS) که به‌طور خصوصی از کیش شخصیت پرستی مائو، و بدون تردید، حتی از آن بیشتر از کیش شخصیت‌پرستی مسخره کیم ایل سونگ انتقاد می‌کرد، اسنادی به دست آورد. یك افسر خط PR تحت پوشش دیپلماتیك به نام ای. ای‌زمچاکوف[1] شروع به بهره‌برداری از FENIKS در میهمانیهای دیپلماتیك و در جریان دیگر تماسهای معمول دیپلماتیك کرد. زمچاکوف چند بار ترتیبی داد تا آنها در آپارتمان او ملاقات کنند. نمایندگی گزارش داد: FENIKS مهارت زیادی در پنهان کردن هدف تماسهای خود با زمچاکوف نشان داد، اطمینان خاطر دقیق و اعتماد به نفس ظاهری و خونسردی‌خود را در این ملاقاتها که به‌تدریج تعدادشان افزایش یافت، حفظ کرد. به‌علت روابط نزدیك میان پکن و پیونگ یانگ در اواسط دهه ۱۹۷۰، سفارت کره شمالی کپیهایی از یك سری اسناد کمیته مرکزی چین که بعضی از آنها به‌وسیله FENIKS رد شده بودند دریافت کرد. در میان اسناد دیگری که او تحویل داد، نامه‌ای بود از «یائوون یوآن»[2] عضو دفتر سیاسی، که بعداً پس از مرگ مائو به‌عنوان یکی از افراد «گروه ۴» بدنام شد. با اینکه اسنادی که FENIKS تأمین کرد در شماری از گزارشهای کاگ‌ب به دفتر سیاسی مورد استناد قرار گرفت، اما او

1. Zhemchukov

2. Yao Wenyuan

صریحاً به زمچاکوف گفت مایل بود آزادی عمل خود را حفظ کند و حاضر نبود یك مأمور کاگ‌ب شود. با این حال، به علت تمایلش به عرضه اسناد محرمانه و از سال ۱۹۷۶ داشتن تماسهای مخفی با یك افسر ویژه، FENIKS از آن سال به‌عنوان یك رابط مخفی درجه‌بندی شد. از نوامبر سال ۱۹۷۶ او اسناد را در جریان تماسها در یك فروشگاه در پکن به زمچاکوف رد کرد.

دفتر سیاسی در تابستان سال ۱۹۷۶، با این پیش‌بینی صحیح که مرگ مائو قریب‌الوقوع است، یك کمیسیون بلندپایه برای ارزیابی آینده روابط چین ـ شوروی تشکیل داد. این کمیسیون که ریاست آن را نظریه‌پرداز ارشد حزب میخائیل سوسلف (در آن زمان محتمل‌ترین جانشین برژنف تلقی می‌شد)، برعهده داشت. همچنین شامل گرومیکو وزیر خارجه، یوستینف وزیر دفاع، آندروپوف رئیس کاگ‌ب و کنستانتین چرنینکو، در آن زمان رئیس اداره مرکزی کمیته مرکزی می‌شد که با وجود نام بی آزارش، بایگانی مخفی حزب را زیر کنترل داشت. پس از مرگ مائو در ۹ سپتامبر، حملات مطبوعات شوروی به چین تا روشن شدن سیاست جانشینان او متوقف شد. به نمایندگیهای کاگ‌ب در اطراف جهان دستور داده شد هر نشانه‌ای از تغییر رفتار مقامهای چینی را در قبال اتحاد شوروی گزارش دهند و یك شرح وظایف طولانی «درباره بعضی ویژگیهای ملی ـ روانی چینیها و ارزیابی‌شان در چارچوب کار اطلاعاتی» که هدفش بهبود سطح بسیار بد استخدام مأمور بود برای آنها فرستاده شد. تجربه نشان‌داده است موفقیت در کار عملیاتی مأمور با اشخاص باملیت چینی تااندازه زیادی به داشتن اطلاعات شخصی دقیق از ویژگیهای ملی ـ روانی آنها بستگی دارد. یك ارزیابی دقیق از خصوصیات منش ملی چینی برای مطالعه منابع اطلاعاتی بالقوه جالب به منظور پیشرفت در جهت یك استخدام موفق و اداره مأمور لازم است.

این دستورالعمل هر چند بر اهمیت «برقراری یك روابط محکم دوستانه بر پایه احترام به فرهنگ فردی و چینی» تأکید داشت، همزمان در تنفر مرکز از شهروندان PRC جای تردید باقی نگذاشت. دستورالعمل می‌گفت آنها سرشار از یك دیدگاه خود محوری از جهان بودند؛ وقتی غرورشان صدمه می‌دید «غیر قابل کنترل» می‌شدند؛ به خاطر خلق تندشان، تحریك‌پذیری زیادشان و یك گرایش به تغییر از یك نقطه اوج به نقطه اوج دیگر

شهرت داشتند؛ از یك توانایی ذاتی برای تجاهل برخوردار بودند که آنها را یك «ملت هنرپیشه» ساخته بود. آنها شخصیتهایی داشتند که در بیشتر موارد «ویژگیهای منفی عهدشکنی، بی‌رحمی و خشم» در آنها فطری بود؛ «به‌خاطر غرض‌ورزی شان» موردتوجه بودند و رنج و بدبختیهای مردم دیگر برایشان تفاوتی نمی کرد. اما به‌علت ترس شان از «بی آبرویی» استفاده از اسناد رسواکننده وسیله قدرتمندی برای جلب‌همکاری یك چینی است. دیدگاههای مشابه که بادشنام روح گرفته‌اند، که زبان روسی به‌طور غیر عادی از آن غنی است در صحبت‌ها درباره چین در مرکز معمول بود. زیر بنای رفتار کاگ‌ب در قبال PRC، یك تنفر خیلی نازك پنهان نژادی به‌علاوه رقابت ایدئولوژیکی و استراتژیکی بود.

کمتر از یك ماه پس از مرگ مائو، بیوه او، جیانگ کینگ و همکاران تندرو اصلیش، معروف به «گروه ۴» بازداشت و به‌عنوان خائنان در خدمات ملی گرایان چینی تقبیح شدند. افسران کاگ‌ب باید به‌طور خصوصی ادعاهای همین‌قدر احمقانه را در مسکو پس از بازداشت و اعدام بریا در مورد اینکه او یك مأمور بریتانیا بود به یاد آورده باشند. ظرف چند سال بعد، در حالی که انقلاب فرهنگی سرانجام به پایان برده شد، گروه ۴ به یك سپر بلای راحت اگر چه مضحك برای همه اشتباههای رژیم مائو که می توانستند مورد اعتراف قرار گیرند، تبدیل شد. همان‌طور که خبرنگار بی‌بی‌سی، فیلیپ شورت متذکر شد:

هر مقام چینی می‌دانست گروه ۴ نزدیك‌ترین‌پیروان مائو بودند و همه مقامهای چینی بدون استثنا آنها را به‌عنوان شریر ترین دشمنان مائو به تصویر کشید... صحبت‌هر مقامی با این کلمات «بر اثر مداخله و خرابکاری گروه۴ ...» آغاز و یك دور تسبیح از گناهانی که آنها متهم به‌ارتکاب آن بودند، دنبال می‌شد.

سرویس A تلاش کرد با جعل یك وصیت نامه‌نهایی از مائو به جیانگ کینگ که به او می گفت «کاری را که من آغاز کرده بودم ادامه بده» احزاب مائوئیست خارج از چین را سردرگم کند. این وصیت‌نامه جعلی به‌نام هواداران گروه ۴ پخش شد و از مارکسیست - لنینیستها در همه جاخواست این خیانت رژیم جاری را به میراث مائو محکوم کنند.

با اینکه مسکو از رسوایی گروه ۴ استقبال کرد، امادرباره چشم‌انداز آشتی با

جانشینان مائو بدبین باقی ماند. لیست نیازهای اطلاعاتی مرکز برای سال ۱۹۷۷ نتیجه‌گیری کرد که «محافل حاکم در چین مانند گذشته ملی‌گرا، برتری طلب و ضد شوروی باقی خواهند ماند.» این لیست اعتراف کرد چین همچنان یك «معما» بود. FCD خواستار اطلاعات درباره مبارزه قدرت در درون رهبری حزب و ارتش آزادی‌بخش خلق، امیدهای آینده تنگ‌شیائوپینگ (ارشدترین زنده مانده میان کسانی که در انقلاب فرهنگی برکنار شدند) و تغییرات سیاسی در عصر پس از مائو شد. آنها در عین حال که چشم‌اندازی برای بهبود روابط چین و شوروی ندیدند، در مورد یك «تجدیدنظر تدریجی در مائوئیسم، برای یك پرهیز نسبی از جنبه‌های نفرت انگیزتر آن» که به اتخاذ «یك سیاست عاقلانه‌تر» در رفتار چین با اتحاد شوروی منجر شود، ابراز امیدواری کردند.

در ژوئیه سال ۱۹۷۷ یك پوستر دیواری سرخ به طول ۶۰ پا با حروف درشت بزرگ به ارتفاع دو پا روی یك ساختمان دولتی نصب شد و اعلام کرد کمیته مرکزی تنگ‌شیائوپینگ را به مقام قبلی خود بازگردانده است.

پخش یك اعلامیه رسمی که این انتصاب دوباره را تأیید می‌کرد با صدای ترقه‌ها در سراسر پکن، شعارهای حاکی از پیروزی، تظاهرات پر سر و صدا همراه با کوبیدن طبل در میدان تیان آن من دنبال شد. اگرچه تظاهرات سازمان دهی شده بود، اما شادمانی واقعی بود. برای تظاهرکنندگان هیکل ریز تنگ، کوتاه‌ترین رهبر جهان، نویدگر زندگی بهتر پس از اقدامهای وحشتناك گذشته‌بود. اعاده حیثیت از تنگ و ظهور او به‌عنوان رهبر برتر چین، احساسی دوگانه را در مرکز موجب شد. با اینکه‌عقیده بر این بود که او بیشتر یك عمل گرا تا یك واپس گرای عقیدتی. سابقه‌اش در گذشته نشان می‌داد او همچنین شدیداً ضد شوروی بود. FCD نتیجه گرفت، تنگ دوهدف خارجی داشت: اول، گرفتن امتیازاتی از ایالات‌متحده، دوم، انجام یك نمایش بهبود روابط با اتحادشوروی به منظور مقصر جلوه دادن مسکو برای فقدان‌پیشرفت واقعی. برنامه مدرنیزه کردن اقتصاد او با اتکای شدید اولیه‌اش به فناوری، سرمایه و تخصص غرب، موجب بی‌اعتمادی بیشتر در مسکو شد.

نمایندگیهای کاگ‌ب در ژانویه سال ۱۹۷۸ به وسیله‌یك بخشنامه از مرکز مطلع

شدند رژیم تنگ «در آستانه یك برخورد با USSR» قرار داشت، و مدرنیزه کردن نیروهای مسلح چین با کمك غرب «یك خطر ویژه» به‌شمار می‌رفت اما ادامه تشدید تدابیر ضداطلاعات در پکن مانع عملیات اطلاعاتی علیه PRC می‌شد. بنابراین فوراً لازم بود با افزایش عملیات علیه‌هدفهای چینی در خارج این ضعف جمع آوری اطلاعات در داخل PRC جبران می‌شد. اگرچه بعضی نمایندگیها در «کشورهای ثالث» گفته می‌شد به نتایج «مثبتی» دست یافته بودند، اما نبود تجهیزات لازم برای مأمور همچنان یك ضعف جدی به‌شمار می‌رفت. نمایندگیها به خاطر فقدان انرژی در کار خط K مورد سرزنش قرار گرفتند و به آنها دستور داده شد تلاشهای خود را دو چندان کنند.

مرکز تأکید ویژه‌ای روی افزایش عملیات علیه PRC در هنگ کنگ کرد و یك لیست مبسوط از هدفها در آوریل سال ۱۹۷۸ برای نمایندگیها فرستاده شد:

افزایش بارز در شمار مأموریتهای رسمی PRC در هنگ کنگ ظرف چند سال گذشته و، همین‌طور تعدادسازمانها و تعهداتی که تحت کنترل پکن هستند صورت گرفته است. در حال حاضر PRC بیش از ۴۰ بانك، شمار زیادی از شرکتهای تجاری و صنعتی هنگ کنگ را همراه باتعدادی روزنامه‌های محلی کنترل می‌کند. نفوذ چین همچنین در اتحادیه‌های کارگری هنگ کنگ زیاد است.

هدف‌های اضافی شامل مأموریتهای خارجی در هنگ کنگ، پستهای اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا و مؤسسه‌های علمی بودند که دانشجویانشان به‌عنوان مأموران بالقوه خط X تلقی می‌شدند. اگرچه بعضی از این هدفها زیرکانه انتخاب شدند، اما بعضی قلم خوردگیهای عجیب نیز وجود داشت که‌خلأهای مهم را در اطلاعات کاگ‌ب درباره هنگ کنگ نشان داد. به‌طور مثال در اشاره به روزنامه‌هایی که«بیشتر از همه از اوضاع چین آگاه بودند»، نامی از مینگ پائو برده نشده بود که بعضی از چین‌شناسان غرب آن راآگاه‌تر از همه می‌دانستند.

تدابیر ویژه و به علاوه جمع آوری اطلاعات علیه‌هدفهای چینی، ثابت شد که از هدفهای غربی دشوارتر بود. به‌طور مثال ناکامی کاگ‌ب در استخدام مأموران قادر به ارائه اسناد معتبر از وزارتخانه‌های خارجه، دفاع و امنیت عمومی چین، و تهیه اسناد جعلی قابل قبول از اسناد این وزارتخانه‌ها برای سرویس A را در مقایسه با اسناد جعلی

که از روی اسناد سیا، وزارت خارجه و پنتاگون تهیه می کردند، غیر ممکن می‌ساخت. مرکز در ژانویه سال ۱۹۷۸ شکایت کرد فقدان تجهیزات مهم مأموران به‌طور بدی روی سطح و کارایی تدابیر ویژه علیه چین اثر گذاشته است، اما اسناد حزب که به وسیله FENIKS (و احتمالاً دیگران) تهیه شدند به سرویس A اجازه داد شکل کلی سخنرانیهای تنگ‌شیائوپینگ و سایر رهبران چین را در جلسات سری حزب تقلید کند. *

در عملیات AUT متن سخنرانیهای ظاهراً ایراد شده به وسیله تنگ و معاون وزارت‌خارجه در ۲۹ سپتامبر سال ۱۹۷۷ در پکن برای هواداران برجسته PRC میان آوارگان چینی که بر نقش آنها «در پیوند دادن انقلابهای جهانی در تضعیف رژیمهای مرتجع آسیای‌جنوب شرقی» تأکید داشت، برای سفارتخانه‌های اندونزی، تایلند و مالزی در سنگاپور فرستاده شد. سرویس A همچنین برای جبران نداشتن اسناد رسمی چین جهت استفاده به‌عنوان الگو برای جعل اسناد، بارها گزارشهای خصمانه‌ای درباره PRC از قول آن دسته مؤسسه‌های اطلاعاتی و وزارت خارجه‌های خارجی که نمونه اسنادشان را در پرونده‌اش داشت، ساخت.

به‌طور مثال، در اوت سال ۱۹۷۸ یك گزارش اطلاعاتی ساختگی مالزی که ظاهراً شامل جزئیات فعالیتهای خرابکارانه مأموران چینی اعزامی پکن به مالزی و تایلند می‌شد به سفیر تایلند در کوالالامپور داده شد. یك ماه بعد اطلاعات نادرست دیگری که در اختیار اسد، رئیس جمهوری سوریه گذاشته شد (ظاهراً به شکل یك گزارش ایران از مذاکره با یك هیأت نمایندگی چین)، یك ملاقات مخفی را میان هو آنگ هو آ، وزیرخارجه چین و یك فرستاده «مناخیم بگین»، نخست‌وزیر اسرائیل فاش کرد. طبق گزارشها اسد کاملاً فریب خورد. او به خبرچین شوروی خود گفت «من همیشه با سوءظن به چین می‌نگریستم، اما با این حال، این را از آنها انتظار نداشتم.»

مرکز همچنین از تدابیر ویژه در یك تلاش برای اخلال در روابط چین با رژیمهای کمونیست خارج از بلوك شوروی استفاده کرد. آنها در سال ۱۹۶۷ یك عملیات را برای انتقال یك نمونه ساختگی از اظهارنظر خصوصی «چوئن لای» به «نیکلای چائوشسکو» رهبر رومانی پس از بازگشت از یك سفر به بخارست در سال پیش از آن طراحی کردند.

چو در این پیام از توانایی نخست‌وزیر رومانی، ایون گئورگ مایورر[1] رهبر واقعی حزب و دولت، معاونش امیل بودناراس[2] که از «چائوشسکو متنفر بود» و چند تن دیگر از اعضای شورای عالی رومانی ستایش کرده بود. او برعکس، چائوشسکو را به‌عنوان «تازه به دوران رسیده بی‌فرهنگ» که با وجود خودبینی مشهورش از لحاظ نفوذ در شورای عالی، تنها در درجه پنجم قرار داشت، رد کرده بود. مرکز تردیدی نداشت، چائوشسکو آن قدر از این اهانت شخصی عصبانی می‌شد که «تغییری اساسی در روابط رومانی با چین به‌وجود می‌آمد.»

سرویس A همچنین تلاش کرد میان چین و کره شمالی اختلاف بیندازد. در سال ۱۹۷۸، در جریان سفر ژنرال ضیاالحق به پکن، یك سند جعلی پاکستانی تهیه شده به‌وسیله سرویس A به سفارت کره شمالی در اسلام آباد فرستاده شد که می‌گفت به او گفته شده است رهبری چین به سایروس ونس وزیرخارجه ایالات متحده اطلاع داده است آنها نیاز به باقی ماندن نیروهای آمریکا را در کره جنوبی پذیرفته‌اند. همان‌طور که مرکز امیدوار بود روابط چین و کره شمالی در اواخر این دهه شدیداً تیره شد. اما دلایل آن خیلی کمتر با تدابیر ویژه کاگ‌ب ارتباط داشت تا بی‌اعتمادی کره شمالی به نزدیکی چین و آمریکا. ایالات متحده و جمهوری خلق چین روابط دیپلماتیك کامل خود را در ژانویه سال ۱۹۷۹ آغاز کردند. در ماه فوریه، نیروهای چین به ویتنام متحد اتحاد شوروی حمله کردند و نخستین جنگ میان کشورهای «سوسیالیست» بوجود آمد. ارسال سلاحهای شوروی به کره شمالی که در سال ۱۹۷۳ به حال تعلیق در آمده بود، در جریان سال ۱۹۷۹ از سر گرفته شد. پیونگ‌یانگ در روز ارتش سرخ در فوریه سال ۱۹۸۰ تجدید «دوستی نظامی» میان نیروهای شوروی و کره شمالی را جشن گرفت.

مأمور بانفوذی که مقتدرانه‌ترین عملیات تدابیر ویژه کاگ‌ب را در غرب، در اواخر دهه ۱۹۷۰ علیه PRC اجرا کرد، احتمالاً ژان پاسکوالینی بود که همچنین به نام «بائور ائووانك» معروف بود. پاسکوالینی پسر یك پدر کرسی و یك مادر چینی در سال ۱۹۵۷، به اتهام «فعالیتهای خیالی ضدانقلابی و به‌عنوان یك مأمور امپریالیستها و یك سگ

1. Ion Gheorge Muarer
2. Emil Bodnras

وفادار آمریکاییها» بازداشت شد و ۷ سال بعد را در لائوگای گذراند. او ابتدا در اوایل دهه ۱۹۷۰ در حالی که با همکاری یك روزنامه‌نگار آمریکایی، خاطرات تجربه وحشتناك خود را در اردوگاه کار اجباری با عنوان زندانی مائو می‌نوشت، توجه نمایندگی پاریس را جلب کرد. پاسکوالینی نوشت: «پلیس مائو طی سالها شیوه بازجویی خود را تکمیل کرد و به چنان درجه عالی رساند که من هر مردی را، چه چینی و چه غیرچینی که بتواند در برابر آنها مقاومت کند به چالش می‌طلبم.» با اینکه او بعداً از عوارض شستشوی مغزی مداوا شد، اما در زمان محکومیت احساس می‌کرد «واقعاً مائو، پلیسش و دادگاههای خلقی‌اش را دوست داشت.»

کاگ‌ب بدون تردید تحت تأثیر این واقعیت قرار گرفت که با وجود «استخدام به‌عنوان یك کارگر برده» پاسکوالینی به‌عنوان یك ضد کمونیست از لائوگای خارج نشد. او با وجود دشمنی با رژیم مائو «صداقت و ازخودگذشتگی بیشتر کادرهای کمونیست» را می‌ستود و اصرار داشت کتابش نمی‌خواست کمك و آرامش به سیا بدهد.

«زندانی مائو» که برای اولین بار در سال ۱۹۷۳ در ایالات متحده انتشار یافت، دو سال بعد در بریتانیا منتشر و به چینی، فرانسوی، آلمانی، اسپانیایی و زبانهای دیگر ترجمه شد. این کتاب همچنان یك اثر کلاسیك به‌شمار می‌رود و هنوز به نحو محسوسی در فهرست کتابهای مبارزان علیه لائوگای قرار دارد. پاسکوالینی نخستین بار در سال ۱۹۷۲ به‌وسیله نمایندگی پاریس با او تماس گرفته شد و در سال ۱۹۷۳ با نام رمز CHAN، با حقوق ۱۵۰۰ فرانك در ماه مأمور کاگ‌ب شد. او علاوه بر تدریس در مدرسه زبانهای شرقی پاریس به یك رشته سخنرانی در دانشگاه آکسفورد در سال ۱۹۷۸ درباره نقض حقوق بشر در PRC دعوت شد. پاسکوالینی علاقه خود را به افزودن تجارب معتبرش با اطلاعاتی که به‌وسیله کاگ‌ب درباره لائوگای به‌وی داده شد که شامل ـ طبق پرونده‌اش ـ شماری از داستانهای ساختگی سرویس A می‌شد به اثبات رساند. او بین ژوئن سال ۱۹۷۷ و دسامبر ۱۹۷۹، ۴۸ ملاقات با افسر عملیاتی خود داشت که او را از صداقت خود مطمئن کرد اما در سال ۱۹۷۹، کاگ‌ب کشف کرد پاسکوالینی به‌وسیله DST، سرویس امنیتی فرانسه زیر نظر قرار داشت. برهم خوردن امنیت او که به زیر نظر قرار گرفتنش منجر شد، احتمالاً تقصیر نمایندگی پاریس بود. مهم‌ترین مأمور بانفوذ

نمایندگی، پیر شارل پته[1] در ژوئن سال ۱۹۷۹، در حال ملاقات با افسر عملیاتی خود که به‌وسیله DST تعقیب می‌شد، بازداشت شد. یادداشتهای میتروخین درباره پرونده پاسکوالینی در سال ۱۹۷۹ پایان می‌یابد، و روشن نیست آیا تماسهای او با کاگ‌ب بعداً از سر گرفته شده است یا نه.

برای مردم چین جالب‌ترین نشانه‌های عصر جدید که پس از پیروزی تنگ در مبارزه جانشینی پس از مرگ مائو آغاز شد، اعاده حیثیت پس از مرگ از مشهورترین قربانی انقلاب فرهنگی، لئوشاچوچی در فوریه سال ۱۹۸۰ بود که در ماه نوامبر با آغاز محاکمه دوماهه گروه ۴ دنبال شد. لیو قربانی «بزرگترین توطئه در تاریخ ما» اعلام شد و یك تشییع جنازه رسمی با تأخیر از او به‌عمل آمد. گروه ۴ در محاکمه‌شان، برای حفظ پاکی خاطره مائو تا آنجا که ممکن بود، مسئول همه اقدامهای قساوت‌آمیز انقلاب فرهنگی شناخته شدند. این احتمالاً یك نشانه فقدان اطلاعات درجه یك شوروی از این تکانهای سیاسی است که یك گزارش وزارت خارجه فرانسه درباره سفر ژیسکار دستن به PRC در اکتبر سال ۱۹۸۰، که به‌وسیله مأمور SEN در پاریس تهیه شده بود به‌عنوان یك سند بسیار مهم به دفتر سیاسی تحویل شد.

ولادیمیر کرایوچکوف رئیس FCD در گزارشی در اوایل سال ۱۹۸۴ درباره عملیات کاگ‌ب در ۲ سال پیش از آن، ادعا کرد: «پکن مانع عادی شدن روابط چین و شوروی می‌شود... پکن روی کسب امتیازهایی برای خود با مانور دادن میان غرب و کشورهای سوسیالیست حساب می کند، و سعی دارد با چشم‌انداز بهبود روابط با اتحاد شوروی از غرب باجگیری کند.»

کرایوچکوف، در کل از عملکرد خط K راضی نبود: «FCD ظرف ۲ سال گذشته در عملیاتش علیه چین به بعضی نتایج مفید دست یافته است، اما این موفقیتها به‌طور کلی طبیعت رویدادهای استثنایی داشته‌اند. خیلی از نمایندگیها هنوز در انجام وظایف خاص مربوط به استخدام (مأمور) کند عمل می کنند. توجه کافی به طبقه‌بندی روشن اتباع چینی در خارج مانند کارشناسان، دانشجویان و کارآموزان نمی‌شود.

---

1. Pathe

تلاش اندکی برای انتخاب مأموران برای دوره‌های طولانی در PRC یا هنگ کنگ یا تایوان صورت می گیرد.

نمایندگیها باید تلاش خود را برای کسب نتایج محکم در استخدام اتباع چینی افزایش دهند. آموزش دیده‌ترین افسران و باتجربه‌ترین مأموران باید به این کار هدایت شوند. ما نباید فرصتهای به‌دست آمده از تغییر افراد را در حکومت چین، یا مورد تردید قرار دادن ایدئولوژی مائوئیست و اخراجهای انجام شده در حزب از دست بدهیم.

هیچ جا بیشتر از کار علیه چین ما به دوراندیشی، صبر، شکیبایی و ارزیابی صحیح ویژگیهای خاص چینیها نیاز نداریم.

برنامه FCD برای سال ۱۹۸۴ عملیات تدابیر ویژه را برای «مقابله با نزدیکی نظامی و سیاسی میان PRC و ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی بر یك پایه ضدیت با شوروی» دستور داد. از جمله اینها، تدابیر ویژه‌ای برای اختلال در روابط انگلیس و چین بر سر آینده هنگ کنگ بود. در اعلامیه مشترکی که در دسامبر سال ۱۹۸۴ به امضا رسید، بریتانیا و PRC موافقت کردند هنگ کنگ پس از به پایان رسیدن اجاره بخش اصلی این مستعمره به‌وسیله بریتانیا در سال ۱۹۹۷ به حاکمیت کامل چین باز گردد، اما برای نیم سده بعد نظام سرمایه‌داری آن تحت فرمول «یك کشور، دو نظام» ادامه یابد. کاگ‌ب سعی کرد، البته بدون موفقیت، این «تز» را از طریق رسانه‌ها پخش کند که بریتانیای سست اراده تحقیر بزرگی را به‌وسیله چینیها متحمل شده بود.

در آغاز عصر گورباچف، کاگ‌ب همچنان PRC را دشوارترین هدف از هدفهای اصلی‌اش برای نفوذ یافت. در آوریل سال ۱۹۸۵ یك بررسی از عملیات علیه چین به‌وسیله اداره T (جاسوسی علمی و تکنولوژیکی) یکی از موفق‌ترین بخشهای FCD «کمبودهایی» جدی و مداوم را نشان داد. از اطلاعات علمی و تکنولوژیکی جمع آوری شده به‌وسیله نمایندگیها تنها یك درصد مربوط به چین و کیفیت آن نیز پایین بود. نمایندگیها از این بابت در ماه مه طی بخشنامه‌ای که آنها را به خاطر «شماری بی‌توجهی» سرزنش کرد، مطلع شدند. ـ مهمترین این اهمال کاریها فقدان رابطهای چینی بود که به‌عنوان «یك منبع نگرانی شدید» توصیف شده بود. این نگرانی به همه جنبه‌های جمع آوری اطلاعات علیه هدفهای چینی گسترش یافت. همان‌طور که نیکلای لیونف

پس از فروپاشی اتحاد شوروی اعتراف کرد «ما یك شکاف پرنشدنی در منابع اطلاعاتی‌مان در باره چین داشتیم.»

اما یك معما باقی می‌ماند. میتروخین به بایگانیهای SIGINT ادارات هشتم و شانزدهم کاگ‌ب محل نگاهداری رمزهای دیپلماتیك دسترسی نداشت. پرونده‌های مشاهده شده به‌وسیله او سر نخ‌اندکی درباره توانایی کاگ‌ب در ردیابی و رمز گشایی ارتباطات PRC دارند. نمایندگی پکن مانند نمایندگیها در دیگر پایتختهای مهم، یك ایستگاه SIGINT بانام رمز KRAB داشت. بودجه آن برای سال ۱۹۷۹، یك پاره کوچك از بودجه نمایندگیهای ایالات متحده و به‌طور چشمگیری پایین‌تر از بودجه پایتختهای مهم اروپا، با معیارهای کاگ‌ب، یك فعالیت در سطح زیاد را نشان نمی‌دهد. احتمالاً در اوایل تا اواسط دهه ۱۹۷۰ عملیات ALPHA در رخنه فنی در سفارت جمهوری خلق چین و سایر تأسیسات چینی در اولان باتور موفق بود، اما یادداشتهای میتروخین هیچ اشاره‌ای به اطلاعاتی که در این عملیات به‌دست آمد نمی‌کند. ویکتور ماکاروف، یك افسر سابق کاگ‌ب که از سال ۱۹۸۰ تا سال ۱۹۸۶ در اداره شانزدهم کار می‌کرد معتقد است اهمیت SIGINT چینی در اوایل دهه ۱۹۸۰ کاهش یافت. او از سال ۱۹۸۱ اجازه یافت وارد دفتر مورد استفاده رمزشکنان چینی شود که پیش از آن ممنوع بود. ماکاروف نتیجه می‌گیرد، شاید به درستی، که نرخ موفقیت جاری این دفتر دیگر آن سطح بالای غیرمعمول امنیتی را نداشت که این دفتر در داخل آن اداره داشت. با اینکه ارتباطات چین همچنین به‌وسیله سایر بخشهای شبکه وسیع کاگ‌ب و GRU SIGINT ردیابی می‌شد، از روی مدارك کنونی به‌نظر می‌رسد احتمال نمی‌رود رمزشکنان توانسته بودند به قدر کافی شکست نسبی در استخدام مأمور را جبران کنند.

۱۶

ژاپن

به استثنای کیم فیلبی، مشهورترین جاسوس شوروی این غیرقانونی GRU آلمان، ریچارد سورج بود که در سال ۱۹۳۳ در توکیو مستقر شد و آن‌قدر خود را با موفقیت به عنوان خبرنگار یک روزنامه نازی جا زد که یک روزنامه‌نگار ژاپنی او را «یک نمونه واقعی یک نازی متکبر ماجراجو... تندخو، مشروب‌خور قهار توصیف کرد.» او همچنین به گفته مأمور زن شوروی هدماسینگ «به‌طور شگفت‌انگیزی زیبا بود.» سورج علاوه بر نفوذ در سفارت آلمان در توکیو و اغوای زن سفیر، همچنین یک شبکه جاسوسی ژاپنی را به ریاست هوتسومی اوساکی یک مارکسیست جوان آرمانگرا از یک خانواده ثروتمند، و یک عضو گروه مشاوران شاهزاده کانویه[1]، دولتمرد برجسته را اداره می‌کرد. سورج به درستی حمله ژاپن به چین را در سال ۱۹۳۷ و حمله آلمان به شوروی را در سال ۱۹۴۱ پیشگویی کرد و در هر دو مورد اطمینان داد ژاپن قصد ندارد سیبری را مورد حمله قرار دهد. تا زمانی که وهرماخت حمله‌اش را در ۲۲ ژوئن سال ۱۹۴۱ آغاز کرد، استالین حاضر نبود همه هشدارهای اطلاعاتی را در مورد حمله آلمان قبول کند و سورج را یک «گه دروغگو که با چند کارخانه کوچک و فاحشه‌خانه در ژاپن برای خود

1. Konoye

سرمایه‌ای به هم زده بود» رد می کرد. اما سورج اندکی پیش از بازداشتش در اکتبر سال ۱۹۴۱ یك پیام تشکر باتأخیر از مسکو دریافت کرد. او در سال ۱۹۶۴، ۲۰ سال پس از اعدامش به‌وسیله ژاپنیها، یك قهرمان اتحاد شوروی شناخته شد و با یك رشته سیره نویسی رسمی و ـ غیرعادی ترین چیز برای یك مأمور خارجی ـ چاپ یك تمبر پستی ویژه مورد احترام قرار گرفت. با اینکه سورج برای GRU رقیب کار می کرد، مرکز او را یك الگوی آرمانی برای الهام گرفتن یك نسل جدید غیرقانونیهای کاگ‌ب تلقی کرد. در بیست و چهارمین کنگره CPSU در سال ۱۹۷۱ در مسکو، افسران بلندپایه کاگ‌ب با گروهی از رهبران حزبهای کمونیست غرب تماس گرفتند تا برای استخدام غیرقانونیها از این کشورها طلب کمك کنند. آنها در همه موارد، به عنوان نشانه نوع عضوی که دنبالش بودند، نمونه ریچارد سورج را دادند. اما، دقیقاً در آن زمان، یك گروه از مأموران در وزارت خارجه توکیو، مقدار بیشتری اسناد محرمانه درباره سیاست خارجی ژاپن (گرچه در زمانی کمتر حساس در روابط شوروی (ژاپن) نسبت به آنچه شبکه جاسوسی سورج یك نسل بیشتر به‌دست آورده بود تهیه می کردند. نام آنها برخلاف نام سورج، هرگز علنی نشده است.

شکست ژاپن در جنگ اقیانوس آرام در اوت سال ۱۹۴۵ با یك اشغال نظامی از سوی آمریکا دنبال شد که یك قانون اساسی جدید مردم سالارانه را به آن تحمیل کرد. در سپتامبر سال ۱۹۵۱ یك پیمان صلح در محل نامحتمل تالار اوپرای سانفرانسیسکو امضا شد که مقرر داشت اشغال در آوریل بعد پایان یابد. اما یك پیمان امنیتی ایالات متحده ـ ژاپن در همان روز امضا شد که با حفظ پایگاههای نظامی آمریکا نه صرفاً به خاطر دفاع از ژاپن در برابر حمله خارجی و کمك به حفظ صلح و امنیت خاور دور، بلکه همچنین اگر دولت ژاپن تقاضا می کرد آمریکا «برای سرکوب شورشها و ناآرامیهای گسترده داخلی در ژاپن، به تحریك یا مداخله یك قدرت یا قدرتهای خارجی» موافقت می کرد. اتحاد شوروی از امضای پیمان صلح سانفرانسیسکو خودداری و پیمان امنیتی را محکوم کرد. و این خودداریش از رها کردن ۴ جزیره در زنجیره جنوبی کوریل در شمال هوکایدو (در ژاپن به نام «سرزمینهای شمالی» مشهورند) که در پایان جنگ اشغال کرده بود، انعقاد یك پیمان صلح را با ژاپن برای بقیه قرن برای شوروی غیرممکن ساخت. پیشنهاد شوروی در سال

۱۹۵۶ برای بازگرداندن دو جزیره منتهی الیه جنوبی (شیکوتان وهابومایس) در ازای پیمان صلح با شرایط خودش نتوانست به بن‌بست پایان دهد و بعداً پس گرفته شد.

در تمام مدت جنگ سرد یکی از اولویتهای اصلی تدابیر ویژه نمایندگی توکیو ایجاد اختلاف میان ژاپن و ایالات متحده بود. اولین فرصت مهم با مذاکره درباره یك پیمان امنیتی اصلاح شده در ژانویه سال ۱۹۶۰ پیش آمد. یك مبارزه علیه تصویب پیمان که به‌وسیله حزب سوسیالیست (JSP) حزب کمونیست(JCP) شورای عمومی اتحادیه کارگری(SOHYO) و فدراسیون دانشجویی زنگاکورن[1] آغاز شد به بزرگ ترین جنبش مردمی در تاریخ سیاسی ژاپن تبدیل شد. در اوج این اعتراض در ماههای مه و ژوئن سال ۱۹۶۰، چندین میلیون نفر در توکیو و دیگر شهرهای بزرگ در تظاهرات خیابانی، توقف کار، گردهماییها و امضای تومارها شرکت کردند. دعوا و مرافعه‌هایی در مجلس و شورشهایی در خیابانها روی داد که در جریان آن یك دانشجوی زن دانشگاه توکیو زیر دست و پا مرد. کاگ‌ب طبق معمول جنبشهای اعتراض آمیز دیگری که تأیید کرده بود افتخار زیادی را برای خود به خاطر آن مدعی شد. اما نمایندگی توکیو حداقل تا اندازه‌ای در شماری از این رویدادهای ضدآمریکایی نقش داشت ـ از جمله تظاهرات در فرودگاه به وسیله دانشجویان کمونیست زنگاکورن در اعتراض به ورود جیمز هاگرتی سخنگوی مطبوعاتی رئیس جمهوری دوایت آیزنهاور. در ماه ژوئن دولت حزب لیبرال دمکرات (LDP) نوبوسوك کیشی[2] به خاطر اینکه مجبور شد دیدار آینده خود آیزنهاور را به دلیل اینکه نمی توانست ایمنی شخصی وی را تضمین کند لغو کند، یك تحقیر را متحمل شد. آیزنهاور بعداً نوشت: «از هر زاویه که نگاه کنیم، این یك پیروزی کمونیستها بود.» کاگ‌ب همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، این «پیروزی را از آن خود دانست». نمایندگی توکیو همچنین موفق شد ضمایم محرمانه قلابی پیمان امنیتی را که به‌وسیله سرویس A جعل شده بود، که ادعا می کرد موافقت‌نامه سال ۱۹۵۱ درباره استفاده از نیروهای ایالات متحده برای سرکوب ناآرامیهای غیرنظامی و گسترش همکاری نظامی ایالات متحده ـ ژاپن در سرتاسر خاوردور از اقیانوس آرام شوروی تا سواحل چین ادامه

---

1. Zengakuren
2. Nobusuke Kishi

خواهد یافت به اطلاع مردم برساند. اما موفقیتهای تاکتیکی کاگ‌ب اهمیت استراتژیکی اندکی داشت. چند روز پس از لغو سفر آیزنهاور، پیمان امنیتی ایالات متحده ـ ژاپن به‌وسیله مجلس ژاپن تصویب شد. استعفای دولت کیشی، اندکی پس از آن جنبش اعتراض را از رونق انداخت. چپ نتوانست از پیمان به عنوان یك مسأله مهم در انتخابات ماه نوامبر استفاده کند که در آن حزب حاکم LDP که از سال ۱۹۵۵ تا سال ۱۹۹۳ بر سیاستهای ژاپن تسلط داشت یك پیروزی راحت دیگر به دست آورد.

JCP کمتر از ۳ درصد آرا تنها ۳ کرسی بدست آورد. درجه‌ای که ژاپن از سوی مرکز در عمل به عنوان یك عضو ناتو دیده شد در فعالیت گسترده خط F (اقدامهای ویژه) در دهه ۱۹۶۰ در نمایندگی توکیو نشان داده شده است. مسکو یك رشته عملیات گسترده خرابکاری و اختلال را در پشت خطوط دشمن در صورت وقوع جنگ برنامه‌ریزی کرده بود. هر سال نمایندگیها در ناتو و بعضی کشورهای بی‌طرف لازم بود طرحهای مبسوطی برای خرابکاری در ۴ تا ۶ هدف مهم طراحی کنند. همین نکته در مورد ژاپن که تأسیسات ژاپنی و ایالات متحده هر دو در آن هدف بودند، صادق بود. به‌طور مثال در سال ۱۹۶۲ خط F برای خرابکاری در ۴ پالایشگاه مهم در مناطق مختلف ژاپن به علاوه پایگاههای ایالات متحده در اوکیناوا برنامه‌ریزی کرد. خط F در توکیو مانند کشورهای ناتو همچنین دستور داشت پایگاههای احتمالی زمان جنگ را در بخشهای دورافتاده ژاپن برای گروههای خرابکاری و اطلاعاتی شوروی (DRGها) شناسایی کند. به‌طور مثال، در سال ۱۹۷۰ خط F، ۴ محل پیاده شدن DRG را در سواحل شمال غرب جزیره هوکایدو معرفی کرد. هر پرونده در باره یك پایگاه احتمالی DRG علاوه بر داشتن نقشه دقیق مشخصات و شرح جزء به جزء منطقه، از یك زبان رمز یك دست شده استفاده می کرد. هر منطقه پیاده شدن DRG به عنوان یك DOROZHKA (باند پرواز) مشهور بود، هر محل یك پایگاه DRG نیز یك ULEY (کندو) خوانده می‌شد.

نمایندگی توکیو همچنین طرحهایی برای اقدامهای خرابکارانه در زمان صلح با هدف صدمه زدن به روابط ایالات متحده ـ ژاپن تهیه کرد. در زبان خاص خط F هر اقدام خرابکارانه یك «گل سوسن» (LILYA)، ماده منفجره یك «دسته گل»(BUKET)، چاشنی یك «گل کوچك» (TSVETOK)، صدای انفجار یك ماده «شلب‌شلوپ»(ZAPLYV) و

خرابکار «باغبان» (SADOVNIK) خوانده می‌شد. از جمله طرحهای خرابکاری که به وسیله خط F طراحی شد، عملیات ولکان، حمله به کتابخانه مرکز فرهنگی آمریکا در توکیو بود که طوری برنامه‌ریزی شد که با تظاهرات علیه جنگ ویتنام در اکتبر سال ۱۹۶۵ همزمان باشد. مأمور غیر قانونی MOMOTO می‌باید یك شب اندکی پیش از بسته شدن کتابخانه یك بمب کتابی را همراه با یك چاشنی پنهان در یك بسته سیگار آمریکایی در یك قفسه کتابخانه بگذارد که برای انفجار در ساعات اولیه صبح زمان‌بندی شده بود. برای پنهان کردن دست کاگ‌ب در عملیات، قرار شد سرویس A اعلامیه‌هایی به نام ملی گرایان افراطی ژاپنی که خواستار حمله به اموال ایالات متحده شده بودند، تهیه کند. چشمگیرترین نقشه‌ای که از سوی خط F برای ایجاد یك بحران مهم در روابط ایالات متحده ـ ژاپن کشیده شد، طرحی بود برای پراکندن ماده رادیواکتیو در خلیج توکیو با انتظار اینکه زیر دریاییهای هسته‌ای ایالات متحده که از پایگاه دریایی یوکوساکا دیدار می‌کردند مقصر شناخته شوند و یك اعتراض ملی ایجاد شود. این طرح با وجود اینکه مورد حمایت نمایندگی توکیو بود به علت دشوار بودن تهیه ماده رادیواکتیو مناسب از ایالات متحده و خطر اینکه منبع ماده شوروی ممکن بود ردیابی شود از سوی مرکز رد شد.

دو سال بعد، طرحهای کاگ‌ب برای اقدامهای ویژه پس از اینکه بعضی از آنها با فرار اولگ لیالین[1] افسر خط F در لندن، لو رفت به شدت کاهش یافت.

مشکل اصلی که خط PR در طول دهه ۱۹۶۰ با آن روبه‌رو شد از دست دادن چیزی بود که پیش از آن ثروت اطلاعاتی بسیار مهمش به شمار می‌رفت کمك JCP بزرگ‌ترین حزب کمونیست غیرحاکم در آسیا با توسعه اختلاف چین و شوروی، رهبری کمونیست ژاپن نیز بیشتر طرف پکن را گرفت تا مسکو. در سال ۱۹۶۴ مسکو که هم اکنون در خصمانه‌ترین مشاجرات در تاریخ کمونیسم بین‌الملل با پکن در گیر بود، JCP را به تعظیم و تکریم حزب کمونیست چین و اعلام جنگ به CPSU متهم کرد. JCP با تقبیح تلاشهای «بی شرمانه و نابخشودنی» CPSU برای تحمیل شرایط خود به رفقای

1. Oleg Lyalin

ژاپنی این اقدام را تلافی کرد: «دلیل اصلی برای چند دستگی در جنبش کمونیست بین‌الملل و اردوگاه سوسیالیست امروز دقیقاً خودبینی و مداخله آشکار شما و حملاتی است که وقیحانه در نتیجه این خودبینی علیه حزبهای برادر آغاز کرده‌اید.»

JCP همچنین از فعالیتهای مخرب اعضای کارمند سفارت شوروی و خبرنگاران ویژه علیه حزب‌شان شکایت کرد. بدون تردید فعالیتهای نمایندگی را مدنظر داشت. این حزب به درستی مسکو را به استفاده از جاسوسان و خبرچینها برای حفظ تماس و پیشبرد منافع آن دسته از کمونیستهای ژاپنی که دنبال فعالیتهای ضدحزبی (هوادار مسکو) بودند متهم کرد. هاکامادی ساتومی[1] رئیس کمیته مرکزی JCP به سوزاندن ادبیات CPSU برای گرم کردن اوفارو (حمام ژاپنی) خود به خود بالید. ظرف چندسال JCP از یك ثروت اطلاعاتی مهم کاگ‌ب به یك هدف دشمن تبدیل شده بود.

عملیات ژاپنی مرکز در سال ۱۹۶۱ با از دست دادن آنچه به نظر می‌رسد نمایندگی اصلی غیرقانونی کاگ‌ب در توکیو بود، یك ضربه مهم دیگر را متحمل شد. این نمایندگی به وسیله «JIMMY» یك کمونیست کهنه کار چینی هوادار شوروی، اداره می‌شد که موفق شده بود یك شرکت صادرات ـ واردات در هنگ‌کنگ و توکیو ایجاد کند و دست‌اندر کار تهیه اوراق شناسایی قلابی هنگ کنگی برای سایر غیرقانونیهای کاگ‌ب بود. وقتی جیمی نتوانست از یك سفر به چین برای دیدن نزدیکانش پس از شکاف چین و شوروی باز گردد، مرکز تصمیم گرفت نمایندگی او را شاید از بیم آنکه ممکن بود لو رفته باشد، ببندد. فقدان منابع اطلاعاتی ژاپنی مهم نمایندگی توکیو در اواسط دهه ۱۹۶۰ در این واقعیت منعکس بود که فعال‌ترین مأمورش از سال ۱۹۶۲ تا سال ۱۹۶۷ یك روزنامه‌نگار در «توکیو شیمبون» با نام رمز KOCHI بود که به نظر می‌رسد به صحبت‌های در سطح بالا در کابینه و وزارت خارجه، اما احتمالاً نه به اسناد طبقه‌بندی شده دسترسی داشت.

استراتژی اصلی خط PR پس از سلب اعتماد از JCP استخدام اعضای برجسته شاخه چپ حزب اصلی جناح مخالف، حزب سوسیالیست ژاپن (JSP) با نام رمز

1. Hakamadi Satomi

KOOPERATIVC و استفاده از آنها به عنوان مأمور نفوذ بود. در ۲۶ فوریه ۱۹۷۰ دفتر سیاسی پرداخت مجموعاً ۱۰۰ هزار روبل قابل تبدیل (۳۵ میلیون و ۷۱۴ هزار ین) را به شماری از شخصیتهای برجسته JSP و به عنوان کمك مالی به روزنامه حزب تصویب کرد. یارانه‌های مشابهی نیز به نظر می‌رسد که هر سال پرداخت شده باشد. احتمال می‌رود زمانی که دفتر سیاسی کمك مالی مخفی به JSP را تصویب کرد، همان موقع پنج عضو با نفوذ حزب به عنوان مأموران کاگ‌ب استخدام شده بودند: سی‌ئی‌چی کاتسوماتا[1] (با نام رمز GAVR)، نفر دوم در انتخابات سال ۱۹۶۶ برای دبیر کلی JSP که در سال ۱۹۷۴، ۴ میلیون ین برای تقویت موقعیتش در حزب به وی پرداخت شد؛ تاموتسوساتو[2] (به طرز آشکاری با نام رمز ATOS) رهبر یك جناح مارکسیست در JSP که برای قراردادن مقالات تدابیر ویژه در ۴ نشریه ادواری مورد استفاده قرار گرفت؛ ALFONS که ۲/۵ میلیون ین در سال ۱۹۷۲ به او پرداخت و از او برای انتشار مقالاتی در روزنامه JSP شاکایی شیمبون استفاده شد؛ DUG یك مقام JSP نزدیك به رئیس حزب، که مبلغ ۳۹۰ هزار ین در سال ۱۹۷۲ برای مبارزات انتخاباتی به او پرداخت شد؛ و DIC که ۲۰۰ هزار ین در سال ۱۹۷۲ برای چاپ اعلامیه‌ها و پوسترهای انتخابات دریافت کرد. دیگر اعضای استخدامی در دهه ۱۹۷۰ شامل JACK یك معاون JSP و یك مسئول برجسته اتحادیه کارگری، شیگه‌رو ایتو[3] (با نام رمز GRACE) و DENIS می‌شد که قبلاً یکی از دستیاران نزدیك رئیس سابق JSP سابرو ادا[4] بود.

تماسهای محرمانه کاگ‌ب شامل یك کمونیست سابق با اسم رمز KING که به یك شخصیت برجسته در JSP تبدیل شده بود و KERK از جناح کاتسوماتا JSP در مجلس بودند. یادداشتهای میتروخین درباره DENIS و GRACE انگیزه آنها را هر دو عقیدتی و مالی ذکر می‌کند. احتمالاً همین اصل درباره بیشتر مأموران دیگر کاگ‌ب در JSP صادق بود. عملیات نفوذ کاگ‌ب را در مجلس شورا همچنین بوسیله YAMAMOTO یك دانشگاهی که در پرونده‌اش از نظر «عقیدتی نزدیك به مسکو» توصیف

1. Seiichi Katsumata
2. Tamotsu Sato
3. Shigero Ito
4. Saburo Eda

شده است یاری داده شد. او پس از اینکه در سال ۱۹۷۷ به عنوان یك مأمور استخدام شد در هر جلسه مجلس دست کم دو سؤال پارلمانی را با موفقیت موجب شد، که طبق نظر تا حد امکان خوش بینانه نمایندگی توکیو، اثر خوبی داشتند.

از میان سیاستمداران استخدام شده به وسیله کا گ ب خارج از JSP مهم ترین آنها هیروهید ایشیدا[1](با نام رمز HOOVER)، معاون پارلمانی مشهور حزب حاکم لیبرال دمکرات LDP، وزیر کار سابق بود. ایشیدا در فوریه سال ۱۹۷۳ به ریاست اتحادیه پارلمانی دوستی ژاپن- شوروی (با نام رمز OBBY) که تازه تأسیس شده بود انتخاب شد، و یك هیأت را ۲۷ اوت تا ۶ سپتامبر در سفری به اتحاد شوروی اندکی پیش از سفر کاکویی تاناکا، نخستین سفر نخست‌وزیر ژاپن به شوروی پس از ۱۷ سال رهبری کرد. ایشیدا در این سفر و سفرهای بعدی به مسکو، به تقاضای مرکز به‌طور علنی از سوی برژنف، رئیس جمهوری نیکلای پادگورنی، نخست وزیر آلکسی کاسگین و دیگر شخصیتهای سرشناس مورد پذیرایی قرار گرفت. کا گ ب همچنین زحمت زیادی کشید تا ایشیدا را گول زد و از احترام زیادی که رهبری شوروی برای او قائل بود، مطمئن ساخت. روزنامه مشهور ژاپنی آساهی شیمبون که کا گ ب حداقل یك مأمور در سطح بالای آن داشت پس از دیدار ایشیدا از مسکو در تابستان سال ۱۹۷۳ گزارش داد: «اتحاد شوروی امروز گفت بلافاصله همه ۴۹ ماهیگیری را که به اتهام نقض آبهای ارضی شوروی بازداشت کرده بود آزاد می کند. این مطلب به وسیله رئیس هیأت رئیسه شورای عالی شوروی در ملاقاتش با هیروهید ایشیدا رئیس هیأت پارلمانی ژاپن اعلام شد که از آنجا دیدار می کرد.»

به گفته استانیسلاو لوچنکو[2]، که در آن زمان در میز ژاپنی FCD کار می کرد، ماهیگیران ژاپنی که به احترام ایشیدا آزاد شدند جزء کسانی بودند که «همیشه برای استفاده به عنوان عوامل بده و بستان خر شده و بازداشت می‌شدند.» ایشیدا همچنین برای عضویت در شبکه جهانی چاپلوسی که کا گ ب از آن برای خدمت به اشتهای سیری ناپذیر برژنف به شهرت جهانی استفاده می کرد، انتخاب شد. او به وسیله ولادیمیر پرونیکوف

---

1. Hirohide Ishida

2. Stanislav Levchenko

رئیس خط PR در نمایندگی توکیو تشویق شد با اهدای یك لیموزین خرمایی رنگ نیسان به برژنف برای اضافه کردن به مجموعه قابل ملاحظه اتومبیلهای خارجی مجلل اش، قدردانیش را بابت آزادی ماهیگیران نشان دهد. لوچنکو که فکر کرد- شاید به درستی- نیسان با پول کاگ‌ب خریداری شده بود به عنوان مسئول شخصی اتومبیل تعیین شد که برای جلوگیری از دزدیده شدن قطعات آن پیش از اهدای رسمی به برژنف در یك جعبه به مرکز FCD تحویل شد. ایشیدا در سال ۱۹۷۴ در حالی که همان زمان یك رابط کاگ‌ب به شمار می‌رفت به وسیله پرونیکوف که نشان پرچم سرخ را جایزه گرفت به عنوان مأمور استخدام و پس از آن به یکی از مأموران برجسته نفوذ کاگ‌ب تبدیل شد.

اولویتی که مرکز در اوایل دهه ۱۹۷۰ برای عملیات در ژاپن قائل بود از این واقعیت پیداست که بودجه آنها در سال ۱۹۷۳ تقریباً به همان اندازه بودجه هند و تقریباً ۳ برابر بودجه هر یك از یازده کشور دیگر آسیایی بود که در آن زمان در حوزه مسئولیت اداره هفتم FCD قرار داشتند.

هدف تدابیر ویژه کاگ‌ب قبل و در جریان سفر تاناکا به مسکو در سال ۱۹۷۳ کمك به امضای یك پیمان صلح و موافقت‌نامه درباره روابط ژاپن- شوروی برپایه خطوط موافقت شده به وسیله دفتر سیاسی در ۱۶اوت بود. اگر پیشرفتی در جریان مذاکرات حاصل می‌شد، قرار بود بازگشت هابومایس[1] و شیکوتان[2] به علاوه امتیازهایی در زمینه حقوق ماهیگیری در ازای لغو پیمان امنیتی ایالات متحده-ژاپن و تعطیل پایگاههای نظامی ایالات متحده به تاناکا پیشنهاد شود. با اینکه انتظار نمی‌رفت تاناکا این شرایط را بپذیرد، اما امید می‌رفت حمایت افکار عمومی ژاپن از یك موافقت‌نامه برپایه این خطوط افزایش یابد. به هر حال، این دیدار دستاورد اندکی داشت. تاناکا اصرار کرد بازگشت همه سرزمینهای شمالی برای همکاری اقتصادی و دیگر شکلهای بهبود روابط با اتحاد شوروی لازم بود.

در طول سالهای باقیمانده دهه ۱۹۷۰، ایشیدا همچنان به عنوان یك مأمور نفوذ در داخل LDP و اتحادیه پارلمانی دوستی ژاپن- شوروی مورد استفاده قرار گرفت. او در

---

1. Habomais
2. Shikotan

سال ۱۹۷۷ به تقاضای کاگ‌ب شخصاً به نخست‌وزیر LDP تاکئو فوکودا شکایت کرد سفیر ژاپن در مسکو و زنش با تماسهایشان با ناراضیان خود را به عناصر نامطلوب تبدیل کرده‌اند و تلویحاً گفت زمان آن است که آنها فرا خوانده شوند. در طول دهه ۱۹۷۰ حداقل دو عضوگیری دیگر در درون LDP صورت گرفت: FEN یك آدم مورد اعتماد کاکویی تاناکا، و KANI یك نماینده مجلس که نمایندگی توکیو ادعا کرد موقعیتش فعالانه در حال ترقی بود. کلید نفوذ کاگ‌ب به سیاستهای محافظه‌کاران، فساد رایج در بعضی جناحهای LDP و سایر بخشهای جامعه ژاپن بود.

تاناکا بیشتر موفقیت چشمگیر خود را در رسیدن به‌مقام وزیر کابینه در سن تنها سی و نه سالگی به‌رغم اینکه هرگز دبیرستان را تمام نکرده بود به سیاستهای کاملاً اسرارآمیز خاصه خرجی مدیون بود که به‌وی کمك کرد استان دورافتاده خود نیکاتا را که استاندار آن بود «از یك ولایت گمنام به یك ثروت روز تبدیل کند».

همه آن کسانی که قراردادهای بی‌شماری را برای کارهای عمومی در نیکاتا بردند، قابل پیش‌بینی بود که با دست و دلبازی به بودجه جنگ سیاسی تاناکا کمك خواهند کرد. او در دسامبر سال ۱۹۷۴ پس از اینکه بعضی از جزئیات فسادش در روزنامه‌ها ظاهر شد، مجبور شد ظاهراً به دلیل بیماری از مقام خود استعفا کند. در سال ۱۹۷۶ مدارك قاطع خیلی بیشتری پیدا شد که نشان می‌داد شرکت هواپیماسازی لاکهید ایالات‌متحده برای به دست آوردن قرارداد فروش هواپیماهای ۳ ستاره خود به شرکت هواپیمایی سراسری نیپون مبالغ زیادی به تاناکا و دیگر سیاستمداران برجسته LDP رشوه داده بود. لاکهید از یك سنت هم‌اکنون طولانی رشوه‌دهی شرکتهای خارجی پیروی کرد. کاگ‌ب با وجود آنکه می‌توانست از این سنت بهره گیرد، هرگز قادر نبود از لحاظ مالی با حق‌حسابهای پیشنهادی چنین بازیگران بزرگی مانند لاکهید رقابت کند و تا اندازه‌ای به این دلیل هرگز نتوانست به طور واقعی در منتهی درجه رهبری سیاستهای محافظه‌کارانه ژاپن رخنه کند.

بیشتر مأموران کاگ‌ب در رسانه‌ها همچنین انگیزه‌های مادی داشتند: پرونده‌های مورد توجه میتروخین دست کم پنج روزنامه‌نگار ارشد ژاپنی را (سوای آنهایی که در انتشارات JSP بودند) معرفی می‌کند که در دهه ۱۹۷۰ مأمور کاگ‌ب بودند:

BLYUM در آساهی شیمبون، SEMYON در یومیوری‌شیمبون، KARL (یا KARLOV) در سانکای شیمبون، FUDZIE در توکیو شیمبون و ODEKI تنها به عنوان یك خبرنگار سیاسی ارشد. ROY روزنامه‌نگار که طبق پرونده‌اش کار خود را برای کاگ‌ب صرفاً یك دادوستد تجاری تلقی می کرد ارزشش بیشتر به خاطر تماسهای اطلاعاتیش و کمك به استخدام KHUN یك عضو ضداطلاعات ژاپنی که اطلاعاتی درباره چین تهیه کرد، بود. اما همه مأموران دستمزدی در رسانه‌های ژاپن مایل به استخدام نبودند. خلاصه پرونده SEMYON به وسیله میتروخین نشان می‌دهد او در جریان یك دیدار از مسکو در اوایل دهه ۱۹۷۰ براساس توانایی «انجام کارهای خطرناك» استخدام شد: تبدیل ارز در بازار سیاه (احتمالاً، در یك کمین تدارك دیده شده از سوی SCP برای او) و «رفتار غیراخلاقی» (بدون تردید یکی از بسیاری «تله‌های عسل کاگ‌ب»). SEM-YON در طول ۶ سال کارش به عنوان یك مأمور شوروی بارها سعی کرد کاگ‌ب را متقاعد کند او را آزاد سازد. مرکز سرانجام پس از اینکه او در حین رد اطلاعات نادرست گیر افتاد، تماس با او را قطع کرد.

استانیسلاو لوچنکو بعداً چند روزنامه‌نگار دیگر را که برای تدابیر ویژه کاگ ب مورد استفاده قرار گرفتند معرفی کرد که مهم‌ترین آنها به نظر می‌رسد تاکوجی‌یامانه (با نام رمز KANT) دستیار سردبیر و مشاور شخصی ناشر روزنامه محافظه‌کار سان‌کی‌ئی شیمبون بود. یامانه به گفته لوچنکو، یکی از کنترل کنندگان او، با مهارت احساسات هواداریش از شوروی را تحت یك پوشش ملی‌گرایی ضدشوروی و ضد چینی پنهان کرد و به یکی از مأموران برجسته نفوذ در نمایندگی توکیو تبدیل شد. از میان اسناد جعلی سرویس A که او تبلیغ کرد یك «آخرین وصیت‌نامه» قلابی چوئن لای بود که به‌زودی پس‌از مرگش در سال ۱۹۷۶ جعل شد که شامل اشارات زیادی به رقابت شدید و غیرقابل اعتماد بودن بقیه رهبری چین می‌شد و هدف از آن اختلال در مذاکرات پیمان صلح چین و ژاپن بود. مرکز بدون تردید حساب کرد این سند جعلی اگر در یك روزنامه محافظه‌کار چاپ شود تا یك روزنامه JSP بیشتر اثر می گذارد. عقیده بر این است که حتی پکن که دیوانه‌وار سعی کرد اصل سند را پیدا کند، در ابتدا مطمئن نبود سند واقعی بود یا نه. اما پس از یك تحقیق مبسوط، جامعه اطلاعاتی ژاپن به درستی وصیت‌نامه چو را یك سند

جعلی اعلام کرد. این و دیگر تدابیر ویژه نتوانستند مانع امضای یك پیمان صلح چین-ژاپن در ۱۲ اوت سال ۱۹۷۸ شوند که در میان خشم مسکو شامل بندی می‌شد که هر دو امضاکننده را متعهد می‌ساخت با تلاشهای هر قدرتی برای سلطه‌طلبی مخالفت کنند (بندی که قصد پکن از آن یك اشاره رمزی به سیاست شوروی بود).

در پائیز سال ۱۹۷۹ خط PR در نمایندگی توکیو مجموعه‌ای مرکب از ۳۱ مأمور و ۲۴ رابط مخفی داشت. این آمار و نمونه‌های اطلاعات نادرست کاگ‌ب که در رسانه‌ها گنجانده شد، بدون تردید برای تحت تأثیر قرار دادن رهبری سیاسی شوروی مورد استفاده قرار گرفت-به‌ویژه چون ژاپنیها حریص‌ترین خواننده روزنامه در جهان بودند. اما مدرك نظرسنجیها نشان می‌دهد حمله‌های تهاجمی تدابیر ویژه کا گ ب در ژاپن علیه ایالات متحده و چین، اگر چه با یك رشته موفقیتهای تاکتیکی همراه بود، با شکست استراتژیك پایان یافت. در جریان دهه ۱۹۶۰، حدود ۴ درصد از ژاپنیها اتحاد شوروی را به‌عنوان کشوری خارجی که بیشتر از همه دوست داشتند معرفی کردند. در حالی که به‌رغم تلاشهای مشترك سرویس A خط PR در توکیو و یك شبکه بزرگ از مأموران نفوذ در JSP و رسانه‌ها، محبوبیت شوروی در حقیقت در دهه ۱۹۷۰ کاهش یافت، تا آنجا که پس از حمله به افغانستان به زیر یك درصد سقوط کرد و هرگز حتی در عصر گورباچف به‌نحو قابل ملاحظه‌ای بالاتر از ۲ درصد نرفت. برعکس درصد کسانی که ایالات متحده را به عنوان کشور محبوب خود معرفی کردند به جز یك کاهش در اوایل دهه ۱۹۷۰ به‌علت جنگ ویتنام، معمولاً بالای ۴۰ درصد بود. پس از عادی‌شدن روابط توکیو با پکن در سال ۱۹۷۲، چین نیز هر چند هرگز با جاذبه ایالت متحده رقابت نکرد خیلی محبوب‌تر از اتحاد شوروی بود.

جمع آوری اطلاعات در ژاپن خیلی بیشتر از تدابیر ویژه موفقیت داشت. موفق‌ترین نفوذ نمایندگی توکیو احتمالاً به وزارت خارجه بود. از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا (و شاید بعد از) فرار لوچنکو در سال ۱۹۷۹، دو دیپلمات ژاپنی با نامهای رمز RENGO و EMMA مقادیر زیادی اسناد طبقه‌بندی شده در توکیو و مأموریتهای خارجی تهیه کردند. پرونده‌هایشان هر دو آنها را «مأموران با ارزشی» توصیف می‌کنند. کنترل کننده EMMA در اوایل کار او یك کیف زنانه قالب یك دوربین مینکوکس مخفی به وی داد که او

مرتب آن را برای عکس گرفتن دیپلماتیك سر کار می‌برد. RENGO نیز به عنوان یك شکارچی با استعداد عمل کرد. دیپلمات OVOD که طی مأموریت‌هایش در مسکو در ۶سال فاصله قربانی دو تله عسل شده بود یك عضو خیلی بی‌علاقه بود. او بار دوم، پس از اینکه به وسیله مأمور MARIANA که به عنوان معلم زبان او استخدام شده بود اغوا و طبق-رفتار معمول کا گ ب-احتمالاً با عکسهای آمیزش جنسی‌شان روبه‌رو شد با تلخی به افسر عملیاتی خود گفت «اکنون برای بقیه شغلی دیپلماتیکم از شر کا گ ب راحت نخواهم شد.»

موفق‌ترین تله عسل دیپلماتیك کا گ ب شامل یك هدف ژاپنی استخدام به احتمال قریب به یقین اغوای کارمند رمزنویس MISHA به وسیله LANDYSH «پرستو» کا گ ب وقتی در اوایل دهه ۱۹۷۰ در مسکو به سر می‌برد بود. MISHA احتمالاً همان کارمند رمزنویسی است که در اواخر دهه ۱۹۷۰ تحت نام رمز جدید کاگ‌ب NAZAR در وزارت خارجه در توکیو کار می‌کرد. اطلاعات NAZAR آن‌قدر مهم تلقی می‌شد که افسران عملیاتی او در توکیو، ابتدا والری ایوانوویچ یومانسکی[1]، بعد والنتین نیکلایوویچ بلوف از دیگر وظایف‌شان برداشته شدند. NAZAR به دلایل امنیتی به ندرت با افسران عملیاتی ملاقات می‌کرد، و اطلاعات خود را در یك صندوق پستی نامه‌های بی‌نشان(DLB) می‌گذاشت یا از طریق تماس کوتاه و سریع رد می‌کرد. او هروقت قرار بود چیزی را تحویل دهد، افسران عملیاتی به محل DLB یا تماس سریع تلفن می‌کردند تا مطمئن شوند آنجا زیر نظر قرار ندارد، و اگر لازم شود، اگر یك مزاحم ناشناس به منطقه نزدیك گردد به عنوان طعمه عمل کنند. تلگرامهای دیپلماتیك عرضه شده به وسیله NAZAR که شامل مبادلات میان توکیو و سفارتش در واشنگتن می‌شد گاهی آن‌قدر پرحجم بودند که ترجمه همه آن پیش از انتقال به مرکز به وسیله نمایندگی دشوار بود. کمکی که حروف رمز NAZAR به رمزشکنان مرکز می‌داد شاید ارزششان حتی از کپی مبادلات دیپلماتیك بالاتر بود. باید زمانهایی بوده باشد که در سایه کمك NAZAR و رمزشکنان شوروی، وزارت خارجه ژاپن، بدون اینکه خود بداند از چیزی

1. Valeri Ivanovich Umansky

شبیه دیپلماسی باز در رفتارش با اتحاد شوروی استفاده می کرده است.

چشمگیرترین موفقیت دیگر نمایندگی توکیو در طول سالهای دهه ۱۹۷۰ مجموعه فزاینده اطلاعات علمی و فناوری (ST) جمع آوری شده به وسیله خط X بود که در مرکز به مدیریت T، FCD گزارش شد. طی دهه ۱۹۶۰ متوسط نرخ رشد سالانه ژاپن بالای ۱۰ درصد بود. ارزش صادرات این کشور از ۴/۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۰ به ۱۹/۳ میلیارد دلار در یك دهه بعد افزایش یافت. در سال ۱۹۷۰ ژاپن بزرگ ترین صنایع کشتی سازی و رادیو و تلویزیون را در جهان داشت، و صنایع مصرفی آن از صنایع مصرفی اتحاد شوروی خیلی جلوتر بود. ژاپن طی کمتر از یك دهه از عصر «سه گنجینه مقدس» (ماشین لباسشویی، یخچال، تلویزیون سیاه و سفید) به عصر «سه گنجینه بزرگ» (اتومبیل، دستگاه خنك كننده، تلویزیون رنگی) رسیده بود. وزارت تجارت و صنایع بین المللی (MITI) در سال ۱۹۷۱ یك دستور کار فناوری جدید. برای اقتصاد ژاپن بر پایه تغییر به صنایع «دانش ـ فشرده» مانند نیمه هادیها و مدارهای مجتمع تهیه کرد.

مأمور TONDA رئیس یك شرکت فناوری عالی در منطقه توکیو در ژاپن سال ۱۹۷۱ دو جلد اسناد محرمانه مربوط به یك سیستم جدید کامپیوتر میکروالکترونیکی را که برای نیروهای‌هوایی و موشکی ایالات متحده در نظر گرفته شده بود در اختیار نمایندگی توکیو قرار داد. یکی دیگر از عالی‌درجه‌ترین مأمورانی که اطلاعات و نمونه‌هایی از نیمه هادیهای ژاپنی و ایالات متحده برای مرکز فراهم کرد TANI بود. او به افسر عملیاتی خود گفت هیچ گاه خود را در حال کار برای کا گ، ب تلقی نمی کرد، بلکه صرفاً درگیر جاسوسی صنعتی بود، که به نظر می‌رسید منظورش این بود، که این یك واقعیت زندگی امروزی‌به شمار می رفت. بعضی، اگر نگوئیم بیشتر مأموران خط X نیز احتمالاً همین دیدگاه بی‌تفاوت را داشتند. از جمله دیگر مأمورانی که اطلاعاتی درباره آخرین پیشرفتها در تولید نیمه‌هادیها ارائه داد LEDAL مدیر تحقیق نیمه هادیها در یك دانشگاه ژاپن بود. یادداشتهای میتروخین درباره پرونده‌های کا گ ب، در کل ۱۶ مأمور را در موقعیتهای بالا در صنعت و مؤسسه‌های‌فناوری عالی در طول دهه ۱۹۷۰ معرفی می کند. این فهرست که رابطهای مخفی را شامل نمی‌شود بدون تردید جامع نیست. حتی تجهیزات مورد استفاده نمایندگی کا گ ب برای زیر نظر داشتن ارتباطات میان گروههای

نظارت پلیس توکیو و مرکز فرماندهی‌شان بر پایه فناوری دزدیده شده از ژاپن استوار بود.

به گفته لوچنکو برای مرسوله‌هایی که خط X هر دو هفته یك بار از طریق پیکهای دیپلماتیك به مسکو می‌فرستاد غیرعادی نبود اگر «وزنشان از یك تن تجاوز می‌کرد.» آنها در یك مینی بوس سفارت به پروازهای ایرفلوت که فرودگاه توکیو را ترك می‌کردند منتقل می‌شدند. آمار مجموعه ST ها در سال ۱۹۸۰ که به‌وسیله یك مأمور فرانسوی در مدیریت T تهیه شد داستان کمتر جالبی را می‌گوید. با اینکه ژاپن پنجمین منبع مهم ST بود خیلی عقب‌تر از ایالات متحد قرار داشت. در سال ۱۹۸۰، ۶۱/۵ درصد ST ها از منابع آمریکایی (نه همه در ایالات متحده)، ۱۰/۵ درصد از آلمان غربی، ۸ درصد از فرانسه، ۷/۵ درصد از بریتانیا و ۳ درصد از ژاپن بودند. با توجه به اینکه در تولید فناوری پیشرفته مورد استفاده هدفهای نظامی، ژاپن صنایع دفاعی بزرگی که هدف اصلی مدیریت T بود در اختیار نداشت، حتی ۳ درصد حجم بزرگ جهانی ST شوروی نشان می‌دهد تجهیزات ژاپنی در طول سال ۱۹۸۰ مورد بهره برداری تقریباً ۱۰۰ طرح RD شوروی قرار گرفته بودند. این آمار اهمیت عملیات ST را در ژاپن کوچك نشان می‌دهد. اما ژاپن علاوه بر ST ژاپنی یك منبع مهم برای ایالات متحده بود. «طرح کار» مدیریت T برای سال‌های ۱۹۸۰ ـ ۱۹۷۸ به افسران خط X دستور داد:

ـ شهروندان آمریکایی در ژاپن را مورد بهره‌برداری قرار دهید و استخدام کنید.

ـ ژاپنیهایی را که در تأسیسات آمریکایی در ژاپن، و در سازمانهای آمریکایی درگیر در همکاری ژاپن ـ آمریکا در زمینه‌های علمی، فنی و اقتصادی کار می‌کنند مورد بهره‌برداری قرار دهید و استخدام کنید.

ـ ژاپنیها و افراد ملیتهای دیگر را که به نمایندگی از سوی انحصارهای ژاپنی در جاسوسی صنعتی در ایالات متحده آمریکا درگیر هستند مورد بهره‌برداری قرار دهید.

ـ افراد متخصص در استخدام مأموران و کاشفان استعداهای مأمورانی را که می‌توانند روی شهروندان آمریکایی در ژاپن و ایالات متحده آمریکا کار کنند آموزش دهید.

ـ در میان مهاجران ژاپنی در ایالات متحده آمریکا نفوذ کنید.

ـ اطلاعاتی با اصلیت آمریکایی به دست آورید.

-به طور منظم ژاپنیها را با هدف استقرار در ایالات متحده آمریکا و همچنین فعالیت به عنوان پشتیبان مأموران، پیدا کنید، مورد بهره برداری قرار دهید و به استخدام در آورید.

خط X همچنین راههایی را برای فرار از دست تحریم کمیته هماهنگ کننده تجارت شرق- غرب(COCOM) اعمال شده از سوی ناتو و ژاپن برای صادرات و فناوری با کاربردهای نظامی به اتحاد شوروی ابداع کرد. مدیریت T مذاکرات موفق سال ۱۹۷۷ یك قرارداد مهم را با یك شرکت کشتی سازی ژاپنی، صنایع سنگین ایشیکاواجیما- هاریما برای ساخت یك اسکله شناور با ظرفیت بیش از ۸۰ هزار تن، ظاهراً برای استفاده اختصاصی ناوگان ماهیگیری شوروی یك کودتای بزرگ تلقی کرد. لوچنکو« باور این را که ژاپنیها آن‌قدر ساده بودند که این تضمینها را به عنوان حقیقت مطلق قبول کردند» دشوار یافت. این امکان وجود دارد که MITI که قرارداد را تأیید کرد برای اینکه یك سفارش بزرگ صادرات را از دست ندهد، اهمیت نظامی اسکله شناور را نادیده گرفت. وزارت دفاع ژاپن هم که بدون تردید دیدگاه دیگری اتخاذ می کرد، از قرارداد تا پس از اینکه امضا شد مطلع نشد. این حوضچه خشك چند ماه پس از تحویلش در نوامبر سال ۱۹۷۸ به ولادی‌وستوك بندر اصلی ناوگان اقیانوس آرام شوروی، برای انجام تعمیرات روی زیردریاییهای هسته‌ای و ناو هواپیمابر مینسك مورد استفاده قرار گرفت.

اولگ الکساندرویویچ گاریانوف نماینده کاگ‌ب در توکیو در اواخر دهه ۱۹۷۰ به کارکنان خود گفت «عواید عملیاتی که این افسران (خط X) هر سال انجام می دهند هزینه کامل نمایندگی توکیو ما را پوشش می دهد و هنوز پولی برایمان باقی می‌ماند. درحقیقت، اطلاعات فنی در سطح جهان به خودی خود کل هزینه سرویس اطلاعات خارجی کاگ‌ب را پوشش می‌دهد.»

رئیس فعال و جاه‌طلب مدیریت T، لئونید سرگیوویچ زایتسف[1] نیز همین ادعاها را کرد و بدون موفقیت برای مستقل کردن اداره خود از FCD کوشید. با اینکه ST اهمیت زیادی در روند جلوگیری از عقب‌افتادن جدی فناوری نظامی شوروی از غرب داشت، اما

---

1. Zaitsev

کمك خیلی کوچك‌تری به اقتصاد شوروی در کل کرد. سود واقعی اقتصادی اسرار علمی و فناوری غرب و ژاپن، اگرچه از سوی مدیریت T میلیاردها دلار ذکر شد، اما نقایص ساختاری علاج ناپذیر اقتصاد کنترل از مرکز شوروی آن را شدیداً محدود کرد. از این‌رو وضع شدیداً نابسامان اقتصادی آن در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ باعث شد فناوری شوروی به‌رغم در اختیار داشتن دانشمندان و مهندسان کاملاً با صلاحیت و مقادیر زیادی ST به تدریج بیشتر از غرب و ژاپن عقب بیفتد.

فرار استنلانیسلاو لوچنکو در پاییز سال ۱۹۷۹ خسارت بزرگی به عملیات کاگ‌ب به ویژه خط PR وارد کرد. لوچنکو اندکی پس از ساعت ۸ شب ۲۴ اکتبر به یك فرمانده نیروی دریایی ایالات متحده در هتل سانو در نزدیك سفارت ایالات متحده در توکیو نزدیك شد و از او تقاضا کرد ترتیب یك ملاقات فوری را میان او و یك افسر سیا بدهد. سپیده دم روز بعد، لوچنکو یك روادید ایالات متحده در گذرنامه‌اش و یك بلیت درجه یك، در یك پرواز پان آمریکن به واشنگتن در جیبش داشت. پس از اینکه لوچنکو از ملاقات با نماینده‌های سفارت شوروی خودداری کرد، او و همراه سیااش، در حالی که به‌وسیله افراد پلیس ژاپن محاصره شده بودند از باند فرودگاه ناریتا گذشتند و سوار هواپیمایی که منتظرشان بود شدند. در این میان مرکز به یك تمرین فوری محدود کردن خسارت دست زد. تماس با یك رشته از مأموران نمایندگی توکیو متوقف و برنامه‌ریزی برای ایجاد یك شبکه خط جدید PR آغاز شد. مهم‌ترین مأموری که با این فرار به خطر افتاد احتمالاً NAZAR بود. او و سایر مأموران که به‌وسیله نمایندگی کنار گذاشته شدند باید تا چند سال بعد را با حالت عصبی در بیم و ترس از لو رفتن گذرانده باشند. مشکلاتی که نمایندگی توکیو در پیدا کردن جانشینانی برای مأموران خط PR که با فرار لوچنکو به‌خطر افتاده بودند با آن روبه‌رو شد در بخشنامه‌هایی که در سال ۱۹۸۰ برای نمایندگیها در ۱۲ کشور دیگر فرستاده و به آنها دستور داده شد تا حد امکان ژاپنیها را استخدام کنند، منعکس است.

مختل شدن این شبکه اطلاعات سیاسی با یك وخامت بیشتر روابط شوروی -ژاپن در پی یك افزایش در شمار موشکهای با برد متوسط اس. اس-۲۰ شوروی مستقر در خاوردور، ساختمان پایگاههای نظامی جدید در جزایر کوریل (سرزمینهای شمالی) و

آغاز جنگ در افغانستان مصادف بود. کنگو سوزوکی، نخست‌وزیر، در سال ۱۹۸۰ اعلام کرد، «اگر اتحاد شوروی می‌خواهد روابط خود را با ژاپن بهبود بخشد باید دو تقاضای ژاپن را برای عقب‌نشینی از افغانستان و باز گرداندن سرزمینهای شمالی برآورده کند. او بعد یك تقاضای سوم را نیز برای برچیدن موشکهای اس. اس - ۲۰ از خاوردور شوروی به آنها اضافه کرد. دولت سوزوکی در ۷ فوریه سال ۱۹۸۱ یك روز را در سال به عنوان روز سرزمینهای شمالی برای جلب حمایت عمومی از بازگشت چهار جزیره اعلام کرد.

وقتی سوزوکی و وزیر خارجه‌اش یوشیو ساکوراچی برای شرکت در تشییع جنازه برژنف در نوامبر سال ۱۹۸۲ از مسکو دیدن کردند، از گرومیکو دعوت بعمل آوردند برای مذاکره با هدف بهبود روابط از توکیو دیدن کند. اما دعوتشان قاطعانه رد شد. گرومیکو اعلام کرد: جزایر گوریل جزء خاك شوروی بودند و «زمان و فضا برای یك دیدار مناسب نبود.» این فضا در ماه دسامبر با نخستین افشاگریهای علنی لوچنکو درباره عملیات کاگ‌ب در ژاپن پس از فرارش در ۳ سال پیش‌تر، از جمله افشای جنجالی اینکه «میان مؤثرترین مأموران (کاگ‌ب) یك عضو سابق دولت ژاپن، چندتن از اعضای برجسته حزب سوسیالیست ژاپن، یکی از مشهورترین چین شناسان با تماسهای نزدیك با مقامهای دولت و چندین عضو پارلمان ژاپن وجود داشتند» بیشتر تیره شد. با اینکه مرکز بدون تردید انتظار چنین افشاگریهایی را داشت، اما آنها به هرحال یك فاجعه روابط عمومی بودند که بخش اعظم تهاجم تدابیر ویژه ك گ ب را تضعیف کرد.

با توجه به پایگاههای نظامی ایالات متحده در ژاپن، قطعی بود که روابط شوروی با توکیو باید از نگرانی مرکز و کرملین از اینکه دولت ریگان برای یك ضربه هسته‌ای نخست آماده می‌شد آسیب می‌دید. اولویت اصلی نمایندگی توکیو، مانند دیگر نمایندگیها در غرب، جمع‌آوری اطلاعات درباره این تدارکات که هرگز وجود نداشت به‌عنوان بخشی از عملیات RYAN بود. در این میان حتی JSP که تنها تا چند سال پیش‌تر از سوی مرکز به عنوان یك وسیله مهم برای تدابیر ویژه تلقی می‌شد از تقویت تسلیحات شوروی در خاور دور نگران شد. رهبری JSP در سال ۱۹۸۳ رسماً به CPSU داد که پایگاههای موشکهای اس. اس - ۲۰ در آسیای شوروی «موجب نگرانی شدید مردم ژاپن و مردم دیگر مناطق آسیا شده است.» طبق نظرخواهیها نسبت مردم ژاپن نگران از «یك

تهدید نظامی از سوی اتحاد شوروی» از ۵۵ درصد در سال ۱۹۸۱ به ۸۰درصد در سال ۱۹۸۳ افزایش یافت.

«طرح کار» اطلاعات خارجی برای سال ۱۹۸۴ که در نوامبر سال ۱۹۸۳ در اوج عملیات RYAN برای توکیو و سایر نمایندگیها بخشنامه شد، اعلام کرد: «تهدید آغاز یك جنگ هسته‌ای دارد به نقطه بسیار خطرناکی می‌رسد. ایالات متحده متحدان ناتو خود و ژاپن را به تعقیب طرحهای تجاوزکارانه‌اش درگیر می کند.» در نتیجه ژاپن، همراه ایالات متحده، متحدان ناتواش و چین، به موقعیت یکی از «هدفهای اصلی» مأموران نفوذی کاگ‌ب ارتقاء درجه یافت. و به نمایندگیها دستور داده شد یك تهاجم تدابیر ویژه را برای «تشدید تضادها میان ایالات متحده آمریکا، اروپای غربی و ژاپن آغاز کنند.»

در حالی که آغاز عصر گورباچف تنش خطرناك اوایل دهه ۱۹۸۰ را از میان برداشت، اما نتوانست کار چندانی در جهت انعقاد پیمان صلح با ژاپن که تأخیر بسیار در آن شده بود انجام دهد. وقتی گورباچف «تفکر تازه» را در باره سیاست خارجی آغاز کرد، گئورگی آرباتف، مدیر مؤسسه ایالات متحده ـ کانادا سعی کرد او را متقاعد سازد که اتحاد شوروی «باید دو یا حتی هر ۴ جزیره (کوریل) را به ژاپن باز گرداند، و گرنه ما با آنها هرگز به جایی نخواهیم رسید.» اما گورباچف گوش نکرد. او در آوریل سال ۱۹۹۱، ۸ ماه پیش از فروپاشی اتحاد شوروی در جریان یك سخنرانی در خاوردور شوروی در آستانه نخستین سفرش به توکیو شکایت کرد. «همه مرتب از من سؤال می کنند... چند جزیره را در نظر دارم از دست بدهم.» وقتی فریاد از جمعیت بلند شد «حتی یك جزیره را هم از دست نده!» گورباچف پاسخ داد: «من هم مانند شما فکر می کنم.»

با وجود خسارت وارده به شبکه مأموران خط PR بر اثر فرار لوچنکو، خط X به‌نظر می‌رسد خیلی کم از این فرار تأثیر پذیرفت و درست تر است که بگوییم فعالیتهایش را حداقل تا بهار سال ۱۹۸۷ گسترش داد. در ماه مه آن سال، فاش شد یك شرکت وابسته به توشیبا برای فروش دستگاههای تراش و کامپیوترهای پیشرفته شوروی که ساخت پروانه‌های زیردریایی را با صداهای پایین‌دشوار برای ردیابی شان ممکن می سازد به یك شرکت سوئدی پیوسته است. تقریباً در همین زمان یك شبکه جاسوسی ژاپن که برای اطلاعات شوروی کار می کرد، کشف شد که اسناد محرمانه فناوری آواکس را به

اطلاعات شوروی داده است. دولت ژاپن با اخراج یك افسر نمایندگی توکیو به این عمل پاسخ داد. مسکو هم با اخراج وابسته نیروی دریایی ژاپن و یك مدیر اجرایی میتسوبیشی این اقدام را تلافی کرد.

اگرچه تهاجم کا گ ب در ژاپن موفقیت‌های عملیات تاکتیکی بسیاری را موجب شد، اما با شکست استراتژیك پایان یافت. مقادیر زیادی ST که به وسیله خط X از غرب و ژاپن جمع آوری شد نتوانست نظام شوروی را از سقوط اقتصادی نجات دهد. همین طور تدابیر ویژه کاگ‌ب موفق نشد توکیو را به امضای یك پیمان صلح قابل قبول مسکو متقاعد سازد. در آغاز سده بیست و یکم روسیه و ژاپن تنها جنگاوران اصلی جنگ جهانی دوم بودند که هنوز روابطشان را «عادی» نساخته بودند.

۱۷

روابط ویژه با هند

بخش ا: برتری کنگره ملی هند

کشور جهان سومی که کاگ‌ب سرانجام بیشترین تلاش عملیاتی خود را در جریان جنگ سرد روی آن متمرکز کرد، هند بود. اما تحت حکومت استالین هند یك عروسك امپریالیست تلقی می‌شد. دائرةالمعارف بزرگ شوروی مهندس مهاتما گاندی که هند را در سال ۱۹۴۷ به استقلال رهبری کرد به عنوان «یك مرتجع... که به مردمش خیانت و به امپریالیست علیه آنها کمك کرد، ادای زاهدان را در آورده، به شیوه‌ای عوام‌فریبانه وانمود کرده هوادار استقلال هند و یك دشمن بریتانیا است، و به شدت از تعصبات مذهبی بهره گرفت»، رد کرد.

جواهر لعل نعرو، نخستین نخست‌وزیر استقلال هند با وجود انزجار از حمله‌های استالینی «تردیدی نداشت که انقلاب شوروی جامعه بشری را یك گام بزرگ به جلو برده و مشعلی برافروخته بود که نمی توانست خاموش شود.» نهرو با اینکه بعداً به‌وسیله نویسنده‌های شوروی به عنوان «رهبری با اهمیت بین‌المللی» که «جزء بهترین مغزهای سده بیستم به شمار می آمد» مورد ستایش قرار گرفت، به خوبی می‌دانست تا مرگ استالین در سال ۱۹۵۳، مانند گاندی یك مرتجع تلقی می‌شد. در سالهای اولیه استقلال هند، مکاتبات سری از مسکو به حزب کمونیست هند (CPI) مرتب به‌وسیله

شاخه سازمان اطلاعات (IB) در دهلی نو ردیابی می شد (مانند زمانی که IB برای راجه بریتانیایی کار می کرد). به گفته بی. ال مالك رئیس IB تا اوایل دهه ۱۹۵۰ «هر دستوری که از سوی مسکو برای حزب کمونیست هند صادر شده بود بر لزوم و اهمیت سرنگونی دولت مرتجع گاندی تأکید داشت.»

مالك در اوایل سال ۱۹۵۱ یك کپی از آخرین توصیه‌های مسکو را به CPI، حاوی یك هشدار که نباید به دست دولت هند بیفتد به نهرو داد. نهرو «با صدای بلند خندید و گفت مسکو ظاهراً نمی داند اطلاعات ما چقدر باهوش و زرنگ است.»

اما نه نهرو و نه IB نمی دانستند که سفارت هند در مسکو چقدر واقعاً به‌وسیله کاگ‌ب مورد نفوذ قرار گرفته بود و انواع تله‌های عسل در آنجا طبق معمول مورد استفاده قرار می گرفت، دیپلمات هندی PROKHOR، احتمالاً در اوایل دهه ۱۹۵۰، با کمك یك پرستوزن، با نام رمز NEVEROVA که ظاهراً او را اغوا کرد، استخدام شد. کاگ‌ب آشکارا از اسنادی که PROKHOR تهیه کرد که شامل دو نوبت کتابچه رمز و فهرستهای رمزنویسی سفارت از سال ۱۹۵۴ که دستمزدهای ماهانه خود را از ۱۰۰۰ روپیه به ۴۰۰۰ روپیه افزایش داده بود می شد خوشحال بود. یك دیپلمات هندی دیگر RADAR بود که او نیز در سال ۱۹۵۶ با کمك یك پرستو که این بار ادعا کرد (احتمال به دروغ) آبستن است استخدام شد. پرستو سوم کاگ‌ب ARTUR یك کارمند رمزنویس را در سفارت هند به‌شدت به قرض کشاند تا آسان‌تر بتواند او را بی اعتبار کند. او در سال ۱۹۵۷ پس از اینکه به‌وسیله یك افسر کاگ‌ب که خود را قاچاقچی ارز جا زده بود به دام افتاد (احتمالاً در حال تبدیل غیرقانونی پول) به عنوان یك مأمور استخدام شد. در نتیجه این نفوذ و سایر نفوذها به سفارت، رمزسکنان شوروی احتمالاً موفق شدند مقادیر قابل ملاحظه‌ای از مراسلات سفارت را رمزگشایی کنند.

با گسترش عملیات کاگ‌ب در هند در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مرکز به نظر می‌رسد ابعاد نفوذ قبلی IB را به CPI کشف کرد. طبق یك گزارش کاگ‌ب، یك تحقیق درباره پروموود داس گوپتا[1] که در سال ۱۹۵۹ دبیر حزب کمونیست بنگال شد،

---

1. Premode Das Gupta

نتیجه گرفت او در سال ۱۹۴۷ به‌وسیله IB استخدام شده بود. رخنه چشمگیر دیگر به IB در احزاب کرالا و مدرس بود. در دهه ۱۹۶۰ رخنه کاگ‌ب به جامعه اطلاعاتی هند و سایر بخش دیوانسالاری رسمی آن موجب شده بود بتواند ابتکار عمل را در IB به دست گیرد. پس از اینکه کاگ‌ب به مجرای اصلی در ارتباطات پولی و مخفی از مسکو تبدیل شد، رخنه IB در سطح بالا به CPI خیلی دشوارتر شد. این مجرای مخفی، مانند دیگر احزاب کمونیست، تنها برای یك حلقه کوچك مخفی در داخل رهبری شناخته شده بود. آجوی گوش، دبیر کل PCI در سال ۱۹۵۹ با طرحهای نمایندگی دهلی برای تأسیس یك شرکت صادرات-واردات به ریاست یك عضو ارشد حزب بانام رمز DED، که عواید آن برای صندوق حزب کنار گذاشته می‌شد برای تجارت با بلوك شوروی موافقت کرد. در مدت اندکی بیش از یك دهه در آمد این صندوق دست کم ۳ میلیارد روپیه افزایش یافت. خبرگزاری نووستی شوروی نیز با پرداخت مرتب یارانه با نرخ ۵۰ درصد بالاتر از نرخ عادی به انتشارات CPI به این در آمد افزود.

علاقه مسکو به نهرو با ظهور او (همراه باناصر و تیتو) به عنوان یکی از رهبران جنبش عدم تعهد، که در کنفرانس باندونگ در سال ۱۹۵۵ شروع کرد به شکل گرفتن بیشتر شد. یك مبادله سفر رسمی به‌وسیله نهرو و خروشچف در همان سال عصر جدیدی را در روابط هند و شوروی گشود. خروشچف در بازگشت از هند در ماه دسامبر به هیأت رئیسه شورای عالی گزارش داد که با استقبال گرم روبرو شده بود، اما از تصویر کردن ابتدایی هند در مطبوعات و فیلمهای شوروی که برداشت ضعیفی از فرهنگ هند را نمایش می‌دادند، انتقاد کرد. به هر حال خروشچف از اطلاعات و تدابیر امنیتی شخصی که کاگ‌ب در جریان سفر او فراهم کرده بود کاملاً راضی بود و پیشنهاد کرد به افسران ذیربط نشان داده و برایشان افزایش حقوق در نظر گرفته شود.

اتکای آمریکا به پاکستان به عنوان وزنه تعادل استراتژیك در برابر نفوذ شوروی در آسیا، هند را تشویق کرد به USSR نزدیك شود. نهرو در سال ۱۹۵۶ اعلام کرد هرگز با «یك مورد آشکارتر از تجاوز محض» مانند حمله انگلیس و فرانسه به مصر روبه‌رو نشده بود، اما از محکوم کردن سرکوب بی‌رحمانه قیام مجارستان در همان سال خودداری کرد. هند به یك قطعنامه سازمان ملل متحد که خواستار برگزاری انتخابات آزاد در مجارستان و

عقب‌نشینی نیروهای شوروی شد، رأی مخالف داد. به همان اندازه که جنبش عدم تعهد تمایل بیشتری در رأی دادن در سازمان ملل متحد در کنار بلوك شوروی، نه غرب، از خود نشان داد، کرملین نیز حمایت هند را بیشتر ارج نهاد. در طول دهه ۱۹۶۰ هند و اتحاد شوروی منافع مشترك بیشتری در مخالفت با چین مائو یافتند.

در داخل دولت، حزب کنگره نهرو نیز کاگ‌ب شروع کرد به بهره‌برداری از کریشنامنون مشاور نزدیك آتش‌افروز چپگرای نهرو که در سال ۱۹۵۷ پس از گذراندن بیشتر دهه گذشته به عنوان، به ترتیب، کمیسر عالی و نماینده هند در لندن و سازمان ملل متحد، وزیر دفاع شد. برای آندری گرومیکو وزیر خارجه شوروی کاملاً روشن بود که منون شخصاً به اتحاد شوروی علاقه‌مند بود. او با حرارت به من می گفت: شما نمی توانید تنفری را که مردم هند از استعمار بریتانیا احساس می کردند و هنوز هم می کنند تصور کنید... شیوه‌های مورد استفاده سرمایه‌داری آمریکا برای بهره‌برداری از کشورهای عقب مانده ممکن است نامشخص باشد و اما درست به همان خشنی بریتانیاست.

شورای عالی اتحاد شوروی (که در حکومت خروشچف جایگزین دفتر سیاسی شد) به نمایندگی کاگ‌ب اجازه داد برای تقویت موقعیت منون در هند و بالا بردن محبوبیت شخصی او، شاید با امید اینکه او جانشین نهرو خواهد شد به عملیات تدابیر ویژه دست بزند. در مدت تصدی مقام وزیر دفاع به‌وسیله منون، منبع اصلی واردات اسلحه هند از غرب به اتحاد شوروی تغییر کرد. تصمیم هند در تابستان سال ۱۹۶۲ مبنی بر خرید هواپیماهای میگ ۲۱ به جای لایتنینگهای بریتانیا بیشتر به خاطر منون بود. کمیسر عالی بریتانیا در دهلی نو به لندن گزارش کرد «کریشنامنون از همان ابتدا موفق شد این مسأله را در یك فضای پنهان کاری توطئه آمیز رسمی و وزارتی با پخش ماهرانه داستانهایی به سود میگ و علیه هواپیماهای غربی در آمیزد.» اما روال کاری منون با حمله چین به هند در اکتبر سال ۱۹۶۲ مختل شد. منون که احتمال حمله را تا شب حمله جدی نگرفته بود، خود را سپر بلای آماده نبودن هند یافت. درپی تارومار شدن نیروهای هند به‌وسیله چینی‌ها، نهرو با اکراه او را در ۳۱ اکتبر بر کنار کرد. دو هفته بعد شورای عالی شوروی در یك تلاش مذبوحانه برای جان تازه بخشیدن به سابقه کاری منون به نمایندگی دهلی اجازه داد تدابیر ویژه از جمله کمك مالی مخفی به یك روزنامه را که از منون حمایت

می کرد به اجرا بگذارد. اگرچه تدابیر ویژه مشابهی به سود منون پیش از انتخابات سال ۱۹۶۷ نیز اثر قابل ملاحظه‌ای نداشت، اما یك پیام پنهانی کمیته مرکزی CPSU به منون (احتمالاً به وسیله اداره بین‌المللی آن فرستاده شد) از رفتار مثبت او در قبال اتحاد شوروی ابراز تشکر کرد.

با این حال حمایت کاگ‌ب کمك اندکی به تجدید حیات سیاسی منون کرد. او پیش از آنکه وزیر دفاع شود، بیشتر عمر سیاسی‌اش را در خارج از هند گذرانده بود ـ از جمله ۲۸ سال در بریتانیا که به عنوان یك عضو شورای حزب کارگر در لندن خدمت کرده بود. در نتیجه او به‌رغم حمایت شخصی چند پیرو پرشور و حرارت در درون حزب کنگره (حداقل یکی از آنها پول قابل ملاحظه‌ای از کاگ‌ب دریافت کرد) هیچ هوادار واقعی در میان مردم هند نداشت. وقتی او از تبعید در خارج به هند بازگشت، تنها زبانی که صحبت می کرد انگلیسی بود، دیگر نمی‌توانست غذاهای ادویه‌دار هندی را تحمل کند و ترجیح داد به‌جای لباس سنتی هند، یك کت توئیدی با شلوار فلانل بپوشد. منون پس از اینکه در انتخابات سال ۱۹۶۷ از سوی کنگره برای حوزه انتخاباتی موجود خود بمبئی نامزد نشد بدون موفقیت به عنوان یك نامزد مستقل در انتخابات شرکت کرد. او ۲ سال بعد، به‌عنوان نامزد مستقل با حمایت کمونیستها در بنگال غربی انتخاب شد. بعضی از مسائلی که او در مبارزه انتخاباتی مطرح کرد، نشان می‌دهند که او تحت تأثیر تدابیر ویژه کاگ‌ب قرار داشت ـ به طور مثال، تقاضایش برای اینکه نیروهای آمریکایی در ویتنام به خاطر کشتار جمعی محاکمه شوند و ادعایش در مورد اینکه آنها رحم زنان آبستن را می‌شکافتند تا بچه‌های متولد نشده را نشان دهند. اما او خیلی پیش از مرگش در سال ۱۹۷۴، دیگر آدم با نفوذی در سیاستهای هند نبود.

نامزد مورد پسند مسکو برای جانشینی نهرو پس از مرگش، درپی مرگ سیاسی منون، گلزاری لعل ناندا، وزیر کشور و مرد شماره دو در کابینه بود. به نمایندگی دهلی‌نو دستور داده شد هرچه می‌تواند برای کمك به پیشبرد نامزدی او بکند، ولی اگر ناندا در مبارزه موفق شد، سراغ لعل بهادر شستری برود که او نیز یك دستیار نزدیك نهرو بود.

در پرونده‌هایی که میتروخین مشاهده کرده است هیچ نشانه‌ای از تماس کاگ‌ب با یکی از این دو، ناندا یا شستری در دست نیست. دلیل اصلی مسکو در حمایت از آنها به

احتمال قریب به یقین بیشتر منفی بود تا مثبت ـ جلوگیری از این بود که مورارجی دسای هندوی سنت‌پرست راستگرا که هر روز را با نوشیدن یك لیوان ادرار خود آغاز می کرد (کاری که در رساله پزشکی کهن هند مورد ستایش قرار گرفته است) به جانشینی نهرو انتخاب شود. به هر حال پس از اینکه دسای متقاعد شد با اکراه از مبارزه کنار برود، شستری با پشتیبانی یکپارچه کنگره نخست‌وزیر شد. درپی مرگ ناگهانی شستری در ژانویه سال ۱۹۶۶، دار و دسته رهبران کنگره (سندیکا) ایندیرا گاندی دختر نهرو (نام رمز کاگ‌ب VANO) را با این باور اشتباه که او یك مقام تشریفاتی محبوب خواهد بود که آنها می توانند به راحتی از او به سود خود استفاده کنند به عنوان جانشین او انتخاب کردند.

نخستین تماس طولانی کاگ‌ب با ایندیرا گاندی در جریان اولین دیدار او از اتحاد شوروی، چند ماه پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ اتفاق افتاده بود، که رئیس اداره دوم برای تحت‌نظر داشتن دایم او دورش را با هواداران مرد که به طور دقیقی انتخاب شده بودند پر کرده بود. ایندیرا بی اطلاع از استقبال سازمان داده شده کاگ‌ب شرمنده توجهی قرار گرفت که در حقش قایل شدند. اگرچه او در نامه‌هایش به پدر چیزی درباره این هواخواهان مرد ننوشت، اما برایش نوشت «همه ـ روس‌ها ـ خیلی با من مهربان بوده‌اند... با من مانند تنها دختر همه آنها رفتار می‌شود ـ من وقتی اینجا را ترك کنم به طور وحشتناکی لوس خواهم شد. هیچ کس تا این حد با من مهربان نبوده است.» ایندیرا درباره برنامه تعطیلاتی که برای او در دریای‌سیاه ترتیب دادند، نوشت: «من فکر نمی کنم سالها چنین تعطیلاتی داشتم.»

او بعداً به نهرو گفت: بعداً در لنینگراد در «تجملات غلت می خوردم.» ۲ سال بعد ایندیرا پدرش را در نخستین سفر رسمی‌اش به اتحاد شوروی همراهی کرد. او نیز مانند نهرو، به طور ملموسی تحت‌تأثیر موفقیتهای ظاهری برنامه‌ریزی و امروزی کردن اقتصاد شوروی قرار گرفت که در دیدارهای با دقت سازماندهی‌شده از کارخانه‌های روسیه به آنها نشان داده شد. خروشچف در جریان دیدارش یك پالتو پوست به او هدیه کرد که به یکی از ارقام محبوب کمد لباسهایش تبدیل شد ـ به‌رغم این واقعیت که او چند سال پیش‌تر از سفیر زن هند در مسکو به خاطر قبول هدیه مشابهی انتقاد کرده بود.

تلاشهای شوروی برای گرم گرفتن با ایندیرا گاندی در طول دهه ۱۹۶۰ از

انگیزه‌ای بسیار قوی‌تر، یعنی علاقه به نفوذ گذاشتن روی پدرش ناشی می‌شد تا آگاهی از آینده سیاسی خود او. مسکو نیز مانند هر دو سندیکای کنگره و CPI، وقتی او نخست‌وزیر شد هنوز او را کوچك می‌گرفت. خانم گاندی در اولین سالهای حضورش در پارلمان ساکت و در تعیین موضع‌اش ناتوان به نظر می‌آمد. «عروسك لال» لقب اهانت‌آمیزی که یك نماینده سوسیالیست پارلمان به او داد شروع کرد جا بیفتد. استراتژی مسکو در طول سال ۱۹۶۶ برای انتخابات هند در سال بعد برپایه تشویق CPI و حزب مارکسیست (CPM) منشعب از حزب کمونیست هند به متحدشدن در یك ائتلاف جناح چپ برای مخالفت با خانم گاندی و دولت کنگره استوار بود. کاگ‌ب علاوه بر دادن یارانه به CPI و دیگر گروههای جناح چپ در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۶۷، همچنین به مبارزات چند مأمور و رابط مخفی در درون کنگره کمك مالی کرد. مهم‌ترین مأموری که در پرونده‌های مورد توجه میتروخین معرفی شده است، وزیری با نام رمز ABAD بود که کاگ‌ب او را بسیار بانفوذ تلقی می‌کرد.

در طول مبارزات انتخاباتی، کاگ‌ب همچنین استفاده چشمگیری از تدابیر ویژه کرد که بیشتر آنها برپایه اسناد جعلی آمریکایی ساخته شده به‌وسیله سرویس A استوار بود. یك مأمور در بخش اطلاعات سفارت ایالات متحده در دهلی‌نو، با نام رمز MIKHAIL، برای کمك به ساخت اسناد جعلی متقاعدکننده نمونه‌های اسناد و امضاها را فراهم کرد. از جمله مأموران عملیاتی که در پخش اسناد جعل شده برای مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۶۷ شرکت داشت یوری مودین[1] کنترل کننده سابق «۵ مرد باشکوه» کمبریج بود. مودین در تلاش برای بی‌اعتبار کردن اس. ك. پاتیل[2] یکی از ضدکمونیستهای برجسته در سندیکای کنگره، یك نامه جعل شده از سرکنسول ایالات متحده در بمبئی به سفیر آمریکا در دهلی‌نو پخش کرد که در آن به «توطئه‌های سیاسی پاتیل با پاکستانیها و یارانه‌های زیادی که آمریکاییها به او داده بودند» اشاره شده بود. با اینکه پاتیل یکی از بلندپایه‌ترین سیاستمداران کنگره بود که در انتخابات شکست خورد، هنوز دشوار می‌توان گفت چقدر از شکست او مدیون تدابیر ویژه کاگ‌ب بوده است.

---

1. Yuri Modin

2. S. K. Patil

مودین همچنین یك تلگراف جعلی از جان فریمن، کمیسر عالی بریتانیا به لندن پخش کرد که می گفت ایالات متحده مبالغ هنگفتی به احزاب و سیاستمداران جناح راست داده بود. این واقعیت که کاگ ب به نظر می رسد مأمور دیگری جز MIKHAIL در کمیسیون عالی نداشت، باعث شد سرویس A در اینجا یك اشتباه در دسر آفرین مرتکب شد و در تلگرام جعلی آن، کمیسر عالی بریتانیا به عنوان «سر جان فریمن» توصیف شد.

اسناد جعلی دیگر سرویس A موفقیتهای خیلی بیشتری داشتند. از جمله آنها یك نامه جعلی بود که ادعا می کرد از جانب «گوردن گلداشتین» از اداره پژوهش نیروی دریایی ایالات متحده می آمد و وجود (در حقیقت عدم وجود) سلاحهای جنگ میکروبی آمریکا را در ویتنام و تایلند فاش می کرد. این نامه که ابتدا در مجله «فری پرس» بمبئی چاپ شد، در ۷ مارس سال ۱۹۶۸ در تایمز لندن گزارش شد و به وسیله رادیو مسکو در اخبارش به عنوان مدرکی که ثابت می کرد ایالات متحده میکرب بیماریهای همه گیر در ویتنام پخش کرده بود مورد استفاده قرار گرفت. هفته نامه هندی بلیتز داستانی را بر اساس همین نامه جعلی با تیتر درشت «ایالات متحده به جنگ میکربی و هسته ای اعتراف می کند» چاپ کرد. امضا و کاغذ آرم دار گلداشتین که بعداً کشف شد، از یك دعوت نامه برای یك سمپوزیوم بین المللی علمی که او سال پیش از آن پخش کرده بود، کپی برداری شده بود.

پس از انتخابات فوریه سال ۱۹۶۷، کاگ ب ادعا کرد، بدون تردید با خوش بینی، که می توانست روی ۳۰ تا ۴۰ درصد پارلمان جدید نفوذ داشته باشد. کنگره در این انتخابات ۲۱ درصد کرسیهایش را از دست داد.

اختلاف میان ایندیرا گاندی و رقیب اصلی اش مورارجی دسای اکثریت ۴۴ کرسی کنگره را نامطمئن ساخت و خانم گاندی را مجبور کرد دسای را به عنوان معاون نخست وزیر بپذیرد. در سال ۱۹۶۸ دسای و کاماراج رئیس سندیکا درباره نیاز به جایگزین خانم گاندی توافق کردند. کنگره به طور مسلم به طرف یك انشعاب پیش می رفت.

در طول سال ۱۹۶۹ یك تغییر جهت مجدد سیاسی در مسکو و دهلی نو صورت گرفت. تهدید فزاینده از سوی چین، کرملین را وادار کرد روابط ویژه ای با هند بر پایه سیاستش در جنوب آسیا برقرار کند. همزمان، خانم گاندی نیز شروع به جلب حمایت

جناح چپ علیه سندیکا کرد. او در ژوئیه سال ۱۹۶۹، ۱۴ بانک تجاری را ملی کرد. دسای به عنوان وزیر دارایی بر کنار شد و از مقام معاونت نخست وزیر استعفا کرد. CPI به تشویق مسکو حمایت خود را در پشت خانم گاندی متمرکز کرد. و همچنین با نفوذ دادن اعضا و هواداران خود به درون میعادگاه اقدام سوسیالیست (نام رمز SECTOR کا گ ب) جناح چپ کنگره شروع به کسب یك موقعیت نفوذ برای خود در حزب حاکم کرد. در ماه نوامبر سندیکا خانم گاندی را در مورد تمرد در برابر رهبری کنگره مقصر اعلام و او را از حزب که به دو شعبهٔ جداگانه منشعب شده بود اخراج کرد: کنگره (O) که خط سندیکا را دنبال و کنگره (R) که از خانم گاندی حمایت کرد. سندیکا تلویحاً گفت خانم گاندی قصد داشت هند را به اتحاد شوروی بفروشد و از منشی خصوصی اصلی خود، پارمشوارنارین هاکسار[1] به عنوان یك رابط مستقیم با مسکو و سفارت شوروی استفاده می کرد.

هاکسار، یك دست‌پرورده سابق کریشنامنون از سال ۱۹۶۷ تا سال ۱۹۷۳ مورد اعتمادترین مشاور خانم گاندی بود. کاترین فرانك یکی از نویسنده‌های زندگی‌نامه خانم گاندی، او را به عنوان «شخصیت پرجاذبه‌ای» که به «شاید بانفوذترین و قدرتمندترین آدم در دولت، به علاوه مهم‌ترین کارمند کشور تبدیل شد» توصیف می کند. هاکسار در صدد برآمد یك دستگاه اداری را، که حداقل در اصول، از نظر سیاسی بی‌طرف بود، به یك «دیوانسالاری متعهد» از نظر ایدئولوژیکی تبدیل کند. این او بود که خانم گاندی را به چرخش به چپ، ملی کردن بانکها و شکاف در حزب کنگره هدایت کرد. هاکسار همچنین در پشت انتقال کنترل اطلاعات به دفتر نخست وزیر بود. اما حمایت او از چرخش چپگرایانه در سیاستهای خانم گاندی بیشتر از اعتقادات سوسیالیستی او سرچشمه گرفت تا دخالت کا گ ب. ولی هر دو آنها، او و خانم گاندی، کمتر از نهرو «درباره مداخله در نظام و ساختار مردم‌سالارانه دولت برای دستیابی به هدفهای ایدئولوژی‌شان سختگیر بودند.» ایندر مالهوترا[2] روزنامه‌نویس رشد یك «فرهنگ درباری» را در نزدیکان ایندیرا گاندی متوجه شد: «مرکز قدرت در بزرگ‌ترین

1. Parmeshwar Narain Haksar
2. Inder Malhotra

مردم‌سالاری جهان دارد به آهستگی به یك دربار تبدیل می‌شود.»

خانم گاندی در انتخابات فوریه سال ۱۹۷۱ به یك پیروزی با اکثریت قاطع آرا دست یافت. کنگره (R) او با ۷۰ کرسی بیشتر از کرسیهایی که کنگره دچار انشعاب نشده در سال ۱۹۶۷ برده بود، دارای یك اکثریت دوسومی شد. میعادگاه کنگره برای اقدام سوسیالیست حمایت حدود ۱۰۰ نماینده پارلمان جدید را داشت. خانم گاندی پرسروصداترین سخنگوی خود، موهان کومارامانگالام[1]، کمونیست سابق را وزیر معادن کرد، که یکی از نخستین اقدامهای او در ملی کردن صنعت کانی بود. کومارامانگالام به نظر رسید داشت «تزی» را اجرا می کرد که ابتدا در سال ۱۹۶۴ از آن دفاع کرده بود: از آنجایی که CPI نمی توانست خودش به قدرت دست یابد، اعضا و هواداران آن باید تا آنجا که ممکن است به کنگره بپیوندند، با اعضای «مترقی» کنگره همگام شوند و رهبری حزب را وادار به اجرای سیاستهای سوسیالیستی کنند. یك شخصیت مهم دیگر در میعادگاه کنگره برای اقدام سوسیالیست در سال ۱۹۷۱ به عنوان «مأمور RERO» استخدام و مبلغ ۱۰۰ هزار روپیه در سال برای آنچه کا گ ب اطلاعات مهم سیاسی تلقی می کرد، به علاوه اجرای نقش یك استخدام کننده مأمور به او پرداخت شد. کنترل کننده‌های او شامل لئونید شبارشین رئیس آینده FCD (با نام رمز VERNOV) می‌شدند.

خانم گاندی در اوت سال ۱۹۷۱ یك پیمان صلح دوستی و همکاری با اتحاد شوروی امضا کرد. به گفته تی. ان. کاول[2] کارمند عالی رتبه وزارت خارجه هند مذاکرات این پیمان، یکی از سری ترین مذاکراتی بود که هند انجام داده بود. در طرف هند، به‌زحمت نیم دوجین از مردم از جمله نخست وزیر و وزیر خارجه از آن اطلاع داشتند. رسانه‌ها بویی از آن نبردند. گرومیکو خوشحال در مراسم امضای پیمان اعلام کرد «اهمیت این پیمان را نمی توان زیاد بها نداد.» او بعداً ادعا کرد محبوبیت خانم گاندی را در میان مردم شوروی می شد از «شمار زیاد بچه‌های شوروی که نام غیرعادی ایندیرا را گرفتند» حدس زد. اتحاد شوروی به نظر آمد از حمایت قدرتهای بزرگ در جنبش

---

1. Mohan Kumaramangalam

2. T. N. Kaul

غیر متعهد مطمئن شد. دو کشور بلافاصله یك اعلامیه مشترك صادر کردند و خواستار عقب‌نشینی نیروهای ایالات متحده از ویتنام شدند.

هند توانست به ارسال سلاحها و حمایت دیپلماتیك شوروی در مناقشه با پاکستان که همان موقع در راه بود تکیه کند. به گفته لئونید شبارشین که در آن زمان به عنوان رئیس خط PR (اطلاعات سیاسی) در دهلی‌نو مستقر بود در زمانی که «فناوری نظامی شوروی مانند یك سیل بی‌پایان به هند جاری بود»، مرکز ـ برخلاف بسیاری در وزارت خارجه ـ نتیجه گرفت جنگ اجتناب‌ناپذیر بود. شبارشین وقتی متوجه شد جنگ شروع شده بود که در یك جشن دیپلماتیك در سفارت شوروی در دوم دسامبر، ناگهان برق قطع شد. شبارشین از پنجره به بیرون نگاه کرد، دید قطع برق همه شهر را فراگرفته بود. او با عجله از سفارت خارج شد، با اتومبیل به طَرف یك باجه تلفن کمی دورتر رفت، تا به یك عضو شبکه مأموران نمایندگی که تأیید کرد جنگ شروع شده بود، تلفن کند. عضو دیگر شبکه ملاقاتی را میان شبارشین و یك فرمانده ارشد نظامی هند ترتیب داد:

گفتن اینکه روحیه عمومی خوب بود، کمترین چیزی بود که می‌شد گفت. او دقیقاً می‌دانست جنگ کی و چگونه در ۱۶ دسامبر با دست از مقاومت کشیدن دکا (بعداً نامش به داکا تغییر کرد) و تسلیم شدن ارتش پاکستان (در پاکستان شرقی) به پایان خواهد رسید... آنها در موقعیتی نبودند که مقاومت یا از دکا دفاع کنند، چون آنها کسی را نداشتند که از او انتظار کمك داشته باشند. مترجم گفت؛ ما می‌دانیم هر سرباز حرفه‌ای در ارتش پاکستان همین رفتار را خواهد داشت.

به رغم حمایت دیپلماتیك ایالات متحده و چین، پاکستان شکست خردکننده‌ای را در این جنگ ۱۴ روزه با هند متحمل شد. پاکستان شرقی به‌عنوان بنگلادش مستقل شد. پاکستان غربی که به کشوری با تنها ۵۵ میلیون جمعیت تبدیل شد، دیگر نمی‌توانست چالش مهمی برای هند به شمار آید. برای بیشتر هندیها این بهترین زمان حکومت خانم گاندی بود. یك دیپلمات شوروی در سازمان ملل متحد با شادی گفت: این نخستین بار در تاریخ است که ایالات متحده و چین باهم شکست می‌خورند.

در مرکز، روابط ویژه هند ـ شوروی همچنین به عنوان یك پیروزی برای کا‌گ‌ب گرامی داشته شد. نمایندگی دهلی نو با ارتقاء به «نمایندگی کل» پاداش گرفت. به یاکوو

پروکوفیوویچ مدیانیک[1] رئیس آن از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۷۵ عنوان «نمایندگی کل» اهدا شد. درحالی که رؤسای خطوط PR (اطلاعات سیاسی)، KR (ضد اطلاعات) و X (اطلاعات علمی و فناوری) هر یك به مقام نماینده ـ نه مانند جاهای دیگر معاون نماینده ـ ارتقاء مقام یافتند. مدیانیك در کل همچنین نظارت برسه نمایندگی دیگر مستقر در کنسولگریهای شوروی در بمبئی، کلکته و مدرس را برعهده گرفت. حضور کاگ‌ب در هند در اوایل دهه ۱۹۷۰ به یکی از بزرگ ترین حضورها در جهان خارج از بلوك شوروی تبدیل شد. ایندیرا گاندی برای شمار دیپلماتها و مقامهای بازرگانی شوروی محدودیتی قائل نشد و به این ترتیب به کاگ‌ب و GRU اجازه داد هرچقدر که بخواهند این پستها را پوشش دهند. هند همچنین مانند بسیاری از کشورهای دیگر با ورود افسران اطلاعاتی شوروی که به‌وسیله رژیمهای کمتر مهمان نواز اخراج شده بودند مخالفتی نکرد. گسترش عملیات کاگ‌ب در شبه قاره هند (و اول از همه در هند) در طول سالهای اولیه دهه ۱۹۸۰، FCD را وادار کرد یك اداره جدید تأسیس کند. تا آن زمان عملیات در هند، مانند بقیه کشورهای غیرکمونیست جنوب و جنوب‌شرقی آسیا جزء مسئولیتهای اداره هفتم بود. اما این مسئولیت در سال ۱۹۷۴ به اداره هفدهم مسئول شبه قاره هند سپرده شد.

اولك کالوجین[2] که در سال ۱۹۷۳ رئیس اداره K (ضد اطلاعات) FCD شد، هند را به عنوان «یك الگوی اطلاعات کاگ‌ب از یك دولت جهان سوم» به یاد دارد: «ما دهها منبع در داخل دولت هند داشتیم ـ در اطلاعات، ضداطلاعات، وزارتخانه‌های دفاع و خارجه، و پلیس.» اداره K که مسئولیتش شامل نفوذ در مؤسسه‌های اطلاعاتی و امنیتی خارج نیز می‌شد در سال ۱۹۷۸ از طریق خط KR در نمایندگی هند بیش از ۳۰ مأمور را اداره می‌کرد ـ که ۱۰ نفر از آنها افسران اطلاعاتی هند بودند. کالوجین یك مورد را به یاد دارد که آندروپوف شخصاً یك پیشنهاد وزیر هندی را برای دادن اطلاعات در ازای ۵۰ هزار دلار به این دلیل که کاگ‌ب در آن موقع به خوبی بااطلاعات از وزارتخانه‌های دفاع و خارجه تغذیه می‌شد، رد کرد: «به نظر می‌رسید همه کشور به فروش گذاشته شده بود، کاگ‌ب ـ

---

1. Yakov Prokofyevich Medyanik

2. Oleg Kalugin

و سیا ـ عمیقاً در دولت نفوذ کرده بودند. پس از یك مدت کوتاه، هیچ یك از دو طرف اطلاعات حساس را به هندیها محول نمی‌کرد، چون می‌دانست دشمنانشان روز بعد همه چیز را درباره آن می‌دانستند.»

از نظر کالوجین، کاگ‌ب به دلیل مهارتش در بهره‌برداری از فساد که در دولت ایندیرا گاندی به صورت یك بیماری بومی درآمده بود تا اندازه‌ای از سیا موفق‌تر بود. اما همان‌طور که ایندر مالهوترا یادآور شد، فساد چیز تازه‌ای در هند نبود:

«مردم انتظار داشتند حزب ایندیرا گاندی که قول داده بود سوسیالیسم را به این کشور بیاورد صادق‌تر و پاك‌تر از حزب کنگره قدیم پیش از انشعاب باشد، اما معلوم شد این یك امید باطل بود. برعکس، در مقایسه با ثروت‌اندوزی بعضی از همکاران نزدیکش، خلافکاریهای رهبران مطرود سندیکا، که زمانی به عنوان پدرخوانده‌های اعضای فاسد کنگره به آنها نگاه می‌شد، به‌تدریج خبرها بی‌اهمیت به نظر آمدند.»

گفته شد؛ چمدانهای پر از اسکناس مرتب به خانه نخست‌وزیر برده می‌شد. از قول اس. ك. پاتیل عضو سابق سندیکا، گفته شد؛ خانم گاندی حتی چمدانها را بر نمی‌گرداند.

نخست‌وزیر احتمال نمی‌رفت به منشأ مشکوك بعضی از پولهایی که به خزانه کنگره می‌رفت زیاد توجه داشته باشد. این مسأله‌ای بود که او بیشتر به گردآورنده اصلی بودجه حزبش لالیت نارایان میشرا[1] سپرده بود که ـ با اینکه بدون تردید او نمی‌دانست ـ پول شوروی را نیز قبول می‌کرد. حداقل یك بار یك هدیه مخفی یك میلیون روپیه‌ای از دفتر سیاسی به کنگره (R) به‌طور شخصی پس از نیمه شب به‌وسیله رئیس خط PR در دهلی‌نو، لئونید شبارشین تحویل شد. در همان موقع یك میلیون روپیه دیگر به یك روزنامه که از خانم گاندی حمایت می‌کرد، داده شد. میشرا با هیکل کوتاه و چاق و غبغب، قیافه‌اش کاملاً به یك سیاستمدار فاسد می‌آمد. ایندیرا گاندی، به‌رغم شیوه زندگی ساده خود به پولی که او از منابع مختلف برای تأمین بودجه کنگره (R) جمع می‌کرد متکی بود. و همین‌طور پسر و وارث تدهین شده‌اش راجیو، که بلندپروازی احمقانه او برای ساخت

1. Lalit Narayan Mishra

یك اتومبیل عامه پسند هندی و هنری فورد هند شدن به کمك دولت وابسته بود. وقتی میشرا در سال ۱۹۷۵ به قتل رسید، خانم گاندی یك توطئه با مداخله «عناصر خارجی» را مقصر شناخت، عبارتی که بدون تردید به‌عنوان یك حسن تعبیر برای سیا در نظر گرفته بود. نمایندگی کل دهلی نو ۷۰ هزار روپیه از بودجه تدابیر ویژه خود به بیوه او داد.

اگرچه شکایتهایی از سوی رهبری CPI به استفاده از کمکهای مالی شوروی برای حمایت از خانم گاندی و کنگره (R) صورت گرفت، اما کمك مخفی به CPI به‌نظر می‌رسد بدون تغییر باقی ماند. تا سال ۱۹۷۲، شرکت صادرات - واردات که یك دهه پیش‌تر به وسیله CPI تأسیس شده بود، بیش از ۱۰ میلیون روپیه به صندوق حزب کمك کرده بود. یارانه‌های مخفی دیگر، که مجموعاً دست کم ۱/۵ میلیون روپیه می‌شد به خزانه حزبهای کمونیست ایالتی، افراد و رسانه‌های نزدیك به CPI رفته بود. پولهایی که از طریق کاگ‌ب از مسکو به دفتر مرکزی حزب فرستاده شد، حتی از این هم بیشتر بود. آنها در ۶ ماه نخست سال ۱۹۷۱ به تنهایی معادل بیش از ۲/۵ میلیون روپیه بودند.

کمکهای مالی شوروی برای CPI در چند محل مختلف، در اواسط دهه ۱۹۷۰ از دست افسران عملیاتی نمایندگی کل دهلی نو به یك عضو ارشد شورای ملی حزب با نام رمز BANKIR سپرده شد. ساده‌ترین راه انتقال این پولها زمانی بود که افسران کاگ‌ب تحت پوشش دیپلماتیك بهانه‌ای پیدا می کردند تا از دفتر BANKIR، به‌طور مثال برای جلسات اطلاع‌رسانی او درباره دیدار یك هیأت مطبوعاتی از بلوك شوروی دیدار کنند. اما ترتیبات دیگر خیلی پیچیده‌تر بودند. یك پرونده که مورد توجه میتروخین قرار گرفت یك سفر ماهیگیری را به یك دریاچه نه زیاد دور از دهلی ثبت می کند که برای دادن پوشش به یك انتقال پول به BANKIR ترتیب داده شد. شبارشین و دو افسر عملیاتی از نمایندگی کل سفارت را ساعت ۶:۳۰ صبح ترك کردند، حدود ۸ صبح وارد شدند و دو ساعت و نیم را به ماهیگیری گذراندند. آنها ساعت ۱۰:۳۰ دریاچه را ترك کردند و رهسپار یك محل ملاقات با BANKIR شدند که قبلاً روی آن توافق شده بود تا در ساعت ۱۱:۳۰ تماس بصری با اتومبیل او برقرار کنند. وقتی اتومبیل نمایندگی از اتومبیل او جلو زد، در یك بخش از جاده که از هیچ یك از دو طرف دیده نمی‌شد بسته‌های اسکناس از پنجره باز

اتومبیل BANKIR رد شد. راجشوار رائو[1] دبیر کل CPI از سال ۱۹۶۴ تا سال ۱۹۹۰ برای پولهایی که دریافت کرد، رسید داد. پولهای قابل ملاحظه دیگری نیز به اتحادیه‌های کارگری کنگره سراسری هند تحت رهبری کمونیستها به ریاست اس. آ. دانگ[2] پرداخت شد.

هند تحت رهبریَ ایندیرا گاندی همچنین احتمالاً بیش از هر جای دیگری در جهان عرصه تدابیر ویژه کاگ‌ب بود، هر چند به نظر می‌رسد مرکز که به توانایی خود به تأثیر گذاشتن در افکار عمومی هندیها زیاد بها می‌داد درباره اهمیت آنها مبالغه کرده باشد. طبق پرونده‌های کاگ‌ب این مؤسسه در سال ۱۹۷۳ ده روزنامه را (که به دلایل حقوقی نمی‌توانند معرفی شوند) در فهرست حقوق بگیران و به علاوه یك خبرگزاری را تحت کنترل خود داشت. در طول سال ۱۹۷۲ کاگ‌ب ادعا کرده ۳۸۷۹ مقاله را در روزنامه‌های هند گنجانده بود ـ احتمالاً بیش از هر کشور دیگری در جهان غیر کمونیست. طبق این پرونده، این ارقام در سال ۱۹۷۳ به ۲۷۶۰ کاهش یافت، اما در سال ۱۹۷۴ به ۴۴۸۶ و در سال ۱۹۷۵ به ۵۵۱۰ افزایش پیدا کرد. در بعضی از کشورهای مهم ناتو، به رغم عملیات گسترده تدابیر ویژه‌اش، کاگ‌ب توانست اندکی بیش از یك درصد از مقالاتی را که در مطبوعات هند جا داده بود چاپ کند.

یکی از برجسته‌ترین رابطهای مخفی کاگ‌ب در مطبوعات یکی از بانفوذترین روزنامه نگاران هند با نام رمز NOK بود. NOK که در سال ۱۹۷۶ به‌وسیله آ. آ. آرخنپوف به عنوان یك رابط مخفی استخدام شد، بعداً تحت نظر دو افسر خط PR تحت پوشش روزنامه‌نویس به کار گرفته شد: اول آ. آی. خاچاتوریان یك خبرنگار رسمی ترود، بعد وی. ان. چرپاخین از خبرگزاری نووستی. پرونده NOK نشان می‌دهد او مقاله‌هایی موافق اتحاد شوروی چاپ و اطلاعاتی درباره نزدیکان ایندیرا گاندی تهیه کرد. تماس با او در سال ۱۹۸۰ به علت وخامت حالش قطع شد.

پی. ان. زر با اینکه از عملیات تدابیر ویژه کاگ‌ب اطلاع نداشت معتقد بود چپ «برای متعهد نگاه داشتن خانم گاندی به خط عقیدتیش... از مطبوعات بهره‌برداری

---

1. Rajeshwar Rao
2. S. A. Dange

می کرد.» هند همچنین مناسب ترین محیطها برای سازمانهای جبهه شوروی بود. رئیس مهمترین آنها شورای صلح جهانی (WPC) از سال ۱۹۶۶ تا سال ۱۹۸۶ رومش چاندرا، کمونیست هندی بود. چاندرا در ارزیابی خود از دهه ۱۹۶۰ در کنگره صلح جهانی تحت نظارت WPC در سال ۱۹۷۱ «ناتو تحت سیطره ایالات متحده را به عنوان بزرگ ترین تهدید علیه صلح در سرتاسر جهان تقبیح کرد: نیش ناتو می تواند در آسیا، آفریقا، علاوه بر اروپا احساس شود... نیروهای امپریالیسم و استثمار، به ویژه ناتو... مسئول گرسنگی و فقر صدها میلیون نفر در جهان هستند.»

کا گ ب همچنین به توانایی خود در سازمان دادن تظاهرات بزرگ در دهلی و سایر شهرهای بزرگ اطمینان داشت. به طور مثال، در سال ۱۹۶۹، آندروپوف به دفتر سیاسی اطلاع داد، «نمایندگی کا گ ب در هند می تواند یك تظاهرات اعتراض آمیز را با حضور بیش از ۲۰ هزار مسلمان در مقابل سفارت ایالات متحده در هند سازمان دهد. هزینه تظاهرات ۳۰ هزار روپیه خواهد بود و در بودجه کارهای ویژه در هند پوشش داده خواهد شد. من نظر شما را درخواست می کنم.» برژنف روی تقاضای آندروپوف نوشت: «موافقت» می شود. در آوریل سال ۱۹۷۱ دو ماه پس از پیروزی چشمگیر خانم گاندی در انتخابات، دفتر سیاسی با تأسیس یك صندوق مخفی ۲/۵ میلیون روبلی (با نام رمز DEPO) برای تأمین بودجه تدابیر ویژه در هند طی ۴ سال بعد موافقت کرد. در این مدت گزارشهای کا گ ب از دهلی نو، با مدرك ناکافی به موفقیتهای کنگره (R) در انتخابات مجلسهای ایالتی کمك کرد.

از جمله وقتگیر ترین تدابیر ویژه که به وسیله لئونید شبارشین به عنوان رئیس خط PR اجرا شد، تدارکات برای سفر رسمی برژنف در سال ۱۹۷۳ بود. طبق معمول لازم بود مطمئن شد دبیر کل با شور و حرارت زیاد مورد استقبال قرار می گرفت و مدارکی فراهم می شد که نشان می داد سخنرانیهای شعار گونه او به عنوان «بیانیه‌های سیاسی بسیار مهم» مورد ستایش قرار گرفته بودند. از آنجایی که برژنف شاید ملال آورترین سخنران میان دولتمردان مهم جهان بود، این کار آسانی نبود، به ویژه زمانی که به خارج از بلوك شوروی سفر می کرد. مخاطبان در شوروی عادت داشتند با احترام به بیانات خسته کننده او گوش کنند و ناگهان شروع به دست زدن بی دلیل و منظم کنند. اما

مخاطبان هندی تجربه همتایان شوروی خود را نداشتند. هر گونه پیشنهادی به او برای ایراد یك سخنرانی کوتاه توهین به برژنف تلقی می‌شد چون او به رابطه مستقیم طول مدت سخنرانی و شهرت سخنران اعتقاد داشت. از این رو سخنرانی او در فضای باز میدان بزرگ مقابل قلعه سرخ مشهور دهلی، جایی که نهرو ۲۶ سال پیشتر استقلال هند را اعلام کرده بود یك چالش خاص به وجود آورد. طبق برآوردهای احتمالاً مبالغه شده کاگ‌ب، ۲ میلیون نفر در آنجا حاضر بودند ـ احتمالاً بزرگترین جمعیتی که برژنف برای آنها سخنرانی کرده بود. همان‌طور که شبارشین بعداً اعتراف کرد سخنرانی طولانی و سنگین بود. سفارت نیز با ترجمه سخنرانی به شکل یك هندی ادبی که برای بیشتر جمعیت غیرقابل درك بود کار را حتی خراب‌تر کرد. وقتی سخنرانی به درازا کشید و شب نزدیك شد، بعضی از جمعیت شروع کردند به رفتن، اما به گفته شبارشین پلیس آنها را برگرداند چون می‌ترسید توهین به رهبر شوروی باشد. با اینکه حتی برژنف نیز حس کرد سخنرانیش زیاد خوب نبود بعداً به‌وسیله چاپلوسان کارآزموده در میان ملازمانش قوت قلب مجدد گرفت. شبارشین توانست خودش و مرکز را متقاعد سازد سفر در کل موفقیتی بزرگ بود. کاگ‌ب بیشتر افتخار «ایجاد شرایط مناسب» را برای پیروزی برژنف در هند به نام خود مدعی شد.

موفقیت لئونید شبارشین در استفاده از تدابیر ویژه به عنوان رئیس خط PR مطمئناً به توجیه ارتقاء او به سمت نماینده کل در سال ۱۹۷۵ و آغاز یك مسیر شغلی که او را در سال ۱۹۸۸ به رهبری FCD رساند، کمك کرد. او در مصاحبه‌ای مطبوعاتی پس از بازنشستگی از کاگ‌ب «با حسرت درباره روزهای قدیم، اطلاعات نادرست، جعل اسناد، ایجاد جنجال برای مطبوعات» سخن گفت. تردیدی نیست این روزهای اقامتش در هند بود که او به ویژه در فکر داشت. از جمله موفق‌ترین تدابیر ویژه کاگ‌ب آنهایی بودند که ادعا شد از توطئه‌های سیا در شبه‌قاره هند پرده برداشتند.

مرکز احتمالاً حق داشت افتخار متقاعد کردن ایندیرا گاندی را به اینکه سیا برای سرنگونیش توطئه می‌کرد، از آن خود بداند. او در نوامبر سال ۱۹۷۳ در یك ضیافت به فیدل کاسترو گفت «آنها (سیا) کاری را که با آلنده کردند می‌خواهند با من نیز بکنند. در اینجا افرادی هستند که با همان نیروهای خارجی که در شیلی عمل کردند در ارتباط

هستند، که می‌خواهند مرا از میان بردارند.» او در اصرار کاسترو (و کاگ‌ب) به اینکه آلنده با بی‌رحمی به‌وسیله نیروهای تحت حمایت ایالات متحد پینوشه به قتل رسیده بود تردید نکرد. و این باور که سیا او را برای سرنوشتی مشابه آلنده نشان کرده بود به صورت یك مشغله فکری او درآمد. خانم گاندی در اشاره‌ای روشن به ادعاهای (درست) آمریکا، که در واقع آلنده هنگام حمله به کاخش تفنگش را به طرف خودش گرفت اعلام کرد «وقتی من به قتل رسیدم، آنها خواهند گفت من خودم این کار را کردم.»

خانم گاندی همچنین به آسانی متقاعد شد سیا، نه اشتباههای دولت خود او، مسئول تشدید مخالفت با دولت او بود. در اوایل سال ۱۹۷۴ شورشها در گجرات که بیش از ۱۰۰ نفر را کشت، و به انحلال مجمع ایالتی منجر شد باور او را به وجود یك توطئه آمریکایی علیه وی تقویت کرد. سفیر ایالات متحده در دهلی نو، دانیل پاتریك موینیهان که از یك رشته سخنرانیهای خانم گاندی در تقبیح خطر همیشگی توطئه سیا به خشم آمده بود، دستور تحقیقی را صادر کرد که از دو نوبت که سیا در جریان نخست‌وزیری پدرش برای کمك به مخالفان کمونیستها در انتخابات ملی، یك بار در کرالا و یك بار در بنگال غربی به آنها پول داده بود پرده برداشت. به گفته موینیهان:

«هر دو بار پول به حزب کنگره که آن را تقاضا کرده بود داده شده بود. یك بار به خود خانم گاندی داده شده بود که آن زمان عضو حزب بود. با این حال، از آنجایی که ما دیگر هیچ پولی به او نمی‌دهیم، قابل درك است که او از خود بپرسد این پول را اکنون به چه کسی می‌دهیم. این کاری نیست که قابل تشویق باشد.»

سفر کوتاه هنری کیسینجر به هند در اکتبر سال ۱۹۷۴ فرصت دیگری برای یك عملیات تدابیر ویژه کاگ‌ب پیش آورد. به مأموران نفوذ داستانهای ساختگی بیشتری درباره توطئه‌های سیا داده شد تا به نخست‌وزیر و دیگر شخصیت‌های برجسته در دولت و پارلمان گزارش کنند. کاگ‌ب ادعا کرد علاوه بر به راه انداختن مبارزات نامه‌نویسی و پوستر بیش از هفتاد گزارش در محکومیت توطئه‌های سیا در مطبوعات هند به چاپ رساند. نمایندگی کل دهلی ادعا کرد در سایه این مبارزه خانم گاندی مسأله عملیات سیا را در جریان مذاکراتش با کیسینجر پیش کشید.

آندروپوف در ۱۸ آوریل سال ۱۹۷۵ یك عملیات تدابیر ویژه دیگر هند را برای

تبلیغ مدارك ساختگی درباره اقدام سیا به براندازی را تصویب کرد. ۱۶ پاکت حاوی اسناد متهم کننده تهیه شده به‌وسیله سرویس A به طور ناشناس به‌وسیله نمایندگی دهلی برای رسانه‌ها فرستاده و موجب چاپ یك رشته مقاله‌ها در مطبوعات هند شد. طبق پرونده‌های کاگ‌ب خانم گاندی یك نامه شخصی برای سیریماوو باندارانایکه[1]، نخست‌وزیر سریلانکا فرستاد. بعضی از اسناد جعل شده سیا به‌وسیله کاگ‌ب و یك رشته مقاله‌های روزنامه‌های هند را درباره آنها پیوست کرد. همین پرونده‌ها گزارش می‌دهند خانم باندارانایکه نتیجه گرفت توطئه سیا چنان تهدیدی جدی علیه سریلانکا است که کمیته‌ای برای تحقیق تشکیل داد.

پیلو مودی[2]، یکی از منتقدان خانم گاندی با به گردن انداختن یك مدال بزرگ با این شعار «من یك مأمور سیا هستم» دلمشغولی او را با توطئه‌های سیا به مسخره گرفت. اما این مسأله برای خانم گاندی مسأله خنده‌آوری نبود. در تابستان سال ۱۹۷۵ سوءظن او به یك توطئه بزرگ مخالفان سیاسی‌اش با شراکت سیا به عقیده کاترین فرانك نویسنده زندگی‌نامه او به «چیزی نزدیك به کج خیالی» تبدیل شد. روحیه او در ۱۲ ژوئن با یك تصمیم دیوان‌عالی الله آباد، در مورد بی‌اعتبار اعلام کردن انتخاب وی به عنوان نماینده پارلمان به دلیل تقلب در انتخابات سال ۱۹۷۱، که او از آن فرجام خواست، بدتر شد. ۲ هفته بعد او هر دو رئیس‌جمهوری و کابینه را متقاعد کرد با اعلام یك حالت فوق‌العاده موافقت کنند. در ۲۶ ژوئن خانم گاندی در یك سخنرانی خطاب به ملت از رادیو هند اعلام کرد: یك «توطئه عمیق و گسترده علیه او از روزی که شروع به ارائه تدابیری پیشرفته به سود مرد و زن عادی هند کرد در حال شکل گیری بوده است». رهبران مخالف به زندان انداخته شدند یا در خانه تحت بازداشت قرار گرفتند و رسانه‌ها سانسور شدند. طبق گزارش عفو بین‌الملل در اولین سال اعلام حالت فوق‌العاده بیش از ۱۱۰ هزار نفر بازداشت و بدون محاکمه زندانی شدند.

گزارشهای نمایندگی کل دهلی نو، به ریاست لئونید شبارشین از سال ۱۹۷۵ تا سال ۱۹۷۷ امتیاز استفاده از مأموران نفوذیش را برای متقاعد کردن خانم گاندی به اعلام

---

1. Serimavo Bandaranaike

2. Piloo Moody

حالت فوق‌العاده (احتمالاً با مبالغه زیاد) به نام خود ادعا کرده است. کمیته اجرایی مرکزی CPI «اعتقاد قاطع خود را به اینکه تدابیر سریع و جدی اتخاذ شده از سوی نخست‌وزیر و دولت علیه ارتجاع راست و نیروهای ضد انقلاب لازم و قابل توجیه بوده است» اعلام داشت. هر گونه ضعفی در این لحظه حساس مهلك می‌بود. کمیته همان طور که انتظار می‌رفت سیا را به حمایت از توطئه ضدانقلاب متهم کرد. تدابیر ویژه کا. گ. ب نیز همین خط را انتخاب کرد. قتل شیخ مجیب الرحمان و بیشتر خانواده‌اش در بنگلادش در ۱۴ اوت بر تئوریهای توطئه خانم گاندی بیشتر دامن زد. او یك بار دیگر دستهای پنهان سیا را در پشت قتل آنها دید.

به گفته شبارشین، هر دو مرکز و رهبری شوروی درك این نکته را که اعلام حالت فوق‌العاده خانم گاندی را به یك دیکتاتور تبدیل نکرده بود و او هنوز به افکار عمومی پاسخگو بود و باید با مخالفان کنار می آمد دشوار یافتند: «در آنجا، از فاصله نزدیك، سفارت و سرویس (اطلاعاتی) ما همه اینها را دید. اما برای مسکو، ایندیرا، هندو هند-ایندیرا شد.» گزارشهای نمایندگی دهلی نو که از هر جنبه سیاستهای او انتقاد کرده بود با استقبال سردی در مرکز روبه‌رو شدند. شبارشین فکر کرد احتمال نمی‌رفت هیچ یك از آنها به رهبران شوروی یا کمیته مرکزی تسلیم شده باشد. هرچند خانم گاندی دوست داشت در محافل خصوصی بگوید کشورها، هیچ دوست یا دشمن همیشگی ندارند بلکه منافع مستمر دارند، اما «مسکو گاهی طوری رفتار می کرد که گویی هند یك قول عشق و وفاداری به دوستان شوروی اش داده بود.» حتی کوچك‌ترین سکته در روابط موجب بیم و هراس می‌شد. در طول سال ۱۹۷۵ مجموعاً ۱۰/۶ میلیون روبل روی تدابیر ویژه در هند که هدفش تقویت حمایت از خانم گاندی و تضعیف مخالفان سیاسی‌اش بود خرج شد. پشتیبانی شوروی علاوه بر علنی بودن، پنهانی نیز بود. در ژوئن سال ۱۹۷۶، در زمانی که خانم گاندی از یك موقعیت نیمه مطرود در بیشتر غرب برخوردار بود، از او در جریان سفری به اتحاد شوروی مانند یك قهرمانی استقبال شد. در آستانه ورود او مجموعه‌ای از سخنرانیها، مقاله‌ها و مصاحبه‌های او با ترجمه روسی چاپ شد. او در گردهماییهایی که به افتخارش در شهرهای مختلف اتحاد شوروی ترتیب داده شد، شرکت کرد. این سفر همان‌طور که آغاز شده بود در یك محیط دلپذیر پایان یافت.

اما کرملین از گزارشهای رفتار تحقیرآمیز پسر و جانشین تدهین شده ایندیرا، سانجای یك دوستدار فردیناند مارکوس رئیس جمهوری فاسد فیلیپین، در قبال اتحاد شوروی نگران بود. گزارشهایی به دست پی. ان. زر (و به احتمال قریب به یقین به نمایندگی کل دهلی نو) رسید که یکی از دوستان صمیمی سانجای ملاقاتهای منظمی با یك مقام سفارت ایالات متحده «به شیوه‌ای مشکوك» داشت. سانجای به زودی پس از بازگشت مادرش از سفر موفقیت آمیزش به اتحاد شوروی مصاحبه‌ای کرد که در آن از شرکتهای بزرگ ستایش به عمل آورد، ملی شدنها را تقبیح کرد و با نگاه تحقیرآمیز به کمونیستها نگاه کرد. او احتمالاً خشمگین از شکایات از فساد خود درباره CPI گفت «من فکر نمی‌کنم ثروتمندتر و فاسدتر از این افراد در جایی پیدا بکنید.» ایندیرا به اعتراف خود وقتی اظهارات او انتشار یافت «کاملاً دیوانه» شد و به زر گفت: پسرش CPI را به‌شدت رنجاند «و باعث» ایجاد مشکلات جدی با همه بلوك شوروی شد. سانجای تشویق شد یك «توضیح» منتشر کند که در حد یك پس گرفتن حرفهایش نبود.

حالت فوق به همان ناگهانی که آغاز شده بود پایان یافت. خانم گاندی در ۱۸ ژانویه سال ۱۹۷۷ اعلام کرد انتخابات در ماه مارس برگزار خواهد شد. سانسور مطبوعات به حال تعلیق درآمد و رهبران مخالف از بازداشت در خانه آزاد شدند. نمایندگی کل دهلی نو مانند خانم گاندی بیش از حد از نتیجه انتخابات مطمئن بود، و برای تضمین موفقیت یك عملیات بزرگ را با نام رمز KASKAD با انجام بیش از ۱۲۰ ملاقات با مأموران در جریان مبارزه انتخاباتی راه انداخت. ۹ نفر از نامزدهای کنگره (R) در انتخابات مأموران کاگ‌ب بودند. پرونده‌های مورد توجه میتروخین همچنین ۲۸ سیاستمدار غیرکمونیست (۴ نفر از آنها وزیر بودند) را که مبارزات انتخاباتی‌شان با کمك مالی کاگ‌ب انجام شد، معرفی می‌کند. رسانه‌های شوروی خواستار «وحدت عمل همه نیروهای مردم سالار به ویژه حزب حاکم کنگره ملی هندو حزب کمونیست هند شدند.» فشار زیادی از سوی نمایندگی کل دهلی نو و مسکو روی رهبران CPI اعمال شد تا مطمئن شوند از خانم گاندی حمایت می‌کند. دبیر کل CPI راجیشوار رائو و دبیر شورای ملی حزب ان. ك. کریشنا در ۱۲ فوریه برای دریافت یك توصیه‌نامه از کمیته مرکزی CPSU به سفارت شوروی احضار شدند. توصیه نامه‌های دیگر در ۲۵ فوریه به یك هیأت سه نفره

شوروی به طور شخصی تحویل شد. پرونده‌های کاگ‌ب از رائو و کریشنا نقل قول می کند آنها توصیه رفقای شوروی‌شان را شدیداً پاس می‌دارند و در حمایتشان از خانم گاندی استوار هستند. سپاس آنها همچنین سطح به طور غیرعادی بالای کمك مالی شوروی را در جریان مبارزات انتخاباتی هند نشان داد - بیش از ۵ میلیون روپیه در دو ماهه نخست سال ۱۹۷۷ .

گزارشهای مأموران اطمینان نمایندگی کل دهلی‌نو را به اینکه خانم گاندی به یك پیروزی انتخاباتی دیگر دست می‌یابد تقویت کرد. گزارشها درباره اینکه او احتمالاً در حوزه انتخاباتی خود با شکست روبه‌رو خواهد شد بیشتر نادیده گرفته شد. در صورتی که خانم گاندی شکست خردکننده‌ای را متحمل شد. جاناتا، جناح مخالف به تازگی متحد شده در مقابل کنگره (R) که ۳۵ درصد آرا را به دست آورد ۴۰ درصد آرا را برد. موراجی دسای، یکی از خارهای چشم کاگ‌ب، نخست وزیر شد. کاترین فرانك نویسنده زندگی‌نامه خانم گاندی می نویسد: وقتی نتیجه انتخابات اعلام شد «هند طوری شادی کرد که از شب استقلال از بریتانیا در ۳۰ سال پیش نکرده بود.»

در دهلی، سقوط خانم گاندی با رقص در خیابانها جشن گرفته شد.

۱۸

روابط ویژه با هند

بخش ۲: زوال و سقوط کنگره

نتیجه انتخابات مارس سال ۱۹۷۷ هند موجب شوك و هراس در مرکز و نمایندگی کل شد. لئونید شبارشین، نماینده کل با عجله برای رایزنی به مسکو فراخوانده شد. مرکز علاوه بر ترس از پیامدهای سیاسی شکست خانم گاندی، همچنین از اینکه این انتخابات محدودیتهای عملیات تدابیر ویژه‌اش را که بسیار درباره‌اش داد سخن داده بود و توانایی فرضی‌اش را به دستکاری در سیاستهای هند، به رهبران شوروی نشان داد ناراحت بود. گزارش FCD درباره شکست اطلاعاتی‌اش بیشتر تلاشی برای توجیه خود بود. این گزارش تأکید می‌کرد پیروزی خانم گاندی به‌طور گسترده از سوی ناظران غرب و هند (از جمله جامعه اطلاعاتی هند) که اشتباههای حتی بزرگ‌تری را مرتکب شده بودند پیش‌بینی شده بود. گزارش در ادامه اشتباهات خود FCD این ادعا را مطرح ساخت که تنوع شدید و بسیاری از اختلافات در خطوط خانواده، نظام طبقاتی، قومیت، مذهب، طبقه و حزب پیش‌بینی درست رفتار رأی دهنده‌ها را تقریباً غیرممکن می‌ساخت. این به‌وضوح یك دفاع ویژه بود. پیچیدگیهای سیاستهای هند نمی‌توانست یك توجیه معتبر برای شکست کاگ‌ب (و دیگر ناظران) ارائه دهد که برای فروریختن حمایت از خانم گاندی در سرتاسر شمال هند، پایگاه سنتی کنگره، جایی که تنها دو کرسی به‌دست آورد، و تنزلش تا

حد یك حزب ایالتی در جنوب هند، که همچنان در قدرت باقی ماند قابل درك باشد.

FCD همچنین در دفاع از خود استدلال کرد تصمیم قبلی خانم گاندی به باقی‌ماندن در قدرت موجب شده بود این انتظار را منطقی سازد که او حاضر به تحویل آن در مارس سال ۱۹۷۷ نبود و آماده بود اگر لازم شود یا در نتیجه انتخابات تقلب یا آن را باطل اعلام کند (همان چیزی که هم‌پالگیهای سانجای خواستار آن بودند). در حقیقت FCD ادعا کرد در بیستم مارس، روزی که نتایج اعلام شده بود، خانم گاندی سعی کرده بود مانع به قدرت رسیدن حزب جاناتا شود، اما به حد کافی قاطع نبود و نتوانست جلو پشتیبانی فرماندهی کل ارتش را بگیرد. برای این ادعاها، که احتمالاً از کارخانه شایعه‌سازی دهلی که در آن زمان اضافه‌کاری می‌کرد درآمده بودند و به‌وسیله شبکه بزرگ مأموران و رابطهای مخفی به کاگ‌ب تحویل می‌شدند پایه و اساسی وجود نداشت. برخلاف گزارشهای نمایندگی کل دهلی‌نو به مسکو انتقال قدرت پس از انتخابات سریع و آرام بود. در ساعات اولیه روز ۲۱ مارس، خانم گاندی کابینه‌اش را به یك جلسه کوتاه و سرسری فراخواند، استعفانامه‌اش را برای آنها خواند، که با تغییراتی کوچك به تصویب رسید. او در ساعت ۴ صبح با اتومبیل به خانه بی.جی. جاتی رئیس جمهوری موقت رفت و استعفانامه‌اش را تسلیم کرد. جاتی آن‌قدر یکه خورد که تا زمانی که زر به او نگفت، فراموش کرد از خانم گاندی بخواهد تا تشکیل دولت بعدی به عنوان نخست وزیر موقت به کار ادامه دهد.

لحن رسانه‌های شوروی بلافاصله پس از انتخابات هند تغییر کرد. آنها تقصیر شکست خانم گاندی را، از همان ابتدا بدون انتقاد عمومی، به گردن «اشتباه‌ها و زیاده‌رویهای» دولت او انداختند. یك مفسر در تلاش برای مستثنی کردن CPI از این گناه در ایزوستیا ادعا کرد نشانه‌ها حاکی است نامزدهای حزب کنگره بیشتر از همه در مکانهایی موفق بودند که توافقهایی پیش از انتخابات میان کنگره و حزب کمونیست هند صورت گرفته بود، یا حزب کمونیست بدون دلگرمی رسمی، فعالانه از نامزدهای مترقی حزب کنگره حمایت کرده بود. در حقیقت، این انتخابات علاوه بر کنگره برای CPI یك فاجعه بود. این حزب که با عدم محبوبیت رژیم گاندی به زیر کشیده شده بود، به جز ۷ کرسی، همه ۲۵ کرسی را که در سال ۱۹۷۱ برده بود از دست داد، درحالی که رقیبش

حزب کمونیست انشعابی مارکسیست هند (CPM) ۲۲ کرسی به‌دست آورد. مرکز در برابر پیروزی با اکثریت قاطع ائتلاف تحت رهبری CPM در انتخابات ایالتی بنگال غربی در ژوئن سال ۱۹۷۷ با احتیاط واکنش نشان داد. با اینکه آندروپوف مایل بود با دولت ایالتی جدید ارتباط مخفی برقرار کند، نگران بود مبادا CPI را برنجاند. بنابراین پس از مذاکره میان شبارشین (که به تازگی ارتقاء درجه یافته معاون اداره هفدهم FCD شده بود) و یك مقام ارشد CPSU موافقت شد اگرچه افسران می‌توانستند با رهبران CPM تماس برقرار کنند، آنها باید ادعا می‌کردند این تماسشان جنبه کاملاً شخصی دارد. طبق پرونده‌های FCD «اطلاعات مهمی» درباره سیاست CPM به‌وسیله نمایندگی کل دهلی از تماسهایش با رهبران حزب به دست آمد.

اولویت اصلی کاگ‌ب در ماههای اولیه دولت جاناتا جلوگیری از خسارت بیشتر بود. موراجی دسای در جریان مبارزه انتخاباتی خانم گاندی را متهم کرده بود «هر کاری را که اتحاد شوروی بخواهد» انجام می‌دهد و اعلام کرده بود تحت یك دولت جاناتا پیمان هند و شوروی ممکن بود «خود به خود از بین برود». مرکز نگران «یك تقویت نیروهای ارتجاعی ضد کمونیست بود».

دفتر سیاسی در ۲۴ مارس یك دستورالعمل FCD را درباره «تدابیری در ارتباط با نتایج انتخابات پارلمانی در هند» تصویب کرد که هدفهای اصلی‌اش حفظ پیمان دوستی و جلوگیری از نزدیك شدن جاناتا به ایالات متحده و چین بود. هرچند دولت دسای به بهبود روابط با ایالات متحده و چین اقدام کرد، اما پیمان هند ـ شوروی برجای ماند. یك اعلامیه مشترك در پایان دیدار گرومیکو از دهلی نو در ماه آوریل دو کشور را به «تقویت بیشتر همکاری برابر و سودمند با روحیه پیمان صلح، دوستی و همکاری هند و شوروی ملزم ساخت.» دفتر سیاسی در ماه اوت یك دستورالعمل را در زمینه تدابیر ویژه کاگ‌ب تحت‌عنوان «تدابیری برای نفوذ در محافل حاکم هند به سود USSR در شرایط جدید» تصویب کرد.

«شرایط جدید» حکومت جاناتا، عملیات تدابیر ویژه را دشوارتر از قبل ساخت. مقالاتی که کاگ‌ب در مطبوعات هند به چاپ رساند شدیداً کاهش یافت و از ۱۹۸۰ مقاله در سال ۱۹۷۶ به ۴۱۱ مقاله در سال ۱۹۷۷ رسید. اما مرکز به ادعاهای مبالغه‌آمیز خود

در مورد موفقیت تدابیر ویژه‌اش در مشکوك کردن دولت جاناتا به سیاستهای آمریکا و چین ادامه داد. نمایندگی کل دهلی‌نو همچنین در ژوئن سال ۱۹۷۸ ادعا کرد موفق شده بود چاران سینگ، وزیر کشور، صریح‌اللهجه‌ترین مخالف ایندیرا گاندی را در دولت جاناتا بی‌اعتبار کند و برکناری او را موجب شود. درحالی که در حقیقت، برکناری سینگ از این واقعیت ناشی می‌شد که او دسای و وزیران دیگر را به خاطر اینکه نتوانسته بودند خانم گاندی را به محاکمه بکشانند یك «کلکسیون مردان مهم» خوانده بود. او بعداً به دولت بازگشت و در ماههای آخر سال ۱۹۷۹ برای مدت کوتاهی به عنوان نخست‌وزیر جانشین دسای شد.

در مارس سال ۱۹۷۷ یك دستور عمل کاگ‌ب که به تصویب دفتر سیاسی رسید به نمایندگی کل دهلی دستور داد «خانم گاندی را وادار کند کنگره ملی هند را روی یك پایه مردم‌سالارانه [جناح چپ] احیا کند.» سفارت شوروی برای اینکه دولت جاناتا را ناراحت نکند در حفظ تماس رسمی با خانم گاندی پس از شکست او جانب احتیاط را رعایت می‌کرد. در نتیجه، نمایندگی کل دهلی با او از طریق ویکتور نیکلایوویچ چرپاخین (با نام رمز VLADLEN) یك افسر عملیاتی، که تحت پوشش یك خبرنگار فعالیت می‌کرد تماس مجدد برقرار کرد، هرچند مدرکی در دست نیست که نشان دهد او می‌دانست او مأمور کاگ‌ب است. نمایندگی دهلی همچنین در تلاش برای خرید رابط در داخل کمیته اقدام مردم‌سالارانه که در ماه مه سال ۱۹۷۷ به‌وسیله خانم گاندی و بعضی از هوادارانش تشکیل شد یك صندوق کمك مالی به تدابیر ویژه با نام رمز DEPO ایجاد کرد. هرچند مدرکی در دست نیست که ثابت کند خانم گاندی از وجود این صندوق آگاه بود، اما این صندوق در ماه ژوئیه ۲۷۵ هزار روبل قابل تبدیل در اختیار داشت. خانم گاندی در اولین روز سال ۱۹۷۸ یك انشعاب دوم را در حزب کنگره باعث شد. او و هوادارانش اکثریت حزب خود را به عنوان کنگره (I)ـ I برای ایندیرا ـ از نو سازمان دادند. با اینکه او سرانجام اعتراف کرد در جریان حالت فوق‌العاده کنترل اوضاع اندکی از دست‌اش خارج شد، با این حال به اصرار درباره اینکه پیروزی جاناتا بیشتر در سایه «کمك خارجی» صورت گرفت ادامه داد. او اعلام کرد: «این حرکت علیه ما به‌وسیله نیروهای خارجی سازمان یافت.» تردیدی نیست خانم گاندی طبق معمول به سیا فکر می‌کرد.

وحدت شکننده جاناتا، که در مبارزه انتخاباتی سال ۱۹۷۷ تنها با دشمنی با ایندیرا گاندی ممکن شده بود نتوانست در تجربه دولت دوام بیاورد. کنگره (I) در انتخابات عمومی ژانویه سال ۱۹۸۰، ۳۵۱ کرسی از ۵۴۲ کرسی را به دست آورد. تیتر درشت تایمز آو اینديا اعلام کرد «همه جا ایندیرا است.» خانم گاندی به‌زودی پس از پیروزی‌اش در انتخابات سعی کرد با چرپاخین تماس بگیرد، اما کشف کرد او به مسکو فراخوانده شده بود. مرکز درحالی که از بازگشت خانم گاندی به قدرت استقبال کرد، نگران آینده بود. قدرت سانجای که شدیداً به او بی‌اعتماد بود، در اوج بود. نقشش به‌عنوان جانشین ایندیرا گاندی بلامنازع به نظر می‌رسید. و ـ به رغم حضور یك مأمور با نام رمز PURI در اطرافیانش که برای سانجای ناشناخته بود ـ کاگ‌ب به نظر می آمد ابزار مهمی برای نفوذ در او نیافته بود. اگرچه مرگ سانجای در ژوئن سال ۱۹۸۰ بر اثر یك سانحه هوایی خانم گاندی را آشفته کرد، اما تردیدی نیست در مرکز مورد استقبال قرار گرفت.

روابط خانم گاندی با مسکو در اوایل دهه ۱۹۸۰ هرگز آن گرمی دوره‌های قبل نخست‌وزیری او را کاملاً باز نیافت. او بویژه از این واقعیت که دیگر نمی توانست روی حمایت CPI حساب کند ناراحت بود. او در جریان دیدار رسمی برژنف از هند در دسامبر سال ۱۹۸۰ به‌طور کنایه‌آمیزی در یك ضیافت به افتخار وی گفت: «ما به نحو قابل فهمی با یك حمله از جانب راست، و نه‌چندان قابل فهم از جانب چپ روبرو هستیم.» طبق گزارشهای کاگ‌ب بعضی از حمله‌های CPI جنبه شخصی داشت. رهبران کمونیست هند شایع کردند خانم گاندی هم از وزیر مشاور و هم از عرضه کننده‌های جنگنده‌های میراژ که او تصمیم گرفته بود برای نیروی هوایی هند بخرد رشوه می گرفت. او در جریان دیدارهای برژنف و وزیر دفاع شوروی از هند، از مارشال یوستینف خواست CPI را زیر فشار بگذارد تا به راه آید. وقتی فشار نتوانست به جایی برسد، خانم گاندی انتقامش را گرفت. او در ماه مه سال ۱۹۸۱ یك اتحادیه جدید دوستان اتحاد شوروی را تحت حمایت کنگره (I) به عنوان رقیب جامعه دوستی هند ـ شوروی مورد حمایت CPI تشکیل داد و اعلام کرد وقت آن رسیده است که دوستی هند و شوروی از دست کسانی که خود را به‌عنوان «متولی» آن معرفی کرده‌اند آزاد شود. او گفت: «این دوستان و دشمنان حرفه‌ای اتحاد شوروی بودند که برای ما مشکل ایجاد کردند.» او همچنین برای از بین بردن

انحصار شورای صلح جهانی به ریاست یك کمونیست هندی، که بیشتر به‌عنوان وسیله‌ای برای تدابیر ویژه شوروی مورد استفاده قرار می گرفت، سازمان «صلح و همبستگی جهانی» را ایجاد کرد.

اما ناکامی مسکو در به راه آوردن CPI همچنان مایه رنج خانم گاندی باقی ماند. او در ژوئن سال ۱۹۸۳ یك نامه سری برای یوری آندروپوف رهبر شوروی فرستاد، به CPI به خاطر متحد شدن با مرتجعان جناح راست علیه‌اش حمله کرد. نامه به یوگندرا شارما[1] عضو دفتر سیاسی حزب که با مخالفت راجشوار رائو با خانم گاندی موافق نبود سپرده شد. اما شارما وقتی به مسکو رسید تغییر عقیده داد و «همه چیز را پیش یك رفیق حزبی اعتراف کرد.» وقتی داستان در هند علنی شد، مخالفان ایندیرا او را به «دعوت از شوروی برای مداخله در امور داخلی هند» متهم کردند. خانم گاندی از اظهار نظر خودداری کرد. اما روابط ویژه هند و شوروی اگرچه تا اندازه‌ای تیره شد، ولی جان سالم به‌در برد. وقتی خانم گاندی برای تشییع جنازه برژنف از مسکو دیدار کرد اولین رهبر غیر کمونیست بود که به‌وسیله یوری آندروپوف به حضور پذیرفته شد.

کاگ‌ب به ادعاهای بزرگ درباره موفقیت تدابیر ویژه‌اش ادامه داد. وقتی دولت هند در ژوئیه سال ۱۹۸۱ از دادن روادید ورود به یك دیپلمات آمریکایی به نام گریفین[2]، که قرار بود سمتی را به عنوان مشاور سیاسی در سفارت ایالات متحده برعهده گیرد خودداری کرد، کاگ‌ب ادعا کرد این تصمیم به علت موفقیتش در شش ماه گذشته در پیوند دادن وی با سیا گرفته شده بود. ولادیمیر کریچکوف رئیس FCD به دفتر سیاسی گزارش داد:

طبق اطلاعات دریافت شده این تصمیم ابتکار خود (ایندیرا) گاندی بوده است. مقاله‌های ضدآمریکایی که ما در مطبوعات هندی و خارجی چاپ کردیم که برای افشای طبیعت خطرناك عملیات خرابکارانه سیا به منابع مختلف استناد داشت نیز نقش مهمی در این جا ایفا کرد. تلاشهای نماینده‌های ایالات متحده آمریکا و مطبوعات آمریکایی برای توجیه روشها و قلمدادکردن اینکه گریفین قربانی یك عملیات «اطلاعات

---

1. Yogendra Sharma
2. Griffin

نادرست» شوروی بوده است از سوی وزیر امور خارجه نار اسیمهار ائو که گفت: «این تصمیم به‌طور مستقل اتخاذ شد و هیچ کشوری به هیچ شکلی در آن مداخله نداشت» قاطعانه رد شد.

بزرگترین موفقیتهای تدابیر ویژه شوروی در هند بهره‌برداری از حساسیت ایندیر اگاندی و مشاورانش به توطئه‌های ساختگی سیا علیه‌شان باقی ماند.

زیل سینگ وزیر کشور در مارس سال ۱۹۸۰ ایالات متحده و چین را به ایجاد ناآرامی در آسام و مناطق قبیله‌ای شمال ـ شرق متهم کرد. اندکی بعد مقامهای وزارت کشور ادعا کردند «اطلاعات قاطعی» در مورد اینکه سیا داشت از طریق مبلغان مسیحی پول به داخل این مناطق می‌برد در اختیار داشتند. خود خانم گاندی بارها به «دست خارجی» در ایجاد این یا آن ناآرامی داخلی اشاره کرد. با اینکه او به ندرت این «دست خارجی» را جلو همه معرفی کرد، روشن بود منظورش سیا بود.

یکی از هدفهای اصلی تدابیر ویژه کاگ‌ب در اوایل دهه ۱۹۸۰ ساختن مدرکی بود که ثابت می‌کرد سیا و اطلاعات پاکستان در پشت رشد جدایی خواهی سیك‌ها در پنجاب قرار داشتند. سرویس A در پاییز سال ۱۹۸۱ عملیات KONTAKT را بر پایه یك مدرکی جعلی به راه انداخت که وانمود می‌کرد حاوی جزئیات سلاحها و پولی است که اطلاعات بین سرویسهای پاکستان (ISI) به شبه‌نظامیانی که در پی ایجاد یك کشور مستقل سیك به نام خالصستان بودند داده بود. این مدرك جعلی در ماه نوامبر به یك دیپلمات ارشد هندی در اسلام‌آباد رد شد. اندکی پس از آن نمایندگی اسلام‌آباد به مرکز اطلاع داد طبق گزارشهای (احتمالاً خوش‌بینانه) مأموران، سطح نگرانی در سفارت هند درباره حمایت پاکستان از جدایی‌خواهان سیك نشان می‌دهد KONTAKT همان اثر جنجال برانگیزی را داشته که سرویس A امیدوار بوده است.

در بهار سال ۱۹۸۲، نمایندگی دهلی‌نو گزارش داد مأمور «اس» (ظاهراً یك عضو جدید) دسترسی مستقیم به خانم گاندی داشته و اسناد دیگری را که سرویس A از روی اسناد ISI جعل کرده بود که مداخله پاکستان را در توطئه خالصستان نشان می‌داد شخصاً به او رد کرده بود. با اینکه مدرك متقاعد کننده‌ای در دست نیست که نشان دهد مأمور «اس» یا اسناد جعلی که از طریق او رد شده بودند اثر مهمی روی خانم گاندی داشته

است، مرکز باز تسلیم یکی از دوره‌های مکرر خیالهای خام خود درباره توانایی‌اش به‌دستکاری در سیاست هند شد. در نتیجه در ۵ مه، ضمن تبریك گفتن به الکساندر ایوسیفورویچ لایسنکو (با نام رمز BOGDAN) نماینده کل جدید خود، به خاطر به‌اصطلاح موفقیت مأمور «اس»، به او اطلاع داد مرکز پیشنهاد کرده است از مأمور «اس» به‌عنوان یك مجرای مهم برای تغذیه اطلاعات نادرست به خانم گاندی در آینده استفاده شود. مرکز پیش از ملاقات مأمور با خانم گاندی دستور عمل مشروح زیر را برای نمایندگی کل دهلی نو فرستاد:

(الف) پیش از ملاقاتها (با «اس») مأمور را در جریان سند (به تازگی جعل شده) بگذارید و به دیدگاههای او درباره اهمیت و ارتباط اطلاعات داده شده در آنها برای آگاهی مسئولان هند علاقه نشان دهید، همچنین باید برای مأمور توضیح داده شود سند واقعی است، و از طریق مجاری مخفی به دست ما رسیده است.

(ب) یك داستان مبسوط درباره اینکه چگونه «اس» سند را به دست آورده است بسازید (این شامل سازمان‌دادن یك سفر به پاکستان برای مأمور می‌شود.)

(پ) به «اس» اطلاع دهید طبق شرایط تعیین شده به‌وسیله منبع (سند) او نباید سند را پیش VANO (خانم گاندی) بگذارد. به مأمور توصیه شود برای اینکه واکنش منفی VANO را برنینگیزد به شکل زیر عمل کند: VANO اصرار کند سند باید نزد او بماند، «اس» بعد باید یك کپی را که از پیش تهیه شده است، بدون عنوان که منشأ آن را نشان خواهد داد آنجا بگذارد. به «اس» دستور دهید واکنش VANO را زیر نظر داشته باشد.

(ت) به مأمور متذکر شوید مهم است برای اینکه بتواند اشارتی بکند روی اینکه او می‌تواند در آینده چه انتظاراتی از «اس» داشته باشد و چه نوع اطلاعاتی مورد علاقه اوست به صحبتهایش با VANO تکیه کند.

«اس» گزارش داد سند را در ۱۳ مه ۱۹۸۲ به خانم گاندی نشان داده بود. این واقعیت که او تقاضای یك کپی از آن را نکرد نشان می‌دهد او اهمیت زیادی برای آن قائل نشد. اما کاگ‌ب ترجیح داد ادعاهای «اس» را درباره نفوذ فرضی‌اش روی نخست‌وزیر که به نفعش بود بپذیرد.

یوری آندروپوف اندکی پس از آن که در نوامبر سال ۱۹۸۲ جانشین برژنف شد

پیشنهاد کرایچکوف را برای جعل یك سند دیگر اطلاعات پاکستان حاوی جزئیات طرحهای ISI برای دامن زدن به ناآرامی مذهبی در پنجاب و کمك به ایجاد خالصستان به عنوانُ یك کشور مستقل سیك تصویب کرد. مرکز معتقد بود سفیر هند در پاکستان که این سند برایش فرستاده شد، آن‌قدر آن را مهم تلقی خواهد کرد که مجبور خواهد شد آن را برای خانم گاندی بفرستد. کاگ‌ب ظاهراً اکنون کاملاً مطمئن شده بود می‌تواند برای همیشه به فریب دادن خانم گاندی با گزارشهای جعلی از توطئه‌های سیا و پاکستان علیه او ادامه دهد.

اهمیت خانم گاندی به عنوان یکی از با نفوذترین رهبران جهان سوم، با انتخاب او به عنوان رئیس جنبش غیرمتعهد به جای فیدل کاسترو، در چشم مسکو بیشتر شد. روزنامه‌های هند عکسهای کاسترو خندان را در مارس سال ۱۹۸۳ در حالی که او را بغل کرده بود و ریاست هفتمین اجلاس سران جنبش را در دهلی‌نو به او تحویل می‌داد، چاپ کردند. در آستانه این اجلاس سران، نمایندگی کل دهلی موفق شد یك یادداشت سری جعلی را به نام جین کرك‌پتریك، نماینده ایالات متحده در سازمان ملل متحد در روزنامه‌های هند چاپ کند که جزئیات بیشتری را از طرحهای ساختگی آمریکا برای ایجاد شکاف در جهان سوم و تضعیف نفوذ هند فاش می‌کرد. کنفرانس سران غیرمتعهد تحت ریاست خانم گاندی وقت اندکی به جنگ در افغانستان اختصاص داد و به جای آن به مسائل خلع سلاح و توسعه اقتصادی پرداخت که زمینه گسترده ای برای حمله به ایالات متحده فراهم می‌ساختند. اعلامیه پایانی کنفرانس سران ایالات متحده را پانزده بار محکوم کرد، اتحاد شوروی، برعکس، تنها یك بار با ایالات متحده به‌عنوان شریك در مسابقه تسلیحاتی در یك صف قرار گرفت. مسکو همان‌طور که انتظار می‌رفت خوشحال شد.

پراودا اعلام کرد: «جنبش غیرمتعهد پایبندی خود را به اصول اساسیش در مبارزه علیه امپریالیسم، استعمار، نژادپرستی و جنگ نشان داد.»

مرحله بعدی در بهره‌برداری شوروی از خاندان گاندی سفر ژوئیه سال ۱۹۸۳ پسر بزرگ ایندیرا (راجیو) به مسکو بود که با اکراه به اصرار مادرش پس از مرگ «سانجای» وارد سیاست شده و به‌وسیله او برای جانشینی‌اش آماده شده بود. ملاقاتهای

در سطح عالی و ضیافتهای باشکوهی که برای راجیو برگزار شد، به گفته یك ناظر هندی نشان داد که او «از هر نظر از جانب مسئولان سیاسی شوروی به عنوان جانشین مسلم خانم گاندی شناخته شده بود.» راجیو در جریان دیدارش آشکارا به‌وسیله میزبانانش متقاعد شد سیا در توطئه‌ای جدی در پنجاب که جدایی خواهان سیك در آن اکنون چالشی بسیار جدی علیه دولت کنگره به شمار می‌رفتند، مداخله داشت. او در بازگشت اعلام کرد: «ایالات متحده آمریکا در اوضاع پنجاب مداخله مسلم دارد.»

خانم گاندی در اوایل ژوئن سال ۱۹۸۴ نیرو به پنجاب فرستاد و آنها به مقدس‌ترین اماکن مقدس سیك، معبد طلایی در امریستر حمله کردند. اتحاد شوروی، مانند CPI به‌سرعت «درك کامل خود را از اقدامهای انجام شده به‌وسیله دولت هند برای متوقف کردن تروریسم» ابراز داشت. خانم گاندی یك بار دیگر ادعاهای شوروی را درباره حمایت مخفی سیا از سیکها جدی گرفت. یك تدبیر ویژه کاگ‌ب همچنین مدرکی جعل کرد که نشان می‌داد سرویس اطلاعاتی پاکستان در نظر داشت آوارگان افغان را برای سوءقصد به او استخدام کند. با اینکه خانم گاندی تا اندازه زیادی در سایه تلاشهای کاگ‌ب تهدید ایالات متحده و پاکستان را بزرگ جلوه داد، به طرز مصیبت‌باری تهدید سیکها را در داخل محافظان خود کوچك گرفت و دستور رئیس IB را که آنها به مسئولیتهای دیگر منتقل شوند به‌عنوان یك مسأله اخلاقی رد کرد. او با شجاعت اصرار کرد: هند «غیر مذهبی» است. در حالی که یکی از اصولی که او بر ایشان زنده بود می‌رفت تا به‌زودی به قیمت جان او تمام شود. او در ۳۱ اکتبر در باغ خانه‌اش با گلوله‌های دو محافظ سیکش کشته شد. همان‌طور که انتظار می‌رفت بعضی نظریه‌پردازهای توطئه، بعداً استدلال کردند که محافظان برای سیا کار می‌کردند. اگرچه مرکز، احتمالاً مبتکر این نظریه توطئه نبود، تلاش برای به میان کشیدن پای سیا در قتل خانم گاندی به یکی از اولویتهای تدابیر ویژه کاگ‌ب در هند طی چند سال بعد تبدیل شد.

نخستین سفر خارجی راجیو گاندی پس از اینکه به عنوان نخست‌وزیر جانشین مادرش شد به اتحاد شوروی برای تشییع جنازه کنستانتین چرنینکو در مارس سال ۱۹۸۵ بود، او و میخائیل گورباچف جانشین چرنینکو یك روابط دوستانه سریع برقرار کردند که در جریان نخستین دیدار رسمی راجیو در دو ماه بعد تقویت شد. در این میان، کاگ‌ب

عملیات تدابیر ویژه را با هدف متقاعد کردن راجیو به اینکه سیا داشت علیه‌اش توطئه می کرد، دنبال کرد. اما جعلیاتش که شامل یك نامه جعلی در سال ۱۹۸۷ از ویلیام کلبی رئیس DCI درباره طرحهای سرنگونی وی می شد به نظر می‌رسد اثر چندانی نداشتند. دوستی شخصی میان راجیو و گورباچف نتوانست بر روی اهمیت در حال کاهش روابط ویژه هند برای اتحاد شوروی سرپوش بگذارد. بخشی از «تفکر تازه» گورباچف در سیاست خارجی تلاش برای خلاص کردن اتحاد شوروی از دعواهای هند با چین و پاکستان بود. گورباچف در یك کنفرانس مطبوعاتی جریان دیدارش از هند در نوامبر سال ۱۹۸۷، خیلی بیشتر از اسلافش درباره حمایت شوروی در یك مناقشه نظامی میان هند و چین دو پهلو بود.

۱۹

پاکستان و بنگلادش

روابط ویژه اتحاد شوروی با هند، نفوذ آن را در پاکستان به طور چشمگیری محدود کرد. گرومیکو از «شبکه موذیانه‌ای(غربی) که پاکستان از تقریباً آغاز موجودیت خود به عنوان یك کشور مستقل در آن افتاد» شکایت داشت. کاگ‌ب همچنین رژیمهای نظامی خودکامه‌ای را که در بیشتر مدت جنگ سرد بر پاکستان حکومت کردند بیش از حزب حاکم کنگره هند برای نفوذ دشوار یافت. حزب کمونیست پاکستان که رسماً در سال ۱۹۵۱ منحل اعلام شد از اهمیت خیلی کمتری نسبت به همتای هندی بزرگ و بانفوذ خود برخوردار بود. طبق پرونده‌های کاگ‌ب حدود ۲۰ کمونیست بانفوذ کراچی و حیدرآباد یك حزب کوچك زیرزمینی تحت نام مستعار «کمیته ایالت سند» (SPC) تشکیل دادند که تماس مخفی خود را با نمایندگی کراچی کاگ‌ب حفظ کرد. SPC از طریق یك یارانه سالانه شوروی که به‌وسیله کاگ‌ب تحویل می‌شد و مبلغ آن در اواسط دهه ۱۹۷۰ معادل ۲۵ تا ۳۰ هزار دلار بود به حیات خود ادامه داد. یك گروه کوچك کمونیست زیرزمینی دیگر در پاکستان شرقی نیز کمك مالی پنهان دریافت می‌کرد. به‌علاوه، عده‌ای از رهبران SPC از طریق قراردادهای تجاری محرمانه با اتحاد شوروی، درآمدهایی که کاگ‌ب آنها را درآمدهای قابل توجهی تلقی می‌کرد، بدست می‌آوردند. اما، مسکو، به طور واقع‌بینانه‌ای انتظارات اندکی از SPC داشت که معتقد بود شمار

هوادارانش را زیاد جلوه می‌داد.

کاگ‌ب با وجود ناتوانی ظاهری در نفوذ کردن به دارودسته اولین حاکم نظامی پاکستان، ایوب‌خان (۱۹۶۹-۱۹۵۸)، عمدتاً در نتیجه فعالیت یك گروه از مأموران در وزارت خارجه و کادر دیپلماتیك پاکستان - از جمله GREM, KURI, GNOM و GULYAM - از سیاست خارجی او به خوبی آگاه بود. GNOM برای ۷ سال تلگرامهای رمزی و رمزگشایی‌شده را که یاد گرفته بود با یك دوربین کوچك از آنها عکس بگیرد در اختیار کاگ‌ب می‌گذاشت. او در سال ۱۹۶۰ تحت یك «پرچم ساختگی» به‌وسیله مأمور روس انگلیسی زبان کاگ‌ب به عنوان نماینده یك شرکت انتشاراتی ایالات متحده که ادعا می‌کرد برای یك کتاب درباره روابط بین‌المللی اسناد جمع می‌کرد استخدام شد. او سرانجام، در سال ۱۹۶۵ مطلع شد (هرچند به احتمال قوی خودش خیلی بیشتر فهمیده بود) برای یك مؤسسه اطلاعات خارجی کار می‌کرد و سندی را امضاء کرد که اعتراف می‌کرد در ۵ سال گذشته حقوق ماهانه از آن دریافت می‌کرده است. اما وقتی SNOM در سال ۱۹۶۷ پس از یك رشته مأموریتهای خارجی به پاکستان بازگشت تماسش را با کنترل کننده خود قطع کرد. KURI کارمند رمز نیز مانند GNOM تحت یك «پرچم ساختگی» استخدام شد. SAED مأمور کاگ‌ب که ادعا می‌کرد نماینده یك شرکت بزرگ پاکستانی است، در سال ۱۹۶۱ به بهانه اینکه به موفقیت تجاری‌اش در بازارهای خارجی کمك می‌کند KURI را متقاعد کرد اسناد وزارت‌خارجه را در اختیارش بگذارد. KURI مانند GNOM احتمالاً بعداً متوجه شد که برای کاگ‌ب کار می‌کرد اما حداقل تا دهه ۱۹۷۰ به ارائه اسناد رمزی و سایر «اسناد با ارزش» سفارتخانه‌های پاکستان و وزارت‌خارجه ادامه داد. پرونده او همچنین نشان می‌دهد او «خیلی پرتوقع» شد - احتمالاً در رابطه با پولی که او انتظار داشت در ازای اسنادش به او پرداخت شود.

بلندپایه‌ترین دیپلمات پاکستانی که در پرونده‌های مورد توجه میتروخین معرفی شده است GREM است که در سال ۱۹۶۵ استخدام و بعد سفیر شد. گفته می‌شود او «اسناد با ارزشی» ارائه داد. این واقعیت، که وقتی او سفیر شد، کنترل کننده‌اش یك نماینده محلی کاگ‌ب بود، نشانه دیگری از اهمیت او است. تنها مأمور کاگ‌ب در وزارت خارجه که هویتش می‌تواند فاش شود، ابوسیدحسن (با نام رمز GULYAM) است که در سال

۱۹۶۶ استخدام شد. او در آن زمان، یا به زودی پس از استخدامش، برای بخش شوروی وزارتخانه کار می کرد. او در جریان دهه ۱۹۷۰ با موفقیت به عنوان دبیر سوم در کمیسیون عالی در بمبئی، دبیر دوم در عربستان سعودی و رئیس بخش در اداره مدیریت وزارتخانه کار کرد. او در سال ۱۹۷۹، یك سال پیش از مرگش به وزارت فرهنگ، جوانان و ورزش منتقل شد.

در نتیجه رخنه چند جانبه کاگ‌ب در وزارت خارجه و سفارتخانه‌های پاکستان در خارج، رمزشکنان اداره هشتم، و بعداً هفتم، تقریباً به طور مسلم می توانستند مقادیر زیادی از ترافیك دیپلماتیك پاکستان را رمزگشایی کنند، و در سایه تا اندازه‌ای استخدام ALI که موقعیت بالایی در مرکز ارتباطات نظامی پاکستان در راولپندی داشت، رمزشکنان شوروی احتمالاً همچنین قادر بودند بعضی از ترافیك مرکز فرماندهی عالی پاکستان را رمزگشایی کنند. ALI در سال۱۹۶۵ تحت یك پرچم ساختگی به‌وسیله جی.اف.سوسافیف[1]، افسر عملیاتی کاگ‌ب که خود را به‌عنوان یك آلمانی مهندس بی‌سیم که برای یك شرکت آلمان غربی کار می کرد جا زده بود استخدام شد و جزئیات دستگاههای رمز مرکز فرماندهی عالی را به‌دست آورد. او بعداً از روی شماره اتومبیل سوسافیف متوجه شد و فهمید داشت برای کاگ‌ب کار می کرد. این واقعیت که او یك دهه بعد هنوز به عنوان یك مأمور شوروی، با اس اس بودنیك نماینده کاگ‌ب در کراچی به‌عنوان کنترل کننده‌اش کار می کرد اهمیتی را که شورویها برای اطلاعات او قایل بودند، نشان می دهد.

هدف اصلی تدابیر ویژه کاگ‌ب در پاکستان، در هر دو دوره حکومت ایوب‌خان و بعد از او گسترش سوءظن به ایالات متحده بود. در آغاز جنگ کوتاه و مصیبت‌بار پاکستان با هند بر سر کشمیر در سپتامبر سال ۱۹۶۵، ایالات متحده کمك نظامی خود را به پاکستان متوقف کرد. کاگ‌ب شروع کرد به بهره‌برداری از ناراحتی که پاکستان از اینکه آمریکاییها در وقت نیاز تنهایش گذاشته بودند احساس می کرد و هدف اصلی عملیات نفوذش وزیر خارجه متظاهر ایوب‌خان، ذوالفقار علی بوتو بود. بوتو چهار سال پیش از آن

1. G. F. Sevsafyev

که وزیر منابع ملی بود، میخائیل استپانوویچ کاپیتسا[1] سفیر شوروی و زنش را به دیدار از ملك خانوادگی‌اش دعوت کرده بود. یك دیپلمات جوان اردو زبان به نام لئونید شبارشین که می‌رفت تا ۳ سال بعد به کاگ‌ب منتقل شود، کاپیتساها را به عنوان مترجم در این دیدار همراهی کرد. بوتو به روشنی گفت: خود را به عنوان وزیر خارجه آینده پاکستان می‌دید و اینکه هدف غایی‌اش (کـه همـچنین تحـقق یافت) این بود کـه نخـست‌وزیر و رئیس جمهوری شود. شبارشین صحبتهای بوتو را «به شدت جسورانه و حتی بی‌باکانه» یافت. او به نظر آمد همه فکرش این بود که به نفوذ آمریکا در پاکستان پایان دهد و خواستار کمك شوروی برای تحقق این امر بود. عملیات REBUS در بهار سال ۱۹۶۶ اساساً هدفش تقویت دشمنی بوتو با ایالات متحده از طریق رد اسناد جعلی ساخته شده به‌وسیله سرویس A بود که ادعا می‌کرد سفیر ایالات متحده، والتر مك کوناگی[2] داشت برای سرنگونی ایوب‌خان، بوتو و دیگر وزیران توطئه می‌کرد. این عملیات به نظر می‌رسد حداقل تا اندازه‌ای روی بوتو که برای بقیه عمرش مطمئن بود برکناریش از وزارت خارجه در ژوئن سال ۱۹۶۶ نتیجه فشار آمریکا بوده است اثر داشت.

عملیات REBUS در ژوئیه سال ۱۹۶۶ با عملیات SPIDER، یك تدبیر ویژه که هدفش متقاعد کردن ایوب‌خان به این بود که ایالات متحده داشت از مؤسسه مطبوعاتی تارانتل آلمان غربی برای حمله به دولتش و پیوندهای نزدیك آن با چین استفاده می‌کرد، دنبال شد. یك گزارش ساختگی این مؤسسه از جمله یك کاریکاتور توهین آمیز برضد ایوب‌خان که به‌وسیله سرویس A روی نوشت افزار دفتر واقعی تارانتل تهیه شد به‌وسیله نمایندگی کراچی به روزنامه‌ها و شخصیتهای مخالف پست شد. سرویس A برای اینکه مطمئن شود گزارش توجه مسئولان را به خود جلب کرده است، همچنین نامه‌هایی جعلی که ظاهراً به‌وسیله پاکستانیهای خشمگین به رؤسای پلیس لاهور و کراچی نوشته شده بود ضمیمه نسخه‌های گزارش مؤسسه کرد. نامه ساختگی لاهور ادعا کرد دو عضو با نام سرویس اطلاعات ایالات متحده مطالب تارانتل را توزیع می‌کردند. نامه ضمیمه که با نامه‌های جعلی سرویس A به‌وسیله وی. آی. استارتسف

1. Stepanovich Kapitsa
2. Walter Mcconaghy

رئیس اداره جنوب آسیا به نمایندگی کراچی فرستاده شد(برخلاف معمول به طور کامل به‌وسیله میتروخین کپی‌شد) به عنوان یك نمونه کامل از هر دو دستور عملهای به طور چشمگیری مشروح که برای نمایندگیهای درگیر با تدابیر ویژه فرستاده می‌شدند، حتی شامل یادآوریهای مکرر درمورد هزینه پست، و انتظارات بالایی که مرکز از چنین عملیاتی داشت تلقی می‌شود:

ما امیدواریم این ۲ نامه (جعلی) هواداران که ضمیمه اطلاعات مؤسسه مطبوعاتی تارانتل می‌شود از سوی ضد اطلاعات پاکستان به عنوان مدرك دیگری برای اثبات اینکه آمریکاییها از این مؤسسه برای پخش مطالب ضد دولتی در کشور استفاده می کنند به کار گرفته شود. برای اینکه عملیات SPIDER احتمالاً تکمیل شود، شما لازم است عملیات زیر را اجرا کنید:

۱ـ پاکت شماره یك شامل پاکتهای حاوی مطالب مؤسسه مطبوعاتی تارانتل می‌شود. آنها باید به آدرسهای مورد علاقه ما (روزنامه‌ها و شخصیتهای‌مخالف) فرستاده شوند. شما باید تمبرهای با قیمت صحیح روی آنها بچسبانید و آنها را در صندوقهای پستی مختلف کراچی پست کنید. این کار باید ۲۱ یا ۲۲ ژوئیه امسال انجام شود. ما فکر می کنیم بعضی از این آدرسها زیر نظر پلیس قرار دارند. ما بیشتر آنها را از صورت آدرسهای مورد استفاده مؤسسه مطبوعاتی تارانتل گرفتیم.

۲ـ پاکت شماره ۲ شامل نامه‌ای از یك هوادار به مرکز فرماندهی پلیس در کراچی می‌شود. شما باید تمبری به قیمت صحیح روی آن بچسبانید و آن را در ۲۳ ژوئیه امسال پست کنید.

۳ـ پاکت شماره ۳ شامل نامه‌ای از یك هوادار به مرکز فرماندهی پلیس در لاهور می‌شود. شما باید تمبری با قیمت صحیح نیز روی این پاکت بچسبانید و آن را در روزهای ۲ یا ۳ اوت در لاهور پست کنید. ما این تاریخ را انتخاب می کنیم تا شما وقت داشته باشید سفری را به لاهور ترتیب دهید.

همه این درخواستها باید البته در نهایت دقت و پنهانکاری انجام شوند چون در غیر این صورت هر اقدامی می تواند علیه ما به کار گرفته شود. من مایلم وقتی عملیات SPIDER انجام شد ما را آگاه سازید. ما همچنین مایلیم شما واکنشهای مسئولان

پاکستانی را در قبال این اقدامها ملاحظه کنید و ما را از آن مطلع سازید. ما فکر می کنیم امکان دارد دولت پاکستان احتمالاً به سفارت آلمان غربی اعتراض کند که مطالب ضددولتی به‌وسیله مؤسسه مطبوعاتی تارانتل توزیع می‌شود یا آن که اقدامهایی علیه ایالات متحده آمریکا به‌عمل آورد. مسئولان پاکستان حتی ممکن است آمریکاییهایی را که نامشان در مطالب ما آمده است، اخراج کنند. مسئولان محلی همچنین ممکن است به سازمان دادن بعضی اقدامها علیه مؤسسه‌های آمریکایی، مانند تظاهرات، اغتشاش، آتش‌سوزی، انفجار و غیره متوسل شوند. ما برای اطلاع شما متون مطالب SPIDER را به روسی و انگلیسی در پاکت شماره ۴ می‌فرستیم. از شما تقاضا می کنیم آنها را پس از خواندن نابود کنید.

عملیات SPIDER چه اثری روی رژیم ایوب خان داشت، هنوز روشن نیست. به هر حال، امید مرکز به اینکه مسئولان پاکستان ممکن بود ساختمانهای آمریکایی را به انتقام مداخله ایالات متحده در پخش مطالب ضد دولتی با بمب منفجر کنند، بر چیزی اندك بیش از آرزوی محال استوار بود.

درحالی که دو عملیات REBUS و SPIDER در اوج خود بود، نمایندگی کراچی در نتیجه انتصاب یك نماینده جدید بی کفایت، با نام رمز ANTON یك عضو قدیمی بخش جنوب آسیا در آغاز سال جدید در آشوب به سر می‌برد. ANTON یکی از آن افسران اطلاعاتی با مشکل جدی مشروب‌خوری بود که به‌وسیله FCD گاه و بیگاه در کشورهای جهان سوم مستقر می‌شدند. به گفته شبارشین که این بدشانسی داشت که زیردست او کار کنی، او که به نظر می آمد سالها بود یك کتاب هم نخوانده بود «در تمرکز روی یك اندیشه، ارزیابی اطلاعات، یا تنظیم یك مأموریت به روش یك آدم باسواد عاجز بود». او همچنین اغلب مست و مدام بددهن بود. افسران نمایندگی سعی داشتند از او دوری کنند. یك جنبه مثبت ANTON از نظر شبارشین این بود که او به ندرت در کارشان مداخله می کرد. سرانجام، پس از اینکه او در یك میهمانی سفارت از حال رفت، ام. وی دگتیار[1] سفیر شوروی اصرار کرد به مسکو فراخوانده شود. اما در میان نگرانی شبارشین و همکارانش

---

1. M. V. Degtiar

ANTON به کار در FCD ادامه داد. در چارچوب فرهنگ اغلب مشروب‌خواری سنگین، مرکز، الکلیسم به ندرت موجب اخراج می‌شد.

ذوالفقار علی بوتو در اواخر سال ۱۹۶۷ پیشقدم شد و حزب مردم پاکستان (PPP) را با شعار مردمی، «اسلام مذهب ماست، مردم سالاری سیاست ماست، سوسیالیسم سیاست اقتصادی ماست، همه قدرت در آن مردم» تأسیس کرد. یکی از اسناد تأسیس PPP اعلام کرد «هدف حزب، در یك جمله، تبدیل پاکستان به یك جامعه سوسیالیست است.» PPP تحت رهبری پرجذبه بوتو در جریان زمستان سال ۶۹ـ ۱۹۶۸ یك رشته اعتراضهای مردمی را سازمان داد که در مارس سال ۱۹۶۸ سرانجام ایوب‌خان را متقاعد کرد قدرت را تسلیم کند. اما او قدرت را آنطور که قانون اساسی سال ۱۹۶۲ ایجاب می‌کرد، نه به رئیس مجلس، بلکه به فرمانده کل نیروهای مسلح، ژنرال یحیی‌خان تحویل داد که به سرعت قانون اساسی را لغو و حکومت نظامی اعلام کرد.

مرکز فوراً به یك رشته تدابیر ویژه برای برانگیختن سوءظن یحیی‌خان به هر دو چین و ایالات متحده دست زد. عملیات RAVI برپایه دو سند جعلی سرویس A استوار بود: یك «دستورعمل» مورخ ۳ ژوئن سال ۱۹۶۹ که ظاهراً از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین برای کاردار چین در هند فرستاده شد و یك سند وزارت خارجه چین که خطوط کلی طرح چین را برای تبدیل کشمیر به یك کشور مستقل هوادار چین فاش می‌ساخت. کپی هر دو سند جعلی در ۲۸ ژوئن، بدون تردید با امید اینکه محتوای هر دو به یحیی‌خان گزارش شود برای سفیران پاکستان در دهلی و واشنگتن فرستاده شد. همزمان، یك عملیات تدبیر ویژه دیگر با نام رمز ZUBR شایع کرد آمریکاییها اعتقاد خود را به توانایی یحیی‌خان به حفظ حکومت از دست داده و نگران آن بودند یك دولت چپ‌گرا که بانکها را ملی و سپرده‌های آنها را مصادره می‌کرد، جای او را بگیرد. گفته شد؛ سفارت ایالات متحده به واشنگتن گزارش کرده است، رژیم یحیی‌خان به‌طور مأیوس کننده‌ای فاسد است و هر کمك خارجی را که به آن داده شود به هدر خواهد داد. نمایندگی کراچی همچنین ادعا کرد: یك تظاهرات را علیه جنگ ویتنام سازمان داده بود.

پس از RAVI و ZUBR نوبت عملیات PADMA شد که هدفش متقاعد کردن

رژیم یحیی خان به این بود که چینیها شورشی را در پاکستان شرقی تحریك می کردند. سرویس A یك درخواست چینیها را از «انقلابیهای بنگالی» جعل کرد که از آنها می خواست علیه «زمین داران پنجاب و رژیم ارتجاعی یحیی خان» سلاح به دست گیرند. نیت اصلی نوشتن درخواست به زبان بنگالی بود اما از آنجایی که هیچ افسر کا گ ب ای تبحر کافی در این زبان نداشت و عملیات بیش از آن حساس تلقی می شد که به یك مأمور بنگالی سپرده شود، به زبان انگلیسی نوشته شد. یك نسخه از آن با علم به اینکه پیش از رسیدن به وسیله اطلاعات پاکستان باز خواهد شد و به این ترتیب به اطلاع مسئولان پاکستان خواهد رسید در نوامبر سال ۱۹۶۹ برای سفیر هند پست شد. یك نسخه دیگر هم با امید اینکه او شخصاً آن را به آگاهی پاکستانیها برساند برای سفیر ایالات متحده فرستاده شد. همزمان مأموران کا گ ب در کابل به دیپلماتهای پاکستانی درباره توطئه براندازی چینیها در پاکستان شرقی هشدار دادند. نماینده پاکستان در سازمان ملل متحد گفت که گزارشهای مشابه را جدی گرفته بود. یك تجزیه و تحلیل مربوط به PADMA نتیجه گیری می کند که عملیات موفقیت آمیز بوده است. درخواست فرضی چینیها از انقلابیهای بنگالی گفته شد به چیزی تبدیل شد که همه دیپلماتهای خارجی در پاکستان از آن خبر داشتند. مرکز نتیجه گرفت حتی آمریکاییها هم ظن نبردند درخواست یك سند ساختگی کا گ ب بود.

به داوطلبان جدید اداره جنوب آسیا FCD گفته شد، وقتی یك نقشه کشور تجزیه شده پاکستان پس از تجزیه هند در سال ۱۹۴۷ به استالین نشان داده شد، استالین اظهار داشت «چنین کشوری نمی تواند مدتی طولانی دوام بیاورد». در اواخر دهه ۱۹۶۰ به نظر می رسد کرملین به این نتیجه رسیده بود که جدا شدن شاخه‌های غربی و شرقی پاکستان ازهم به سود شوروی، به علاوه هند است. بنابراین کا گ ب شروع کرد به بهره برداری از رهبر استقلال طلب عوامی لیگ، شیخ مجیب الرحمان (مجیب). هرچند مجیب از این بهره برداری آگاه نبود، اما کا گ ب ادعا کرد موفق شده بود او را متقاعد سازد ایالات متحده مسئول بازداشت وی در ژانویه سال ۱۹۶۸ بوده است که به رهبری به اصطلاح «توطئه آگارتالا»[1] متهم شده بود. طرح این توطئه ظاهراً در جریان ملاقاتهای مجیب با مقامهای

1. Agartala

هندی در شهر مرزی آگارتالا برای جدا کردن پاکستان شرقی با کمك هند ریخته شده بود. به مجیب از طریق یك واسطه در سپتامبر ۱۹۶۹ گفته شد نامهای همه توطئه گران به‌وسیله سفیر ایالات متحده شخصاً به ایوب رد شده بود. طبق یك گزارش کا گ ب، مجیب کاملاً فریب این اطلاعات نادرست را خورد و نتیجه گرفت یك نفر از نزدیکانش باید چیزهایی را به آمریکاییها لو داده بود.

یحیی خان در اواخر سال ۱۹۶۹ اعلام کرد در عین حال که حکومت نظامی به قدرت خود باقی خواهد بود، سیاستهای حزبی از اول ژانویه سال ۱۹۷۰ در تدارك برای انتخابات در پایان سال می تواند از سر گرفته شود. استراتژی اصلی مرکز در جریان مبارزه انتخاباتی تضمین پیروزی PPP بوتو در غرب و عوامی لیگ مجیب در شرق بود. در ژانویه سال ۱۹۷۰ وی. آی. استارتسف[1] رئیس اداره جنوب آسیای FCD همراه با ان. ای. کوسوف[2] رئیس سرویس A مشترکاً طرح یك عملیات گسترده تدابیر ویژه را با هدف بی اعتبار کردن مخالفان اصلی PPP و عوامی لیگ ریختند. عبدالقیوم خان رئیس عوامی لیگ قیوم که از سال ۱۹۴۷ تا سال ۱۹۵۳ وزیر ارشد بود، باید به‌وسیله سخنرانیهایی که پیش از سال ۱۹۴۷ در مخالفت با ایجاد یك پاکستان مستقل ایراد کرده بود بی اعتبار می‌شد. بنیان گذار و رهبر حزب مذهبی جماعت اسلامی، مولانا عبدالعلاموئدیدی، باید به عنوان «یك مأمور ارتجاع و سیا» مورد افشاگری قرار می گرفت. میان ممتاز دولتانا[3] رئیس شورای مسلم‌لیگ باید به‌عنوان یك مأمور کهنه کار بریتانیا (احتمالاً به خاطر اقامت سابقش در لندن) و شرکت در قتلهای سیاسی نقاب از چهره برداشته می شد. فاضل الهی چودری رئیس مجمع مسلم‌لیگ نیز باید به همکاری در قتلهای سیاسی گذشته به علاوه برنامه‌ریزی برای قتل بوتو متهم می‌شد. (از قضای روزگار او در سال ۱۹۷۳ با پشتیبانی بوتو، رئیس جمهوری پاکستان شد.) رئیس حزب دموکراتیك پاکستان، نورالامین، برای اینکه بتوان او را در پاکستان غربی بی اعتبار کرد باید به عنوان یك شخصیت عمده در «توطئه آگارتالا» نقاب از چهره‌اش برگرفته می‌شد.

---

1. Startsev
2. Kosov
3. Doultana

هر چند انتخابات دسامبر سال ۱۹۷۰ نتیجه‌ای را به بار آورد که کاگ‌ب پنهانی برای آن مبارزه کرده بود، اما مدرکی در دست نیست که نشان دهد تدابیر ویژه اثر چشمگیری روی این نتیجه داشته‌اند. به هر حال دور از شأن مرکز بود اگر وقتی درباره انتخابات به دفتر سیاسی گزارش می کرد مدعی افتخار بزرگی برای خود نمی‌شد. PPP ۸۱ کرسی از ۱۳۸ کرسی اختصاص داده شده به پاکستان غربی را برد، حزب دوم در غرب، مسلم‌لیگ قیوم تنها ۹ کرسی را به دست آورد. در شرق پیروزی عوامی لیگ حتی چشمگیرتر بود. آنها ۱۶۰ کرسی از ۱۶۲ کرسی را بردند. اگرچه مجیب در پاکستان غربی حتی یك کرسی هم به دست نیاورد، اما به این ترتیب یك اکثریت فراگیر در مجلس ملی کسب کرد و حقش بود نخست‌وزیر شود. بوتو با ایوب و ارتش تبانی کرد و آنها اجازه ندادند مجیب قدرت را به دست گیرد. یحیی‌خان در ۲۵ مارس سال ۱۹۷۱ دستور بازداشت مجیب را صادر و یك سرکوب وحشیانه نظامی را در پاکستان شرقی آغاز کرد. مرکز به کمیته مرکزی گزارش کرد: پایان وحدت پاکستان قریب‌الوقوع است، درحالی که بوتو ساده‌لوحانه ـ یا از روی خودخواهی ـ اعلام کرد: «پاکستان نجات یافته است. بنگال غرق یك خونریزی شد که از لحاظ وحشیگری با کشتار بین قومی پس از استقلال هند در سال ۱۹۴۷ قابل قیاس بود. هند یك بهشت امن برای نیروهای پاکستانی که در برابر ارتش پاکستان مقاومت می کردند فراهم ساخت. در ماه نوامبر جنگ خانگی میان پاکستان شرقی و غربی به یك جنگ میان هند و پاکستان تبدیل شد. در ۱۶ دسامبر داکا به دست نیروهای هند سقوط کرد و پاکستان شرقی به عنوان بنگلادش مستقل شد.

تغییر شکل سیاسی شبه قاره هند که جدایی میان پاکستان شرقی و غربی را موجب شد با منافع مسکو متناسب بود. روابط ویژه هند و شوروی تقویت شده بود و محبوبیت شخصی ایندیرا گاندی به اوج خود رسیده بود. پاکستان بر اثر استقلال بنگلادش به شدت ضعیف شده بود. نامزدهای مورد علاقه مسکو (با توجه به غیرممکن بودن رژیمهای کمونیست) در هر دو اسلام‌آباد و داکا قدرت را به دست گرفتند. یحیی‌خان پس از شکست از هند استعفا کرد و ریاست جمهوری را به بوتو تحویل داد. مجیب در ۱۰ ژانویه سال ۱۹۷۲ از اسارت در پاکستان غربی مانند یك قهرمان در میان استقبال مردم وارد داکا شد.

با این حال به رغم این واقعیت که بوتو بیش از ۳۰ شرکت بزرگ را در ده صنعت اصلی در ژانویه سال ۱۹۷۲ ملی و در ماه مارس از مسکو دیدار کرد کرملین خیلی بیشتر از مجیب در باره او (ابتدا به عنوان رئیس جمهوری، بعد پس از انتخابات سال ۱۹۷۳ به عنوان نخست‌وزیر) تردید داشت. مداوم‌ترین عنصر در سیاست خارجی آشفته بوتو دوستی با چین بود که او تقریباً بلافاصله پس از اینکه جانشین یحیی خان شد از آن دیدار کرد. چین به تقاضای او ورود بنگلادش را به سازمان ملل متحد وتو کرد تا این کشور همه افراد پاکستانی را که پس از جنگ دستگیر کرده بود مسترد داشت (بعضی از این افراد قرار بود به خاطر جنایات جنگی محاکمه شوند). چین علاوه بر تأمین سلاحهای پاکستان به ایجاد نخستین مجتمعهای صنایع سنگین این کشور کمك کرد.

بوتو تا اندازه‌ای نامتناسب با شیوه زندگی بیشتر غربی‌اش در پوشیدن لباس و کلاه شروع به تقلید از مائوتسه تونگ کرد. او در سال ۱۹۷۶ حتی یك کتاب از سخنان خود را تا اندازه زیادی به سبك کتاب سرخ کوچك مائو نوشت و به زبانهای مختلف که در پاکستان صحبت می شد، منتشر کرد. با اینکه ظاهرسازیهای نئومائوئیست بوتو اندکی احمقانه بود، مسکو خوشحال نبود.

همانطور که رافی رضا یکی از مشاوران بوتو بعداً اعتراف کرد «بی اهمیتی که اتحاد شوروی برای ZAB (بوتو) قائل بود از این واقعیت پیداست که در جریان ۵ سال و نیم حکومت او، به رغم دو دیدار وی از مسکو هیچ شخصیت مهم شوروی از پاکستان دیدار نکرد.»

تا آنجا که به مسکو مربوط می‌شود، روابط مجیب با چین، برعکس بوتو، به طور اطمینان بخشی ضعیف بود. بنگلادش و چین تا پس از مرگ مجیب روابط دیپلماتیك برقرار نکردند. مانند هند و پاکستان، کاگ‌ب موفق شد از فساد در بنگلادش تازه استقلال یافته بهره‌برداری کند. برای سیاستمداران، دیوان سالاران و نظامیان در آن فرصتهای بی‌شماری بود تا درصدی از سیل کمك خارجی را که به این کشور جاری بود برای خود دستچین کنند. مجیب زمانی مأیوسانه سئوال کرد «چه کسی رشوه می گیرد؟ چه کسی در قاچاق مداخله دارد؟ چه کسی یك مأمور خارجی می‌شود؟ چه کسی پول به خارج منتقل می کند؟ این کارها به‌وسیله ما ۵ درصد مردمی که تحصیل کرده هستند انجام می‌شوند.

رشوه بگیرها، عناصر فاسد... مائیم.»

مجیب اگر چه به طور چشمگیری محبوب ترین فرد در بنگلادش به شمار می‌رفت. اما به شکلی با کمال تعجب تك و تنها بود. او ناراحت از کشمکش شخصیتها در عوامی لیگ، به طور فزاینده‌ای خود را به عنوان تنها مظهر بنگلادش - بنگا باند بو- می‌دید. او به درستی اظهار داشت: «یك بنگا باند بوی خوب، اما یك نخست‌وزیر بیچاره بود.» نمایندگی داکا در گزارش سالانه‌اش برای سال ۱۹۷۲، پس از نخستین سال استقلال بنگلادش اعتراف کرد نتوانسته بود هیچ مأموری نزدیك به مجیب استخدام کند. اما از میان موفقیتهایش در آن سال استخدام ۳ مأمور در اداره امنیت ملی (با نام رمز KOMBINAT) بود. کاگ‌ب همچنین موفق شد کنترل یك روزنامه (که معادل ۳۰۰ هزار روبل قابل تبدیل برای خرید دستگاههای پرس جدید چاپ آن پرداخت کرد) و یك هفته‌نامه را به دست گیرد. در ۲ فوریه سال ۱۹۷۳ دفتر سیاسی به کاگ‌ب دستور داد از تدابیر ویژه برای نفوذ گذاشتن روی نخستین انتخابات پارلمانی بنگلادش که در پیش بود استفاده کند. کاگ‌ب به صندوق مالی مبارزه انتخاباتی عوامی لیگ مجیب و همچنین متحدانش حزب کمونیست و حزب چپگرای ملی عوامی کمك کرد، و شاید با اندکی توجیه بخشی از افتخار پیروزی چشمگیر قابل پیش‌بینی عوامی لیگ را به نام خود ادعا کرد.

در ژوئن سال ۱۹۷۵، بدون تردید با شادی مسکو، مجیب بنگلادش را به یك کشور یك حزبی که حزب حاکم جدیدش، باکسال، از ائتلاف سه حزب که قبلاً به‌طور مخفی از کاگ‌ب کمك مالی دریافت می‌کردند (عوامی لیگ، حزب ملی عوامی و حزب کمونیست) و یك حزب چپگرای دیگر تشکیل شد، تبدیل کرد. در این زمان نمایندگی داکا یك عضو ارشد دبیرخانه مجیب، MITRA دو وزیر SALTAN و KALIF و دو افسر ارشد اطلاعاتی HAKHIR و SHEF را استخدام کرده بود، همه آنها علیه هدفهای ایالات متحده مورد استفاده قرار گرفتند.

اداره تحلیل FCD، سرویس پس از انتخابات سال ۱۹۷۳ پیش بینی کرده بود عوامی لیگ برای ۵ سال کامل قدرت را حفظ خواهد کرد و مخالفت اصلی از جانب چپ هوادار چین (همیشه یك خار چشم کاگ‌ب) خواهد بود. یك رشته جعلیات سرویس A در تلاش برای متقاعد کردن مجیب و رسانه‌های بنگلادش به اینکه چینیها داشتند با

مخالفان چپ گرا توطئه می کردند مورد استفاده قرار گرفت، اما تهدید واقعی علیه مجیب نه از سوی مائوئیست‌ها، بلکه از میان مخالفان او در نیروهای مسلح برخاست. در ۱۵ اوت سال ۱۹۷۵، یك گروه از افسران ارتش او و بیشتر خانواده‌اش را به قتل رساندند. کاگ‌ب بلافاصله یك سلسله تدابیر ویژه را آغاز کرد و همان‌طور که انتظار می‌رفت با چاپ مقالات روزنامه در یك سری کشورها ادعا کرد کودتا کار سیا بوده است. ذوالفقار علی بوتو، ظرف ۲۴ ساعت پس از قتل مجیب نخستین کسی بود که رژیم نظامی جدید را به‌رسمیت شناخت ـ با فریب خود به باور اینکه بنگلادش اکنون ممکن بود مایل باشد فدراسیونی با پاکستان تشکیل دهد. بوتو بعداً وقتی روشن شد پیوندهای بنگلاش با دهلی‌نو همچنان خیلی نزدیك‌تر از پیوندهایش با اسلام آباد باقی خواهد ماند، از شور و هیجان اولیه خود احساس ندامت کرد. او همچنین به ذهنش خطور کرد کودتا در بنگلادش ممکن بود سرمشقی برای نظامیان پاکستان شود، همانطور که واقعاً هم شد.

در اواسط دهه ۱۹۷۰، کاگ‌ب نفوذ خود را در رسانه‌های پاکستان به میزان زیادی افزایش داد. طبق آمار کاگ‌ب، ۳۳ مقاله در سال ۱۹۷۳ در مطبوعات پاکستان گنجانده شد ـ اندکی بیش از یك درصد از شمار مقالات در هند. در سال ۱۹۷۷ این رقم به ۴۴۰ افزایش یافته بود و کاگ‌ب کنترل مستقیم حداقل یك نشریه ادواری را به دست آورده بود.

هدف اصلی عملیات تدابیر ویژه، یك بار دیگر، افزایش بی‌اعتمادی پاکستانیها به ایالات متحده بود. اطلاعات نادرستی که به دولت بوتو داده شد، ادعا کرد: ایالات متحده پاکستان را یك متحد بیش از حد نامطمئن تلقی می کرد که کمك نظامی قابل ملاحظه‌ای در اختیارش بگذارد. ادعا شد واشنگتن به‌طور فزاینده‌ای به دولت بوتو بی‌اعتماد بود و شاه ایران را به عنوان متحد اصلی منطقه‌ای خود تلقی می کرد. گفته شد شاه مصمم بود به رهبر جهان اسلام تبدیل شود و بوتو را به عنوان یك رقیب به حساب می آورد. همچنین گزارش شد او به ناکامی بوتو در مقابله با ناآرامی در بلوچستان به دیده تحقیر می نگریست و آماده بود اگر اوضاع وخیم شود نیروهای ایران را به آنجا بفرستد.

در سال ۱۹۷۵ کاگ‌ب دیگر مطمئن بود تدابیر ویژه روی بوتو اثر مستقیم داشته است. در ۱۶ نوامبر سفیر شوروی به او اطلاع داد باتوجه به روابط دوستانه و حسن همجواری میان دو کشور به او دستور داده شده است به وی هشدار دهد مسئولان شوروی

اطلاعاتی در اختیار داشتند که نشان می‌داد یك گروه تروریستی در نظر داشت او را در جریان دیدار آینده‌اش از بلوچستان به قتل برساند. بوتو فراوان از این اطلاعات نادرست سفیر تشکر کرد:

من در نظر داشتم ظرف امشب یا فردا صبح به بلوچستان پرواز کنم. من اکنون این سفر را لغو می کنم تا برای اینکه جان خود را به خطر نیندازم به کنه ماجرا پی ببرم. من به ویژه از روابط واقعی و دوستانه میان کشورهایمان در این مرحله دشوار زندگی سیاسی در پاکستان که همچنین برای من شخصاً نیز مشکل است آگاه هستم. من دوچندان از کشور و رهبران شما متشکرم.

کاگ‌ب گزارش کرد: بوتو همچنین با موفقیت فریب اطلاعات نادرست شوروی را که ادعا می کرد ایران در نظر دارد بلوچستان را از پاکستان جدا کند. خورده و گفته است واقعیتها نیز طرحهای ایران را برای بی‌ثبات کردن پاکستان، که در حقیقت ساخته سرویس A بود تأیید می کنند. گزارش شد مأمور DVIN به بوتو دسترسی مستقیم دارد تا داستانهای ساختگی بیشتری به او تغذیه کند.

اما به‌رغم آسیب‌پذیری بوتو در قبال اطلاعات نادرست شوروی، مسکو همچنان وی را شخص به طور خطرناکی غیرقابل کنترل تلقی می کرد. همان‌طور که یکی از وزیران و مشاوران نزدیك بوتو، راضی رازا[1] بعداً اعتراف کرد: هیچ‌یك از دو ابرقدرت او را قابل اعتماد تلقی نمی کردند. از جمله ابتکارهای بوتو که کرملین را ناراحت کرد، مبارزه او برای «یك نظم اقتصادی جدید جهانی... به منظور از میان برداشتن بی‌عدالتیهای جدی در مورد کشورهای فقیرتر جهان» بود. بوتو که با چیزی معادل یك وتوی هند از جنبش غیرمتعهد (NAM) دور مانده بود به نظر آمد اقتدار آن را به چالش طلبید. او در آستانه اجلاس سران NAM در کلمبو در ماه اوت سال ۱۹۷۶ مقاله‌ای تحت عنوان «جهان سوم جهت گیری جدید» به چاپ رساند و خواستار یك اجلاس سران جهان سوم در بهار سال ۱۹۷۶ در اسلام آباد برای بحث درباره اصلاحات اقتصادی در جهان شد. مرکز از آن ترسید یك چنین اجلاس سرانی با آوردن اعضای غیرعضو NAM تحت رهبری بوتو، به

---

1. Raza

حیثیت NAM که به عنوان ابزار مهمی برای تدابیر ویژه کاگ‌ب تلقی می‌شد لطمه بزند. در نتیجه در پی یك قطعنامه دفتر سیاسی که پیشنهاد بوتو را محکوم کرد، مرکز یك عملیات تدابیر ویژه را ابداع کرد که ابعاد تقریباً جهانی داشت. مأموران کاگ‌ب قرار شد به رئیس جاری NAM سیری ماوو باندارانایکه و دیگر سیاستمداران سریلانکا اطلاع دهند هدف بوتو، تضعیف حاکمیت او، به علاوه شکاف انداختن میان اعضای NAM به منظور تضعیف تعهد جنبش به مبارزه بر ضد امپریالیسم بود. اطلاعات نادرست تهیه شده به‌وسیله سرویس A با هدف بی‌اعتبار کردن ابتکار بوتو قرار شد به‌وسیله نمایندگیهای محلی کاگ‌ب به ونزوئلا، عراق، افغانستان و نپال تحویل شود. مرکز همچنین مطمئن بود که تدابیر ویژه‌اش بومدین، رئیس جمهوری الجزایر، را وادار خواهد کرد پیامی بفرستد مبنی بر اینکه کنفرانس اسلام آباد NAM را تضعیف خواهد کرد و نفوذ رهبران «مترقی» جنبش را از بین خواهد برد. به شرکت کننده‌ها در یك کنفرانس برنامه‌ریزی NAM در دهلی‌نو قرار شد بیانیه‌هایی که تحت هدایت سرویس A تهیه شده بودند، به‌وسیله گروههای هندی داده شود. در این بیانیه‌ها ابتکار بوتو به عنوان تهدیدی علیه وحدت NAM محکوم شده بود.

در هر صورت، کنفرانس اسلام آباد نتوانست تشکیل شود و بوتو در ۵ ژوئیه سال ۱۹۷۷ در یك کودتای نظامی به رهبری فرمانده کل ارتش، ژنرال ضیاءالحق سرنگون شد. بوتو در ۳ سپتامبر، به توطئه برای قتل پدر یك سیاستمدار سرکش PPP متهم شد. اکنون بیشتر آن شور و هیجان مردمی که او را ۷ سال قبل به قدرت رسانده بود بر اثر رفتار خودکامه او و فساد رژیمش از بین رفته بود.

همان‌طور که یکی از هواداران پروپاقرص وی در ماه دسامبر توجه کرد، خیلی دردناك بود وقتی آدم می‌دید در حالی که بوتو به خاطر قتل در لاهور محاکمه می‌شد، مردم شهر به مسابقه کریکتی که در شهر در جریان بود بیشتر علاقه نشان می‌دادند. بوتو در ۱۸ مارس سال ۱۹۷۸ در پی یك محاکمه از نظر قانونی مشکوك به مرگ محکوم و در ۴ آوریل سال ۱۹۷۹ پس از آنکه رأی دادگاه با اکثریت نزدیك در دیوان عالی تأیید شد، اعدام شد.

تدابیر ویژه کاگ‌ب همان‌طور که انتظار می‌رفت سرنگونی و اعدام بوتو را مانند

مجیب، به گردن یك توطئه سیا انداخت.

نه به ژنرال ضیاءالرحمان (بیشتر مشهور به ضیا) که در پایان سال ۱۹۷۶ به عنوان شخصیت مقتدر در بنگلادش ظاهر شده بود (ابتدا به عنوان رئیس حکومت نظامی و از سال ۱۹۷۷ به عنوان رئیس جمهوری)، نه به ضیاءالحق (همچنین به طور گیج کننده بیشتر مشهور به ضیا) در کرملین با نظر مساعد نگریسته نمی‌شد. هر دو آنها، از دیدگاه مرکز علاقه خیلی بیشتری به واشنگتن داشتند تا مسکو. یکی از نخستین اقدامهای ضیاءالرحمان تغییر قانون اساسی با جایگزین کردن «سوسیالیسم» به عنوان یك اصل حکومت با یك تعهد مبهم به «عدالت اقتصادی و برابری» بود. سیاست اقتصادی او بر پایه تشویق بخش خصوصی و خصوصی کردن شرکتهای دولتی استوار بود. ضیا معتقد بود کمك فزاینده خارجی که بنگلادش به شدت به آن نیاز داشت تنها با نزدیکتر شدن به غرب (به ویژه ایالات متحده)، جهان اسلام و چین می‌توانست به دست آید. مسکو آشکارا مورد تحقیر قرار گرفت. ایزوستیا در سال ۱۹۷۷ شکایت کرد جناح راست و نیروهای مائوئیست در بنگلادش یك مبارزه «تحریك کننده و توهین آمیز را علیه اتحاد شوروی» به اجرا گذاشته بودند. کا گ ب افتخار به راه انداختن یك رشته تظاهرات را در ماههای سپتامبر و اکتبر سال ۱۹۷۸ علیه موافقت‌نامه رژیم ضیا و واشنگتن که به سپاه صلح ایالات متحده اجازه می‌داد در بنگلادش فعالیت کنند مدعی شد.

طبق آمار کا گ ب، تدابیر ویژه در بنگلادش از ۹۰ در سال ۱۹۷۸ به حدود ۲۰۰ در سال ۱۹۷۹ افزایش یافت و بیست مأمور نفوذی را دربر گرفت. کا گ ب ادعا کرد در سال ۱۹۷۹، ۱۰۱ مقاله در مطبوعات گنجانده، ۴۴ گردهمایی برای تبلیغ اطلاعات نادرست برگزار کرده، و در ۲۶ نوبت ترتیباتی برای رساندن اسناد جعلی سرویس A به مسئولان بنگلادش داده بود. موضوع عمده در این اسناد جعلی توطئه سیا علیه رژیم ضیاءالرحمان بود.

عملیات ARSENAL در سال ۱۹۷۸ توجه اداره امنیت ملی را به توطئه فرضی یك افسر سیا (واقعی یا ادعا شده) به نام یونگ با گروههای مخالف جلب کرد. سرویس A برای اسناد جعلی‌اش تا اندازه‌ای از توطئه‌های واقعی مخالفان بنگلادشی رئیس جمهوری الهام گرفت. در جریان ۵ سالی که ضیا در قدرت بود او مجبور شد با حداقل ۱۷ شورش،

و تلاش کودتا مقابله کند. به طور مثال در اوت سال ۱۹۷۹ یك گروه افسران در داکا بازداشت و به توطئه برای سرنگونی وی متهم شدند. دو ماه بعد، آندروپوف یك پیشنهاد FCD را برای جعل یك نامه توطئه گران حامی نایب مارشال هوایی محمد غلام تواب که ضیا از فرماندهی نیروی هوایی خلعش کرده بود تصویب کرد. اسناد دیگری که در مطبوعات بنگلادش، هند و سریلانکا به چاپ رسید، ادعا کرد از چهره تواب به‌عنوان یك مأمور قدیمی سیا نقاب برداشته است. سرویس A همچنین یك نامه را از افسر سیا در داکا به معاون سابق نخست‌وزیر، مودود احمد، جعل کرد که به‌وی از حمایت ایالات‌متحده از مخالفت جناح راست با ضیا اطمینان داده بود. یك عملیات اطلاعات نادرست دیگر در سال ۱۹۸۱ ادعا کرد: دولت ریگان داشت برای سرنگونی ضیا توطئه می کرد و با خونداکار مشتاق احمد، که پس از قتل مجیب مدت کوتاهی رئیس جمهوری شده و از سال ۱۹۷۶ تا سال ۱۹۸۰ به‌وسیله ضیا زندانی بود تماسهایی برقرار کرده بود. با این حال هیچ مدرکی در دست نیست که نشان دهد تدابیر ویژه کاگ‌ب در تضعیف رژیم ضیا موفقیتی داشته است. در انتخابات عمومی سال ۱۹۷۹ که به طور کلی عقیده بر این بود که منصفانه برگزار شد حزب ملی بنگلادش ضیا ۲۰۷ کرسی از ۳۰۰ کرسی را به‌دست آورد. اما ضیا هرگز موفق نشد مشکلات ناشی‌از ناآرامی در نیروهای مسلح را حل کند. او پس از اینکه چند بار خطر از بیخ گوشش گذشت در ۲۹ مه سال ۱۹۸۱ در حالی که به چیتاکونگ سفر کرده بود در جریان یك تلاش کودتا به رهبری فرمانده ارتش محلی کشته شد.

هر موفقیتی که عملیات تدابیر ویژه طی اواخر دهه ۱۹۷۰ در پاکستان و بنگلادش به دست آورد با واکنش خصمانه هر دو کشور در قبال حمله شوروی به افغانستان در دسامبر سال ۱۹۷۹ و جنگ وحشیانه‌ای که پس از آن اتفاق افتاد خنثی شد. پیش از آن، ضیاءالحق در غرب و شرق به طور گسترده‌ای کوچك گرفته شده بود. در تابستان سال ۱۹۷۸، اکونومیست او را به عنوان یك «حاکم نظامی خوش‌نیت اما شدیداً ناشی» رد کرده بود، در حالی گاردین اعلام کرد «نام ضیا این روزها بوی مرگ می دهد و یك حسی می گوید؛ او زیاد دوام نمی آورد.» اما به محض اینکه جنگ در افغانستان آغاز شد به‌نظر ژنرال خالد محمود عارف رئیس ستاد ارتش ضیا آمد که: همه چشمها به پاکستان

دوخته شده بودند. آیا او زیر فشار تسلیم خواهد شد و تجاوز این ابر قدرت را تاب خواهد آورد؟ کشورهای غربی به سرعت لحن خود را تغییر دادند. منتقدان بزرگ حاکم نظامی خودکامه پاکستان شروع کردند به دلبری از او. آنها ناگهان «ویژگیهای تحسین برانگیز» پیش از آن ناشناخته ضیا و اهمیت ویژه پاکستان را در شرایط تغییریافته کشف کردند.

ضیا حتی پیش از حمله شوروی شروع کرد به فشار آوردن به دولت کارتر برای دادن سلاح و کمك به مجاهدین که علیه رژیم کمونیست افغانستان شورش کرده بودند. اداره اطلاعات بین سرویسهای پاکستان (ISI) نیز تقاضاهای مشابهی از سیا به عمل آورد. زبیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهوری جیمی کارتر برای موافقت با ضیا درباره کمك پنهانی ایالات متحده به مجاهدین افغان در آن سوی مرز پاکستان در فوریه سال ۱۹۸۰ از پاکستان دیدار کرد. ملاقات ضیا و برژینسکی آغاز يك ائتلاف سری ایالات متحده-پاکستان برای مداخله پنهانی در افغانستان بود که تا پایان جنگ دوام آورد. کاگ‌ب به احتمال قریب به یقین این را استنباط کرد، حتی اگر اطلاعات مبسوطی درباره هدف سفر برژینسکی به‌دست نیاورد. پس از عزیمت برژینسکی، گرومیکو اعلام کرد: پاکستان با عمل کردن به عنوان يك «تخته پرش برای تجاوز بیشتر علیه افغانستان، امنیت خود را به خطر می‌اندازد.»

آندروپوف همزمان يك رشته گسترده از تدابیر ویژه را با هدف بازداشتن ضیا از دادن کمك یا اجازه به آمریکاییها و چینیها برای کمك رساندن به مجاهدین تأیید کرد. به رئیس مرکز اطلاعات پاکستان در مسکو می‌باید به طور خصوصی هشدار داده می‌شد اگر پاکستان به عنوان پایگاهی برای «مبارزه مسلحانه علیه افغانستان» مورد استفاده قرار می‌گرفت، از مؤسسه شرقی (در آن زمان ریاست آن را یوگنی پریماکوف برعهده داشت) خواسته می‌شد راههایی برای کمك به جنبشهای جدایی‌خواه بلوچ و پشتون در سرحد شمال‌غربی برای بستن مرز افغانستان پیدا کند. سیا به این نتیجه رسید که «احتمال کمك شوروی در سطح گسترده به بلوچها جدی بود. تدابیر ویژه کاگ‌ب همچنین سعی کرد ضیا را متقاعد کند؛ بعضی از افسران بلندپایه خود او که مخالف سیاست افغانی او بودند، داشتند علیه وی توطئه می‌کردند. سرویس A اعلامیه‌هایی روی کاغذهای پاکستانی به زبانهای انگلیسی و اردو تهیه کرد که این طور وانمود می‌کرد که از جانب يك گروه مخالف

مخفی در داخل ارتش پاکستان آمده بود. افسران کاگ‌ب در شبهای ۲۸ فوریه تا یك مارس سال ۱۹۸۰ با اتومبیل دور اسلام‌آباد، راولپندی و کراچی راه افتادند و اعلامیه‌ها را از دستگاههایی که به اتومبیلهایشان متصل بود، پخش کردند.

طبق یك گزارش کاگ‌ب مسئولان امنیت پاکستان که بلافاصله تحقیق را آغاز کردند به اشتباه معاون ستاد ارتش ژنرال محمد اقبال‌خان را (یك دیپلمات بریتانیایی که او را می‌شناخت او را به عنوان «مرد موقر و صادق» به خاطر داشت) متهم کردند. کاگ‌ب ادعا کرد: این تحقیق یك کودتای ناموفق را به‌وسیله اقبال‌خان در ۵ مارس موجب گردید که به نوبه خود به برکناری یا بازنشستگی عده‌ای از افسران ارشد و اخراج دو عضو کنسولگری ایالات متحده در لاهور که با آنها در تماس بودند منجر شد.

آندروپوف در ۲۵ مارس مطلع شد عملیات SARDAR رژیم ضیا را وادار کرده بود باور کند ایالات متحده داشت با ناراضیان در ارتش پاکستان توطئه می کرد. آندروپوف با ادامه عملیات موافقت کرد. چندین اعلامیه مشابه طی سال بعد پخش شد. نامه‌هایی که به‌وسیله سرویس A برای پخش داستان توطئه سیا به منظور سرنگون کردن رژیم ضیا به نام خبرچینهای مختلف و توطئه‌گران ساختگی جعل شده بودند برای سازمانهای آمریکایی و آدرسهای دیگر در پاکستان که تصور می‌رفت زیر نظر سرویسهای امنیتی محلی قرار داشتند، و همچنین سفیر پاکستان در واشنگتن فرستاده شد. اطلاعات نادرستی که برای سفیر پاکستان در بانکوك فرستاده شد، گزارش داد که وزارت خارجه ایالات متحده رژیم پاکستان را دیکتاتوری نامحبوب و بی کفایت تلقی می کرد که باید هرچه زودتر جایگزین می‌شد. یك عملیات تدابیر ویژه دیگر سعی کرد به مسئولان پاکستان بقبولاند که سیا داشت با جدایی‌خواهان در بلوچستان، با دادن قول حمایت از مبارزه‌شان برای خودگردانی در مقابل کمك به عملیات مخفی فرامرزی علیه حکومت اسلامی ایران توطئه می کرد. از جمله ابتکاری ترین کارهای سرویس A در این عملیات، ماجرای یك کیف بغلی حاوی یك سند افشاگرانه بود که ظاهراً یك افسر سیا که تحت پوشش دیپلماتیك عمل می کرد آن را گم کرده بود. این کیف بغلی ظاهراً به‌وسیله یك کارمند پاکستانی پیدا شده و به اداره پلیس تحویل داده شده بود تا مطمئن شوند به اطلاع مسئولان خواهد رسید. همزمان، کاگ‌ب مبارزه گسترده را در

مطبوعات پاکستانی و خارجی برای حمله به مداخله پاکستان در افغانستان سازمان داد. کاگ‌ب ادعا کرد در جریان هشت ماه نخست جنگ ۵۲۷ مقاله را در روزنامه‌های پاکستان گنجانده بود.

کاگ‌ب همچنین کوشش فراوان کرد برای بی‌اعتبار کردن آوارگان افغانی که مانند سیل از مرز می‌گذشتند با گماردن مأمور میان آنها نارضایتی عمومی را علیه‌شان تشدید کند. اما این تدابیر ویژه هیچ اثری روی سیاست ضیا نداشت. اردوگاههای آوارگان افغان به سرعت به مراکز سربازگیری برای مجاهدین تبدیل شدند. ISI سربازان جدید را در ۷ گروه مقاومت اسلامی که همه در پاکستان پایگاه داشتند و از آنجا به عملیات در آن سوی مرز افغانستان دست می‌زدند، جای داد. حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، مهمترین گروه مجاهدین بنیادگرا بویژه پیوندهای نزدیکی با رژیم ضیاءالحق داشت. ضیا در سال ۱۹۷۸، در یك تلاش برای تقویت حمایت از رژیم، ۵ عضو شاخه پاکستانی حزب اسلامی را وارد دولت خود کرد. و ISI با حمایت ضیا به عنوان نهاد اصلی سیاست‌گذاری درباره افغانستان جای وزارت خارجه را گرفت.

ضیاءالحق به خوبی آگاه بود، حتی اگر خیلی از جزئیات را نمی‌دانست، که کاگ‌ب به یك تهاجم تدابیر ویژه علیه وی‌دست زده بود. با اینکه جزئیات هنوز محرمانه است، اما روشن است او از یك مرحله آغازین جنگ از سیا و همچنین مؤسسه‌های خودش اطلاعات دریافت می‌کرد. پاسخ او به تهاجم کاگ‌ب به نظر می‌رسد مرکز را غافلگیر کرد. پاکستان در ماههای اوت و سپتامبر سال ۱۹۸۰ به بزرگ‌ترین اخراج مأموران اطلاعاتی و دیگر افراد شوروی از زمانی که بریتانیا ۱۰۵ افسر کاگ‌ب و GRU را در سال ۱۹۷۱ اخراج کرده بود، دست زد. کرایچکوف با کاهش چشمگیر اندازه نمایندگیهای پاکستان از طریق ایجاد یك گروه کاری بین اداری در درون FCD به ریاست وی. ای‌چاخروف[1] یکی از معاونان خود برای تلاش به منظور پیدا کردن راههای همکاری با نیروهای مخالف پاکستانی جهت

1. V. A. Chukhrov

بی‌ثبات کردن و در نهایت سرنگونی رژیم ضیا به این اخراج و مشکلات ناشی از آن پاسخ گفت.

خشن‌ترین مخالفان ضیا، مرتضی بوتو، پسر بزرگ ذوالفقار علی‌بوتو بود که یك گروه تروریستی کوچك تشکیل داد که ابتدا ادعا کرد شاخه مسلح PPP است که برای گرفتن انتقام مرگ پدرش به‌وجود آمده است. بوتو پدر وقتی در زندان بود، معروف بود که گفته بود «پسران من، پسران من نیستند اگر خون کسانی را که جرأت می کنند امروز خون مرا بریزند، ننوشند. مرتضی در مه سال ۱۹۷۹، یك ماه بعداز اعدام پدرش در تلاش برای جلب کمك دولت تره کی در ایجاد پایگاهی در افغانستان که چریکهایش بتوانند از آنجا دست به حمله علیه رژیم ضیا بزنند، از کابل دیدن کرد. مرتضی اجازه یافت یك محموله بزرگ سلاح از یاسرعرفات دریافت کند و یك گروه کوچك از چریکهای تازه کار خود، معروف به «ارتش انقلابی» را در ساختمان متروکه که داوطلبان آن را «خانه دراکولا» می‌خواندند، اسکان دهد. نخستین تلاش او برای قاچاق کردن مقداری از محموله سلاحها به پاکستان وقتی مردی که برای عبور دادن آنها از مرز انتخاب شده بود، مأمور پاکستانی از آب درآمد با فاجعه پایان یافت. مرتضی در روزنامه‌های پاکستان تا حد پست‌ترین فرد نزول کرد و مدعی شد حوادث و تیراندازیهایی که در آنها گزارش شده بود، کار چریکهای او بوده است. اما پس از حمله شوروی به افغانستان، مرتضی روابط نزدیکی با محمد نجیب‌الله، رئیس KHAD سرویس اطلاعاتی جدید افغان، که به عنوان یك ژست حسن‌نیت هزینه ازدواج مرتضی را با یك زن جوان افغانی پرداخت کرد، برقرار ساخت.

مرتضی و نجیب‌الله یك رشته گفتگو درباره عملیات پنهانی مشترك علیه پاکستان انجام دادند. از آنجایی که KHAD به دستور کاگ‌ب عمل می کرد، تردیدی نیست مذاکراتشان با تأیید کامل مرکز صورت گرفت. اما با توجه به خطرات کار با مرتضی دمدمی‌مزاج، مرکز ترجیح داد با واسطه از طریق KHAD با او همکاری کند. مرتضی ممکن است هرگز درك نکند KHAD در همکاری با او به عنوان یك نماینده کاگ‌ب عمل می کرد. نخستین اقدامهای موفق او با موافقت نجیب‌الله، یك حمله با بمب به دیوان‌عالی سند و انهدام یك هواپیمای دی‌سی ۱۰ خطوط هوایی بین‌المللی پاکستان (PIA) در

فرودگاه کراچی در ژانویه سال ۱۹۸۱ بود. او همچنین در نظر داشت با انفجار یك بمب در جریان سخنرانی پاپ در یك ورزشگاه در کراچی سفر ژان‌پل‌دوم را به پاکستان مختل کند. اما بمب پیش از موقع در ورودی ورزشگاه منفجر شد و بمب گذار و یك مأمور پلیس را کشت.

مرتضی بوتو و نجیب‌الله در ماه دسامبر درباره آنچه تماشایی‌ترین عملیات مشترك آنها بود با نام رمز ALAMGIR (شمشیردار) کاگ‌ب، تصمیم گرفتند. توافق شد چریکهای مرتضی یك هواپیمای مسافربر PIA را روی پاکستان بربایند و مسیرش را به دمشق یا طرابلس منحرف کنند. اما سه هواپیماربای تازه‌کار به اشتباه یك پرواز داخلی را انتخاب کردند که سوخت کافی برای رسیدن به دمشق یا طرابلس نداشت. رهبر هواپیماربایان، سلام‌الله تیپو[1] به خلبان دستور داد به جای‌دمشق در کابل فرود آید. تیپو وقتی هواپیما در کابل به زمین نشست، به برج مراقبت اطلاع داد او یك عضو شاخه مسلح PPP است که برای اعاده دمکراسی در پاکستان می‌جنگد و مایل است با «دکتر صلاح‌الدین» نام رمز مرتضی در کابل صحبت کند. مرتضی که از این فرصت استفاده کرد، نام گروه تروریستی خود را به «ذوالفقار» تغییر داد، برای ملاقات تیپو به پای پله‌های هواپیما آمد و نجیب‌الله که در لباس یك کارگر فرودگاه تغییر چهره داده بود به او پیوست. نماینده کاگ‌ب و نمایندگی کابل درباره بهترین شیوه‌های استفاده از این هواپیماربایی برای بی‌اعتبار کردن رژیم ضیا به نجیب‌الله توصیه‌هایی دادند. آناهیتا راتب‌زاد، رئیس انجمن دوستی افغان ـ شوروی و وزیر آموزش و پرورش که «یك رابط مخفی» کاگ‌ب بود در ۴ مارس به فرودگاه که به‌وسیله دوربینهای تلویزیون محاصره شده بود آمد تا حمایت خود را از «خواستهای به حق» هواپیماربایان اعلام دارد و خواستار آزادی زنان و کودکان به مناسبت روز بین‌المللی زن شود. تیپو در یك ژست از پیش تعیین شده اعلام کرد؛ خوشحال خواهد شد با درخواست راتب‌زاد موافقت کند.

رهبر افغانستان و مأمور قدیمی کاگ‌ب ببرك کارمل که تازه از مسکو بازگشته بود

1. Tipu

در ۵ مارس در یك برنامه زنده تلویزیونی با تلفن از برج مراقبت با تیپو صحبت کرد. کارمل، مانند راتب‌زاد، حمایت کامل خود را از «خواستهای به حق» هواپیمارُبایان اعلام داشت و تیپو با صدایی احساساتی پاسخ داد کارمل بزرگ‌ترین مرد آسیا بود.

از جمله تقاضاهای هواپیماربایان آزادی بیش از پنجاه «زندانی سیاسی» از زندانهای پاکستان بود. وقتی ضیا از قبول آن خودداری کرد، یکی از مسافران مورد ضرب و شتم قرار گرفت، به او شلیك و روی باند فرودگاه انداخته شد. او آن‌قدر از درد به خود پیچید تا مرد. قربانی، طارق رحیم، یك هوادار صمیمی سابق ذوالفقار علی‌بوتو بود، اما گرایشات بدبینانه تیپو و مرتضی آنها را متقاعد کرد که رحیم واقعاً با ضیا هم پیمان بود. این ماجرای وحشتناك ظاهراً کاگ‌ب را متقاعد کرد وقت آن است که هواپیما حرکت کند. و پیش از آنکه هواپیما برای پرواز به سوریه، نزدیك‌ترین متحد اتحاد شوروی در خاورمیانه در آن زمان سوخت‌گیری مجدد شود، سلاحهای بیشتری دور از چشم دوربینهای تلویزیون به داخل هواپیما برده شد. سه هواپیماربا که با تنها هفت تیر به کابل آمده بودند مجهز به کلاشینکوف، نارنجك، مواد منفجره، یك چاشنی‌زمانی و ۴۵۰۰ دلار آنجا را ترك کردند.

ضیا پس از فرود هواپیما در دمشق، ابتدا به خودداری از آزادی زندانیان سیاسی ادامه داد، اما سرانجام به‌وسیله واشنگتن برای نجات جان گروگانهای آمریکایی سوار در هواپیما متقاعد شد این کار را بکند. مرتضی از آزادی ۵۴ عضو ppp از زندانهای پاکستان به‌عنوان یك پیروزی برای ذوالفقار استقبال کرد. KHAD و کاگ‌ب نیز به نظر آمد موافق بودند. پایگاه الذوالفقار از «خانه دراکولا» دور افتاده به یك مرکز فرماندهی قصر مانند جدید تغییر مکان داد، که به تدریج موجی از آوارگان از رژیم ضیا را که می‌خواستند چریك شوند و برای سرنگونی او بجنگند، دریافت کرد.

KHAD علاوه بر حمایت از الذوالفقار، همچنین به‌وسیله کاگ‌ب برای رساندن سلاح به گروههای جدایی‌خواه و ناراضی در ایالتهای بلوچستان و سند پاکستان مورد استفاده قرار گرفت. رهبر یك گروه جدایی‌خواه بلوچ مستقر در افغانستان در پایان سال ۱۹۸۰ مذاکراتی مخفی با نجیب‌الله داشت که قول داد سلاح، ۴۰۰ مربی نظامی و ۳اردوگاه آموزشی در اختیار جدایی‌خواهان بگذارد. پس از مذاکره میان یك رهبر دیگر

بلوچ و ببرك کارمل رئیس جمهوری افغانستان KHAD دو اردوگاه دیگر برای آموزش چریکهای بلوچ جهت مبارزه با رژیمهای پاکستان و ایران گشود.

هجوم عظیم آوارگان افغانی به پاکستان (شمار نهایی آنها شاید به بیش از ۳/۵ میلیون نفر رسید) فرصتهای فراوانی برای نفوذ مأموران به وجود آورد. چون مأموران معمولاً افغانی بودند، در بیشتر موارد کاگ‌ب از KHAD به عنوان نایب خود استفاده کرد. طبق آمار پرونده‌های FCD، اداره اطلاعات خارجی KHAD در مقام نایب کاگ‌ب در اوایل دهه ۱۹۸۰، ۱۰۷ مأمور و ۱۱۵ مأمور «کارآموز» داشت که در داخل پاکستان، بیشتر در درون جامعه آوارگان افغانی فعالیت می‌کردند.

گروه کار بین اداری FCD به ریاست چاخروف، نفوذ به درون مجاهدین را یك اولویت اصلی خود قرار داده بود. ۲۶ مأمور گفته شد به مرکز فرماندهی گروههای رقیب مجاهدین دسترسی داشتند، ۱۵ مأمور نیز عضو نیروهای‌مسلح، جامعه اطلاعاتی و دیوانسالاری رسمی پاکستان بودند. دستاورد اصلی آنها قرار بود افزایش تنش موجود و بی‌اعتمادی‌میان گروههای رقیب باشد. اگرچه این دستاورد مسیر جنگ را در افغانستان تغییر نداد، اما تا اندازه زیادی کارآیی عملیات مجاهدین را از بین برد. مرکز همچنین تلاش کرد پیوندهای میان ضیا و گروههای مجاهدین را در پاکستان به‌وسیله تدابیر ویژه با هدف زدن انگ خائن به اسلام به او مختل کند. کرایچکوف در ۱۸ آوریل سال ۱۹۸۱ پیشنهاد جدیدی درباره اطلاعات نادرست به هدف «ایجاد وخامت در روابط پاکستان-ایران و حاد کردن اوضاع سیاسی در پاکستان» به آندروپوف تسلیم کرد:

۱-با استفاده از نمونه‌ها(ی) سرویس (A) اعلامیه‌هایی باید به‌وسیله یك گروه مخالف تخیلی به زبان اردو نوشته، خواستار سرنگونی رژیم ضیاءالحق و یك انقلاب اسلامی در پاکستان شوند. تعداد زیادی از این اعلامیه‌ها باید در پاکستان چاپ و توزیع شود. متن اعلامیه باید کاملاً روشن سازد تحت نفوذ قوی رهبر انقلاب اسلامی ایران نوشته شده است. اعلامیه باید انتقادهای خمینی را از ضیاءالحق و رژیم حاضر در پاکستان نقل قول کند. اعلامیه باید به‌وسیله نمایندگیها در اسلام‌آباد و کراچی و میان دوستان افغان ما توزیع شوند.

۲- نمایندگیها در بنگلادش و هند باید مطبوعات را در این کشورها وادار کنند

مقالاتی درباره یك سازمان مخالف قدرتمند در پاکستان که به‌وسیله سرویسهای ویژه ایران تشکیل شده است و فعالانه برای سرنگونی ضیاءالحق کار می کند به چاپ برسانند.

ما منتظر تأیید شما هستیم.

آندروپوف موافقت خود را در ۲۱ آوریل اعلام داشت. اعلامیه‌های سرویس A که به ضیا به عنوان یك خائن به اسلام حمله کردند عملیات (ZAKHIR) چندین شکل به‌خود گرفتند. بعضی، مانند نمونه زیر (که برخلاف معمول به طور کامل به‌وسیله میتروخین کپی شد) طوری برنامه‌ریزی شدند که به نظر آید کار گروههای شیعه ملهم از رهبر انقلاب اسلامی ایران هستند:

به نام خداوند، بخشاینده، مهربان. ستایش برخداوند که ما را مسلمان آفرید و در کتاب مقدسش گفت: آیا از او که از خدایش می خواهد کار نیك کند و می گوید فرمانبردار اوست، بهتر کسی هست؟ (سوره ۴۱، آیه ۳۳) درود بر پیامبر، خانواده‌اش و اصحابش.

برادران دینی!

دشمنان ما تنها آنهایی نیستند که آشکارا با اسلام مخالفت می کنند، بلکه آنهایی نیز که تحت پوشش اسلام کارهای کثیفشان را انجام می دهند دشمنان ما به‌شمار می آیند. درباره آنها نوشته شده است «از دشمنان خود نترسید، بلکه از آن روزی بترسید که به اسلام و مسجد پشت کنید.»

ضیاءالحق مانند شاه سابق ایران یك ریاکار است. او نیز با مسلمانان نماز به‌جا می گذاشت، به زیارت اماکن مقدس می‌رفت و می‌دانست چگونه درباره قرآن کریم صحبت کند.

ما از ارتش و مردم دعوت می کنیم علیه ضیاءالحق دیو، خدمتکار شیطان ـ ایالات متحده آمریکا ـ قیام کنند و سرنوشت شاه را برای او فراهم سازند. شیطان وحشت‌زده است که انقلاب اسلامی که در ایران آغاز شد، به پاکستان گسترش یابد. به این دلیل است که شیطان سخاوتمندانه ضیاءالحق را با سلاحهایی که با آنها مؤمنان را می کشد تجهیز می کند. ضیاءالحق کشور ما را از آمریکاییهای بی‌دین و چینیهای نجس که به او یاد می‌دهند چگونه مسلمانان معصوم را بکشد پر کرده است. او به توصیه‌های آنها بیش از تعلیمات خداوند معتقد است. ضیاءالحق یك سگ مزدور است که با دلارهای شیطان

زندگی می کند. او به ضیاءالحق دستور داده است یك رژیم ستمکار و خونخوار برای سرکوب مردم مسلمان که اکنون بدون هیچ حقوقی زندگی می کنند تشکیل دهد.

هم‌زمان فساد و ریاکاری جامعه ما را می‌خورد و دلیل آن هم تنها فقدان یك ایمان واقعی نیست، بلکه شکاف فزاینده میان غنی و فقیر است. همان‌طور که خداوند قادر متعال به ما می آموزد: «یك مرد تنها زمانی پذیرفته می‌شود که متعصب باشد.» محمد(ص) پیامبر ما که درود خداوند بر او باد، از ما خواست برای ادای احترام به قادر متعال با صمیمیت و به شدت کار کنیم. این یعنی یك مسلمان باید تنها چیزی را دریافت کند که آن را با کار خود به‌دست آورده است. اما ضیاءالحق و دارودسته‌اش به‌طور نامشروع خود را با کار مردم دیگر ثروتمند می‌سازند. حتی زکات (صدقه اجباری به نیازمندان-یکی از ستونهای اسلام) به دستاویزی برای درآمد شخصی‌شان تبدیل شده است. آنها با استفاده از این واقعیت که هیچ کس نمی‌تواند آنها را کنترل کند، بخش بزرگی از زکات را به خود بخشیده‌اند. امّا خداوند قادر متعال به ما دستور داد «صدقه برای فقرا و سائلان، برای رهایی برده‌ها، برای بدهکاران، برایَ اقدامها به نام اسلام، و برای مسافران آن طور که خداوند فرموده است می‌باشد.» «او عالم و دانا است» و پیامبر ما محمد، که رحمت خداوند بر او باد به ما آموخت که زکات باید برای همه مستمندان، یتیمان و بیوه‌ها مورد استفاده قرار گیرد. از مردم فقیر ما بپرسید آیا صدقه‌ای از زکات دریافت کرده‌اند. ضیاءالحق و دارودسته‌اش با جمع آوری زکات به زور تنها به مسلمانان واقعی اهانت نمی کنند. آنها بی‌شرمانه تعلیمات اسلام را نادیده می گیرند و آنها سعی می کنند پول خود را از زکات پنهان دارند. همه مسلمانان باید بدانند ضیاءالحق اخیراً میلیونها دزدیده است. او ثروتهای خود را در خارج نگاه می‌دارد، همان‌طور که شاه ایران نگاه می‌داشت، چون می‌داند دیر یا زود مجبور به فرار خواهد شد. او امیدوار است شیطان او را از خشم مردم محافظت کند. در این میان او با تضمین شرایط مناسب برای حاکمیت بی‌دینان صمیمانه به شیطان خدمت می کند. او می‌داند این خدمت او، به دزدی بیشتر از مسلمانان منجر خواهد شد.

دارودسته ضیاءالحق یك سرشماری جمعیت و مسکن انجام داده‌اند. این سرشماری همچنین به تشویق شیطان به عنوان راهی برای وضع مالیاتهای جدید و

شرایط کاری مغایر تعلیمات محمد(ص) که رحمت خداوند بر او باد، صورت گرفت، چون او گفت هر کسی که به یك مسلمان ظلم کند، پیرو او نیست. ضیاءالحق دارد کشور را به فاجعه سوق می‌دهد. او می‌خواهد به شیطان اتمی وابسته شود و بر همه مسلمانان حکومت کند.

اما خداوند بزرگ و عادل است. تنها غباری از دشمنان اسلام باقی می‌ماند، اما کسانی که برای دین واقعی می‌جنگند همیشه در یادها باقی خواهند بود.

همه باید به جنگ به نام اسلام علیه دیکتاتور خونخوار ضیاالحق بپیوندد. خداوند بزرگ است!

اعلامیه‌های دیگر سرویس A که وانمود کردند از سوی افسران مسلمان ناراضی هستند، ضیا را به عنوان یك خائن ریاکار که در حالی که ادعای دوستی با ایران می‌کرد، پنهانی با آمریکاییها برای سرنگونی جمهوری اسلامی سرگرم توطئه بود، محکوم کردند. جاعلان سرویس A ضیا را به قتل تهدید کردند. آنها به او گفتند «این بار قیمت آن را پرداخت خواهی کرد همانطور که سادات کرد.»

در این میان، مرتضی بوتو با همکاری نجیب‌الله که به عنوان یك نایب کا گ ب عمل می‌کرد، سرگرم تدارك یك توطئه واقعی برای قتل ضیا بود. اگرچه مدارك تنها از منابع سابق الذوالفقار است، اما به نظر می‌رسد ضیا در اوایل سال ۱۹۸۲ دوبار از تلاش برای سوءقصد جان سالم به در برد. سلاح مورد استفاده در هر دو مورد یك موشك سام-۷ (زمین به هوا) بود. در بار اول، در ماه ژانویه، دو تروریست الذوالفقار یك موشك سام-۷ را در صندوق عقب یك اتومبیل به دامنه یك تپه متروك در نزدیك فرودگاه اسلام آباد حمل کردند و منتظر ورود یك جت فالکون شدند که ضیا را از سفر به عربستان سعودی به خانه بازمی‌گرداند. اما تروریستی که موشك سام را شلیك کرد و به طرز بدی آموزش دیده بود، منتظر نشد علامت قرمز در منظره‌یاب او به نشانه اینکه موشك هدف را ردیابی کرده بود، سبز شود، و حمله شکست خورد. چند هفته بعد، مطبوعات پاکستان فاش کردند ضیا با هواپیمای شخصی خود صبح روز ۷فوریه وارد لاهور خواهد شد. دو تروریست با یك «سام» دیگر در صندوق عقب اتومبیل‌شان رهسپار یك پارك عمومی در زیر مسیر پرواز ضیا شدند، صبر کردند تا جت فالکون ظاهر شد و موشك را شلیك کردند. اما، یك بار

دیگر، آنها بعضی از دستورات کتاب راهنمای سام-۷ را نادیده گرفتند. این بار تروریستی که موشك را شلیك کرد منتظر علامت سبز شد اما توصیه کتاب راهنما را در مورد اینکه هواپیما باید از طریق نمایاب دیده شود تا موشك به آن بخورد، دنبال نکرد. موشك هدف را از دست داد، اگر چه این بار خلبان فالکون متوجه شلیك موشك سام-۷ شد و به اقدامی که معلوم شد یك گریز غیرضروری بود متوسل گردید.

سانسور شدید که به‌وسیله رژیم ضیا اعمال شده بود مانع هر گونه اشاره‌ای به این تلاش برای سوء قصد در مطبوعات پاکستان شد. دو تروریست بعد به کابل فرار کردند. دو موشك سام-۷ دیگر که در یك تلاش بیشتر علیه جان ضیا بعداً در همان سال به پاکستان قاچاق شدند قبل از آن که مورد استفاده قرار گیرند، به‌دست پلیس افتادند. با تشدید رگه بدگمانی مرتضی، او به توطئه‌ای از نظر منطقی غیرمحتمل میان رژیم افغان و ضیا برای مبادله‌اش با گلبدین حکمتیار رهبر مجاهدین مشکوك شد و به دهلی نو نقل مکان کرد.

مرکز بدون هیچ استراتژی معتبر برای سرنگونی ضیا، کار زیادی جز ادامه تبلیغ توطئه‌های تخیلی علیه او، بیشتر از جانب یك جناح مخالف اسلامی مخفی در درون نیروهای مسلح پاکستان نمی‌توانست بکند. بعضی از جعلیات سرویس A به نظر می‌رسد مطبوعات پاکستان را فریب داده است. به طور مثال، «پاتریوت» دهلی در سال ۱۹۸۳ متنی را چاپ کرد که ظاهراً به‌وسیله یك سلول زیرزمینی که خود را اخوان‌المسلمین ارتش (فوجی بیرادری) می‌خواند، تهیه شده بود. این اعلامیه رژیم ضیا را به‌عنوان «یك دارودسته نفرت‌انگیز ژنرال‌های فاسد ... که به پر کردن جیبهایشان بیشتر از دفاع از کشور علاقه‌مند بودند، و به اندیشه‌های محمدعلی جناح بنیانگذار پاکستان خیانت کرده بودند و کشور را به ویرانی می کشاندند» محکوم کرده بود. یك کتاب تاریخ جدید پاکستان نتیجه می گیرد «هیچ چیزی مانند ارتش اخوان المسلمین در مدت ۱۰ سالی که ضیا زمام امور کشور را در دست داشت ظاهر نشد و به نظر می‌رسد این گروه زاده ذهن‌های پربار در کشور همسایه (هند) بود.»

اما به احتمال زیاد، این ذهن‌های پربار نه از آن هندیها، بلکه متعلق به سرویس A بودند. اتهامهای فساد رژیم ضیا همچنین یك موضوع همیشگی در اطلاعات نادرست کاگ‌ب بود.

گفته شد؛ ضیا مبلغ زیادی پول در حسابهای بانکی سوئیس داشت که شرکتهای اسلحه‌سازی آمریکا، ۱۰ درصد کمیسیون فروششان به پاکستان را به آنها پرداخت می‌کردند. اطلاعات نادرست کاگ‌ب همچنین ادعا کرد؛ ضیا همیشه یك هواپیمای ویژه در اختیار داشت تا در صورت لزوم بتواند با خانواده‌اش از کشور فرار کنند.

در پاکستان، مانند هند، بعضی از مؤثرترین تدابیر ویژه بر مبنای مدارك ساختگی از جنگ میکربی و شیمیایی ایالات متحده استوار بود. عملیات TARAKANY (سوسکها) روی این ادعا متمرکز بود که کارشناسان آمریکایی در این حوزه پایگاهی در آزمایشگاه باکتری‌شناسی ایالات متحده در مرکز پزشکی لاهور ایجاد کرده بودند که درحال آزمایشهای مخفیانه بر روی شهروندان پاکستانی بود. شیوع بیماری دل و روده در محله‌های لیشین، سرخاب و مسلم بگ و مناطق هم جوار افغانستان، به علاوه بیماریهای همه‌گیر و مرگ گاوها در پنجاب، هاریانا، جامو، کشمیر و راجستان در غرب هند ادعا شد که نتیجه حرکت افراد و گاوهای آلوده شده به‌وسیله کارشناسان آزمایشگاههای میکربی آمریکا بوده است.

دیلی نیوز کراچی در ۱۱ فوریه سال ۱۹۸۲ گزارش داد دکتر نلین، رئیس آمریکایی یك گروه پژوهشی در مرکز پزشکی لاهور به‌وسیله مسئولان پاکستان اخراج شده است. روزنامه پاکستانی داون در ۲۳ فوریه گزارش داد:

به دنبال اخراج دکتر نلین از پاکستان به خاطر آزمایشهای خطرناك در زمینه گسترش بیماریهای عفونی، یك هیأت از پزشکان آمریکایی دیداری اضطراری از اسلام‌آباد به عمل می‌آورند. هدف آنها پنهان کردن جنجال ناشی از کار مرکز پزشکی لاهور و زیر فشار گذاشتن پاکستان برای علنی نکردن کاری است که در این مرکز انجام می‌شده است... این واقعیت که یك گروه از پزشکان آمریکایی یك چنین دیدار فوری از پاکستان به عمل می‌آورند تأیید می‌کند که واشنگتن ترسیده است تا آزمایشهای خطرناك روی مواد جدید برای سلاحهای کشتارجمعی ممکن است فاش شوند. این دیدار این نتیجه‌گیری را که پاکستان در نظر دارد اجازه دهد آمریکاییها این آزمایشهای خطرناك را ادامه دهند، شاید چون این سلاحهای جدید می‌توانند علیه هند، ایران و افغانستان به کار گرفته شوند مورد تایید قرار می‌دهد.

کاگ‌ب در مه سال ۱۹۸۲ با انتشار گزارشهایی در مطبوعات هند، که ظاهراً مبتنی بر گفته‌های منابع در اسلام‌آباد بود، در مورد اینکه ایالات متحده سلاحهای شیمیایی و میکربی در پاکستان انبار کرده است موفق شد این داستان را یك مرحله دیگر به جلو ببرد:

طبق اطلاعات دریافت شده از منابع نظامی محلی اخیراً شناساگرهای شیمیایی از زرادخانه سلاحهای شیمیایی آمریکا در جزیره جانستون در اقیانوس آرام و ژاپن به پاکستان فرستاده شده‌اند. آنها در مناطقی نزدیك به اسلام‌آباد، کراچی، لاهور، کویته و پیشاور مستقر خواهند شد. به گفته این منابع، این شناساگرها شبیه همانهایی هستند که آمریکاییها در جریان جنگ ویتنام استفاده کردند. طبق همین گزارشها، ذخیره سلاحهای شیمیایی و میکربی در پاکستان برای استفاده احتمالی نیروهای استقرار سریع آمریکا در جنوب و جنوب‌غربی آسیا صورت می‌گیرد. توافق درباره مستقر کردن سلاحهای شیمیایی و میکربی در پاکستان میان واشنگتن و اسلام‌آباد در اوایل اوت سال ۱۹۸۰ ـ وقتی موافقت‌نامه استقرار سرویس میکربی آمریکا در خاك پاکستان تمدید شد ـ به‌دست آمد. بند ۲ ماده ۵ این موافقت‌نامه به آمریکاییها، به شکل مؤسسه توسعه بین‌المللی USA حق می‌دهد مرتب کار را ارزیابی کنند و پیشنهادهایی برای بهبود آن ارائه دهند. این در عمل به معنای آن است که آمریکاییها روی همه جنبه‌های کار در پاکستان برای ساخت سلاحهای جدید شیمیایی و میکربی کنترل کامل دارند. این به USA امکان می‌دهد مستقلاً تصمیم بگیرد تا شناساگرها چگونه باید در پاکستان انبار شوند و مورد استفاده قرار گیرند. تأیید این کار شناخته شده در مرکز پزشکی لاهور نشان می‌دهد که کارشناسان آمریکایی در آنجا شکلهای جدیدی از سلاحهای شیمیایی و میکربی را اختراع کرده‌اند.

در داخل مرکز، عملیات TARAKANY چنان موفقیتی تلقی شد که آندروپوف جایزه ویژه‌ای بابت آن به نمایندگی پاکستان اعطا کرد.

اما تبلیغات سیاه ضد آمریکایی نتوانست همکاری فزاینده میان ضیا و واشنگتن را مختل کند. اگر چه ضیا در سال ۱۹۸۰ پیشنهاد یك کمك اقتصادی نظامی ۴۰۰ میلیون دلاری دولت کارتر را به عنوان «پول بخور نمیر بادام زمینی» رد کرد (بدون تردید یك

استعاره تمسخر آمیز سرچشمه گرفته از پیشینه کارتر به عنوان یك کشاورز بادام‌زمینی)، اما در سال ۱۹۸۱ یك پیشنهاد ۳/۲ میلیارد دلاری ۶ ساله دولت رایگان را پذیرفت. در جریان جنگ در افغانستان، سیا بیش از ۲ میلیارد دلار کمك پنهانی از طریق پاکستان به مجاهدین داد. در این مدت روابط نزدیکی همراه با یك رشته دیدار متقابل میان رؤسای دو طرف؛ بیل کیسی و ژنرال اختر عبدالرحمان، سیا و ISI وجود داشت. تدابیر ویژه کاگ‌ب اثر قابل تشخیصی در تضعیف حمایت ضیا یا ISI از مجاهدین نداشت. تا مرگ ضیا در سال ۱۹۸۸ در یك سانحه هوایی که علتش هرگز به طور قانع کننده‌ای روشن نشد، رژیم او ثابت کرد یکی از باثبات‌ترینها در تاریخ پاکستان بوده است.

بی‌نظیر، دختر ذوالفقار علی بوتو وقتی پس از مرگ ضیا در سال ۱۹۸۸ نخست‌وزیر شد، علاقه اندکی به عملیات مجاهدین در مراحل پایانی جنگ از خود نشان داد. اگر او زودتر نخست‌وزیر شده بود یا ضیا در سال ۱۹۸۲ کشته می‌شد، تاریخ جنگ در افغانستان به طور قابل ملاحظه‌ای تفاوت می کرد. کاگ‌ب در تشخیص تعهد شخصی ضیا به مخالفت با حمله شوروی به‌عنوان یك عامل حیاتی در نقش پنهان پاکستان در افغانستان درست عمل کرد اما در تلاشهایش برای اعمال فشار مؤثر روی او برای تضعیف یا پایان دادن به آن شکست خورد.

۲۰

اسلام در اتحاد شوروی

اتحاد شوروی در جریان جنگ سرد، پنجمین جمعیت بزرگ مسلمان را در جهان داشت ـ کمتر از اندونزی، پاکستان، هند و بنگلادش، اما بیش‌تر از مصر، ترکیه یا ایران. گسترش امپراتوری روسیه تزاری به جهان اسلام چهار دهه زودتر با فتح کازان به‌وسیله «سربازان مسیح» ایوان مخوف آغاز شده بود. گنبدهای پیازی چند رنگ کلیسای جامع سنت بازل در میدان سرخ ظاهراً نشانه سرهای عمامه‌ای جدا شده ۸ رهبر مسلمان است که در جریان فتح این شهر کشته شدند. اشغال سرزمینهای مسلمان با فاصله برای ۳/۵ سده بعد ادامه یافت. اما انقلاب بلشویکی قول رهایی مردم مسلمان امپراتوری تزاری را به همراه داشت.

لنین و استالین، کمیسر آن زمان ملیت‌ها، در ۳ دسامبر ۱۹۱۷ مشترکاً اعلام کردند: مسلمانان روسیه، تاتارهای ولگا و کریمه، قرقیزها و سارتهای سیبری و ترکمنستان، ترکها و تاتارهای آن سوی قفقاز، چچن‌ها و مردم کوهستانی قفقاز و همه شما که مساجد و اماکن مقدستان نابود و رسومتان زیر چکمه‌های تزارها و ستمگران روسیه لگدمال شده است، اعتقادتان، رسومتان، تشکیلات ملی و فرهنگی تان از این به بعد آزاد و در امان است. زندگی ملی خود را آزادانه و بدون مزاحمت سازمان دهید. شما حق دارید این کار را بکنید.

در حقیقت، ایذا و اذیت مسلمانان به‌وسیله رهبران شوروی در طول نسلی که پس از انقلاب بلشویکی آمد، خیلی بدتر از هر چیزی بود که اتباع مسلمان سالهای آخر امپراتوری تزاری تحمل کردند. اسلام به عنوان یك بازمانده عصر فئودال که در یك جامعه «سوسیالیسم پیشرفته» هیچ جایی نداشت و در نتیجه «محکوم به فنا» بود محکوم شد.

در جریان جنگ بزرگ میهن پرستانه، استالین همه مسلمانان شوروی را مانند ژرمنهای ولگا به عنوان خائنان واقعی یا بالقوه دید.

مردم مسلمانی که سرزمینشان به‌وسیله ارتش آلمان مورد حمله قرار گرفته بود (کاراچاییها، کالمایکها، بالکارها و تاتارهای کریمه) به علاوه چچنها و مردم اینگوش که به‌زحمت به جمهوری‌شان رسیده بودند، اکثرشان در سالهای ۱۹۴۴ـ۱۹۴۳، در شرایط وحشتناك، به‌وسیله NKVD به سیبری و آسیای میانه تبعید شدند.

یکی از تبعیدیهای بالکار بعدها به یادآورد «آنها تنها پانزده دقیقه به ما وقت دادند تا وسایل اندکی جمع آوری کنیم و ما حتی نمی‌دانستیم داشت چه اتفاقی می‌افتاد. تنها زمانی که آنها ما را در واگنهای قطار گذاشتند فهمیدیم به جای دوری می‌رویم.» اگر چه ۱۰۰ هزار نفر در جریان این اخراج و در آبادیهای ویژه‌ای که مانند زباله در آنها روی هم ریخته شده بودند بر اثر گرسنگی و سرما مردند. بریا اعلام کرد: همه عملیات یك موفقیت کامل بود و شورای عالی شوروی را تشویق کرد طی فرمانی به «برجسته ترین شرکت کنندگان (اعضای NKVD) در این عملیات مدال و نشان اهدا کند.» هیچ انتقاد رسمی تا زمانی که خروشچف در «سخنرانی سری» بیستمین کنگره حزب در سال ۱۹۵۶ این تبعیدها را به عنوان «نقض آشکار اصول بنیادی لنینیسم در باره سیاستهای ملیتها در حکومت شوروی تقبیح کرد» از این عملیات صورت نگرفت. طی چند سال بعد از آن همه اخراجیهای زنده مانده به استثنای تاتارهای کریمه و ژرمنهای ولگا اجازه یافتند به سرزمینهای مادری خود باز گردند. آنها دیدند خانه‌هایشان اشغال، بیش‌تر مسجدهایشان ویران، و سنگ قبرهای خانوادگی‌شان برای استفاده به عنوان مواد ساختمانی کنده شده بودند.

صحبت علنی در باره اخراجها تا سالهای پایانی عصر شوروی یکی از محرمات رسمی باقی ماند. اما همان‌طور که ناظران شوروی نتیجه گرفتند، تجربه اخراج و تعقیب به جای تضعیف معتقدات اسلامی، در حقیقت آن را تقویت کرد. تبعیدهایی که به شمال

قفقاز باز گشتند، مذهبی ترین گروه در جامعه شوروی بودند. تا اواخر دهه ۱۹۸۰ مسکو همیشه جمعیت مسلمان آسیای میانه و قفقاز را به عنوان «مردمی عقب افتاده» توصیف می کرد. یك زن ترکمن که در مدرسه‌های روسیه تحصیل کرده بود بعدها به یادآورد که به او آموخته بودند، فرهنگش فرهنگی‌بدوی مانند «فرهنگ بومیان استرالیا» بوده است. اما کاگ‌ب از سرسختی که این فرهنگ بدوی با آن خود را حفظ کرد، یکه خورد. آنها در سال ۱۹۷۳ نتیجه گرفتند «مذهب با ملت در جمهوریهای مسلمان یکسان است. جنگ با مذهب به عنوان یك حمله به هویت ملی تلقی می‌شود.»

از جنگ جهانی دوم به بعد، پایه و اساس سیاست شوروی در قبال مردم مسلمانش، مانند پیروان کلیسای ارتدوکس روسیه، بر ایجاد یك سلسله مراتب مذهبی سرسپرده متمرکز بود. مسکو کنترل قاطع چهار اداره اسلامی (هر یك به‌ریاست یك مفتی) را که در سال ۱۹۴۳ همزمان با احیای مقام سراسقفی مسکو کلیسای ارتدوکس ایجاد یا از نو برقرار شده بود را در دست داشت. از همه مهم‌تر اداره روحانی مسلمانان آسیای میانه (SADUM) با مرکزش در تاشکند بود که ۵ جمهوری آسیای میانه (قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ترکمنستان) را پوشش می‌داد. چون SADUM مسئول اکثریت مسلمانان شوروی بود، رئیس آن اغلب به عنوان مفتی اعظم خوانده می‌شد. SADUM و مدرسه‌هایی که SADUM در تاشکند و بخارا اداره می کرد، شدیداً به‌وسیله مأموران کاگ‌ب مورد رسوخ قرار گرفته بودند. چون تنها فارغ‌التحصیلان این مدرسه‌ها که یك محدوده تنها ۸۰ نفری ثبت نام داشتند به‌صورت قانونی اجازه داشتند خدمات مذهبی انجام دهند. کاگ‌ب در نتیجه از یك حق وتو غیر رسمی روی پذیرش طلاب «نامطلوب» برخوردار بود. از جمله کسانی که در پرونده‌های کاگ‌ب مورد توجه میتروخین به عنوان مأموران کاگ‌ب معرفی‌شدند، می توان از امامان مساجد در مراکز مهم مسلمان مانند تاشکند، دوشنبه وچیم کنت نام برد.

انتخاب ایسهان باباخان ابن عبدالمجیدخان ۸۲ ساله به عنوان نخستین رئیس SADUM در سال ۱۹۴۳ سرآغاز حکومت یك سلسله خانوادگی ظاهراً نوکرمآب، از مفتیهای اعظم بود که تا سال ۱۹۸۹ ـ زمانی که حکومت شوروی در آسیای میانه شروع کرد به از هم پاشیدن دوام آورد. ضیاءالدین پسر باباخانوف (مفتی اعظم ۸۲ـ۱۹۵۷) ثابت

کرد، بردهوار به رژیم شوروی وفادار بود. رشته فتواهای او در اواخر دهه ۱۹۵۰ در محکومیت زیارت اماکن مقدس سنتی مسلمانان، در درون حوزه قانونی SADUM بدون تردید به تشویق کاگ‌ب که نگران احتمال گسترش اسلام و ترغیب اعتراضهای ضدشوروی بود، صورت گرفت. از ضیاءالدین باباخانوف همچنین برای میزبانی یك رشته کنفرانسهای بین‌المللی و ریاست هیأت‌های مسلمانان شوروی در سفر به خارج استفاده شد که در همه آنها با منتهای وفاداری برای تبلیغ دیدگاه جهانی شوروی و پنهان کردن مدارك مربوط به مبارزه مسکو برای جلوگیری از انجام تکالیف اسلامی تلاش شد. این الگو در نخستین کنفرانس به ریاست باباخانوف در تاشکند در سال ۱۹۷۰ درباره «اتحاد و همکاری مردم مسلمان در مبارزه برای صلح» که نمایندگان ۲۴ کشور مسلمان در آن شرکت کردند گذاشته شد. اگر چه «امپریالیسم» آمریکا، اسرائیل و آفریقای جنوبی در این کنفرانس با لحن خشن محکوم شد، از مسکو به خاطر به اصطلاح پایبندی‌اش به رفاه اتباع مسلمان خود تجلیل کامل به عمل آمد. این قاعده در بقیه دهه تغییر زیادی نکرد. باباخانوف در یك کنفرانس بین‌المللی که در سپتامبر سال ۱۹۷۹ به‌وسیله SADUM به تشویق پنهان کاگ‌ب درباره «کمك مسلمانان آسیای‌میانه، قفقاز و ولگا به توسعه تفکر اسلامی و صلح و پیشرفت اجتماعی» در دوشنبه تشکیل شد حملات خود را به «امپریالیسم ایالات متحده، اسرائیل و آفریقای جنوبی» که اکنون به‌صورت یك آئین درآمده بود تکرار کرد. این کنفرانس پر بود از افسران، مأموران اداره پنجم کاگ‌ب و «کاگ‌ب»‌ای‌های محلی آذربایجان، ازبکستان، قزاقستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان بالشکر یاو تاتاریا که با نمایندگان مسلمان ۳۰ کشور ترکیب شده بودند. SADUM همچنین برای پوشش دادن مأموران کاگ‌ب که به خارج سفر می‌کردند مورد استفاده قرار گرفت.

بین سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۷۰ (تنها دوره‌ای که یادداشت‌های میتروخین دارای آمار است) ۱۰ افسر و بیش از ۵۰ مأمور کاگ‌ب به بهانه زیارت (حج) مکه (امتیازی که تعداد بسیار معدودی از مسلمانان شوروی از آن برخوردار بودند) یا دیدار از مدارس دینی اسلامی، برای مأموریت به عربستان سعودی رفتند. در دهه ۱۹۷۰ حداقل یك مأمور کاگ‌ب با نام رمز NASIB به یك موقعیت بالا در جامعه اسلامی جهان دست یافت.

اما به رغم رسوخ گسترده و نفوذ کاگ‌ب روی سلسله مراتب رسمی اسلامی شوروی، بزرگ‌ترین بخش زندگی مسلمانان خارج از کنترل مرکز باقی ماند. از زمانی که مناطق اصلی مسلمان اتحاد شوروی استقلال یافتند روشن شده است انجام فرایض اسلامی در عصر شوروی خیلی گسترده‌تر از آن بود که در آن زمان فکر می‌شد ـ حتی اگر بیش‌تر آن در درون خانه صورت می‌گرفت تا شمار معدود مساجد تأیید شده ـ به طور مثال ختنه مردان تقریباً همگانی باقی ماند. همان طور که گزارشهای کاگ‌ب نشان می‌دهد حتی حزب و کومسومل (جامعه جوانان کمونیست) تضادی میان اقرار علنی آنها به مارکسیسم ـ لنینیسم و شرکت خصوصی‌شان در مراسم مذهبی مسلمانان نمی‌دیدند. همچنین گزارشهای زیادی در باره مقاومت مردمی در برابر مبارزه برای پیشبرد «الحاد علمی» وجود داشت. به طور مثال وقتی یك «بخش کفرآمیز» در مدرسه شماره ۲ شهر چچنی سرنوودسك (SERNOVODSK) ایجاد شد، به‌وسیله خود کودکان که کمکهای دیداری را به رودخانه ریختند نابود شد. در سال ۱۹۷۳ از استاد فلسفه در مؤسسه تحصیلات عالی گروزنی خواسته شد تا در یك سخنرانی در شهر نازران به مذهب حمله کند. سخنران که نگران امنیت شخصی خود بود از دوستانش که در آن محل زندگی می‌کردند خواست سعی کنند امنیت او را تضمین کنند. آنها گفتند: نیازی نیست چون هیچ کس در سخنرانی شرکت نخواهد کرد. هیچ کس هم شرکت نکرد.

بیش‌تر قدرت آنچه مقامهای شوروی «اسلام غیررسمی» می‌خواندند، به‌ویژه در قفقاز شمالی، از گروه مرموز زیرزمینی اخوان (طریقه) صوفی سرچشمه می‌گرفت که از خیلی پیش‌تر، یعنی از سده دوازدهم وقتی اسلام با حمله کفار تهدید شد، نقش مدافع این دین را بر عهده گرفت. اگر چه نقشبندیه که در سده چهاردهم تأسیس شد و در سرتاسر سده بیستم در جهان اسلام حضور داشت، بزرگ‌ترین انجمن اخوت صوفی در اتحاد شوروی بود، اما قدیریه سده بیستم، گروه مسلط در جمهوری چچن ـ اینگوش به‌شمار می‌رفت. قدیریه افراطی‌تر، ستیزه‌جوتر و مخفی‌تر از نقشبندیه بود. نقشبندیه بیش‌تر نگران حفظ شعائر اسلام خارج از محدودیتهای اعمال شده از سوی حکومت و اسلام رسمی بود، اما گرایش اندکی به مبارزه‌جویی سیاسی و اجتماعی با نظام شوروی نشان می‌داد. لیکن قدیریه و به‌ویژه با نفوذترین اخوان آن

ویس حاجی[1] سرسختانه دشمن رژیم شوروی بودند.

یادداشتهای میتروخین شامل جزئیات زیادی از پرونده‌های کاگ‌ب درباره عملیات علیه اخوان صوفی می‌شود. در سال ۱۹۶۲ کاگ‌ب ادعا کرد رهبر اخوت قدیریه یك ملای «غیررسمی» به نام آیو آیف[2] از خاندان «بورچاشویلی» را که حاضر نشده بود کارهایی را که از آن انتظار می‌رفت در مزرعه اشتراکی خود انجام دهد شناسایی کرده است. کاگ‌ب یك محاکمه نمایشی‌را برای آیو آیف و ۷ تن از همکاران او سازمان داد که به ۵ سال زندان محکوم شدند. همچنین به تشویق کاگ‌ب، مفتیگری رسمی (اداره مذهبی مسلمانان) قفقاز شمالی خیلی جدی به همه مؤمنان دستور داد هیچ کاری با گروههای غیرمجاز (اخوان صوفی) و ملاها نداشته باشند. اگرچه مرکز بدون تردید قادر بود این مورد را به عنوان یك پیروزی چشمگیر جلوه دهد، ممکن است تصورش را نمی‌کرد دستورات مفتیگری بتواند هیچ اثر ملموسی داشته باشد. حکم نسبتاً ملایمی که درباره آیو آیف صادر شد، تعجب‌آور است. دیگر اعضای اخوان صوفی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ در قفقاز بازداشت و به اتهام «راهزنی» به مرگ محکوم شدند. با توجه به شهرت آیو آیف، مسئولان ترجیح دادند او را در شرایط سخت، زنده نگاه‌دارند و سعی کنند او را بی‌اعتبار سازند.

یك موفقیت دیگر ثبت شده در پرونده‌های کاگ‌ب قتل یکی دیگر از شخصیتهای اخوت قدیریه، حامدقاضی‌اف بود که از زمان رهبری یك قیام مسلحانه را در دهه ۱۹۵۰ در قفقاز شمالی، تحت تعقیب قرار داشت. اگرچه این قیام شکست خورد و قاضی‌اف مجبور شد مخفی شود، کاگ‌ب گزارش داد: او به صورت یك رهبر پرجذبه که به پیروان متعصبش با این باور که از قدرت ماورای طبیعی برخوردار بود الهام می‌داد، باقی ماند. کاگ‌ب تلاش کرد با یك مبارزه تدابیر ویژه در رسانه‌های قفقاز شمالی که او را به عنوان یك ماجراجوی جنایتکار بدون هیچ تعهد واقعی به اسلام که از مذهب به عنوان بهانه‌ای برای راهزنی مسلحانه و کشتن شهروندان شوروی استفاده می‌کرد، تصویر و شهرتش را تضعیف کند. یك مقاله تهیه شده به‌وسیله کاگ‌ب درباره قاضی‌اف تحت عنوان «عمامه

---

1. Vis Haji

2. Auaev

خون آلود» در همه روزنامه‌های محلی چاپ و از رادیو و تلویزیون پخش و با صدای بلند در کارخانه‌ها و مزرعه‌های اشتراکی خوانده شد.

سرانجام، یك مأمور کاگ‌ب با نام رمز GORSKY به شبکه قاضی‌اف نفوذ کرد و گزارش داد او در خانه آخما امریوف و همدستش در روستای چمالگ در منطقه سانژنسك اینگوشتیا پنهان شده است. یك تلاش برای بازداشت قاضی به تیراندازی منجر شد که در جریان آن، او و محافظش کشته شدند. محاکمه امریوف و زنش، کامیلا امریوف در خانه فرهنگ سانژنسك که با دقت به‌وسیله کاگ‌ب هماهنگ شده بود، برای افشای «جنایات» انجمن اخوت قدیریه مورد استفاده قرار گرفت. کاگ‌ب گردهماییهایی را در چمالك و روستاهای دیگر که قاضی‌اف را پنهان کرده بودند سازمان داد که در آنها نزدیکان و «همدستانش» به علاوه روحانیان مسلمان رسمی که همچنین با دقت آموزش دیده بودند، او را به عنوان یك شیاد سرزنش و فعالیتهای قدیریه را محکوم کردند. مفتی قفقاز شمالی نیز فتواهایی حاوی سرزنشهای مشابه صادر کرد. اما نابودی رهبران فردی صوفی در کل اثر اندکی در تضعیف این جنبش داشت. نامهای آنها به‌صورت بلند مقدسین و شهیدان صوفی اضافه شد.

از جمله رویدادهایی که موجب نگرانی خاص در مسکو شد یك تظاهرات عمومی مردم اینگوش بود که صبح ۱۶ ژانویه ۱۹۷۳ در گروزنی پایتخت چچن-اینگوشتیا آغاز شد. این تظاهرات یك دردسر خاص برای کاگ‌ب بود چون نشان داد چقدر بد درباره سطح نارضایتی محلی داوری کرده بود. علمهای رنگارنگ طبق معمول شعارهای سیاسی درست را حمل می کردند: از جمله «زنده باد اینگوشتیای شوروی!» و «زنده باد اینگوشتیای سرخ - مهد انقلاب در قفقاز شمالی!» مراسم با نثار تاج گل مزین به طبق معمول روبانهای سرخ با این نوشته صادقانه «به لنین بزرگ از مردم اینگوش» آغاز شد. اما با ادامه سخنرانیها مسئولان شدیداً نگران شدند. یکی از کسانی که به‌وسیله سخنرانان اینگوش برای انتقاد انتخاب شد، دبیر اول حزب منطقه‌ای، آپریاتکین بود که بین مردم به ترایاپکین (کاغذ کهنه) یا به یرایاتکین (شخص مخفی شده) به خاطر اکراه از حضور در انظار عمومی مشهور بود. گردهمایی بعد، در میان وحشت اشخاص متشخص، خواستار بازگرداندن زمینها در داغستان و اوستیای شمالی شد که قبل از

اخراج اینگوشها در سال ۱۹۴۴ به آنها تعلق داشت.

در پایان روز، تظاهر کننده‌ها یك دستور رسمی را برای متفرق شدن رد کردند. در میدان انقلاب آتش روشن شد، گوسفندها کباب شدند و صندوقهای نوشیدنی به داخل آورده شدند. گردهمایی در میان سرمای یخبندان ۳ روز و ۳ شب ادامه یافت، در حالی که سخنرانان یکی پس از دیگری بی‌عدالتیهایی را که مردم اینگوش تحت حکومت شوروی متحمل شده بودند، محکوم کردند. یکی از تبعیدیهای سابق تعریف کرد: مادر آشفته‌اش را دیده بود با بچه‌ای در بغل که در سال ۱۹۴۴ به‌وسیله یك افسر روس با لگد از خانه‌اش بیرون انداخته شده بود. او گفت: در تبعید در قزاقستان، زمین آن قدر سخت بود که کندن گور برای کسانی که براثر سرما و گرسنگی مرده بودند دشوار بود.

سخنران نتیجه گرفت: «من خوشحالم که اینها را با چشمان خود دیدم بنابراین، این خشم هیچ گاه از یاد نخواهد رفت.

طبق متن گزارش کاگ‌ب از این گردهمایی، زنی از پشت بلندگوی سخنرانان فریاد زد: ما هیچ مسجدی نداریم. ما یك مسجد در گروزنی باز کردیم اما مسئولان آن را بستند. اما این مانع دعای ما نمی‌شود. ما اینگوشها به خداوند اعتقاد داریم. او به دعای ما گوش می‌کند و به ما کمك خواهد کرد. ما هر روز دعا کردیم و از خداوند خواستیم مسئول بدبختیهای ما را مجازات کند. او دعای ما را شنید. آنها یکی پس از دیگری مردند یا از صحنه خارج شدند- استالین، بریا، مالنکف، مولوتف و خروشچف. ما به دعای خود مخفیانه هر روز ادامه خواهیم داد.

دو مقام ارشد حزبی، میخائیل سولومنتسف[1]، نخست‌وزیر روسیه، و نیکلای سچلوکوف[2]، وزیر کشور شوروی، فوراً به گروزنی اعزام شدند تا به تظاهرات پایان دهند. سولومنتسف در یك جلسه فعالان حزب رهبری محلی را به خاطر تنبلی و بزدلی نکوهش کرد. کمیته منطقه‌ای حزب منحل و رؤسای محلی کاگ‌ب و پلیس بر کنار شدند. با اینکه سولومنتسف اعلام کرد دفتر سیاسی مایل است به تظاهرات بدون خشونت پایان دهد، تظاهر کننده‌ها به خودداری از متفرق شدن ادامه دادند. در یك نمایش

1. Mikhail Solomentsev   2. Nikolai Shchelokov

قدرت میدان به‌وسیله سربازان محاصره و ورودیها به وسیله نفربرها و کامیونها بسته شدند، اما به تظاهر کننده‌ها اطمینان داده شد، اگر متفرق شوند هیچ اقدامی علیه آنها به عمل نخواهد آمد. یك دوجین (یا حدود همین تعداد) مأمور کاگ‌ب فرستاده شدند تا با جمعیت قاطی شوند و آنها را تشویق کنند پراکنده شوند. بعضی متفرق شدند اما اکثریت ماندند. ماشینهای آتش‌نشانی بعد با شلنگهای خود جمعیت را با آب یخ خیس کردند، و گروهی از سربازان، واحدهای کاگ‌ب و شبه نظامیان بیش‌تر تظاهر کننده‌ها را از میدان بیرون راندند. حدود ۴۰۰ نفر ابتدا سرسختانه در وسط میدان ایستادند، اما سرانجام با قنداق تفنگ مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و با ضرب باتون به اتوبوس انداخته شدند و به‌وسیله مأموران کاگ‌ب به بازداشتگاهها منتقل شدند.

تظاهرات دیگری در چچن - اینگوشتیا، در شهرهای نازران، مالگوبك و سانژنسك صورت گرفت.

مرکز، دستور یك تحقیق فوری را صادر کرد. همان‌طور که با ناراضیان در جاهای دیگر بلوك شوروی رفتار شده بود، یك تعداد از غیرقانونیهای FCD به عنوان هواداران بیگانه به گروزنی و دیگر نقاط چچنیا - اینگوشتیا فرستاده شدند تا با رهبران تظاهرات تماس بگیرند. به استلا اکبر[1]، صبیر[2]، علی[3] و استلاتسف[4] گذرنامه‌های ایرانی، مارك[5]، رافیف[6]، درولیوف[7] و زنش درولیووا[8] اوراق شناسایی شوروی، خلف[9] یك گذرنامه ترکیه و برتران[10] یك گذرنامه فرانسوی داده شد.

یك سال پیش‌تر برتران که وانمود کرده بود یك باستان‌شناس فرانسوی است، توانسته بود اعتماد ناراضی مهم روسی، آندری ساخاروف را که آندروپوف به طور خصوصی او را دشمن شماره یك عمومی توصیف کرده بود، جلب کند. برتران در گروزنی و اورزنوگیز خود را به عنوان یك استاد دانشگاه مون‌پولیه جا زد که به‌وسیله

---

1. Stella Akbar
2. Sabir
3. Ali
4. Streltsov
5. Mark
6. Rafiev
7. Derevlyov
8. Derevlyov
9. Khalef
10. Bertrand

وزارت آموزش عالی شوروی برای مطالعه تدریس فرانسه و دیگر زبانهای خارجی در اتحاد شوروی دعوت شده بود. درولیوف بعداً مأموریت یافت در سازمان پاپ ژان پل دوم نفوذ کند.

آندروپوف بر اساس اطلاعات غیرقانونیها و دیگر بخشهای FCD یك گزارش مقدماتی در آوریل سال ۱۹۷۳ درباره علل ناآرامی ماه ژانویه به دفتر سیاسی تسلیم کرد. او با اکراه از کارهایی که در سازمان‌دهی اعتراضها نشان داده شده بود، ستایش کرد. انضباط و رازنگهداری هزاران تظاهر کننده پیش از تظاهرات به معنای آن بود که هیچ هشدار قبلی به دست مسئولان نرسیده بود. آندروپوف صمیمانه اعتراف کرد نفوذ مدیریت رسمی اسلامی قفقاز شمالی بسیار اندك بوده است. از آن جایی که هیچ مسجد رسمی در آنجا وجود ندارد، مراسم مذهبی به‌وسیله مؤمنان به‌طور مخفی برگزار می‌شود. نفوذ واقعی نزد ملاهای غیررسمی است که مانع پیوستن مؤمنان به حزب یا کومسومول نمی‌شود تا زمانی که آنها به تعلیمات اسلام صادق باقی بمانند.

کاگ‌ب با موفقیت بسیاری از شرکت کننده‌ها در تظاهرات را زیر فشار گذاشته بود تا به طور علنی ابراز ندامت کنند، اما آندروپوف اعتراف کرد اکثریت وسیعی از مردم شدیداً تحت تأثیر تظاهرات قرار گرفته و هوادار آن بودند: اوضاع به شکلی است که تظاهرات ماه ژانویه می تواند تکرار شود. علل آن برطرف نشده است، مردم محلی علیه روسها که مسئول همه مشکلات و بدبختیهای خود می‌دانند دچار پیش‌داوری شده‌اند. اخراجهای سال ۱۹۴۴ و نفوذ برتر روسها علل اصلی خصومتهای آنها است... همچنین یك مقاومت قوی در برابر فرهنگ روسیه و این احساس که نمی خواهند با روسها ترکیب شوند در میان مردم وجود دارد. فرهنگسراها، باشگاهها، کتابخانه‌ها، سالنهای سخنرانی، تئاترها و دیگر اماکن روشنگری تقریباً خالی هستند.

کاگ‌ب معتقد بود انجمنهای منضبط و مخفی اخوت صوفی در هر شهر، خیابان و روستای چچنیا ـ اینگوشتیا حضور داشتند، تنها مسئولانی که مردم به آنها احترام می گذاشتند شیوخ مذهبی بودند. دعواها در دادگاههای اسلامی حل و فصل و قوانین شوروی نادیده گرفته می‌شدند. در حقیقت، اگرچه مرکز، حاضر نبود اعتراف کند، بیش‌تر افسران کاگ‌ب امید خود را به گسترش بخش اعظم نظام کنترل اجتماعی که در

روسیه اعمال می‌شد به قفقاز شمالی از دست داده بودند. آن‌طور که یك افسر سابق کاگ‌ب در چچنیا ـ اینگوشتیا بعداً اعتراف کرد، شعبه‌های محلی کاگ‌ب به جز مواردی که به‌وسیله مرکز زیر فشار قرار داشتند معمولاً به جای اصرار روی اجرای قوانین شوروی نظام قضایی سنتی را که چچنیها خود اعمال می‌کردند می‌پذیرفتند «در غیر این صورت، در مواردی که ما باید به نتیجه‌ای دست می‌یافتیم، هیچ کس با ما صحبتی نمی‌کرد.»

ملموس‌ترین نشانه قدرت صوفی‌گری در طول سالهای دهه ۱۹۷۰ ادامه سفرهای زیارتی دسته‌جمعی، به رغم تلاشهای رسمی برای جلوگیری از آنها، به اماکن مقدس صوفیان بود که شمارشان به‌ویژه در قفقاز شمالی خیلی زیاد بود. خیلی از این زیارتها با آواز و رقص همراه بود که اغلب آن‌قدر با شور و هیجان برگزار می‌شد که مسئولان آنها را به عنوان یك نوع دیوانگی محکوم می‌کردند. یك تحقیق شوروی در سال ۱۹۷۵ نتیجه گرفت: تعصب دسته‌جمعی و وجد و شعف مذهبی وقتی زائران مؤمن و غیرمومن، از جمله دانشجویان مانند هم ساعتها ذکر می‌گیرند ـ «خدایانی جز خدا وجود ندارند» ـ ممکن است به اوج طغیان برسد. زائران از هر جایی، از روستاها، ار شهرها می‌آیند و وقتی به خانه باز می‌گردند آوازهای مذهبی می‌خوانند و مانند مبلغان واقعی اماکن مقدس رفتار می‌کنند.

کاگ‌ب یك مورد را گزارش داد که ۴۰ هزار زائر در آرامگاه یکی از مقدسین صوفی در آذربایجان جمع شدند. حتی انهدام بناهای تاریخی مذهبی همیشه مانع زیارتها نمی‌شد. وقتی مسئولان یك سنگ مقدس را در پارپیاتا منفجر کردند، مسلمانان متعصب یك هرم از باقیمانده آن ساختند و به مقدس شمردن آن ادامه دادند.

کا گ ب همیشه مایل بود توطئه خارجی را به عنوان یك توجیه مهم برای شروع «خرابکاری ایدئولوژیکی» در درون اتحادشوروی ببیند. یك بخش ویژه در مدیریت پنجم کاگ ب برای مبارزه با خرابکاری ایدئولوژیکی مسلمانان خارجی و فعالیت روحانیت اسلامی «به علاوه» فاش کردن جنبه‌های منفی حفظ شعائر مذهبی تأسیس شد. دفتر سیاسی در سپتامبر سال ۱۹۸۱ قطعنامه‌ای را درباره «تدابیری برای مقابله با تلاشهای دشمن برای استفاده از عنصر اسلامی با هدف خصومت با اتحاد شوروی» که کا گ ب

پیشنهاد کرده بود تصویب کرد. یك دستور عمل FCD که یك ماه بعد به‌وسیله آندروپوف تصویب شد به نمایندگیهای خارجی دستور داد یك رشته تدابیر ویژه تهاجمی برای از بین بردن اقدامهای ضدشوروی نیروهای اسلامی دشمن، در خارج و فاش کردن پیوندهای آنها با سرویسهای (اطلاعاتی) ویژه غرب ابداع و اجرا کنند و به عملیات ضد شوروی آنها پایان دهند، و تضادها و اختلافهای میان رهبران جنبشهای اسلامی و استفاده از آنها را برای تدابیر ویژه افشا سازند. برای تحقق این هدفها، لازم خواهد بود «مسلمانان خارجی مهم، با دیدگاههای ضد شوروی قوی را همیشه زیر نظر داشته باشند و مأمورانی در میان سازمانهای اسلامی از هر نوع گمارده شوند.»

یك گروه کاری مرکب از اعضای ده اداره اطلاعات خارجی به ریاست نایب رئیس FCD، یاکوف پروکوفیوویچ مدیانیك تشکیل شد تا یك طرح جامع عملیاتی برای دوره ۱۹۸۲ـ۸۵ به منظور «مقابله با تلاشهای غرب برای استفاده از عنصر اسلامی علیه USSR تنظیم کند.»

در هر حال، حمله شوروی به افغانستان در دسامبر سال ۱۹۷۹ و جنگی که پس از آن روی داد[۱] ثابت کرد: یك مانع بنیادی بر سر راه تلاشهای کاگ‌ب برای گسترش نفوذ شوروی در جهان اسلام بود. در ۱۴ ژانویه سال ۱۹۸۰، مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای را تصویب کرد و با اکثریت ۱۰۴ در برابر ۱۸ خواستار «خروج کامل فوری و بدون قید و شرط نیروهای خارجی از افغانستان شد.» تدابیر ویژه کا گ ب ثابت شد در ممانعت از آرای خصمانه بیش‌تر قدرتی نداشت. قطعنامه‌های مشابهی هر سال با اکثریت گسترده به‌وسیله سازمان ملل متحد به تصویب رسید تا اینکه گورباچف سرانجام در سال ۱۹۸۸ با خروج نیروهای شوروی موافقت کرد. این جنگ همچنین تردیدهای مسکو را درباره وفاداری اتباع مسلمانش تقویت نمود.

در اواخر فوریه سال ۱۹۸۰، پس از اینکه بعضی از نیروهای آسیای میانه در افغانستان به مجاهدین پیوستند، مسکو شروع به عقب کشیدن نیروهای مسلمان و جایگزین کردن آنها با واحدهای روسی کرد. مطبوعات آسیای میانه از تجلیل تبلیغاتی

---

۱. در فصل بعد درباره‌اش صحبت خواهد شد.

باصطلاح «دوستی» میان مسلمانان شوروی و «برادر بزرگتر» روسی شان به تأکید روی توانایی «برادربزرگ‌تر» در ریشه کن کردن «خائنان» و حفظ نظم و قانون تغییر لحن دادند. سیل بی سابقه‌ای از مقالات و نشریات در مدح «چکستی شجاع ما»، میراث با افتخار «فلیکس آهنین» به وجود آمد.

نایب رئیس کا گ ب تاجیکستان، آ. بلوسوف گزارش داد هدف سیا در جنگ در افغانستان صرفاً شکست ارتش سرخ و رژیم کمونیست نبود بلکه می خواست ثبات جمهوریهای آسیای میانه USSR را برهم بزند.

در خارج، برنامه بلندپروازانه FCD برای گسترش نفوذ شوروی در جهان اسلام به‌سرعت به یك عملیات محدود کردن خسارت با هدف جلوگیری از اعتراضهای مسلمانان علیه جنگ در افغانستان تا آنجا که ممکن بود، تنزل یافت. مرکز تا آنجا کشانده شد که مجبور شد تنها موارد موفقیت آمیزی را که مأمورانش در کنفرانس بین‌المللی اسلامی توانسته بودند مانع طرح قطعنامه‌های انتقادی از جنگ شوند، گزارش کند. اما نماینده‌های رسمی شوروی نیز شکستهای زیادی را تحمل کردند. مفتی اعظم شمس الدین بابا خانوف رئیس هیأت شوروی، در گردهمایی شورای‌عالی مساجد جهان در سال ۱۹۸۳ به عبث سعی کرد افغانستان را از دستور کار نشست دور نگاه دارد.

مرکز ادعا کرد رضایت نماینده‌های اردن، لیبی، تونس و ایالات متحده را جلب کرده بود. اما نماینده خانواده سلطنتی سعودی روی بحث درباره نقش نیروهای شوروی در جنگ اصرار ورزیده بود. ولادیمیر کریچکوف به کنفرانسی از رؤسای سازمانی FCD در اوایل سال ۱۹۸۴ گفت: «اظهارات ضد شوروی سازمانهای ارتجاعی مسلمان افزایش یافته است.»

به‌رغم مشکلات وحشتناکی که جنگ افغانستان ایجاد کرد، تهدیدهای اصلی علیه حفظ حاکمیت شوروی در منطقه‌های مسلمان، انجام فرایض مذهبی اسلام بودند که سرسختانه حاضر نبود از بین برود، در حالی که نسبت مسلمانان در جمعیت شوروی نیز به آرامی در طول سالهای‌میانه و آخر جنگ سرد افزایش یافت. تا دهه ۱۹۵۰ مهاجرت جاری اسلاوها به نظر می‌رسید ادامه برتری مسکو را در منطقه‌های مسلمان تضمین

می کرد. اما از اواخر دهه ۱۹۵۰ به بعد مهاجرت اسلاوها از بیش تر جمهوریهای مسلمان به حالت برابر درآمد و همزمان نرخ تولد مسلمانان شروع کرد بر نرخ تولد آنها پیشی گرفتن. مسلمانان بین سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۷۹ از کمتر از یك هشتم به یك ششم کل جمعیت شوروی افزایش یافتند. در سال تحصیلی ۸۹ ـ ۱۹۸۸ نیمی از همه ثبت‌نامهای دبستانی دارای سوابق اسلامی بودند.

نقش شوروی در جمهوریهای مسلمان یك ظاهرسازی صحیح سیاسی بود که واقعیت جمعیتی را که خیلی بیش تر به جانب مکه نگاه می کرد تا مسکو، و به‌وسیله یك طبقه نخبه فاسد که مارکسیسم ـ لنینیسم آن اغلب چیزی اندکی بیش تر از سطحی بود اداره می‌شد، پنهان می کرد. حتی کاگ‌ب های محلی، از هر نظر، به فساد آلوده بودند. منطقه‌ای از قفقاز شمالی که کنترل کا گ‌ب بر آن در دهه ۱۹۷۰ مطمئن‌تر از همه به نظر می آمد آذربایجان بود. محمد آخوندزاده رهبر حزب محلی در طول دهه پیش از آن فساد را به ابزاری از دولت تبدیل کرده بود که یك سیستم با دقت تنظیم شده ارتشاءاز طریق آن می توانست همه چیز را ازمکانهای دانشگاه گرفته تا آپارتمانها بدون رعایت نوبت بخرد. اما در سال ۱۹۶۹، حیدر علی اف رئیس کاگ ب محلی به «جهادی علیه فساد» دست زد که به برکناری آخوندزاده از قدرت و انتصاب خودش به عنوان رئیس حزب منجر شد. علی اوف در طول دهه بعد آذربایجان را ظاهراً پاکسازی کرد و با قراردادن این جمهوری زیر آنچه حکومت کامل کا گ ب به نظر می آمد ناراضیان مسلمان را زیر فشار گذاشت. باکو، پایتخت و یکی از مراکز اصلی صنعت نفت شوروی، به یك ویترین تبلیغاتی «سوسیالیسم پیشرفته» در عصر شکوفایی قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰ تبدیل شد.

دیوید رمنیك[1] روزنامه‌نگار برنده جایزه پولیتزر ادعا می کند، در حقیقت، علی اف بر آذربایجان همان‌طور حکومت کرد که خانواده گامبینو بر بندر نیویورك حکومت کردند.

مافیای خاویار دریای خزر، مافیای نفت سامگیت، مافیای میوه و سبزیجات، مافیای پنبه، مافیای گمرك و حمل و نقل ـ همه به او گزارش می کردند، او را ثروتمند

1. Remnick

می‌ساختند، و پرستش می‌کردند. مرکز به خوبی می‌دانست فساد به اشکال بسیار، در بخش اعظم آسیای میانه مسلمان وجود داشت، اما وقتی فساد به اوج رسید ترجیح داد یک چشمش را ببندد.

میتروخین متوجه شد در عصر پیش از گورباچف، تنها بچه‌ماهیهای کوچك به دام افتادند. برژنف به عنوان دبیر حزب، در قزاقستان بزرگ‌ترین جمهوری مسلمان شوروی، در اواسط دهه ۱۹۵۰ متقاعد شده بود «فساد تا اندازه‌ای» در شخصیت ملی مردم آسیای میانه و قفقاز جنبه بومی داشته است. اما این فساد از کنترل خارج بود. دوست صمیمی برژنف، دین محمد کونایوف دبیر اول حزب در قزاقستان از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۸۵ ریاست آنچه را بعداً به عنوان «مافیای قزاق» تقبیح شد را بر عهده داشت.

دیوید رمنیك او را آدمی «بسیار بی باك و متکبر یافت... که عینکهای تیره می‌زد و با عصایی حکاکی شده، از آن گونه عصاهایی که به موبوتو اقتدار می‌داد، راه می‌رفت.» نویسنده قزاق عبدالجمیل نوربایف، کونایوف را به عنوان یك رئیس سنتی قبیله‌ای دید که «تمایل اصلی او گماردن نزدیکان و دوستانش در همه شغلهای مهم بود.»

فساد شدید در ازبکستان، پر جمعیت ترین جمهوری مسلمان شوروی، با جمعیتی تنها کمتر از روسیه و اوکراین از همه بدتر بود. درست همانطور که «مافیای قزاق» به‌وسیله کونایوف اداره می شد، رهبری «مافیای ازبك» را نیز دبیر کل ازبك، شرف رشید اف، دارنده بیش از ۱۰ جایزه لنین بر عهده داشت. (او بعداً به اختلاس بیش از ۵میلیارد روبل از صندوق عمومی متهم شد). مرکز در سال ۱۹۷۷ با دریافت گزارشهایی درباره اینکه یك مقام سابق در وزارت حمل و نقل موتوری ازبك به نام ابراهیم در نظر داشت به یك افشاگری در غرب دست بزند، با مدرك قاطعی از فساد رشید اف روبه‌رو شد. رشیداف به دادن پالتوهای پوست و چیزهای دیگر به نایب رئیس کاسپلن (کمیسیون برنامه‌ریزی دولتی) به عنوان رشوه متهم شده بود تا با ساخت یك فرودگاه در نزدیك خانه‌اش بی‌اعتنا به طرحی که قبلاً محل آن را تعیین کرده بود موافقت کند. خود ابراهیم شکایت کرد برای به‌دست آوردن یك روادید که جهت سفر به غرب نیاز داشت مجبور شده بود ۲۰ هزار روبل به یك مقام ازبك رشوه پرداخت کند. آندروپوف بدون تردید از این پرونده آگاه بود اما به نظر می‌رسد او بیش تر نگران پیامد این افشاگری بود تا فاش شدن

خود فساد. در حادثه بعدی، رشیداف، رئیس کا گ ب ازبك، ملکوموف را به خاطر بازداشت اعضای فاسد حزب کمونیست بدون کسب موافقت کمیته‌های محلی حزب بر کنار کرد. رشیداف مانند کونایوف دوست صمیمی برژنف بود. به گفته دادستانان شوروی که بعداً درباره این جنجال ازبك تحقیق کردند «به خاطر روابط ویژه آنها، ازبکستان در خارج از محدوده هر انتقادی قرار داشت.» رشیداف علاوه بر ساخت اقامتگاههای شکار با هزینه هنگفت برای تاخت و تازهای گاه و بیگاه برژنف به ازبکستان، نیم دوجین اتومبیل اسپورت مجلل نیز برای او خرید.

رشیداف همچنین به نقطه ضعف گالینا دختر برژنف در برابر الماس میدان داد، یوری چوربانوف داماد برژنف بعداً اعتراف کرد از جمله هدایایی که دریافت کرده بود یك کیف پر از اسکناس بود. علی اف هم نباید از قافله عقب می‌ماند. او در سال ۱۹۸۲ یك حلقه انگشتری با یك جواهر بزرگ در میان پانزده سنگ گران بهای کوچك‌تر به نشانه اتحاد جمهوریها - که به توصیف خود علی اف مانند سیاره‌ها به دور خورشید می‌چرخیدند- به عنوان خدای خورشید به برژنف هدیه کرد. برژنف که از فرط احساسات، فلج شده بود در برابر دوربینهای تلویزیون گریه کرد.

در هر حال فساد در جمهوریهای مسلمان در مسکو مورد اغماض قرار می‌گرفت. کانویوف در سال ۱۹۷۱ به عضویت کامل دفتر سیاسی انتخاب شد. با انتخاب علی‌اف در سال ۱۹۸۲، اندکی پس از آنکه آندروپوف به عنوان رهبر شوروی جانشین برژنف شد، دفتر سیاسی برای نخستین بار دارای دو عضو کامل با اصلیت مسلمان، به‌علاوه رشیداف به عنوان یك نامزد عضو شد. اگرچه آندروپوف ممکن بود از فساد روسی عصر برژنف متنفر باشد، اما ارتقاء مقام علی اف (که او به معاون اول شورای وزیران منصوب کرد)، مانند اکراهش از اقدام علیه رشیداف، نشان می‌دهد او معیارهای متفاوتی برای مناطق مسلمان داشت.

به زودی پس از آن رشیداف بر اثر نارسایی قلبی درگذشت - یا طبق بعضی گزارشها، خودکشی کرد و یك تحقیقات مخفی درباره «مافیای ازبك» چیزی را فاش کرد که به عنوان «یکی از بزرگ‌ترین پرونده‌های فساد رسمی دولتی در تاریخ معاصر» توصیف شده است. اما کار بر کناری کونایوف و علی اف به ترتیب در سالهای ۱۹۸۶ و

۱۹۸۷ و افشای بخشی از تحقیق درباره جنجال ازبك در سال ۱۹۸۸ به عهده گورباچف گذاشته شد.

فروپاشی حکومت شوروی در آسیای میانه پس از جایگزینی کونایوف به‌وسیله دبیر اول روس آغاز شد. شورشهای تحت رهبری دانشجویان در پایتخت قزاقستان ـ آلما آتا ـ حدود ۳۰ کشته به جای گذاشت و اعتراضهایی نیز در نقاط دیگر قزاقستان صورت گرفت. همزمان اقتدار صاحب مقامهای رسمی مسلمان شروع به ازبین‌رفتن کرد. SADUM بیانیه‌هایی با کلمات مبهم در محکومیت «تلاشهایی که برای گمراه کردن جوانان صورت می گیرد» صادر کرد، اما با بی‌میلی خود، به تأیید سرکوبی که روسها پس‌از شورش در پیش گرفتند مرکز را خشمگین ساخت. آنها با شکست در دفاع از حقوق مسلمانان آسیای میانه حتی جرمهای بزرگ‌تری را میان آنها موجب شدند.

یك اعلامیه اسلامیزدت (مسلم سمیزدت) مفتی اعظم شمس‌الدین باباخانوف را متهم کرد «نمی‌داند راه راست چیست تا برود»: این کافی نیست به خارج بروید و علیه اشغال غیرقانونی سرزمینهای متعلق به اعراب مسلمان اعتراض کنید ولی حقوق (قزاقهای) مسلمان را برای حکومت کردن در سرزمین مادری خود در اینجا نادیده بگیرد... بابا خانوف پس از چند روز تظاهرات در تاشکند در مسجد اصلی تاشکند و متهم شدن به فساد اخلاقی مجبور به استعفا شد.

اعضای قدیمی در مسکو یك بار دیگر به تئوری توطئه برای توضیح فروپاشی حکومت شوروی تکیه کردند. یك نویسنده در سال ۱۹۸۷ در مجله بانفوذ لیتراتورنایاگازه‌تا نوشت: (مشاور امنیت ملی رئیس جمهوری کارتر، زبیگنیو) برژینسکی یك KRIEGSPIEL اسلامی را علیه اتحادیه شوروی شکل داد ... هدف، ایجاد یك بمب اسلامی در جمهوریهای آسیای‌میانه شوروی بود. این فکر وقتی یك گزارش رسمی در سال ۱۹۷۹ تهیه شد شکل گرفت. این گزارش تلویحاً گفت: سازمان‌های متخصص سری مسلمان با هدف دست زدن به عملیات خرابکاری در کشورمان باید ایجاد شوند.

تردیدی نیست این مقاله عجیب و غریب تا اندازه‌ای طرز فکر مرکز را منعکس می کرد. نیکلای لیونف رئیس ارزیابی اطلاعات کا گ ب در آوریل سال ۱۹۹۱ اعلام

کرد «مقالات و سخنرانی‌های زبیگنیو برژینسکی را می‌خوانید... و متوجه می‌شوید هدف او از بین بردن اتحاد شوروی به عنوان یك کشور متحد است.» او پافشاری کرد دولت بوش، بطور پنهان همین سیاست را دنبال می‌کند. لحن حاکم بر برنامه‌های رادیویی که با کمك مالی ایالات متحده برای قفقاز و دیگر بخشهای اتحاد شوروی پخش می‌شوند، هدفش «برانگیختن تنفر از روس‌ها» است. بر خلاف رؤسای قبلی کاگ‌ب کریچکوف ادعا نکرد توطئه‌های امپریالیست علت اصلی بدبختیهای شوروی بوده است. او اعلام کرد «منبع اصلی مشکلات ما از دیدگاه کا گ ب در داخل کشور ماست.» اما او سیا و دیگر سرویسهای اطلاعاتی غرب را به تشویق گروههای «ضد سوسیالیست» جدایی خواه به عنوان بخشی از «جنگ پنهان همیشگی‌شان علیه حکومت شوروی متهم کرد.»

در هر حال کریچکوف بیش از سیا به «گروههای جدایی‌خواه» کمك کرد. او با رهبری یك کودتای نافرجام تندروها، در اوت سال ۱۹۹۱ برای حفظ شوروی، ندانسته زوال آن را تسریع کرد. نخستین مردم مسلمان که با فروپاشیدن اتحاد شوروی پس از کودتای ناکام اعلام استقلال کردند. چچنیها، ناراضی‌ترین اتباع مسلمان مسکو بودند. کاگ‌ب مدتهای طولانی از تقویت تسلیحات در چچنیا ـ اینگوشتیا آگاه بود اما ظاهراً قدرت آن را نداشت که مانع آن شود. آندروپوف در سال ۱۹۷۳ به دفتر سیاسی گفته بود «مردان چچنیا ـ اینگوشتیا عاشق تفنگ هستند. آنها برای به دست آوردن آن پول هنگفتی خرج و حتی با این هدف به نگهبانان، شبه نظامیان و اعضای نیروهای مسلح حمله می‌کنند.» بعضی از تسلیحات غیرقانونی چچنیها از گرجستان آمد. کارگران در کارخانه تسلیحات تفلیس اجزای سلاحهای گرم را می‌دزدیدند، آنها را در خانه سوار می‌کردند، و بعد در گروزنی می‌فروختند. چچنیها همچنین موفق شدند سلاحهای گرم، از جمله مسلسلهای دستی از انبارهای ارتش سرخ بدزدند. با تسریع تقویت تسلیحات در سال ۱۹۹۱، بیش‌تر سلاحهای شبه نظامیان گارد ملی، متعلق به رهبر جنبش استقلال طلب چچن، جوهر دادایوف، یك ژنرال سابق نیروی هوایی شوروی بود. با اینکه جنبش استقلال چچن اعلام کرد: «چچن یك تبعه روسیه نیست بلکه یك تبعه الله است» مدتی طول کشید تا دادایوف با تعلیمات مذهبی آشنا شود. او در یك مصاحبه گفت: مسلمانان

وظیفه دارند ۳بار در روز نماز بخوانند. وقتی به او گفته شد ۵ بار می باشد نه ۳ بار، او با بی تفاوتی پاسخ داد، «اوه، خوب، هر چه بیش تر، بهتر.»

گارد ملی دادایوف در ۶ سپتامبر به شورای عالی شوروی در گروزنی حمله کرد. رئیس روسی اداره، خود را از پنجره طبقه سوم بیرون انداخت، یا بیرون انداخته شد، و مرد. ۹ روز بعد، شورای عالی در حالی که به وسیله گارد ملی دادایوف محاصره شده بود رأی به انحلال خود داد. اوج مبارزه قدرت که بعد از آن در گرفت تصرف مرکز فرماندهی کاگ‌ب در گروزنی در اوایل اکتبر و به دستور دادایوف بود. زمانی که ساختمان به وسیله گارد ملی مورد حمله قرار گرفت، تنها ۳ یا ۴ نفر از افراد کا گ ب در ساختمان بودند که در نهایت فقط یکی از آنها مسلح بود. مدارك هر دو، منابع چچن و روسیه را قویاً نشان می‌دهد. بوریس یلتسین به سادگی به طور خصوصی موافقت کرده بود. تا مرکز فرماندهی را با مخابرات و دیگر تجهیزات فنی پیشرفته آن که پیش تر برای کنترل عملیات کاگ‌ب در همه قفقاز شمالی مورد استفاده قرار می گرفت به دادایوف تحویل دهد. به این ترتیب مناقشه طولانی میان اطلاعات شوروی و چچنیها، که بعضی از گروههای هوادار حقوق بشر که شوروی را مسئول آن دانسته و ادعا کرده‌اند جنایت علیه بشریت بوده است، با یك عقب‌نشینی تحقیر کننده کا گ ب پایان یافت.

دادایوف در یك انتخابات آشفته و در ۲۷ اکتبر به ریاست جمهوری انتخاب شد و در اول نوامبر با صدور یك فرمان ریاست جمهوری «حاکمیت حکومت جمهوری چچن» را اعلام کرد. یلتسین و رهبران ۱۰ جمهوری دیگر شوروی در ماه دسامبر در یك گردهمایی در پایتخت قزاقستان اعلامیه آلما آتا را امضا کردند و رسماً به موجودیت USSR پایان دادند. ۵ جمهوری جدید مستقل آسیای میانه از این موافقت‌نامه به وجود آمدند که همه به وسیله روسیه به رسمیت شناخته شدند این کشورها شامل قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان بودند. اما مناقشه میان روسیه و چچن پایان نیافت. در عصر برژنف چچنیا ـ اینگوشتیا به زور وارد یك «اتحادیه داوطلبانه» با روسیه شده بود که در حقیقت برابر «الحاق بود». دولت یلتسین روی حفظ این اتحادیه اصرار کرد. این پافشاری ابتدا به جنگ سرد، و بعد، در سال ۱۹۹۴ به حمله روسیه به چچنیا و جنگی منجر شد که هنوز ادامه دارد.

۲۱

افغانستان

بخش۱: از «انقلاب بزرگ آوریل» تا حمله شوروی

عصر کمونیست در افغانستان در ۲۷ آوریل سال ۱۹۷۸ با یک کودتای نظامی خونین که حزب کمونیست افغانستان (PDPA)، بعد با عنوان «انقلاب بزرگ ثور» (آوریل) آن را بزرگ جلوه داده بود آغاز شد. نمایندگی کاگ‌ب در کابل، قبل از کودتا به‌وسیله دو تن از رهبران نظامی آن، سید گلابزوی (با نام مستعار MAMAD)، و محمد رافی (با نام مستعار NIRUZ) که هر دو آنها مأموران شوروی بودند از این کودتا مطلع شده بودند. مرکز از شنیدن خبر وحشت کرد، و در ۲۶ آوریل به نمایندگی‌اش گفته بود که ساواك (سرویس اطلاعاتی شاه) ممکن است هواداران PDPA را در داخل نیروهای مسلح تحریك کرده باشد تا به شورشی که انتظار داشت سرکوب شود، دست بزنند. پایه و اساسی برای این تئوری توطئه بدبینانه مرکز وجود نداشت و شورشیان به جای آنکه سرکوب شوند به آسانی به طرز تعجب آوری به پیروزی دست یافتند. یك گردان تانك، یك اسکادران هوایی و چند صد شبه‌نظامی PDPA به رهبری نورمحمد تره کی رهبر حزب، تنها نیرویی بود که برای تصرف قصر سلطنتی سابق و کشتن محمد داود رئیس جمهوری، همراه با خانواده‌اش کفایت می‌کرد. تره کی در ملاقاتی با ویکتور اوسادچی نماینده کاگ‌ب و الکساندر پوزانوف سفیر شوروی، دو روز پس از کودتا گله کرد. اگر

مخالفت شوروی نبود PDPA می‌توانست ۳ سال زودتر قدرت را به‌دست گیرد. اوسادچی و پوزانوف به مسکو گزارش کردند اما خود آنها شکایت او را رد کرده بودند.

کاگ‌ب برای تقریباً ۳۰ سال با نورمحمد تره‌کی در ارتباط بود. او به عنوان یك روزنامه‌نگار و نویسنده ۳۴ ساله مارکسیست به عنوان یك مأمور شوروی با نام رمز بطرز تعجب‌آوری روشن NUR در سال ۱۹۵۱ استخدام شده بود. تره‌کی در سال ۱۹۶۵ به دبیر اولی حزب تازه تأسیس کمونیست افغانستان، که در آن زمان یك جنبش زیرزمینی بود انتخاب و به مسکو دعوت شد، جایی که نظر اداره بین‌المللی CPSU و سایر کله‌گنده‌های شوروی را به عنوان یك مأمور دقیق و از نظر ایدئولوژیکی محکم و آماده برای پیروی از رهبری شوروی، جلب کرد. او طبق عرف معمول کاگ‌ب چون به رهبری یك حزب برادر رسیده بود نامش به طور رسمی از شبکه مأموران شوروی حذف شد، اما مانند بسیاری از رهبران احزاب دیگر تماس مخفی خود را با کاگ‌ب حفظ کرد و به دادن اطلاعات درباره افغانستان به مأموران شکارچی استعدادهای بالقوه ادامه داد و به عملیات علیه سفارت‌خانه‌های ایالات متحده و چین در کابل و سایر هدفها کمك کرد. تره‌کی علاوه بر دریافت یارانه‌های سری برای PDPA یك مقرری شخصی و مواد غذایی نیز دریافت می‌کرد. اما نمایندگی کابل هر چند در وفاداری تره‌کی تردیدی نداشت، به تدریج کار کردن با او را به‌طور فزاینده‌ای دشوار یافت. او به‌ویژه پس از استقبال مجلل در مسکو، «به‌طور دردناکی بی‌فایده» شده بود، انتظار داشت همیشه مرکز توجه باشد و آماده بود هر صحبت شادی را به عنوان شوخی علیه خود بگیرد.

مرکز از رفتار تره‌کی در دستور دادن به نمایندگی کابل در سپتامبر سال ۱۹۶۸ برای تأیید دقیق شایستگی‌اش از طریق «ابزار فنی عملیاتی» [به احتمال قریب به یقین استراق سمع خانه او] به حد کافی نگران بود. هر چند تره‌کی به نظر می‌رسد این آزمون را با موفقیت گذرانده، اما کاگ‌ب او را تا اندازه زیادی به خاطر شکاف رو به گسترش در درون PDPA میان جناح خلق پشتون (زبان روستایی خود او) و گروه اکثراً فارسی زبان شهری پرچم، به رهبری ببرك کارمل مسئول می‌دانست. نمایندگی کابل کار کردن با کارمل را تا حدودی از کار کردن با تره‌کی آسان‌تر یافت. کارمل تحصیل کرده‌تر، طبیعتاً معاشرتی‌تر و از نظر کاگ‌ب قابل انعطاف‌تر بود. او مانند تره‌کی به‌وسیله کاگ‌ب استخدام شده و نام

رمز MARID به او داده شده بود. تره کی ادعا کرد شرایط آزادی کارمل از زندان، پس از گذراندن یك مدت ۳ ساله در سال ۱۹۵۲، جلوتر از دیگر زندانیان سیاسی نشان می‌داد او موافقت کرده بود برای ضد اطلاعات افغان کار کند. مرکز به‌رغم علاقه شدیدش به تئوری توطئه، این اتهام را به‌عنوان اطلاعات نادرست برای بی اعتبار کردن کارمل و شکاف انداختن در PDPA رد کرد. کارمل به نوبه خود تره کی را به گرفتن رشوه، مالکیت ۴ اتومبیل، داشتن یك حساب بانکی خصوصی بزرگ و تماس مخفی با آمریکاییها متهم کرد. مرکز این اتهامها را نیز رد کرد. مرکز در سال ۱۹۷۴ به نمایندگی کابل دستور داد:

شما باید در جریان ملاقاتها و گفتگوهای منظم با MARID (کارمل) و NUR (تره کی) با دقت، به شکل توصیه دوستانه و بدون اشاره به دستورات مسکو، به آنها بگویید بدون موافقت با ما به اقدامهایی دست نزنند که بتواند به‌وسیله دشمنانشان به عنوان بهانه‌ای برای ضربه‌زدن به گروههایشان و رسواکردنشان مورد استفاده قرار گیرد. به MARID و NUR همچنین باید هشدار داده شود آنها باید از حمله و متهم کردن یکدیگر به فعالیت ضد جمهوری خواهی که به سود نیروهای ارتجاعی است و به سقوط جنبش دمکراتیك (کمونیست) در افغانستان منجر خواهد شد دست بردارند.

در ۳۰ آوریل ۱۹۷۸، تره کی، از این پس «رهبر بزرگ خود خوانده انقلاب بزرگ آوریل» رئیس جمهوری و نخست وزیر دولتی‌شد که شامل دو مرد قوی دیگر PDPA ببرك کارمل و حفیظ‌الله امین (یك عضو برجسته جناح خلق) به ترتیب به‌عنوان معاون رئیس جمهوری و معاون نخست‌وزیر می‌شد. در جریان تابستان نمایندگی کابل گزارش داد «کیش شخصیت پرستی» در اطراف تره کی و امین، با مقایسه تره کی با لنین به‌وسیله امین در حال شکل گیری بود. تره کی در ملاقاتی با یك هیأت کاگ‌ب، به ریاست ولادیمیر کریچکوف رئیس FCD جرأت کرد انقلاب آوریل افغانستان را با انقلاب اکتبر در روسیه تشبیه کند- مقایسه‌ای که باید کریچکوف را مانند گناه خیانت تکان داده باشد. اما ادعاهای تره کی به زحمت می‌شد گفت از ادعاهای برژنف فرتوت که عکس جوانیش در صدها هزار پوستر با شعار از «ایلیچ تا ایلیچ» در کنار عکس لنین قرار داشت نامعقول‌تر بود. تره کی و برژنف در ۵ دسامبر سال ۱۹۷۸ یك پیمان دوستی و همکاری امضا کردند. اما مدایحی که هر یك در انظار عمومی ارزانی دیگری داشتند، اختلاف خصوصی قابل

ملاحظه آنها را پنهان کرد. وقتی آزادی مأموران و رابطهای پنهان کاگ‌ب که به‌وسیله رژیم داود به زندان انداخته شده بودند تقاضا شد، تره کی که ریاست تشکیلات امنیتی افغانستان را شخصاً در اختیار گرفته بود ثابت کرد فاقد روحیه همکاری است. او با یك اشاره اندکی غیر مستقیم به کاگ‌ب اعلام کرد «بعضی از کارشناسان شوروی، به‌ویژه آنهایی که سالهای زیاد در افغانستان تحت رژیم سابق کار کردند و اکنون باز گشته‌اند، اغلب یك دیدگاه کهنه از این کشور دارند و به روشنی نمی‌بینند دارد در این کشور چه اتفاقی می‌افتد.»

این «رهبر بزرگ انقلاب آوریل» پنهان در لفاظی نامعقول خود، درك اندکی از مشکلات استقرار حکومت کمونیستی در یك کشور مسلمان متعصب نشان داد. تره کی اگر چه در نمازهای جمعه دریك مسجد کابل شرکت کرد و با آغاز سخنرانیهای رادیویی خود با عبارت «به نام خداوند قادر متعال»، کا، گ، ب را به تعجب واداشت، اما حمله بی‌امانی را در پوشش نازکی از تلاش برای پاك‌سازی اسلام از گرد و غبار سنتهای افراطی، علیه حاکمیت سنتی اسلامی آغاز کرد. در نتیجه با ۳۲۰ هزار روحانی به عنوان «سدی بر سر راه حرکت مترقی سرزمین پدری» رفتار شد. بسیاری از رهبران مذهبی که در برابر روند پاکسازی مقاومت کردند تحت شکنجه قرار گرفتند، کشته یا زنده به گور شدند. تره کی دستور داد اعضای اخوان‌المسلمین و پیروان آیت‌الله خمینی هر جا که دیده شدند، نابود شوند. اسلام به پیوندی برای یك پارچه کردن مخالفت با PDPA و حامیان شوروی تبدیل شد. مقاومت افغان در برابر رژیم از آن پس به یك جهاد برای دفاع از اسلام که اهمیتش را کا گ ب بی اندازه کوچك گرفت تبدیل شد. هیچ یك از گزارشهایی که میتروخین مشاهده کرد حتی اشاره‌ای به تهدید یك جهاد افغانی نداشت. مرکز خیلی بیشتر نگران مبارزه شریرانه قدرت میان جناحهای خلق و پرچم در درون PDPA بود. مرکز ساده لوحانه معتقد بود اگر می‌شد بر این جنگ خانمان‌برانداز فایق آمد، PDPA می‌توانست «به نیروی رهبری و هدایت جامعه افغان و نیروی پشت تولد مجدد سازمانی و ایدئولوژیکی آن تبدیل شود.» اما تره کی یك گوشش را به تقاضاهای سفارت شوروی، نمایندگی کابل و هیأت رابط کاگ‌ب که در ماه مه برای سازمان دادن سرویس امنیتی وارد افغانستان شد، برای اتحاد بست. نمایندگی کابل در ماه ژوئیه گزارش کرد «تنها رهبری CPSU می‌تواند روی فرصت طلبان وحشی (خلق) نفوذ

بگذارد و آنها را مجبور کند رفتارشان را در قبال گروه پرچم تغییر دهند.» اما این «فرصت طلبان وحشی» توجه اندکی به درخواستهای مسکو کردند. شمار زیادی از هواداران پرچم به زندان انداخته شدند، و رهبر آنها، کارمل که در مرکز از اعتماد بیشتری نسبت به تره کی برخوردار بود، به عنوان سفیر به تبعید به چکسلواکی فرستاده شد (شغلی که بعداً از آن بر کنار شد).

درس اصلی که تره کی معتقد بود از مطالعه دوران پس از انقلاب بلشویك گرفته بود، نیاز به ترور سرخ بود. او اشاره می کرد این درسی بود که رفقای شوروی او به نظر می آمد فراموش کرده بودند. وقتی پوزانوف از او درخواست کرد زندگی دو شبه نظامی پرچم را که به مرگ محکوم شده بودند نجات دهد، او پاسخ داد «لنین به ما آموخت در برابر دشمنان انقلاب بیرحم باشیم و میلیونها نفر برای تضمین پیروزی انقلاب اکتبر باید نابود می شدند.» از ۲۷ ـ به اصطلاح توطئه ـ برای سرنگونی رژیم که تره کی ادعا کرد در چهار ماه پس از انقلاب آوریل کشف شده بود، بیشترشان احتمال بر چیز اندکی بیش از گرایشهای کج گمانی تره کی و نزدیکان چاپلوس او مبتنی بودند. از جمله سردسته های فرضی که در ماه اوت به خاطر برنامه‌ریزی سوء قصد به تره کی و امین بازداشت شدند وزیر نیروهای مسلح ژنرال عبدالقدیر، یك مأمور کهنه کار کاگ‌ب با نام رمز OSMAN، و فرمانده کل قوا ژنرال شاپور احمدزای بودند. تره کی ادعا کرد در توطئه‌ای که آنها متهم به همکاری با آن بودند، چین، ایالات متحده، ایران، پاکستان، عربستان سعودی و جمهوری فدرال آلمان نیز شرکت داشتند. حتی محاکمه‌های نمایشی در اوج حکومت ترور استالین نیز تئوریهای توطئه نه چندان بیشتری راشکل نداده بود. اما تره کی به مسکو اطلاع داد شماری از توطئه گران (بدون تردید پس از شکنجه) جزئیات توطئه را فاش کرده بودند. او فاش کرد احمدزای سخت افسرده بود، مرتب اشك می‌ریخت و تقاضا می کرد او را فوراً تیرباران کنند. بسیاری دیگر از به ظاهر توطئه گران که بازداشت شده بودند «در آستانه خودکشی قرار داشتند.»

تره کی به خوبی آگاه بود که با تصفیه بیش تر مقامهای ارشد دولت داود به علاوه دیگر «عناصر ضد انقلابی و ضد دمکراتیك»، واقعی یا خیالی، رژیمش شدیداً به مشاوران شوروی متکی بود. اما نمایندگی کابل مرتب شکایات افغانها را درباره تکبر و بی لیاقتی این

مشاوران گزارش کرد. عبدالکریم میثاق وزیر دارایی به ان. ك. گره چین[1] مشاور ارشد این وزارتخانه گفت: من از شما تمنا دارم شیوه‌های دیوانسالارانه خود را به وزارتخانه‌های افغان نیاورید! ما به حد کافی دیوانسالاری داریم... و من از شما تقاضا می کنم جای وزیران را نگیرید...

توصیه‌های داده شده به‌وسیله مشاوران کاگ‌ب حداقل مسئول یکی از ناراحت کننده‌ترین شکستها در کابل بود. آدلف «اسپایك» دابز سفیر ایالات متحده در ۱۴ فوریه سال ۱۹۷۹ در روز روشن به‌وسیله چهار «چریك» مائوئیست ربوده و به زور اسلحه به هتل کابل که در آنجا چریکها خواستار آزادی بعضی از رفقای زندانی خود از زندانهای افغان در مقابل آزادی دابز شدند، برده شد. امین به توصیه مشاوران کاگ‌ب‌اش دستور داد یك گروه حمله افغان مسلح به کلاشینکوف با جلیقه‌های ضدگلوله شوروی به هتل حمله کنند. در تیراندازی که در پی آن روی داد دابز و دو تن از رباینده‌های او کشته شدند، یك رباینده سوم دستگیر شد و چهارمی فرار کرد. کاگ‌ب بعد شروع کرد به پیدا کردن یك سرپوش فوری برای پنهان کردن نقش خود در عملیات و مخفی کردن مسئولیتش به‌طور مؤثر در مرگ دابز، تا آنجا که ممکن بود. افراد امنیتی آمریکایی که به هتل آمده بودند نگذاشتند هیچ یك از جعبه‌های گلوله خود را از اتاق خارج سازند. با آنکه چریکها تنها مجموعاً ۳ هفت تیر همراه داشتند، یك سلاح که مبدأ آن معلوم نبود، چیزی شبیه به کلاشینکوف ظاهراً متعلق به مائوئیستها در اتاق گذاشته شد تا این برداشت را دهد که آنها برای کشتن سفیر از آن استفاده کرده بودند. برای جلوگیری از بازجویی آمریکاییها از دو چریکی که زنده مانده بودند، به آنها گفته شد هر ۴ نفر در جریان تیراندازی کشته شده بودند. در حقیقت چریك دستگیر شده و همین طور یك زندانی که به دروغ ادعا شد چریکی است که فرار کرده بود در شب بعد از آدم‌ربایی کشته شدند ـ تا به این ترتیب ۴ جنازه‌ای که برای نشان دادن به آمریکاییها لازم بود فراهم شود. عکسهای ۳ مائوئیست واقعی و یك مائوئیست قلابی همچنین در روزنامه‌های افغان چاپ شدند. به تقاضای اوسادچی نماینده کابل، امین و دیگر وزیران افغان هنگام ابراز همدردی به سفارت ایالات

---

1. N.K.Grechin

متحده اطلاع دادند آنها کاملاً به ابتکار خود عمل کرده بودند و هیچ مشاور شوروی در این امر مداخله نداشت.

رژیم تره کی همچنین از عملکرد مشاوران نظامی شوروی در جریان ماههای اولیه عملیات علیه مجاهدین انتقاد داشت. در یك شکایت رسمی افغانستان پس از یك شکست نظامی علیه شورشیان در گردنه کامدش در پایان سال ۱۹۷۸ گفته شد: نیروهای افغان به رهبری برایاسکین مدتها است نشان داده‌اند قادر به از بین بردن گروههای ضد دولتی نیستند. ما به مشاوران شما اختیارات بسیار زیادی در رهبری نیروهای افغان دادیم. ما نیروهای خود را برای هر گونه کوتاهی در قبول توصیه‌های فرماندهان شما مجازات می کنیم. این به ما نشان می‌دهد همه مشاوران شما از کفایت کامل برخوردار نیستند. ما به ژنرالهای باتجربه نیاز داریم که می‌دانیم شمار آنها در USSR زیاد است. آنها باید توان جنگی ارتش افغان را افزایش دهند و به آن یاد دهد بجنگد و از تجربه ارتش شوروی در جریان جنگ استفاده کند.

اما لحن کابل پس از شورشی که در ۱۵ مارس سال ۱۹۷۹ در هرات روی داد و پیوستن لشکر هفدهم ارتش افغان به آن تغییر کرد. انبوه جمعیت از خود بیخود شده، انتقام‌جو، مقامهای دولت افغان، مشاوران شوروی و خانواده‌هایشان را دنبال کردند و پوست بعضی از آنها را زنده زنده کندند. قطعات بدن مشاوران شوروی، زنان و کودکانشان پیروزمندانه در خیابانها گردانده شد. هر چند امین ساکت ماند، اما تره کی وحشت‌زده به آلکسی کاسکین نخست‌وزیر تلفن کرد از او خواست نیروهای شوروی را در لباس مبدل برای «نجات انقلاب» به افغانستان بفرستد. تره کی برای تأکید روی تقاضای خود به مسکو پرواز کرد اما در تلاش خود موفق نشد. دفتر سیاسی در آوریل نتیجه گرفت «انعطاف‌ناپذیری و بی‌تجربگی سیاسی» رژیم تره کی با اکراه او در قبول توصیه شوروی مخلوط شده است: استفاده از نیروهای شوروی در سرکوب ضدانقلاب افغان به اقتدار بین‌المللی USSR شدیداً لطمه خواهد زد... به علاوه، ضعف دولت تره کی را فاش خواهد کرد و امکانات ضد انقلاب را در داخل و خارج گسترش خواهد داد...

اما دفتر سیاسی تصمیمی گرفت که اهمیت زیاد خود را در آینده ثابت کرد. آنها یك کمیسیون مرکب از آندروپوف، گرومیکو، یوستینف وزیر دفاع (همه عضو کامل دفتر

سیاسی)، و رئیس اداره بین‌المللی کمیته مرکزی بوریس پونوماروف(یك نامزد عضو بدون حق رأی) برای «تنظیم پیشنهادها و هماهنگ کردن اقدامها» تشکیل دادند. همین کمیسیون بود که در سیاست گذاری درباره افغانستان در جریان نه ماهی که به حمله شوروی منجر شد نقش اصلی را داشت. هرچند این کمیسیون مانند دفتر سیاسی هنوز آماده نبود با مداخله نظامی شوروی موافقت کند اما نیاز به یك افزایش مشاوران نظامی و کمك به تقویت رژیم افغان را علیه شورشیان قبول کرد. یك بازرسی از ارتش افغان به‌وسیله ۶ ژنرال شوروی در ماه آوریل بر روحیه پایین آن همراه با «سطح پایین آموزش نظامی، مذهبی بودن شدید و طبیعت ستمدیده جمعیت سربازان» تأکید کرد. ظرف دو ماه بعد با تشدید حمله‌های شورشیان همراه با شورشها و فرار از نیروهای دولت اوضاع از بد هم بدتر شد. پس از تظاهرات خشونت آمیز در مرکز کابل در ۲۳ ژوئیه، حتی رادیو مسکو که معمولاً سعی داشت قدرت مخالفان رژیم تره کی را کوچك جلوه دهد اعتراف کرد «انقلاب افغان با مقاومت شدید دشمنانش روبه‌رو شده است.»

کمیسیون افغانستان در ۲۸ ژوئن به دفتر سیاسی گزارش داد «تدابیر اتخاذ شده به‌وسیله دولت (افغان) برای تثبیت اوضاع خیلی مؤثر نبوده است.» کمیسیون علاوه بر توصیه اعزام مشاوران نظامی بیشتر به هنگهای بی روحیه ارتش افغان همچنین با نیاز به فرستادن یك گردان چترباز با لباس مبدل به عنوان افراد مأمور نگهداری هواپیما برای حفاظت از اسکادرانهای هوایی شوروی در پایگاه هوایی بگرام و یك گروه کاگ‌ب مرکب از ۱۲۵ تا ۲۵۰ مرد در لباس کارکنان سفارت برای دفاع از سفارت شوروی موافقت کرد.

با این حال چشم‌بند ایدئولوژیکی که دفتر سیاسی و رهبری مرکز بسته بودند مانع آن شد که طبیعت واقعی مشکل افغان را دریابند ـ تحمیل حکومت یك رژیم کمونیست بر یك کشور شدیداً مسلمان و میهن‌پرست با اندك حمایت مردمی و نیروهای مسلح غیر قابل اعتماد غیر ممکن بوده. مسکو به جای توجه به مشکل واقعی، بی کفایتیهای دولت تره کی را مقصر دانست. کمیسیون افغانستان در گزارش ۲۸ ژوئن خود نتیجه گرفت: «در حزب و دولت... همه قدرت در حقیقت در دستهای ان. ام. تره کی، اچ. امین متمرکز است که به هیچ وجه اشتباه نمی کنند و قانون را زیر پا نمی گذارند... مسائل با افزایش یك مبارزه قدرت

وحشیانه میان این دو بدتر شده است. و نگران کننده‌تر از همه اینکه امین پرتحرک‌تر به نظر می‌رسد و دارد این مبارزه قدرت را می‌برد.» در ۲۷ مارس با استفاده از خرابی اعصاب تره‌کی پس از شکست وحشتناك هرات، امین موفق شد جای او را به عنوان نخست‌وزیر بگیرد، اما تره‌کی به‌عنوان رئیس جمهوری باقی ماند. امین در ۲۷ ژوئیه همچنین وزیر دفاع شد و به این ترتیب کنترل مستقیم نیروهای مسلح افغان را به دست گرفت.

هر چند مرکز، تره‌کی را آدمی خودخواه و بی‌لیاقت تلقی می‌کرد، اما تردیدهای خیلی جدی‌تری درباره امین که برخلاف تره‌کی و کارمل به‌نظر می‌رسد هرگز به‌وسیله یك مأمور کاگ‌ب استخدام نشده بود، داشت. نمایندگی کابل در ماه ژوئیه گزارش داد: امین از مشاور مالی‌شوروی اش، پی. وی. دراگولیس[1] درخواست کرده است سعی کند راههایی پیدا کند که او بتواند از طریق آن به ۴۰۰ میلیون دلار پول دولت افغان در حسابهای بانکهای خارجی دسترسی پیدا کند. امین شکایت کرد، مشکل اینجا بود که برای برداشت از این حسابها به طور عادی به امضای سه مقام افغان نیاز بود. او از دراگولیس می‌خواهد سعی کند به یك نحوی ترتیب کار را بدهد تا او بتواند امضا کند و پول بگیرد. دراگولیس به کاگ‌ب گفت او از آن می‌ترسد اگر امین «پول را بدست آورد» سعی کند همه کسانی را که مدرکی درباره اختلاس او در دست داشتند (از جمله دراگولیس) را از بین ببرد.

از همه نگران کننده‌تر برای مرکز سوءظن اغراق آمیزش به علایق امین به ایالات متحده بود. او با اینکه انگلیسی را به خوبی حرف می‌زد به خودش زحمت نداده بود روسی یاد بگیرد. امین ۲۰ سال پیش از آن در حالی که در کابل یك آموزگار بود یك بورسیه آمریکایی برای گرفتن دکترا در مدیریت آموزشی از دانشگاه کلمبیا برده بود. همان‌طور که یك مورخ شوروی بعداً نوشت، «این واقعیت که امین در جوانی در دانشگاه کلمبیا در نیویورك تحصیل کرده بود جنون جاسوسی حیوانی ما را برانگیخت.» حتی کیم فیلبی پیش از مرگش در سال ۱۹۸۸ هنوز اصرار داشت «اینکه امین با آمریکایی

---

1. P.Y.Dragulis

چك‌و چانه می‌زد بیش از یك سوءظن بود.» یك تحقیق کا گ ب رشته‌ای از ظاهراً ارتباطهای شیطانی در او یافت که به نظر رسید تئوریهای توطئه‌اش را تأیید می کرد. دوستان امین در کلمبیا شامل نعمت‌الله پژواك که بعداً وزیر آموزش‌وپرورش شد، و طبق پرونده‌اش در کا گ ب یك ضدکمونیست بود می‌شدند. امین در راه بازگشت از نیویورك پس از فارغ‌التحصیلی‌اش نزد علی احمد بوپال سفیر افغان در بن که کا گ ب بی‌منطق معتقد بود یك مأمور غربی است توقف کرده بود. امین در سالهای اولیه خدمت سیاسی‌اش در کابل از رئیس شرکت سهامی اسپینزر، سروری ناشر که گفته می‌شد تماسش را با هر دو پادشاه تبعیدی افغانستان و آمریکاییها حفظ کرده بود کمك مالی دریافت کرده بود. امین پس از «انقلاب» آوریل ناشر را از زندان آزاد کرده و یك اتومبیل و راننده در اختیارش قرار داده بود. به گفته ولادیمیر کوزیچکین مأمور فراری کا گ ب «تحقیق جنجال‌برانگیز کا گ ب او را یك فاشیست زبان باز که مخفیانه هوادار غرب بود نشان داد.»

یك یادداشت در یك سپتامبر از مرکز به دفتر سیاسی (به احتمال قریب به یقین از پیش آندروپوف با گرومیکو و یوستینف درباره‌اش توافق کرده بودند) اعلام کرد امین شخصاً مسئول شکست عمومی سیاست و سرکوب دسته‌جمعی غیرقابل توجیه دولت افغانستان است. بنابراین باید راههایی پیدا کرد تا او را از سر قدرت برداشت و تره کی را متقاعد کرد دولت فراگیرتری با شرکت از جمله اعضای جناح پرچم، به علاوه علمای علاقه‌مند، رهبران قبایل و روشنفکران تشکیل دهد. ۱۰ روز بعد، تره کی در بازگشت به کابل از اجلاس جنبش غیرمتعهدها، در هاوانا (که افغانستان عضو آن بود) در سر راه خود از مسکو دیدار کرد. در جریان این توقف برژنف عملاً از او دعوت کرد ترتیب برکناری امین را از دولت افغانستان بدهد. در این میان، امین داشت توطئه می کرد تره کی را به محض بازگشت به وطن به قتل برساند و طبق گزارش یك مأمور کا گ ب امین رئیس بخش رادار نیروی پدافند هوایی افغان را متقاعد کرد ترتیبی بدهد هواپیمای تره کی وقتی در بازگشت از مسکو وارد حریم هوایی افغان شد سرنگون شود (ظاهراً با شناسایی اشتباه آن به عنوان یك هواپیمای دشمن). مرکز افتخار کشف و خنثی کردن این «اقدام تروریستی» را مدعی شد. امین بعداً سعی کرد با شکایت به نمایندگی کابل در مورد اینکه تره کی تلاش کرده بود او را بکشد دست بالا را بگیرد.

برخلاف میل مسکو، مبارزه قدرتی را که در پی بازگشت تره کی به افغانستان میان او و امین درگرفت امین پیروز شد. در ۱۶ سپتامبر رادیو کابل اعلام کرد: کمیته مرکزی PDPA با یك تقاضای (غیرواقعی) تره کی برای «معاف کردنش از مقامهایش در حزب و دولت به دلایل سلامتی و ناتوانی جسمانی که موجب می‌شود نتواند کارش را ادامه دهد» موافقت و امین را به عنوان رهبر حزب به جانشینی وی انتخاب کرد. کمیته مرکزی همزمان یك قطعنامه سری را میان اعضای حزب پخش کرد که «اقدامهای تروریستی و رفتار غیراصولی» تره کی و هواداران اصلی‌اش را در PDPA محکوم و اخراج آنها از حزب را اعلام کرد.

در ۱۷ سپتامبر، ژنرال بوریس ایوانف رئیس هیأت نمایندگی کاگ‌ب در کابل، ژنرال لوگورلوف مشاور نظامی ارشد شوروی و ژنرال ایوان پاولوفسکی معاون وزیر دفاع با امین دیدار کردند تا تبریك ریاکارانه مسکو را به مناسبت انتخابش به رهبری حزب به وی ابلاغ کنند. امین اعلام کرد او با دوستان شورویش همکاری بسیار نزدیك خواهد داشت و برای از میان برداشتن اشتباههای شناخته شده و بهبود شیوه و روش کارش اقدامهایی به عمل خواهد آورد و با ریاکاری مشابه ادعا کرد نهایت تلاشش را برای حفاظت از تره کی منفور در برابر تقاضاهای بقیه رهبری حزب در مورد اینکه باید شدیداً مجازات شود به عمل خواهد آورد. البته «دوستان شوروی» یك کلمه از آنچه امین گفت را باور نکردند. اولویت فوری برای کاگ‌ب خارج کردن پنهانی ۳ تن از هواداران ارشد تره کی، وزیران سابق، سید گلابزوی (یك مأمور قدیمی کاگ‌ب)، محمد وطن جار و اسدالله سروری بود که در خانه یك افسر عملیاتی کاگ‌ب پناه گرفته بودند. نمایندگی کابل گزارش داد هر سه امین را به عنوان یك جاسوس ایالات متحده محکوم کرده بودند. به‌رغم فقدان مدرك مستند ادعاهای آن به‌وسیله آندروپوف به برژنف و اعضای ارشد دفتر سیاسی رد شد. با اینکه امین قویاً مظنون بود که ۳ وزیر فراری را روسها پناه داده بودند، این مسأله قاطعانه از سوی نمایندگی کابل رد شد. هر سه سبیلهایشان را تراشیدند و یونیفورمهای نیروهای ویژه زنیت کاگ‌ب را که برای حراست از تأسیسات شوروی در افغانستان مستقر بودند پوشیدند. آنها مخفیانه به پایگاه زنیت منتقل شدند تا منتظر شوند پنهانی به شوروی فرستاده شوند. پوشش این فرار با نام رمز عملیات RADUGA

(رنگین کمان) ظاهر تغییر نوبتی عادی افراد زنیت بود. در ۱۸ دسامبر نیروی زنیت ظاهراً برای مرخص کردن افراد دیگر که در پایان مأموریت خود بودند، وارد پایگاه هوایی بگرام در ۶۰ کیلومتری کابل شدند. همراه با آنها یك گروه عملیاتی از اداره S غیرقانونیها متخصص ساختن هویتهای قلابی و یك کارشناس آرایش با کلاه گیسها، رنگهای مو و دیگر وسایل تغییر قیافه نیز آمد. به گلابزوی و وطن جار به عنوان اعضای یك واحد زنیت که با یك هواپیمای روسی در ۱۹ سپتامبر از پایگاه هوایی بگرام رهسپار تاشکند بودند گذرنامه‌های شوروی که به نحو مناسبی دستکاری شده بودند داده شد. اما چون سروری که به عنوان رئیس امنیت تره‌کی مشهور شده بود، ممکن بود حتی با قیافه مبدل شناخته شود. او در یك کانتینر مهر و موم شده با۶ ساعت ذخیره اکسیژن به داخل هواپیما قاچاق شد. کسانی که در عملیات RADUGA شرکت کردند جایزه گرفتند و آندروپوف شخصاً به آنها تبریك گفت. ۳ وزیر سابق وقتی وارد تاشکند شدند تقریباً ۴ هفته در یك خانه با میکروفون مخفی گذاشته شدند و صحبتهایشان با دقت شنیده شد تا قابل اطمینان بودنشان کنترل شود. پس از ضبط ۶۲ نوار، کاگ‌ب به نظر می‌رسد از آنچه شنیده بود راضی بود و آنها را به یك نقطه دنج مخفی در بلغارستان منتقل کرد.

وزیر خارجه افغانستان، دکتر اکبر شاه‌ولی در ۱۶ اکتبر سفیران «کشورهای سوسیالیست» (از جمله چین و یوگسلاوی) را به یك گردهمایی فراخواند، و در میان خشم مسکو، سفیر شوروی، پوزانوف (بعداً فراخوانده شد) را به همدستی در یك تلاش تره‌کی برای سوء قصد به امین در ۱۴ سپتامبر متهم کرد. هم‌زمان جزوه‌ای تحت عنوان «تلاش به قصد جان حفیظ الله امین از سوی تره‌کی و شکست این تلاش» میان شبه نظامیان حزب و نیروهای مسلح پخش شد. پوزانف، پاولوفسکی و آی. پی بوگدانوف از کاگ‌ب با امین ملاقات کردند تا به اظهارات وی اعتراض کنند. بوگدانوف بعد از آن به مرکز گزارش کرد:

در جریان گفتگو اچ امین شتابزده بود. او گاهی به سختی جلو خشمش را می‌گرفت. او سخنان نماینده‌های شوروی را قطع کرد و به آنها فرصت نداد با خونسردی دیدگاههای خود را بیان دارند. هم‌زمان مواقعی بود که او افکار خود را جمع می‌کرد و چنین می‌نمود که نمی‌خواست روابط را با اتحاد شوروی به‌طور کامل خراب کند.

بوگدانوف همچنین گزارش کرد: امین در جریان ملاقات دوساعته پرتلاطمشان هیچ اشاره‌ای به اینکه تره‌کی مرده است نکرد ـ به‌رغم این واقعیت که خبرگزاری افغان هم‌اکنون مرگ او را در گزارشی که تا ساعت ۸ بعدازظهر به‌وقت محلی قابل پخش نبود اعلام کرده بود. روز بعد، ۱۰ اکتبر، کابل تایمز گزارش داد تره‌کی «روز قبل بر اثر یك بیماری جدی که مدتها بود از آن رنج می برد در گذشت...» در حقیقت او به دستور امین به قتل رسیده بود. ۳ تن از افراد امنیتی امین، تره‌کی را به تخت بسته و با یك بالش خفه کرده بودند ـ ظاهراً برای پرهیز از به جا گذاشتن هر گونه نشانه ملموسی از خشونت روی جنازه او. درد مرگ تره‌کی گفته شد ۱۵ دقیقه طول کشیده بود. به گفته گرومیکو، برژنف وقتی خبر را شنید صرفاً از خود بی‌خود شد: «او به آنهایی که نزدیکش بودند گفت این یك سیلی به صورت من بود که باید پاسخش را بدهم.» اما پاسخی که برژنف در این مرحله در فکرش داشت سرنگون کردن امین، نه یك حمله تمام عیار شوروی بود.

نمایندگی کابل گزارش داد: برادر امین، عبدالله به هوادارانش گفته بود «کاملاً عاقلانه خواهد بود اگر ما راه مصر را برویم و با روسها همان کاری را بکنیم که رئیس جمهوری سادات کرد.» در تخیلات توطئه‌آمیز مرکز، ملاقاتهای عادی میان امین و دیپلماتهای ایالات متحده، که در حقیقت آمریکاییها آنها را خسته‌کننده و غیرسازنده یافتند، از اهمیت شرارت بار بسیار بالایی برخوردار بودند. حتی رئیس کار آمد ضداطلاعات FCD اولك کالوگین که فهمش از سیاست گذاری آمریکایی از آندروپوف و کریچکوف خیلی بیشتر بود «به افغانستان به عنوان کشوری در درون حوزه نفوذ ما نگاه و فکر می کرد.» می گفت: «ما باید هر کاری که ممکن است انجام دهیم تا مانع آن شویم آمریکاییها و سیا یك رژیم ضدشوروی را در آنجا سر کار بیاورند.» اگرچه نگرانی اصلی مرکز یك افغانستان هوادار آمریکا بود، در پائیز سال ۱۹۷۹ همچنین با یك سناریو کابوس مانند دوم نیز دلمشغول بود. نمایندگی کابل گزارش داد، احتمالاً به اشتباه، که ملاقاتهایی پنهانی در پایان سپتامبر میان نماینده‌های امین و «جناح افراطی مسلمان» صورت گرفته که در آنها درباره امکان اخراج همه مقامهای شوروی، آزادی همه شورشیان زندانی و پایان دادن به جنگ خانگی بحث و گفتگو شده بود. برای بعضی از افسران کاگ‌ب این شبح «یك دولت اسلامی» را پیش آورد. تنها با یك حمله شوروی به نظر می آمد می شد

افغانستان را در درون حوزه نفوذ شوروی نگاه داشت.

نخستین گام در طرح حمله، تشکیل یك دولت افغان هوادار شوروی قابل اعتماد برای به دست گرفتن قدرت پس از سرنگونی امین بود. در ۱۵ اکتبر مرکز الکساندر ولادیمیروویچ پتروف، افسر سابق خط PR نمایندگی کابل را به پراك جایی که ببرك کارمل جانشین انتخابی مسکو برای امین، در تبعید زندگی می کرد فرستاد. در حالی که گفتگو با کارمل پیش می‌رفت، یك رشته جلسات در اداره‌های FCD برای توجیه افسران درباره وخامت اوضاع در افغانستان برگزار شد. به آنها گفته شد اوضاع غیر قابل تحمل شده بود و همه آنها باید برای اقدام سرنوشت‌سازی که مورد نیاز بود تا اوضاع را روبه راه کند آماده می‌بودند. از نظر میتروخین، احتمالاً برای بیشتر کسانی که در این جلسات اطلاع‌رسانی شرکت کردند روشن بود که حمله شوروی در راه بود. در ۳۰ اکتبر، احتمالاً به تحریك پتروف، کارمل یك نامه شخصی به برژنف نوشت، امین را به عنوان یك هرج و مرج طلب تقبیح و اعلام کرد: اعضای رهبری حزب (افغان) آماده بودند کمونیستها، میهن پرستان و همه نیروهای مترقی و دمکراتیك را در افغانستان سازمان دهند و متحد کنند. تحقق این اهداف با کمك برادرانه، رایزنیها و صلاحدید دوستان شوروی ما ممکن خواهد شد.

در اوایل نوامبر، کاگ‌ب، کارمل، ۳ وزیر خارج کرده شده از کابل در ماه سپتامبر و ۳ تبعیدی برجسته دیگر افغان را به مسکو آورد تا طرحهای برکناری امین را از قدرت و تشکیل یك دولت جدید به ریاست کارمل مورد بررسی قرار دهند. یادداشتهای میتروخین درباره صورت جلسات این گردهمایی «نفوذ قاطع» دیدگاههای رفقای شوروی را روی مشاوره‌های افغانها نشان می دهد.

در درون دفتر سیاسی فشار اصلی برای حمله از جانب آندروپوف و دو متحد همیشگی‌اش، یوستینف و گرمیکو بود. یوستینف اگرچه احتمالاً اولین کسی بود که به نیاز مداخله شوروی متقاعد شد، اما بیشترین نفوذ را آندروپوف داشت که از آنچه بعضی از همکارانش «عقده مجارستان» می‌خواندند رنج می‌برد. او به عنوان سفیر شوروی در بوداپست، قیام سال ۱۹۵۶ مجارها را به طور مستقیم دیده بود. اصرار او روی لزوم شکست ضد انقلاب در آن زمان، در هیأت رئیسه شورای عالی، به متقاعد کردن

«خروشچف» در ابتدا بی‌میل به موافقت با مداخله نظامی شوروی کمك کرده بود.

از آن پس نیاز به سرکوب «خرابکاری عقیدتی» هر زمان که در بلوك شوروی خود را نشان داد ذهن آندروپوف را به خود مشغول داشت. او در سال ۱۹۶۸، یك سال پس از آنکه رئیس کا گ ب شد یکی از هواداران اصلی حمله به چکسلواکی برای سرکوب بهار پراگ بود. او در کنفرانس کا گ ب در مارس سال ۱۹۷۹ یك بار دیگر دیدگاه خود را درباره اینکه شروع هرگونه خرابکاری عقیدتی نشانه خطری بود که نمی‌شد آن را نادیده گرفت تکرار کرد:

ما مطلقاً حق نداریم حتی کوچك‌ترین محاسبه غلط را در اینجا اجازه دهیم، چون در محیط سیاسی هر نوع خرابکاری عقیدتی به طور مستقیم یا غیر مستقیم هدفش تشکیل یك جناح مخالف با نیت دشمنی با نظام ما... و در تحلیل نهایی ایجاد شرایط برای سرنگونی سوسیالیسم است.

در پائیز سال ۱۹۷۹ آندروپوف مطمئن شد افغانستان مانند چکسلواکی ۱۱ سال پیش‌تر با «خرابکاری عقیدتی» تهدید می‌شود و اینکه تنها مداخله نظامی شوروی می‌توانست مانع سقوط سوسیالیسم شود.

اما پیش از آنکه حمله بتواند آغاز شود، آندروپوف و همکارانش در کمیسیون افغانستان دفتر سیاسی باید اول موافقت برژنف بیمار را جلب می‌کردند. آندروپوف برای اطمینان از حمایت از حمله به چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ دفتر سیاسی را با گزارشهای اطلاعاتی گمراه کننده تغذیه کرده بود. در جریان ماههای آخر سال ۱۹۷۹ او یك بار دیگر به حقیقت قناعت کرد. او برای اینکه برژنف را نگران نکند عمداً سطح مداخله نظامی شوروی را که مورد نیاز بود کوچك جلوه داد. در ابتدا با وانمود کردن اینکه سرنگونی امین به‌وسیله مخالفان افغانی او نه نیروهای شوروی که تنها نقش پشتیبانی خواهند داشت صورت خواهد گرفت. او پس از ملاقات رهبران افغان در تبعید به برژنف نوشت: «برای اجرای برنامه سیاسی‌شان، نیروهای سالم PDPA قصد دارند با سرنگون کردن امین قدرت را به دست گیرند. یك کمیته نظامی برای برنامه‌ریزی عملیات نظامی و سیاسی به منظور از میان برداشتن حفیظ‌الله امین تشکیل شده است.» تنها کاری که باید انجام شود «یك عملیات نظامی سریع در پایتخت خواهد بود.» بنابراین به نفع USSR

خواهد بود که توصیه سری و کمك مادی در اختیار این «نیروهای سالم» که برای به دست گرفتن قدرت آماده می‌شوند بگذارد.

اوایل دسامبر، آندروپوف یك نامه دیگر برای برژنف فرستاد گزارش کرد «اطلاعات نگران کننده‌ای درباره فعالیتهای پنهان امین برای یك تغییر جهت احتمالی به سوی غرب» که نتیجه‌اش پایان حکومت کمونیست و شکستی فاجعه‌آمیز برای نفوذ شوروی خواهد بود به دست ما رسیده است. آندروپوف با اینکه هنوز مایل نبود به احتمال یك حمله تمام عیار اشاره کند، گزارش داد: کارمل و رفقایش مسأله کمك احتمالی شوروی از جمله کمك نظامی را در صورت نیاز برای سرنگونی امین مطرح کرده بودند. آندروپوف افزود هر چند نیروهای شوروی که در حال حاضر در کابل هستند باید برای یك عملیات موفق، کاملاً کافی باشند اما، به عنوان یك اقدام پیشگیرانه در صورت پیش آمدن مشکلات پیش‌بینی نشده، داشتن یك گروه نظامی در نزدیك مرز افغانستان عاقلانه خواهد بود.

در ۱۲ دسامبر، اعضای کمیسیون افغانستان - آندروپوف، یوستینف، گرومیکو و پونوماروف - که پیش از یك اجلاس دفتر سیاسی در دفتر برژنف گردهم آمده بودند، حمایت دبیر کل را برای مداخله نظامی کسب کردند. دفتر سیاسی بعد به آندروپوف، یوستینف و گرومیکو اجازه داد بر اجرای این تصمیم نظارت کنند. همه ماجرا با چنان پنهان کاری فوق‌العاده‌ای انجام شد که سند ثبت این تصمیم برای پرهیز از مطلع شدن -تایپیستها با دست نوشته، با حسن تعبیر به سند «مربوط به اوضاع A» موسوم شد. و با حسن تعبیر بیشتر در عبارت‌بندی آن هیچ اشاره آشکاری به افغانستان یا نیروها نشد. اعضای دفتر سیاسی بعد امضای خود را در پایین سند دست نوشته گذاشتند. در حالی که مارشال آخرومیوف و گروه عملیات فرماندهی کل، مسئول حمله مرکز فرماندهی خود را در نزدیکی مرز افغان در ازبکستان ایجاد کردند، رؤسای مدیریت S (غیرقانونیها) FCD، وادیم کرپیچنکو و اداره A (عملیات ویژه) آن برای نظارت بر سرنگونی امین (عملیات AGAT (AGATE)) به‌طور مخفی به کابل پرواز کردند. کنترل روزمره AGAT به ای. آی. لازارنکو، معاون کراسوفسکی محول شد. یك گروه از مدیریت هفتم (نظارت) کاگ‌ب نیز برای زیرنظر داشتن حرکات امین به سرعت وارد شد. در این میان، درست

مانند پیش از حمله به مجارستان و چکسلواکی تلاشهای پیچیده‌ای برای جلوگیری از برانگیختن سؤظن در مورد قریب‌الوقوع بودن حمله صورت گرفت. و در یك تلاش برای اطمینان خاطر مجدد امین، با آخرین تقاضایش در مورد تجهیزات نظامی موافقت و دو ایستگاه رادیویی برای او ساخته شد.

حتی سری تر از تدارکات برای مداخله نظامی، طرح قتل امین بود که به‌وسیله اداره ۸ کشیده شد. آندروپوف بدون تردید امیدوار بود وقتی نیروهای شوروی برای تثبیت اوضاع در افغانستان وارد می‌شدند، امین مرده و کارمل تقاضایی برای کمك برادرانه ارتش سرخ به منظور قانونی جلوه‌دادن حمله صادر کرده بود. طبق روال معمول برای گرفتن اجازه سوءقصد، برژنف به احتمال قریب به یقین از نقشه مطلع بود. یك سال قبل گئورکی مارکف، ناراضی بلغاری، با یك گلوله زهرآلود به‌وسیله یك سلاح مجهز به صداخفه‌کن که در یك چتر پنهان بود کشته شده بود. زهر به‌وسیله آزمایشگاه سموم وابسته به مدیریت OUT (عملیات فنی) کاگ‌ب که تحت کنترل شخص آندروپوف بود تهیه شده بود. در طرح کشتن امین نیز همین آزمایشگاه درگیر بود، هرچند زهر متفاوت بود و باید به شیوه‌ای متفاوت به کار گرفته می‌شد. اداره ۸ موفق شد غیرقانونی موتالین آقاوردیو غلو طالب‌اف (با نام رمز SABIR) را به آشپزخانه‌های کاخ ریاست جمهوری امین به عنوان یك سرآشپز نفود دهد. طالب‌اف یك آذربایجانی‌بود که در نزدیك مرز ایران بزرگ شده بود، فارسی را به راحتی صحبت می‌کرد و قبلاً با اوراق شناسایی ایرانی با نام اختیار کشت در ایران و چچنیا ـ اینگوشیا کار کرده بود. او در کابل خود را به عنوان یك افغان فارسی‌زبان جا زد. طالب‌اف در حالی که به عنوان یك سرآشپز کار می‌کرد موفق شد مقداری از غذایی را که برای امین و اطرافیان نزدیك او آماده شده بود مسموم کند.

در ۱۳ دسامبر کارمل و ۵ عضو دولت آینده او به طور مخفی باهواپیما از مسکو به پایگاه هوایی بگرام فرستاده شدند تا آماده باشند به محض اینکه امین از میان برداشته شد حکومت را به دست گیرند. در روز هفدهم اسدالله امین برادرزاده و داماد امین که همچنین ریاست سرویس امنیتی را برعهده داشت بر اثر مسمومیت حاد غذایی به شدت بیمار شد و از قضای روزگار برای مداوای پزشکی با هواپیما به مسکو فرستاده شد. اما هدف اصلی طالب‌اف جان سالم بدربرد. به گفته کوزیچکین که در آن موقع یك افسر

(پشتیبانی غیرقانونی) در خط N در نمایندگی تهران بود حفیظ‌الله امین خیلی محتاط بود. او مرتب غذا و نوشیدنی خود را عوض می کرد گویی انتظار داشت مسموم‌ش کنند. کاملاً امکان دارد اسدالله امین غذایی را که برای حفیظ‌الله تهیه شده بود، خورده باشد. کارمل و همکارانش مجبور شدند باهواپیما از پایگاه هوایی بگرام عازم مسکو شوند و تا تلاش بعدی برای سرنگونی امین صبر کنند. از آنجایی که مسموم کردن او شکست خورده بود تنها گزینه‌ای که باقی می‌ماند کشتن امین به ضرب گلوله در آغاز مداخله نظامی شوروی‌بود.

امین که ظاهراً، به‌وسیله مشاوران شوروی متقاعد شده بود در کاخ دارالامان از امنیت بیشتری برخوردار خواهد بود مرکز فرماندهی خود را در ۲۰ دسامبر به آنجا منتقل کرد. اما مشاوران نه به امنیت امین بلکه به این واقعیت فکر می کردند که یك حمله به کاخ دارالامان، به‌راحتی نزدیك سفارت شوروی، از نیاز به یك نبرد خیابانی در مرکز کابل اجتناب می کرد. در ۲۳ دسامبر، نمایندگی کابل گزارش داد: سوءظن امین با گزارشهای غربی درباره نقل و انتقال نیروهای شوروی و پروازهای مکرر به پایگاه هوایی‌شوروی‌در بگرام برانگیخته شده است. حمله اصلی‌در ساعت ۳بعدازظهر به وقت محلی در ۲۵ دسامبر آغاز شد. دو روز بعد ۷۰۰ عضو نیروهای ویژه آلفا و زنیت کاگ‌ب دریونیفورمهای افغان با خودروهای نظامی با علامت افغان به کاخ دارالامان حمله کردند، وقتی صدای تیراندازی در حومه شهر طنین انداخت، اعضای‌وحشت‌زده PDPA در رادیو کابل با فکر اینکه دولت امین زیر حمله مجاهدین ضدشوروی قرار داشت کارتهای حزبی خود را در پشت رادیاتورها پنهان کردند یا به داخل توالتها ریختند. آنها بیشتر متحیر شدند وقتی‌برنامه‌ای که ادعا می‌شد از ایستگاه رادیویی خودشان، اما در حقیقت از مرکز فرماندهی ارتش سرخ در ترمذ پخش می‌شد اعلام کرد ببرك کارمل قدرت را به‌دست گرفته، خواستار کمك نظامی برادرانه شوروی شده بود. پانزده دقیقه بعد نیروهای شوزوی وارد رادیو کابل شدند و به کارکنان متحیر آن گفتند: برای «نجات انقلاب» آمده بودند.

رضایت مرکز از موفقیت عملیات AGAT در یك رشته جوایز و ارتقاء درجه‌ها منعکس بود: از جمله آنها ارتقاء درجه‌های کرپیچنکو، رئیس مدیریت S ,FCD از

سرلشکری به سپهبدی، و لازارنکو که کنترل روز به روز آگات را برعهده داشت از سرهنگی به سرلشکری. اگرچه کاخ دارالامان به سرعت تصرف شد و امین با خانواده‌اش به ضرب گلوله به قتل رسیدند، اما نگهبانان بیش از آنچه مرکز انتظار داشت شدیداً مقاومت کردند. بیش از ۱۰۰ تن از نیروهای ویژه کاگ‌ب کشته یا زخمی شدند. از جمله کسانی که کشته شدند فرمانده آنها، سرهنگ گئورکی بویارینوف، فرمانده مدرسه آموزش عملیات ویژه اداره ۸ در بالاشیخا بود که پس از مرگ یك قهرمان اتحاد شوروی شد. عکسهای افسران کاگ‌ب که در جریان عملیات کشته شدند معمولاً در قابهای سیاه در کاخ افتخار مرکز به نمایش گذاشته می‌شد. اما از آنجایی که قهرمانان کشته شده عملیات AGAT به‌طور ناراحت کننده‌ای زیاد بودند، آندروپوف تصمیم گرفت عکسهای آنها را به نمایش نگذارد.

۲۲

افغانستان

بخش ۲: جنگ و شکست

گزارشی که درباره «رویدادهای افغانستان در ۲۷ و ۲۸ دسامبر» در ۳۱ دسامبر از سوی کمیسیون افغانستان (آندروپوف، یوستینف، گرومیکو و پونوماروف) به دفتر سیاسی تسلیم شد آن‌قدر ریاکارانه بود که در عمل معادل یك تدبیر ویژه بود که برای گمراه کردن بقیه رهبری شوروی درباره واقعیت تلخ اوضاع افغانستان تنظیم شده بود. گزارش که احتمالاً بیش‌تر برای کمك به برژنف تهیه شده بود روی این داستان که سوءقصد به امین، بیش‌تر کار خود افغانها بود تا نیروهای ویژه تأکید داشت:

در اوج احساسات وطن‌پرستانه که در پی ورود نیروهای شوروی که کاملاً منطبق با پیمان سال ۱۹۷۸ شوروی ـ افغان صورت گرفت بربخشهای نسبتاً گسترده مردم افغان مستولی شد، نیروهای مخالف «حفیظ‌الله امین» در شب ۲۷ و ۲۸ دسامبر به یك حمله مسلحانه دست زدند که به سرنگونی رژیم امین منجر شد. این حمله با حمایت گسترده توده‌های کارگر، طبقه روشنفکر، بخش قابل ملاحظه‌ای از ارتش افغان و تشکیلات کشور که از تشکیل رهبری جدید DRA (جمهوری دمکراتیك افغانستان) و PDPA استقبال کردند همراه بود.

اما واقعیت به شدت متفاوت بود. حمله شوروی بسیار دور از دریافت حمایت

گسترده هر دو گروه توده‌های کارگر و طبقه روشنفکر، یك مخالفت فوری را موجب شد. تظاهرات علیه حضور نیروهای شوروی در ۳۱ دسامبر در قندهار آغاز شد. کمیسیون افغانستان همچنین یك ارزیابی فوق‌العاده خوش‌بینانه از چشم‌انداز دولت جدید ببرك کارمل به دفتر سیاسی ارائه داد:

ببرك می‌تواند به عنوان یکی از دوره دیده‌ترین رهبران PDPA در تئوری توصیف شود. او قادر است یك دیدگاه هوشیارانه و منطقی درباره اوضاع افغانستان اتخاذ کند. او همیشه به خاطر حسن نیت صمیمانه‌اش در قبال اتحاد شوروی مورد توجه بوده است و در حزب و سرتاسر کشور از احترام زیادی برخوردار است. از این زاویه می‌توان مطمئن بود، رهبری جدید DRA قادر باشد راهی مؤثر برای تثبیت کامل اوضاع در کشور پیدا کند.

اگر پس از ناآرامیهای افغانستان در ۲۰ ماه پیش از آن، آندروپوف و همکارانش به‌طور جدی تصور می‌کردند رژیم کارمل «توانایی آن را دارد که اوضاع را به‌طور کامل تثبیت کند»، اما آنها در یك جهان رؤیایی زندگی می‌کردند. اما این جهانی بود که برژنف ترجیح می‌داد در آن زندگی کند. او اعلام کرد: کمیسیون افغانستان «کارش را خوب انجام داد.» و به توصیه او، دفتر سیاسی موافقت کرد کمیسیون باید با همان روحیه بالایی که تاکنون کار کرده است به کارش ادامه دهد و مسائلی را که نیاز به اتخاذ یك تصمیم دارد به دفتر سیاسی ارجاع کند.

اعتماد مرکز به «حسن نیت صمیمانه کارمل در قبال اتحاد شوروی از سابقه طولانی او به عنوان یك مأمور کاگ‌ب ناشی می‌شد. روحیه او برای به قدرت رسیدن به‌طور دلگرم کننده‌ای چاپلوسانه به نظر می‌رسید. او از افسران ارشد کاگ‌ب در کابل خواست به رفیق آندروپوف اطمینان دهند، به عنوان رئیس جمهوری افغانستان، مصمم است توصیه‌های وی را دنبال خواهد کرد. کارمل در ستایش از شجاعت نیروهای گارد ویژه که به کاخ دارالامان حمله کرده بودند و دیگر نیروهای شوروی بیش از حد مبالغه کرد.» به محض اینکه ما نشانهای افتخار خود را داشته باشیم، مایلیم به همه نیروهای شوروی و چکیستها (افسران کاگ‌ب) که در این نبرد شرکت داشتند نشان اهدا کنیم. ما امیدواریم دولت USSR به این رفقا نشان اعطا کند.

ببرك خواستار «مجازات جدی» همکاران سابق امین و اعدام کسانی شد که مسئول مرگ نیروهای شوروی بودند. او همچنین درخواست نصب خطوط تلفن مستقیم برای متصل کردنش نه تنها به برژنف، بلکه همچنین چهار عضو کمیسیون افغانستان دفتر سیاسی (آندروپوف، یوستینف، گرومیکو و پونوماروف) و کریچکوف شد. پونوماروف به دفتر سیاسی اطلاع داد «ببرك کارمل خیلی با دقت به توصیه‌های رفقای ما گوش می کند. رهبری این حزب (افغان) اکنون از یك مایه استواری برخوردار است.»

در آغاز فوریه سال ۱۹۸۰ آندروپوف برای گفتگو با کارمل و اعضای اصلی رژیم او از کابل دیدار کرد. از لحن گزارش او به دفتر سیاسی، در بازگشت کاملاً روشن است که آندروپوف با رفقای حزب برادر مرتب مانند بچه‌ها صحبت می کرده است:

«... من بر تصحیح همه نقایص و اشتباهها که قبلاً تحمل شده بود... تأکید کردم... من به ویژه به تقسیم صحیح مسئولیتهای همه رفقا اشاره کردم.» آندروپوف که از لحن چاپلوسانه رفقای افغان تشویق شده بود با همان روحیه خوش بینانه گزارش کرد:

اول از همه لازم است کاملاً توجه داشت اوضاع در افغانستان اکنون در حال تثبیت شدن است. این از همه اطلاعات موجود مشهود است. در مذاکراتی که با رفیق کارمل داشتم، او به تفصیل به کارهایی که در یك ماه پس از برکناری امین از قدرت انجام شده است اشاره کرد. اگرچه اوضاع در کشور همچنان پیچیده است و تدابیر بسیار فوری و ضروری را ایجاب می کند، اما مهم‌ترین چیز این است که اکنون رهبری افغانستان وظایف بنیادی خود را درك می کند و با تمام امکانات می کوشد اوضاع را واقعاً تثبیت کند.

از آنجایی که آندروپوف تردید نداشت به درستی تدابیری را که برای از میان برداشتن تضادهایی که در داخل حزب (افغان) و کشور وجود داشت تشخیص داده بود، تنها کاری که برای رژیم کارمل می‌ماند اجرای این تدابیر بود. آندروپوف از لحاظ ایدئولوژیکی قادر نبود موانع اساسی را که در سر راه اعمال یك رژیم کمونیست با حمایت بسیار اندك در یك کشور بزرگ و قاطعانه مسلمان وجود داشت درك کند. اظهار نظر یوستینف روی گزارش آندروپوف به دفتر سیاسی به تحول قابل توجهی کمتر خوش‌بینانه بود. او گفت: حداقل یك سال، یا شاید یك سال و نیم طول خواهد کشید تا اوضاع در افغانستان تثبیت شود.

قضاوت شدیداً اشتباه آندروپوف درباره سرعت «تثبیت اوضاع» در افغانستان به‌سرعت با رویدادها در کابل آشکار شد. از ۲۰ تا ۲۳ فوریه، تنها دو هفته پس از گزارش آندروپوف به دفتر سیاسی تظاهرات ضد شوروی عظیمی در پایتخت صورت گرفت. حکومت نظامی اعلام شد و بیش از ۱۲۰۰ نیروی شوروی، بیش از ۱۰۰۰ نیروی افغان، ۷۳ تانك، ۲۴۰ نفربر (بیشتر مسلح) و ۲۰۷ پرواز عملیاتی به وسیله هواپیماهای شوروی و افغان که برای ارعاب مردم در ارتفاع پایین بر فراز شهر و اطراف پرواز کردند، برای برقراری نظم لازم شد. کاگ‌ب گزارش داد بیش از ۹۰۰ تظاهر کننده بازداشت شدند. و طبق گزارشهای دیگر صدها تظاهر کننده کشته و هزاران نفر بازداشت (و بعد اعدام) شدند.

تظاهرات کابل و حمله‌های مجاهدین افغان در نقاط دیگر کشور سر انجام این تصور غلط را که نیروهای شوروی کاری بیشتر از محافظت از شهرهای بزرگ و ارائه حمایت لجستیکی، در حالی که نیروهای دولت افغانستان کانونهای محلی مقاومت علیه رژیم کارمل را پاکسازی می کردند نباید انجام می‌دادند از بین برد. بیشتر روستاها اکنون مشخص بود در دستهای شورشیان بودند. در ماه مارس، فرماندهی کل شوروی به مارشال سرگئی سوکولوف که نیروهای حمله را رهبری کرده بود دستور داد با «ارتش افغان عملیات مشترك را برای مأموریت از بین بردن گروههای مسلح مخالف... آغاز کند.» نیروهای شوروی برای جنگی که در انتظارشان بود مجهز نبودند. آنها برای جنگ با یك دشمن نوین که در دشت شمالی اروپا مواضع دفاعی می گرفت آموزش دیده بودند. اما مجاهدین حاضر نشدند سنگر بگیرند و منتظر شوند به‌وسیله توپخانه شوروی مورد حمله قرار گیرند. نه فقط نیروهای شوروی برای مشکل جنگ با چریکهای افغان دوره ندیده بودند، بلکه فرماندهی کل آنها نیز به زحمت حتی تجربه جنگ غیر منظم خود را در جنگ جهانی دوم علیه پارتیزانهای اوکراینی و بالتیك پس از جنگ مطالعه کرده بود ـ چه رسد تجربه جنگیدن با نیروهای خارجی را. پوتینهای مناسب برای نبرد کوهستانی، وسایل لازم مانند لباس و کیسه‌های خواب برای جنگ در زمستان در سرمای زیر ۳۰ درجه سانتی گراد با کمبود روبه‌رو بودند. با ارزش ترین افتخار در این جنگ برای یك سرباز شوروی تصرف یك کیسه خواب ساخت غرب از مجاهدین بود، که برخلاف

کیسه‌خواب خود او گرم، ضدآب و سبك بود. با اینکه تجهیزات نظامی شوروی در جریان جنگ بهبود یافت، اما مراقبت پزشکی همچنان ابتدایی باقی ماند. سربازانی که بر اثر بیماریهای عفونی مردند ۸ برابر سربازانی بودند که در بیمارستان در حالی که برای جراحات جنگی مداوا می‌شدند جان دادند. بیش از ۴۰ درصد کسانی که در افغانستان خدمت کردند به یرقان ویروسی مبتلا شدند. همچنین موارد بی‌شماری از اعتیاد به داروهای مورفینی که آسان در دسترس بود مشاهده شد.

قبول با اکراه اینکه اتحاد شوروی در حال جنگ بود، در مارس سال ۱۹۸۰ یك ناراحتی مهم خصوصی برای کمیسیون قبلاً بسیار خوش‌بینِ افغانستان، دفتر سیاسی و به‌ویژه آندروپوف به‌شمار می رفت. همه اطلاعات در دسترس نشان می‌داد «اوضاع در افغانستان اکنون در حال تثبیت شدن بود». گزارش کمیسیون در ۷ آوریل هیچ اشاره‌ای به اشتباههای قضاوت قبلی‌اش نکرد. در عوض به توجیه غلط‌انداز اقدامهای خود متوسل شد.

کمیسیون اصرار کرد رویدادها پس از مداخله نظامی شوروی «ارزیابی ما را که این اقدامی به موقع و درست بود» تأیید کردند. رژیم ببرك کارمل «با کمك همه‌جانبه اتحاد شوروی» به‌طور کلی خطوط اصلی وظایفی را که در پیش روی داشت مشخص کرده بود. در نتیجه عملیات نظامی شوروی و افغان «نیروهای ضد انقلاب احتمالاً قادر به اجرای هیچ اقدام نظامی در سطح بزرگ نبودند» و به جای آن «در اقدامهای تروریستی و گروهی کوچك» درگیر می‌شدند ـ هرچند احتمال «شورش‌های گسترده» در بعضی‌از بخشهای کشور هنوز وجود داشت. با آنکه کمیسیون آشکارا پافشاری با اطمینان قبلی خود را در مورد اینکه «رهبری جدید DRA قادر خواهد بود راه مؤثری برای تثبیت کامل اوضاع در کشور پیدا کند» رد نکرد، اما اعتراف کرد راه‌حلی هنوز دیده نمی‌شود:

اوضاع در افغانستان همچنان پیچیده و متشنج است. مبارزه طبقاتی منعکس در شورشهای مسلحانه ضدانقلاب، که فعالانه از خارج تشویق و حمایت می‌شوند، در شرایطی دارد اتفاق می‌افتد که یك وحدت واقعی در PDPA هنوز وجود ندارد و تشکیلات حزب از لحاظ سازمانی و ایدئولوژی که در فقدان محض عملی نهادهای محلی دولتی منعکس است ضعیف است. مشکلات مالی و اقتصادی در حال افزایش هستند و

آمادگی رزمی نیروهای مسلح افغان و شبه‌نظامیان مردمی هنوز ناکافی است.

کمیسیون نتوانست به خود بقبولاند به نقاط ضعف شخصی ببرك کارمل که تنها ۳ماه قبل او را ستوده بود اشاره کند.

نمایندگی کابل گزارش داد: کارمل یك خود بزرگ‌بینی احمقانه پیدا کرده بود، ادعا می‌کرد یك دولتمرد بزرگ جهان حتی با اهمیت‌تر از فیدل کاسترو است. اما هم‌زمان، کارمل به عدم‌اعتماد به نفس مبتلا بود، تصمیم گیری برایش دشوار و شروع به مصرف نوشابه‌های الکلی کرده بود. کاگ‌ب همچنین این واقعیت را که کارمل، آناهیتا رطب‌زاد (تنها عضو زن دفتر سیاسی) را که گفته می‌شد با او رابطه داشت وزیر آموزش‌وپرورش کرده بود رد کرد. کاگ‌ب گزارش داد پارتی بازی و حمایت از دوستان و روابط در داخل رهبری حزب رایج بود. سیدگلاب زوی وزیر کشور، یك مأمور باسابقه کاگ‌ب به نمایندگی کابل گفته بود، تعجب می کند که می‌بیند مشاوران اهل شوروی کارمل به نظر می‌رسد مایل نیستند در برابر او از الکلی بودنش یا عملکرد ضعیفش به عنوان رهبر حزب انتقاد کنند. ماهها همین‌طور می گذشتند و کارمل هر روز تلاش کمتر و کمتری برای آشتی جناح پرچم خود در PDPA با جناح خلق نشان می‌داد.

او به مشاوران شوروی شکایت کرد «تا زمانی که شما دستهای مرا بسته نگاه‌دارید و به من اجازه ندهید مسأله جناح خلق را حل کنم، وحدتی در PDPA وجود نخواهد داشت و دولت نمی تواند قوی شود. تا زمانی که خلقیها در حزب هستند وحدت منسجمی به‌وجود نخواهد آمد. آنها ما را شکنجه می کنند و می کشند. آنها از ما متنفرند. آنها دشمنان وحدت هستند.»

نیاز محمد رئیس بخش اقتصادی کمیته مرکزی PDPA در دسامبر سال ۱۹۸۰ وقتی برای مداوای پزشکی در مسکو بود به کاگ‌ب گفت: به همه مقامهای افغان دستور داده شده بود به مشاوران شوروی اطمینان دهند وحدت حزبی تحقق یافته بود و اینکه هواداران خلق به خاطر افشای وجود اختلافهای شدید مجازات شده بودند. محمد یك گزارش نفرت‌انگیز از پارتی‌بازی و بی لیاقتی‌رژیم کارمل ارائه داد:« شغلهای دولتی به دوستان داده می‌شود. مردم اصلاً از حزب حمایت نمی کنند. رهبری فکر می کند USSR همه مشکلات اقتصادی و نظامی را حل می کند. آنها به تنها چیزی که فکر

می کنند اتومبیل، شغل و تفریح است.»

مسئولیت اصلی فوری کاگ‌ب در افغانستان پس از نصب رژیم کارمل ایجاد یك سرویس امنیتی جدید افغان، خدمات اطلاعات دولت (KHAD) برای جایگزین کردن پلیس مخفی خون آشام امین بود. KHAD به‌وسیله کاگ‌ب آموزش دید، سازمان یافت و عمدتاً تأمین مالی شد. در ژانویه سال ۱۹۸۰، کاگ‌ب محمد نجیب‌الله ۳۲ ساله پرجنب‌وجوش و بی‌رحم، مردی که قادر بود با حضور صرفاً فیزیکی، دشمنان را مرعوب کند به عنوان رئیس KHAD برگزید. او با نام رمز POTOMOK احتمالاً قبلاً به عنوان یك مأمور کاگ‌ب استخدام شده بود. نجیب‌الله که از اشاره به الله در نام خانوادگی‌اش ناراحت بود درخواست کرد به جای آن او به عنوان «رفیق نجیب» شناخته‌شود. کارمل یك قول علنی داد که KHAD بر خلاف سلف خود «مردم را زیر فشار نخواهد گذاشت، و سرکوب یا شکنجه نخواهد کرد»:

بر عکس در چارچوب دولت یك سرویس اطلاعاتی برای حفاظت از آزادیهای دمکراتیك، استقلال و حاکمیت‌ملی، منافع انقلاب، مردم و کشور، و همچنین خنثی کردن توطئه‌های دشمنان خارجی افغانستان تحت رهبری PDPA (حزب کمونیست) ایجاد خواهد شد.

اما KHAD ثابت کرد حتی از سلف خود بی‌رحم‌تر است. در این شرایط بی‌رحمانه، یك جنگ ضد شورش که برنده نداشت، کاگ‌ب بعضی از اقدامهای وحشیانه گذشته استالینی را دوباره تکرار کرد. عفو بین‌الملل مدارك شکنجه گسترده و روشمندانه مردان، زنان و کودکان را جمع آوری کرد. یك موضوع مشترك در گزارشهای آن، حضور مشاوران شوروی در هدایت بازجوییها بود. چیزی تقریباً شبیه آنچه یك نسل پیش تر در جریان تصفیه‌های استالینی در اروپای شرقی انجام داده بودند. نجیب‌الله گاهی زندانیان را اعدام می کرد. به گفته زنده‌مانده‌های زندانهای او، روش ترجیهی‌اش کوبیدن قربانیانش به زمین، بعد با لگدزدن آنها تا حد مرگ بود.

کاگ‌ب علاوه بر به‌عهده گرفتن مسئولیت امنیت و اطلاعات افغان، نقشی مستقیم در جنگ از طریق نیروهای‌ویژه نیز بازی کرد- به‌ویژه واحدهای کاسکید، هر یك مرکب از ۱۵۰ مرد انتخاب شده برای یافتن، رخنه کردن و تضعیف گروههای مجاهدین، گاهی با

تشویق فرماندهان دشمن به تغییر طرف و بعد استفاده از آنها برای حمله به نیروهای مجاهدین واقعی.

به‌طور مثال، در اوایل سال ۱۹۸۱، یك واحد کاسکید در استان هرات از طریق مأموران با خواجه‌شیر آقا چونگره رهبر تاجیك یك نیروی ۲۵۰ نفری دشمن که ۴۸روستا و خطوط مهم ارتباطی را در کنترل داشت تماس گرفت. در پی این تماس افسران کاگ‌ب واحد غیر مسلح به یك گردهمایی با چونگره (که از این پس با نام رمز ABAY خوانده می‌شود) می‌روند و او را متقاعد می‌سازند علیه همکاران سابقش سلاح بدست گیرد. پس از آن چونگره «با پشتکار، همه دستورات کاگ‌ب را اجرا می کند»، در ۲۱ عملیات مشترك مهم با واحدهای کاسکید شرکت می‌جوید و به‌طور مستقل به ۴۰ حمله دست می‌زند و ۳۱ فرمانده مجاهدین را می کشد. نیروهای چونگره بعد به تقریباً ۹۰۰ نفر افزایش یافتند و در ۲ سال اول همکاری او افتخار آن را یافتند ۲۰۵۰۰ افغان «دشمن» را بکشند. واحدهای کاسکید در سال ۱۹۸۲ موفق شدند ۴ گروه دیگر مجاهدین را که به شیوه‌هایی مانند چونگره عمل می کردند به‌طرف او برگردانند. در آغاز سال ۱۹۸۳، ۸۶ گروه از آنچه کاگ‌ب «دسته‌های ساختگی» فعال در افغانستان می خواند در آنجا در لباس مجاهدین فعالیت و عملیات جنبش مقاومت واقعی را مختل می کردند. بعضی از درگیریهای میان مجاهدین که راه را برای جنگ بسیار خانمان‌برانداز تر دهه ۱۹۹۰ هموار ساخت به تحریك کاگ‌ب صورت گرفت.

جنگ طولانی افغان اداره ۸ (اقدامهای ویژه) مدیریت FCD5 را از سکونی که بیشتر دهه ۱۹۷۰ گرفتارش بود نجات داد. مدرسه آموزش عملیات ویژه آن در بالاشیخا در سال ۱۹۸۲ یك «مرکز آموزشی برای افغانستان» به ریاست وی. آی. کیکوت. قبلاً یك افسر خط F در هاوانا، که به خوبی از شیوه‌های جنگ غیر منظم کوبا آگاه بود، تأسیس کرد. اداره ۸، همچنین یك مطالعه مبسوط از شیوه‌های مورد استفاده چریکهای فلسطین علیه هدفهای اسرائیلی به علاوه اسرائیلیها علیه پایگاههای فلسطینیها در لبنان به عمل آورد. بالاشیخا یك کمك مهم، هر چند غیر قابل اندازه گیری به طراحی شیوه‌های به‌وحشت انداختن مردم غیر نظامی افغان کرد ـ از طریق از جمله بمبهای آتش‌زا، ناپالم، گازهای سمی، مینهای ریز ریخته شده از هوا، و تله‌های انفجاری به شکل عروسك که

برای معلول کردن کودکان و تضعیف روحیه والدینشان ساخته شده بودند.

کشوری که بیشتر اوقات دستخوش رقابتهای قومی و منطقه‌ای بود و شرایط جنگ طولانی در آن آن‌قدر وحشتناك بود که چند میلیون مردمش را مجبور کرد خانه خود را ترك کنند، برای گذران یك زندگی فلاکت‌بار در خارج پناه ببرند، یك منطقه مطلوب برای شیوه‌های به خوبی امتحان شده سرویس A جهت برانگیختن سوءظن متقابل بود. مرکز علاوه بر استفاده از واحدهای کاسکید، اختلاف میان مجاهدین را با کمك مأمورانی که قادر بودند، حداقل به‌طور متناوب، به پایگاههایشان در داخل پاکستان رخنه کنند تشدید کرد. در پایان سال ۱۹۸۰ یك نامه جعلی از حزب اسلامی گلبدین حکمتیار به‌وسیله یك مأمور کاگ‌ب یا نایبش KHAD در مرکز فرماندهی محمد نبی محمدی رهبر مجاهدین رقیب جاگذاشته شد که به محمدی هشدار می‌داد حکمتیار داشت نقشه می‌کشید خود را از شر او آزاد کند. هم‌زمان نیز اعلامیه‌های جعلی به نام محمدی که حکمتیار را تقبیح کرده بود در اردوگاههای آوارگان افغان در منطقه پیشاور پخش شد. از جمله نامه‌های جعلی دیگر سرویس A کپی یك نامه ظاهراً افشاگرانه حکمتیار بود که در میان مسئولان پاکستان و دیگر رهبران مجاهدین توزیع شد.

اگرچه اختلاف شدید میان ۷ گروه مجاهدین ساخته و پرداخته خود مرکز نبود، اما کاگ‌ب بدون تردید آن را جدی‌تر کرد. حکمتیار، به‌ویژه، آن‌قدر آماده حمله به رقبایش بود که بعضی از تحلیلگران اطلاعاتی ایالات متحده از خود می‌پرسیدند ممکن بود او جزء حقوق بگیران شوروی باشد. حتی ضیاءالحق حامی اصلی او یك بار به ISI دستور داد به حکمتیار هشدار دهند ـ بدون اثر قابل تشخیص ـ «این پاکستان بود که او را یك رهبر افغان کرده بود و این پاکستان است که اگر به رفتار نادرستش ادامه دهد او را نابود خواهد کرد.»

اما موفقیتهای تاکتیکی کاگ‌ب در مختل کردن عملیات مجاهدین نتوانست بر روی این واقعیت سرپوش بگذارد، که در کل جنگ داشت بد پیش می‌رفت. نیروهای افغان، که پیش از حمله شوروی به برژنف گفته شده بود فشار اصلی مبارزه کوتاه و پیروزمندانه ایجاد حاکمیت ببرك کارمل را تحمل خواهند کرد، به یك مایه دردسر تبدیل شدند. طبق آمار کاگ‌ب، ۱۷ هزار افغان در طول چهار ماه از حمله شوروی از خدمت

فرار کردند. ۳۰ هزار فراری دیگر در سال ۱۹۸۱ و دست کم همین تعداد نیز در سال ۱۹۸۲ وجود داشت. دولت کارمل گاهی احساس می کرد با عملکرد نیروهایش تحقیر شده است. یك گزارش کاگ‌ب واکنش خشم‌آلود وزیر دفاع افغان محمد رافی را وقتی همراه وی.پی.چروم‌نیخ، معاون مشاور نظامی ارشد شوروی، در فوریه سال ۱۹۸۱ از لشکر یازدهم افغان بازدید کرد توصیف می کند.

رافی در حال بازدید از یك سربازخانه، یك پتوی کثیف را از روی یکی از تختها برداشت و به نادر فرمانده گردان گفت؛ اگر نظم را میان نیروهای خود برقرار نکند شخصاً آن را در گلویش فرو خواهد کرد. در حالی که بازدید ادامه داشت، رافی از کوره در رفت. ناگهان به نادر حمله کرد و دستور داد او را ببندند و تا ساعت ۴ صبح در یك توالت صحرایی ـ بدون تردید کثیف ـ زندانی کنند تا او را با خفت به کابل بازبفرستند.

یکی از معدود رهبران افغان که اعتماد مسکو را برانگیخت نجیب‌الله بود. خاطرات وادیم کرپیچنکو هیچ اشاره‌ای به سادیسم او نمی کند و به عوض تجلیل غیرقابل قبولی از او به عمل می آورد:

یك سازمان دهنده خوب، یك شخص دارای تحصیلات عالی، یك مخالف... سرکوب در کشور، و به راستی حرفه اصلی او ـ یك پزشك ـ یك ویژگی انسانی در شخصیت او به جای گذاشته است. نجیب‌الله صمیمانه خواهان شادی و بهروزی برای مردم خود است و هر چه در توان داشته است برای بهبود اوضاع در افغانستان به کار بسته است.

اما در جریان دیدار از افغانستان در سال ۱۹۸۳، لیونف رئیس سرویس I به این نتیجه رسید ـ نتیجه‌ای که کرپیچنکو و دیگران به آن نرسیدند ـ که نجیب‌الله یك خیالپرور بود. او به این می‌بالید که KHAD (سرویس امنیتی افغانستان) ۱۳۰۰ مأمور میان مجاهدین، ۱۲۲۶ مأمور در مناطقی که به تازگی تحت کنترل مجاهدین درآمده بود، ۱۴ مأمور در «سازمانهای زیرزمینی ضدانقلاب» و ۲۸ مأمور در بخشهای مختلف دولت پاکستان داشت. لیونف شروع کرده بود به یادداشت برداشتن از گزارشهای نجیب‌الله درباره موفقیتهای KHAD، اما بعداً یادآور شد وقتی این داستان به‌طور فزاینده مسخره شد، «من قلمم را زمین گذاشتم و به یادداشت کردن این چرندیات پایان دادم.»

ارتش سرخ هرگز نیروی کافی برای جبران ضعف نظامی کشور افغان متکی به خود و شکست یك دشمن چریکی سریع مستقر نکرد. نیروهای ایالات متحده در ویتنام در اوج خود بالغ بر نیم‌میلیون بودند. اتحاد شوروی که بار حفظ ۵۶۵ هزار نیرو در اروپای شرقی، ۷۵ هزار نفر در مغولستان و ۲۵ تا ۳۰هزار نفر در دیگر کشورهای جهان سوم بردوشش سنگینی می کرد، هرگز احساس نکرد قادر است بیش از ۱۰۰هزار نیرو در افغانستان، کشوری به وسعت ۵ برابر ویتنام مستقر کند. نیرویی به این اندازه هرگز نمی توانست امیدوار باشد همه افغانستان را اشغال کند. نیروهای‌شوروی‌همچنین قادر نبودند مرزهای با پاکستان (و کمتر از آن هم ایران) را ببندند و مانع تجهیز مجدد نیروهای مجاهدین شوند. در نتیجه بیشتر موفقیت ارتش سرخ در بیرون راندن مجاهدین از مناطق روستایی بود. وقتی نیروهای شوروی خارج می‌شدند، مجاهدین باز می گشتند. مارشال سرگئی آخرومیوف در سال ۱۹۸۶ به دفتر سیاسی گفت: «یك تکه زمین ساده در این کشور نیست که به‌وسیله یك سرباز شوروی اشغال نشده باشد. با این وجود بخش اعظم این سرزمین همچنان در دستان شورشیان است.»

در مارس سال ۱۹۸۳، کمیسیون افغانستان دفتر سیاسی پس از بحث درباره گزارش یك هیأت بلندپایه تحقیق به اعتراف به اینکه مداخله نظامی شوروی با بن‌بست روبه‌رو شده بود نزدیك شد. گرومیکو به دفتر سیاسی گفت:« شمار گروهها (گروههای مجاهدین) کاهش نمی‌یابد. دشمن سلاحهایش را زمین نمی گذارد.» او به هر حال تقلا کرد دلیلی برای خوش‌بینی بیابد. او اعلام کرد «بلی، اوضاع در حال تثبیت شدن است.»

گرومیکو بعد بلافاصله حرف خود را رد کرد. او گفت: اما مشکل اصلی این است که مسئولان دولت مرکزی هنوز به روستاها نرسیده‌اند: (آنها) به ندرت با توده‌ها همکاری متقابل دارند، حدود یك سوم بخشها در کنترل دولت مرکزی نیست، و آدم می تواند ضعف دولت را احساس کند.

در همین حال آندروپوف با نفوذترین هوادار اصلی حمله شوروی که ۴ ماه پیش از آن به عنوان دبیر کل جانشین برژنف شده بود مضطرب بود سعی کرد هم تصمیم اصلی مداخله را توجیه کند و هم به دیگر اعضای دفتر سیاسی یادآور شود مسئولیتشان مشترك بود:« شما به یاد دارید چقدر به سختی و با دقت ما درباره مسأله استقرار نیرو در افغانستان

تصمیم گرفتیم. ال. آی. برژنف روی یك رأی گیری اعضای حاضر و غایب دفتر سیاسی اصرار کرد.» هیچ یك از اعضای دفتر سیاسی به خود اجازه نداد به آندروپوف یادآور شود تصمیم واقعی مداخله در یك جلسه خصوصی با شرکت خود او و دیگر اعضای کمیسیون افغانستان با برژنف گرفته و بعد به‌طور خودکار به‌وسیله بقیه دفتر سیاسی تأیید شد. احترام چاپلوسانه‌ای که دفتر سیاسی به طور سنتی به دبیر کل می گذاشت همچنین موجب شد هیچ کس به تناقض شدیدی که میان اطمینان خاطر خوش‌بینانه او هنگام مداخله شوروی و ارزیابیش در مارس سال ۱۹۸۳ وجود داشت توجهی نکرد. آندروپوف در دسامبر سال ۱۹۷۹ به برژنف اطمینان داده بود نیروهای شوروی که همان موقع در کابل بودند می باید «برای یك عملیات موفقیت آمیز کاملاً کافی باشند.» او در فوریه سال ۱۹۸۰ پس از دیداری از کابل به دفتر سیاسی گفته بود؛ همه اطلاعات موجود نشان می‌دهند «اوضاع در افغانستان دارد تثبیت می‌شود.» در حالی که در مارس سال ۱۹۸۳ به‌طور ضمنی گفت: هیچ امیدی به یك پیروزی سریع بر مجاهدین هرگز وجود نداشته است: «معجزه اتفاق نمی‌افتد... بیایید جنگ (بین دو جنگ) را با باسماچیسم (اسلامی) به یاد بیاوریم. چرا در آن زمان، با اینکه تقریباً همه ارتش سرخ در آسیای میانه متمرکز بود، اما جنگ با باسماچیها تا اواسط دهه ۱۹۳۰ ادامه یافت.»

آندروپوف و مرکز بیشتر تقصیر بن‌بست در جنگ را به گردن ارسال اسلحه و کمکهای دیگر از سوی خارجیها ـ به‌ویژه ایالات متحده و پاکستان ـ برای مجاهدین انداختند. در ۳ سال او حکومت ریگان (۸۳ ـ ۱۹۸۱) کمك ایالات متحده، بیشتر به‌وسیله سیا از طریق پاکستان، در سطحی حدود ۶۰ میلیون دلار در سال، مبلغی برابر با کمك سعودیها قرار داشت.

در سال ۱۹۸۲ ضیا به بیل کیسی رئیس اطلاعات مرکزی ریگان گفت، تصور می کرد سطح موجود حمایت کافی است ـ هرچند مجاهدین فاقد سلاحهای زمین به هوا برای دفاع از خود در برابر حمله‌های شوروی و افغان بودند. از نظر ضیا، هدف می‌باید گرم نگاه‌داشتن تنور (در افغانستان) بود، اما نه تا حدی که جوش بیاید و موجب یك حمله شوروی به پاکستان شود. به هر حال در سال ۱۹۸۴ هم سیا و هم ضیا به احتمال پیروزی مجاهدین اعتقاد داشتند. کمك پنهان سیا چند برابر افزایش یافت و ضیا سر کمك را باز و

خطر حمله تلافی‌جویانه شوروی را پذیرفت.

در بهار سال ۱۹۸۳ آندروپوف به‌طور خصوصی نیاز به یك راه‌حل را که در حد یك پیروزی نظامی شوروی نبود پذیرفت. او به خاویر پرز دو کوئه یار دبیر کل سازمان ملل متحد گفت: این جنگ به روابط اتحاد شوروی با غرب، کشورهای سوسیالیست، کشورهای اسلامی و بقیه جهان سوم به علاوه توسعه اجتماعی و اقتصاد داخلی‌اش لطمه می‌زد. اما راهی برای فرار از مناقشه همچنان غیر ممکن بود، چون آندروپوف جنگ در افغانستان را در چارچوب یك مبارزه با ایالات متحده برای نفوذ گسترده در جهان می‌دید و تحت شرایط موجود عقب‌نشینی از افغانستان یك ضربه غیرقابل قبول به حیثیت شوروی می‌بود. آندروپوف در مارس سال ۱۹۸۳ به دفتر سیاسی گفت: «ما داریم با امپریالیسم آمریکا می‌جنگیم... به این دلیل است که ما نمی‌توانیم عقب بکشیم.» او معتقد بود تهدید «امپریالیسم آمریکا» از هر زمانی از زمان بحران موشکی کوبا بیشتر بود. آندروپوف در سال آخر عمرش این تصور باطل ذهنش را به خود مشغول کرده بود که دولت ریگان طرحهایی برای یك ضربه هسته‌ای، علیه اتحاد شوروی داشت و پافشاری کرد عملیات RYAN ـ که هدفش جمع‌آوری اطلاعات درباره این طرحها که وجود خارجی نداشتند بود ـ اولویت اول کاگ‌ب و GRU باقی بماند.

هیچ راه‌حلی نه برای مشکلات جدی تنش شرق ـ غرب و نه برای جنگ افغانستان در دوره کوتاه و بی‌اثر حکومت کنستانتین چرننکو که وقتی در فوریه سال ۱۹۸۴ به عنوان رهبر شوروی جانشین آندروپوف شد ممکن نبود. در بهار آن سال لئونید شبارشین که سال قبلش مسئول عملیات اطلاعاتی افغان در مرکز شده بود، یك هیأت نظامی را به ریاست مارشال سوکوکوف که در آن زمان معاون وزارت دفاع بود، برای بازدید از نیروهای شوروی در پی آنچه فرماندهی ارتش چهلم در افغانستان ادعا می‌کرد یك پیروزی مهم بر نیروهای مجاهد احمدشاه مسعود در دره پنج شیر بوده است همراهی کرد. این هیأت دره را، بیابانی متروك پر از تانکهای شوروی و افغان پراکنده در اطراف مزارع گندم درو نشده یافت. سوکوکوف سؤال کرد «دشمن کجاست؟ او در گردنه‌های این اطراف پنهان شده است؟» افسری که توضیح می‌داد پاسخ داد «بلی، رفیق مارشال اتحاد شوروی» ما پستهای دیده‌بانی، گشتیها و هلی کوپترها فرستاده‌ایم حرکات او را دنبال کنند.

او ادعا کرد ۱۷۰۰ نفر از ۳ هزار «راهزن» مسعود کشته شده بودند. بقیه فرار کرده اجساد رفقایشان را با خود برده بودند. سوکوکوف به مسکو گزارش کرد، ارتش چهلم «شکستی جدی به دشمن وارد کرده بود و داشت ثابت می کرد یك عامل سرنوشت ساز در تثبیت اوضاع در DRA بود.» اما شبارشین متقاعد نشد. وقتی او از افسر توضیح دهنده پرسید چگونه ۱۳۰۰ راهزن، شکست خورده می توانستند ۱۷۰۰ جنازه را به علاوه سلاحهایشان حمل کنند پاسخ روشنی دریافت نکرد. او بعد از روی اطلاعات کاگ ب و KHAD کشف کرد مسعود احتمالاً به‌وسیله یکی از هوادارانش در وزارت دفاع کابل، قبلاً از حمله ارتش چهلم مطلع شده بود و پیش از هجوم شوروی رزمنده‌ها و هوادارانش را از دره پنج شیر خارج کرده، بر شهرتش به عنوان «شیر پنج‌شیر» افزوده بود. شبارشین یاد گرفت به‌طور کلی به شمارش اجساد ارتش چهلم مشکوك باشد.

آناتولی چرنایف (مشاور گورباچف) می نویسد از میان همه مشکلاتی که هنگام انتخاب گورباچف به عنوان دبیر کل در مارس سال ۱۹۸۵ در انتظار او بود «مشکل افغانستان فوری ترین آنها بود. به محض اینکه تزار جدید روی کار آمد کمیته مرکزی و پراودا زیر سیل نامه‌ها غرق شدند. تعداد خیلی معدودی از آنها ناشناس بودند. تقریباً همه آنها امضا داشتند.» با به قدرت رسیدن گورباچف، جنگ در افغانستان برای نخستین‌بار از یك موضوع ممنوعه خارج شد. تحت حکومت برژنف رسانه‌های شوروی طوری عمل می کردند که گویی جنگی در افغانستان نبود، عکسها و گزارشهایی از سربازان متبسم شوروی در حال توزیع غذا و دارو میان مردم سپاسگزار افغان چاپ می کردند بدون اینکه هیچ اشاره‌ای به جنگ با مجاهدین بکنند. اشاراتی به جنگ در حکومت آندروپوف و چرننکو مجاز شد، اما همیشه گفته می شد نیروهای شوروی ضربات نابود کننده‌ای به گروههای راهزن غدار که سعی داشتند یك انقلاب مردمی را سرکوب کنند وارد کردند. اما گورباچف در بیست و هفتمین کنگره حزب در فوریه سال ۱۹۸۶، این جنگ را یك «زخم خونین» توصیف کرد.

گورباچف در ۱۷ اکتبر ۱۹۸۵ در دفتر سیاسی به همکارانش گفته بود، زمان آن است که «تصمیمی درباره افغانستان» اتخاذ کنند ـ به عبارت دیگر زمان آن است که راهی برای پایان دادن به این جنگ پیدا کنند. در این زمان، در پی مرگ آندروپوف و چرننکو در

سال ۱۹۸۴، گرومیکو تنها عضو باقیمانده گروه ۳ نفری بود که ۶ سال قبل رضایت برژنف را برای یك مداخله نظامی که پیامدهایش هنوز درك نشده بود گرفته بودند. چرنایف متوجه شد تغییر حالت دفتر سیاسی به محض اینکه گورباچف شروع به صحبت کرد محسوس بود: «شما باید حالت مسخره همکارانش را می‌دیدید ـ نگاه عصبانی گورباچف تقریباً غضب‌آلود بود. آن نگاه تنها چیزی که می گفت این بود: شما الاغها درباره چه وراجی می کنید، ما را نصیحت می کنید؟ شما ما را وارد این کار کثیف کردید و اکنون چنین وانمود می کنید که همه ما مسئول هستیم.»

گورباچف اگرچه مشتاق آن بود که از افغانستان خارج شود، اما اجازه داد نیروهایش به آخرین تلاش بزرگ برای شکست مجاهدین دست بزنند. رابرت گیتز که در آن زمان معاون DCI بود، می‌نویسد در جریان ۱۸ ماه اول گورباچف به عنوان رهبر شوروی «ما شاهد تاکتیکهای جدید و تهاجمی‌تر، یك گسترش جنگ به استانهای شرقی، حملات به داخل پاکستان، و استفاده بی‌هدف‌تر از قدرت هوایی بودیم.» این ۱۸ ماه، خونین‌ترین ماههای جنگ بودند. مجاهدین با کمك گسترده ایالات متحده ایستادگی کردند، اما مأموران سیا گزارش دادند روحیه‌شان داشت به تدریج ضعیف می‌شد. آنچه مجاهدین بیش از همه کم داشتند سلاحهای ضدهوایی پیشرفته بود. ضیا در آوریل سال ۱۹۸۲ به کیسی گفته بود: «پاتانها (پشتونها) جنگجویان بزرگی هستند اما وقتی پای قدرت هوایی پیش می آید خود را زرد می کنند.» وقتی سیا موشکهای استینگر ایالات متحده را که روی شانه حمل می‌شد در تابستان سال ۱۹۸۶ به مجاهدین داد، آنها اثری مهم، حتی سرنوشت‌ساز روی جنگ داشتند. در ۲۵ سپتامبر یك گروه از مجاهدین حکمتیار مسلح به استینگرها ۳ هلی کوپتر توپدار شوروی را درحالی که به فرودگاه جلال‌آباد نزدیك می‌شدند سرنگون کردند.

کیسی (رئیس سیا) شخصاً فیلم ویدیویی این حمله را که به‌وسیله مجاهدین گرفته شده بود، فیلمی که صدای انفجارها با فریادهای الله‌اکبر در باند صدای آن درهم آمیخته شده بود به رئیس جمهور ریگان نشان داد. شبارشین در آن زمان اهمیت استفاده از استینگر را به‌وسیله مجاهدین متوجه نشد. در اوایل اکتبر GRU دو تا از موشکها را از مأمورانی که نزد مجاهدین داشت دریافت کرد و او انتظار داشت تدابیر مؤثری برای مقابله

با آنها اندیشیده شود. همان‌طور که وزارت دفاع شوروی شکایت کرد، استینگرها «از نظر کیفی مرحله جدیدی از مداخله واشنگتن در جنگ گشودند.» اگرچه نیروی هوایی شوروی و افغان تاکتیکهای خود را برای کاهش خسارات اصلاح کردند، اما عملاً یك کارت برنده ـ کنترل هوا ـ را در جنگ از دست دادند. مرکز سیا در اسلام آباد در سال ۱۹۸۷ عملیات تأمین بیش از ۶۰ هزار تن سلاح و تجهیزات دیگر را در سال، به وسیله کامیونهای ۵ و ۱۰ تنی، وانتهای کوچك‌تر و سوار بر قاطر در بالغ بر ۳۰۰ مسیر عبور برای مجاهدین هماهنگ می کرد. در اینجا بود که «میلت بیردن»[1] رئیس مرکز گفت: نیاز ما به قاطرها، بیشتر از پرورش کل این حیوانها در دنیا بود.

گورباچف در بهار سال ۱۹۸۶ تصمیم گرفت کارمل را به عنوان رهبر افغان با محمد نجیب‌الله رئیس بسیار خشن‌تر اما همچنین انعطاف‌پذیرتر KHAD که از پشتیبانی شدید مرکز برخوردار بود تعویض کند. در اوایل ماه مه گورباچف آشکارا به کارمل گفت: باید قدرت را به نجیب‌الله تحویل دهد و با خانواده‌اش به حال بازنشستگی به مسکو برود. این گفتگو با صحنه‌ای دنبال شد که آناتولی دوبرینین، تنها فرد حاضر دیگر در آنجا آن را صحنه‌ای دردآور توصیف کرد. صحنه‌ای که کارمل «چاپلوسانه به گورباچف التماس کرد نظرش را تغییر دهد و قول داد وظایفش را صحیح‌تر و مؤثرتر انجام خواهد داد.» گورباچف قبول نکرد و رادیو کابل با استفاده از یك حسن تعبیر سنتی شوروی برای برکناری اعلام کرد: کمیته مرکزی PDPA تقاضای کارمل را برای استعفا به «دلایل سلامتی» پذیرفت و نجیب‌الله را به جای او انتخاب کرد. به عنوان دلخوش کنکی برای غرور جریحه‌دار شده کارمل و هوادارانش به او اجازه داده شد عضویت خود را در دفتر سیاسی PDPA حفظ کند و به خدمت به عنوان رئیس شورای انقلاب ادامه دهد. اما در میان خشم گورباچف، کارمل ترتیبی داد تا بخشی از قدرت گذشته خود را حفظ کند. او سرانجام مجبور شد در ماه نوامبر از دفتر سیاسی و ریاست شورای انقلاب استعفا کند.

نتیجه جنگ در افغانستان در یك جلسه پرشور و هیجان دفتر سیاسی در

---

1. Milt Bearden

۱۳نوامبر سال ۱۹۸۶ تعیین شد. یك سال پیش‌تر، گورباچف برای آخرین بار به ارتش فرصت داده بود مجاهدین را شکست دهد یا حداقل تصور باطل یك پیروزی را خلق کند. اکنون او مصمم بود به جنگ پایان دهد و یك انتقاد بی‌سابقه از فرماندهی عالی شوروی به عمل آورد:

ما هم‌اکنون ۶ سال است که داریم در افغانستان می‌جنگیم. اگر ما شیوه‌مان را تغییر ندهیم، برای ۱۰ تا ۳۰ سال دیگر هم به جنگ ادامه خواهیم داد... به ارتش ما باید گفته شود آنها دارند درس بدی از جنگ می‌گیرند... آیا ما به عنوان سندی دال بر اینکه نیروهای ما قادر نیستند بر این اوضاع فایق آیند مدام خواهیم جنگید؟ ما نیاز داریم هرچه زودتر به این فرآیند پایان دهیم.

گورباچف یك مهلت ۲ساله برای خروج همه نیروهای شوروی گذاشت، اما مشتاق بود مطمئن شود در نتیجه این عقب‌نشینی آمریکاییها وارد افغانستان نخواهند شد. چرنایوف معتقد بود نیروهای شوروی می‌توانستند ظرف دو ماه از افغانستان خارج شوند. دلیل این تأخیر در اصل، پرهیز از بی‌آبرو شدن پس از یك مبارزه طولانی با ایالات متحده برای نفوذ در جهان سوم بود، چون مشکل افغانستان، مانند آغاز این ماجرا، در درجه اول هنوز در چارچوب «رویارویی جهانی» و از زاویه «تفکر جدید» تنها در مرحله دوم دیده می‌شد.

به پیشنهاد گورباچف، دفتر سیاسی یك کمیسیون افغانستان جدید به ریاست ادوارد شواردنادزه جانشین گرومیکو به عنوان وزیرخارجه تشکیل داد. گزارش شفاهی شواردنادزه به دفتر سیاسی در ۲ ماه بعد، تلویحاً یك کیفرخواست کوبنده علیه دستکاریها در اطلاعات قبلی و سایر گزارشها به رهبری بود که در آنها سعی شده بود ابعاد شکست سیاست افغان شوروی پنهان شود:

از آن احساس دوستانه (در افغانستان) در قبال اتحاد شوروی که چندین دهه وجود داشت چیز اندکی باقی مانده است. شمار زیادی از مردم مرده‌اند و همه آنها به هیچ وجه راهزن نبوده‌اند. حتی یك مشکل هم به سود دهقانان حل نشده است. دیوانسالاری دولت به طرز بدی کار می‌کند. کمك مشاوران ما نامؤثر است. نجیب از سرپرستی کوته‌بینانه مشاوران ما شکایت دارد.

من در حال حاضر وارد این بحث نمی شوم که آیا رفتن ما به آنجا کار درستی بود یا نه. اما باید قبول کنیم ما بدون شناخت روان‌شناسی مردم وضع واقعی امور این کشور به آنجا رفتیم. در اینجا یك واقعیت وجود دارد. و هر کاری که ما در افغانستان انجام داده‌ایم و داریم انجام می‌دهیم با منش اخلاقی کشور ما ناساز گار است.

نیکلای ایوانوویچ ریژکف نخست وزیر از گزارش شواردنادزه به عنوان نخستین «گزارش واقعگرایانه» از اوضاع در افغانستان ستایش کرد: «اطلاعات قبلی واقعی نبودند.» حتی ایگور لیگاچف تندرو موافقت کرد شواردنادزه «اولین اطلاعات واقعی را در اختیار دفتر سیاسی قرار داده بود.» چبریکوف رئیس کا گ ب که یك عضو کمیسیون افغانستان بود، یك دفاع از روی بی‌میلی از گزارش اطلاعاتی سابق به عمل آورد و ادعا کرد هر چند به نظر می‌رسید دفتر سیاسی «اطلاعات خیلی جدیدی دریافت کرده بود»، اما این اطلاعات را می شد در گزارش قبلی هم یافت. به هر حال، او با نتیجه گیریهای بقیه دفتر سیاسی درباره اوضاع افغانستان موافقت کرد: «رفقا آن را خوب تحلیل کردند.»

همان‌طور که گورباچف اذعان کرد، «آنها در کابل وقتی دریافتند ما قصد داریم خارج شویم وحشت زده شدند.» او برای اجرای تصمیم عقب‌نشینی همچنین باید با آخرین تلاش بخشهایی از مرکز و ارتش دست و پنجه نرم می کرد. او این کار را با یك رشته افشاگری عمومی کرد که نشان داد تصمیم مداخله نظامی شوروی به‌وسیله یك دارودسته کوچك در دفتر سیاسی که برژنف را زیر فشار گذاشته بودند گرفته شده بود.

در ژانویه سال ۱۹۸۹، یك ماه پیش از عقب‌نشینی نهایی نیروهای شوروی کمیسیون افغانستان دفتر سیاسی گزارش داد «رفقای افغان شدیداً نگران آن هستند که اوضاع چه از کار درخواهد آمد.» اما این رفقا از «اختلاف شدید» در درون مجاهدین و به‌ویژه دشمنی متقابل میان نیروهای پشتون گلبدین حکمتیار و نیروهای تاجیك برهان‌الدین ربانی و مسعود، دلگرم شده بودند: «درگیریهای مسلحانه میان این گروهها و گروههای دیگر مخالف نه تنها ادامه دارد، بلکه همچنین ابعاد وسیع تری به خود می گیرد.» اگرچه میتروخین زودتر از آنکه بتواند پرونده‌های کا گ ب را درباره مراحل بعد جنگ ببیند بازنشسته شد، اما تردیدی نمی تواند وجود داشته باشد که تشدید اختلاف در درون مجاهدین و تحریك برخوردهای مسلحانه بیشتر میان آنها یك اولویت اصلی

کاگ‌ب و KHAD باقی ماند. در حالی که این اختلافها از عملیات تدابیر ویژه کاگ‌ب نشأت نگرفت، اما تردیدی نیست آنها به‌وسیله کاگ‌ب تشدید شدند. باور علنی اعلام شده حکمتیار به اینکه سیا به رغم ارسال اسلحه برای او قصد قتل وی را داشت همه مشخصات این را که باور او از یك اطلاعات نادرست کاگ‌ب ناشی می شد دارا بود.

برخلاف اعلام علنی گورباچف ۲۰۰ مشاور نظامی و کاگ‌ب پس از خروج آخرین نیروهای شوروی در کابل باقی ماندند. وقتی رژیم نجیب‌الله در آوریل سال ۱۹۹۱ شروع به فروپاشیدن کرد، با وجود همه پیش‌بینیها درباره باقی ماندن نیروهای شوروی بوریس یلتسین رئیس جمهوری فدراسیون روسیه وقتی ادامه حضور مشاوران را کشف کرد شگفت‌زده شد و فوراً آنها را خارج ساخت. سقوط نجیب‌الله به سرعت با جنگ داخلی میان مجاهدین دنبال شد. بیشتر آشوبی که پس از فتح کابل در سال ۱۹۹۶ به‌وسیله بنیادگرایان افراطی طالبان پیش آمد زاده جنگی بود که در پی حمله شوروی - و به‌ویژه جنگ پنهان - روی داده بود. بیش از هر مناقشه دیگری در تاریخ، جنگ در افغانستان به‌وسیله عملیات مخفی سازمانهای اطلاعاتی خارجی صورت گرفت. کاگ‌ب، سیا، ISI پاکستان، اداره اطلاعات مرکزی سعودی و سرویسهای مخفی ایران همه در آموزش و تأمین مالی جناحهای رقیب شرکت و سعی کردند از جناحهای رقیب در افغانستان به سود خود استفاده کنند. این گروههای رقیب به نوبه خود به تبدیل افغانستان پس از ۱۴ سال حکومت فاجعه‌آور کمونیستی به یك ترکیب آشفته جنگ‌سالاران کمك کردند.

۲۳

آفریقا

پیشگفتار

از میان همهٔ کشورهای آفریقایی، کشوری که هم لنین و هم کومینترن بیشتر از همهٔ کشورها به آن علاقه‌مند بودند آفریقای جنوبی بود. دقیقاً، اولین شماره روزنامه مارکسیستی که لنین در سال ۱۹۰۰ شروع به چاپ آن کرد، دوبار از آفریقای جنوبی نام برد. کومینترن نیز مانند لنین به آفریقای جنوبی، صنعتی ترین و شهری ترین کشور قاره، به عنوان پیش قراول آینده انقلاب آفریقا می نگریست. بیل آندروز نخستین رئیس حزب کمونیست آفریقای جنوبی(CPSA) در سال ۱۹۲۲ به کمیته اجرایی کومینترن پیوست. کنگره ملی آفریقا (ANC) در سال ۱۹۲۷ جوئیش کومدرا که از مسکو دیدار کرد و به ریاست بخش جنوبی آفریقا، در سازمان مقدم تازه تأسیس شده، جامعه ضد امپریالیسم انتخاب شد، به عنوان رئیس خود انتخاب کرد. در جریان دهه ۱۹۲۰ سیاهان آفریقایی و آمریکایی شروع به تحصیل در مدرسه بین‌المللی لنین (MI.sh) که تحت نظر کومینترن اداره می‌شد و دانشگاه کمونیستی زحمت کشان‌شرق (KUTV) کردند. به همه آنها در مدتی که در مسکو بودند اوراق شناسایی جعلی داده شد و برنامه درسی‌شان مانند دیگر دانشجویان، شامل آموزش برای کار پنهانی، جاسوسی و جنگ چریکی می‌شد. اما رهبران کومینترن از آفریقای جنوبیها گذشته از آنها انتظار اندکی داشتند.

گریگوری زینوویف رئیس کومینترن مانند دیگر رهبران شوروی دانش اندکی درباره آفریقای سیاه داشت. او وقتی در سال ۱۹۲۶ برای سخنرانی به KUTV آمد یك دانشجوی آشانتی از او درباره «رفتار کومینترن در قبال ملتهای ستمدیده آفریقا» سوال کرد. زینوویف با صحبت تا اندازه‌ای مبسوط درباره مشکلات مغرب و تونس به او پاسخ داد، اما دانشجو، آوانور رنر شکایت کرد او «هیچ اشاره‌ای» به رنج کشیده‌ترین مردم جنوب صحرای آفریقا نکرد. با اینکه زینوویف دلیل آن را کمبود اطلاعات اعلام کرد، آوانور رنر فکر کرد بوی بد نژادپرستی را کشف کرده است.

بالا گرفتن شکایتهای دانشجویان سیاه آفریقایی و آمریکایی از نژادپرستی موجب شد کمیته اجرایی کومینترن در سپتامبر سال ۱۹۳۲ یك کمیته تحقیق تشکیل دهد و دمیتری مانیولسکی که به عنوان رئیس کومینترن جانشین زینوویف شده بود در ژانویه سال ۱۹۳۳ برای گوش دادن به شکایتهای آنها که شامل نامه‌ای در گلایه از توصیف توهین آمیز سیاهان مؤسسه‌های فرهنگی اتحادشوروی به «میمونهای واقعی» می‌شد به دانشگاه آمد. امضا کننده‌ها، شامل نامهایی مانند «جیمز جوکن» نام مستعار مسکو برای جومو کنیاتا که بعداً اولین رهبر کنیای مستقل شد می‌شدند. برای کنیاتا مانند بسیاری دیگر از دانشجویان تندرو آفریقایی یك نسل بعد زندگی در اتحاد شوروی یك تجربه ناامیدکننده بود. پیش از عزیمت او به مسکو، دایره ویژه در لندن معتقد بود او به حزب کمونیست بریتانیای کبیر (CPGB) پیوسته است، و رابین پیج آرنوت یکی از رهبران کمونیست بریتانیا با آینده‌نگری از او به عنوان «رهبر انقلابی آینده کنیا» یاد کرده بود.

اما استادان کنیاتا در KUTV در مسکو تا این حد خوش‌بین نبودند. آنها اگر چه او را به عنوان «یك سیاه بسیار باهوش و تحصیلکرده» ارزیابی کردند اما بطور دسته‌جمعی گزارش کردند «او دانشکده‌های ما را با دانشکده‌های بورژوازی مقایسه می کند و می گوید دانشکده‌های بورژوازی از همه جهات از دانشکده ما بهتر هستند. به‌خصوص، دانشکده بورژوازی به دانشجویانش می آموزد فکر کنند و فرصت می‌دهد این کار را بکنند، او ظاهراً فکر می کند دانشکده ما این فرصت را نمی‌دهد.» پس از اینکه کنیاتا در مه سال ۱۹۳۳ فارغ‌التحصیل شد، استادان دسته‌جمعی توصیه کردند او پیش از عزیمت به کنیا در تئوری مارکسیست ـ لنینیست یك دوره ۳ تا ۴ «تعلیمات بنیادی» ببیند.

در اوایل دهه ۱۹۳۰ امیدهای شدیداً خوش‌بینانه کومینترن به یك انقلاب در آفریقای جنوبی، مدتها بود که از بین رفته بود. احساسات کمونیستی و روش مستبدانه رهبری کومد به تعویض او از ریاست ANC که از آن پس از CPSA فاصله گرفت منجر شد. در این میان CPSA در نتیجه تقاضاهای دیکتاتورمآبانه مسکو و اختلافهای درونی خود دستخوش آشوب شد. کومینترن در سال ۱۹۳۱ سیدنی پی بانتینگ[1] و بیل آندرروز، بنیانگذاران حزب را که به تروتسکیسم و «میهن‌پرستی افراطی سفید» متهم بودند (اتهامهایی که به وسیله بانتینگ در نامه‌ای به دبیرخانه کومینترن به عنوان «دروغهای محض شما» رد شد) اخراج کرد. برکناری آنها به سرعت با اخراج تی. دبیلو تیبدی[2] و گانا ماکابنی[3]، نخستین آفریقاییهای سیاه که به CPSA پیوسته بودند، به اتهام مسخره جنایت «بانتیگیسم» دنبال شد. موسی کوتین[4] دبیر سابق حزب (که انتظار می‌رفت در آینده یك دبیر کل پرسابقه شود) در فوریه سال ۱۹۳۵ در نامه‌ای مأیوسانه به مسکو تقاضای کمك کرد: «ما در یك حالت سردرگمی معلق هستیم، حزب دارد از هم می‌پاشد و کارها به ویژه با بن‌بست روبه‌رو هستند.» تلاشهای اصلاحی چندی دنبال شد و «مسئولیت اهدای کمك مستمر به CPSA» به CPGB سپرده شد. اما در فوریه سال ۱۹۳۹، یك گزارش به CPGB نتیجه گرفت «مرکز حزب (آفریقای جنوبی) در عمل، سال گذشته را کار نمی‌کرده است» و شمار اعضای حزب به کمتر از ۲۰۰ نفر کاهش پیدا کرده بود. حزب پیشگام انقلاب آفریقایی تقریباً موجودیت خود را از دست داده بود- همان‌طور که در حقیقت ناظران کومینترن آن در مسکو از دست داده بودند.

از عجایب روزگار، سابقه گذشته مارکسیستی کنیاتا در طول سالهای اولیه جنگ سرد بیش‌تر از مسکو در نایروبی و لندن اثر گذاشت. مدرکی در دست نیست که نشان دهد وزارت خارجه با کاگ‌ب پس از جنگ، هرگز به پرونده‌های کومینترن پیش از جنگ قدیم مراجعه کرده باشند. مسئولان استعماری بریتانیا از سابقه کنیاتا به‌عنوان یك کمونیست یا هوادار کمونیست در لندن پیش از جنگ و سفرهای مخفی‌اش برای

1. Sidney P. Bunting
2. T.W.Thibedi
3. Gana Makabeni
4. Moses Kotane

تحصیل به مسکو نگران بودند، اما از سرخوردگی که بر اثر تجربه‌اش در KUTV احساس می‌کرد اطلاع نداشتند.

سر ادوارد برینگ، فرماندار بریتانیایی کنیا خود را متقاعد کرد «او با تحصیلات کمونیستی و انسان‌شناختی خود مردم را می‌شناخت و به طور مستقیم (به‌خاطر مائو) مسئول بود. در اینجا یك رهبر آفریقایی برای هدایت مردم به تاریکی و مرگ وجود داشت.»

در خارج از دانشگاه کمونیستی زنگهای ناقوس شرق که در نتیجه تصفیه شدید موجودیت خود را در جریان ترور بزرگ از دست داده بود، امور آفریقا توجه بسیار اندکی را در دانشگاهها یا مؤسسه‌های اطلاعاتی روسیهٔ استالین برانگیخت. وقتی استالین یك نامه تبریك به زبان امهاریك از هایله‌سلاسی پس از اینکه نیروهای هیتلر در اواخر سال ۱۹۴۱ در خارج از مسکو متوقف شدند دریافت کرد، از وزارت‌خارجه شوروی خواست نامه را ترجمه کنند ـ و طبق گزارشها فقط به‌وی گفته شد تنها امهاریك زبان مسکو در دفاع از شهر مرده بود. به گفته وادیم کرپیچنکو (رئیس‌اداره آفریقای FCD از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰) این ماجرا «وضعیت تحصیلات آفریقایی را در کشور در آن زمان به خوبی نشان می‌داد.» اوضاع پس از جنگ جهانی دوم اندکی بهتر شد. وقتی سیاستگذاران شوروی در جریان سالهای‌اولیه جنگ سرد به آفریقا نگاه کردند خیلی از آن را چیزی دیدند که یك استاد زبان روسی «یك ورقه سفید کاغذ» خواند.

علاقه خروشچف به آفریقا خیلی بیش‌تر از استالین بود. با اینکه او دانش اندکی درباره این قاره سیاه داشت، اما به طور مساعدی تحت تأثیر سخنرانیهای آتشین ضدامپریالیستی اولین نسل رهبران آفریقایی پس از استعمار قرار گرفت. چند روز پیش از آن که غنا به عنوان نخستین مستعمره آفریقای سیاه مستقل شود، خروشچف با شور و حرارت اعلام کرد «بیداری خلقهای آفریقا آغاز شده است.» یك خبرنگار شوروی در اولین کنفرانس کشورهای مستقل آفریقا یك سال بعد با همان شور و حرارت گزارش کرد: «آفریقا برای نخستین بار در تاریخش صحبت کرد.» اما کا گ ب هنوز توجه اندکی به این قاره داشت. تابستان سال ۱۹۶۰ که خروشچف تصمیم گرفت در اجلاس بعدی سازمان ملل متحد برای استقبال از ۱۶ کشور تازه استقلال یافته آفریقایی شرکت کند،

FCD به دستور الکساندر شله‌پین، رئیس کاگ‌ب، یك اداره کارشناسی برای کشورهای جنوب صحرای آفریقا ایجاد نکرد.

خروشچف علاوه بر لذت بردن از یك دوجین سخنرانی طولانی خود در مجمع عمومی در پائیز سال ۱۹۶۰، باید همچنین از تقبیح باشور و حرارت امپریالیسم به وسیله رهبران آفریقایی، مانند قوام نکرومه کیف کرده باشد، قوام نکرومه‌ای که اعلام کرد:

موج خروشان ملی گرایی آفریقایی همه چیز را در جلو خود نابود می کند و قدرتهای استعماری برای جبران سالها بی‌عدالتی و جنایتی که علیه کشور ما مرتکب شده‌اند به مبارزه می طلبد... آفریقا برای سالهای سال چارپایه استعمار امپریالیسم، استثمار و انحطاط بوده است. از شمال تا جنوب تا غرب، پسرانش در زنجیرهای بردگی و تحقیر رنج برده‌اند، و استثمارگران آفریقا و کنترل کننده‌های خودگمارده سرنوشت آنها با وحشیگری فوق‌العاده و بدون ترحم، بدون شرم و بدون شرافت از روی سرزمین ما گذشته‌اند.

نکرومه باوجود اینکه خود را یك سوسیالیست آفریقایی نه یك مارکسیست ـ لنینیست خواند، تحلیل لنین را از امپریالیسم به عنوان «بالاترین مرحله کاپیتالیسم» که هنوز قصد داشت آفریقای پس از استعمار را استثمار کند تأیید کرد. او مرجعیت لنین را به خاطر استدلال اینکه «استعمار جدید... می تواند برای آرمانهای آزادی‌بخش و استقلال اقتصادی از کنترل کامل سیاسی خطرناك‌تر باشد مورد تأیید قرار داد.»

استعمار جدید پنهانی عمل مردم و دولتها را، فارغ از داغ ننگ پیوست حکومت سیاسی هدایت می کند. استعمار جدید کشورهای متکی به دیگران به ظاهر مستقل، اما در حقیقت آلات دست قدرتهای صرف استعماری که ظاهراً به آنها استقلال داده‌اند خلق می کند. این یکی از (به قول لنین) قالبهای گوناگون کشورهای وابسته است، که از لحاظ سیاسی، رسماً مستقل هستند، اما در حقیقت در تور وابستگی مالی و دیپلماتیك به دام افتاده‌اند.

تدابیر ویژه کاگ‌ب در آفریقا همین استدلال را رایج کرد.

بعضی از کمونیستهای آفریقایی در روشن کردن مجدد آرمان گرایی رویای انقلابی که به بلشویکهای اولیه الهام بخشیده و توجه بسیاری را در چپ اروپایی در دهه

۱۹۳۰ جلب کرده بود موفق شدند. نلسون ماندلا که در سال ۱۹۵۲ به معاونت اول رئیس ANC انتخاب شد، یکی از بسیاری مبارزان غیر کمونیست در جنبشهای آزادی بخش بود که به آنجا رسید که تعهد و فداکاری بعضی از رفقای کمونیست سفید را ستود. باور ماندلا در اوایل مبارزه‌اش به اینکه «تنها ملی گرایی صرف آفریقایی» می توانست به سرکوب نژادی پایان دهد او و بعضی از دوستانش را واداشت گردهماییهای کمونیستها را با هجوم به صحنه، قاپیدن میکروفون و پاره کردن پرچمهای حزب برهم بزنند، اما او به تدریج عقیده‌اش را تغییر داد. کمونیستی که بیشتر از همه مورد ستایش ماندلا بود برام فیشر یك آفریکانر، نوه یك قاضی - رئیس کشور آزاد بوئر آرنج بود:

برام فیشر از خیلی لحاظ... بزرگ ترین فداکاری را میان همه کرد. مهم نیست من در تعقیب آزادی چه رنجهایی را تحمل کردم، من همیشه از این واقعیت که در کنار و برای مردمم می جنگیدم قدرت گرفتم. اما برام یك مرد آزاد بود که برای تضمین آزادی دیگران علیه مردم خود جنگید.

او در دادگاهی که ماندلا را به اتهام خیانت به زندان ابد محکوم کرد به دادگاه گفت:

کمونیستها برای چندین دهه تنها گروه سیاسی در آفریقای جنوبی بودند که با آفریقاییها مانند انسانها و همسان خود رفتار کردند، کسانی که حاضر بودند با ما غذا بخورند، با ما صحبت کنند، با ما زندگی و کار کنند. به این خاطر، آفریقاییهای بسیاری هستند که امروز دوست دارند کمونیسم را با آزادی برابر بدانند.

پاسخ ضعیف بیشتر غرب به ظلم و ستم رژیم نژادپرست پریتوریا این فکر غلط را که حکومت یك حزبی متعصب شوروی نیرویی برای آزادی جهانی است تقویت کرد. اما در آفریقا، مانند اروپا هیچ چیز مخرب تر از آرمان گرایی کمونیستی وقتی به قدرت می‌رسیدند نبود. رژیمهای مارکسیست هرگاه که ظاهر شدند، به رغم رجزخوانیهایشان درباره آزادی ملی به حکومتهای یك حزبی سرکوبگر تبدیل گردیدند.

عملیات جنگ سرد مرکز در آفریقا به دومرحله تقسیم شد. مرحله نخست که در اوایل دهه ۱۹۶۰ آغاز شد موجبش استعمارزدایی بریتانیا و فرانسه بود، مرحله دوم در اواسط دهه ۱۹۷۰، در پی سقوط امپراتوری پرتغال در آفریقا و سرنگونی هایله سلاسی در اتیوپی آغاز شد. مستعمره‌های سابق فرانسه و بریتانیا خلاف انتظار خروشچف عمل

کردند. سوای نکرومه، تنها اعضای اولین نسل رهبران آفریقا که علاقه جدی کاگ‌ب را برانگیختند دیکتاتورهای مارکسیست فرانسه زبان گینه و مالی، احمد سکوتوره و مودیبو کیتا بودند. اما در هر سه مورد امیدهای مرکز نقش بر آب شده نکرومه، سکوتوره و کیتا علاوه بر ایجاد حکومتهای یك حزبی، اقتصادهای کشورهایشان را نیز نابود کردند. و پس از آنکه مسکو ضمانت آنها را کرده بود، متحیر گذاشتند که آیا حالا باید سیل پول را به سوی آنها جاری می کرد یا نه. SIGINT های فراوان حمله کاگ‌ب به سیستمهای آسیب‌پذیر رمز آفریقا بدون تردید به مرکز اجازه داد سوءمدیریتهای مصیبت بار رژیمهای نکرومه، سکوتوره و کیتا را جزء به جزء با ناامیدی دنبال کند.

پس از این سرخوردگی، مرکز به طور فزاینده‌ای به رجزخوانیهای مارکسیستی بعضی از رهبران آفریقایی، که معتقد بود، اغلب نه از روی علاقه واقعی به دنبال کردن سرمشق شوروی، بلکه بیشتر - و گاهی صرفاً - از امید به تضمین کمك اقتصادی شوروی ناشی می‌شد بدبین شد. لیونف در ۶ دسامبر سال ۱۹۷۴ در یادداشتهایش نوشت:

آخرین معجزه از معجزات اتفاق افتاده است. در آن دورها، در داهومی فقیر، در کوتونو... رئیس جمهوری کره کو[1] خود را از ۴ دسامبر امسال یك مارکسیست - لنینیست و کشورش را به عنوان کشوری که در جاده ساخت سوسیالیسم پیش می‌رود اعلام کرده است. او برای سازمان دادن یك ارتش، سرویسهای (اطلاعاتی) ویژه، اگر اقتصاد را نادیده بگیریم، تقاضای کمك می کند. سفیر ما که او (کره کوس) این تقاضاها را به وی ارائه داد، از ترس خیس عرق شد و نتوانست یك پاسخ بلی یا نه به او بدهد... این اقدام داهومیها احمقانه به نظر می‌رسد... هشتاد درصد از جمعیت ۳ میلیونی این کشور بی‌سواد هستند و قدرت در دستان یك دارودسته نظامی است. نه صنعتی، نه حزبی، نه طبقه‌ای در آن جا وجود ندارد.

پایان حکومت پر تغالیها و سرنگونی هایله سلاسی در سال ۱۹۷۴ که با ظهور رژیمهای مارکسیست ظاهراً متعهد در آنگولا، موزامبیك و اتیوپی دنبال شد، موجی از خوش‌بینی در مرکز درباره چشم‌اندازها در آفریقا به وجود آورد. مسکو امید و منابع خیلی

---

1. Kerekou

بیش تر از آنچه یك دهه قبل در غنا، گینه و مالی صرف کرده بود در آنگولا، موزامبیك و اتیوپی سرمایه گذاری کرد. آنها همچنین استفاده خیلی گسترده تری از متحدان خود، به‌ویژه کوبا و آلمان شرقی برای دفاع از رژیمهای مارکسیستی جدید در برابر مخالفان بیش از آنچه تا آن زمان کرده بودند به عمل آوردند. کاسترو به ویژه یك متحد مشتاق و گاهی پرشور و حرارت بود. بعضی در مرکز بعداً ادعا کردند مداخله شوروی در آفریقا بیش تر در نتیجه فشار کوبا بود. اما حتی وقتی امیدهای مرکز در اوج خود بود، مأموریتهای آفریقا نزد خیلی، اگر نگوییم همه، افسران کاگ ب نامحبوب بود. تعدادی موارد ناراحت کننده الکلیسم در نمایندگیهای آفریقا وجود داشت.

امیدهای بزرگ اواسط دهه ۱۹۷۰ طی دهه بعد از بین رفت. مسکو در آنگولا و موزامبیك مجبور شد با مشکلات غیرقابل کنترل ناشی از ترکیبی از جنگ خانگی و سوءمدیریت اقتصادی روبه رو شود. رژیم مارکسیست منگیستو در اتیوپی سعی کرد کشتار مخالفان، واقعی یا تصوری، را با توسل لنین به ترور سرخ در جریان جنگ خانگی روسیه توجیه کند. ماندگارترین میراث بلوك شوروی در بسیاری از کشورهای جنوب صحرای آفریقا پس از استعمار کمك به ایجاد سرویسهای امنیتی بی‌رحم برای تقویت رژیمهای یك حزبی آنها بود. اما منصفانه است اگر اضافه کنیم رژیمهای خودخوانده مارکسیست و مارکسیست لنینیست در آفریقا به هیچ وجه انحصار سوءمدیریت اقتصادی و بی‌رحمی را در اختیار نداشتند (هرچند، در طبقه‌بندی، هیچ یك از منگیستو جلو نزد). رهبران هوادار غرب، مانند جوزف دژیره موبوتو در زئیر، ساموئل دوئه در لیبریا و هاستینگز باندا در مالاوی گناهان همسایه‌های سوسیالیست‌شان تقبیح کردند، اما در تعهد به ارزشهای دمکراتیك و تمایل شان به سودجویی شخصی با دادن اجازه به شرکتهای غربی برای فعالیت در کشورهایشان چندان تفاوتی با آنها نداشتند. موبوتو فاسد افسانه‌ای، صاحب بدنام ترین «حکومت خون آشام» آفریقا صدها میلیون دلار به صورت کمك از آمریکا دریافت کرد که بیشتر آن صرفاً به دلیل ضدیت او با کمونیسم در حسابهای بانکی سوئیس ناپدید شد. در حالی که موبوتو ثروتی را جمع می کرد که گاهی حدس زده می‌شود به اندازه دیون ملی زئیر بود، مردم کشورش با یکی از بهترین منابع ملی تا حد شهروندان آنگولا و موزامبیك فقیر شدند.

تنها کشور آفریقایی که به تحقیق نشانگر چیزی در حد یك داستان موفق کاگ‌ب بشمار می‌رفت آفریقای جنوبی بود. با اینکه کنگره ملی آفریقا (ANC) هیچ وقت در هیچ مرحله آن طور که رژیم نژادپرست آن می‌خواست وانمود کند یك آلت دست کمونیست نبود، اما حمایت شوروی که از طریق کاگ‌ب هدایت می‌شد به آن کمك کرد در بعضی از بدترین ساعات، خود را زنده نگاهدارد. روی کاغذ، به قدرت رسیدن ANC پس از پایان جنگ سرد به نظر رسید به بسیاری از امیدهای اولیه مرکز تحقق بخشید. جو اسلوو (SLOVO) رهبر حزب کمونیست آفریقای جنوبی (SACP) معتبرترین عضو از اعضای سفیدپوست ANC و مردی بود که در متقاعد کردن نلسون ماندلا به پایان دادن به مبارزه مسلحانه نقش داشت. خیلی دیگر از مبارزان ANC از جمله تابو امبکی جانشین ماندلا نیز از اعضای SACP بودند. اما امبکی به سرعت متوجه شد مارکسیسم لنینیسم هیچ چیز ندارد که به آفریقای جنوبی پس از جدایی نژادی بدهد. او زمانی که جانشین نلسون ماندلا می‌شد چپگرایان مستعد را با پیشنهاد شغلهای خوب به داخل دولت آورد، و بعد، انجام اصلاحات تاچری را به آنها محول کرد. مرکز هرگز نمی‌توانست تصور بکند در آغاز سده بیست و یکم کمونیستهای برجسته آفریقای جنوبی خود را مسئول خصوصی کردن صنایع، کاهش موانع تجاری، و مخالف افزایش دستمزد به اتحادیه‌های بخش عمومی می‌یابند.

۲۴

جنگ سرد به آفریقا می‌رسد

بی‌رحمانه‌ترین جنگ از جنگهای آزادی‌بخش آفریقا انقلاب الجزایر بود. (در فرانسه صرفاً به عنوان جنگ الجزایر مشهور است) که بین سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۶۲ به قیمت جان یك میلیون مسلمان تمام و موجب شد. تقریباً همین تعداد مهاجر اروپایی از خانه‌هایشان اخراج شدند. مقامهای مسئول فرانسه که چندین سال از قبول اینکه قیام جبهه ملی آزادی بخش (FLN) یك شورش ملی گرایانه علیه حکومت فرانسه بود خودداری کرده بودند، به سرعت دست مسکو را در پشت آغاز جنگ دیدند. در سال ۱۹۵۵، فرمانده نظامی فرانسه در مغرب، ژنرال ژان گاله، به ادگار فور نخست‌وزیر اطلاع داد آغاز شورش، بخشی از یك استراتژی جنگ سرد بود که «به وسیله خود استالین اعلام شده بود.» مداخله حزب کمونیست الجزایر که پیوندهای نزدیکی با حزب کمونیست سرسختانه هوادار شوروی فرانسه داشت، در جنگ، مدرك دیگری از مداخله شوروی به نظر می‌آمد. اما در حقیقت، مسکو تا اندازه زیادی از این مناقشه دور ماند. اعضای حزب کمونیست الجزایر که بیشتر حمایتش را از کارگران اروپایی تبار می‌گرفتند هرگز مورد اعتماد کامل FLN قویاً الجزایری نبودند؛ و اغلب خود را انتخاب شده برای «مأموریتهای انتحاری» علیه نیروهای فرانسه می‌یافتند. با اینکه چین به سرعت دولت موقت را که در سپتامبر سال ۱۹۵۸ به‌وسیله FLN تشکیل شد به رسمیت شناخت،

بیش از ۲ سال طول کشید تا اتحاد شوروی نیز با اکراه همین کار را کرد. حتی در آن زمان یك مجله عمده شوروی مقاله‌ای از رهبر حزب کمونیست الجزایر چاپ و ادعا کرد انقلاب دوم برای اصلاح اشتباههای اولی، اساساً یك انقلاب بورژوازی لازم بود. تلاش وادیم کرپیچنکو به‌زودی پس از استقلال الجزایر در سال ۱۹۶۲ برای انعقاد موافقت‌نامه‌ای درباره همکاری کاگ‌ب با رئیس اطلاعات الجزایر عبدالحفیظ بوپوسف با شکست روبه‌رو شد.

تنها موفقیت عملیاتی کاگ‌ب در جریان انقلاب الجزایر تدابیر ویژه سرویس A بود که در درجه اول علیه ایالات متحده هدف گرفته شده بود. سرویس A توانست از تمایل افکار عمومی فرانسویان به انداختن گناه شکستها در جریان جنگ به گردن توطئه‌های آنگلوساکسونها، و متحدان آمریکایی و بریتانیایی آنها بهره گیرد. کاگ‌ب در آوریل ۱۹۶۱ موفق شد داستانی را در روزنامه ایتالیایی هوادار شوروی «پائیس‌سرا» چاپ کند که می‌گفت سیا در کودتای ناموفق ۴ ژنرال فرانسوی برای مختل کردن تلاشهای دو گل جهت امضای یك موافقت‌نامه صلح با FLN که به استقلال الجزایر منجر می‌شد مداخله داشته است. از دیگر رسانه‌هایی که فریب این داستان را خوردند روزنامه مهم فرانسوی لوموند بود که سرمقاله‌ای را درباره کودتا با این جمله آغاز کرد: «اکنون به نظر می‌رسد ثابت شده است بعضی مأموران آمریکایی کم و بیش (ژنرال موریس) شاله (یکی از رهبران کودتا) را تشویق کرده‌اند.» برای سالهای باقیمانده جنگ سرد توطئه‌های ساختگی سیا در آفریقا، که اغلب با اسناد جعلی سرویس A همراه بودند یکی از موضوعهای اصلی تدابیر ویژه کاگ‌ب را تشکیل می‌دادند. اعتبار اطلاعات نادرست سرویس A تا اندازه زیادی با این واقعیت که سیا به دستور آیزنهاور طرحی برای مسموم کردن پاتریس لومومبا نخست‌وزیر هوادار شوروی جمهوری کنگو[1] که بعداً به زئیر تغییر نام یافت، تهیه کرده بود تقویت شد. در صورتی که لومومبا در دسامبر سال ۱۹۶۰ نه

---

۱. کنگوی بلژیك سابق در سال ۱۹۶۰ با نام جمهوری کنگو استقلال یافت و بعد به ترتیب نامش در سال ۱۹۶۴ به جمهوری دمکراتیك کنگو و در سال ۱۹۷۱ به زئیر تغییر کرد، تا اینکه دوباره در سال ۱۹۷۷ به جمهوری دمکراتیك کنگو بازگشت. برای تشخیص آن از جمهوری کنگو، مستعمره سابق فرانسه که به نام کنگو (برازاویل) معروف است اغلب به نام کنگو (کین شازا) خوانده می‌شود.

به‌وسیله سیا، بلکه رقیب کنگویی‌اش جوزف موبوتو به قتل رسید که راه خود را ادامه داد تا به یکی از فاسدترین حکام آفریقای مستقل که جنون دزدی داشت تبدیل شد. موبوتو پیش از اخراج بوریس سرگیوویچ و رونین نماینده کاگ‌ب در کین شازا، با قرار دادن ورونین در مقابل یک دیوار و ترتیب دادن یک اعدام ساختگی خود را سرگرم کرد. با این حال تبلیغات شوروی به تصویر کردن لومومبا به عنوان قربانی امپریالیسم آمریکا ادامه داد. خروشچف به احترامش تأسیس دانشگاه دوستی پاتریس لومومبا را برای ارائه تحصیلات عالی به دانشجویان آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین در مسکو اعلام کرد. نخستین نایب رئیس و شماری از کارکنان این دانشگاه از افسران کاگ‌ب بودند که از این نهاد دانشجویی به عنوان یک پایگاه عضوگیری برای مأموران جهان سوم استفاده کردند.

در تابستان سال ۱۹۶۱ خروشچف و کمیته مرکزی CPSU یک استراتژی بزرگ و تهاجمی جدید کاگ‌ب را برای استفاده از جنبشهای ملی آزادی‌بخش در جهان سوم به منظور به‌دست آوردن یک توافق در مبارزه شرق-غرب تصویب کردند. اما این استراتژی نه روی آفریقا، بلکه آمریکای مرکزی متمرکز بود.

شور و حرارت کوبا برای چشم‌اندازهای انقلاب در آفریقا نیز بیش از یک دهه جلوتر از اتحاد شوروی بود. احمد بن بلا نخستین رئیس جمهوری الجزایر تازه استقلال یافته، در میان استقبالی که او با غرور «صحنه‌هایی غیرقابل توصیف از شور و شوق مردمی» خواند در اکتبر سال ۱۹۶۲ در جریان بحران موشکی از هاوانا دیدار کرد. پس از اینکه بحران پایان یافت و پایگاههای موشکی شوروی برچیده شدند، بن بلا شکایات خشم‌آلود کاسترو را در مورد اینکه خروشچف «شجاعت نداشت» منعکس کرد و «سخنان تندی» با سفیر شوروی در الجزیره رد و بدل کرد.

وقتی انقلاب الجزایر مجبور شد در جریان یک مناقشه مرزی صحرایی با مغرب در اکتبر سال ۱۹۶۳ که بن‌بلا آن را «نخستین تهدید جدی» توصیف کرد روبه‌رو شود این کاسترو بود که برای نجات او آمد و یک گردان مرکب از ۲۲ تانک شوروی و چند صد نیروی کوبایی آماده نبرد با مغرب در صورت ادامه جنگ صحرایی به آنجا فرستاد، هرچند که نیازی به آنها پیدا نشد. به گفته بن‌بلا:

تانکها به تجهیزات مادون‌قرمز مجهز بودند که به آنها اجازه می‌داد در شب مورد

استفاده قرار گیرند. آنها به‌وسیله اتحاد شوروی به کوبا تحویل شده بودند مشروط بر آنکه تحت هیچ شرایطی به کشورهای ثالث حتی کشورهای کمونیست مانند بلغارستان داده نشوند. به‌رغم این محدودیتها از سوی مسکو، کوبا همه ممنوعیتها را زیر پا گذاشت و بدون یك لحظه تعلل این تانکها را برای کمك به انقلاب الجزایر که به خطر افتاده بود فرستاد.

چه گوارا با اعتقاد به این صحرای فرعی آفریقا «ضعیف ترین حلقه امپریالیسم» بود شروع به استفاده از الجزایر به عنوان پایگاهی برای حمله‌های انقلابی بی‌نتیجه به آنگولا و کنگو (برازاویل) کرد. او پس از هر حمله ساعتها با بن بلا به صحبت می‌نشست، ماجراهایش را شرح می‌داد و رفتار انفعالی حزبهای مارکسیست هوادار مسکو را که ارزیابیهایشان از قریب‌الوقوع بودن انقلاب واقع گرایانه‌تر از ارزیابی خود او بود تقبیح می‌کرد. چه گوارا پس از یك ملاقات «شدیداً سرد» با ادواردو موندلان رهبر جنبش ملی آزادی بخش موزامبیك، فره لیمو، ارباب منشانه اعلام کرد: «(صحرای فرعی) آفریقا پیش از آنکه به بلوغ انقلابی برسد هنوز راه درازی دارد که باید برود.»

مناقشه مرزی الجزایر با مغرب به مسکو اجازه داد روابطش را با بن‌بلا تا اندازه‌ای بهبود بخشد. ایالات متحده و فرانسه پیش از مناقشه اسلحه برای مغرب فرستاده بودند اما از دادن سلاح به الجزایر خودداری کردند. ذهن توطئه‌آمیز بن‌بلا متقاعد شد که ایالات متحده چیزی را که او تجاوز مغرب تلقی می کرد تحریك کرده بود. مسکو از این فرصت استفاده کرد و به‌رغم قرض دادن غیرمجاز تانکهای شوروی به‌وسیله کاسترو، شروع به ارسال محموله‌های بزرگ سلاح طبق موافقت‌نامه‌های درازمدت اعتباری برای الجزایر کرد. در این میان کاگ‌ب سوءظن بن‌بلا را به ایالات متحده با ارسال اسناد جعلی سرویسA که افشای توطئه‌های آمریکا را برای سرنگونی رژیم او و سایر رژیمهای سوسیالیست آفریقا مدعی می‌شد تغذیه کرد. مسکو همچنین شروع کرد به ارضای امیال قهرمان‌پرستی فزاینده بن‌بلا، او را در مه سال ۱۹۶۴ به شوروی دعوت کرد و از او مانند یك قهرمان در کرملین استقبال و جایزه صلح لنین و نشان قهرمان اتحاد شوروی را به وی اهدا کرد. تنها یك سال بعد، در میان اضطراب مسکو، او با یك کودتای نظامی سرنگون شد.

روابط نزدیك شوروی با رهبران دیگر کشورهای تازه استقلال یافته آفریقا نیز همین قدر کوتاه بود. امیدهای اصلی مسکو به گسترش نفوذ خود در صحرای فرعی آفریقا ابتدا روی غنا متمرکز بود، که در سال ۱۹۵۷ نخستین کشور آفریقایی بود که تحت رهبری قوام نکرومه پرجاذبه مستقل شد. اما نکرومه که به عنوان نخستین الگوی دولتمرد جدید تحصیلکرده آفریقایی متعهد به دموکراسی و سوسیالیسم مورد ستایش فراوان قرار گرفت به محض اینکه به قدرت رسید سخنانش درباره آزادی به‌سرعت با عدم تحمل نارضایتی‌اش تناقض پیدا کرد. او با اینکه ادعا کرد به‌جای پیروی از مارکسیسم لنینیسم نوعی از سوسیالیست کاملاً آفریقایی ایجاد می کند، سخنرانیهایش به‌طور فزاینده‌ای به هواداری از مسکو تبدیل شدند. در حالی که او و هواداران چاپلوس‌اش در حزب کنوانسیون خلق (CPP) غنا را به یك کشور فاسد یك حزبی تبدیل می کردند، مشاوران نظامی، امنیتی و فنی شوروی و آلمان شرقی در شمار فزاینده وارد شدند. یك سرویس امنیت ملی آموزش دیده به‌وسیله کاگ‌ب یك شبکه عظیم خبرچین را زیر نظر گرفت. طبق یك گزارش دولت غنا که پس از سرنگونی نکرومه صادر شد: افسران امنیتی نکرومه، زن و مرد همه جا بکار گرفته شدند ـ در کارخانه‌ها، اداره‌ها، اجتماعهای سیاسی و حتی در کلیساها، گذشته بر رانندههای تاکسی، رانندههای اتوبوس، فروشنده‌های مغازه‌ها، دستفروش ها و ظاهراً افراد بی کار که همه به عنوان خبرچین عمل می کردند.

از جمله تناقضهای بسیار در شخصیت بی‌ثبات نکرومه این واقعیت بود که به‌رغم سخنرانیهای ضدآمریکایی‌اش از قتل کندی بسیار ناراحت بود و روابط شخصی گرمی با ویلیام پی‌ماهونی سفیر کندی و خانواده‌اش داشت. اما با تشویق تدابیر ویژه کاگ‌ب سوءظن او به سیا عمیق‌تر و شدیدتر شد.

نکرومه هم مانند بن‌بلا، فریب اسناد جعلی سرویس A را خورد. نکرومه پس از یك تلاش سوءقصد علیه جانش در سال ۱۹۶۲ دل‌مشغول با این باور که سیا برای سرنگونی او توطئه می کرد اغلب یك کپی از یك کتاب را که توطئه‌های سیا را محکوم کرده بود به میهمانانش می‌داد. او در فوریه سال ۱۹۶۴ از یك نامه جعلی سرویس A به ظاهر نوشته یك افسر سرخورده اطلاعات نظامی که ادعا می کرد از عملیات خصمانه سیا و SIS علیه رژیم او پرده برمی‌دارد. آن‌قدر عصبانی شد که یك نامه شخصی

اعتراض‌آمیز به رئیس جمهوری لیندون جانسون نوشت سیا را متهم کرد همه توان خود را به «فعالیتهای پنهانی و خرابکارانه میان مردمش» اختصاص داده بود. نکرومه برای تأکید روی اهمیت نامه به سفیر غنا در واشنگتن دستور داد شخصاً آن را تحویل دهد.

طی چندماه بعد، کاگ‌ب در عملیات دیگری، تدابیر ویژه با نامهای رمز DEFECTOR 3 و DEFECTOR 4 از روشهای مشابهی برای فریب‌دادن دیکتاتورهای مارکسیست فرانسه زبان گینه و مالی، احمد سکوتوره و مودیبو کیتا،[1] استفاده کرد. عملیات نفوذ کاگ‌ب با کمك رخنه به سرویسهای اطلاعاتی دو کشور گینه و مالی صورت گرفت. رگهٔ کج خیالی بیش از حد در شخصیت بی‌رحم و متعصب سکوتوره او را عملاً مستعد پذیرفتن شایعات توطئه علیه او از هر منبعی ساخته بود. در ماه مه یك گزارش اطلاعاتی ایالات متحده به ظاهر درز پیدا کرده به‌وسیله یك افسر اطلاعاتی آمریکایی سرخورده دیگر اما در حقیقت جعل شده به‌وسیله سرویس A مدعی شد یك توطئه را برای سرنگونی سکوتوره فاش می کند که به برکناری مقامهایی که معتقد بود با سیا توطئه می کردند منجر شد. چند ماه بعد بن بلا اطلاعات نادرست مشابهی را که به‌وسیله کاگ‌ب در دفتر کارش مخفی شده بود و دوباره از یك گزارش اطلاعاتی ساختگی ایالات متحده درباره یك به اصطلاح توطئه از سوی سرویس اطلاعاتی فرانسه و رهبران جناح مخالف مالی برای سوءقصد به جان کیتا سرچشمه می گرفت به وی رد کرد. گزارش برای تشویق کیتا به محکوم کردن به‌طور علنی، به غلط اعلام می کرد: او از چنان محبوبیت گسترده‌ای در مالی برخوردار بود که بیم آن می‌رفت مخالفت پنهان با او سرانجام علنی شود. کیتا هم همان کاری کرد که سرویس A امیدوار بود بکند و در یك سخنرانی درباماکو، توطئه امپریالیسم را برای تضعیف ساخت یك جامعه سوسیالیسم به‌وسیله مالی تقبیح کرد.

تدابیر ویژه کاگ‌ب موفقیتهای مشابهی میان هیأتهای آفریقایی در سازمان ملل متحد داشت: نژادپرستی در ایالت متحده یك هدف آسان برای سرویس A به‌شمار می‌رفت که به سرعت از آن بهره‌برداری کرد. در ایالتهای جداشده جنوب در اوایل دهه

---

1. Modibo Keita

۱۹۶۰ سیاهها و سفیدها هنوز نمی توانستند با هم سوار اتوبوس شوند، با هم در رستورانها غذا بخورند، یا به یك مدرسه بروند. عکسهای پلیس ایالتی در حال زدن تظاهر کننده‌های مسالمت آمیز هواداران حقوق بشر با باتون یا خیس کردن آنها با لوله‌های آبپاش در صفحات اول روزنامه‌های جهان قرار داشتند. به‌رغم تصویب قانون حقوق مدنی در سال ۱۹۶۴، که تبعیض نژادی را غیرقانونی کرد و رهبری پرجذبه مارتین لوترکینگ در هدایت یك مبارزه غیرخشن برای اجرای این حقوق، شورش اوت سال ۱۹۶۵ در واتز، (محله فقیرنشین سیاهان در لس آنجلس)، که سی و شش کشته و بیش از هزاران زخمی به‌جای گذاشت، یك رشته مناقشه نژادی را در تابستانهای گرم طولانی در محله‌های قدیمی شهر آغاز کرد. افسران کاگ‌ب در نیویورك، در حالی که برای اجتناب از به جا گذاشتن اثر انگشت دستکش به دست داشتند، همزمان دیپلماتهای آفریقایی را در سازمان ملل متحد با نامه‌های توهین آمیز نژادی که ادعا می کردند از برتری‌طلبان سفید ایالات متحده است، بمباران کردند. اولگ کالوگین که در اوایل دهه ۱۹۶۰ در نمایندگی نیویورك مستقر بود درباره آن روزها می گوید: «من به خاطر این حقه‌های کثیف خواب را به خودم حرام نکردم، چون پیش خود حساب می کردم اینها نیز صرفاً سلاح دیگری در جنگ سرد بودند.» این «حقه‌های کثیف» چند سال ادامه یافت. در بیست و پنجمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۰، یکصد کپی از یك اعلامیه توهین آمیز، ظاهراً از سوی یك گروه نژادپرست آمریکایی، اما در حقیقت جعل شده به‌وسیله سرویس A برای هیأتهای آفریقایی فرستاده شد.

به‌رغم موفقیت تدابیر ویژه کاگ‌ب در پیشبرد تئوریهای توطئه‌آمیز در آفریقا، اتحاد شوروی در جریان دهه ۱۹۶۰ در جلوگیری از سرنگونی دو رژیم آفریقایی که با آن روابط نزدیکی داشت ناتوان بود. قوام نکرومه در سال ۱۹۶۶ بیشتر بر اثر سوءمدیریت مصیبت‌بار اقتصاد ظاهراً سوسیالیست غنا و یك سقوط فاجعه آمیز قیمت کاکائو در جهان در یك کودتای نظامی سرنگون شد. دولت جدید بیش از ۱۰۰۰ مشاور شوروی را اخراج و طی چندسال بعدش همه موافقتهای کمك نظامی با مسکو را لغو کرد. با تأیید دفتر سیاسی نمایندگی اکرا از شماری از اعضای سابق و هواداران رژیم نکرومه حمایت مالی به عمل آورد. در سال ۱۹۶۸ نیز، در میان شادی شدید در باماکو پایتخت مالی، رژیم

«سوسیالیست» بی‌رحم و فاسد مودیبو کیتا برنده جایزه صلح لنین به‌وسیله یك کودتای نظامی سرنگون شد. نکرومه در تبعید در گینه، احتمالاً تحت نفوذ تدابیر ویژه دیگر کاگ‌ب، در مورد برکناریش نه خیانتش را به امیدهای مردم غنا، بلکه به یك توطئه سیا با همکاری دستگاههای اطلاعاتی بریتانیا و آلمان غربی که گفته «خائنان و وطن‌فروشها» را برای سرنگونی وی پیدا کرده بودند مربوط دانست. فرانکلین ویلیامز سفیر آفریقایی آمریکایی ایالات متحده در غنا، که جانشین ماهوتی شده بود متهم شد شخصاً ۱۳ میلیون دلار به خائنان پیشنهاد کرده و سعی کرده بود آنها را متقاعد سازد نکرومه را در فرودگاه اکرا بکشند ـ طرحی که گفته شد آنها به عنوان طرحی غیرعملی رد کرده بودند. او به‌طرز عجیبی ادعا کرد جشنهای خیابانی که در پی سرنگونی نکرومه در اکرا برپا شده بودند به‌وسیله آمریکاییها روی مردمی که از این کار اکراه داشتند تحمیل گردیده بود: «شعارها و پوسترها که بیشتر آنها در سفارت ایالات متحده آماده شده بود به‌زور به دستان «تظاهرکنندگان» بی‌علاقه گذاشته شده بودند.»

مهم‌ترین درسی که نکرومه از سرنگونی‌اش گرفت این بود که «کشورهای مستقل آفریقایی اگر می‌خواهند زنده باقی بمانند باید یك سیاست سخت سوسیالیستی را دنبال کنند.» اما میزبان او سکوتوره در گینه نه به خاطر پیروی از یك سیاست سخت سوسیالیستی، بلکه حضور فراگیر حکومت ترور خود که باعث شد حتی ارتش هم بترسد برای یك کودتای نظامی تلاش کند در قدرت باقی ماند. زندانیانی که در اولین ساعات روز از خانه‌هایشان برای بازجویی به اردوگاه بویرو و سایر زندانهای اردوگاهی ساخته شده با کمك استاسی آلمان شرقی و STB چکسلواکی آورده شدند آن‌قدر شکنجه شدند تا توطئه‌های معمولاً خیالی که ذهن سکوتوره را به خود مشغول داشته بود اعتراف کردند. کاگ‌ب اقدامهای وحشتناك رژیم گینه را نادیده گرفت، به جای آن ترجیح داد با استفاده از تدابیر ویژه از گرایشهای بدبینانه او برای متقاعد کردنش به اینکه سیا داشت برای سرنگونی‌اش توطئه می‌کرد بهره گیرد و در حداقل یك مورد (و احتمالاً موارد بیشتری که میتروخین توجه نکرد) مرکز با فرستادن یك افسر ارشد کاگ‌ب به کوناکری پایتخت گینه برای شخصاً تحویل دادن اسناد جعلی سرویس A اثر آنها را تشدید کرد. وقتی اسناد جعلی به سکوتوره نشان داده شد او (طبق یك گزارش کاگ‌ب)

شدیداً احساساتی شده با خشم فریاد می‌زند «امپریالیست‌های کثیف!» او اعلام کرد افسران سیا مسئول این توطئه (که وجود خارجی نداشت) ظرف ۲۴ ساعت اخراج خواهند شد: «ما شدیداً از نگرانی که رفقای شوروی ما نشان دادند ممنون هستیم.» اما تدابیر ویژه برای تغییر واقعیتهای اقتصادی گینه ناتوان بودند. کمك و واردات شوروی که در سالهای اولیه استقلال به سوی گینه سرازیر شد نیز اثر اندکی داشت. یك خبرنگار رادیو مسکو که از کوناکری دیدار کرد شکایت کرد «ما آنچه را آنها می‌خواستند به آنها دادیم و آنها ندانستند با آن چه کار کنند.» اما بیشتر تقصیر متوجه خود مسکو است که به یك رشته طرحهای حیثیتی بزرگ دست زد که بر اثر بی‌نظمی از هم پاشیدند: از جمله یك شبکه بلندگوها در سطح شهر کوناکری که به زودی قطع شد و هیچ گاه دوباره مورد استفاده قرار نگرفت، یك مجتمع چاپخانه عظیم که با کمتر از ۵ درصد ظرفیت خود کار کرد، یك سینمای سر باز که نیمه تمام رها شد، یك ایستگاه رادیویی ۱۰۰ کیلووات که روی یك رگه سنگ آهن نصب شد و هرگز به درستی کار نکرد، و یك شرکت هواپیمایی ملی با ۹ ایلوشین که معمولاً روی زمین نگاه داشته می‌شدند. جالب‌تر از همه یك گزارش بود که برف‌روبهای شوروی وارد کوناکری شده بودند ـ گزارشی که تقریباً هیچ کس باور نکرد تا این که یك استاد دانشگاه بریتانیایی آنها را در پایان باند فرودگاه کشف کرد. در سال ۱۹۷۸، تقریباً دو دهه پس از ساخت ظاهراً سوسیالیست، سکوتوره سرانجام مجبور شد برای ضمانت اقتصاد ورشکسته خود از غرب تقاضای کمك کند.

با اینکه اولویتهای اولیه تدابیر ویژه کاگ‌ب در آفریقا عملیات در رژیمهای «مترقی» تازه استقلال یافته با هدف تقویت سوءظن آنها به ایالات متحده و اعتمادشان به اتحاد شوروی بود، موفقیت ظاهری اسناد جعلی سرویس A مدعی افشای توطئه‌های سیا موجب استفاده از آنها در تقریباً (شاید هم همه) کشورهای این قاره شد به‌طور مثال در عملیات ANDROMEDA، در مارس سال ۱۹۷۳ یك نامه جعلی که ظاهراً به‌وسیله یك افسر جوان میهن‌پرست ارتش که مایل بود درباره اقدامهای خرابکارانه سیا در نیروهای مسلح هشدار دهد برای ژنرال یاکوبو «جك» گوون حاکم نظامی نیجریه رئیس سازمان وحدت آفریقا در سالهای ۷۴ـ۱۹۷۳ فرستاده شد:

قربان! من از شما مصرانه درخواست دارم اقدامهای فوری و درست برای دفاع از

ملت در مقابل فعالیت خطرناك بعضی دیپلماتهای آمریکایی در این کشور که می کوشند با تمام قوایشان سربازان ما را فریب دهند و کشور ما را دوباره به آشوب بکشند به عمل آورید. من به خوبی با آقای اچ دافی، یك افسر مستقر در سفارت ایالات متحده که احترام زیادی برای او قائلم آشنا هستم. گذراندن وقت با او همیشه لذت‌بخش بوده است و من هروقت که به لاگوش می آیم معمولاً با او دیدار می کنم. چندی پیش آقای دافی به من اطلاع داد دبیر اول آنها، آقای جك مایور می خواست با من مشورت کند. او آقای مایور را شخص با نفوذی توصیف کرد که می توانست به من کمك کند سفری را برای تحصیل در یك کالج نظامی ایالت متحده ترتیب دهد.

من موافقت کردم و در زمین چمن یك باشگاه تنیس به آقای مایور معرفی شدم. ما موافقت کردیم تا شب ملاقات کنیم. آقای مایور در رأس زمان تعیین شده وارد محلی شد که من در آنجا منتظرش بودم. او با دوستی از سفارت بود که آن‌طور که من متوجه شدم صاحب اتومبیلی بود که با آن وارد شدند، (IR ۲۲۲۹) و مرا با آن به خانه‌ام، خانه برادرم، رساندند. آنها شروع کردند به سؤال کردن جزءبه جزء درباره چند افسر جوان در گردانم و از من خواستند آنها را از نام افرادی که از انبار ما اسلحه می دزدیدند مطلع سازم. من در حقیقت فکر می کردم حداقل ۳ تن از سربازان و افسران ما سلاحهای بسیاری را پنهان می کردند. من قول دادم به آقای مایور و دوستش (من اسم او را نمی‌دانم) کمك کنم، اما کاری درباره آنها انجام نمی‌دادم، چون من می دانستم آنها دنبال چه چیزی بودند. اما من فکر کردم هیچ کس نمی‌داند چه تعداد از افراد دیگر ممکن بود راه آنها را بروند.

به نام نظم و آرامش در کشورمان من از شما می خواهم پیش از آنکه آنها از حد خود جلوتر بروند، جلوشان را بگیرید.

دو سال بعد در مغرب عملیات EKSPRESS توجه ملك‌حسن دوم را به یك گزارش جعلی از یك مأمور سیا به یك توطئه این مؤسسه برای سرنگونی وی جلب کرد. گزارش برای موجه جلوه دادن بیشتر سند جعلی رئیس پایگاه سیا، چارلز «چاك» کوگن را به درستی معرفی کرد. ۳ بازرگان ایالات متحده و یك شخصیت برجسته رباط که کا گ ب مایل بود او را بی‌اعتبار کند نیز ـ احتمالاً بطور ساختگی ـ به عنوان کسانی که برای سیا کار می کردند معرفی شده بودند.

کا گ ب همچنین در پی شکاف میان چین و شوروی در اوایل دهه ۱۹۶۰، یك برنامه مهم تدابیر ویژه را با هدف بی‌اعتبار کردن رژیم مائو آغاز کرد. پیام چینیها به کشورهای تازه استقلال یافته آفریقایی که زنگ خطر را در مسکو به صدا درآورد به اجمال در یك شعر کوتاه از لنری پیترز شاعر چینی خلاصه شد:

چینیها بعد مداخله کردند...
ما برادران کمونیست هستیم
که آمده‌ایم
به شما کمك کنیم سوسیالیسم سیاه را بسازید
شما تنها باید روسها را با اردنگی بیرون کنید

اما پس از چند موفقیت اولیه چینیها زیادی خطر کردند. در مه سال ۱۹۶۵ نیروهای امنیتی کنیا یك محموله سلاحهای چینی را در مسیر اوگاندا برای نیروهای شورشی در کنگو (کین‌شازا) تصرف کردند. چوئن لای نخست وزیر چین در جریان یك دیدار از تانزانیا در ماه ژوئن اعلام کرد: آفریقا اکنون «آماده یك انقلاب است.» رهبران آفریقا آن‌قدر خشمگین شدند (انقلاب علیه چه کسی؟) که چو با وجود اینکه طی دو سال گذشته در شماری از پایتختهای آنها مورد استقبال قرار گرفته بود، این بار جایی را پیدا نکرد که پس از اینکه تانزانیا را ترك کرد حاضر به پذیرایی از او باشد. مسئولان کنیا حتی از دادن اجازه سوخت‌گیری مجدد به هواپیمای او در بازگشت به وطن خودداری کردند. قولهای کمك چین به آفریقا از ۱۱۱ میلیون دلار در سال ۱۹۶۴ به ۱۵ میلیون دلار در سال ۱۹۶۵ کاهش یافت. مرکز که با نام رمز اهانت‌آمیز «مورچه‌ها» (MURAVYI) به چینیها در آفریقا اشاره می‌کرد بخش اعظم افتخار اخراج هیأت PRC از بروندی، جمهوری آفریقای مرکزی، داهومی، تونس و سنگال را بین سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۶۸ به‌نام خود مدعی شد. البته همان‌طور که بارها اتفاق افتاده بود کا گ ب احتمالاً بیش از آن‌چه حقش بود افتخار برای خود ادعا کرده بود. تصمیم بروندی مبنی بر «قطع» روابط دیپلماتیك با PRC در ژانویه سال ۱۹۶۵ به نظر می‌رسد از این باور موامی (پادشاه) موامبوتسا به اینکه چینیها در سوءقصد به پیر نگندنادوموی (NGENDNAMWE) نخست وزیر دست داشتند سرچشمه می‌گرفت. اگرچه تدابیر ویژه کا گ ب ممکن است

سوءظن موامبو تسا را تشویق کرده باشد، اما بعضی تاریخ نویسان به این نتیجه رسیدند که سوءقصد واقعاً با PRC ارتباط داشته است. در ژانویه سال ۱۹۶۶ سرهنگ ژان بدل (بعداً امپراتور خودخوانده) بوکاسا، که قدرت را در جمهوری آفریقای مرکزی به‌دست گرفته بود در پی کشف اسنادی که به اصطلاح یك توطئه پنهان تحت کنترل چین یا هواداران چین را در ارتش کشف کرد، روابط دیپلماتیك کشورش را با چین قطع کرد. اگرچه مدرکی وجود ندارد اما ظهور این اسناد همه علایم ویژه اسناد جعلی سرویس A را دارا می‌باشد. وقتی رژیم ژنرال کریستوف سوگلو در داهومی نیز در ژانویه سال ۱۹۶۶ روابطش را با پکن قطع کرد هیچ دلیل و مدرك قابل دسترسی درباره نفوذ ـ اگر اصلاً وجود داشت ـ تدابیر ویژه شوروی ارائه نداد. قطع روابط دیپلماتیك میان تونس و جمهوری خلق چین در سپتامبر سال ۱۹۶۷ در پی یك مجادله شدید میان دو کشور که در جریان آن حبیب بورقیبه رئیس جمهوری تونس چین را به تلاش برای «ایجاد مشکلات، تشدید اختلافهای موجود، تسلیح و آموزش چریکها علیه رژیمهای موجود (آفریقا)» متهم کرده بود صورت گرفت.

کاگ‌ب گزارش داد مجادله به‌وسیله یك نامه جعلی چینیها ساخته و پرداخته سرویس A حاوی تهدیدهای شخصی به علاوه حمله به رژیم برای پسر بورقیبه فرستاده شده بود دامن زده شد. اما در حالی که تدابیر ویژه کاگ‌ب ممکن است سوءظن رئیس جمهوری بورقیبه را به چین تقویت کرده باشد، احتمال نمی‌رود ریشه آن بوده باشد.

با آنکه کنیا روابطش را با PRC قطع نکرد، اما ۴ دیپلمات چینی را در ۲ سال اخراج کرد که آخرین آنها لی‌چیه کاردار بود که در ژوئن سال ۱۹۶۷ یك عنصر نامطلوب اعلام شد. هرچند رسماً اعلام نشد، اما دلیل اصلی برای این اخراجها حمایت PRC از نایب رئیس چپگرای حزب حاکم کانو، اوگینگا اودینگا بود که در سال ۱۹۶۴ پنهانی به چینیها گفته بود رئیس جمهوری جوموکنیاتا باید سرنگون شود. اودینگا که مورد حمایت روسها نیز بود در سال ۱۹۶۶ از مقام معاون رئیس جمهوری بر کنار شد و سال بعد یك مبارزه قدرت را با کنیاتا باخت. روزنامه‌های کنیا به عنوان مدرك توطئه‌های چین بخشهایی از یك اعلامیه تحریك‌آمیز را تحت عنوان «دیپلماتهای جدید چین انقلاب فرهنگی بزرگ پرولتاریا را به آفریقا خواهند آورد»، چاپ کردند. این اعلامیه با اینکه به

نام خبرگزاری چین‌نو منتشر شد به نظر می‌رسد جعلی بوده باشد و محتمل‌ترین جاعل سرویس A بود. اسناد جعلی که برای بی‌اعتبار کردن چینیها در غرب آفریقا ساخته شدند شامل یك اعلامیه حاوی حمله به رژیم لئوپولد سنگور در سنگال بود که ظاهراً به‌وسیله کمونیستهای سنگالی هوادار چین صادر شده بود و شامل اطلاعات ساختگی درباره توطئه‌های چین می‌شدند که برای دولت سنگال فرستاده شدند. کاگ‌ب براساس این تدابیر ویژه افتخار اخراج دو خبرنگار خبرگزاری چین‌نو را از سنگال در سال ۱۹۶۸ به نام خود مدعی شد. در مالی در همسایگی سنگال نیز کاگ‌ب در سال ۱۹۶۸ گزارش داد موجبات برکناری وزیر اطلاعات را پس از اینکه یك عملیات تدابیر ویژه با نام رمز ALLIGATOR او را به عنوان یك آلت دست چین بی‌اعتبار کرده بود فراهم ساخته بود. شمار معدودی از رهبران با سابقه آفریقایی می‌توانند وجود داشته باشند که در موارد مختلف به‌وسیله مدارك ساختگی درباره توطئه‌های چینیها و سیا علیه‌شان تغذیه نشده باشند. اما گاهی اسناد جعلی برپایه واقعیت استوار بودند ـ مانند یك مورد مدرك توطئه‌های چین که به اطلاع رئیس جمهوری موبوتو رسید. پس از بهبود روابط میان PRC و چین، مائو شخصاً به موبوتو در جریان دیدارش از پکن گفت: «من پول و سلاح فراوانی برای سرنگونی شما به هدر دادم.» و موبوتو پاسخ داد «خوب شما از یك آدم اشتباه حمایت کردید.» این مورد موبوتو پیچیدگی تدابیر ویژه کاگ‌ب را در بعضی کشورهای آفریقایی نشان می‌دهد. تدابیر ویژه دیگر علاوه بر هشدار دادن به او درباره توطئه‌های چین علیه‌ش، داستانهایی را درباره همدستی او با سیا پخش کرد.

اما کاهش بدون تردید نفوذ چین در آفریقا طی اواسط و اواخر دهه ۱۹۶۰ کم‌تر در نتیجه تدابیر ویژه شوروی تا زیاده‌رویهای انقلاب فرهنگی بود. سفیران با تجربه که از سال ۱۹۶۶ شروع به خروج از آفریقا کردند، اغلب با کلاههای بوقی و دشنام و اهانت گاردهای سرخ در پکن به رژه برده شدند و مسئولیت سفارتخانه‌های PRC به دست متعصبانی که دیوانه‌وار به چاپلوسی علنی از رئیس مائو و تقبیح مخالفان او مشغول بودند سپرده شد. مقادیر زیادی از نوشته‌ها و عکسهای مائو مانند سیل به سوی بعضی از پایتختهای آفریقایی جاری شد. به‌طور مثال حدود ۴ میلیون نسخه از کتاب سرخ کوچك مائو در مالی توزیع شد ـ یك درصد سرانه جمعیت و با این حال حتی یك رهبر آفریقایی

علناً حملات چینیها را به رهبری شوروی تکرار نکرد.

بزرگترین موفقیتهای کاگ‌ب در جمع آوری اطلاعات درباره آفریقا، مانند هرجای دیگری در جهان سوم احتمالاً بیش‌تر از طریق SIGINT به‌دست آمد تا HUMINT بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۷ شمار کشورهایی که ارتباطاتشان به‌وسیله اداره هشتم کاگ‌ب رمزگشایی شد از ۵۱ کشور به ۷۲ کشور افزایش یافت. این افزایش بدون تردید تا اندازه‌ای از افزایش شمار کشورهای مستقل آفریقایی ناشی می‌شد. چون بسیاری از آنها به علت نداشتن سیستم‌های پیچیده رمز، بدون اینکه متوجه باشند تا آنجا که به کاگ‌ب و سایر مؤسسه‌های مهم SIGINT مربوط می‌شد از دیپلماسی باز پیروی می‌کردند. به طور مثال بخش کوچك SIGINT سازمان مرکزی اطلاعات رودزیا در شکستن رمز همسایگانش با دشواری اندکی روبه‌رو شد ـ به جز در مورد آفریقای جنوبی که مانند اتحاد شوروی برای ترافیك دیپلماتیك خود علاوه بر پیشرفته‌ترین فناوری رمز از رمز قدیمی هم استفاده می‌کرد که از نظر تئوری غیرقابل شکستن بود. کار رمز شکنان شوروی همچنین با استخدام کارکنان رمز در سفارتخانه‌های آفریقایی در اطراف جهان آسان شد.

سخت‌ترین هدف آفریقایی برای نفوذ مأموران، علاوه بر SIGINT احتمالاً جمهوری آفریقای جنوبی بود که کاگ‌ب در آن یك نمایندگی قانونی یا پایگاه عملیاتی امن دیگری نداشت. اما در سال ۱۹۷۱، یك افسر ارشد ضد اطلاعات نظامی با نام رمز MARIO که بعداً به وی داده شد با نمایندگی کاگ‌ب در لوزاکا تماس گرفت و اطلاعاتی درباره جامعه اطلاعاتی آفریقای جنوبی به آنها پیشنهاد کرد. یك نشانه خاص اهمیتی که FCD در مورد MARIO قائل شد این بود که رئیس آن شخصاً با آندروپوف و برژنف درباره او صحبت کرد. ظرف دو سال بعد از آن، افسران مسئول او در کاگ‌ب با او در زامبیا، موریتانی، اتریش و آلمان شرقی ملاقاتهایی داشتند. اطلاعات نظامی او همچنین از سوی GRU بسیار با ارزش تخمین زده شد. اما در سال ۱۹۷۳ کشف شد. ماریو مدتی پیش از آنکه با نمایندگی لوزاکا تماس بگیرد ضد اطلاعات نظامی را ترك کرده بود. این واقعیت که او برای مدت ۲ سال با موفقیت کاگ‌ب را فریب داد مدرکی است دال بر فقدان منابع دیگر برای کسب اطلاعات موثق درباره اطلاعات آفریقای جنوبی.

تا اواسط دهه ۱۹۷۰ مسکو انتظارات نه چندان زیادی از امکانات جنبش‌های ملی آزادی بخش در جنوب صحرای آفریقا نداشت. اتحاد شوروی از دهه ۱۹۲۰ تماسش با کنگره ملی آفریقا (جنوبی) (ANC) بیش‌تر از طریق حزب کمونیست آفریقای جنوبی (SACP) بود. نفوذ SACP در این جنبش آزادی بخش با تصمیم ANC که یك سال پیش از آن منحل شده بود به کنار گذاشتن اصرار قبلی‌اش روی تنها مبارزه غیر خشونت آمیز افزایش یافت. SACP و ANC در تأسیس اومخونتو وی سزوی[1] (نیزه ملت) برای آغاز یك مبارزه مسلحانه همکاری کردند. اومخونتو که از شوروی سلاح و آموزش نظامی دریافت می‌کرد برخلاف ANC چند نژادی و در نتیجه درهایش به روی اعضای SACP که خیلی از آنها تبار آفریقایی نداشتند باز بود. شورای عالی شوروی در سال ۱۹۶۳ به ولادیمیر سمی چاستنی رئیس کا گ ب دستور داد علاوه‌بر پرداختهای سنتی به SACP که در آن زمان ۵۶ هزار دلار در سال بود، انتقال یارانه مخفی را ـ ابتدا ۳۰۰ هزار دلار در سال ـ برای ANC آغاز کند.

اما به‌رغم کمك شوروی، پانزده سال اول عملیات اومخونتو هیچ تهدید مهمی علیه رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی به‌وجود نیاورد. در اواسط دهه ۱۹۶۰ بیشتر مبارزان برجسته ANC و SACP زندانی یا مجبور به زندگی در تبعید شده بودند. رهبری SACP که مرکزش بیشتر در لندن بود تماسش را با آن دسته از اعضا که در آفریقای جنوبی مانده بودند از دست داد. در سال ۱۹۶۹، پس از یك بحث طولانی و داغ ANC سرانجام موافقت کرد تبعیدیهای ضدآپارتاید آفریقای جنوبی را از همه سوابق قومی بپذیرد و در نتیجه راه را برای سیلی از اعضای SACP باز کرد. مسکو همچنین از تصمیم ANC مبنی بر تشکیل یك شورای انقلاب چندنژادی برای رهبری مبارزه مسلحانه اومخونتو با اولیور تامبو، رئیس ANC، (در تبعید در تانزانیا) به‌عنوان رئیس آن، و یوسف دادو، رئیس SACP، (در لندن) به‌عنوان معاون او استقبال کرد. وقتی دولت تانزانیا شروع به مخالفت باحضور نظامی ANC در خاکش کرد، اومخونتو به اتحاد شوروی تخلیه شد و برای چندین سال در آنجا باقی ماند.

---
1. Umkhonto We Sizwe

اتحادیه خلق آفریقایی زیمبابوه (ZAPU) در اواخر سال ۱۹۶۱ تأسیس شد، و رقیبش اتحادیه ملی آفریقایی زیمبابوه (ZANU) که در سال ۱۹۶۱ از ZAPU منشعب شد، در نخستین دهه موجودیت خود موفقیت بزرگی در مبارزه‌شان علیه رژیم مهاجران سفید «یان اسمیت» در رودزیا که خود را در سال ۱۹۶۵ مستقل از بریتانیا اعلام کرد نداشتند. مسکو جناحی را که ثابت شد کمتر موفق بوده است برگزید.

رابرت موگابه رهبر مارکسیست ZANU که می‌رفت در سال ۱۹۸۰ نخستین نخست‌وزیر زیمبابوه مستقل شود، گناه نابخشودنی توصیف خود به عنوان یك «مارکسیست لنینیست با افکار مائوئیستی» را مرتکب شد. کرملین در نتیجه از ZAPU به رهبری «ملی گرای بورژوا»، جوشوا انکومو حمایت کرد که در سال ۱۹۶۴ بازداشت شد و یك دهه بعد را در زندان گذراند درحالی که فرماندهان ارشد او میان خود درحال کشمکش بودند. ZAPU در سال ۱۹۶۷ یك اتحاد نظامی با ANC تشکیل داد اما پس از ورود به نبرد با نیروی پلیس آفریقای جنوبی مجهز به هلی کوپتر که طرف نیروهای امنیتی رودزیا را گرفتند تلفات سنگینی را متحمل شد. در جریان سالهای اولیه دهه ۱۹۷۰ عملیات ZAPU تهدید اندکی علیه نیروهای رودزیا به‌وجود آورد و اتحاد نظامی‌اش با ANC از هم پاشید.

جنبش خلق برای آزادی آنگولا (MPLA) مانند اومخونتو مبارزه مسلحانه خود را علیه حکومت استعماری پرتغال در سال ۱۹۶۱ آغاز کرد. در سال ۱۹۶۲، مرکز به نمایندگی خود در «لئوپولدویل» (بعداً به کین‌شازا تغییر نام داد) دستور داد با یك عضو رهبری MPLA، اگوسینو نتو، یك دست پرورده رهبر کمونیست پرتغال، آلوارو کانهال[1] یك تندرو هوادار شوروی که می رفت نخستین رهبر یك حزب غربی باشد که در سال ۱۹۶۸ از سرکوب بهارپراگ حمایت می کرد تماس مخفی برقرار کند. اولگ ایوانوویچ نژستکین[2] افسر کاگ‌ب که با نتو در لئوپولدویل جایی که به حال تبعید زندگی می کرد ملاقات کرد بعداً نوشت او انتظار داشت با یك «فرمانده پرتحرك قاطع» روبه‌رو شود، اما به‌جای آن یك روشنفکر خجالتی و آرام را یافت که آهسته صحبت می کرد و پیش از آنکه

1. Alvaro Cunhal

2. Oleg Ivanovich Nazhestkin

ناگهان لب بگشاید و یك تحلیل روشن از مسائل مورد بحث ارایه دهد مدتی طولانی در افکارش گم می‌شد. نتو با اینکه قاطعانه با ایالات متحده و امپریالیسم غرب دشمن بود، اما به‌نظر رسید درباره هدفهای سیاسی MPLA نامطمئن بود. او به تزستکین گفت:

برنامه ما شامل هدفهایی عادلانه، انسانی، عالی اما خیلی دور می‌شود. اکنون زمان آن نیست که ما درباره ایجاد عناصر یك جامعه کمونیستی در شرایط واقعیت‌های آفریقا صحبت کنیم. هدف اصلی ایجاد یك اتحادیه با پایگاهی تاحد ممکن گسترده از نیروهای میهن‌پرست، پیش از همه در داخل آنگولا است... و اینکه کمونیسم در شرایط آفریقا چیست؟ به من کمك کنید پاسخی برای این سؤال بیابم. گذشته از هرچیز شما یك کمونیست هستید و باید آن را خوب بفهمید. به من کمك کنید کتابهای لازم را به‌دست آورم.

تزستکین با اینکه تحت تأثیر صداقت و تعهد نتو به آزادی آنگولا قرار گرفت متحیر ماند آیا او آن اعتماد به خود را داشت که «یك مبارزه مسلحانه قاطع» را رهبری کند. اما نتو حمایت قوی کانهال را که ترتیبی داد در سال ۱۹۶۴ از اتحاد شوروی دیدار کند حفظ کرد. درپی دیدار او مسکو علناً حمایتش را از MPLA اعلام کرد. نتو در سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ نیز دیدارهای دیگری از اتحاد شوروی به‌عمل آورد.

جبهه آزادی‌بخش موزامبیك (FRELIMO) به رهبری «ادواردو موندلین»[1] تحصیلکرده ایالات متحده از MPLA در آنگولا در ایجاد تهدیدی علیه حکومت پرتغال در موزامبیك کندتر بود و جنگ چریکی را تا سال ۱۹۶۴ آغاز نکرد. با این همه مرکز به موندلین بی‌اعتنا بود و به یك عضو جوان رهبری FRELIMO با نام رمز TSOM که تا ایام اخیر، یك دانشجو در پاریس بود بیشتر اعتماد داشت. TSOM در سال ۱۹۶۵ در اتحاد شوروی آموزش نظامی دید، و پس از آن به نمایندگی از جانب FRELIMO علاوه‌بر کاگ‌ب با اداره بین‌المللی کمیته مرکزی در تماس بود. یك پیشنهاد مرکز در سال ۱۹۷۰ برای استخدام او به‌عنوان یك مأمور از سوی اداره بین‌المللی وتو شد اما او همچنان یك رابط مورد اعتماد کاگ‌ب که اطلاعاتی درباره FRELIMO و موزامبیك تهیه کرد باقی ماند.

---

1. Edvardo Mondlane

در اوایل سال ۱۹۶۷ یك هیأت تحقیق ۴ نفره میان گروهی ـ ۲ نفر از اداره بین‌المللی، یك دیپلمات ارشد و وادیم کریپچنکو به نمایندگی از کاگ‌ب ـ برای جمع‌آوری اطلاعات درباره پیشرفت جنبشهای ملی آزادی بخش در آفریقای پرتغال از مسکو رهسپار دارالسلام، لوزاکا و مناطق دیگر شد. کریپچنکو مانند نژستکین در ۶سال قبل تحت تأثیر صحبتهایش با نتو قرار گرفت اما با احساسی دوگانه او را ترك کرد.

نتو مرتب صحبت را درباره اوضاع داخلی در آنگولا ـ مواضع حزبهای مختلف و چشم‌انداز اتحاد آنها در یك جنبش واحد، اقدامهای ویژه نظامی MPLA ـ به جنبه‌های خارجی مشکل آنگولا، که ما هم‌اکنون از آن مطلع بودیم تغییر می‌داد. همزمان نتو هیچ تلاشی برای مبالغه درباره شایستگیهای حزب خود نکرد و در رابطه با کمکی که از ما انتظار داشت خیلی فروتن بود. اثری که ملاقات با او روی ما گذاشته مطلوب بود، و اگر رنگ پوست او نبود، آدم ممکن بود نتو را با یك اروپایی نسبتاً آرام اشتباه بگیرد تا یك آفریقایی آتشین مزاج.

در ژوئیه سال ۱۹۶۷، دفتر سیاسی پس از دریافت گزارش هیأت تحقیق به کاگ‌ب دستور داد به «سازمانهای ملی گرای مترقی» که در مستعمرات آفریقای پرتغال می‌جنگیدند. آموزش دهد. این گروهها عبارت بودند از: MPLA، FRELIMO و PAIGE یك گروه چریکی کوچك‌تر در گینه بیسائوبه نام حزب آفریقایی استقلال طلب گینه و کیپ‌وردی (PAIGC).

مرکز در ابتدا از کیفیت چریکهایFRELIMO نگران بود. کاگ‌ب بین سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۷۰، ۲۱ کارشناس خرابکاری FRELIMO را آموزش داد، اما متوجه شد همه آنها از نظر ایدئولوژیکی «ابتدایی» و بی‌اطلاع از امکانات اتحاد شوروی به عنوان یك منبع سلاح و پول هستند. اختلافهای جدی میان صفوف FRELIMO به شورشهای سال ۱۹۶۸ در دارالسلام، اخراج افسران، قتل یکی از اعضای کمیته مرکزی آن و بستن مدرسه FRELIMO منجر شد. سال بعدش، موندلین به‌وسیله یك بسته بمبی به‌وسیله ناراضیان FRELIMO به قتل رسید. مرکز بدون تردید از جایگزینی او به عنوان رئیس FRELIMO به‌وسیله سامورا ماشل که هدفش تبدیل موزامبیك به نخستین کشور مارکسیست آفریقا بود خشنود شد. ماشل ادعا کرد اعتقادات مارکسیستی او از نوشته‌ها

در یك كتاب سرچشمه نمی گرفت. نه از خواندن ماركس و انگلز، بلكه از دیدن اینكه پدرش مجبور بود پنبه بكارد و با او به بازار برود تا در آنجا آن را به یك قیمت پائین ـ خیلی پائین‌تر از كشاورزان پرتغالی بفروشد.

در حالی كه FRELIMO در یك مبارزه قدرت داخلی درگیر بود، MPLA به‌عنوان تهدیدی مهم علیه حكومت پرتغالیها ظاهر شد، هر چند ادعاهایش درباره اینكه یك‌سوم آنگولا را تحت كنترل داشت تا اندازه زیادی مبالغه‌آمیز بود. در پی انتخاب «نتو» به عنوان رئیس MPLA در سال ۱۹۶۹، MPLA، نیز دستخوش همان اختلافهایی شد كه قبلاً FRELIMO را مختل كرده بود. گزارشهایی از ظاهراً «منابع قابل اعتماد» به مركز رسید كه نتو داشت كمكهای شوروی را اختلاس و در یك حساب بانكی در سوئیس پنهان می كرد. نخستین افسر مسئول او اولگ نژستكین سعی كرد از نتو در مقابل این اتهامها دفاع كند:

من گفتم اجازه بدهید به این نكته اشاره كنم كه ما به عنوان یك شرط كمكمان از نتو خواستیم نه بیش از یك یا دو نفر در داخل MPLA باید از این موضوع خبر داشته باشند و تنها او باید شخصاً درباره مسائل مربوط به كمك ما تصمیم بگیرد. پس او باید این پولهای ارز قوی كجا نگاه می‌داشت، در كشوی میزش یا یك كوله‌پشتی روی پشتش وقتی به‌مناطق آزاد شده سفر می كرد.

در اوایل دهه ۱۹۷۰ اطلاعات پرتغال تا اندازه‌ای نابهنگام گزارش داد MPLA دیگر از لحاظ نظامی تهدیدی به‌شمار نمی‌رود. مداركی در دست است كه نشان می‌دهد مسكو در سال ۱۹۷۳ داشت حمایت خود را به فرمانده شرقی MPLA «دانیل چیپند» را كه به‌عنوان چالشی علیه رهبری نتو ظاهر شده بود تغییر می‌داد. حمایت شوروی از MPLA به قطره‌ای كاهش یافت. برعكس FRELIMO تا اندازه زیادی از مبارزه قدرت اولیه خلاص شد و در سال ۱۹۷۳ پارك ملی گورون گوزا، شكارگاه مشهور جهان را كه گردشگران ثروتمند از آن استفاده می كردند به زور به تعطیلی كشاند. همزمان ماشل یك هیأت FRELIMO را در سفر به مسكو رهبری كرد. نمایندگی دارالسلام تماس پنهان خود را با ماشل و TSOM حفظ كرد.

اما امید اصلی مركز به نفوذ در جنوب صحرای آفریقا در اوایل دهه ۱۹۷۰ روی

سومالی متمرکز بود. دولت غیرنظامی نامحبوب سومالی در اکتبر سال ۱۹۶۹ با یك کودتای نظامی که یك شورای عالی انقلابی (SRC) مرکب از افسران و به ریاست فرمانده ارتش ژنرال محمد اسید باره تشکیل داد سرنگون شد. درباره کودتا (با نام رمز KONKORD) به‌وسیله یکی از توطئه‌گران اصلی با نام رمز KERI که از مسکو دیدار کرده بود و به عضویت CRC در آمده بود به نمایندگی کاگ‌ب قبلاً اطلاع داده شد. طبق پرونده KERI او پس از کودتا به نفوذ خود نزد سیدباره و وادار کردن او به پیروی از خطوط تأیید شده از سوی کاگ‌ب ادامه داد. هر چند یادداشت میتروخین جزئیات را نشان نمی‌دهد، اما KERI ممکن است در تصمیم اولیه سیدباره به دعوت از نیروی دریایی شوروی برای دیدار از بنادر سومالی و اخراج همزمان همه سپاه صلح آمریکا و نیمی از اعضای سفارت ایالات متحده نفوذ داشته است ـ یا حداقل به کاگ‌ب گفته نفوذ داشته است.

SRC قانون اساسی را به حال تعلیق در آورد، مجلس ملی را منحل کرد، فعالیت احزاب سیاسی را ممنوع ساخت و نام کشور را به جمهوری دمکراتیك سومالی (SDR) تغییر داد. سیدباره با وجود اینکه از تحصیلات پائینی برخوردار بود و آشنایی اندکی با مارکسیسم داشت در اولین سالگرد کودتا اعلام کرد رژیم جدید بر پایه «سوسیالیسم علمی» استوار خواهد بود. در تعطیلات عمومی خیابانها با عکسهای قهرمانانه خود او به‌عنوان «رهبر فاتح» در کنار عکسهای مارکس و لنین آراسته می‌شدند. اما تصور این رهبر فاتح از «سوسیالیسم علمی» تا اندازه‌ای عجیب و غریب بود. سیدباره ادعا کرد مارکس را با اسلام تلفیق کرده است و یك کتاب کوچك آبی و سفید یادآور کتاب سرخ کوچك مارکس، که حاوی ترکیب مبتذلی از سخنان فضل فروشانه و نصیحت گونه بود منتشر کرد. او در سال ۱۹۷۱ اعلام کرد SDR باید به یك کشور یك حزبی، تغییر کند؛ یك بلندپروازی که سرانجام ۵ سال بعد با ایجاد حزب سوسیالیست انقلابی سومالی (SRSP) تحقق یافت.

مرکز به KERI خیلی بیش‌تر از سیدباره اعتماد داشت. اهمیت او برای کاگ‌ب آن‌قدر بود که در جریان دیدارهایش از مسکو با آندروپوف، سمیون تسویگان، نایب رئیس کاگ‌ب و برژنف گفتگو کرد. KERI برای یك رشته قابل ملاحظه عملیات کاگ‌ب

از جمله یك ملاقات با معمر قذافی در طرابلس به تقاضای نمایندگی موگادیشو در سال ۱۹۶۹ به عنوان بخشی از یك عملیات نفوذ، اخراج دیپلماتهای ایالات متحده در بهار سال ۱۹۷۰ و لغو یك دیدار نیروی دریایی ایالت متحده از موگادیشو، مقالات تدابیرِ ویژه در مطبوعات سومالی، و خرید فناوری ایالات متحده و سایر کشورهای غربی که صادراتشان تحت مقررات COCOM به اتحاد شوروی ممنوع بود برای مسکو مورد استفاده قرار گرفت. انگیزه‌های KERI هم ایدئولوژیکی بود هم مزدورانه. او پس از به‌دست آوردن فناوری ایالات متحده از یك منبع ایتالیایی برای انتقال به مسکو در سال ۱۹۷۲، ۵ هزار دلار دریافت کرد. سرهنگ دوم صالح کاویر کدی (با نام رمز OPRATOR) همکار عضو KERI, SRC که در آکادمی نظامی فرانز در مسکو آموزش دیده بود به عنوان یك مأمور کاگ‌ب استخدام شد. اما کاویر کدی در سال ۱۹۷۱ با محمد اینانچی معاون رئیس جمهوری به توطئه برای سوءقصد به سیدباره متهم شد. هر دو به جرم خیانت محکوم و در ملأعام اعدام شدند.

آشکارترین نفوذ کاگ‌ب در جمهوری دمکراتیك تازه تأسیس سومالی نقش هدایت کننده آن در ایجاد سرویس امنیت ملی (NSS) به ریاست داماد سیدباره، احمدسلیمان عبدالله، بود که چنانکه رئیس پلیس جمال محمد غالب بعداً اعتراف کرد «از قدرت نامحدود جستجو، بازداشت، زندانی کردن بدون محاکمه و شکنجه برخوردار بود... و ترویج شعارهای سیدباره و آزار ناراضیان واقعی و خیالی، به‌زودی به برنامه عادی روزانه او تبدیل شد.» مرکز بدون تردید نتوانست بازی بی‌رحمانه سرنوشت را در دستگیری کاویر کدی به‌وسیله سرویس امنیتی سومالی که خود آموزش داده بود درك کند. اما توانست NSS را با اطلاعات نادرست که هدفش تشدید بی‌اعتمادی به ایالات متحده بود تغذیه کند. نمایندگی موگادیشو با کمك سرویس A گزارشهایی جعل کرد در مورد اینکه سیاداشت درباره ارتش سومالی اطلاعاتی برای انتقال به اتیوپی که سومالی با آن بر سر منطقه سومالی زبان اتیوپی، اوگادن در مناقشه بود جمع‌آوری می‌کرد. کاگ‌ب ادعا کرد هدف یك دیدار سفیر ایالات متحده با یك عضو ایستگاه سیا در موگادیشو از آدیس‌آبابا در بهار سال ۱۹۷۲ انتقال این اطلاعات بوده است.

در اواخر سال ۱۹۷۲، آندروپوف به یك سفر شخصی برای سرکشی به سومالی

دست زد ـ یك نشانه روشن از اهمیتی که او به عنوان یك زمینه عملیات کا گ ب برای آن قائل بود. او در سال ۱۹۷۳ سلیمان را برای گفتگو به مسکو دعوت کرد. در سال ۱۹۷۴ تقریباً ۳۶۰۰ مشاور شوروی در سومالی حضور داشت که حدود ۱۶۰۰ نفر از آنها افراد نظامی بودند. در ۱۱ژوئیه سال ۱۹۷۴، اتحاد شوروی و سومالی یك پیمان دوستی و همکاری امضا کردند، که نخستین پیمان میان مسکو و یك کشور آفریقای سیاه بود، که امکان دسترسی به بندر استراتژیك بربرا را به ناوگان شوروی می‌داد. در سال ۱۹۷۶، کمك نظامی شوروی، سومالی کوچك را به چهارمین کشور مسلح در جنوب صحرای آفریقا (پس از نیجریه، زئیر و اتیوپی بزرگتر) تبدیل کرد. سیدباره در یك سخنرانی در بیست و پنجمین کنگره CPSU در مسکو در فوریه سال ۱۹۷۶ اعلام کرد سومالی «یك بخش جدانشدنی از جنبش انقلابی جهان» بود. اما مکان سومالی در درون اقمار شوروی کمتر از آنچه سخنان او ادعا کرد امن بود. مسلمانان سومالی زبان از نظر تاریخی خود را از تبار عرب می‌دیدند و سومالی در سال ۱۹۷۴، به پیشنهاد عربستان سعودی به اتحادیه عرب پیوست. «انقلاب» سومالی فراتر از شعارهای انقلابی پیشرفت نکرد. با اینکه بیش‌تر تردیدهای شوروی به‌طور خصوصی ابراز شد، یك گزارشگر در سال ۱۹۷۶ به‌طور علنی اظهار داشت که به‌رغم بعضی ملی شدنها در سومالی «فعالیت بخش خصوصی کاهش نیافته بود.» کاسترو پس از دیداری از سومالی در مارس سال ۱۹۷۷ گزارش داد، قدرت و نفوذ گروههای راستگرا همچنان رو به افزایش است. وزیر کشور (و رئیس امنیت) سلیمان، هر کاری که ممکن است می کند تا سومالی را به عربستان سعودی و کشورهای امپریالیستی نزدیك‌تر کند. به‌زودی پس از آن اتحاد شوروی در عمل موقعیتی را که در سومالی به‌دست آورده بود به سود آنچه چشم‌اندازهای امیدبخش‌تر در مناطق دیگر شاخ آفریقا بود رها کرد.

۲۵

از خوش‌بینی تا سرخوردگی

در اواسط دهه ۱۹۷۰ امیدهای اصلی کاگ‌ب به انقلاب در آفریقا روی مستعمرات سابق پرتغال آنگولا و موزامبیك متمرکز بود. در آنگولا، ثروتمندترین مستعمره پرتغال، پایان حکومت پرتغال با جنگ خانگی دنبال شد که در آن جنبش مارکسیستی خلق برای آزادی آنگولا (MPLA) رودرروی جبهه غیرمارکسیستی ملی آزادی‌بخش آنگولا (FNLA) و اتحادیه ملی برای استقلال کامل آنگولا (UNITA) قرار گرفت، که از پایگاههای مختلف منطقه‌ای برخوردار بودند. در اوایل دهه ۱۹۷۰ به‌استثنای یك هسته اصلی از هواداران تتو در میان آفریکانیستهای مرکز، مسکو تا اندازه زیادی اعتمادش را به رهبری او بر MPLA از دست داده بود. همان طور که تتو بعداً اعتراف کرد از دست دادن بیشتر حمایت شوروی MPLA را تا آستانه شکست پیش آورده بود. اما پس از انقلاب گل میخك قرمز در آوریل سال ۱۹۷۴ در پرتغال، آلوارو کانهال رهبر کمونیست و هوادار شوروی پرتغال که به یك دولت ائتلافی تحت رهبری سوسیالیستها پیوسته بود از مسکو خواست تحویل سلاح را به MPLA از سر گیرد. خودداری از این کار ممکن بود به پیروزی FNLA که قبلاً به‌وسیله ایالات متحده و چین حمایت می‌شد و UNITA که در گذشته از پشتیبانی چین برخوردار بود و به زودی حمایت آفریقای جنوبی را نیز جلب می کرد منجر شود. به نمایندگیهای کاگ‌ب در

الجزیره، یاماکو، برازاویل، داکار، دارالسلام، لوزاکا، موگادیشو، نایروبی و رابط دستور فوری داده شد مأموران و رابطهای مخفی به آنگولا و موزامبیك بفرستند تا اطلاعات دست اول از اوضاع به دست آورند.

در دسامبر سال ۱۹۷۴ دفتر سیاسی پیشنهادهایی را برای تجهیز MPLA به سلاحهای سنگین و مهمات از طریق کنگو (برازاویل) تصویب کرد. اماسفیر شوروی در برازاویل در مورد خطرات کشانده شدن به یك جنگ خانگی که در آن پیش‌بینی کرد حمایت ایالات متحده و چین به «نیروهای ارتجاعی» FNLA و UNITA اجازه می‌دهد غالب شوند، هشدار داد و در عوض مسکو همه نفوذ خود را در پشت تلاشهای رهبران آفریقا برای متقاعد کردن ۳ جنبش آزادی‌بخش آنگولا به‌پیوستن به مذاکره با پرتغالیها برای انتقال مسالمت آمیز قدرت به کار گرفت. این مذاکرات به‌موافقت‌نامه ژانویه سال ۱۹۷۵ آلوور (ALUOR) منجر شد که با آن دولت پرتغال موافقت کرد قدرت را در ۱۱ نوامبر به یك دولت ائتلافی از نمایندههای FNLA, MPLA و UNITA تحویل دهد. اما هیچ یك از ۳ گروه فکر یك دولت ائتلافی را جدی نگرفتند و از اوایل بهار، کاسترو، یك هوادار شخصی قوی نتو مسکو را به طور فزاینده‌ای زیر فشار گذاشت تا حمایت مسلحانه در اختیار MPLA قرار دهد. تا اوایل تابستان حدود ۲۵۰ افسر کوبایی به آنگولا فرستاده شدند که به‌عنوان گونه‌ای فرماندهی کل برای نتو در برنامه‌ریزی عملیات و همچنین آموزش نیروهای MPLA عمل کنند. کاسترو به آنگولا به چشم فرصتی برای نشان دادن خود به‌عنوان یك رهبر بزرگ انقلابی در صحنه جهان و احیای شور و اشتیاق انقلابی در حال تحلیل در داخل کشورش نگاه می کرد. در ماه ژوئیه رئیس جمهوری فورد و «کمیته چهل» او که بر عملیات محرمانه نظارت می کرد با حمایت گسترده سیا از FNLA و UNITA از طریق زئیر و زیمبابوه، هر دودشمن MPLA، موافقت کردند. در اوایل ماه اوت اولین نیروهای آفریقای جنوبی وارد جنوب آنگولا شدند. در اواسط ماه MPLA در حالت دفاعی و در حال عقب نشینی به طرف لواندا پایتخت بود.

کاسترو با فرستادن یك تقاضای شخصی به‌برژنف برای حمایت گسترده از MPLA و اعزام نخستین نیروهای جنگی کوبا به لواندا در پائیز واکنش نشان داد. اما خیلی‌ها در مسکو همچنان به نتو به عنوان یك آدم سرکش نگاه می کردند.

واسیلی کوزنتسف، معاون وزارت خارجه شوروی در سال ۱۹۷۵، بطور خصوصی گفت: ما فقط برای دوره خاصی به او نیاز داریم. ما می‌دانیم او بیمار است... و از نظر روان‌شناسی اصلاً قابل اعتمادنیست. دفتر سیاسی نیز مانند وزارت خارجه مایل نبود مداخله کامل را در جنگ آنگولا خطر کند و به این امید غیرواقع بینانه چسبید که موافقت‌نامه آلوور ممکن بود زنده بماند و ۳ جنبش آزادی بخش متقاعد شوند اختلافهایشان را کنار بگذارند. وظیفه انتقال این پیام به نتو در ماه اکتبر نه به یك دیپلمات بلکه نخستین افسر مسئول او اولگ نژستکین که در آن زمان ریاست میز آنگولا FCD را برعهده داشت محول شد. وزارت خارجه و اداره بین‌المللی که نژستکین دیدگاههایشان «را کوته بینانه و تعصب آمیز» یافت، هر دو پیش از عزیمت نژستکین از او خواستند نتو را درباره مزایای اتحاد با FNLA و UNITA متقاعد سازد - سیاستی که نژستکین خود معتقد بود کاملاً غیر محلی است. اما زمانی که نژستکین در سر راه خود به لواندا به برازاویل رسید، تشدید جنگ خانگی - به‌رغم ادامه تردید وزارت خارجه یك تغییر عقیده را در مسکو موجب شده بود. یك گزارش FCD با پشت‌نویسی ویکتور چبریکوف نایب رئیس کاگ‌ب هشدار داد بدون حمایت خارجی MPLA قادر به حفظ لواندا نخواهدبود. یك تلگراف مرکز به نژستکین اجازه داد به نتوبگوید اتحاد شوروی آماده بود در ۱۱ نوامبر با یك دولت MPLA که نماینده‌های FNLA یا UNITA راشامل نمی‌شد روابط دیپلماتیك برقرار و به آن کمك نظامی کند. نژستکین در ۲ نوامبر از برازاویل به لواندا پرواز کرد و دید شهر در محاصره است. اوبه محض ورود به هتل تیوولی برده شد که هواداران خارجی MPLA مجانی در آن اقامت‌داشتند و روزانه با سوپ لوبیا تغذیه می‌شدند. اولین مشکل نژستکین پیدا کردن نتو بود که درمورد ورودش به او هشدار داده نشده بود و در یك‌مکان مخفی تحت محافظت نیروهای کوبا زندگی می کرد. اما یك خبرنگار پراودا که در تیوولی اقامت‌داشت و بعضی از اعضای هیأت نظامی کوبا رامی‌شناخت، به تازگی با نتو مصاحبه کرده بود ونژستکین را با اتومبیل به مرکز فرماندهی نتو برد. با اینکه نیمه‌های شب بود نتو هنوز در دفترش کارمی کرد و پرسید آیا آمده بود یك بار دیگر تلاش کند او را به «اتحاد با دشمنان انقلاب آنگولا متقاعد سازد.» نژستکین تصمیم گرفت اگر صمیمی نباشد اعتماد نتو را جلب نخواهد کرد. او اعتراف کرد مقامهایی در وزارت خارجه و اداره بین‌المللی بودند که

پیش از آنکه مسکو را ترك کند دقیقاً از او خواسته بودند این کار را بکند، اما خرد و منطق بعداً حاکم شد و او اجازه دارد از یك دولت مستقل MPLA حمایت کند. نتو بعد چند قطره اشك «مردانه» از خوشحالی در چشمانش ظاهر شد و گفت «سرانجام، بالاخره ما را درك کردند. معنای آن این است ما با هم کار می کنیم، ما با هم مبارزه می کنیم. کوباییها، دوستان عزیز ما دارند به ما کمك می کنند، اما بدون اتحاد شوروی برای ما خیلی خیلی دشوار بود. اکنون ما مطمئنیم پیروز خواهیم شد.» دو مرد تا سپیده دم به صحبتشان ادامه دادند.

یك پل هوایی از نیروهای کوبا و سلاحهای شوروی تغییر جهت جنگ خانگی را ممکن است. توقف حمایت ایالات متحده از مخالفان MPLA نیز همین قدر اهمیت داشت. در ۱۳ دسامبر عملیات پنهان سیا در آنگولا ناگهان دیگر پنهانی نبود. یك گزارش صفحه اول در نیویورك تایمز سطح عملیات این مؤسسه را برای حمایت از FNLA و UNITA و این واقعیت را که ۵ ماه پیش تر ناتانیل دیویس دستیار وزیر در امور آفریقا در وزارت خارجه در اعتراض به آن از مقام خود استعفا کرده بود فاش کرد. کنگره نیز در پاسخ به قطع همه کمکهای پنهانی ایالات متحده به هر جناحی در آنگولا رأی داد. برای نخستین بار در تاریخ آمریکا یك رئیس جمهوری مجبور شد یك عملیات پنهان به خارج را که شخصاً در قبالش متعهد بود قطع کند.

هنری کیسینجر در یك جلسه اطلاع رسانی خصوصی با خشم، فورد را به خاطر اینکه اجازه داده بود کنگره با سیاست خارجی اش با خشونت رفتار کند محکوم کرد. تحقیر سیا در مرکز باخوشحالی مورد استقبال قرار گرفت. به گفته آرکادی شفچنکو دیپلمات بلندپایه (و بعداً یك فراری) شوروی مسکو نتیجه گرفت که ایالات متحده فاقد اراده در آفریقا بود، درست همان طور که اراده اش را با جنگیدن در ویتنام از دست داده بود: «آمریکا پس از شکست تحقیر آمیزش در ویتنام در سال ۱۹۷۵ به طور فزاینده ای از سوی مبارزان حزب به عنوان یك رقیب تضعیف شده در جهان سوم تصویر شد» اگر چه بعضی کارشناسان خط محتاط تری بر گزیدند، اما رهبران شوروی این طور قضاوت کردند که ایالات متحده علاوه بر «عارضه ویتنام» به یك «عارضه آنگولا» نیز مبتلا بود. نتو هم همین مقایسه را کرد. او در ۲۷ ژوئیه سال ۱۹۷۶ اعلام کرد: «جنگ ما باید ادامه یابد تا زمانی که

FNLA شکست بخورد، همان طور که آمریکاییها در ویتنام شکست خوردند.» موفقیت در آنگولا بعداً مسکو را به مداخله در اتیوپی خیلی بیش‌تر از آن چه در غیر این صورت ممکن بود باشد متمایل کرد.

اگرچه FNLA پس از متوقف شدن حمایت ایالات‌متحده تقریباً از هم پاشید، اما UNITA توانست از زادگاه قبیله‌ای خود در جنوب شرقی آنگولا، با حمایت آفریقای جنوبی که از چشم انداز داشتن یکی از اقمار شوروی در نزدیکی‌اش وحشت کرده‌بود به جنگ ادامه دهد. ائتلاف UNITA با رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی یك پیروزی بزرگ تبلیغاتی برای مسکو و MPLA بود.

در اجلاس سران سازمان وحدت آفریقا در ژانویه‌سال ۱۹۷۶، کشورهای عضو در ابتدا در مورد اینکه کدام طرف جنگ خانگی آنگولا را به رسمیت بشناسند شدیداً دچار اختلاف بودند، اما وقتی فاش‌شد که نیروهای آفریقای جنوبی در کنار UNITA می‌جنگند، حامیان آفریقایی آن نیروی خود را ازدست دادند. سازمان وحدت آفریقا در ۱۰ فوریه‌سال ۱۹۷۶ رسماً جمهوری خلق آنگولا را به رسمیت شناخت.

مقدار عظیمی از اوراق تبلیغاتی شوروی به علاوه‌سلاح، همراه با یك هواپیما پر از بروشورهای‌سخنرانی برژنف در بیست و پنجمین (۱۹۷۶) کنگره حزب و دو هواپیما پر از اعلامیه‌های ضدمائو به آنگولا فرستاده شد. سفارت شوروی در لواندا به‌طور غیرقابل قبولی ادعا کرد این کالاهای ملال آور را برای استفاده بهینه فرستاده بود، اما مصرف کردن مجله‌های مجموعه آثار لنین را که اشتباهاً با ترجمه فرانسوی به جای پرتغالی فرستاده شده بودند باید دشوار یافته باشد. در تابستان سال ۱۹۷۶، سفارت عکسهای لنینش تمام شد و از روی وظیفه تقاضای عکسهای بیش‌تری از مسکو کرد.

مشاوران استاسی آلمان شرقی برای کمك به نتو در کنترل نارضایتی یك سرویس امنیتی وحشی، به‌نام اداره اطلاعات و امنیت آنگولا (DISA) تحت کنترل شخصی خود ایجاد کردند که بارها به تصفیه مخالفان او، واقعی و خیالی دست زد.

نتو در اکتبر سال ۱۹۷۶ برای امضای یك پیمان دوستی و همکاری با اتحاد شوروی که همکاری نظامی متقابل دو طرف امضاکننده را قول و به نیروهای شوروی اجازه می‌داد از فرودگاههای آنگولا و بندر لواندا استفاده کنند، از مسکو دیدار کرد. نتو

اعلام کرد: «کمك شوروی عامل مهم در توسعه تاریخی ما در دستیابی به استقلال و در بازسازی کشور بوده است.» در حالی که مسکو به طور علنی از نتو به عنوان یك قهرمان ستایش کرد او همچنان مورد بی اعتمادی وزارت خارجه و اداره بین‌الملل باقی ماند. با اینکه نمایندگی لواندا تماس خصوصی خود را با نتو حفظ کرد، اما احتمالاً مهم‌ترین منبعش برای زیر نظر داشتن نیات ستیزجویانه نتو در سال ۱۹۷۶ یك دستیار سیاسی زن بود. این زن که کاگ‌ب نام رمز VOMUS را به او داده بود به یك رابط پنهان نمایندگی لواندا که ادعا کرد او یك نفوذ مطلوب - بی تردید به سود شوروی - روی نتو و دیگران در رهبری MPLA احتمالاً در مقابله با ایدئولوژی مائوئیست دارد، تبدیل شد. اما او در ژوئن سال ۱۹۷۷ بازداشت شد. احتمالاً چون از یك کودتای تقریباً موفق وزیر کشور MPLA نیتو آلوارو، یك مارکسیست متعصب‌تر هوادار شوروی، و خوزه فان‌دانم کمیسر عالی سیاسی نیروهای مسلح حمایت کرده بود. واکنش مسکو در قبال کودتا با تردید همراه بود. آنها مسلماً در میان خشم نتو چهار روز صبر کردند تا کودتا را محکوم کنند. محتمل‌ترین توضیح این است که آنها تصمیم گرفته بودند قبل از آن طرفی را بگیرند ببینند چه کسی پیروز می‌شود، اما مانند VOMUS ناراحت نمی شدند اگر نتو در رأس MPLA تغییر می کرد.

اولگ نژستکین شدیداً معتقد است دیوانسالاران اداره بین‌المللی حزب که «می‌خواستند نتو را به یك ابزار فرمانبردار سیاست نه همیشه خوب برداشت شده خود برای ساخت سوسیالیسم تبدیل کنند» با او نامنصفانه رفتار کردند؛ او یك شخصیت مطیع در دستان کله گنده‌های حزب ما نبود. او همیشه عقیده خود را داشت. دیدگاههای خود را درباره اینکه چگونه باید عمل کرد، چگونه باید مبارزه کرد، چگونه باید در اینجا و آنجا کار کرد. و این عقاید او همیشه خیلی با ما فرق داشت، اما او می دانست چگونه موقعیت خود را حفظ کند. به طور مثال، او نمی فهمید چرا لازم بود در وراجیهای ضدامپریالیستی توخالی درگیر شد، با اعلامیه‌هایی به هواداری از سیاست خارجی شوروی، بعضی اقدامها که او همیشه بلافاصله با آن موافق نبود بیرون آمد، و مرتب امضای خود را زیر تقاضاها و درخواستهایی گذاشت که یك معنای واقعی نداشتند.

سفارت شوروی در لواندا، مانند مسکو، اعتماد بیش‌تری به نتو آلوارو داشت و

همچنین متأسف بود که کودتای او شکست خورده بود. تنو چند بار به تزستکین شکایت کرد اداره بین‌المللی سوابق خانوادگی او را جستجو می‌کرد و سعی داشت چیز رسواکننده‌ای برای استفاده علیه او بیابد.

برخلاف جنگ آزادی بخش در آنگولا، که MPLA در آن باید با رقبایش FNLA و UNITA مبارزه می‌کرد، تنها جنبشی که علیه حکومت پرتغال در موزامبیك جنگید، جبهه آزادی بخش موزامبیك (FRELIMO) بود. FRELIMO و دولت انقلابی پرتغال در لیسبون در سپتامبر سال ۱۹۷۴ یك پیمان امضا کردند که از ژوئن سال ۱۹۷۵ به موزامبیك استقلال می‌داد. دو ماه پس از امضای این پیمان، بوریس پاولوویچ افسر کاگ‌ب که وانمود می‌کرد یك خبرنگار ایزوستیا است برای یك سفر سرکشی وارد موزامبیك شد. کاگ‌ب و استاسی نیروی حاکم در تأسیس سرویس امنیتی بی‌رحم ساموراماشل SNASP در سال ۱۹۷۵ بودند که یك دوران ترور را علیه مخالفان واقعی و خیالی ماشل آغاز کرد.

RENAMO نیروی مقاومت ملی موزامبیك همان‌قدر بی‌رحم که در اصل در ۱۹۷۷ به وسیله سازمان مرکزی اطلاعات رودزیا تأسیس شده بود توانست از مخالفت گسترده روستائیان با رژیم FRELIMO در یك جنگ خانگی طولانی بهره گیرد.

سقوط امپراتوری پرتغال سرآغاز چیزی بود که «جولیوس نایرره» رئیس جمهوری تانزانیا، آن را دومین خیزش برای آفریقا خواند. شور و اشتیاق مسکو برای این خیزش خیلی بیش‌تر از شور و علاقه واشنگتن بود. در جریان ۵ سال نخست که از ژانویه سال ۱۹۷۶ آغاز شد. ارزش سلاحهای شوروی که به آفریقای سیاه منتقل شد حدود ۴ میلیارد دلار، ده برابر ارزش سلاحهای ارسالی ایالات متحده بود. ظهور رژیمهای مارکسیست تحت حمایت شوروی در آنگولا و موزامبیك، همراه با شکست تحقیرآمیز سیا در آنگولا، آندروپوف را تشویق کرد یك افزایش چشمگیر عملیات کا گ ب را در آفریقا دستور دهد. در اوت سال ۱۹۷۶، FCD به نمایندگی هایش در آفریقا اطلاع داد:

یکی از نیازهای اصلی برای کار ما در آفریقا که SVIRIDOV (آندروپوف) دستور داده است، شامل هدایت نمایندگیها به طرف مشکلات سیاسی مهم می‌شود. این معنایش این است که باید با سماجت بیشتر برای تضعیف موقعیت آمریکایی و بریتانیاییها در آفریقا کار کرد و برای تقویت نفوذ شوروی در این قاره کوشید. ایجاد موقعیتهای

محکم و مجازی نفوذ در محافل حاکم، دولت‌ها و سرویسهای اطلاعاتی، برای دست یافتن به پیشرفتهای مطمئن در ارتباط با اوضاع در کشور و به طور کلی منطقه، و درباره فعالیت آمریکاییها، بریتانیاییها و چینیها و اجرای تدابیر گسترده علیه آنها لازم است.

خوش‌بینی آندروپوف درباره چشم‌اندازهای تضعیف نفوذ ایالات متحده و بریتانیا در آفریقا و پیشبرد نفوذ اتحاد شوروی تنها نه از ایجاد حکومتهای مارکسیست لنینیستی یك حزبی در آنگولا و موزامبیك بلکه همچنین از افزایش مدارك که نشان می‌داد اتیوپی نیز همین مسیر را می‌پیمود نشأت گرفت.

رژیم هوادار غرب اتیوپی تقریباً درست همان لحظه که امپراتوری پرتغال فروپاشید سقوط کرد. هایله سلاسی امپراتور اتیوپی برگزیده خداوند و شیر فاتح قبیله جده در ۱۲ سپتامبر سال ۱۹۷۴ به‌وسیله سرهنگ دوم منگیستو هایله ماریام و یك گروه از افسران جوان ارتش بازداشت و در صندلی عقب یك فولگس واگن به زندان منتقل شد. هایله سلاسی بعداً در قصرش تحت نظر قرار گرفته و در همانجا یك سال بعد، احتمالاً به‌وسیله خود منگیستو خفه و زیر یك توالت صحرایی در باغ قصرش به خاك سپرده شد. قدرت به یك شورای حاکم نظامی مشهور به درگ[1] منتقل شد. رادیو مسکو اعلام کرد: تغییرات در اتیوپی «تنها یك کودتای نظامی عادی نبود.» پراودا اجرای انقلابی ملی شدن زمین را در سال ۱۹۷۵ ستود. اما وقتی درگ همان سال بعداً از شوروی تقاضای اسلحه کرد، مسکو طفره رفت و به طور ضمنی گفت: حضور اعضای هوادار غرب در درگ یك چنین تصمیمی را دشوار می‌ساخت.

درگ در ۲۰ آوریل ۱۹۷۶ «انقلاب ملی دمکراتیك» یك برنامه سیاسی گسترده را اعلام کرد که پایه و اساس یك اتحاد کاری را با MEISON (معادل جنبش سوسیالیست همه اتیوپی به زبان امهاری) مارکسیست هوادار شوروی با هدف تأسیس یك جمهوری دمکراتیك خلق شکل داد. اما به رغم این لفاظی خوش‌بینانه، خود اتیوپی با جنبشهای جدایی خواه در چند ایالت مرزی یك رشته شورشهای محلی در جاهای دیگر و چند هزار بازداشتی در آدیس آبابا به خاطر فعالیتهای ضدانقلابی به نظر آمد در آستانه فروپاشی قرار

---

1. Derg

داشت، در این لحظات حساس، که اتیوپی به جنگ خانگی نزدیك بود، درگ با حمایت حیاتی شوروی روبه‌رو شد. سفر يك هيأت بلندپایه درگ به مسکو در ژوئیه سال ۱۹۷۶، ۵ ماه بعد با يك موافقت‌نامه سری برای ارسال سلاحهای شوروی دنبال شد.

در این میان منگیستو با کشتن يك به يك رقيبانش، چه واقعی چه تخیلی پایه‌های قدرت خود را در درگ محکم کرد. در سپتامبر سال ۱۹۷۶ درگ طرح اعدام سریع بدون محاکمه «ضدانقلابیون» را اعلام کرد. گرایشهای بدبینانه منگیستو با يك سوءقصد به جان او در ماه اکتبر تشدید شد. مسکو از حمام خونی که پس از آن به راه افتاد هیچ ناراحت نشد. پراودا گزارش داد: دولت مترقی آدیس آبابا که با «تشدید غیرقابل اجتناب مبارزه طبقاتی» روبه‌رو بود، با حمایت توده‌های مردم اتیوپی «گروههای ضدانقلاب را تصفیه کرد.» منگیستو در يك سخنرانی در ۱۷ آوریل سال ۱۹۷۷ به يك حمله دیوانه‌وار علیه «دشمنان انقلاب» دست زد، و در يك صحنه نمایشی فوق‌العاده نامتعارف سه تنگ شیشه‌ای حاوی چیزی را که به نظر آمد خون بود شکست. او اعلام کرد تنگهای شکسته و خون ریخته شده از آنها تجسم ۳ دشمنی بود که انقلاب باید از بین می برد: امپریالیسم، فئودالیسم و کاپیتالیسم. يك ماه بعد صندوق نجات کودکان گزارش داد به اصطلاح قربانیان ضدانقلاب حمام خون منگیستو شامل نه تنها بزرگسالان بلکه همچنین ۱۰۰۰ کودك یا بیش‌تر، اکثراً در سنهای بین ۱۱ و ۱۳ سال می‌شدند که اجسادشان در خیابانهای آدیس آبابا دراز افتاده بود. عفو بین‌الملل بعداً تخمین زد در کل نیم میلیون نفر در جریان ترور سرخ سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ کشته شدند. خانواده‌های قربانیان اغلب باید پول هزینه گلوله‌هایی که آنها را کشته بود پرداخت می کردند.

نیروی بدگمانی منگیستو به آسانی به وسیله تدابیر ویژه کاگ‌ب با هدف تشدید ترس او از توطئه‌های سیا علیه‌اش مورد بهره‌برداری قرار گرفت. عملیات FAKIE از يك رشته اسناد جعلی ظاهراً به دست آمده از ایستگاه سیا در نایروبی (در حقیقت به احتمال قریب به یقین سرهم‌بندی شده به وسیله سرویس A) برای افشای توطئه امپریالیستی با شرکت سودان، عربستان سعودی، سومالی، مصر و کنیا، به علاوه ایالات متحده برای سرنگون کردن رژیم منگیستو، سوءقصد به رهبران آن و حمله به اتیوپی از طریق سودان و کنیا، استفاده کرد. منگیستو به هیجان آمده، بدون تردید در میان

خوشحالی مرکز، در سپتامبر سال ۱۹۷۷ شخصاً از سفیر شوروی در آدیس آبابا درخواست «حمایت لازم سیاسی و نظامی در این لحظه حساس برای مقابله با توطئه کرد.» سفیر در سرتاسر ملاقاتش با منگیستو توانست با موفقیت جلو خنده‌اش را بگیرد و درخواست او را به مسکو رد کرد.

مسکو که معتقد بود به عنوان تأمین کننده اسلحه اتیوپی و سومالی در موقعیتی خواهد بود که می توانست راه حلی را میان دو کشور میانجی شود، امیدوار بود مجبور نشود بین این دو رژیم مارکسیست خودخوانده در شاخ آفریقا یکی را انتخاب کند. پیشنهاد شوروی در ماه مارس برای تشکیل یك کنفدراسیون مارکسیست لنینیست با شرکت اتیوپی، سومالی، یمن جنوبی و جیبوتی (که قرار بود در ماه ژوئن مستقل شود) با استقبال منگیستو روبه‌رو اما از سوی سیدباره رد شد. سومالی همان زمان حمایت از جنبش آزادی بخش را در جنوب شرقی اتیوپی آغاز کرده بود. موگادیشو که از سلاحهای ارسالی شوروی به اتیوپی وحشت کرده بود و روی احتمال حمایت نظامی ایالات متحده حساب می کرد، در ژوئن سال ۱۹۷۷ حمله‌ای را آغاز کرد که تا عمق خاك اتیوپی پیش رفت. مسکو که مجبور شد بین سومالی و اتیوپی انتخاب کند اتیوپی را انتخاب کرد. البته انگیزه‌هایش در این کار بیشتر به سیاست مبتنی بر واقعیتها مربوط می شد تا ایدئولوژی. اتیوپی جمعیتی ده برابر سومالی و حتی یك موقعیت استراتژیك خیلی مهم‌تر مسلط بر خطوط دریایی برای حمل نفت از خلیج‌فارس به غرب داشت. اتحاد شوروی در ژوئیه سال ۱۹۷۷، ۱۰۰۰ مشاور خود را از سومالی خارج کرد. سومالی در ماه نوامبر اعلام کرد: پیمان دوستی و همکاری خود را با شوروی لغو و روابط دیپلماتیکش را با کوبا قطع کرده بود.

با اینکه حمله سومالی به منگیستو اجازه داد حمایت تقریباً همه بخشهای جامعه اتیوپی را برای جنگ بسیج کند. اما بدون کمك نظامی گسترده اتحاد شوروی و متحدانش نمی توانست نجات پیدا کند. در اوج انتقال سلاحهای شوروی به اتیوپی در جریان زمستان ۷۸ـ۱۹۷۷، در یك لحظه حساس از جنگ با سومالی، هواپیماهای حمل‌و نقل نظامی شوروی طبق گزارشها در یك دوره ۳ ماهه هر ۲۰ دقیقه یك بار به زمین می‌نشستند. طبق یك برآورد ۲۲۵ هواپیما در یك عملیات که از طریق یك ماهواره

شناسایی نظامی شوروی هماهنگ شد شرکت داشتند. همزمان ۱۷ هزار نیروی کوبایی با هواپیما از آنگولا منتقل شدند تا به هزار مشاور نظامی شوروی و ۴۰۰ آلمانی شرقی که واحدهای اطلاعات و امنیت داخلی را آموزش می‌دادند بپیوندند. در مارس سال ۱۹۷۸ سومالی یك شکست سرنوشت‌ساز را متحمل شد. یکی از مأموران که ظاهراً به‌خاطر حمایت شوروی از منگیستو روی برگرداند رشید یکی از روزنامه‌نگاران برجسته سومالی بود که با خیلی ها از جمله سیدباره تماس داشت. یادداشتهای میتروخین تلاش سرسختانه کاگ‌ب را برای حفظ وفاداری او ضبط کرده است.

نمایندگی در سال ۱۹۷۸ این واقعیتهای ابتدایی را که تنها USSR از تنش‌زدایی بین‌المللی و همزیستی مسالمت‌آمیز و منافع اعراب حمایت می کند برای رشید تکرار کرد. اشتباههای سیاسی رهبری سومالی در حل اختلافهای ارضی با اتیوپی و کنیا به او گوشزد، موقعیت‌های واقعی در شاخ آفریقا ترسیم، و ماهیت تجاوزکارانه سیاست ایالات متحده در رابطه با این مشکل، و نقش عربستان سعودی به عنوان نوك مبارزه علیه جنبش ملی آزادی بخش در قاره آفریقا به او نشان داده شد.

رشید به نظر می‌رسد متقاعد نشده و تماس با او قطع شده بود.

برعکس، وفاداری منگیستو به مسکو به نظر کامل آمد. هر سال در روز اول ماه مه نیروهایش زیر عکسهای بزرگ لنین رژه می‌رفتند. حتی سالها بعد در تبعید پس از فروپاشی اتحاد شوروی، او با حسرت نخستین‌بار را به یادمی آورد که برژنف برای نخستین بار او را در آغوش فشار داده بود: از آن لحظه برژنف مانند پدری برای من بود. ما ۱۲ بار، همیشه در اتحاد شوروی با هم ملاقات کردیم. هربار پیش از آنکه درباره مشکلاتمان با او صحبت کنم به او می گفتم «رفیق لئونید من پسر شما هستم. من همه چیز را به شما مدیونم.» و من واقعاً احساس می کردم برژنف مانند پدرم بود.

در ۱۲ سپتامبر سال ۱۹۷۸، در چهارمین سالگرد سرنگونی هایله سلاسی، منگیستو در یك صندلی مطلا باروکش مخمل سرخ ریاست جشنهای باشکوه این بزرگداشت را برعهده داشت. در حالی که فیدل کاسترو به‌عنوان میهمان افتخاری در یك صندلی دسته‌دار در طرف راستش نشسته بود، برای نخستین بار در یك مراسم رسمی به جایگاه‌های کناری منتقل شدند. حضور کاسترو به نظر رسید برای تقدیس دیکتاتوری

منگیستو صورت گرفته است. هاوانا و مسکو یك چشمشان را به روی خونریزی که یکی از ویژگیهای متمایز جمهوری دمکراتیك خلق اتیوپی تحت رهبری او بود بسته بودند. اما بالاخره یکی از با ارزش‌ترین رابطهای کاگ‌ب در آدیس آبابا، DYUK، به نمایندگی کاگ‌ب گفت: او اتحاد شوروی را به خاطر سرپا نگاهداشتن دیکتاتوری بیرحمانه منگیستو مقصر می‌داند.

ظهور ناگهانی و شگرف رژیمهای مارکسیست در آنگولا، موزامبیك، گینه بیسائو و اتیوپی تحرك جدیدی به تلاش برای سرنگونی رژیم مهاجران سفیدپوست یان اسمیت در رودزیا داد. مسکو به پشتیبانی از ZAPU به رهبری جوشوآ انکومو به جای ZANU موگابه ادامه داد. با اینکه انکومو مارکسیست نبود، به عنوان یك عضو اجرایی سازمان همبستگی خلقهای آفریقا و آسیا (ARPSO) و بعداً نایب رئیس شورای صلح جهان، نقش برجسته‌ای در سازمانهای جبهه شوروی بازی کرد. یادداشتهای ناتمام و بریده بریده میتروخین درباره ZAPU، ۹ نفوذی کاگ‌ب را، که دست کم ۸ نفر آنها در روسیه آموزش نظامی دیده، تحصیل کرده و به نظر می‌رسد در آنجا استخدام شده بودند معرفی می کند. مهمترین مأمور ZAPU معرفی شده به‌وسیله میتروخین NED، یك عضو شورای جنگ ۵ نفره به ریاست انکومو بود که همه تصمیمهای استراتژیك را می گرفت. با اینکه میتروخین جزئیات اطلاعاتی را که به‌وسیله NED داده شد روشن نمی کند، اما مرکز ارزش زیادی برای آن قائل بود. از قرار معلوم چون بیش‌تر اطلاعات NED نظامی بود او در سال ۱۹۷۶ در اختیار GRU قرار داده شد ـ اما استثنائاً کاگ‌ب نیز از سوی کمیته مرکزی اجازه یافت با او در تماس بماند (یك نشانه روشن از اهمیتی که مرکز برای او قائل بود). احتمالاً نفوذهای دیگری نیز به‌وسیله GRU در ZAPU صورت گرفت. ARTUR تنها مأمور دیگر ZAPU معرفی شده به‌وسیله میتروخین که وقتی در سیمفروپل یك دوره آموزشی می‌دید استخدام شد، پس از بازگشت‌اش به آفریقا تماسش را با کاگ‌ب قطع کرد. ۷ عضو باقیمانده ZAPU به نظر می‌رسد به عنوان رابطهای مخفی مأموران طبقه‌بندی شده‌اند. این واقعیت که ۳ نفر آنها (SHERIF, POL و SHIRAK) مانند ARTUR وقتی به آفریقا بازگشتند تماسهایشان را قطع کردند نشان می‌دهد آنها از فشاری که در جریان آموزش نظامی برای همکاری با کاگ‌ب به آنها تحمیل شده بود

ناراحت بودند، اما احساس می کردند تا زمانی که اتحاد شوروی را ترك نکرده‌اند قادر به مخالفت نیستند. فعال‌ترین رابط مخفی که با کاگ‌ب در تماس باقی ماند به نظر می‌رسد RIK بود که با اینکه در رهبری ZAPU مرتبه متوسطی داشت گفته می شد به جوشوا انکومو و رئیس ستاد او نزدیك بود. طبق یادداشتهای میتروخین درباره پرونده او، RIK دسیسه کار، صادق و در کارش وظیفه‌شناس بود. او برای اطلاعاتی که تهیه کرد بیش از ۵هزار اسکودو موزامبیك، به علاوه هدایایی چند، چیزی دریافت نکرد.

انکومو بیشتر مذاکره برای ارسال اسلحه شوروی به شاخه نظامی ZAPU، ارتش انقلابی خلق زیمبابوه (ZIPRA) را از طریق واسیلی گریگوریوویچ سولودوونیکوف سفیر شوروی در لوزاکا انجام داد، که این‌طور که خود انکومو بعداً در خاطراتش اعتراف کرد به‌طور کلی عقیده بر این بود که به کاگ‌ب وابسته است. سولودوونیکوف[1] یکی از کارشناسان برجسته شوروی در آفریقا بود اما به نظر می‌رسد، تنها یك همکار انتخابی ادواری کاگ‌ب بود تا یك افسر اطلاعاتی. به گفته انکومو «او مرد خیلی خوبی بود و ما در سطح خصوصی خیلی خوب با هم کنار آمدیم. به علاوه او در کارش کاملاً حرفه‌ای بود و اگر تقاضایی را با او درمیان می گذاشتید، می توانستید مطمئن باشید به زودی در دستور کار کمیته مناسب در مسکو قرار می گرفت و بدون تأخیر درباره‌اش تصمیم گرفته می‌شد.» انکومو «مکاتبات زیاد» و حداقل یك ملاقات با آندروپوف داشت که در آن درباره «آموزش مأموران مخفی امنیتی ZAPU» گفتگو کرد. DGI کوبا نیز مشاورانی اطلاعاتی در اختیار ZAPU قرار داد.

اما اطلاعات محرمانه و نفوذ مسکو روی ZAPU معلوم شد زیاد سودمند نبوده است چون یك استراتژی اشتباه را برای ZIPRA تشویق کرد که موجب شد نفوذش را به‌سود ارتش آزادی‌بخش آفریقایی زیمبابوه (ZANLA) رقیبش از دست بدهد. ZIPRA به توصیه شوروی سعی کرد خود را به یك نیروی متعارف قادر به انجام یك حمله فرامرزی برای گرفتن کنترل اراضی کافی در رودزیا به منظور استفاده از آن به عنوان یك اهرم سیاسی در تصمیم گیری بر سر حل صلح آمیز مسأله تبدیل کند. اما برای انجام این کار

1. Solodovnikov

اردوگاههایی نظامی در زامبیا، تانزانیا و آنگولا ایجاد کرد که هدفهای بسیار آسانتری برای حمله‌های نیروهای امنیتی رودزیا تا گروه‌های چریکی متحرک‌تر و فرارتر بودند. ارتش و نیروی هوایی رودزیا در یك رشته حمله‌های فرامرزی در بهار و تابستان سال ۱۹۷۹ توانایی ZIPRA را برای عملیات مؤثر در داخل رودزیا پیش از آتش‌بس در پایان سال نابود کردند.

ZANLA، برعکس، با یك استراتژی مبتنی بر نفوذ دادن گروه‌های چریکی از پایگاههایش در موزامبیك به آن سوی مرز رودزیا و جلب حمایت روستائیان خیلی موفق‌تر بود. با این کار نیروهای امنیتی رودزیا با وجود اینکه از نظر نظامی برتر بودند کنترل مردم روستایی و با آن جنگ را از دست دادند. همانطور که یك ناظر نوشت: مشکل واقعی این است که نظامیان رودزیا ماهیت جنگی را که می‌جنگند غلط درك کرده‌اند. آنها نتوانسته‌اند درك کنند که این جنگ اساساً بیشتر سیاسی است تا نظامی و اینکه چریکها هیچ نیاز فوری به اینکه از کارآیی نظامی برخوردار باشند ندارند.

کن فلاور[1] رئیس اطلاعات رودزیا در جریان سال ۱۹۷۷ نوشت «کشور در مبارزه‌اش علیه ملیگرایی آفریقایی از نقطه بدون بازگشت گذشته است ـ نه راه‌حل سیاسی، نه پاسخی به جنگ.» برای دولت مهاجر سفید یان اسمیت، اطلاعات فلاور «ناخوش آیند بود چون قابل قبول نبود.» اما در سال ۱۹۷۹، اقلیت سفیدپوست رودزیا سرانجام حکومت اجتناب‌ناپذیر اکثریت را پذیرفت و به آن رأی داد. در میان ناراحتی مسکو و ANC، ZANU موگابه به جای ZAPU انکومو به یك پیروزی آشکار در انتخابات سال ۱۹۸۰ دست یافت. دومیسو داین گوا رئیس اطلاعات انکومو در آستانه انتخابات به آندروپوف نامه نوشته ادامه حمایت او را علیه ZANU درخواست کرده بود، اما پس از اینکه زیمبابوه در آوریل سال ۱۹۸۰ مستقل شد، مرکز از آن می‌ترسید موگابه بر سر حمایتی که از رقیبش کرده بود علیه‌اش کینه بورزد. در نتیجه مرکز تلگرامهایی برای نمایندگیها در آفریقا، لندن و جاهای دیگر فرستاد و خواستار اطلاعات مبسوط درباره سیاست او در قبال اتحاد شوروی شد.

---

1. Ken Flower

استقلال زیمبابوه، رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی و مستعمره‌اش آفریقای جنوبی غربی (در تئوری یك جامعه ملل تشکیل شده در سال ۱۹۱۹) را به عنوان تنها رژیم اقلیت سفیدپوست قاره باقی گذاشت. پس از پیروزی MPLA در سال ۱۹۷۵، سازمان خلق آفریقای جنوب غربی(SWAPO) توانست پایگاههایی چریکی در آنگولا ایجاد کند که به سلاحها و آموزش شوروی تجهیز شدند. رهبر SWAPO، سام نوجوما (بعداً نخستین رئیس جمهوری نامیبیا مستقل) در سال ۱۹۷۶ دو دیدار از مسکو به عمل آورد. و تقریباً همین زمان کاگ‌ب به استخدام دو مأمور مهم در داخل SWAPO موفق شد: یکی از بستگان نوجوما با نام رمز KASTONO که بعداً همچنین به عنوان یك مأمور کوبا فعالیت کرد، و یك عضو کمیته مرکزی SWAPO با نام رمز GRANT که در زیمبابوه استخدام شد و برای اطلاعات درباره جنبشهای آزادی بخش در جنوب آفریقا و فعالیتهای چین و کشورهای غربی در منطقه پول دریافت می کرد. در سال ۱۹۷۷، نوجوما با استقبال گرم و در بغل گرفتنهای معمول انقلابی کاسترو در جریان دو دیدارش از کوبا روبه رو شد. SWAPO اجازه یافت یك دفتر در هاوانا باز کند و کوباییها در کوبا و آنگولا آموزش نظامی در اختیارش قرار دادند. نوجوما در سال ۱۹۸۱ در کنگره CPSU در مسکو شرکت کرد.

رنگ و بوی خودکامگی در تأکید نوجوما به حق SWAPO برای حکومت کردن وجود داشت. او در سال ۱۹۷۸ اعلام کرد: «ما حتی برای حکومت اکثریت نمی جنگیم. ما برای به دست گرفتن قدرت در نامیبیا، به سود مردم نامیبیا می جنگیم. ما ضدانقلاب نیستیم.» از سال ۱۹۷۶ به بعد تصفیه‌های مکرری بیشتر از اعضای بی گناه SWAPO مظنون به خیانت به نوجوما و دیگران در رهبری صورت گرفت. همان‌طور که یك تحقیق موثق نتیجه می گیرد «هر روز تعداد بیشتری از روشن‌ترین و انتقادی ترین مغزهای این جنبش از سمتهایشان ناپدید می‌شوند.» SWAPO در سطح نظامی حریف نیروی دفاعی آفریقای جنوبی نبود. نامیبیا استقلال خود را کمتر به جنگ چریکی، بلکه بیشتر به تغییرات در آفریقای جنوبی که اراده پریتوریا را به حفظ کنترل آن از بین برد، مدیون است.

در ژوئن سال ۱۹۷۶ شورش در شهرك سووتو در خارج از ژوهانسبورگ که به‌طور بی‌رحمانه‌ای به وسیله پلیس که مهمات واقعی شلیك می کرد سرکوب شد،

تنشهای نژادی آفریقای جنوبی را در رأس خبرهای صفحه اول روزنامه‌ها در اطراف جهان قرار داد. اما شورشهای سووتو فقط تا حدی به‌وسیله ANC سازمان داده شد و بیش تر یك اعتراض خودجوش بود که به‌وسیله شاگردان مدرسه که علیه دستور دولت در مورد اینکه نیمی از درسهایشان باید به زبان آفریکانر باشد آغاز شد. خشم سیاهان جوان شهری که از تحصیلات درجه سوم و چشم‌انداز تاریك شغلی که به‌وسیله رژیم نژادپرست پریتوریا به آن محکوم شده بودند، ناگهان سر آمد. میان شهرهای آفریقای جنوبی تنها دوربان از این شورشها که به سرتاسر کشور کشیده و به بیش از ۶۰۰ کشته منجر شد در امان ماند. مسئولان حکومت نژادپرست آفریقای جنوبی هرگز نتوانستند اطمینان خاطر سابق خود را دوباره به دست آورند.

جنگ چریکی ANC چهار سال دیگر به‌طول انجامید تا توانست به اعتماد به‌نفس نیروهای امنیتی آفریقای جنوبی صدمه بزند. SACP سعی کرد با پخش اعلامیه‌های مخفی که اعلام کردند «پنهانکاری ما را کمك کرده است دشمن را فریب دهیم» روحیه ضعیف حزب را پنهان نگاه دارد:

دشمن سعی دارد این برداشت را بدهد که اجرای کارهای غیرقانونی غیرممکن است. این حکام در مورد این همه از مردم ما که کشته و دستگیر کرده‌اند به خود می‌بالند. آنها به رزمنده‌های آزادی که در زندانها به بند کشیده شده‌اند اشاره دارند. اما بسیاری از این صحبتها لافزنی صرف است. البته غیرممکن است مبارزه‌ای بدون تلفات به راه انداخت. اما این واقعیت محض که حزب کمونیست آفریقای جنوبی و کنگره ملی آفریقا سالهای فعالیت غیرقانونی را دوام آورده‌اند ثابت می کند که رژیم نمی تواند تلاش بزرگ ما را متوقف سازد. به علت تسلط بر این کار مخفی است که ما قادر بوده‌ایم بیش‌تر و بیش‌تر دشمن را فریب دهیم.

طی یك اعلامیه ابلاغ شد که عملیات به‌صورت زیرزمینی اداره شود و در این اعلامیه‌ها تأکید شده بود برای موفقیت در جنگ زیرزمینی نیاز است «هر کسی مصرانه مقررات سازمانی و خصوصی رفتاری را که در دستورات تشریح شده است دنبال کند. نفوذها ـ در جاهایی که خطرهای جدی رفقا را تهدید می کنند و راه دیگری نیست ـ باید متوقف شوند.»

در ژوئن سال ۱۹۸۰ نیروی عملیات ویژه اومخونتو وی سیزوی به فرماندهی جو اسلوو و یك هوادار مسکو، که ۶ سال بعد دبیر کل SACP شد به ۴ حمله هم‌زمان به مخازن انبار نفت و یك پالایشگاه دست زد که موجب آتش‌سوزیهای عظیم شد که مدت یك هفته ادامه داشت و از مایلها دورتر قابل دیدن بود. فرمانده گروهی که این حمله را رهبری کرد یك عضو دیگر SACP موتسو موگ گابادی (بیش‌تر مشهور به نام مستعار اوبادی) بود که در اتحاد شوروی آموزش نظامی وسیعی دیده بود و یك اردوگاه آموزش خرابکاری ANC را با کمك مشاوران شوروی در آنگولا اداره می‌کرد. در این مورد مانند مورد دیگر جنبشهای آزادی بخش کاگ ب (و بدون تردید GRU) از دوره‌های آموزش نظامی برای ANC در اتحاد شوروی به عنوان فرصتی جهت تلاش برای استخدام رابطها و مأموران مخفی استفاده می‌کردند. اما فشاری که روی بعضی از اعضای بالقوه جدید اعمال می‌شد ثابت شد مانند دوره‌های آموزشی ZAPU غیرسازنده می‌باشد. میتروخین یادداشتهای کوتاهی از روی پرونده‌های دو تن از اعضای ANC با نامهای رمز ALEKS و POET که وقتی در سیم فرویل آموزش می‌دیدند تهیه کرد. هر دو پس از ترك اتحاد شوروی تماسشان را با کاگ ب قطع کردند.

کاگ‌ب با اینکه مشتاق بود مأموران را از میان اعضای غیر کمونیست ANC استخدام کند، از این کار در SACP منع شده بود. روابط با SACP، مانند دیگر حزبهای برادر، مسئولیت اصلی اداره بین‌الملل کمیته مرکزی CPSU بود. اما برای انتقال پول به ANC و SACP از کاگ ب استفاده شد. اولگ گوردیوسکی که در تابستان سال ۱۹۸۱ به نمایندگی لندن منتقل شد طی شش ماه بعد، شخصاً معادل ۱۱۸ هزار دلار ایالات متحده برای ANC و ۵۴ هزار پوند برای SACP به یوسف دادو دبیر کل SACP تحویل داد و به‌جای اینکه پول را در یك کیف دستی بگذارد، آن را در جیبهای کت و شلوار و پالتواش چپاند. گوردیوسکی در حالی که هیکل لاغر دادو پر از اسکناسهای دلار با پای پیاده سفارت شوروی را ترك کرد، بدون اینکه ظاهراً نگران آن باشد آن را وسط راه از او بدزدند، فقط او را تماشا کرد. دادو مانند بقیه اعضای رهبری SACP، یك هوادار متعهد مسکو فاسد نشده از سنت شکنی کمونیست اروپایی بود که از حمله‌های شوروی به مجارستان در سال ۱۹۵۶ و چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ حمایت کرده بود. اما او همچنین

کاملاً به مبارزه آزادی بخش در جنوب آفریقا وفادار بود.

پس از مرگ دادو در سال ۱۹۸۳، نمایندگی لندن، از نظارت بر انتقال پول به ANC و SACP دست برداشت. پایتخت اصلی اروپایی که کا گ ب از آنجا تماسهایش را با مأموران و رابطهای مخفی ANC حفظ کرد استکهلم بود که ANC بزرگترین دفتر خارج از آفریقایش در آنجا داشت و حمایت علنی و کمك مالی زیادی از حزب سوسیال دمکرات سوئد برای مبارزه‌اش با آپارتاید دریافت می کرد. وقتی غرب به تدریج ضعف کمتری در مخالفت با آپارتاید از خود نشان داد، مرکز از آن ترسید که احتمالاً ANC شدیداً وسوسه شود به طرف غرب برود. در اوایل دهه ۱۹۸۰ نمایندگیهای کا گ ب در استکهلم، لندن، نیویورك، پاریس، رم و آن دسته از پایتختهای آفریقایی که ANC دفاترش را حفظ کرده بود مرتب با دستورات زیر نظر داشتن تماسهای غرب با رهبری ANC و تهدیدها علیه نفوذ SACP بمباران می‌شدند. مرکز با دیدن کوچك‌ترین علامت تغییر ایدئولوژیکی سریعاً نگرانی خود را نشان می‌داد. به‌طور مثال، در سال ۱۹۸۱، دفتر لندن ANC شروع کرد در مقابل مقالات خسته کننده‌ای که یك افسر کاگ‌ب که تحت پوشش یك خبرنگار خبرگزاری نووستی برای چاپ در روزنامه‌های آفریقایی در اختیارش می گذاشت مقاومت نشان داد. مرکز که حاضر نبود قبول کند مشکل از کیفیت کسل کننده مقالاتی است که تهیه می کرد و به نمایندگی لندن دستور داد تلاشهایش را دو برابر کرده منبع افزایش نفوذ غرب را در ANC پیدا کند.

مرکز در تلاش برای تشدید سوءظن آفریقاییها به غرب، سیلی از تدابیر ویژه را با هدف نشان دادن اینکه ایالات متحده و متحدانش کمك مالی و رفاهی به رژیم آپارتاید می‌دادند به کار گرفت. عملیات CHICORY در سال ۱۹۸۱ از اسناد جعلی سرویس A که برای نشان دادن اینکه تحریم تسلیحاتی ایالات متحده یك ظاهرسازی بود و پخش یك‌داستان هیجان انگیز در مورد اینکه سیا و دستگاه اطلاعاتی آلمان غربی‌داشتند توطئه می کردند تا آفریقای جنوبی را به سلاحهای هسته‌ای مسلح کنند طراحی شده بودند، استفاده کرد. عملیات GOLF که آن نیز مدارکی دال بر ارسال پنهان سلاحهای آمریکایی ساخت، برپایه یك نامه جعلی به جین کرك پتریك، سفیر ایالات متحده در سازمان ملل متحد، از یك مشاور حقوقی سفارت آفریقای جنوبی در واشنگتن استوار بود که «درود و

سپاس فراوان» رئیس اطلاعات نظامی آفریقای‌جنوبی را که ظاهراً همراه یك هدیه جشن تولد، «به عنوان یك نشانه قدردانی از جانب دولتم» فرستاده شده بود، ابلاغ می کرد.

استفاده از واژه «PRIVIOSLY» (در متن این چنین است) در نامه نشان می‌دهد همان‌طور که گاهی در نامه‌های جعلی‌اش اتفاق می‌افتاد، سرویس A فراموش کرده بود املای انگلیسی آن را کنترل کند. این نامه در هر حال به وسیله گلودیا رایت خبرنگار واشنگتن «نیو استیتزمن» که از آن به عنوان هسته مرکزی مقاله‌ای برای حمله به جین کرك پتریك تحت عنوان «بهترین دوست یك دختر» استفاده کرد چاپ شد. در میان نامه‌های جعلی سرویس A درسال ۱۹۸۳ یك یادداشت ساختگی از مشاور ویژه موبوتو در شورای امنیت ملی زئیر نیز بود که درباره یك ملاقات پنهان میان فرستاده‌های ایالات متحده و آفریقای‌جنوبی با کمك موبوتو برای بررسی راههای بی‌ثبات کردن دولت MPLA آنگولا گزارش می‌داد. این یادداشت جعلی علاوه بر آنکه برای ANC و SWAPO فرستاده شد به طور گسترده میان رسانه‌ها توزیع شد، غیر از بعضی روزنامه‌نگاران آفریقایی، غربیها را نیز فریب داد و به محور اصلی داستانی در «آبزرور» تحت عنوان «ایالات متحده و آفریقای‌جنوبی در توطئه آنگولا» تبدیل شد. آبزرور با وجود گزارش ادعاهای آمریکا مبنی بر جعلی بودن سند، برای صحت آن بهای بیش‌تری به مدارك فرضی داد. اسناد جعلی دیگر که ادعا می کردند همدستی پنهان میان واشنگتن و پریتوریا را فاش می کنند در عصر گورباچف نیز ادامه یافت که از جمله آنها یك نامه در سال ۱۹۸۹ از وزیر خارجه آفریقای جنوبی پیك‌بوتا بود که به یك موافقت نامه پنهان (وجود خارجی نداشت) منعقد شده با ایالات متحده اشاره داشت. سوای پیوندهای مخفی جعلی میان واشنگتن و رژیم نژادپرست، موفق‌ترین تدبیر ویژه مرکز در آفریقا انداختن گناه شیوع ویرانگر ایدز در قاره به گردن یك تهاجم مخفی جنگی بیولوژیکی آمریکا بود.

در جریان سالهای نخست دهه ۱۹۸۰، به‌رغم ادامه موفقیت تدابیر ویژه کاگ‌ب یك تغییر حالت چشمگیر در سیاست شوروی در آفریقا پیش آمد. در سال ۱۹۸۰ آندروپوف هنوز جسورانه درباره چشم‌اندازهای آنگولا، موزامبیك و اتیوپی «آزاد شده» خوشبین بود. ظرف چند سال، خوشبینی آندروپوف از بین رفته بود. در پایان دهه ۱۹۷۰ جنگ خانگی در آنگولا به‌نظر می آمد داشت کاهش می‌یافت. و ذخایر عظیم نفت

آنگولا خوشبینی را درباره امکانات اقتصادی آن تشویق می کرد. اما در اوایل دهه ۱۹۸۰ در سایه حمایت آفریقای جنوبی از UNITA، یك بار دیگر جنگ شدید در آنجا شعله‌ور شد. ظرف ۲ سال (۸۲ ـ ۱۹۸۱) تولید ناخالص داخلی آنگولا ۲۰ درصد کاهش یافت. یك هیأت کاگ‌ب به ریاست وادیم کرپیچنکو در یك سفر در سال ۱۹۸۱ به آنگولا با اینکه در یك خانه نسبتاً مجلل دولتی جا داده شد مرتب با قطعی برق و آب و بعضی سختیهای روزانه دیگر که حتی بخشهای ممتاز مردم لواندا باید تحمل می کردند، روبه‌رو شد. کرپیچنکو DISA همتای آنگولایی کاگ‌ب را به‌رغم آموزشی که مشاوران استاسی به آنها می‌دادند در شرایطی «ابتدایی» یافت:

آدم می‌توانست فقر و کمبود را در همه جا، حتی در ظاهر خارجی شخصیتهای بلندپایه حس کند. سطح تحصیلات رهبران نیز شدیداً پایین بود. وقتی وزیر (امنیت کشور) هیأت کاگ‌ب را به کارکنان ارشد وزارتخانه معرفی کرد، ما دیدیم رئیس یکی از بخشها کتی با آستین حدود ده سانتی‌متر بلندتر از آستین دیگر پوشیده بود. ما هرگز ندانستیم او چرا آستین بلندتر را که کوتاه کردنش تلاش زیادی نمی‌برد کوتاه نکرده بود. ما تعجب کردیم وقتی متوجه شدیم ۳ پرتغالی محلی میان کارکنان ارشد وزارتخانه بودند. پس از مراسم معرفی، من به تقاضای وزیر شروع به ترسیم بعضی از ارزیابی‌مان از مشکلات جاری بین‌المللی کردم. من هنوز دو کلمه صحبت نکرده بودم که کارکنان ارشد وزارتخانه به خواب شیرینی فرو رفتند.

کرپیچنکو اصرار دارد این رفتار بی‌ادبانه «به هیچ‌وجه بازتاب کیفیت سخنرانی من» نبود.

درحالی که آنگولا به عنوان یك تحلیل برنده اقتصاد بیمار شوروی، باقی‌ماند، حتی بیش‌تر از همیشه شدیداً به درآمد صادرات از شرکتهای نفتی ایالات وابسته شد. عجیب آنکه MPLA مجبور بود برای دفاع از تأسیسات نفتی آمریکاییها در برابر حمله‌های UNITA از نیروهای کوبایی استفاده کند. در موزامبیك نیز مانند آنگولا، مسکو مجبور بود با مشکلات غیرقابل حل ناشی از یك مجموعه جنگ خانگی و سوءمدیریت روبه‌رو شود. به گفته «مارکوس‌وولف»، رئیس با سابقه شاخه اطلاعات خارجی استاسی، «مبارزه داخلی قدرت در دولت (FRELIMO) با بحث میان نظامیان

شوروی و کاگ‌ب بر سر راه درست اداره یك مناقشه که داشت از کنترل خارج می‌شد شدت یافت.»

دمیتری ولکوگونوف نخستین تاریخ‌نویسی که به نوشته‌های آندروپوف به‌عنوان دبیر کل دسترسی پیدا کرد نتیجه می‌گیرد او نمی‌دانست با چنین «متحدانی» چه کند. به‌خصوص معامله با اتیوپی که منگیستو در آن به افراط در خشونت علیه همه مخالفان، که بیش‌تر آنها زاده تصورات بدبینانه او بودند ادامه می‌داد دشوارتر بود. وقتی از اسرات دستو کمیسر سیاسی ارتش منگیستو در جریان دیدارش از مسکو در سال ۱۹۸۴ سؤال شد چرا حمام خون ادامه داشت، او پاسخ داد «ماکاری را می کنیم که لنین کرد. شما نمی‌توانید بدون ترور، سوسیالیسم را بسازید» دو هفته پس از اینکه «دستو» به آدیس آبابا بازگشت در یك تیراندازی در جلسه شورای انقلاب منگیستو کشته شد.

در ماه مارس سال ۱۹۸۴، یك ماه پس از مرگ آندروپوف، وقتی سامورا ماشل و پی. دبلیو بوتا، رئیس جمهوری آفریقای جنوبی، موافقت‌نامه عدم تجاوز انکوماتی (شهری در موزامبیك که امضای موافقت‌نامه در آن صورت گرفت) را امضا کردند، مرکز غافلگیر شد. عکسهای بوتای با قامت بلند و به طور وحشتناکی تندخو دارای نام مستعار «دای گروت کروکودیل» (تمساح بزرگ) یك سروگردن بلندتر از ماشل بسیار کوتاهتر به‌نظر می‌رسید، پیروزی قدرت قلدری پریتوریا را نشان می داد. پریتوریا در پاسخ موافقت FRELIMO با متوقف کردن ایجاد پایگاه برای ANC قول داد به حمایت از FERNAMO پایان دهد (هرچند، در حقیقت اطلاعات نظامی آفریقای جنوبی به بعضی کمکهای پنهانی ادامه داد). یك ANC وحشت‌زده اعلام کرد این موافقت، جهان مترقی را «شگفت‌زده کرده بود.» به‌زودی پس از آن ان. وی. شیشلین مشاور امور خارجه اداره بین‌الملل (و بعد گورباچف) در یك جلسه توجیهی خصوصی به سفارت و نمایندگی کاگ‌ب لندن گفت: نجات موزامبیك از قدرت مسکو خارج بود. اقتصادش تقریباً از هم پاشیده و FRELIMO دستخوش رقابتهای داخلی بود. شیشلین همچنین مشکلات اقتصادی آنگولا را فاجعه آمیز و رهبری سیاسی‌اش را مانند رهبری موزامبیك دچار شقاق و ناتوان توصیف کرد. او از آن می ترسید که MPLA مانند FRELIMO مجبور شود با آفریقای جنوبی کنار بیاید. به نمایندگی کاگ‌ب در لندن (و بدون تردید در

پایتختهای دیگر) دستور داده شد درباره آنچه که مرکز از آن نگران بود یك رشته تهدیدهای بالقوه علیه نفوذ شوروی در جنوب آفریقا باشد اطلاعات جمع کنند: از جمله طرحهای ایالات‌متحده برای تضعیف موقعیت شوروی در جنوب آفریقا، فشار ایالات متحده روی متحدانش برای قطع کمك اقتصادی به آنگولا و موزامبیك، خطر اینکه آنگولا و موزامبیك ممکن بود به درون حوزه نفوذ غرب حرکت کنند، تمایل SWAPO به سازش در مورد حل مسأله نامیبیا، و تلاشهای غرب برای تضعیف ANC یا سست کردن پایگاه مارکسیستی آن.

اینها تناقض‌های عمیقی در قلب سیاست شوروی در قبال جنوب آفریقا بودند. به‌رغم محکوم کردن بی‌امان آپارتاید، مسکو تماسهای بسیار محرمانه‌اش را با پریتوریا برای کنترل بازار جهانی طلا، الماس، پلاتینیوم و مواد کانی با ارزش که اتحاد شوروی و آفریقای‌جنوبی بین خود از چیزی مانند یك انحصار دوقطبی برخوردار بودند حفظ کرد. به علت حساسیت فوق‌العاده این تماسها و خشم شدیدی که افشای آنها در آفریقای سیاه به‌راه می‌انداخت، کاگ‌ب یك نقش بارز در اجرای آنها برعهده گرفت. در سال ۱۹۸۴، درست زمانی که اقتصاد آفریقای جنوبی در آستانه یك بحران جدی قرار داشت، کرملین تصمیم گرفت گفتگوهای پنهانی‌اش را با پریتوریا بر سر تنظیم بازار گسترش دهد. از نمایندگیهای کاگ‌ب در ایالات متحده، بریتانیا، آلمان‌غربی، فرانسه و سوئیس به عنوان یك اقدام اولیه، خواسته شد درباره یك رشته از مؤسسه‌ها و شرکتهای مالی آفریقای جنوبی اطلاعات جمع کنند. شرکت دی‌بیرز در آفریقای جنوبی در اواسط دهه ۱۹۸۰ تقریباً یك میلیارد دلار در سال برای تأمین الماس با کیفیت عالی پرداخت می‌کرد. اما موافقت‌نامه‌های مخفی سودمند مسکو با پریتوریا برای بالا نگاهداشتن قیمتهای مواد کانی مانع آن نشدند که از حمله به شریکان تجاری غربی آفریقای جنوبی به خاطر معامله با رژیم آپارتاید خودداری کند.

عصر گورباچف با یك حس فزاینده که مداخله در جنوب صحرای آفریقا منابع شوروی را به طور غیرقابل قبولی تحلیل می‌برد، و با بدبینی عمیق درباره تواناییهای انقلابی منطقه، و یك اعتقاد قوی به اینکه مشکلات مختلف آن برای منافع شوروی جنبه فرعی داشتند مشخص بود. رهبری SACP تا آن زمان مدافع سرسخت خط مسکو

مخفی کردن سرخوردگی خود را دشوار یافت. در دعوای خوب پنهان نشده میان گورباچف و کاسترو که خود را به طور فزاینده‌ای مدافع مارکسیست لنینیستی سنتی در برابر تجدیدنظر طلبی شوروی می‌دید، SACP بدون شك طرف کاسترو بود ـ که تصمیم گرفت هفتمین کنگره حزب خود را در ژوئیه سال ۱۹۸۹ نه در مسکو بلکه در هاوانا برگزار کند. SACP در داخل بلوك شوروی در مرکز و شرق اروپا برای الهام گرفتن نه به رژیم تجدیدنظر طلب گورباچف، بلکه آلمان شرقی تندرو اریخ هونه کر نگاه می کرد و در کنفرانس هاوانا اعلام کرد: هدفش «ساخت آلمان شرقی در آفریقا» پس از پایان آپارتاید است. اما سقوط دیوار برلین و فروپاشی بلوك شوروی ظرف چند ماه بعد SACP را متقاعد کرد موضع انعطاف‌پذیرتری اتخاذ کند.

در یك بازی خوب روزگار حکومت یك حزبی شوروی و رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی تقریباً همزمان شروع به فروپاشی کردند. بی‌میلی گورباچف به صرف وقت یا پول برای مبارزه مردم آفریقای جنوبی کمك کرد ANC به طرف مذاکره کشیده شود. پایان جنگ سرد پریتوریا را نیز به همین جهت کشاند. در اوایل سال ۱۹۸۹ آفریقای جنوبی با یك معامله به میانجی گری مشترك ایالات‌متحده و اتحاد شوروی برای دادن استقلال به نامیبیا (آفریقای جنوب غربی) در مقابل عقب‌نشینی نیروهای کوبایی از آنگولا موافقت کرد. در ماه ژوئیه نلسون ماندلا زندانی، رهبر ANC (که هنوز رئیس جمهوری نشده بود) یك ملاقات محرمانه با رئیس جمهوری پی. دبلیو. بوتا داشت. ماندلا داستان زیادی درباره خلق تند و حشتناك او شنیده بود: «او نمونه کامل یك آفریکانر قدیمی، مغرور، لجوج به‌نظر می آمد که حرف زیادی برای گفتن به رهبران سیاه، وقتی به آنها امرونهی می کرد نداشت.» اما برخلاف انتظار، ماندلا بوتا را در یك حالت آشتی‌جویانه یافت: «او دستش را پیش آورده بود و لبخند کوتاهی به لب داشت. او از همان دقیقه اول مرا خلع سلاح کرد.» اما خیلی مهم‌تر از تغییر حالت بوتا، نفوذ معنوی فراوان و ظرفیتی بود که ماندلا برای متحد کردن مردم آفریقای جنوبی در طول ۲۷ سال در زندان حفظ کرده بود. رهبری ماندلا خیلی بیشتر از جنگ چریکی به نحو تعجب آمیز نامؤثر اومخونتو به موفقیت آفریقای جنوبی جدید پس از آپارتاید کمك کرد. ماندلا در دسامبر سال ۱۹۸۹، یك ماه پس از فرو ریختن دیوار برلین، با جانشین بوتا، رئیس جمهوری «اف. دبلیو دی کلرك»

برای نخستین بار ملاقات کرد.

در ۲ فوریه سال ۱۹۹۱ دی کلرك در پارلمان رفع ممنوعیت از ANC و درمیان نفس‌نفس زدن محسوس حاضران در جلسه همچنین SACP را اعلام کرد. در ۱۱ فوریه، ماندلا آزاد از دروازه زندان گذشت.

در ماه اوت، او اعلام کرد ANC به طور یك‌جانبه مبارزه مسلحانه را که تقریباً ۳۰سال پیش‌تر آغاز کرده بود متوقف می‌کند. از قضای روزگار مردی که ماندلا را تشویق کرد وقت آن رسیده است که این گام تاریخی را بردارد کسی جز جواسلوو رهبر تندرو هوادار شوروی سابق SACP نبود. کمتر از ۳ سال بعد ANC نخستین انتخابات مردم‌سالارانه آفریقای جنوبی را برد. فروپاشی نظام شوروی در نهایت در متقاعد کردن رژیم آپارتاید به اینکه زمانش سررسیده است خیلی بیشتر از سیاست جنگ سرد شوروی موفق بود.

حمایت شوروی برای ANC در مراحل اولیه مبارزه مسلحانه، در زمانی که ایالات متحده و بسیاری از متحدانش از آن فاصله می‌گرفتند، کم‌وبیش در حفظ آن در طول سالهای بسیار دشوار مبارزه از اهمیت واقعی برخوردار بود. ماندلا بعداً گفت: بدبینان همیشه می‌گفتند کمونیستها از ما استفاده می‌کنند. اما چه کسی می‌تواند بگوید ما از آنها استفاده نمی‌کردیم؟ سرانجام ANC خیلی بیشتر از مسکو از روابط نزدیکی که زمانی میان آنها وجود داشت سود برد.

۲۶

کا گ ب در روسیه و جهان

پایان

تنها یك دهه پیش از فروپاشی اتحاد شوروی، رهبری مرکز هنوز به موفقیت سیاست پیشتازش در جهان سوم خوشبین بود. آندروپوف با اطمینان به «فام هیونگ» وزیر کشور ویتنام در جریان دیدارش از مسکو در اکتبر سال ۱۹۸۰ گفت: اتحاد شوروی درباره انقلاب جهانی تنها حرف نمی‌زند بلکه به آن کمك می کند. USSR دارد یك توانایی قدرتمند نظامی و اقتصادی ایجاد می کند که یك دفاع قابل اعتماد برای کشورهای سوسیالیست و دیگر نیروهای مترقی در جهان خواهد بود...

... چرا ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای غربی در دهه ۱۹۷۰ با تنش‌زدایی موافقت کردند و بعد سیاستهای خود را تغییر دادند؟ چون امپریالیسم متوجه شد یك کاهش تنش بین‌المللی به سود نظام سوسیالیست، کار خواهد کرد. طی این مدت آنگولا، موزامبیك، اتیوپی و افغانستان آزاد شده بودند.

رابرت گیتس رئیس آینده سیا همزمان متوجه شد، «این حس که شورویها و اقمارشان در اطراف جهان درحال پیشروی بودند، علاوه بر مسکو در واشنگتن نیز قابل لمس بود.» ساندنیستهای پیروز در نیکاراگوا مخفیانه مسکو را از قصدشان در تبدیل خود به یك «حزب پیشتاز» مارکسیست لنینیست متحد با کوبا و بلوك شوروی که انقلاب را در

سر تاسر آمریکای مرکزی پیش می‌برد، آگاه کردند. آندروپوف در حالتی نبود که این حرکت به جلو انقلاب جهانی را با امید تجدید تنش‌زدایی اوایل دهه ۱۹۷۰ متوقف کند. دشمنی و سوءظن او به ایالات متحده پس از مراسم تحلیف رونالد ریگان به عنوان رئیس جمهوری در ژانویه سال ۱۹۸۱ به یك اوج استثنایی رسید. چهار ماه بعد کا گ ب و GRU عملیات رایان، بزرگترین عملیات اطلاعاتی جنگ سرد شوروی، را آغاز کردند که هدفش کشف طرحهای دولت ریگان برای یك حمله نخست هسته‌ای بود (که در حقیقت وجود خارجی نداشت).

زمانی که RYAN آغاز شد، برژنف کار چندانی جز تأیید خود به خود سیاستها که به‌وسیله دیگران تعیین می‌شد نمی کرد، وقتی والری بولدین در سال ۱۹۸۱ دستیار میخائیل گورباچف شد از دیدن برژنف با یك نگاه مبهوت نشسته در گردهماییهای دفتر سیاسی یکه خورد:

او بیشتر موارد با صدای بلند یادداشتی را که به‌وسیله دستیارانش برایش تهیه و با حروف درشت به‌وسیله یك ماشین تحریر ویژه چاپ شده بود می‌خواند. او گاهی آن‌قدر گیج بود که یك جمله را بارها و بارها تکرار می کرد. و بعد بطور تأثرآوری به اطراف می‌نگریست، گویی به ناتوانی خود اعتراف می کرد.

درحالی که برژنف وارد مرحله تحقیرآمیز پایانی غروب طولانی جسمی و ذهنی خود می‌شد. آندروپوف با یك عزم و اراده شروع کرد، به عنوان رهبر شوروی جانشین او شود، به عصر رکود (نامی که بعداً گرفت) پایان دهد. در برابر تهدید هسته‌ای حکومت ریگان بایستد و پیروزی شوروی را روی دشمن اصلیش در جهان سوم تحکیم بخشد. آندروپوف برای آماده شدن جهت عصر پویاتری که قصد داشت آغاز کند تصمیم بی‌سابقه‌ای گرفت و کاری را که در عمل نخستین تدابیر ویژه شوروی علیه یك رهبر شوروی بود به اجرا گذاشت. آندروپوف با یك حالت بدگمانی پیشنهاد کرد قدرت شخصی برژنف باید با ظاهر شدن بیشتر او در تلویزیون تقویت شود ـ درحالی که نیت واقعی او نشان دادن ضعف و سردرگمی دبیر کل به مردم، و در نتیجه نیاز به رهبری جدی‌تر خود او بود. فرتوتی و ناتوانی برژنف به موضوع اصلی لطیفه‌های سیاسی محافل خصوصی تبدیل شد، لطیفه‌هایی که برای بیشتر شهروندان تنها راه ممکن برای نشان

دادن نارضایتی سیاسی‌شان بود. یکی از این لطیفه‌ها نمونه برنامه روزانه برژنف بود:

۹ بامداد: سرزندگی دوباره

۱۰ بامداد: صبحانه

۱۱ بامداد: اهدای نشان

۱۲ ظهر: شارژ دوباره باطری

۲ بعدازظهر: ناهار

۴ بعدازظهر: دریافت نشان

۶ بعدازظهر: امضای اسناد مهم

۸ بعدازظهر: مرگ کلینیکی

۹ بعدازظهر: سرزندگی دوباره

روزنامه‌نگاران و سرویسهای اطلاعاتی غرب، علاوه بر آنکه فرصتهای بیش‌تری داشتند تا شاهد از دست رفتن سلامت دبیرکل باشند، همچنین با داستانهای هیجان‌انگیزی که نشان می‌داد کاگ‌ب از خانواده و نزدیکان برژنف به خاطر فساد بازجویی می‌کند تغذیه شدند. به‌طور مثال گزارش شد: دختر برژنف گالینا با یك مرد عیاش مسکویی با نام رمز «بوریس کولی» رابطه داشت که بخشی از یك شبکه قاچاق الماس بود که اعضای سیرك دولتی مسکو را نیز در بر می‌گرفت. شوهر گالینا، ژنرال یوری چوربانوف از مقام خود به عنوان معاون وزیر کشور برکنار شد و شایعه خودکشی و حتی قتل کسانی که در این شبکه فساد به دام افتادند شیوع یافت.

وقتی برژنف سرانجام در نوامبر سال ۱۹۸۰ درگذشت، آندروپوف نخستین رئیس کاگ‌ب بود که به‌وسیله دفتر سیاسی به رهبری حزب برگزیده شد. او، همانطور که رسم بود، با یك تجلیل ریاکارانه از لئونید ایلیچ عزیز فقید، که شهرتش را او پنهانی تضعیف کرده بود آغاز کرد: «ما، دوستان نزدیکی که با او در دفتر سیاسی کار کردیم، جذابیت فوق‌العاده‌ای که او داشت، نیروی قدرتمندی که ما را در دفتر سیاسی به هم پیوند می‌داد، قدرت بزرگ، عزت و احترامی که همه کمونیستها، مردم شوروی و مردم جهان برای او قائل بودند شاهد بودیم.»

اما سلامت خود آندروپوف در آن زمان در حال تحلیل بود. ظرف سه ماه او از

ناراحتی جدی جسمانی رنج می برد، به خاطر بیماری کلیوی مرتب دیالیز می شد و مجبور بود بیش تر کارش را نشسته در یك صندلی دندان‌پزشکی با یك دکمه بر روی دسته صندلی که به او اجازه می داد با تغییر موقعیت خود مرتب برای کاهش دردش تلاش کند انجام دهد. جدی بودن بیماری وی یك راز پنهان بود. دوبرینین به یاد می آورد «سفیران شوروی، از جمله خود من، به هیچ‌وجه نمی دانستیم بیماری او چقدر خطرناك بود.» ۱۴ ماه در قدرت بودن آندروپوف، نه تنها آن طور که او می خواست نشانه اوج موفقیت شوروی میان کشورهای در حال توسعه نبود، بلکه سر آغاز لحظه‌ای بود که باور بزرگ مرکز به اینکه جنگ را می شد در جهان سوم برد شروع به از هم‌پاشیدن کرد. نیروهای شوروی در افغانستان در جنگی که نتوانستند ببرند متوقف شدند و متحدان جهان سوم شوروی بویژه در آفریقا آشکارا در تبدیل لفاظی سوسیالیست خود به واقعیت ناتوان ماندند.

آندروپوف در ژوئن سال ۱۹۸۱ در یکی از آخرین سخنرانیهای خود پیش از آنکه بیماری مجبورش کند کاملاً از انظار عمومی ناپدید شود، به کمیته مرکزی گفت: اعلام سوسیالیسم به عنوان یك هدف یك چیز و ساخت آن کاملاً چیز دیگر است. برای این کار، سطح خاصی از نیروهای سازنده، فرهنگی و آگاهی اجتماعی موردنیاز است. کشورهای سوسیالیست با آن دسته از حکومتهای مترقی (در جهان سوم) ابراز همبستگی می کنند، در زمینه سیاستها و فرهنگی آنها را یاری می دهند، و دفاع آنها را تحکیم می بخشند. ما نیز تا حد توانایی‌مان به توسعه اقتصادی آنها کمك می کنیم. اما در کل، توسعه اقتصادی آنها، درست مانند پیشرفت اجتماعی کامل این کشورها می تواند (البته) تنها نتیجه کار خود مردمشان و سیاست صحیح رهبرانشان باشد.

اما سیاست پیشتاز شوروی در جهان سوم نه صرفاً به‌وسیله سطوح پایین «نیروهای سازنده، آگاهی فرهنگی و اجتماعی» بلکه همچنین بر اثر شکست فاجعه آمیز اقتصاد شوروی که آندروپوف حاضر نبود خود را راضی به اعتراف به آن کند، جلو موفقیتش گرفته شد. امید گسترده در جهان سوم در جریان دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به اینکه الگوی شوروی یك طرح کلی برای امروزی کردن اقتصادهایشان ارائه می داد، تقریباً از بین رفته بود. رهبری ظاهراً اصلاح طلب آندروپوف صرفاً «عصر رکود» برژنف را ادامه داد. انتخاب دوست صمیمی برژنف، کنستانتین چرننکو ۷۲ ساله بیمار درمان‌ناپذیر،

نمونه دقیق یك کلّه گنده واپس گرا بدون هیچ یك از استعدادهای روشنفکرانه آندروپوف، نقطه اعلای سخت‌شدگی نظام بود. چرننکو در تشییع جنازه آندروپوف به‌سختی توانست سخنرانی کوتاه سر گور را که برایش نوشته شده بود، به‌پایان ببرد. دکتر دیوید اوئن که به عنوان رهبر حزب سوسیال دمکرات بریتانیا در تشییع جنازه حضور داشت، به‌درستی تشخیص داد که او از بیماری آمفیزیم رنج می‌برد. چرننکو تنها ۱۳ ماه از عمرش باقی بود. پیری جسمانی دفتر سیاسی در کل به موضوع اصلی شوخ‌طبعی سیاسی زیرزمینی شوروی تبدیل شد، بطور مثال، پرسش: چه چیزی ۴ پا و ۲۴ دندان دارد؟

پاسخ: تمساح

پرسش: چه چیزی ۲۴ پا و ۴ دندان دارد؟

پاسخ: دفتر سیاسی

فرسودگی جسمانی بیش‌تر دفتر سیاسی خیلی شبیه حالت سیاست شوروی در قبال جهان سوم به نظر می‌آمد. تحت حکومت آندروپوف و چرننکو، مسکو دوستان و متحدانش را در جهان سوم به طور فزاینده‌ای بیش‌تر به عنوان بار سنگینی روی اقتصاد زیر فشار سنگین خود می‌دید تا متحدانی در حال حرکت به‌طرف پیروزی جهانی سوسیالیسم.

نیکلای لیونف زمانی یك هوادار محکم سیاست پیشتاز شوروی در جهان سوم، به آنجا رسیده بود که کمك شوروی را به کشورهای جهان سوم به عنوان «یك غده سرطانی می‌دید که داشت شیره قدرت نظام بیمار کشور را می‌کشید.»

با به قدرت رسیدن میخائیل گورباچف، یك اصلاح‌طلب پرجنب و جوش و نسبتاً جوان، این سرخوردگی شدید از جهان سوم در یك تغییر بنیادی سیاست شوروی منعکس شد. مدرکی قاطع‌تر از «نگرش جدید گورباچف در سیاست خارجی» در جریان نخستین سال حکومتش به عنوان دبیر کل از تقبیح جبهه گیری در گزارشهای FCD وجود ندارد، این واقعیت که مرکز مجبور شد در پایان سال ۱۹۸۵ دستورات قاطعی در مورد «غیرمجاز بودن تحریف حالت واقعی اوضاع در پیامها و گزارشهای اطلاعاتی ارسالی به کمیته مرکزی CPSU و دیگر نهادهای حاکم» صادر کند، یك سند محکومیت قاطع فرمانبرداری کاگ‌ب از معیارهای درستی سیاسی است که رهبران پیشین شوروی انتظارش را داشتند.

از آن پس برای گزارشهای FCD اعتراف به بیهودگی بیش‌تر کمکهای شوروی به دوستان و متحدانش آسان‌تر شد. گورباچف به خوبی آگاه بود که سیاست پیشتاز در جهان سوم ظرف یك چهارم سده گذشته علاوه بر خسارت جدی به روابط با ایالات متحده، فشار غیرقابل قبولی را به اقتصاد بیمار شوروی تحمیل کرده است.

اما حتی گورباچف هم بلافاصله جریان ارسال اسلحه و سخت‌افزار نظامی را با هزینه کمرشکنشان به افغانستان، نیکاراگوئه، ویتنام، سوریه، یمن جنوبی، اتیوپی، آنگولا، الجزایر و جاهای دیگر را متوقف نکرد. در مه سال ۱۹۸۶، بیش از یك سال پس از اینکه او دبیر کل شد، دفتر سیاسی با ارسال رایگان یونیفورم، مواد غذایی و دارویی به ۷۰ هزار سربازانش در ساندنیستا موافقت کرد ـ به‌رغم این واقعیت که رژیم ساندنیستا همان موقع ۱/۱ میلیارد دلار به شوروی بدهکار بود. اما در برنامه سال ۱۹۸۶ CPSU به‌سختی به جهان سوم اشاره شد. تصمیم گورباچف در نوامبر سال ۱۹۸۶ برای به عقب کشیدن نیروهای شوروی‌از افغانستان تا سال ۱۹۸۸، نشانه‌ای از یك ارزیابی مجدد و مهم سیاست جهان سوم شوروی بود. او در فوریه ۱۹۸۷ به دفتر سیاسی گفت؛ یکی از دلایل اصلی برای اعلام نکردن عقب‌نشینی فوری، محدود کردن سطح تحقیر اتحاد شوروی در چشمان دوستانش در جهان سوم بود: «هند نگران خواهد شد، و آنها در آفریقا نگران خواهند شد. آنها فکر می کنند این ضربه‌ای به قدرت اتحاد شوروی در جنبش ملی آزادی‌بخش خواهد بود و آنها به ما می گویند اگر شما از افغانستان فرار کنید، امپریالیسم دست به تهاجم خواهد زد.» گورباچف هنوز امیدوار بود تا آنجا که ممکن بود حیثیت اتحاد شوروی را در جهان سوم حفظ کند، اما نمی‌دانست کاملاً چگونه باید این کار را می کرد.

وقتی آخرین نیروهای شوروی، افغانستان را ترك کردند، رهبری مرکز حس کرد شبکه بین‌المللی دوستان و متحدان اطلاعاتیش شروع به از هم پاشیدن کرده بود. در گردهمایی نهایی سرویسهای اطلاعاتی بلوك شوروی در برلین شرقی در اکتبر ۱۹۸۸ (که سرویسهای کوبا، موزامبیك و ویتنام نیز حضور داشتند) سخنرانیها شامل نمونه‌های غیرقابل تصوری از طنز سیاه پیش از آنکه رئیس یك هیأت نمایندگی سؤال کند، «سوسیالیسم چیست؟» شدند ـ این نماینده بعداً پاسخ از لحاظ سیاسی نادرست این سؤال را داد: «دشوارترین و پرپیچ و خم‌ترین راه برای پیشرفت از کاپیتالیسم به کاپیتالیسم.» تنها

یك دهه پیش تر، یك وزیر چکسلواك که جرأت کرده بود به شرح زندگی برژنف و سایر تبلیغات رسمی دیگر با کنار گذاشتن آنها در اتاق هتلش در مسکو بی احترامی کند، علاوه‌بر افسر رابط کاگ ب در پراگ به طور خصوصی به آندرپوف گزارش شده بود، تا بتواند یك شکایت رسمی مطرح سازد. با اینکه کنفرانس اطلاعاتی سال ۱۹۸۸ بیش از یك سال پیش از سقوط دیدار برلین برگزار شد، اما جو آن همان موقع آن‌قدر بدبینانه بود که برای نخستین بار تاریخ یا محل برگزاری گردهمایی بعدی تعیین نشد. در آخرین شب، شرکت کننده‌ها در حالی که با قایق در آبراهها و دریاچه‌های اطراف برلین گردش می کردند، همان موقع با ناراحتی می‌دانستند ممکن بود دیگر همدیگر را نبینند. کرپیچنکو به یاد می آورد «در بسیاری موارد آنها برای همیشه باهم وداع می کردند. جامعه مشترك المنافع سرویسهای اطلاعاتی کشورهای سوسیالیست به موجودیت خود پایان داده بود.»

جیمز آ. بیکر سوم اندکی پس از آنکه در سال ۱۹۸۹ وزیر خارجه ایالات متحده شد، به طور خصوصی متوجه شد که اتحاد شوروی «علائمی از تمایل به اینکه می‌خواست در جهان سوم بخشی از یك راه حل باشد تا یك مشکل از خود نشان می‌داد»، مسکو داشت از نفوذ خود استفاده می کرد ویتنام را متقاعد سازد تا نیروهایش را از کامبوج خارج کند و به جنگهای خانگی طولانی و ویرانگر در نامیبیا و آنگولا پایان دهد. در آوریل ۱۹۸۹، در جریان یك سفر رسمی به کوبا، سابقاً یك متحد اصلی سیاست پیشتاز شوروی در جهان سوم، گورباچف رسماً اعلام کرد که مسکو سیاست سنتی صدور سوسیالیسمش را به سود اصل عدم مداخله کنار گذاشته است. او در یك سخنرانی در هاوانا اعلام کرد: «ما قاطعانه با هر تئوری و دکترینی که صدور انقلاب یا ضد انقلاب را توجیه کند، مخالفیم.» کاسترو خشمگین با سیلی از آمار گمراه کننده درباره دستاوردهای سوسیالیست کوبا به طور علنی و سخنان نیشدار درباره ترس کارگران شوروی از بیکاری و ناپدید شدن عجیب شکر (صادرات اصلی کوبا) از مغازه‌های شوروی به طور خصوصی، سخنان او را تلافی کرد. با اینکه گورباچف و کاسترو در آغاز سفر طبق تشریفات معمول همدیگر را در آغوش کشیدند، اما وقتی با هم خداحافظی کردند، تنها به دست دادن خیلی سرد اکتفا کردند.

در اکتبر سال ۱۹۸۹، تنها چند هفته پیش از سقوط دیوار برلین، ادوارد شواردنادزه، وزیر خارجه شوروی در یک سخنرانی مهم در شورای عالی شوروی رسماً اعتراف کرد که شوروی با مداخله در افغانستان اصول پذیرفته شده روابط بین‌المللی و رفتار انسانی را نقض کرده بود. عقب‌نشینی از افغانستان صرفاً تکان‌دهنده‌ترین مثال از یک عقب‌نشینی کلی‌تر از جهان سوم بود. در جریان سالهای آخر عمر اتحاد شوروی، حفظ نفوذ شوروی نزد متحدان فقیر ایدئولوژیکی سابقش از آنگولا گرفته تا نیکاراگوئه از اولویت پایین‌تری نسبت به تقویت روابط با کشورهای ثروتمندتر خارج از حوزه نفوذ شوروی مانند برزیل، ژاپن، آفریقای جنوبی و تایلند برخوردار بود که به عنوان شریکان تجاری چیز بیش‌تری برای عرضه در اختیار داشتند.

بلافاصله پس از فروپاشی بلوك شوروی، یك عضو کاگ‌ب از خود رانده شده برای مدتی با حرکات عجیب و غریب به تظاهر به اینکه تماسهایش را در جهان سوم حفظ کرده بود، ادامه داد. در سال ۱۹۹۰ وادیم کرپیچنکو یك هیأت کاگ‌ب را در جشنهای پانزدهمین سالگرد تأسیس DISA رهبری کرد. او DISA و وزارت امنیت کشور که آن را اداره می‌کرد، «خیلی منظم‌تر و منضبط‌تر» از دیدار قبلیش در ۹ سال قبل یافت و به مذاکره به UNITA برای پایان دادن به جنگ خانگی طولانی در آنجا رضایت داد. کرپیچنکو طبق مراسم سنتی کاگ‌ب گویی هیچ‌چیزی تغییر نکرده بود با وقار هرچه تمام‌تر یك نقاشی از میدان سرخ را به میزبانان خود تقدیم کرد. کرپیچنکو وقتی ۹ سال قبل در وزارت امنیت کشور آنگولا سخنرانی کرده بود، از اینکه بیش‌تر مستمعانش به‌سرعت به خواب رفته بودند، ناراحت شده بود. این بار وزیر امنیت کشور مدت دو ساعت برای حضار که در زیر نور خیره‌کننده آفتاب استوایی نشسته بودند، سخنرانی کرد. هیأت کاگ‌ب سعی کرد دقیق باقی بماند، در حالی که ـ به گفته کرپیچنکو ـ باطناً آرزوی سایه و یك نوشیدنی خنك را داشت، اما در پی آن از سوختگی جدی رنج برد.

کرپیچنکو در اکتبر و نوامبر سال ۱۹۹۰ یك هیأت دیگر را برای گفتگو درباره همکاری اطلاعاتی به اتیوپی رهبری کرد. پوسته مرکز آموزش کاگ‌ب اتیوپی که به‌وسیله استاسی طراحی و پس از فروپاشی GDR به حال نیمه‌تمام رها شده بود، در حومه آدیس‌آبابا قرار داشت. کرپیچنکو ظاهراً ناآگاه از طبیعت غیرواقعی مذاکرات

سرویسهای اطلاعاتی دو رژیم محکوم به فنا فقط متوجه شد که: مذاکرات در یك فضای جدی انجام شد. اتیوپیاییها همیشه کمك معمول ما را با سپاسگزاری می‌پذیرفتند، به توصیه‌های ما گوش می کردند، اما همزمان، که کاملاً هم طبیعی است، حق استقلال کامل و آزادی عمل را برای خود محفوظ می‌داشتند... هیچ کس نمی‌تواند ما را متهم کند که سرویسهای اطلاعاتی اتیوپی را به هیچ اقدامی... به زیان منافع ملی‌شان وادار کرده باشیم. کریچنکو آخرین نماینده شوروی بود که در اول نوامبر با رئیس‌جمهوری منگیستو ملاقات کرد. هر دو روی مبل‌های چرمی با پشت بلند مزین به داس و چکش نشسته بودند. منگیستو پرسید: «در USSR دارد چه اتفاق می‌افتد؟ آیا روابط شوروی و اتیوپی آینده‌ای دارد؟ ما دیگر روی کمك اقتصادی شما حساب نمی کنیم، اما از شما می‌خواهیم حداقل کمك نظامی را حفظ کنید.» منگیستو اعلام کرد بدون آن کمك، او قادر نخواهد بود شورشی که رژیم او را تهدید می کرد، سرکوب کند. در پایان ملاقات، او انتقاد نهایی را به‌زبان آورد: «شما خود ما را به حرکت به سوی مسیر سوسیالیستی توسعه علاقمند کردید، و اکنون به ما پشت می کنید.»

در گزارش کریچنکو از این ملاقات هیچ نشانه‌ای از آن ندارد که او می‌دانست با یك قاتل کشتار دسته‌جمعی سرو کار داشت که در سال‌های ۷۸ـ۱۹۷۷ نیم میلیون نفر از شهروندان بالغ خود را به نام مارکسیست لنینیست کشته بود، آن هم وقتی بسیاری از کودکان آنها را مجبور کرده بود یونیفورمهایی مانند پیشاهنگهای جوان شوروی بپوشند، و بسیاری دیگر را تا آستانه مرگ ناشی از گرسنگی کشانده بود تا قدرتمندترین ارتش آفریقا را به هواپیماها، موشکها و تانکهای شوروی به ارزش ۱۲ میلیارد دلار مجهز کند. منگیستو ۶ ماه پس از خداحافظی با کریچنکو مجبور شد برای زندگی در تبعید به زیمبابوه فرار کند. وقتی غارتگران وارد اتاق مطالعه خصوصی او شدند، در روی سر بخاری عکسی از منگیستو و فیدل کاسترو خندان و در حال تعریف و تمجید، روی میز یك مجسمه لنین همراه با یك صفحه ۳۳ دور باب مارلی، و در قفسه ردیف کتابها متون مارکسیست لنینیست را در کنار کتابهای تاریخ پادشاهان و ملکه‌های بریتانیا که زمانی به هایله‌سلاسی تعلق داشت، یافتند. در باغ یك شیر گرسنه در قفس قرار داشت.

وقتی منگیستو در مه سال ۱۹۹۱ در حالی که دوستان شوروی‌اش را به خاطر

حمایت نکردن از به اصطلاح رژیم مارکسیستش سرزنش می کرد به تبعید رفت، اتحاد جماهیر شوروی نیز شروع به فروپاشیدن کرده بود. رهبران کاگ‌ب نیز که شاهد به باد رفتن امیدهایشان برای اینکه اتحاد شوروی و مکانش در جهان بودند، مانند منگیستو گیج و آشفته بودند. با اینکه همه آنها به جایی رسیده بودند که درك کنند خطاهایی در درون نظام شوروی وجود داشت، اما همچنین گناه فروپاشی آن را به گردن یك توطئه امپریالیستی به طراحی ایالات متحده انداختند. لیونف، رئیس ارزیابی اطلاعاتی کاگ‌ب وقتی اتحاد شوروی شروع کرد از هم بپاشد، به گورباچف و بقیه در رهبری شوروی هشدار داد؛ ایالات متحده به یك «لاشخور تبدیل شده است که با سرعت بر سر اتحاد شوروی فرود می آید»، توطئه می کند تا «تنفر مردم ما را از یکدیگر برانگیزد» و «به آتش اختلافهای داخلی ما دامن بزند». وقتی دبیر کل به گزارشهای جنجال‌برانگیز محرمانه او توجه نکرد، لیونف هشدارهایش را علنی ساخت و به نحو شگفت‌انگیزی خودداری گورباچف را از شنیدن تذکرهای کاگ‌ب درباره تهدیدهای «کرکس» آمریکا با کوتاهی استالین از توجه به اطلاعات مربوط به خطر کشنده آلمان نازی در نیم سده پیش مقایسه کرد. یك تعداد دیگر از افسران کاگ‌ب نیز تئوریهای توطئه قبلاً محرمانه مربوط به توطئه‌های فرضی آمریکا را برای برانداختن اتحاد شوروی و تضعیف نفوذ آن علنی کردند. ولادیمیر کرایوچکوف رئیس کاگ‌ب (رئیس سابق FCD) در دسامبر سال ۱۹۹۰، گناه بعضی از شکستهای وحشتناك شوروی را در انبار کردن گندم به گردن عملیات (نیست در جهان) سیا علیه گندمهای وارداتی شوروی انداخت.

ویکتور گروشکو، معاون اول رئیس کاگ‌ب (قبلاً معاون رئیس FCD) مشکلات مالی شوروی را به یك توطئه همان‌قدر نامحتمل بانکهای غربی برای تضعیف روبل نسبت داد: یك تئوری توطئه که به سرعت از سوی نخست‌وزیر جدیداً منتخب، والنتین پاولوف مورد حمایت قرار گرفت. کرایوچکوف که در یك اجلاس پشت درهای بسته شورای عالی شوروی در ژوئن ۱۹۹۱ سخن می گفت، سعی کرد با خواندن یك گزارش طبقه‌بندی شده FCD که ۱۴ سال پیش‌تر به‌وسیله آندروپوف میان اعضای دفتر سیاسی توزیع شده بود، این باور اعضای قدیمی کاگ‌ب را به یك توطئه پنهان غرب برای خرابکاری در نظام شوروی توجیه کند. گزارش مدعی بود که سیا «بدون توجه به قیمت

آن» داشت مأمورانی را در درون تحقیقات اقتصادی، دولتی و علمی شوروی استخدام می‌کرد و آنها را برای خرابکاری آموزش می‌داد. کرایوچکوف اعلام کرد؛ بعضی از مشکلات کنونی شوروی از این تهاجم خرابکارانه پنهان ناشی می‌شد.

این و دیگر تئوریهای عجیب و غریب توطئه حالت سردرگمی و انکار را در درون رهبری مرکز نشان می‌داد که از شکست و تحقیر جهانی نظامی ناشی می‌شد که آنها بخشی از آن بودند. شکست آن قدر بزرگ بود که تعصبات ایدیولوژیکشان درك آن را برایشان غیرممکن می‌ساخت. کرایوچکوف ابعاد این عدم درك را با رهبری سازمان دادن کودتای ناکام تندروها در اوت سال ۱۹۹۱ نشان داد که با وجود اینکه هدف آن تحکیم اتحاد شوروی بود، در اصل فروپاشی آن را تسریع کرد. در میان کسانی که در عدم درك او سهیم بودند، وابسته‌ترین متحد جهان سوم اتحاد شوروی از نسل قبل، فیدل کاسترو بود. کرایوچکوف در ماه ژوئن در حالی که در آخرین مراحل برنامه‌ریزی کودتا بود، به هاوانا پرواز کرد. از او در هاوانا همان قدر که گورباچف ۲ سال قبل به سردی مورد پیشواز قرار گرفته بود، با گرمی استقبال شد. کاسترو مانند کرایوچکوف، گورباچف را به خاطر «نابود کردن حاکمیت حزب (کمونیست) مقصر شناخت.»

ایزوستیا بعداً ادعا کرد؛ احتمالاً به درستی، که کرایوچکوف و کاسترو به طور مخفی موافقت کردند خسارتی را که گورباچف به ائتلاف شوروی ـ کوبا وارد کرده بود، اصلاح کنند. همکار توطئه‌گر کرایوچکوف، گنادی یانایوف (معاون رئیس جمهوری) که به زودی در جریان کودتای ماه اوت «کفیل ریاست جمهوری» می‌شد، در ماه ژوئیه یك نامه مخفی برای کاسترو فرستاد و به وی اطمینان داد که «به زودی تغییری در جهت بهتر صورت خواهد گرفت.» خبر کودتا که در نامه یانایوف به آن اشاره شده بود، با وجد و شادی بسیار که وقتی چند روز بعد شکست خورد جایش را به اندوه عمیق داد، در رهبری کوبا مورد استقبال قرار گرفت.

با این که کاگ‌ب به یك رشته پیروزیهای تاکتیکی علیه غرب در آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و خاورمیانه نایل آمده بود، عملیات جنگ سردش کاملاً پیش از آنکه خود اتحاد شوروی بر اثر کودتای ناکام ماه اوت از هم بپاشد، با شکست استراتژیك پایان یافت. در اواسط دهه ۱۹۸۰ استراتژی بزرگ مبارزه پیروزی‌بخش علیه دشمن اصلی در

جهان سوم، که «سرنوشت رویارویی جهانی میان ایالات متحده و اتحاد شوروی و بین کاپیتالیسم و سوسیالیسم را تعیین می کرد» رو به نابودی بود. استراتژی بزرگ کاگ‌ب بیش‌تر به این علت شکست خورد که نظام شوروی ناکام ماند. اگرچه اطلاعات خوب گاهی می تواند به‌عنوان «یك نیروی تکثیر کننده» عمل کند، قدرت دیپلماتیك و نظامی کشورهایی‌را که به طور مؤثر از آن استفاده می کنند تقویت کند، اما نمی تواند ضعف یك نظام به طور بنیادی فاسد مانند اتحاد شوروی را جبران کند. تلاشها برای انتقال عناصر اقتصاد مصرفی و کشاورزی اشتراکی ناکارای شوروی به دیگر قاره‌ها یکپارچه فاجعه‌آمیز بودند. جفری ساچز یك اقتصاددان هاروارد برآورد کرده است؛ اگر آفریقا سیاستهای بازار آزاد دولتهای شرق آسیا را دنبال کرده بود، نرخ رشد متوسط سرانه آن بین سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۹۰ به ۴/۳ درصد، سه برابر درآمدش می‌رسید. رقم واقعی چیزی حدود صرفاً ۰/۸ درصد بود.

پس از حمله به افغانستان، سخنان همبستگی شوروی با جنبشهای آزادی بخش بیش از هر زمانی در گذشته ساختگی به نظر آمد. در دهه ۱۹۸۰ که حکومت یك حزبی و اقتصاد دستوری به طور برگشت‌ناپذیری در حال نابود شدن بودند، اتحاد شوروی چیز مهمی جز سلاح برای عرضه به جهان سوم نداشت که بیشتر دریافت کننده‌های آن توانایی مالی خرید آن را نداشتند و مسکو دیگر نمی توانست آن را کمك مالی کند(هرچند اغلب می کرد). صادرات گسترده سلاح شوروی از پرو تا افغانستان هم اقتصادها و هم جوامع دریافت کننده‌های آن را در جهان سوم بی‌ثبات کرد. قاره‌ای که پیامدهایی جدی را متحمل شد آفریقا بود که شوروی نیروی اصلی در پشت رونق بی‌سابقه تسلیحات در آن از اواسط دهه ۱۹۷۰ تا اواسط دهه ۱۹۸۰ به شمار می‌رفت. ارزش سلاحهای وارداتی به جنوب صحرای آفریقا پیش از آنکه در سال ۷۸ـ۱۹۷۷ به اوج خود تقریباً ۲۵۰۰ میلیون دلار برسد که عمدتاً نتیجه ارسال گسترده سلاح به اتیوپی در جریان جنگ با سومالی بود، یك متوسط سالانه حدود ۱۵۰ میلیون دلار (به نرخ دلار ایالات متحده در سال ۱۹۸۵) در اواخر دهه ۱۹۶۰تا ۳۷۰ میلیون دلار در مدت ۷۳ـ۱۹۷۰ و ۸۲۰ میلیون دلار در سالهای۷۶ـ۱۹۷۴ بود. طی مدت ۸۷ـ۱۹۸۰ واردات تسلیحاتی سالانه نسبتاً یکنواخت، حدود ۱۵۷۵ میلیون دلار باقی ماند، اما با پایان جنگ سرد به طور

چشمگیری به رقم ۳۵۰ میلیون دلار در سالهای ۹۳-۱۹۸۹ سقوط کرد؛ که رقم سال ۱۹۹۳ پایین‌ترین رقم از اواسط دهه ۱۹۶۰ بود. همان‌طور که تاریخ‌نویس آفریقایی پروفسور جان کلافام استدلال کرده است، اثر نهایی این واردات عظیم سلاح تقویت حکومتهایی که آنها را دریافت کردند نبود، بلکه تضعیف و در برخی‌موارد، حتی در نهایت نابود کردن آنها بود. دریافت کننده‌های اصلی سلاحهای جنگ سرد آفریقا در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به حکومتهای شکست‌خورده و سقوط کرده دهه ۱۹۹۰ تبدیل شدند.

با وجود اینکه اتحاد شوروی چیز زیادی نداشت که به جهان سوم عرضه کند، با این حال ـ گاهی با کمك دوستانش ـ از بعضی موفقیتهای تکان‌دهنده در روابط عمومی برخوردار بود. در سال ۱۹۷۹، وابسته‌ترین و سخندان‌ترین حامی‌اش در جهان سوم، فیدل کاسترو، برای مدت ۳ سال به ریاست جنبش غیر متعهد انتخاب شد ـ به‌رغم این واقعیت که کوبا نه تنها غیر متعهد به شمار نمی‌رفت، بلکه متحد نزدیك بلوك شوروی بود. کاسترو به سرعت برای بهره‌برداری از شامه قوی خود جهت تبلیغات ضدامپریالیستی دست به کار شد، و در ماه اکتبر با مقادیر زیادی نوشابه الکلی و خرچنگ برای یك ضیافت عظیم در ساختمان ۱۲ طبقه نمایندگی کوبا در سازمان ملل متحد (بزرگ‌ترین نمایندگی سازمان ملل متحد پس از ایالات متحده و اتحاد شوروی) به نیویورك سفر کرد و بعد طی یك سخنرانی از «امپریالیستهای ثروتمند» (اول از همه از ایالات متحده) خواست ۳۰۰ میلیارد دلار طی یك دهه آینده به کشورهای جهان سوم بدهند. در آن زمان ضدآمریکایی و ضدامپریالیسم بودن حداقل در سطح حرافی جاذبه بیش‌تری از ضدکمونیست بودن داشت، جاذبه‌ای که برای تبلیغات رسمی شوروی و تدابیر ویژه کاگ‌ب مهم بود.

با اینکه ایالات متحده بزرگترین تجمع کارشناسان روابط عمومی جهان را داشت، پیش‌بینی یك تصویر مطلوب ـ یا حتی متوازن ـ را از سیاستهایش در قبال جهان سوم دشوار یافت. ولی با این حال، ایالات متحده برخلاف شوروی، بیشتر همان چیزهایی را داشت که بقیه جهان می‌خواست. موزیك آمریکایی، فیلمها، تلویزیون، تکنولوژی اطلاعات، لباسهای اسپرت، غذای آماده و نوشابه‌های غیر الکلی همه بخشی از فراگیرترین فرهنگ محبوب تاریخ جهان را تشکیل می‌دادند. ایالات متحده برای مهاجران اقتصادی و

دانشجویان دانشگاهی جهان، که شمار معدودی از آنها ترجیح می‌دادند در بلوك شوروی کار یا تحصیل کنند، بزرگ‌ترین هدف بود. آمریکا همچنین یکی از مراکز عمده جهان برای یك رشته آرمانهای ترقیخواهانه ـ از جمله حقوق بشر، آزادی هم‌جنس‌بازان، هواداری از حقوق زنان و محیط زیست ـ که در اتحاد شوروی مورد تعقیب قرار می‌گرفتند، بشمار می‌رفت. و با این حال در گردهماییهای بین‌المللی با یك حضور قدرتمند جهان سومی معمولاً این ایالات متحده بود که خود را عمدتاً در نقش سپر بلا می‌یافت. مجمع ونکوور شورای جهانی کلیساها در سال ۱۹۸۳ کاپیتالیسم غرب را به‌عنوان منبع اصلی بی‌عدالتی در جهان، مسئول گناهان تبعیض جنسی، نژادپرستی، «اسارت فرهنگی»، استعمار و استعمارنو محکوم کرد. برعکس، این مجمع در مورد وضع ناگوار شوروی در افغانستان دیدگاه دلسوزانه‌ای ارائه داد، خواستار عقب‌نشینی شوروی تنها «در چارچوب یك راه‌حل کلی سیاسی میان افغانستان و USSR» (به راحتی فراموش کرد که رژیم کابل به‌وسیله مهاجمان شوروی در آنجا مستقر شده بود) و «پایان دادن به ارسال سلاح برای گروههای مخالف از خارج» (به عبارت دیگر انکار سلاح برای آنهایی که در برابر مهاجمان شوروی مقاومت می‌کردند) شد.

یکی از بزرگ‌ترین تواناییهای فرهنگی آمریکایی ـ توانایی انتقاد از خود ـ در فضای جنگ سرد به یك ضعف سیاست خارجی تبدیل شد، چون در حالی که اتحاد شوروی سخت تلاش کرد شکستهایش را پنهان نگاه دارد، ایالات متحده شکستهای خود را در معرض دید عموم قرار داد. در سالهای جنگ ویتنام بسیاری از مؤثرترین منتقدان سیاست ایالات متحده در جهان سوم آمریکایی بودند. «سال اطلاعات» در سال ۱۹۷۵ همچنین دوره‌ای را از انتقاد عمومی شدید از سیا آغاز کرد. هیچ سرویس اطلاعاتی تا آن روز در معرض چنین بررسی شکستهایش قرار نگرفته بود. در جریان مبارزه انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۶ ایالات متحده، جیمی کارتر رسواییهای ملی «واترگیت، ویتنام و سیا» را محکوم کرد. با اینکه خطاهای کا گ ب بیشتر از خطاهای سیا درخور تحقیق بود، خیلی کمتر روی آنها تبلیغ شد و توجه جهانی را جلب کردند. شرارتهای سیاست خارجی و عملیات مخفی آمریکا با تئوری‌پردازان توطئه که یك بازار آماده علاوه بر خارج در داخل ایالات متحده برای آنها یافتند، بیش از حد بزرگ جلوه داده شدند. از

آنجایی که اکثریت آمریکاییها معتقد بودند یا فکر می کردند سیا در قتل رئیس جمهور کندی مداخله داشته است، مسلماً جای تعجب نیست که بسیاری در جهان سوم فکر می کردند سیا از کنترل خارج بود.

از این رو، تدابیر ویژه کاگ‌ب علیه دشمن اصلیش بر ضد یك هدف آسان هدایت شد. با اینکه تعیین میزان موفقیت آنها غیر ممکن است، اما آنها احتمالاً حداقل افزایش متعادل در میزان ضدیت با آمریکا، به ویژه جهان سوم ایجاد کردند و دگرگونیهایی جدید در تئوریهای توطئهٔ ضدآمریکایی پدید آوردند. بدون اسناد جعلی سرویس A اینکه این همه رهبران جهان سوم و دیدگاههای مختلف باور کرده باشند خود و کشورهایشان به‌وسیله سیا هدف گرفته شده بودند، نامحتمل است. همین طور احتمال نمی‌رود اتهامهای مسئولیت آمریکا برای ایدز و قاچاق «اندام کودکان» بدون کمك کاگ‌ب با این همه موفقیت پخش می‌شد. کاگ‌ب همچنین به نحو چشمگیری در استفاده از عملیات سیا، چه واقعی و چه خیالی برای دور کردن توجه از عملیات خود موفق بود. به طور مثال، اقدام مخفی در آفریقا در جریان جنگ سرد هنوز اغلب به عنوان یك انحصار مؤسسه تلقی می‌شود. خاطرات معمولاً منصفانه و بخشنده نلسون ماندلا «فعالیت بسیار پست و حقیر سیا را به حمایت از امپریالیسم آمریکا محکوم می کند.» اما هیچ انتقادی از نقش کاگ‌ب یا دیگر مؤسسه‌های اطلاعاتی بلوك شوروی، به طور مثال در آموزش مؤسسه‌های اطلاعاتی وحشی رژیمهای مارکسیست آفریقا بعمل نمی آورد.

خیلی از افسران اطلاعاتی شوروی سابق هنوز از سابقه کاگ‌ب به خود می‌بالند. لئونید شبارشین، شاید تواناترین رئیس اطلاعات خارجی آن، اصرار دارد «اطلاعات شوروی بهترین در جهان بود.» او می‌پرسد: «چرا ما یك چنین تفوقی (بر سیا داشتیم)؟ چون بیشتر افسران ما عاشق کاری بودند که می کردند... کاگ‌ب واقعاً یکپارچه عشق و از خودگذشتگی بود.» نیکلای لیونف یکی از موفق‌ترین افسران کاگ‌ب در جهان سوم همچنان به دفاع از سابقه اطلاعات خارجی شوروی ادامه می‌دهد و اصرار دارد نفوذ سیاسی و نظامی شوروی در جهان سوم بر ایالات متحده می‌چربید. اما در مورد فروپاشی داخلی نظام شوروی استدلال می کند که اگر این اتفاق نیفتاده بود، سرانجام به «پیروزی نهایی» بر غرب در خارج، دست می‌یافت.

شبارشین و لیونف، مانند دیگر افسران ارشد سابق FCD هنوز نمی توانند این را بپذیرند که کاگ‌ب نه تنها قربانی یك نظام شکست خورده، بلکه در قلب هولناك ترین خشونتهای آن قرار داشت. تحت حکومت استالین NKVD زیر نظر داشتن و سرکوب مخالفان را -چه واقعی چه خیالی- در یك سطح بی سابقه در تاریخ زمان صلح اروپا ممکن ساخت. در عصر کمتر بی‌رحمانه پس از استالین، در یك نظام کنترل اجتماعی که آن قدر فراگیر بود که حتی امکان نارضایتی تنها در یك اقلیت کوچك، اما شجاع از ناراضیان وجود داشت، کاگ‌ب جنبه مرکزیت داشت. برای خیلی از پیش کسوتهای آن درك انگیزه‌های ناراضیان پنهان در صفوف‌شان، مانند واسیلی میتروخین و اولك گوردیوسکی که کاگ‌ب را آن طور که بود می‌شناختند و خود را آماده کرده بودند که حاکمیتش را تضعیف کنند، غیرممکن بود. درحالی که تاریخ‌نویسان اطلاعات غرب در درك این واقعیت که «جاسوسهای» ایدئولوژیکی در شرق و غرب در جریان جنگ سرد وجود داشتند، مشکلی نیافتند. همین‌طور مدافعان FCD. آنها درحالی که به انگیزه‌های مأمور ایدئولوژیکی شوروی در غرب صورت آرمانی دادند، معمولاً حاضر نبودند قبول کنند مأموران ایدئولوژیکی غربی نیز در اتحاد شوروی وجود داشتند. یوگنی پریماکوف، یکی از روشنفکران برجسته در اطلاعات خارجی‌روسیه، که پیش از آنکه به عنوان نخستین رئیس SVR - که پس از فروپاشی شوروی جایگزین FCD شد- انتخاب شود، پیوندهای نزدیك و قدیمی با آن داشت، هنوز به تصویری دور از ذهن و اغراق شده از «جاسوس» کمبریجی دونالد مك کلین، چسبیده است، که شخصاً به عنوان یك «مرد اسکاتلندی» می‌شناخت (به رغم این واقعیت که او با اینکه پسر یك شوالیه بود، عنوانی نداشت). وی از او به‌عنوان مردی که ثروت زیادی را که برای تأمین هزینه اداره کامل اطلاعات خارجی شوروی کافی بود (یك اغراق نامعقول) به باد داد تا به دلایل کاملاً ایدئولوژیکی به عنوان یك مأمور نفوذی کار کند، نام برد. پریماکوف، برعکس، انکار می کند گوردیوسکی، به رغم این واقعیت که جان خود را بارها به خاطر آرمانی که به شدت به آن اعتقاد داشت به خطر انداخت، از انگیزه رد ایدئولوژیکی نظام شوروی برخوردار بود. وادیم کریبیچنکو، که مانند پریماکوف، اکنون مشاور ارشد رئیس SVR است، نیز همچنان به پافشاری خود روی اینکه هیچ مأمور غربی هرگز با انگیزه‌های سیاسی در اتحاد شوروی کار نکرده

است، ادامه می‌دهد. «هیچ رزمنده کاملاً ایدئولوژیکی در نظام شگفت‌انگیز کاپیتالیست نبوده است.» از این رو اصرار کرپیچنکو به اینکه میتروخین، گوردیوسکی و دیگران که جانشان را برای افشای کارهای بد کاگ‌ب به خطر انداختند، «خائنانی» بیش نبودند، از انواع مختلف عادات بدانگیزه می‌گیرد - بی‌ثباتی روانی، ناسازگاری خانوادگی، خود بیمارانگاری، علاقه «به ایجاد دردسر برای رئیسشان»، یاحرص و طمع مالی.

چنین رفتارهایی یك میراث قالب ذهنی حکومت یك حزبی شوروی است که هیچ‌گاه حاضر نبود قبول کند یك ناراضی ممکن بود روی اصول عمل کند. دلمشغولی کاگ‌ب در جنگ سرد با آنچه «خرابکاری ایدئولوژیکی» می‌خواند، علاوه‌بر اینکه هولناك بود، به سطوح بی‌معنایی، مانند عشق شدید برژنف به نشان رسید. حتی علاقه‌مند شدن به یك نقاشی آبستره یا گوش کردن به گونه‌های نادرست موسیقی به عنوان خرابکاری بالقوه تلقی می‌شد. مدیریت مسکو کاگ‌ب و مدیریت پنجم (که با خرابکاری ایدئولوژیکی سر و کار داشت) با غرور در سال ۱۹۷۹ گزارش دادند که مأمورانشان در جامعه هنری موفق شده بودند که «از هفت تلاش هنرمندان افکارنو برای دست زدن به اقدامهای تحریك‌آمیز به منظور نشان دادن عکسهایشان جلوگیری کنند.» شعبه‌های ایالتی کاگ‌ب زحمت زیادی کشیدند تا نقش موسیقی مردمی غرب را در تشویق خرابکاری ایدئولوژیکی میان جوانان زیرنظر داشته باشند. کاگ‌ب در دن‌پروپتروفسك اوبلاست که برژنف زندگی‌اش را در آنجا به عنوان یك آدم بانفوذ حزبی آغاز کرد «حتی گوش کردن به برنامه‌های موسیقی را ارائه یك اندیشه تحریف شده از واقعیت شوروی به جوانان دانست که به رویدادهایی با ماهیت خائنانه منجر شد.» چنین گزارشهایی یادآور این است که چگونه تعقیب خرابکاری ایدئولوژیکی حس بیهودگی را میان آنهایی که به جنگ مقدس علیه آن پایبند بودند، نابود کرد. کاگ‌ب شورینك، مجله داخلی مرکز مرتب پیروزیها علیه خرابکاری که با هر معیار منصفانه‌ای از اهمیت بسیار سطحی برخوردار بودند، جشن می‌گرفت، یکی از این پیروزیها شکار یك خرابکار با نام رمز KHUDOZHNIK (هنرمند) بود که در سال ۱۹۷۱ شروع کرد به ارسال نامه‌های ناشناس دست نویس که در آنها مارکسیسم، لنینیسم و کارمندان CPSU و کمیته‌های کومسومول مورد حمله قرار گرفته بودند. به رغم این واقعیت که هیچ یك از نامه‌هایش

علنی نشد و او تهدید ملموسی برای رژیم به شمار نمی‌رفت، منابعی که برای پیدا کردن او به کار گرفته شدند، به راحتی از آنچه در غرب برای مهم‌ترین تحقیقهای جنایی اختصاص می‌یافت، تجاوز کرد. از آنجایی که بعضی از نامه‌های KHUDOZHNIK برای کومسومولهای نظامی فرستاده شده بود، جستجوی گسترده‌ای در میان سوابق افرادی که از تأسیسات آموزش نظامی اخراج شده بودند و همچنین پرونده‌های افسران ذخیره، صورت گرفت. در مسکو، یاروسلاول، روستوف، و گادریلویام را که نامه‌ها برایشان فرستاده شده و سرویس سانسور پستی ماهها دنبال دست نوشته‌هایی مانند دست نوشته‌های KHUDOZHNIK بودند، کشتند. نمونه‌های خط او و تصویر روان شناسانه فرضی‌او همچنین به تعداد بی‌شماری از مأموران و اعضای کاگ‌ب نشان داده شد. یك عملیات تحقیق گسترده دیگر نیز برای شناخت و بررسی‌دقیق پرسش نامه‌های رسمی که KHUDOZHNIK ممکن بود پر کرده باشد، صورت گرفت. در سال ۱۹۷۴، پس از اینکه این تعقیب تقریباً ۳ سال طول کشید، نوشته او سرانجام در یك تقاضانامه به کمیسیون مسکن شهر روستوف پیدا شد و او به عنوان رئیس کمیته خیابانی روستوف به نام کوربوف شناخته، محاکمه و زندانی شد. این تحقیقات عجیب و غریب کاملاً با سیاست مرکز هماهنگ بود. آندروپوف به یك کنفرانس مدیریت پنجم در سال ۱۹۷۹ گفت؛ کاگ‌ب نمی‌توانست فعالیتهای حتی یك ناراضی را، هر چقدر هم ناشناخته، نادیده بگیرد. اولك کالوجین زمانی جوان‌ترین ژنرال در اطلاعات خارجی شوروی ـ که پس از اختلاف نظر با کریپچنکو در سال ۱۹۸۰ از FCD منتقل شد تا معاون رئیس کاگ‌ب لنینگراد شود ـ به سرعت متوجه کار آن «نمایش خنده‌دار مو به مو تنظیم شده» شد که در آن مأیوسانه سعی می‌شد تا به حد کافی خرابکاری ایدئولوژیکی برای توجیه «اندازه و امکانات باد کرده آن» را کشف کرد.

مدافعان اطلاعات خارجی شوروی اغلب تلاش می کنند عملیات آن را از نقض حقوق بشر به‌وسیله کاگ‌ب داخلی جدا سازند. در حقیقت، همان‌طور که جلد یك اسناد میتروخین نشان داد مبارزه علیه خرابکاری ایدئولوژیکی در داخل و خارج با دقت هماهنگ شده بود. همان طور که تعقیب تروتسکی‌و دیگر «دشمنان خلق» در خارج در جریان «ترور بزرگ» پیش از جنگ جهانی دوم به اولویت اصلی عملیات اطلاعات

خارجی تبدیل سد، «تدابیر عملیاتی مأموران» علیه بعضی از ناراضیان برجسته در جریان دهه ۱۹۷۰ نیز به طور مشترك به‌وسیله کرایوچکوف رئیس FCD، و رؤسای امنیت داخلی توافق شد.

در اوایل سال ۱۹۷۷ مجموعه‌ای از ۳۲ عملیات تدابیر ویژه مشترك با هدف بی‌اعتبار کردن و تضعیف آندری ساخارف (که آندروپوف او را دشمن شماره یك خوانده بود) یا در جریان بود یا قرار بود در داخل و خارج آغاز شود. همکاری مشابهی نیز میان شاخه‌های داخلی و خارجی کا گ ب در مبارزه وسواس گونه‌اش علیه «خرابکاری صهیونیستی» و «ناراضیان یهودی» وجود داشت. تا سالهای پایانی جنگ سرد FCD آماده بود مانع دستیابی ناراضیان و فراریان به شناسایی خارجی شود ـ حتی در زمینه‌هایی کاملاً جدا از سیاست (حداقل آن طور که در غرب برداشت می‌شد). وقت و تلاش فراوانی از جانب مرکز روی تعیین راههایی برای آسیب‌رساندن به سوابق رودلف نارهیف، ناتالی ماکارووآ، و دیگر فراریان بالت شوروی صرف شد. پس از اینکه ماتیسلاو روستروپوویچ نوازنده بزرگ ویلون سل و گالیناویش توسکایا، زن خواننده‌اش، به تبعید به غرب رفتند، مرکز برای کمك به نفوذ در درون نزدیکانش و خراب کردن شهرت آنها از همه سرویسهای اطلاعاتی بلوك شوروی کمك خواست. جلوگیری از پیروزی بازیکنان شطرنج ناراضی بر متعصبان ایدئولوژیکی یکی دیگر از اولویتهای عملیات خارجی کاگ‌ب بود. یك گروه مرکب از ۱۸ افسر عملیاتی FCD به مسابقه جهانی شطرنج سال ۱۹۷۸ در فیلیپین فرستاده شدند تا سعی کنند مطمئن شوند ویکتور کورچنوی فراری از آناتولی کارپوف قهرمان جهان از شوروی شکست می‌خورد.

کاگ‌ب علاوه بر داخل در خارج نیز نقش اصلی را در بدترین موارد نقض حقوق بشر به‌وسیله شوروی در جنگ سرد ایفا کرد: از جمله سرکوب قیام مجارها در سال ۱۹۵۶، درهم کوبیدن بهار پراگ در سال ۱۹۶۸، اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹، و فشار روی رژیم کمونیست لهستان برای خفه کردن جنبش همبستگی دمکراتیك در سال ۱۹۸۱، صادرات سرکوبگری نظام شوروی بین دو جنگ آغاز شده بود. کانك شنگ رئیس امنیت مائو در جریان ترور بزرگ بعضی از شیوه‌های بیرحمانه تصفیه خرابکاران ایدئولوژیکی را که بعداً در چین ارائه داد در روسیه استالین یاد گرفت. پس از جنگ

جهانی دوم، مقررات کمونیست در داخل بلوك شوروی تازه ایجاد شده در شرق و مرکز اروپا مبتنی بر نظامهای نظارت و سرکوب به کار گرفته شده از سوی سرویسهای امنیت محلی به تقلید از کا گ ب به اجرا درآمد. در جریان جنگ سرد عناصر این نظامها به خیلی از دوستان و متحدان اتحاد شوروی در دیگر قاره‌ها صادر شدند. یکی از شرورانه‌ترین جنبه‌ها عملیات خارجی کا گ ب و دیگر سرویسهای اطلاعاتی بلوك شوروی کمکی بود که آنها در اختیار رهبران حکومتهای یك حزبی در جهان سوم از افغانستان گرفته تا اتیوپی برای درهم کوبیدن مخالفت با حکومت‌شان گذاشتند.

از آنجایی که دولتهای کشورهای یك حزبی نارضایتی را غیرقانونی تلقی می‌کردند، همه به نظامهایی برای نظارت و کنترل اجتماعی به منظور پی‌گیری و مهار کردن نیاز داشتند، هر چند محدودیتهای موجه از کشور به کشور فرق می‌کرد. تنها زمانی که دستگاه وسیع کنترل اجتماعی شوروی تحت حکومت گورباچف از هم پاشیده شد ابعاد کامل اهمیت کا گ ب در زنده نگاه داشتن USSR روشن شد. بیانیه رهبران تندرو کودتای اوت سال ۱۹۹۱ شوروی که کرایچکوف سازمان دهنده اصلی آن بود تلویحاً اعتراف کرد کاهش مبارزه علیه خرابکاری ایدئولوژیکی پایه‌های حکومت یك حزبی را به لرزه درآورده بود: «حاکمیت در همه سطوح اعتماد مردم را از دست داده است... به مسخره گرفتن مغرضانه همه سازمانهای حکومت در حال اجراست. کشور، در عمل به کشوری غیرقابل اداره تبدیل شده است.» چیزی که توطئه‌گران نتوانستند درك کنند این بود که برای به عقب بازگرداندن زمان خیلی دیر شده بود. گورباچف بعداً نوشت «اگر کودتا ۱/۵ یا ۲ سال زودتر اتفاق افتاده بود، ممکن بود احتمالاً پیروز شود. اما اکنون جامعه کاملاً تغییر کرده بود.» عامل سرنوشت‌ساز برای این تغییر حالت کاهش احترام به قدرت ترس‌آور کا گ ب بود که پیش آن قادر بود هر تظاهراتی را در مسکو در نطفه خفه کند. جالب‌ترین نماد شکست کودتای ماه اوت پائین آوردن مجسمه عظیم بنیانگذار چکا، فلیکس زرژینسکی، از پاستونش در وسط میدانی در خارج از مرکز فرماندهی کا گ ب بود. جمعیت عظیمی که چند سال پیش‌تر هرگز جرأت نمی‌کردند دور هم جمع شوند لوبیانکا را محاصره کردند و در حالی که «فلیکس آهنین» روی یك حلقه طناب آویزان از یك جرثقیل شورای شهر مسکو تکان خوران حمل می‌شد با شور و حرارت فریاد شادی سردادند.

کاگ‌ب علاوه بر سرکوب آزادیهای مدنی در داخل سیاست‌گذاری شوروی را در خارج نیز به فساد کشید. به‌رغم موفقیتهای بی‌شمار FCD در جمع‌آوری اطلاعات، ارزیابی درست سیاسی آن از دشمن اصلی و متحدانش به‌جای اصلاح برداشتهای غلط رهبری شوروی به تقویت آنها کمك کرد. حتی در آستانه عصر گورباچف دفتر سیاسی از خواندن روزنامه‌های مهم غربی بیش‌تر از گزارشهای اطلاعاتی فوق محرمانه شوروی چیز یاد می‌گرفت. به طور مثال، ارزیابی کرایچکوف از اوضاع بین‌المللی در طرح کار FCD برای سال ۱۹۸۴، اعلام کرد «حکومتهای امپریالیستی تحریکات خود را بر سر لهستان و افغانستان دنبال می‌کنند»، اما به مخالفت جمعی با حکومت کمونیست و سیطره شوروی که ریشه بحران در هر دو کشور بود اشاره‌ای نکرد. همین طور گزارش دوسالانه کرایچکوف در اوایل سال ۱۹۸۴ درباره عملیات کاگ‌ب و امور بین‌المللی طی دو سال پیش از آن نتیجه‌گیری جنجال‌برانگیزی کرد. این نتیجه‌گیری گفت «تشدید بحران اجتماعی و اقتصادی در جهان کاپیتالیست به چنان تنگناهای مأیوس‌کننده رسیده است که امپریالیستها به طور جدی یك جنگ گرماهسته‌ای را برای نجات از مشکلاتی که خود ایجاد کرده‌اند، مورد بررسی قرار داده‌اند.» اما البته در آن هیچ اشاره به مشکلات اقتصادی غیرقابل کنترل‌تر بلوك شوروی نشده بود. نفوذ کاگ‌ب روی سیاست خارجی شوروی اغلب کوچك شمرده شده است. حتی گزارشهای اطلاعاتی به طور وحشتناك اشتباه ـ مانند گزارشهای اوایل دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ که ادعا می‌کرد ایالات متحده داشت برای یك حمله نخست هسته‌ای برنامه‌ریزی می‌کرد ـ اگر همان طور که در هر دو مورد اتفاق افتاد، سیاست‌گذاران آنها را جدی می‌گرفتند، می‌توانست اثر مهمی روی سیاست بگذارد.

همان طور که جلد اول اسناد میتروخین سعی کرد نشان دهد اطلاعات علمی و تکنولوژیکی (T-S) از غرب، که خیلی کمتر از درستی سیاسی آسیب دید بسیار مؤثرتر از اطلاعات سیاسی مورد استفاده قرار گرفت. نقشه‌های اولین بمب اتمی ایالات متحده که به‌وسیله مأموران بریتانیایی و آمریکایی برای مسکو به دست آورده شد مهم‌ترین اسرار نظامی بود که تا آن زمان به‌وسیله یك سرویس اطلاعاتی به دست آورده شده بود. همین‌طور مانند مورد سلاحهای هسته‌ای، توسعه اولیه رادار، صنایع موشکی و نیروی

رانش جت شدیداً به تحصیل پنهان فناوری غرب بستگی داشت. جریان فراوان اطلاعات علمی و تکنولوژیکی غرب (به ویژه آمریکا) در طول جنگ سرد به توضیح یکی از معماگونه‌های اصلی حکومت شوروی که زمانی خیلی خوب به‌عنوان «ولتای علیا باموشك» توصیف می‌شد کمك می کند: توانایی آن به یك ابرقدرت نظامی باقی ماندن در حالی که مرگ و میر نوزادان و سایر شاخصهای محرومیت اجتماعی آن در سطوح جهان سوم است. این واقعیت که شکاف میان سیستمهای تسلیحاتی شوروی و سیستمهای غرب خیلی کوچکتر از هر زمینه دیگر تولید اقتصادی بود صرفاً نه به خاطر اولویتشان در درون نظام شوروی، بلکه همچنین از موفقیت چشمگیر در جمع آوری اطلاعات علمی و تکنولوژیکی در غرب، بود. در بیش تر مدت جنگ سرد تجارت آمریکا ثابت شد خیلی آسان تر از دولت فدرال قابل نفوذ بود.

خیلی پیش تر از آنکه کاگ‌ب با ورود آلدریچ آمس در سال ۱۹۸۵ سرانجام یك جاسوس در سیا به دست آورد، یك تعداد مزدور دیگر را علیه پیمانکاران دفاعی آمریکا اداره می کرد، علاوه بر اینکه مخابرات فاکس آنها را نیز رهگیری می کرد. پنتاگون در اوایل دهه ۱۹۸۰ برآورد کرد احتمالاً ۷۰ درصد همه سیستمهای تسلیحاتی جاری پیمان ورشو بر پایه فناوری غربی استوار بودند. هر دو طرف جنگ سرد - پیمان ورشو به‌علاوه ناتو - به این ترتیب به دانش فنی آمریکا وابسته بودند. اما خارج از صنعت دفاع، اقتصاد دستوری ناکارآمد شوروی قادر نبود از پخش عمده مقدار عظیم اطلاعات علمی و تکنولوژیکی که از غرب به‌دست آورده بود به خوبی استفاده کند.

جامعه اطلاعاتی روسیه که در پایان عصر شوروی مورد تمسخر و نفرت بود از آن زمان به بعد به طور چشم گیری در دگرگون کردن خود و بازگرداندن نفوذ سیاسی‌اش موفق بوده است. ۳ نخست‌وزیر فدراسیون روسیه در ریاست جمهوری بوریس یلتسین - یوگنی پریماکوف، سرگئی استپاشین و ولادیمیر پوتین - همه رئیسان سابق اطلاعات بودند. پوتین که در سال ۲۰۰۲ به عنوان رئیس جمهوری جانشین یلتسین شد تنها افسر FCD است که تاکنون رهبر روسیه شده است. به گفته سرگئی نیکلایوویچ لبدوف رئیس SVR «شناخت رئیس جمهوری از فعالیت اطلاعاتی و امکان اینکه با همان زبان او صحبت کنیم کار ما را به طور قابل ملاحظه‌ای آسان تر می‌سازد.» هیچ رئیس کشور

پیشینی در روسیه، یا شاید هیچ جای دیگر در جهان، هرگز خود را در میان این همه افسر اطلاعاتی سابق محصور نکرده است. پوتین همچنین بیش از هر رهبر روسیه از زمان استالین کنترل مستقیم اطلاعات را در دست دارد. به گفته کریپچنکو، «ما تحت کنترل رئیس جمهوری و دولت او هستیم، زیرا اطلاعات مستقیماً زیردست رئیس جمهوری و تنها رئیس جمهوری است.» اما در حالی که رؤسای اطلاعات استالین معمولاً تنها چیزهایی را به او می گفتند که او می خواست بشنود، به ادعای کریپچنکو «اکنون ما همه چیز را آن طور که هست به او می گوییم.»

بیانیه مأموریت FSB و SVR امروز آشکارا با بیانیه مأموریت کاگ ب فرق دارد. در آغاز دهه ۱۹۸۰ آندروپوف باغرور اعلام کرد کاگ ب داشت نقش خود را در حرکت به سوی انقلاب جهانی بازی می کرد. برعکس «مفهوم امنیت ملی» فدراسیون روسیه، که در آغاز هزاره جدید تعدیل شد تأکید را به جای آن روی دفاع از ارزشهای سنتی روسیه می گذارد:

تضمین امنیت ملی فدراسیون روسیه همچنین شامل دفاع از میراث فرهنگی و اخلاق معنوی، سنتهای تاریخی و اصول زندگی اجتماعی، حفظ اموال فرهنگی همه مردم روسیه، شکل گیری سیاست کشور در زمینه آموزش معنوی و اخلاقی همه ملت می شود...

یکی از ویژگیهای مشخص کننده نظام اطلاعاتی شوروی از چکا گرفته تا کاگ ب کفر سرسختانه آن بود. اما در مارس سال ۲۰۰۲ FSB سرانجام خدا را پیدا کرد. یك کلیسای بازسازی شده ارتدکس روسیه در مرکز مسکو به وسیله سراسقف آلکسی دوم به عنوان کلیسای کشیش نشین FSB برای رسیدگی به نیازهای معنوی که قبلاً نادیده گرفته شده بود، تشکیل شد. مدیر FSB، نیکلای پاتروشف و سر اسقف پیوند نمادین کلیسای ارتدکس و دستگاه امنیت کشور را با یك مراسم مبادله هدایا جشن گرفتند. پاتروشف یك کلید طلای نمادین کلیسا و یك تمثال آلکسی مقدس اسقف اعظم مسکو را به سر اسقف هدیه کرد که او نیز با دادن یك تمثال UMILENIE مادر مقدس و یك تمثال قدیس پشتیبانی خود پاتروشف نیکلای مقدس تلافی کرد ـ تمثالی که دارا بودن آن در گذشته یك جرم بزرگ به شمار می رفت و کافی بود برای اینکه هر افسر کاگ ب شغل خود را از دست دهد. با اینکه FSB البته نخستین مؤسسه اطلاعاتی جهان نبوده است که بیشتر کارکنانش

را مؤمنان واقعی مسیحیت تشکیل داده‌اند شماری گرویدن به کلیسای ارتدکس را به‌وسیله افسران اطلاعاتی روسیه در گذشته و حال شاهد بوده است ـ از جمله نیکلای لیونف که نیم سده پیش اولین کسی بود که در مورد تواناییهای انقلابی فیدل کاسترو به مرکز هشدار داد. «علاقه به مذهب» اکنون به یك موضوع مشترك در مطالب روابط عمومی FSB تبدیل شده است، از جمله واسیلی استادوینسکی، رئیس روابط عمومی FSB، در سالهای ۲۰۰۱ـ۱۹۹۹ چند جلد شعر با یك محتوای قوی «عشق به معنویت» منتشر کرد که از میان آنها به «اسرار روان» (۱۹۹۹)؛ یك کتاب اشعار «معنوی ـ میهن پرستانه کودکان تحت عنوان شمعی روشن کن» ماما (۱۹۹۹)؛ و مجموعه عشق: اشعار منتخب (۲۰۰۰) می‌توان اشاره کرد. بسیاری از اشعار استادوینسکی با موسیقی همراه و روی CD ضبط شده است که در کارهای FSB به مردم گزارش می‌شوند.

اما به‌رغم تأکید بی‌سابقه‌شان بر «امنیت معنوی»، FSB و SVR مؤسسه‌هایی سیاسی شده هستند که رد منتقدان و مخالفان رئیس جمهوری پوتین را در میان مهاجران در حال افزایش روس در خارج علاوه بر داخل خود روسیه زیر نظر دارند. پوتین در جریان اولین دوره ریاست جمهوریش در حالی که مرتب بر تعهداتش در قبال مردم سالاری و حقوق بشر تأکید داشت به تدریج موفق شد بیش تر مخالفان را در حاشیه قرار دهد و روی شبکه‌های تلویزیونی و رسانه‌های خبری اصلی مسلط شود. بحثهای جدی عمومی مسائل سیاسی عصر یلتسین تا اندازه زیادی ناپدید شده‌اند. و آنچه به تدریج ظاهر شده است یك نظام جدید کنترل اجتماعی است که در آن کسانی که بیش از حد تك‌روی می‌کنند با ارعاب FSB و دادگاهها روبه‌رو هستند. گزارش سالانه سال ۲۰۰۳ وزارت خارجه ایالات متحده هشدار داد یك رشته موارد به اصطلاح جاسوسی با شرکت دانشمندان، روزنامه‌نگاران و هواداران محیط زیست موجب ادامه نگرانی درباره فقدان فرآیند دقیق دادرسی و نفوذ FSB در پرونده‌های این دادگاهها شده است. به گفته لایومیلا الکیسیووا رئیس گروه هلسینکی مسکو، که از سال ۱۹۷۶ برای حقوق بشر در روسیه مبارزه می‌کند، «تنها گناه این دانشمندان، روزنامه‌نگاران و هواداران محیط زیست صحبت با خارجیان است که در اتحاد شوروی یك جرم غیر قابل بخشش بود.» هر چند این خیلی با دلمشغولی کا گ ب با حتی بی‌اهمیت‌ترین خرابکاری ایدئولوژیکی متفاوت است، اما نشان

می‌دهد FSB یك بار دیگر نقشی برای خود به‌عنوان یك ابزار کنترل اجتماعی یافته است.

جاسوسی روسیه در غرب نیز به نظر می‌رسد دارد به سطوح جنگ سرد بازمی‌گردد. اما ناپدید شدن تهدید مناقشه حرارتی هسته‌ای میان روسیه و غرب، دلمشغولی اصلی مؤسسه‌های اطلاعاتی دو طرف در جریان جنگ سرد، در عصر پس از شوروی معنایش این است که دیگر آن تهدیدی نیست که زمانی به شمار می‌رفت. اطلاعات از اوایل سده بیست ویکم با ظهور ضدتروریسم برای نخستین بار از اولویت بالاتری نسبت به ضدجاسوسی برخوردار شده است. در دهه ۱۹۷۰ کا گ ب تروریسم را به‌عنوان سلاحی می‌دید که می‌توانست گهگاه علیه غرب به کار گرفته شود. در حالی که روسیه و غرب هنوز روی یکدیگر جاسوسی می‌کنند، در مبارزه علیه تروریسم با هم همکاری دارند. چون آنها با توجه به ماهیت فراملیتی عملیات تروریستی، گزینه معقول دیگری ندارند. اس ان لبدوف رئیس FSB یك سال پس از ۹/۱۱ اعلام کرد «هیچ کشوری در جهان، حتی ایالات متحده با همه قدرتش، اکنون نمی‌تواند به تنهایی با این تهدید مقابله کند. همکاری لازم است.» امروز FSB و SVR، اگرچه کمتر تبلیغ می‌شود، روابط رسمی با مؤسسه‌های اطلاعاتی غرب دارند. FSB در سال ۲۰۰۴ در تفریحگاه سوچی در دریای سیاه میزبان یك گردهمایی رؤسای اطلاعاتی ۷۰ سرویس خارجی (از جمله نماینده‌های ارشد بیشتر مؤسسه‌های مهم غرب) برای بحث درباره همکاری بین‌المللی بر ضد تروریسم بود. در جریان این کنفرانس، نماینده هامانوری را با نام رمز (NABAT) به‌وسیله نیروهای ویژه روسیه برای آزادکردن گروگانها از یك هواپیمای ربوده شده در فرودگاه سوچی تماشا کردند.

FSB و SVR به رغم تأکید علنی‌شان روی «امنیت معنوی» خیلی کمتر روی گذشته قبل از انقلاب دورشان می‌نگرند تا ریشه‌های شوروی‌شان و هر سال در ۲۰ دسامبر تاریخ تأسیس چکا در ۶ هفته پس از انقلاب «شمشیر و سپر» رژیم بلشویك جشن برگزار می‌کنند. FSB به مبارزه خود برای بازگرداندن مجسمه فلیکس ژرزینسکی بنیانگذار چکا به روی پاستون خارج مرکز فرماندهی خود که پس از کودتای نافرجام اوت سال ۱۹۹۱ از آنجا برداشته شد ادامه می‌دهد. SVR تاریخ تأسیس خود را به ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰ می‌رساند که اداره خارجی چکا ایجاد شد. این مؤسسه هفتاد و پنجمین سالروز

خود را با انتشار یك ستایش غیرنقادانه از «تعداد زیادی از کارهای باشکوه» انجام شده به‌وسیله افسران اطلاعاتی شوروی «که سهم برجسته‌ای در حفظ امنیت سرزمینهای مادری داشتند» جشن گرفت. تاریخ چند جلدی که به‌وسیله پریماکوف به عنوان رئیس SVR آغاز شد و هنوز ادامه دارد، هدفش همزمان نشان دادن این است که اطلاعات خارجی‌شوروی از چکا تا کا گ ب «شرافتمندانه و با فداکاری تمام وظیفه میهن‌پرستانه خود را به سرزمین مادری و مردم ادا کرد.» هر چند اطلاعات روسیه پس از فروپاشی شوروی بسیار تغییر کرده است، اما هنوز باید خود را با گذشته‌اش آشتی دهد.

رؤسای کا گ ب از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۱

۱۹۱۷_۲۶	فلیکس ادموندوویچ ژرزینسکی	(Cheka/GPU/OGPU)
۱۹۲۶_۲۴	ویاچسلاو رودلفوویچ منزینسکی	(OGPU)
۱۹۳۴_۳۶	گنریخ گریگوریوویچ یاگودا	(NKVD)
۱۹۳۶_۳۸	نیکلای ایوانوویچ یازوف	(NKVD)
۱۹۳۸_۴۱	لاورنتی پاولوویچ بریا	(NKVD)
۱۹۴۱	وسولود نیکلایوویچ مرکولوف	(NKGB)
۱۹۴۱_۴۳	لاورنتی پاولوویچ بریا	(NKVD)
۱۹۴۳_۴۶	وسولودنیکلایوویچ مرکولوف	(NKGB/MGB)
۱۹۴۶_۵۱	ویکتور سمیونوویچ آباکوموف	(MGB)
۱۹۵۱_۵۳	سمیون دنیسوویچ ایگناتیوو	(MGB)
۱۹۵۳(مارس-ژوئیه)	لاورنتی پاولوویچ بریا	(MGB)
۱۹۵۳_۵۴	سرگئی نیکفوروویچ کروگلوف	(MGB)
۱۹۵۴_۵۸	ایوان الکساندروویچ سروو	(KGB)
۱۹۵۸_۶۱	الکساندر نیکلایوویچ شله‌پین	(KGB)
۱۹۶۱_۶۷	ولادیمیر یفیموویچ سمی چاستنی	(KGB)
۱۹۶۷_۸۲	یوروی ولادیمیروویچ آندروپوف	(KGB)
۱۹۸۲ (مه-دسامبر)	ویتالی واسیلیوویچ فدورچوك	(KGB)
۱۹۸۲_۸۸	ویکتور میخائیلوویچ چبریکوف	(KGB)
۱۹۸۸_۹۱	ولادیمیر الکساندروویچ کریچکوف	(KGB)
۱۹۹۱(اگوست-دسامبر)	وادیم ویکتوروویچ باکاتین	(KGB)